



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

شرح و حواشی افغانی (۱۱)

تخفیر الأولیاء

(ترجمہ اصول کافی)

محمد علی بن محمد حسن اردکانی
دہلی، سال ۱۱۳۶ھ

جلد اول

تحقیق

عسکری

موسسہ دارالکتاب، بن علی، نزد گٹ ٹنڈا، سولہ مئی، ۱۹۶۱ء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحفه الاولیاء

نویسنده:

شیخ کلینی، محمد بن یعقوب

ناشر چاپی:

نشر بی زمان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	تحفه الاولیاء جلد ۱
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	یادداشت دبیر علمی کنگره
۱۵	آغاز سخن
۱۶	پیشگفتار
۱۶	اشاره
۱۶	ترجمه‌های کافی
۲۳	شیخ محمد علی فاضل اردکانی
۲۳	اشاره
۲۵	آثار و تألیفات مترجم
۳۲	نسخه‌های تحفه الأولیاء
۳۵	شیوه ترجمه اردکانی
۳۹	انگیزه تحقیق
۳۹	نکته‌ها و گفته‌ها در باره تحقیق
۴۱	و در پایان
۴۲	مقدمه مترجم
۴۵	خطبه کافی
۵۱	[۱] کتاب عقل و جهل
۶۸	[۲] کتاب فضیلت علم
۶۸	اشاره
۶۸	۱. باب در بیان فرض علم و وجوب طلب نمودن آن و ترغیب کردن بر آن «۱»
۷۰	۲. باب در بیان صفت علم و فضیلت آن و فضیلت علما

۳. باب در بیان اقسام مردمان ۷۱
۴. باب در بیان ثواب عالم و متعلم ۷۲
۵. باب در بیان صفت علما ۷۳
۶. باب در بیان حق عالم ۷۴
۷. باب در بیان ضرر مردن علما ۷۵
۸. باب در بیان هم‌نشینی با علما و صحبت ایشان ۷۶
۹. باب در بیان سؤال کردن از عالم و مذاکره نمودن با او ۷۶
۱۰. باب در بیان بذل و بخشش علم ۷۷
۱۱. باب در بیان نهی از گفتار بی علم ۷۸
۱۲. باب در بیان آن‌که عمل می‌کند بی علم ۸۰
۱۳. باب در بیان عمل کردن به علم ۸۰
۱۴. باب در بیان آن‌که علم خویش را آلت خوردن مال مردم ساخته و آن‌که به آن فخر و مباهات می‌نماید ۸۲
۱۵. باب در بیان لزوم حجت بر عالم و سخت گرفتن امر بر او ۸۳
۱۶. باب نوادر «۳» ۸۳
۱۷. باب در بیان روایت کردن کتاب‌ها و حدیث و فضیلت نوشتن به توشیحات ۸۷
۱۸. باب در بیان تقلید ۸۹
۱۹. باب در بیان حرمت بدعت‌ها و رأی و قیاس‌ها ۸۹
۲۰. باب در بیان وجوب رد به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیان این‌که چیزی نیست از حلال و حرام و همه آنچه مردم به س ۹۷
۲۱. باب در بیان وجه اختلاف که در حدیث است ۹۷
۲۲. باب در بیان فراگفتن سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گواهان کتاب خدا ۱۰۳
- [۳] کتاب توحید ۱۰۴
- اشاره ۱۰۵
۱. باب در بیان حدوث (و از سرنو پیدا شدن عالم و اثبات آن‌که آن را احداث فرموده) ۱۰۵
۲. باب در بیان اطلاق و بی قیدی گفتار به آن‌که خدا چیزی است ۱۱۳

۳. باب در بیان آن که خدا شناخته نمی‌شود، مگر به خود آن جناب بر خویش ۱۱۶
۴. باب در بیان کم‌تر چیزی از شناختن خدا که کافی باشد ۱۱۷
۵. باب در بیان معبود و آن که او را پرستش می‌نمایند ۱۱۸
۶. باب در بیان کون و مکان (که بودن و جای بودن است) ۱۱۹
۷. باب در بیان نسبت و وصف پروردگار ۱۲۲
۸. باب در بیان نهی از سخن گفتن در کیفیت و چگونگی خدا ۱۲۴
۹. باب در بیان باطل کردن دیدن خدا به چشم سر (در دنیا و در آخرت) ۱۲۶
۱۰. باب در بیان نهی از وصف کردن خدا به غیر آنچه خویش را به آن وصف فرموده- / جلّ و تعالی- / ۱۳۱
۱۱. باب در بیان نهی از جسم و صورت ۱۳۴
۱۲. باب در بیان صفات ذات مقدس خدا ۱۳۶
۱۳. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است (که در آن است آنچه در آن است با زیادتی نفی تشبیه و ترکیب و امثال آن چنانچه مذکور خواهد شد) ۸ ۱۳۹
۱۴. باب در بیان اراده خدا و این که آن از صفات فعل اوست «۱» ۱۳۹
- اشاره ۱۳۹
- مجمع قول در صفات ذات و صفات فعل ۱۴۱
۱۵. باب در بیان حادث شدن نام‌های خدای تعالی ۱۴۱
۱۶. در باب بیان معانی نام‌های خدا و اشتقاق آنها ۱۴۴
۱۷. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است که در اوست آنچه در آن است؛ مگر آن که در این باب زیادتی است که در باب سابق نیست و آن فرق میانه ۱۵۲
۱۸. باب در بیان تفسیر صمد ۱۵۲
۱۹. باب در بیان امتناع حرکت و انتقال خدا ۱۵۴
۲۰. باب در بیان عرش و کرسی ۱۵۸
۲۱. باب در بیان روح خدا و معنی آن ۱۶۳
۲۲. باب در بیان جوامع توحید و کلماتی که جامع انواع صفات سلبی و ثبوتی خدا است ۱۶۴
۲۳. باب نوادر ۱۷۴
۲۴. باب در بیان جواز بداء بر خدا «۲» ۱۷۸

۲۵. باب در بیان آن‌که در آسمان و زمین چیزی نمی‌باشد، مگر به هفت چیز ۱۸۲
۲۶. باب در بیان مشیت و اراده خدا «۱» ۱۸۲
۲۷. باب در بیان ابتلا و اختیار (که به معنی آزمودن است) ۱۸۴
۲۸. باب در بیان سعادت و شقاوت (که به معنی نیک بختی و بد بختی است) ۱۸۴
۲۹. باب در بیان خیر و شر (که به معنی خوبی و بدی است) ۱۸۵
۳۰. باب در بیان ابطال جبر و قدر و اثبات امر بین الامرین «۱» ۱۸۶
۳۱. باب در بیان استطاعت «۱» ۱۹۱
۳۲. باب در بیان لزوم و تعریف حجت بر خدا (تا حجت بر بندگان تمام شود) ۱۹۳
۳۳. باب در بیان حجت‌های خدا در خلق خود ۱۹۵
۳۴. باب در بیان حجت‌های خدا بر خلق خود ۱۹۵
۳۵. باب در بیان آن‌که هدایت از جانب خدای عزوجل است «۲» ۱۹۶
- [۴] کتاب حجت ۱۹۸
- اشاره ۱۹۸
۱. باب در بیان اضطرار (و ناچار بودن خلائق به سوی حجت) ۱۹۸
۲. باب در بیان طبقات و مراتب انبیا و رسل و ائمه علیهم السلام (که به معنی پیغمبران و فرستادگان و پیشوایانند و بیان تفاوت مراتب ایشان در پسته ۲۰۷
۳. باب در بیان فرق میان رسول و نبی و محدث «۱» ۲۰۷
۴. باب در بیان این‌که حجت برپا نمی‌شود از برای خدا بر خلائق، مگر به واسطه امام ۲۰۹
۵. باب در بیان این‌که زمین از حجت خدا خالی نمی‌باشد ۲۱۰
۶. باب در بیان این‌که اگر در زمین باقی نمانند مگر دو مرد، البته یکی از این دو حجت خواهد بود ۲۱۱
۷. باب در بیان معرفت و شناخت امام و وجوب رد کردن امر به سوی او ۲۱۲
۸. باب در بیان وجوب فرمان‌برداری ائمه علیهم السلام ۲۱۸
۹. باب در بیان آن‌که ائمه علیهم السلام گواهان خدای عزوجل‌اند بر خلق ۲۲۳
۱۰. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام راهنمایان همه خلق‌اند به راه راست ۲۲۵
۱۱. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام والیان امر خدا و خزانه‌داران علم اویند ۲۲۶

۱۲. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام، خلیفه‌های خدای عزوجلّ اند در زمین و درهای اویند که از آنها آمده می‌شود «۱» ۲۲۷
۱۳. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام نور خدای عزوجلّ اند ۲۲۸
۱۴. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام رکن‌های زمین اند «۳» ۲۳۳
۱۵. باب نادر جامعی که در بیان فضل امام علیه السلام و صفات اوست ۲۳۷
۱۶. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام والیان امر خدایند و ایشان مردمانی هستند که مردم بر ایشان حسد برده‌اند که خدای عزوجلّ ایشان را ذکر ۲۴۹
۱۷. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام علامات و نشانه‌هایی اند که خدای عزوجلّ آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده است ۲۴۹
۱۸. باب در بیان این‌که آیات و معجزاتی که خدای عزوجلّ آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند ۲۵۰
۱۹. باب در بیان آنچه خدای عزوجلّ و رسول او واجب گردانیده‌اند از بودن با ائمه علیهم السلام ۲۵۱
۲۰. باب در بیان این‌که اهل ذکر «۱» که خدا خلاق را امر فرموده به سؤال کردن از ایشان، ائمه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان) ۲۵۳
۲۱. باب در بیان این‌که کسانی که خدا ایشان را به علم و وصف فرموده در کتاب خویش، ائمه علیهم السلام اند ۲۵۶
۲۲. باب در بیان این‌که راسخین در علم، ائمه علیهم السلام اند «۲» ۲۵۶
۲۳. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام علم را عطا شده‌اند و خدا آن را در سینه‌های ایشان ثابت فرمود ۲۵۷
۲۴. باب در بیان این‌که کسانی که خدا ایشان را برگزیده و کتاب خویش را به ایشان میراث داده، ائمه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان) ۲۵۸
۲۵. باب در بیان این‌که امامان در کتاب خدا بر دو قسم‌اند: امامی است که مردم را به سوی خدا می‌خواند، و امامی است که ایشان را به سوی آتش ج ۲۵۹
۲۶. باب [در بیان این‌که قرآن به امامان هدایت می‌کند] ۲۵۹
۲۷. باب در بیان این‌که نعمتی که خدای عزوجلّ آن را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند ۲۶۰
۲۸. باب در بیان این‌که متوسمین (و به فراست دریابندگانی) که خدای عزوجلّ ایشان را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند و سیب ۲۶۲
۲۹. باب در بیان عرض اعمال بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام (و نمودن آنها به ایشان) ۲۶۲
۳۰. باب در بیان این‌که راهی که تشویق به استقامت در آن شده، ولایت علی علیه السلام است ۲۶۳
۳۱. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام معدن علم و درخت پیغمبری و محلّ تردد و آمد و شد فرشتگانند «۳» ۲۶۴
۳۲. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام، وارثان علم‌اند که بعضی از ایشان علم را به بعضی میراث می‌دهند ۲۶۴
۳۳. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام میراث بردند علم پیغمبر صلی الله علیه و آله را و علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام که پیش ۲۶۴
۳۴. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام در نزد ایشان است همه آن کتاب‌ها که از نزد خدای عزوجلّ فرود آمده و بیان این‌که آنها را با اختلاف لغات ۲۶۴
۳۵. باب در بیان این‌که هیچ‌کس همه قرآن و علم آن را جمع نکرده، مگر ائمه علیهم السلام که ایشان همه علوم آن را می‌دانند ۲۷۱

۳۶. باب در بیان آنچه ائمه علیهم السلام عطا شده‌اند از اسم اعظم خدا ----- ۲۷۲
۳۷. باب در بیان آنچه در نزد ائمه علیهم السلام است از آیات و اسباب معجزات پیغمبران علیهم السلام ----- ۲۷۳
۳۸. باب در بیان آنچه در نزد ائمه علیهم السلام است از سلاح و آلت کارزار رسول خدا صلی الله علیه و آله و متاع آن حضرت (از رخت و غیر آن) ۷۴
۳۹. باب در بیان آن که داستان سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله چون داستان تابوت و صندوق است در میانه بنی اسرائیل ----- ۲۷۸
۴۰. این باب بایی است که ذکر جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام در آن است ----- ۲۷۸
۴۱. باب در شأن سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و تفسیر و بیان آن ----- ۲۸۲
۴۲. باب در بیان این که علم ائمه علیهم السلام در شب جمعه زیاد می‌شود ----- ۲۹۵
۴۳. باب در بیان این که اگر علم ائمه علیهم السلام زیاد نمی‌شد آنچه در نزد ایشان بود تمام می‌شد ----- ۲۹۶
۴۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام می‌دانند همه علوم را که بیرون آید به سوی فرشتگان و پیغمبران و رسولان علیهم السلام ----- ۲۹۶
۴۵. باب نادری که ذکر غیب در آن است ----- ۲۹۷
۴۶. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام هرگاه خواسته باشند بدانند (می‌دانند، یا) به ایشان تعلیم (یا اعلام) می‌شود (بنابر اختلاف نسخ کافی و احت ----- ۲۹۹
۴۷. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام می‌دانند که کی می‌میرند، و بیان این که ایشان نمی‌میرند مگر به این که خود آن را اختیار کنند ----- ۲۹۹
۴۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود می‌دانند، و بیان این که چیزی بر ایشان پوشیده و پنهان نمی‌باشد- صلوا ----- ۳۰۵
۴۹. باب در بیان این که خدای عزوجل هیچ علمی را به پیغمبر صلی الله علیه و آله خود تعلیم نفرمود، مگر آن که او را امر فرمود که آن را به امیر المؤمنین ----- ۳۰۵
۵۰. باب در بیان جهات و وجوه علوم ائمه علیهم السلام ----- ۳۰۵
۵۱. باب در بیان این که اگر مردم بر ائمه علیهم السلام می‌پوشیدند و سخن ایشان را فاش نمی‌کردند، هر آینه هر فردی را به آنچه برای او و بر او بود، ----- ۳۰۶
۵۲. باب در بیان تفویض به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سوی ائمه علیهم السلام در امر دین «۱» ----- ۳۰۶
۵۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام به کدام یک از اوصیای گذشتگان شباهت دارند، و حرمت قول به پیغمبری در باب ایشان ----- ۳۱۰
۵۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام محدث و مفهم‌اند (که فرشته ایشان را تحدیث می‌نماید و خبر می‌دهد و ایشان را تفهیم می‌نماید و می‌فهما ----- ۳۱۳
۵۵. بایی که در آن ذکر ارواحی است که در ائمه علیهم السلام است ----- ۳۱۳
۵۶. باب در ذکر روحی که خدا ائمه علیهم السلام را به آن تسدید می‌فرماید «۱» ----- ۳۱۵
۵۷. باب در بیان وقت دانستن امام تمام علم امامی که پیش از اوست- علیهم جمیعاً السلام- ----- ۳۱۶
۵۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام در علم و شجاعت و وجوب طاعت برابرند ----- ۳۱۷
۵۹. باب در بیان این که امام علیه السلام، امامی را که بعد از اوست می‌شناسد، و بیان این که قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى

۶۰. باب در بیان این‌که امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزوجلّ که معهود و معروف است از امامی به سوی امامی دیگر علیهم السلام ۳۱۹
۶۱. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام چیزی را به جا نیاورده و نمی‌آورند، مگر به عهد و وصیتی از جانب خدای عزوجلّ و امری از جانب آن جناب ۳۲۵
۶۲. باب در بیان اموری که حجّت امام علیه السلام را ثابت می‌گرداند ----- ۳۲۵
۶۳. باب در بیان ثبوت امامت در فرزندان، و بیان این‌که امامت بر نمی‌گردد در برادر و نه در عمو و نه غیر ایشان از خویشان، ولیکن در غیر امام حسن ----- ۳۲۸
- فهرست ----- ۳۲۸
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۳۳۳

تحفة الاولیاء جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : کلینی، محمد بن یعقوب - ، ۳۲۹ق.
 عنوان قراردادی : الکافی . اصول . فارسی
 عنوان و نام پدیدآور : تحفه الاولیاء / [مؤلف ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی؛ مترجم] محمد علی بن محمد حسن اردکانی (ره).
 مشخصات نشر : تهران: نشر بی‌زمان، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری : ۴ ج.
 شابک : ۲۱۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۱-۷۸-۶۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸ ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۶۲-۷۹-۶۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸ ؛ ۱۷۵۰۰۰ ریال: ج. ۳-۹۷۸-۲-۸۰-۶۷۲۵-۶۰۰ ؛ ۱۸۵۰۰۰ ریال: ج. ۹۴-۸۱-۶۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی : فاپا
 یادداشت : ج. ۲ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۹۲).
 یادداشت : ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۲).
 یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
 یادداشت : بالای عنوان: ترجمه‌ای بر اصول کافی شیخ کلینی (ره).
 عنوان دیگر : ترجمه‌ای بر اصول کافی شیخ کلینی (ره).
 موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.
 شناسه افزوده : اردکانی، محمد علی، مترجم
 رده بندی کنگره : BP۱۲۹/ک۸ک۱۲۲۰۴۱ ۱۳۹۱ اب
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۵۹۵۸۹

یادداشت دبیر علمی کنگره

کتاب شریف الکافی، تألیف ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله، مهم‌ترین و برترین اثر مکتوب شیعه به‌شمار می‌رود. این کتاب که حاوی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در عرصه‌های مختلف دینی است، به جهت ویژگی‌های منحصر به فرد، محور شکل‌گیری و تولید بخش وسیعی از ادبیات مکتوب شیعه بوده و در طول تاریخ، مورد اهتمام عالمان شیعه قرار گرفته و شرح‌ها و تعلیقه‌ها و ترجمه‌های فراوان از آن و برای آن، عرضه شده است.

آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه علمی-فرهنگی دار الحدیث، سومین همایش از طرح «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» را به بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی اختصاص داد.

اهداف مورد نظر در این بزرگداشت، عبارت‌اند از:

۱. معرفی شخصیت علمی و معنوی ثقة الاسلام کلینی

۲. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیهم السلام

۳. تحقیق و پژوهش در میراث کلینی
۴. شناخت جایگاه و تأثیرگذاری کتاب الکافی.
- کمیته علمی کنگره، پس از برگزاری کنگره بزرگداشت ابوالفتح رازی در پاییز ۱۳۸۴، کار برنامه‌ریزی علمی این کنگره را آغاز کرد و این برنامه‌ها را در دستور کار قرار داد:
۱. تصحیح و تحقیق آثار مخطوط مربوط به الکافی (اعم از ترجمه، شرح، تعلیقه و ...)
 ۲. گشودن افق‌های تازه پژوهشی در زمینه الکافی
 ۳. تجزیه و تحلیل نقدها و پرسش‌های مربوط به الکافی
 - تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲
 ۴. به دست دادن نسخه تحقیق شده از کتاب الکافی
 ۵. ساماندهی اطلاعات و آثار مکتوب مرتبط با کلینی و الکافی و ارائه آنها در قالب DVD (لوح چند منظوره دیجیتال).
- آنچه کمیته علمی در مدت دو سال و اندی تلاش بدان دست یافت و هم‌زمان با برگزاری کنگره ارائه می‌گردد، از این قرار است:
- یک. نسخه تحقیق شده الکافی
 - دو. شروح و تعلیقه‌های الکافی
 - سه. مجموعه آثار تولیدی کنگره
 - چهار. ویژه‌نامه‌های مجلات
 - پنج. خبرنامه کنگره
 - شش. DVD (لوح چند منظوره دیجیتال).
- اینک نگاهی مختصر به این عناوین ششگانه می‌افکنیم:
- یک. الکافی
- کتاب الکافی، پس از مقابله با نسخ کهن و مورد وثوق و نیز اعراب‌گذاری، به همراه تعلیقه‌هایی در رفع مشکلات برخی از اسناد و برخی توضیحات فقه الحدیثی، در قالب نوینی به زیور طبع، آراسته می‌گردد.
- دو. شروح و تعلیقه‌های الکافی
- بر کتاب الکافی، شروح و تعلیقه‌های بسیاری نوشته شده که تاکنون اندکی از آن به چاپ رسیده است. کمیته علمی تلاش کرد که این شروح و تعلیقه‌ها را شناسایی کرده، و تصحیح و عرضه آنها را در دستور کار خود قرار دهد که برای برپایی کنگره، این موارد، تصحیح شده، به چاپ خواهد رسید:
۱. الشافی فی شرح الکافی، ملا خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ ق) ۲ جلد
 ۲. صافی [در شرح کافی]، ملا خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ ق) ۲ جلد
 ۳. الحاشیه علی اصول الکافی، ملا محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۶ ق) ۱ جلد
 ۴. الحاشیه علی اصول الکافی، سید احمد علوی عاملی (زنده در ۱۰۵۰ ق) ۱ جلد
 - تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳
 ۵. الحاشیه علی اصول الکافی، سید بدرالدین حسینی عاملی (زنده در ۱۰۶۰ ق) ۱ جلد
 ۶. الکشف الوافی فی شرح اصول الکافی، محمد هادی بن محمد معین الدین آصف شیرازی (م ۱۰۸۱ ق) ۱ جلد
 ۷. الحاشیه علی اصول الکافی، میرزا رفیعا (م ۱۰۸۲ ق) ۱ جلد

۸. الهدایا لشیعة أئمة الهدی (شرح اصول الکافی)، شرف الدین محمد بن محمد رضا مجذوب تبریزی (قرن ۱۱ ق) ۲ جلد
 ۹. الذریعة إلى حافظ الشریعة (شرح اصول الکافی)، رفیع الدین محمد بن محمد مؤمن گیلانی (قرن ۱۱ ق) ۲ جلد
 - ۱۰ و ۱۱. الدر المنظوم، شیخ علی کبیر (م ۱۱۰۴ ق) و الحاشیة علی اصول الکافی، شیخ علی صغیر (قرن ۱۲) ۱ جلد
 ۱۲. تحفه الأولیاء (ترجمه اصول الکافی)، محمد علی بن محمد حسن فاضل نحوی اردکانی (زنده در ۱۲۳۷ ق) ۴ جلد
 ۱۳. شرح فروع الکافی، محمد هادی بن محمد صالح مازندرانی (م ۱۱۲۰ ق) ۵ جلد
 ۱۴. البضاعة المزجاة (شرح روضة الکافی)، محمد حسین بن قاریاغدی (م ۱۰۸۹ ق) ۲ جلد
 ۱۵. شرح روضة الکافی، محمد حسین بن یحیی نوری (زنده در ۱۱۲۷ ق) ۱ جلد
 ۱۶. منهج الیقین (شرح وصیت امام صادق علیه السلام به شیعیان)، سید علاء الدین محمد گلستانه (م ۱۱۱۰ ق) ۱ جلد
 ۱۷. الرسائل فی شرح أحادیث الکافی ۲ جلد
- سه. مجموعه آثار تولیدی کنگره

منظور از این عنوان، آثار تولیدی کمیته علمی است. در این حوزه، این آثار عرضه می گردد:

۱. حیاة الشیخ الكلینی / ثامر العمیدی ۱ جلد
 ۲. توضیح الاسناد / سید محمد جواد شبیری ۱ جلد
 ۳. العنعة من صیغ الأداء للحديث الشریف فی الکافی / سید محمد رضا حسینی جلالی ۱ جلد
 ۴. کافی پژوهی بر اساس نسخه های خطی / علی صدرایی خویی - سید صادق اشکوری ۱ جلد
 ۵. کتابشناسی کلینی و کتاب الکافی / محمد قنبری ۱ جلد
 ۶. شناخت نامه کلینی و الکافی / محمد قنبری ۴ جلد
 - تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴
 ۷. کافی پژوهی (گزارش پایان نامه های مرتبط با کلینی و الکافی) / سید محمد علی ایازی ۱ جلد
 ۸. مجموعه مقالات همایش / گروهی از پژوهشگران ۶ جلد
 ۹. مصاحبه ها و میزگردها ۱ جلد
- چهار. ویژه نامه های مجلات

مجله های آینه پژوهش، سفینه، علوم حدیث و برخی دیگر از نشریات، هم زمان با برپایی کنگره، ویژه نامه هایی منتشر می کنند.

پنج. خبرنامه

خبرنامه کنگره که به اطلاع رسانی پیش از برپایی کنگره می پردازد، تا زمان برگزاری، چهار شماره از آن منتشر خواهد شد.

شش. DVD

نرم افزار مجموعه آثار کنگره، همراه با برخی از نسخه های خطی الکافی، و نیز دیگر شروح، تعلیقه ها و ترجمه های چاپ شده الکافی در قالب DVD ارائه خواهد شد.

در پایان، از همه فرهیختگان و اندیشه مندان، سازمان ها و نهادهای علمی - پژوهشی که در به ثمر رسیدن این همایش سهم داشته اند، سپاس گزاری می شود، بویژه از: تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث، حضرت آیه الله محمدی ری شهری، شورای عالی سیاست گذاری، شورای علمی کنگره، کمیته بین الملل، کمیته اجرایی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، مدیران عالی آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام، مدیران و محققان پژوهشکده علوم و معارف حدیث، مسؤلان، اساتید و دانشجویان دانشکده علوم حدیث،

مسؤلان و کارکنان سازمان چاپ و نشر دارالحدیث.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار ۱۳۸۷

تحفه الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵

آغاز سخن

کتاب کافی از زمان تدوین و تألیف از حدود یازده قرن پیش تا کنون در کانون توجه همه حدیث پژوهان و دانشمندان شیعه بوده است و تبدیل به مرجعی شده که هیچ فقیه و محدثی و هیچ عالم و دانشوری از مراجعه به آن بی‌نیاز نیست. کافی نخستین کتابی است که احادیث را در این گستردگی و با سامانی خاص گردآوری نموده، بگونه‌ای که بعد از آن، مراجعه به اصول چهارصدگانه حدیثی از رونق افتاد و خود مصدر اولیه حدیث شیعه شد، و از این جهت است که بزرگان علمای شیعه این کتاب را در حد بسیار عالی ستوده‌اند و شیخ مفید آن را با عبارت «أجلّ کتب الشیعه و أكثرها فائده» معرفی کرده است.

وجود بیش از بیست شرح و سی حاشیه و هزار و ششصد نسخه خطی و بیست بار چاپ، نشان اهمیت این میراث ارزشمند است. سوگمندان بیشتر آثار مربوط به کافی یا به صورت دست نوشته باقی مانده و یا به شکل مطلوبی به چاپ نرسیده است. واحد احیاء آثار بر آن است که همراه با تصحیح کافی، تمام شروح، حواشی، ترجمه‌ها و تکیه‌نگاری‌های مربوط به کافی را تحت عنوان «شروح و حواشی الکافی» تصحیح کرده و منتشر سازد که تصحیح تحفه الأولياء در همین راستا است.

تحفه الأولياء (ترجمه اصول کافی) اثر میرزا محمّد علی بن محمّد حسن نحوی اردکانی یزدی از علمای قرن سیزدهم هجری است. وی عالمی ادیب و لغت‌شناس بوده و از همین جهت است که به «فاضل نحوی» لقب یافته است.

او از خود آثار متعدد و متنوعی به یادگار گذاشته و تنوع آثار وی در حدیث، شرح

تحفه الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶

حدیث، فقه، تجوید، تعبیر خواب و ترجمه کتاب‌های حدیثی، فقهی و ... از وی شخصیتی جامع به نمایش گذاشته است.

تحفه الأولياء از ترجمه‌های نسبتاً کهن اصول کافی است که هم به لحاظ فرهنگی از میراث فرهنگی ایران به شمار می‌رود و هم بخشی از تاریخ فعالیت‌های علمی عالمان دینی است و هم به لحاظ علمی تجربه‌ای است سودمند برای تمام کسانی که به ترجمه علاقه‌مند هستند.

بدون تردید، این گونه آثار، خود بخش بزرگی از راه ترجمه متون دینی را هموار می‌کند و تجربه گران‌قیمتی را به نسل‌های بعد منتقل می‌نماید. برجستگی‌ها، کاستی‌ها و ویژگی‌ها و حتی نوع نگارش متون دینی و ترجمه آنها، خود اندوخته‌هایی ارزشمند محسوب می‌شوند، و تحفه الأولياء که عالمی لغت‌شناس آن را به رشته تحریر در آورده و اطلاعات جانبی فراوانی در زمینه‌های تفسیر، حدیث، عقائد، فلسفه، تاریخ و لغت در آن ارائه شده به مثابه سرمایه‌ای است ارزشمند که نباید در عرصه پژوهش‌های حدیثی و ترجمه متون دینی نادیده گرفته شود.

اردکانی در این ترجمه، سعی کرده به قلمی روان، اصول کافی را به گونه‌ای ترجمه کند که برای همگان، خواندن و فهم آن آسان شود و به این جهت در بسیاری از موارد به جهت ساختار محتوایی کتاب و ناتوانی قلم از نگارش کوتاه همه مطالبی که در متن آمده، مجبور شده به شرح متن نیز اقدام کند و این امر، جذابیت ترجمه او را دوچندان ساخته است.

به سامان رسیدن این اثر مرهون همت و تلاش فاضل ارجمند حجه الاسلام جناب آقای مرادی و عالم فرزانه حجه الاسلام و

المسلمین جناب آقای عبد الهادی مسعودی و جمعی از همکارانشان می‌باشد که بدین وسیله ضمن تشکر و قدر دانی از آن عزیزان، مزید توفیق همه را از خداوند متعال خواستاریم.

گروه احیاء آثار

پژوهشکده علوم و معارف حدیث

محمدحسین درایتی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷

پیشگفتار

اشاره

الکافی، نوشته محمد بن یعقوب نام بردار به کلینی (م ۳۲۸/۳۲۹ هـ)، نامی است که بعدها بر اساس گزارش مؤلف در مقدمه خود، از کسی که از وی کتابی جامع و کافی در فنون علم دین را درخواست کرده بود، بر این کتاب گذاشته شد، «۱» و از جمله چهار کتاب اصلی شیعه و مهم‌ترین آنهاست. این کتاب، نقشی بی‌بدیل در تشکیل باورها و فرهنگ شیعی دارد. و می‌توان با قاطعیت گفت که سه دانش اصلی دینی، کلام و اخلاق و فقه شیعی، بر آن استوار شده است؛ به گونه‌ای که هیچ متکلم و فقیه شیعی برای درس و پژوهش دینی خود، و نیز هیچ شیعه پژوهی، هرگز از این کتاب بی‌نیاز نیست.

عبارت‌های «کتاب کافی»، «کافی کلینی»، «کتاب الکافی» و «الکافی»، پربسامدترین کتاب به عنوان مصدر حدیثی در فرهنگ نوشتاری و گفتاری شیعه است که گاه در آثار و فرهنگ غیر شیعی نیز خودنمایی می‌کند. جایگاه برجسته این کتاب و نیاز رجوع به آن در طول زمان، باعث شد که کسانی در اندیشه حاشیه‌نگاری، تعلیقه نویسی و بررسی‌های رجالی و شرح احادیث آن بر آیند و کسانی دیگر به ترجمه آن اقدام نمایند، که این اخیری، و مترجمان، موضوع این نوشته است.

(۱). احتمال هم دارد بر اساس نوشته‌ای در پایان کتاب طهارت فروع الکافی، و از سوی مؤلف -/ رحمه الله -/ باشد (ج ۳، ص ۲۶۳).

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸

ترجمه‌های کافی

در آغاز، باید گفت که به دلیل ساختار آموزشی و نیز جایگاه ویژه مباحث دینی، عالمان و دانشمندان دینی، چندان روا ندیده‌اند و یا شرایط را مساعد نیافته‌اند که همه علوم و آموزه‌های اسلامی را در حوزه مکتوب، همگانی کنند، به گونه‌ای که توده‌های مردم، خود به صورت مستقیم، از آنها بهره ببرند. از این رو، آن گونه که امر تبلیغ شفاهی و وعظ و خطابه، رونق و رواج داشته، ترجمه متون دینی به زبان فارسی و یا هر زبانی که مسلمانان به آن زبان سخن می‌گویند، از دوران‌های کهن، چندان جایگاهی در فعالیت‌های تبلیغی و آموزشی مراکز علمی و آموزشی دینی نداشته و از این رو، دانش آموخته متخصص در امر ترجمه دین هم پروریده نشده، و ترجمه‌های دینی، غالباً بنیاد علمی و اساس درستی ندارند. و از این جهت است که به رغم اهمیت بی‌نظیر کتاب کافی، و با وجود نیاز مسلمانان غیر عرب به آن، تا کنون ترجمه‌های خوشایند و یا به سخن بهتر، ترجمه‌های متناسبی از آن به عمل

نیامده، و آنچه در قرن‌های اخیر و بلکه در قرن اخیر انجام شده، با آنچه باید می‌شده، چندان نسبتی ندارد.

دیرینه‌ترین ترجمه کافی به دوران صفویه، بیش از سه قرن پیش باز می‌گردد که یکی از عالمان قزوین در اول قرن یازدهم ه به درخواست پادشاه وقت، به آن اقدام کرده است. البته، سعید نفیسی (۱۲۷۴- / ۱۳۴۵)، فهرست نگار کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، نسخه‌ای از شرحی فارسی بر کافی یا ترجمه یکی از شروح الکافی را به صورت احتمال از سده ششم هجری دانسته است، که بنا براین، اولین ترجمه الکافی بشمار می‌آید.

تا کنون عالمان رسالت شناسی، بر اساس نیاز زمانه، به ترجمه بخش‌هایی از کتاب اصول الکافی و پاره‌ای همه آن، و کسانی هم روضه و یا به ترجمه فروع آن و گاهی احادیثی برگزیده از آن، مبادرت کرده‌اند- که سعیشان مشکور باد-/. برخی از این ترجمه‌ها خطی است، و برخی دیگر به چاپ رسیده است. ترجمه‌های خطی گزارش شده در فهرس نسخ خطی، از این قرار است:

۱. شرح کافی یا ترجمه‌ای از یکی از شروح کافی از شخصی به نام میر حسین که

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹

احتمال داده شده که میر حسین هروی است، و نسخه‌ای که گویا مربوط به قرن ششم است. این اثر، شامل کتاب الحجّه یعنی باب چهارم اصول کافی، در ۷۸ باب است و ۱۰۴۱ حدیث و تا مبحث غیبت را در بر می‌گیرد. این اثر، ۲۹۵ برگ ۱۸ سطری دارد و در کتاب خانه مجلس به شماره ۲۰۳۷ نگه‌داری می‌شود.

سعید نفیسی، فهرست نگار کتابخانه مجلس شورای ملی، پس از نام بردن از چند حسین و حسینی به عنوان مترجمان احتمالی کتاب، و رد آنها، میر حسین هروی را ترجیح می‌دهد و دلیل خود را بر این ترجیح، نزدیکی سبک نگارش کتاب به سبک قرن ششم هجری می‌داند. (۱)

۲. توضیح الکافی، شرح و ترجمه‌ای است از کتاب الایمان و الکفر الکافی در ۷۷ برگ از محمد قاسم بن محمد رضا شریف، زنده در قرن دوازدهم که در جمادی الاولی ۱۱۱۸ نگاشته شده است. یک نسخه از این کتاب به شماره ۵۲۹ در گنجینه نسخ خطی کتاب خانه آیت الله مرعشی -/ طاب ثراه -/ نگه‌داری می‌شود. (۲)

این ترجمه، به درخواست شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵- / ۱۱۳۵ ه) به انجام رسیده است.

سلطان حسین صفوی ... این مجرم ضعیف، ابن محمد رضا را شرح احادیث ایمان و کفر کتاب کافی به لغت فارسی، مأمور و انعکاس پرتو مهر الطاف خویش را بر مزرع امید این ذره بی‌مقدار منظور داشت. (۳)

مترجم، ابتدا حدیث را نقل، سپس ترجمه و آن‌گاه آن را شرح کرده و در شرح، بیشتر به جنبه‌های عقیدتی و فلسفی توجه داشته است. این ترجمه و شرح، کتاب الایمان و الکفر تا باب اذا أراد الله بخلق المؤمن را در بر می‌گیرد.

نسخه دیگری از این اثر در کتابخانه ملی فارس در شیراز نگه‌داری می‌شود. (۴)

۳. ترجمه اصول کافی، از عباس بن احمد خوانساری (زنده به ۱۲۹۶ ه) در ۲۱۱

(۱). فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۶، ص ۳۴، سعید نفیسی، ۱۳۴۴.

(۲). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیت الله نجفی مرعشی، ج ۲، ص ۱۳۵ و ۱۳۶، سید احمد حسینی، چاپ دوم، بی تا.

(۳). همان ص ۴، مقدمه.

(۴). فهرست ملی فارس، ج ۱، ص ۲۰۲، ش ۲۲۸.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۰

برگ. این ترجمه به صورت تحت اللفظی است و اسناد احادیث در ترجمه حذف شده، و به تشخیص مترجم، برخی از ابواب غیر

قابل استفاده برای عموم مردم، ترجمه نشده است. کتابت جزء نخست این ترجمه، در روز شنبه ۲۳ صفر ۱۲۹۶ هـ به اتمام رسیده است.

نسخه این اثر، در کتاب خانه آیت الله مرعشی -/رحمة الله علیه- به شماره ۵۴۴۶ نگه‌داری می‌شود. «۱»

۴. ترجمه کتاب العقل و الجهل کافی، از محمد بن محمد علی خاوری است که به شماره ۱۲۶۹ کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد نگه‌داری می‌شود. این ترجمه در ضمن یک مجموعه حاوی چند رساله است. «۲»

۵. شرح فروع کافی، که در کتاب خانه سید محمد مشکات بوده، و بنا به گزارش حسین محفوظ، این نسخه، شامل ترجمه فروع کافی هم می‌شود و از این رو، وی آن را از جمله ترجمه‌های الکافی بر شمرده است. «۳»

۶. تحفه الاولیاء، از محمد علی بن محمد حسن فاضل نحوی اردکانی، از عالمان قرن سیزدهم هـ، است. درباره این کتاب به تفصیل در چند صفحه بعد سخن گفته شده است. «۴»

اما ترجمه‌های چاپ شده الکافی، که بیشتر آنها از بخش‌هایی از این کتاب است که جهت اطلاع، سیاهه ترجمه‌های گزیده تقدیم، و سپس ترجمه‌های اصول و روضه به تفصیل گزارش می‌شود.

۷. گزیده‌ای از اصول کافی در مبانی دین اسلام با ترجمه حاج علی اصغر خسروی شبستری، که کتابفروشی امیری در تهران به سال ۱۳۵۱ شمسی در یک جلد و در

(۱). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۱۴، ص ۲۳۰، سید احمد حسینی، ۱۳۶۶.

(۲). فهرست نسخه‌های خطی دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ج ۲، ص ۴۱۳، محمود فاضل، ۱۳۶۱.

(۳). الکافی، ج ۱، مقدمه حسین علی محفوظ، ص ۳۴.

(۴). در فهرست کتابخانه ملک شرحی فارسی بر روضه کافی به محمد مهدی بن علی اصغر قزوینی (د ۱۱۲۹ هـ) نسبت داده شده است. این کتاب نسخه‌ای از الصافی ملا خلیل قزوینی، از بخش روضه کافی است. نسخه دارای مقدمه‌ای در فهرست مطالب و ابواب از قزوینی است که باعث شده فهرست نگار آن را شرح مستقلی بر روضه کافی از قزوینی بپندارد. ن. ک: فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملک، ج ۳، ص ۵۱۵- / ۵۱۶.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۱

+۲۷۰ سی و یک صفحه و چاپ سوم آن، به سال ۱۳۶۱ و هر دو در تهران منتشر شده است. بر این کتاب، حسین عمادزاده اصفهانی (۱۲۸۵- / ۱۳۶۹) مقدمه نوشته است.

۸. آداب معاشرت، کتابی است غیرچاپی و با دست خط نوشته شده، و به سال ۱۳۵۴ در طهران افست و چاپ شده است. این اثر با سرمایه حاج مهدی سلامت شریف، جمع آوری و چاپ شده و ترجمه آن بر گرفته از ترجمه مصطفوی است.

۹. کتاب دیگری با نام انتخابی از کتاب اصول کافی با ترجمه مرحوم مصطفوی و با سرمایه حاج مهدی سلامت شریف، در تهران به سال ۱۳۹۴ قمری برابر با ۱۳۵۱ شمسی در یک جلد و در ۸۴۰ صفحه به چاپ رسیده است.

۱۰. برگزیده‌ای از اصول کافی، از سید جواد رضوی (۱۳۱۳- /)، شامل ۱۲۰۰ حدیث اخلاقی، فرهنگی، عقیدتی، اقتصادی، سیاسی، و سایر رشته‌های علوم اسلامی است «۱» که در ۱۳۸۰ چاپ و منتشر شده است.

۱۱. گلچینی از اصول کافی از رضا فیروزی که انتشارات آذر سبلان، در زمستان ۱۳۸۰ آن را منتشر کرده است. مؤلف احادیث سرفصل‌های اصول کافی را در ۹۲ صفحه گلچین کرده و با استفاده از ترجمه مصطفوی آن را بسامان و چاپ کرده است.

۱۲. واژه‌های اخلاقی منتخب از اصول کافی، گزیده‌ای است از اصول کافی، که به همت ابراهیم پیشوایی ملایری (۱۳۱۱- /) به سال

۱۳۵۷ و با استفاده از ترجمه مصطفوی تدوین شده، و با مقدمه آیت الله علی مشکینی (۱۲۹۹- / ۱۳۸۶) در یک جلد، در ۱۷۷ صفحه از سوی انتشارات یاسر قم در ۱۳۶۱ منتشر شده است.

۱۳. مختصر اصول کافی، از عبدالصمد اسلامی (۱۳۱۳-). این گزیده با ترجمه سید جواد مصطفوی فراهم شده «۲» و آن را انتشارات نصایح قم در تابستان ۱۳۸۱ در ۲۸۸ صفحه به چاپ رسانده است.

۱۴. شرح و ترجمه اصول کافی، از مرحوم شیخ عباس حایری تهرانی (م ۱۳۶۰ ه) که بر کتاب اصول کافی، شرح نوشته و همزمان آن را ترجمه نیز نموده که در یک جلد و در ۳۰۸ صفحه یک بار بی جا و بی نام، در ۱۳۵۸ و بار دیگر در همان سال از سوی

(۱). گزیده‌ای از اصول کافی، ص ۲۶ مقدمه.

(۲). ص ۳۶ مقدمه.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۲

حاجی عبدالرحیم صابری و دیگران چاپ و منتشر شده است. این ترجمه به نام کتاب عقل و جهل هم چاپ شده است.

۱۵. احادیث منتخبه از روضه کافی، ترجمه تعدادی از احادیث روضه کافی است که از سوی حاج شیخ محمد امین رضوی شلدوزی (م ۱۳۸۰ ش) در ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۹۲ قمری برابر ۷ خرداد ۱۳۵۱ به انجام رسیده و از سوی هیئت مکتب النبى تهران در ۲۱۹ صفحه و در ۱۳۵۰ چاپ شده است. همین کتاب در ۱۳۶۱ از سوی انتشارات فرخی در ۲۰۹ صفحه به زینت طبع آراسته شده است.

۱۶. صافی، در شرح و ترجمه اصول و فروع و روضه کافی از شیخ خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ ه) است که بخش اصول آن، از سوی سید تصدیق حسین صاحب رضوی تصحیح و در (۱۳۲۲- / ۱۳۲۴ ه / ۱۹۰۵- / ۱۹۰۶ م) در هفت جزء بر حسب اجزای کافی (۱۵۳ / + ۲۸۰ / + ۳۷۶ / + ۳۷۲ / + ۳۵۸ / + ۳۶۳ / + ۲۶۳ / + ۶۸ صفحه) و در دو مجلد رحلی با چاپ سنگی در چاپخانه نول کشور لکهنو در هندوستان به چاپ رسیده است.

ملا-خلیل قزوینی دو شرح برای کافی نوشته است: یکی به زبان عربی به نام الشافی و دیگری فارسی به همراه ترجمه به نام صافی است. وی که مؤلف کتاب‌های حاشیة عدّة الاصول «۱»، رساله فی صلاة الجمعة «۲» و حاشیه بر مجمع البیان «۳» بوده «۴»، این هر دو شرح را به دستور شاه عباس دوم صفوی (م ۱۰۷۷ ق) به نگارش در آمده است. «۵»

ویژگی این ترجمه فارسی، بنا به نوشته مترجم، چنین نوشته است:

مخفی نماند که اگر ترجمه، همه موافق لفظ عربی باشد، فارسی ابان نمی‌شود و اگر اکتفا به مضمون شود، [خوانندگان] نمی‌توانند دانست که هر لفظی از عربی چه معنا دارد. پس ما میانه بر می‌گزینیم. «۶»

وی شرح و ترجمه را در سال ۱۰۶۴ ه شروع کرده و در مدت ۲۰ سال، یعنی به مدت سال‌های تألیف الکافی، در ۳۴ جلد به پایان رسانده است. تاریخ اتمام جلد

(۱). الذریعة، ج ۶، ص ۱۴۸.

(۲). الذریعة، ج ۱۵، ص ۷۱.

(۳). الذریعة، ج ۶، ص ۱۹۱.

(۴). الصافی، جزء پنجم، ص ۲۶۳.

(۵). الصافی، جزء ۱، ص ۳.

(۶). همان، ص ۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳.

نخست، محرم ۱۰۶۶ ق و جلد پایانی آن، یعنی شرح روضه، ۱۰۸۴ ق است.

ترجمه قزوینی، نه پس از متن عربی احادیث، و نه پس از شرح، بلکه در لا به لای شرح گنجانده شده، و البته به صورتی مشخص و مجزا و بدون عنوان ترجمه، و تنها اهل تشخیص می‌توانند آن را تشخیص دهند. این ترجمه، همان طور که مترجم اذعان کرده، لفظی است. «ترجمه لفظی آن مرسوم گردید.» (۱)

این ترجمه، هر چند از دقت خوبی برخوردار است، اما چندان گیرا و جذاب نیست.

مؤلف متن را زیر عنوان اصل، و شرح را با همین عنوان نوشته و از آوردن ترجمه به صورت مجزا پرهیز کرده است. بیش از ۳۰۰ نسخه از این کتاب در کتابخانه‌های ایران گزارش شده است. «۲» و از جمله، در کتاب خانه آیت الله مرعشی نجفی به شماره‌های ۱۶ / ۶۰ / ۱۳۵ و ۱۷ / ۶۰ / ۱۳۵ نگه داری می‌شود.

۱۷. الاصول من الکافی با ترجمه فارسی از آیه الله محمد باقر کمره‌ای (۱۲۸۳-۱۳۷۴).

این ترجمه، در چهار جلد (۵۰۰ / +۶۵۴ / +۴۸۹ / +۵۰۸ صفحه) از سوی کتابفروشی اسلامیة تهران، بدون ذکر تاریخ، چاپ و منتشر شده است. این اثر، بر اساس مقدمه مترجم در جلد چهارم، در ۴ ذی‌قعدة ۱۳۸۱ ه برابر با ۱۴ اردی‌بهشت ۱۳۴۱ ش به پایان رسیده است. چاپ دیگر این ترجمه، در شش مجلد (۶۵۶ / +۸۹۳ / +۷۸۳ / +۸۶۴ / +۷۸۹ / +۶۶۴) به سال ۱۳۷۲ ش از سوی انتشارات اسوه بدون هیچ مقدمه و توضیحی از سوی ناشر و با حذف مقدمه مترجم، در قم تجدید چاپ شده است.

مترجم، برای سه جلد از چهار جلد اثرش مقدمه نوشته و در مقدمه جلد اول، از کلینی، حضور وی در بغداد و تألیف کافی، و دوران او و فرمانروایان و تحولات سیاسی عصر او، و کتابش کافی و نقش آن، و جایگاه اهل بیت در تبلیغ دین، سخن گفته و امتیازات کتاب را بر شمرده و از شرح‌ها و تعلیقه‌ها و حواشی و ترجمه‌ها و غرائب الحدیث یاد کرده، و از کافی نبودن شرح‌ها و ترجمه‌های گذشته برای عصر

(۱). الصافی، جزء ۱، ص ۲.

(۲). ن. ک: فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۴، ص ۲۸۱- / ۵۱۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۴.

حاضر، داد سخن داده و یادآوری کرده که ترجمه‌های کافی، برای جوانان مناسب نیست.

مقدمه جلد دوم وی حاوی مباحثی در باره کلینی، دوران او و تحولات زمانش و نقش او در تجدید حیات مذهب است. وی این مقدمه را در جمادی الاولی ۱۳۸۱ ه برابر با ۲۲ آذر ۱۳۴۰ ش نگاشته است. مقدمه دیگر مترجم بر جلد چهارم کتاب است که در آن، باز هم از کافی و کلینی و از علامه مجلسی و کتاب‌هایش بخصوص بحارالانوار و شرح وی بر کافی مرآة العقول سخن گفته است. کمره‌ای، از دوران کلینی و آشفتگی اوضاع عقیدتی و بر آمدن فرقه‌های مذهبی و سردرگمی مردم به ویژه در زمینه امام غایب نیز گزارش داده است. وی همچنین از این که کتاب کافی تا چند قرن قبل کتاب درسی شیعه بوده، و بر اثر مسامحه و غفلت، مدت‌ها است که از رونق افتاده، اظهار تأسف کرده است. (۱)

کمره‌ای در مقدمه جلد نخست از چند ترجمه از جمله تحفة الاولیاء و صافی، و شرح فروع الکافی از ملا خلیل قزوینی هم یاد کرده است. «۲» یاد کرد وی از ترجمه‌ای خطی و یا چاپ سنگی یاد شده، این گمان را تقویت می‌کند که او از آنها در ترجمه‌اش استفاده کرده است. بر این باید بیفزاییم سبک ترجمه وی را که با ترجمه‌های پیشین بسی نزدیک است و همه آنها در ترجمه خود، به شرح

نیز پرداخته‌اند.

ترجمه کمره‌ای را می‌توان اولین ترجمه کامل اصول کافی دانست، که به صورت عمومی منتشر شده است. این ترجمه، بی‌تردید در ترجمه‌های بعدی نقش اساسی ایفا کرده است. این ترجمه، اگر چه چندان روان نیست و با قلمی و عباراتی سنگین به نگارش در آمده، و برای عموم مردم قابل استفاده نیست، اما در میان ترجمه‌های دیگر، با توجه به شرح آن، از جایگاهی برتر برخوردار است. مترجم کوشیده تا با «عبارتی فارسی و شیرین و توضیحات مختصر و رسا، به ترجمه و شرح» (۳) کافی پردازد.

(۱). الاصول من الکافی با ترجمه فارسی، ج ۴، ص ۱۱ مقدمه مترجم.

(۲). همان، ج ۱، ص ۲۰.

(۳). ج ۴، صص ۱۱ و ۱۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵

ترجمه کمره‌ای را می‌توان چنین توصیف کرد:

۱. ترجمه‌ای است متقن و عالمانه.

۲. مترجم برای رعایت اختصار و احتمالاً به کار خواننده نیامدن سلسله اسناد، آنها را در ترجمه نیاورده و تنها به ترجمه متن حدیث از گوینده آن پرداخته است. هر چند، گاهی آخرین راوی در پاره‌ای از روایات در ترجمه آمده است.

۳. مترجم کوشیده در آن دسته از احادیث که ترجمه به خوبی گویایی لازم را نداشته، از توضیح و شرح استفاده کند. وی توضیح‌ها و شرح‌ها را کاملاً از ترجمه مجزا کرده، و پس از ترجمه حدیث با استفاده از کلمه شرح و یا توضیح که با قلم درشت و سیاه حروف نگاری شده، نوشته است. این شرح‌ها، به عنوان پیش در آمد ورود به حدیث، و گاه در جمع احادیث متعارض و یا احادیثی که در بدو نظر شبهه آفرین می‌نماید را شامل می‌شود.

۴. ترجمه در نیمه دوم هر صفحه و متن احادیث در بخش فرازین صفحه آمده است و بدین ترتیب، متن عربی و ترجمه فارسی در کنار هم آمده‌اند که کتاب را برای مطالعه کننده سودمندتر کرده است.

۵. گاه برای برطرف کردن اجمال و ابهام، مترجم از جمله‌هایی در ترجمه استفاده کرده و برای مخلوط نشدن ترجمه و توضیح، نوشته‌هایی را بین دو هلال آورده است.

گاه مترجم به نسخه بدل‌های متن عربی هم توجه کرده و ترجمه‌ای هم بر اساس آن نوشته است.

۱۸. اصول کافی با ترجمه و شرح، از سید جواد مصطفوی خراسانی (۱۳۰۱- / ۱۳۶۸).

ترجمه‌ای کامل از اصول کافی است که در دهه ۱۳۴۰ شمسی به نگارش در آمده و از سوی دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام بدون ذکر تاریخ منتشر شده است.

سه جلد از این ترجمه، از سوی سید جواد مصطفوی و جلد چهارم و پایانی آن، از باب حبّ الدنيا و الحرص علیها از کتاب الایمان و الکفر از سوی آقای سید هاشم رسولی محلاتی (۱۳۱۱-) به فارسی برگردانده شده است. مترجم نخست، جلد دوم ترجمه را در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۴۴ ش برابر با ۱۵ شوال ۱۳۸۵ ه، و جلد اول آن را چهار سال بعد در ۱۳۴۸ ش برابر با ۹ جمادی الاولی ۱۳۸۹ ه به پایان برده و برای جلد سوم هیچ

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶

تاریخی ثبت نکرده است. مترجم دوم، ترجمه‌اش را به تاریخ ۱۳۸۶ ه و در قریه امامزاده قاسم شمیران به پایان برده است.

هر دو مترجم از کتاب‌های مرآة العقول مجلسی «۱»، الوافی فیض کاشانی «۲» و سایر کتاب‌های مربوط، برای ترجمه و شرح استفاده

کرده‌اند. با توجه به مقدم بودن ترجمه کمره‌ای بر این ترجمه، مصطفوی از آن ترجمه اثر پذیرفته و حتی صفحه‌پردازی کتاب مصطفوی هم همانند کتاب کمره‌ای است. شرح‌های مصطفوی، مختصرتر از کمره‌ای است و ترجمه وی روان‌تر و گویاتر. برابری این دو ترجمه، چنان است که گویی مترجم دوم، ترجمه پیشین را اصل قرار داده و آن را اصلاح و روان‌تر کرده و شرح‌هایی را که طولانی و زاید دیده، حذف و یا مختصرتر کرده است. البته شرح‌های ترجمه دوم از فیض کاشانی نقل شده و گاه عین عبارات مجلسی است که مترجم پیشین در ترجمه‌اش آورده است. (۳)

۱۹. ترجمه شرح اصول کافی، از محمد خواجه‌ای (۱۳۱۳-). محمد بن ابراهیم شیرازی نام بردار به ملا صدرا و صدر المتألهین (م ۱۰۵۰ هـ)، شرحی ژرف بر اصول کافی نوشته که شرح وی از سوی خواجه‌ای به فارسی ترجمه شده است. مترجم در ترجمه این اثر در احادیث از ترجمه سید جواد مصطفوی استفاده کرده است. این اثر را مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی در ۱۳۶۶ و باز در ۱۳۸۳ به چاپ رسانده است.

۲۰. گزیده کافی، از محمد باقر بهبودی (۱۳۰۸-). است که آن دسته از روایات کافی را که صحیح تشخیص داده برگزیده و با نام الصحيح من الکافی، و یا زبده الکافی به چاپ رسانده است. وی این گزیده و یا صحیح را ترجمه نیز نموده و با نام گزیده کافی، در شش جلد (۳۷۵/+ /۳۸۸/+ /۴۱۴/+ /۴۸۲/+ /۴۳۱/+ /۴۰۷/ صفحه) به بازار کتاب عرضه کرده است. این کتاب از سوی دفتر نشر فرهنگ اسلامی و به سال ۱۳۶۳ از سوی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ و منتشر شده است. این گزیده، شامل همه بخش‌های کافی، از اصول و فروع و روضه است. مؤلف

(۱). نگاه کنید به: ج ۳، ص ۴۳۰.

(۲). نگاه کنید به: ج ۴، صفحه استدراک پایان کتاب.

(۳). برای نمونه، ن. ک: ج ۴، ص ۱۴۷ و ج ۴، ۱۵۹.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷

ابتدا احادیث برگزیده را با سلسله سند آورده و ذیل هر صفحه عربی، به ترجمه آنها مبادرت ورزیده است. عنوان‌های کتاب و ابواب کافی به عربی همان است که در اصل کتاب آمده ولی در فارسی بر اساس سلیقه مترجم «۱»، تغییر یافته و وی بر اساس مفاد احادیث، آنها را عنوان گذاری کرده است. مترجم کوشیده تا ترجمه‌ای روان و قابل فهم ارائه کند و از این رو، خود را چندان در بند واژه‌ها نگه نداشته و گاه از تعابیری بر ساخته هم سود جسته که چندان رایج نیستند و خود این، گاه باعث نقض غرض شده است.

۲۱. ترجمه اصول کافی، از صادق حسن زاده (۱۳۴۲-). که در پاییز سال ۱۳۸۳ و از سوی نشر صلوات در ۶۸۷/+ /۶۸۴/+ /۷۶۸/+ /۷۵۱ صفحه منتشر شده و حاوی نمایه‌های آیات، احادیث، و اشعار است. در این ترجمه، احادیث علاوه بر شماره ابواب، شماره گذاری مسلسل شده است.

این اثر، همانند دو ترجمه کامل پیشین، همراه با متن عربی اعراب گذاری شده و با این تفاوت است که شرح و توضیح‌های آن دو را ندارد.

در این ترجمه هم اسناد روایات آورده نشده و عنوان‌ها را هم در ترجمه لحاظ شده است.

در این کتاب، متن حدیث در یک صفحه و ترجمه آن در صفحه مقابل قرار گرفته است. این ترجمه با استفاده از ترجمه‌های کمره‌ای، مصطفوی و رسولی محلاتی فراهم شده است. مؤلف، احادیث کتابش را نیز به کتاب‌های یاد شده، ارجاع داده است.

۲۲. الروضة من الکافی. الروضة، جلد هشتم و پایانی کافی است و در آن احادیثی با محتوای گوناگون آورده شده و از همین رو، به نام الروضة نامیده شده است. این بخش از کافی هم به دلیل یاد شده، کارکردی فراتر از بخش‌های فقهی دارد که تخصصی‌اند.

از این رو، آن هم مانند بخش نخست کافی، یعنی اصول، ترجمه شده و در دسترس فارسی خوانان قرار گرفته است. این کتاب، از سوی محمد باقر کمره‌ای ترجمه شده

(۱). محمد باقر بهبودی، در ترجمه قرآن نیز که به نام معانی القرآن چاپ شده، اسامی تمامی سوره‌های قرآن را بانظر داشت محتوا، و بر حسب برداشتش از آیات، به فارسی نام گذاری کرده است.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۸

و در دو مجلد و از سوی مکتبه الاسلامیه به سال ۱۳۸۲ ه به چاپ رسیده است.

روضه کافی از سوی مترجم دیگر اصول کافی، سید هاشم رسولی محلاتی انجام گرفته و در دو جلد در سال ۱۳۵۰ ش از سوی انتشارات علمیه تهران چاپ و منتشر شده است.

۲۳. بهشت کافی ترجمه روضه کافی، حمید رضا آذیر (۱۳۳۷- /)، قم: انتشارات سرور، ۱۳۸۱، ۴۴۸ صفحه. مترجم، بر اساس شماره گذاری روضه تصحیح محمد جعفر شمس الدین، و با حذف سلسله اسناد روایات، اقدام به ترجمه روضه کرده و عنوان‌هایی را هم فارغ از متن عربی برگزیده است.

مترجم از آوردن متن عربی احادیث خودداری کرده و تنها به آوردن متن عربی آیات در متن ترجمه اکتفا نموده و آنها را در پاروقی ترجمه کرده و در تاریخ ۲۱ محرم ۱۴۱۹ قمری برابر ۲۸ اردیبهشت ۱۳۷۷ خورشیدی به انجام رسیده است.

این کتاب، حاوی احادیثی پراکنده و به تعبیر مترجم آن، کشکولی از سخنان منسوب به ائمه است. «۱» و دلیل انتخاب آنها، تنوع مطالب و ملال آور نبودن، عنوان شده است. داستان، پند، نکات اعتقادی، معجزه، کرامت، رفتارهای اخلاقی، بیان پاره‌ای از واقعیات، نامه‌هایی از ائمه، ظهور امام زمان و نشانه‌های آن، سخنانی از انبیا و گاه مباحثی فقهی، محورهای احادیث برگزیده را تشکیل می‌دهند.

از جمله ترجمه‌های کتاب الکافی که در قرن دوازدهم هجری نگاشته شده، تحفة الأولياء ترجمه دانشمندی از دیار اردکان یزد، به نام محمد علی فاضل نحوی است.

شیخ محمد علی فاضل اردکانی

اشاره

نام مترجم تحفة الأولياء بنا بر نوشته خود وی در مقدمه همین کتاب، محمد علی بن محمد حسن اردکانی است. از شرح حال وی چندان اطلاعاتی در دست نیست. تاریخ نگاران و شرح حال نویسان، از او، ذیل عنوان ملا محمد علی بن محمد حسن یزدی

(۱). ص ۶ مقدمه.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۹

نحوی، «۱» فاضل نحوی «۲»، ملا محمد علی نحوی، «۳» فاضل اردکانی، «۴» به اختصار یاد کرده‌اند.

در تراجم الرجال از وی چنین یاد شده است:

محمد علی بن محمد حسن الأردکانی الیزدی من العلماء المقیمین بکربلاء فی القرن الثالث عشر و هو أديب جلیل، عارف بعلوم اللغة، له كشف النقاب. «۵»

یاد کردن از فاضل اردکانی، به عنوان ادیب و لغت شناس در آثار دیگر نویسندگان هم آمده است. و چنان است که از وی به فاضل نحوی یاد کرده‌اند.

حسین محفوظ مقدمه‌نگار الکافی، تنها از شاگردی وی نزد سید بحر العلوم (م ۱۲۱۲ هـ) یاد کرده «۶» و بس و هیچ توضیح دیگری در باره او نداده است.

مؤلف دانشنامه مشاهیر یزد هم در باره زندگی وی، به افزودن میرزا به نام او، چنین نوشته:

میرزا محمد علی اردکانی، ... مشهور به فاضل نحوی، در یزد سکونت داشت و از شاگردان علامه بحر العلوم بوده «۷».

در مقدمه کتاب الفوائد الرجالیة سید مهدی بحر العلوم «۸» در زمره شاگردان وی، از اردکانی به محمد علی اردکانی نحوی یاد شده است. «۹»

سپهری نگارنده تاریخ اردکان، احتمال داده که فاضل نحوی از شاگردان خواجه شرف الدین عقدایی، از نوادگان خواجه نصیر الدین طوسی باشد، «۱۰» و همین نظر را مؤلف آئینه دانشوران نیز گفته است. «۱۱» و نیز او را از شاگردان شیخ جعفر کاشف الغطاء

(۱). آئینه دانشوران، ص ۶۸۱، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۲.

(۲). دانشنامه مشاهیر یزد، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

(۳). گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

(۴). همان.

(۵). تراجم الرجال، ج ۳، ص ۳۲۸ و ۳۲۹، سید احمد اشکوری.

(۶). الکافی، ج ۱، مقدمه، ص ۳۴.

(۷). دانشنامه مشاهیر یزد، ج ۲، ص ۱۰۷۷، به اهتمام میرزا محمد کاظمینی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان یزد، بنیاد فرهنگی پژوهشی ریحانه الرسول، ۱۳۸۲.

(۸). سید محمد مهدی بحر العلوم، که به دلیل فراوانی فضلش، از سوی استاد خود، به بحر العلوم ملقب شد، از شاگردان اصولی و حید بهبهانی (م ۱۲۰۶ هـ)، و فقهی شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ هـ) و فلسفی میرزا مهدی خراسانی (شهید ۱۲۱۸ هـ) است.

(۹). الفوائد الرجالیة، ص ۶۹.

(۱۰). تاریخ اردکان، ص ۲۸۳.

(۱۱). آئینه دانشوران، ص ۶۸۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۰

(۱۲۶۲ هـ) یاد کرده‌اند و بیش از این در باره او نگفته‌اند. و البته از پاره‌ای نوشته‌ها استفاده می‌شود که او در یزد موقعیت ممتازی داشته و مورد توجه والی آن دیار بوده است. در دانشنامه یزد آمده که:

او، با شاهزاده محمد ولی میرزا، والی یزد به سال‌های ۱۲۳۶-۱۲۴۳، ارتباط داشته است. «۱»

در این که وی با شاهزاده والی ارتباط داشته، علاوه بر مقدمه‌هایی که در ترجمه آثار او آمده، و او شاهزاده را ستوده و سفارش او را به ترجمه برخی از آثار یادآوری کرده، ذکر این ماجرا از سوی نائینی است که در کتابش آورده است. نائینی در باره تعبیر خواب مترجم برای شاهزاده چنین آورده است:

و نیز حین توجه شاهزاده به طهران در اردکان، شبی بعد از آن که فراش نوم می‌گسترانند، و شاهزاده شرایط استناتم به عمل می‌آورد، در عالم رؤیا می‌بیند که دست‌های وی را گرفته، گوشش را تیغ زدند. چون به زلال تباشیر صبح دیده از خواب فرو

می‌شوید، استفسار تعبیر خواب دوشینه از فاضل اردکانی، آخوند ملا محمد علی نحوی که اطراف علوم تعبیر را مستطرف است، می‌نماید، آن جناب به استماع خبر خوش آن رؤیا را معبر می‌دارد. «۲»

از تاریخ مرگ اردکانی هم اطلاع دقیقی در دست نیست، مؤلف گنجینه دانشمندان، مرگ وی را به سال ۱۲۳۵ دانسته «۳»، ولی در دانشنامه مشاهیر یزد، بی آن که در باره تاریخ درگذشت وی، سخنی به میان آورده شود، به این تاریخ اعتراض شده است «۴». و البته این نظر مؤلف یاد شده، با تاریخ کتابت آثار وی نیز تطبیق نمی‌کند؛ چه این که بر اساس آنچه در تاریخ کتابت تألیفات وی آمده، برخی از آنها پس از این تاریخ به نگارش در آمده‌اند. «۵» آنچه مسلم است، این است که اردکانی در گورستان قدیم

(۱). دانشنامه مشاهیر یزد، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

(۲). تاریخ جعفری، ص ۶۲۷ و ۶۲۸.

(۳). گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۴۳۶.

(۴). ج ۲، ص ۱۰۷۷.

(۵). برای نمونه، در تاریخ کتابت کتاب مصائب الاسلام ۱۲۳۹ ه و در هدایه الاعلام ۱۲۴۰ ه و در المطالب السنیة ۱۲۴۶ ه آمده است.

تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۱

اردکان، باغ ملی فعلی، مدفون است. «۱» خدایش رحمت کند و جایگاهش را بهشت رضوان گرداند. آمین.

به هر روی، تنوع نوشته‌های فاضل نحوی اردکانی، از فقه و شرح فقه، و لغت و تعبیر خواب و تجوید و ترجمه کتاب‌های حدیثی که غالب آنها احادیث اعتقادی و کلامی است، و حاوی نکات بسیار دقیق و سخت، نشان می‌دهد که او به حقیقت شخصیتی فاضل بوده است. همین ترجمه پیش رو، نیز با کثرت اطلاعات موجود در آن، و اظهار نظر مترجم در باره بسیاری از مسایل عقیدتی صعب و دشوار، و احاطه وی بر آیات قرآن و تفسیر آن، و پرداختن به مباحث فلسفی ریز و دقیق، توجه به رخدادهای تاریخی، قرینه و شاهد بسیار گویایی است بر دانش گسترده مترجم و علم او. روانش شاد و خدای بنده نواز، او را در جایگاه برین جای دهد.

آثار و تألیفات مترجم

ملا-محمد علی فاضل نحوی اردکانی، غالب نوشته‌هایش ترجمه است و گویی از آثار وی تا کنون یک کتاب ترجمه بیشتر منتشر نشده است. وی علاوه بر ترجمه، فهرست نگاری کرده و نیز برخی آثار تألیفی هم از خود بر جای گذاشته است. آثار وی بنا بر گزارش فهرست نگاران، و یادداشت‌های وی در آثارش، و نیز آثار بر جای مانده در برخی کتابخانه‌ها، به این شرح است:

۱. کشف النقاب، این کتاب، فهرست کتاب شرح العده در لغت است. این کتاب که نام کامل آن، شرح العده فی أقرب مدء از نویسنده‌ای ناشناس است، حاوی لغات مترادف بوده و مؤلف آن، آن را با نظم و نسق درستی تألیف نکرده، و از این رو، یافتن لغات مورد نظر در صفحات آن، بسی دشوار است. اردکانی برای آن فهرستی تنظیم کرده و در آغاز همان کتاب، سیاهه لغت‌ها را به ترتیب الفبا آورده است. او که در یادداشت خود در مقدمه، از این کتاب به حدائق (/باغ‌ها) یاد کرده، و از نابسامانی آن هم سخن گفته، علاوه بر تنظیم فهرست، در حاشیه هر یک از صفحات کتاب، لغت بحث شده در آن صفحات را با خط قرمز نوشته است. وی در مقدمه‌اش بر آن می‌نویسد:

أقل عیبه و مقبل وصیده، المستقوی بالتأیید الربانی محمد علی بن محمد

(۱). آیینہ دانشوران، ص ۶۸۲. مؤلف این کتاب، یاد آوری کرده که شرح حال مرحوم اردکانی را از مرحوم ملا عبدالصمد عقدائی در قم شنیده است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۲

حسن الیزدی الأردکانی غفر الله له و لوالديه، مقیلاً لعثرته و عثرتهما، بحبه و حبهما محمداً و علیاً- / صلی الله علیهما و آلهما- / رأیت حدائق کتاب شرح العدة فی اللغة المترادفة و المتناسبة غلباً و اجتناء آثارها لمريدها كالممتنع، لكونها كقلعة غير موبوءة مع كون جدرها حجراً صلباً، وضعت هذا الفهرس ليكون لها كالسدة ... و سمّيته كشف النقاب. «۱»
این کتاب، از نسخه‌های خطی و ظاهراً منحصر به فرد کتاب‌خانه آیت الله مرعشی نجفی- / رحمه الله علیه- / است، و به شماره ۷۳۲۳ در گنجینه آن نگه‌داری می‌شود.

گویی این اثر، از سوی فهرست نگار، از آغاز تا پایان با خطی بسیار زیبا در دو رنگ سیاه و قرمز، بازنویسی شده و متأسفانه هیچ اطلاعاتی هم از مؤلف آن در دست نیست. مؤلف فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه آیت الله مرعشی، هم از آن به همین نام یاد کرده است. «۲»

در فهرست کتاب‌خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، به شماره ۱۴۲، از این اثر به عنوان تألیف مترجم، به جای کشف النقاب، شرح العدة فی أقرب مدّة یاد شده و یاد آوری گردیده که آغاز آن افتادگی دارد. «۳»

۲. رساله در ممنوعیت نام بردن از حضرت صاحب در زمان تقیه و خوف، که از این رساله خود در کتاب تحفة الأولياء در ذیل باب النهی عن الاسم، نام برده است. او هنگامی که دیدگاهش را در باره روایاتی که در آنها، ذکر نام امام زمان منع شده، بیان کرده، یاد آوری نموده که این دسته روایات، به دوران خوف و تقیه مربوط است، و با صراحت از این نوشته خود یاد کرده است. از این نوشته، هیچ اثری در جایی یافت نشد.

۳. تعبیر مرآة الرائی، نام دیگر اثری است که مترجم از آن یاد کرده و گفته که:

تفسیر این حدیث را فی الجملة در تعبیر مرات الرائی ذکر کرده‌ام که هر خواهد به آن کتاب رجوع کند. «۴»

آقا بزرگ تهرانی تعبیر الرؤیا برای اردکانی نام می‌برد که نزد سید محمد رضا بن سید

(۱). کشف النقاب، ورق ۱، مقدمه کتاب.

(۲). فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه آیت الله مرعشی، جلد ۱۹، صص ۱۱۵ و ۱۱۶، ش ۷۳۲۳.

(۳). ج ۱، ص ۱۲۶.

(۴). ترجمه حدیث ۲۷۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳

اسماعیل واعظ اردکانی موجود بوده است. «۱»

مؤلف تاریخ اردکان هم در معرفی آثار فاضل، از این اثر یاد کرده و نوشته که این کتاب، در مدرسه علمیه اردکان که کتاب‌خانه آن به نام فاضل اردکانی است موجود است. «۲»

مؤلف آیینہ دانشوران، درباره این کتاب نوشته که پیش وی بوده، و از آن استفاده می‌کند و نسخه آن به خط سید محمد اسماعیل بن سید ابوالحسن العریضی یزدی است و با نسخه اصل مقابله شده و آن را نساخ در سال ۱۲۳۳ ه برای دایش سید محمد نوشته است. و گویی کتاب به سال ۱۲۳۲ ه نوشته شده است. «۳»

همین مؤلف درباره کتاب دیگر مترجم، به همین نام، نوشته که کتاب کوچکی در تعبیر خواب، غیر از کتاب کبیر مرآة الرائی سابق

الذکر آميخته ترجمه شيخ ابوطاهر ابراهيم بن يحيى بن غنام حنبلى (م ۶۹۳ هـ) است. وی از كشف الظنون حاجى خليفه نقل کرده که او از این کتاب به تعبیر ناجح یاد کرده است. «۴»

در کتاب معجم مؤلفى الشيعه در ترجمه الاردکانى، محمد بن حسن النحوى، مؤلف، این کتاب به اضافه چند اثر ديگر را از آثار اردکانى یاد کرده است. «۵»

۴. تحفه حسينيه، مترجم از این اثر خود نیز در همین ترجمه یاد کرده است. اردکانى در باب فيه نکت و نتف من التنزيل فى الولاية در توضیح ولایت، نوشته: «چنانچه در تحفه حسينيه شرح و بيان کرده‌ام». «۶»

۵. مصائب الاسلام این اثر، ترجمه مجلداتى از عوالم العلوم است. شایان گفتن است که کتاب عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الاخبار و الأقوال تأليف شيخ عبدالله بن نورالله/ نور الدين بحراني اصفهاني (م ۱۱۳۰ هـ)، از شاگردان مرحوم علامه مجلسى است. این اثر، کتابى است حجيم بمانند بحار الانوار و مؤلف، آن را بر اساس

(۱). الذريعة، ج ۴، ص ۲۰۸.

(۲). تاريخ اردکان، ج ۱، ص ۲۸۳، على سپهرى اردکانى، نشر کانون کتاب ولى عصر اردکان، ۱۳۶۴.

(۳). آيينه دانشوران، سيد ريحان الله يزدى، ص ۶۸۱.

(۴). همان، ص ۶۸۱ و ۶۸۲.

(۵). معجم مؤلفى الشيعه، ص ۲۰، على فاضل قائينى نجفى، وزارت ارشاد اسلامى، ۱۴۰۵.

(۶). تحفه الاولياء، باب فيه نکت و نتف ...

تحفه الاولياء (ترجمه أصول كافى)، ج ۱، ص: ۲۴

کتاب بحار با تنقيح و تبويب جديد نوشته که تا کنون مجلدات زيادى از آن از سوى مدرسه الامام المهدي تصحيح و چاپ شده است.

نويسنده گنجينه دانشمندان در یادکرد آثار فاضل نحوى، از این اثر او هم یاد کرده است «۱». نویسنده جامع جعفرى، در فصلی از کتابش درباره این کتاب چنین نوشته است:

ذکر کتب و رسائلی که در ایام والیگری و صاحب اختیاری خراسان و یزد به موجب مطاع، علمای اعلام به نام نامی شاهزاده تألیف نموده‌اند.

وی از آثار محمد علی بن فاضل نحوی اینها را یاد کرده است:

چهاردهم. ترجمه یکی دیگر از مجلدات کتاب عوالم العلوم که در بیان غضب خلافت است که مترجم آن، علامی آخوند ملا محمد فاضل نحوی اردکانی است.

پانزدهم. ترجمه دیگر از مجلدات کتاب مزبور است که نیز در غضب خلافت است و مترجم آن ... «۲»

مؤلف آيينه دانشوران، در باره این اثر نویسنده، آن را به درخواست شاهزاده محمد ولی میرزا دانسته و تاریخ ترجمه را به سال ۱۲۳۹ هـ و در ۲۸۴ صفحه معرفی کرده و نوشته که در کتاب‌خانه ملک تهران به شماره ۲۱۹۰ نگه‌داری می‌شود. «۳»

اشکوری در یادکرد از کتاب‌های خطی اردکان، در شماره‌های ۱۳۴ و ۱۳۵ کتاب نسخه‌های خطی کتاب‌خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، از دو جلد این کتاب یاد کرده و تعداد صفحه‌های یکی را ۱۹۵، و دیگری را ۲۱۰ صفحه و آن را ترجمه کتاب عوالم العلوم و المعارف ملا عبدالله شوشتری بحرانی معرفی کرده است. «۴»

۶. مدارک الآيات، اثری است که بنا به نوشته آيينه دانشوران، مؤلف در کتابش مرآت

- (۱). گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.
- (۲). جامع جعفری (تاریخ یزد در دوران نادری و زندگی و عصر سلطنت فتحعلی شاه قاجار) ص ۶۰۲ و ۶۰۳، تألیف محمد جعفر بن محمد حسین نائینی، به کوشش ایرج افشار، ۱۳۵۳.
- (۳). آینه دانشوران، ص ۶۸۲.
- (۴). فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج ۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.
- تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۵
- الرائی زیر عنوان مار از آن یاد کرده است. «۱»
۷. هدیة الاعلام فی ترجمه کفایة الاحکام، کتاب کفایه، از محقق عالیقدر محمد باقر سبزواری (م ۱۰۹۰ ه) است. این کتاب از ابتدای باب تجارت تا آخر کتاب ارث است و به درخواست، شاهزاده ولی میرزا انجام شده است. «۲» در تاریخ جعفری درباره این کتاب چنین آمده است:
- دویم از کتب فقه، ترجمه معاملات کتاب کفایة الاحکام است که مترجم آن، علامی آخوند ملا محمد علی فاضل نحوی اردکانی است. «۳»
- در فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، به شماره ۲۸۷ و ۲۸۹، به معرفی این اثر پرداخته شده، و یادآوری گردیده که افتادگی دارد و تاریخ پایان ترجمه جلد نخست ۱۲۴۰ ه است. «۴» گفتنی است که نویسنده، این اثر را با عنوان کفایة المقتصد یاد کرده، که کفایة الاحکام درست است.
- دو نسخه نیز از این کتاب به خط مؤلف با شماره‌های ۵۲ و ۳۲ در کتاب‌خانه مجلس نگهداری می‌شود. «۵»
۸. لوامع التنزیل، که کتابی است در علم تجوید.
- شیخ آقا بزرگ تهرانی در باره این کتاب نوشته است:
- لوامع التنزیل فی التجوید، شرح للشاطیبه لمؤلفه، اصله العربی، الموجود کما یأتی، و هو المولی محمد علی بن حاج حسن الاردکانی، المعروف بالنحوی، من تلامیذ آیة الله بحر العلوم السید محمد مهدی الطباطبائی، توجد نسخه الترجمة عند السید محمد رضا المعاصر ابن الحاج السید اسماعیل الاردکانی الذی توفی سنه ۱۳۱۷ ه «۶»
- از این عبارت الذریعه بر می‌آید، که مترجم، کتاب لوامع شاطبی را ترجمه کرده و

- (۱). آینه دانشوران، ص ۶۸۲.
- (۲). الذریعه، ج ۲۵، ص ۱۷۰.
- (۳). تاریخ جعفری، ص ۶۰۳.
- (۴). فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام، ج ۲، صص ۳۵ و ۳۶.
- (۵). فهرست مجلس، ج ۲، ص ۲۳.
- (۶). الذریعه، ج ۴، ص ۱۳۲.
- تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۶
- تألیف مستقلی نیست.
- نسخه‌ای از این کتاب در مدرسه علمیه اردکان وجود دارد که فهرست‌نگار درباره آن نوشته که مؤلف، کتابی در شرح قصیده

شاطیه در تجوید به عربی نگاشته، که در کتاب حاضر آن را به فارسی برگردانده و در آن به شرح قصیده و اضافه آنچه که در کتب مفسرین از وجوه و قرائات یافته، پرداخته و در دو شنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۳۸ هـ از آن فارغ شده است. این اثر در ۲۲۵ برگ است. «۱»

۹. المطالب السنیة فی شرح الدرۃ الالفیة، اثری است چهار جلدی در فقه، که شرح کتاب الالفیه ابو عبدالله شمس الدین محمد بن جمال الدین مکی عاملی نباطی نام بردار به شهید اول (۷۳۴- / ۷۸۶ هـ) است. این اثر، در کتاب معجم مؤلفی الشیعه، در ذیل الاردکانی، محمد علی بن حسن النحوی، از نوشته‌های مترجم معرفی شده، «۲» اما همین نویسنده که الالفیه و النفلیه شهید را تحقیق و به چاپ رسانده و برای الالفیه ۲۸ و برای النفلیه ۲۷ شرح و تعلیقه بر شمرده، در شمار شرح نویسان و حاشیه نگاران این دو اثر، از اردکانی نام نبرده است. «۳»

مؤلف آینه دانشوران به نقل از مرحوم آیت الله سید روح الله خاتمی (م ۱۳۷۶ ش) یادآوری کرده که این کتاب، شرحی مفید و پر ارزش است. و جلدی از آن به تاریخ ۱۲۴۳ هـ نبشته آمده و تمام مجلدات آن فعلاً در اردکان در کتابخانه آقای خاتمی موجود است. «۴»

آقا بزرگ تهرانی وجود نسخه‌ای از این کتاب را به خط مؤلف نزد سید محمد رضا بن حاج سید اسماعیل اردکانی گزارش کرده است. «۵»

در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام، از این اثر به شماره‌های ۱۴۱، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۳، ۴۱۲، یاد شده است. شماره ۴۱۲، بر اساس این

(۱). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج ۱، ص ۲۲۵.

(۲). معجم مؤلفی الشیعه، ص ۲۰.

(۳). ر. ک: الالفیه و النفلیه، تحقیق علی قائینی نجفی، صص ۲۹- / ۳۲.

(۴). آینه دانشوران، ص ۲۲. گفتنی است که بنا به گفته جناب آقای تابش، از نوادگان مرحوم آیت الله سید روح الله خاتمی، کتابخانه یاد شده، به حوزه علمیه اردکان واگذار شده و اکنون این کتاب‌ها، در کتابخانه فاضل نحوی اردکان نگهداری می‌شوند.

(۵). الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۷

نوشته، مشتمل بر فصل اول در مقدمات است که در شب جمعه هفتم جمادی الاولی ۱۲۴۶ هـ، و در ۳۱۹ برگ به نگارش در آمده است. شماره ۳۷۵، مشتمل بر سفر اول و به سال ۱۲۴۲ هـ و در ۹۷ برگ نوشته شده، و شماره ۳۷۶، مشتمل بر سفر چهارم و به روز پنجشنبه ۱۹ شعبان ۱۲۴۶ هـ و شماره ۳۸۳، مشتمل بر سفر سوم و در رمضان ۱۲۴۳ هـ در ۲۰۰ برگ نوشته شده است. «۱» نگارنده، در توصیف شماره ۱۴۱ آن، شرح مفصلی بر رساله الالفیه نوشته و آن را مشتمل بر چهار سفر دانسته و این شماره را مشتمل بر سفر اول و تاریخ تألیف آن را ۱۲۳۵ هـ و در ۹۰ صفحه معرفی کرده است. «۲»

۱۰. اسرار توحید یا ترجمه کتاب التوحید، ترجمه کتاب التوحید شیخ صدوق است در ۵۰۷ صفحه و تنها کتابی است که از مترجم چاپ شده است. مترجم پس از ایراد خطبه عربی، در باره انگیزه ترجمه این اثر می‌نویسد:

اما بعد، چنین گوید: مستمند فیوض ازلی، ابن محمد حسن الاردکانی، محمد علی غفر الله تعالی جمیع ذنوبهما که امر اشرف شاهزاده محمد ولی میرزا عز صدور یافت که این ذره بی مقدار و خادم اخبار ائمه اخیار- / صلوات الله علیهم ما طلعت شمس النهار

و أهله الشهور و اورقت الاشجار-/ کتاب مستطاب توحید ابن بابویه-/ رحمه الله و رضوانه علیه-/ را به حلیه ترجمه در آورد، تا هر کسی بتواند که از آن بهره ببرد ...

و بعد شرح حال صدوق را می‌نگارد و آن‌گاه شروع به ترجمه کتاب می‌کند.

انتشارات علمیه تهران، انتشارات نور و انتشارات توس سه ناشر هستند که این کتاب را به چاپ رسانده‌اند.

مؤلف آئینه دانشوران در باره کتاب نوشته است:

کتاب ابن بابویه را ... ترجمه کرده و الحق نیکو ترجمه کرده است. «۳»

۱۱. الرائق فی توصیف لغات الفائق، تألیف شده در سال ۱۲۳۳ هـ، و شرحی است بر الفائق فی غریب الحدیث اثر ماندگار مفسر مشهور معتزلی، جار الله محمود بن عمر زمخشری (م ۵۸۳ هـ). این اثر اردکانی، شامل نصف اول کتاب، از حرف الف تا پایان

(۱). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج ۲، صص ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲ و ۱۳۴.

(۲). همان، ج ۱، ص ۱۲۶.

(۳). آئینه دانشوران، ص ۶۸۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸

صاد است و در سه شنبه ۸ شوال ۱۲۳۳ هـ، تألیف آن به پایان رسیده است. «۱»

سید ریحان الله یزدی در معرفی این اثر، این نوشته مؤلف را آورده است:

تمّ النصف الاول من کتاب الرائق فی توصیف لغات الفائق بعون الله و تأییده بید مؤلفه الخاطی الجانی محمد علی بن محمد حسن الیزیدی الاردکانی يوم الثلاثاء الثامن شهر شوال المکرم سنه ثلث و ثلاثین و مأتین بعدالالف من هجرة الرسول اشرف بنی آدم و يتلوه فی النصف الاخر حرف الصاد الى الياء.

و در ادامه می‌افزاید: آگاهی من به این تألیفات، به ویژه لغت نحوی، از اطلاعات بسیار ذی قیمت نگارنده است. «۲»

۱۲. رساله الغوافی فی شرح لغات العروض و القوافی، این اثر بعلاوه کتاب پیشین، بر اساس نوشته سید ریحان الله یزدی، به تاریخ ۱۲۲۸ هـ نوشته شده و به تاریخ ۱۲۳۰ هـ به خط مؤلف تجدید کتابت گردیده است. «۳» در دانشنامه مشاهیر یزد هم از این اثر یاد شده است «۴».

۱۳. القرّة فی شرح الدرّة، کتابی است در شرح منظومه الدرّة البهیة تألیف سید بحر العلوم، استاد نویسنده. «۵»

۱۴. کشف الوری، ترجمه بخش دعا و قرآن اصول الکافی است که خود مترجم این نام را برای آن برگزیده و در معرفی نسخه‌های کتاب حاضر از آن یاد می‌شود.

۱۵. وی بنا بر نوشته سپهری، کتاب‌های زیادی را هم استنساخ کرده، ولی این نویسنده، از آنها یاد نکرده است «۶».

۱۶. تحفة الأولیاء (کتاب حاضر) مترجم، این کتاب را که ترجمه بخش اصول الکافی است، بنا به دستور شاهزاده محمد ولی میرزا، والی وقت یزد، «۷» نگاشته و تلاش کرده

(۱). الذریعه، ج ۱۳، ص ۳۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج ۲، ص ۲۲۴.

(۲). آئینه دانشوران، ص ۲۳.

(۳). آئینه دانشوران، ص ۲۳.

(۴). دانشنامه مشاهیر یزد، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

(۵). فهرست کتابخانه نسخه‌های خطی حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج ۱، ص ۵۴، شماره ۶۳.

(۶). تاریخ اردکان، ج ۱، ص ۲۸۳.

(۷). محمد ولی میرزا (۱۲۰۳-؟) پسر چهارم فتحعلی شاه است که در سال‌های ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ حکمران خراسان بوده، و پس از اعتراض بزرگان و خوانین آن دیار به حکمرانی وی، پادشاه او را والی یزد کرد. به نوشته شیخ آقا بزرگ تهرانی، محمد ولی میرزا، علما را دوست داشت و با آنها زیاد نشست و برخاست می‌کرد (الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۰۱).

و شاید به همین دلیل، از چند تن از عالمان خطه یزد درخواست کرده که کتاب‌هایی را به رشته تحریر در آورند و یا آثاری از تألیفات بزرگان شیعه را ترجمه نمایند. از جمله کتاب تحفة الولی شرح و ترجمه عهد نامه مالک الاشر، از مولی محمد حسین بن احمد بن محمد سمیع یزدی است که در سال ۱۲۲۷ ه به دستور شاهزاده، آن را در مشهد رضوی نگاشته است (الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۳، ص ۴۸۰). سرور المؤمنین فی أحوال امیر المؤمنین و فضائله، تألیف سید احمد بن محمد حسین اردکانی یزدی (زنده به سال ۱۲۳۸ ه) است که در سال ۱۲۳۸ ه به درخواست شاهزاده مذکور نوشته شده است (همان، ج ۱۲، ص ۱۷۶). و از همین مؤلف و به درخواست محمد ولی میرزا، ترجمه اكمال الدین و اتمام النعمة شیخ صدوق (نسخه‌های خطی فارسی آثار شیخ صدوق از صدرایی خویی، ص ۱۶۶). و شرح أربع مقالات بطليموس از ابوالحسن علی بن رضوان بن جعفر و به درخواست و نام اوست (الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۲، ص ۶۸). شرح اعتقادات صدوق از سید محمد علی بن مرتضی اخباری اردکانی یزدی و به درخواست شاهزاده (همان، ج ۱۳، ص ۱۰۱). مرآة الاطوان در حکمت الهی و طبیعی از سید احمد بن محمد اردکانی یزدی و به درخواست وی تألیف شده است. محمد ولی میرزا خود سفرنامه حجی نوشته که از سوی مورخ معاصر، فاضل ارجمند جناب آقای رسول جعفریان تحقیق و از سوی انتشارات مشعر منتشر شده است. وی علاوه بر علاقه‌مندی به کتاب و ترجمه و سفارش به تألیف آنها، بانی آثاری در منطقه یزد است که هنوز پا برجاست. از جمله کاروان‌سرای در اردکان است که به نام کاروان‌سرای شاهزاده مشهور است و مدرسه علمیه شاهزاده محمد ولی میرزا در یزد، که اکنون نام «مدرسه امام خمینی» را بر خود دارد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۹

تا ترجمه‌ای روان پدید آورد و تا جایی که می‌تواند مشکلات پاره‌ای از اصطلاحات را که فهم آنها برای خوانندگان مشکل است، حل نماید.

وی در مقدمه و آغاز کتاب، صفحاتی را به توضیح پاره‌ای از اصطلاحات حدیثی و رجالی اختصاص داده و در آن در سه فایده سخن گفته است: «فایده نخست، انواع حدیث و اصطلاحات مربوط به آن را بر شمرده و آنها را تعریف کرده، و در فایده دوم، اصطلاحات موجود در کتاب کافی را در نقل خبر با اسناد خاص، مانند روی اصحابنا را مشخص کرده و در فایده سوم هم برخی اصطلاحات مؤلف را در سند و گویندگان مانند العالم، ابوالحسن و ... تعریف نموده است.

مقدمه مترجم، با بسم الله و «مفتاح فلاحی که ابواب جنان بلاد الامین دین مبین را به واسطه آن توان گشود» آغاز می‌شود، و با این جمله‌ها خاتمه می‌یابد:

تمام شد کتاب عشرت و به تمام شدن آن، جزء اول از اجزاء کتاب کافی تمام شد.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی سیدنا محمد و آله و صحبه الأکریمین و سلم

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۰

تسلیم و الحمد لله رب العالمین و لعنة الله علی أعدائهم الی یوم الدین. استدعا از برادران ایمانی که از این مائده نعمت روحانی بهره‌مند شوند در حال حیات یا بعد از وفات این سالک بادیه سرگردانی، آن که او را از دعای خیر و طلب مغفرت از حضرت رب العزة یاد فرمایند.

مترجم در مقدمه این بخش پس از ذکر القاب فراوان برای محمد ولی میرزا نوشته:

داعی را به نوشتن کتابی دیگر امر فرمودند و به امر اشرف والا زمام اختیار در این باب در کف این داعی قرار و استقرار یافت که آنچه صلاح داند و به نظر قاصر رسید از احادیث جمع نموده و کتابی سازد و به ترتیب دادن مجلدی دیگر پردازد، و بیش از این، به امر اشرف والا- از اول کتاب مستطاب اصول کافی تا آخر کتاب ایمان و کفر را ترجمه کرده، کتاب دیگر که عبارت است از کتاب دعا و کتاب قرآن و کتاب عشرت باقی مانده بود، به نظر قاصر چنین رسید که تتمه را تمام کند؛ چرا که ناتمام بودن آن موافق همت بلند و مناعت عزیمت ارجمند نواب اشرف والا- نبود، و چون تمام خلق در امور معاش و معاد به دعا و قرآن و عترت احتیاج دارند، و باید که در همه احوال به آنها پناه برند، آن را به کهف الوری مسمی ساختم و به ترجمه نمودن آن به سیاق سابق پرداختم، مگر آن که ترجمه دعاها را که در این کتاب در زیر آنها نوشتم و به آخر نینداختم. (۱)

در برگ ۳ در باره اتمام و سفارش آن از سوی محمد ولی میرزا و ورود کتاب به کتابخانه، آمده:

ترجمه کتاب دعا و قرآن و عشرت اصول کافی که آن را ملا محمد علی فاضل اردکانی از جهت سرکار شوکت مدار نواب محمد ولی میرزا- / اتمام الله شوکته- / ترجمه کرد و در روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذوالقعدة سنه ۱۲۳۹ داخل کتابخانه مبارکه شد. نسخه‌های این اثر، تقریباً مشابهت تام به یکدیگر دارند، و کپی پاره‌ای از صفحات نسخه منسوب به مترجم، سیاهی دارد که قابل خوانش نیست، و طبعاً در این صفحات

(۱). ص ۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱

مصدر اصلی، نسخه پسر است و گرنه، در تحقیق، از هر دو به یکسان استفاده شد، و در بخش کتاب الدعای تا پایان اصول کافی، و کتاب قرآن موسوم به کهف الوری، از تک نسخه سوم استفاده گردید.

نسخه‌های تحفة الأولیاء

از این کتاب، سه نسخه موجود است به این شرح:

۱. نسخه پسر مترجم، شیخ زین العابدین اردکانی که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۶۳۴ از مجموعه کتب اهدایی مرحوم سید محمد مشکوه، نگه داری می‌شود. «۱» در برگ نخست این نسخه نوشته شده است:

نسخه نفیس و بی نظیر تحفة الأولیاء در شرح و ترجمه اصول کافی تألیف محمد علی بن محمد حسن اردکانی؛ نسخه مخصوص خود مؤلف در آخر ص ۳۵۱ و آخر ص ۵۶۱ خط و مهر خود مؤلف جلیل القدر آن دیده می‌شود. زمان تألیف و تحریر نسخه، ۱۲۳۷ قمری است.

و در ادامه افزوده:

در فهرست‌ها و منابع معموله مانند الذریعة الی تصانیف الشیعة نام این کتاب ذکر نشده، و در فهرست کتابخانه‌های معتبر و مهم مثل مسجد سپهسالار و مجلس شورای ملی و کتابخانه موزه ایران هم مراجعه شد و نسخه دیگر آن دیده نشد.

شایان ذکر است که این نوشته فهرست نگار محترم، مربوط به زمانی است که مؤلف عالیقدر الذریعة کتاب را تا بخش «تا» نگاهشته بوده، و به دلیل بی اطلاعی از نسخه، از آن نام نبرده، اما مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی- / رضوان خدا بر او- / در مستدرک کتابش، آن را جبران کرده، و تنها از نسخه پسر مترجم، چنین گزارش داده است:

تحفة الاولیاء، ترجمه اصول الکافی للمولی محمد علی بن محمد حسن الأردکانی، ترجمه بامر محمد علی میرزا ابن فتح علی شاه و

النسخة موجودة

(۱). فهرست دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۱۹۷.
 تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲
 منه فی مکتبہ السید محمد المشکاة من کتاب العقل و الجهل الی آخر کتاب الایمان و الکفر و فرغ منه فی رجب سنه ۱۲۳۸ و قد کتبه ولد المؤلف المسمی بزین العابدین فی تلك السنه فی حیاة المؤلف «۱»
 گفتنی است که مؤلف گرانقدر الذریعه، در این جا محمد ولی میرزا را به اشتباه، محمد علی میرزا پسر دیگر فتحعلی شاه، که در آن زمان، والی استان‌های کرمانشاه، لرستان، ایلام و خوزستان بوده، ذکر کرده است.
 این نسخه حاوی یک فهرست در آغاز است که در عنوان آن آمده است:
 فهرس جلد اول کتاب تحفة الأولیاء مشتمل بر سه فائده و سه کتاب.
 فهرست، در جدولی تنظیم شده در پنج خانه افقی و هشت خانه عمودی و در خانه‌های ردیف اول، فائده اول تا سوم و از خانه چهار به بعد، ابواب الکافی به ترتیب کتاب الکافی فهرست شده، و شماره ورق‌های کتاب هم قید شده است. این فهرست، در چهار برگ و بر اساس خانه‌های جدول، حاوی ۱۹۶ عنوان فهرست برای مجلد نخست و حاوی ۲۴۴ عنوان برای مجلد دوم است. در پایان این فهرست‌ها آمده است:

حزرة العبد الذلیل، ابن السید ابوالحسن الموسوی العریضی اسماعیل فی غزوة شهر رمضان المبارک ۱۲۳۷.
 بر اساس این نوشته، تهیه کننده این فهرست، شخصی به نام سید ابوالحسن موسوی عریضی است که بر اساس همین نسخه، آن را به دستور دیگری، فراهم کرده و آن را پرداخته است.
 حسب الامر نواب مستطاب مالک رقاب أرفع والا، به ترقیم و تسطیر این فهرست پرداخت.
 این نسخه، با خط نسخ خوب و خوانا نوشته شده و در برگ ۲۳۴ است که پایان مجلد اول اصول الکافی است، چنین آمده:
 تمام شد جزء دوم از کتاب حجت از کتاب ... و نگارش آن در ۱۲۳۸ در ماه رجب، به پایان رسید.

(۱). الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۶۲.
 تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۳
 و نوشته است:
 و كان الفراغ من كتابة ترجمه هذه النسخة علی يد الاقل الخاطی الجانی ابن محمد علی الأردکانی، زین العابدین فی يوم السبت الثاني من شهر رجب المرجب سنه ثمان و ثلاثین و مأتین بعد الألف من هجرة من اوتی القرآن و سبعا من المثانی- / صلی الله علیه و آله الطاهرین المبرئین من الکسل و التوانی- / و لعنة الله علی أعدائهم المستغرقین فی بحار الآمال والامانی.
 به رسم رایج در میان پیشینیان که برای صرفه‌جویی در قلم و کاغذ و چاپ و شاید دلیل و یا انگیزه‌های دیگر، همه مطالب در این نسخه، پشت سر هم و بدون پاراگراف بندی، قلمی شده و تمام یک صفحه کتاب در ۳۱ سطر کتابت شده است. برای تفکیک آغاز و پایان احادیث، غالباً علامت دایره شکلی در پایان احادیث گذاشته شده، و در برخی از احادیث هم چنین علامتی گذاشته نشده است، و نیز خطی افقی بر بالای سند و رجال احادیث کشیده شده و بس. البته برای برجسته شدن آیات قرآن کریم، و اشعار عربی و یا دیگر عبارات‌های عربی و گاهی پاره‌ای از توضیحات افزوده، در ترجمه هم این روش انجام شده است.
 تعداد اواق جزء نخست این نسخه، ۲۳۴ صفحه است.

نوع نگارش این نسخه، حسب معمول نوشته پیشینیان، بدون آوا و سجاوند و به هم چسبیدن نوع حروف ربط به کلمات و نیز آن دسته از کلماتی است که قابل الصاقد است.

نسخه شیخ زین العابدین که ۳۷۷ صفحه دارد، و در ۱۲۳۸ ه کتابت آن تمام شده، چنین پایان یافته:

و كان الفراغ من كتابة ترجمه هذه النسخة، على يد الأقل الخاطي الجاني ابن محمد علي الاردكاني، زين العابدین، يوم السبت الثالث والعشرين من شهر جمادى الثانية ثمان و ثلاثين و مأتين بعد الالف من هجرة.

وی نوشته خود را با این اشعار خاتمه داده:

غریق رحمت ایزد کسی باد که کاتب را به حمدی کند یاد

گر بر هم زده بینی خط من، عیب مکن که مرا محنت ایام به هم بر زده است

۲. نسخه دوم تحفة الاولیاء که به شماره ۲۶۳۹ نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگه داری می شود «۱»، مرحوم استاد دانش پژوه این نسخه را نسخه اصل مؤلف دانسته است و گویا چنین نسبتی، بر اساس نوشته‌ای در پایان نسخه است. و كان الفراغ من ترجمه هذه النسخة علی ید ... و این عبارت، البته حاکی از ترجمه اصول الکافی از سوی اردکانی است، و دلالت روشن بر کتابت آن از سوی وی ندارد.

هر برگ این نسخه، بیست و یک سطر نوشته دارد، و با نسخه پسر، چندان از جهت نگارش و قلم تفاوتی ندارد. و همان علائم و اختصارات که در نسخه پیش گفته شد، در این نسخه هم دیده می شود. با این تفاوت که در این نسخه، عنوان باب‌ها، بر بالای برگ‌ها نوشته شده، و در پایان هر چند برگ، مهر مترجم را هم بر خود دارد. البته که گویی حاشیه و افزوده دارد. چه این که در متن فعلی چنین است:

در پایان جزء نخست این نسخه آمده است:

تمام شد جزء دوم از کتاب حجت از کتاب مستطاب کافی که این کتاب، ترجمه آن است و در عقب این کتاب، در می آید کتاب ایمان و کفر ان شاء الله.

و در دو سوی این کلمات، نوشته شده: صورت خط المترجم ادام الله آیامه.

این عبارت هم کتابت نسخه را مؤلف با تردید مواجه می کند؛ چه این که در پایان نسخه، همان گونه که آمد، نشانی از خط مترجم داده شده، و مهری بر پایان آن دارد که بر بالایش نوشته شده: صح. که مترجم بر آن صحه گذاشته است. و در پایان همین جزء یاد شده چنین آمده است:

و كان الفراغ من ترجمه هذه النسخة علی ید مترجمه الخاطي الجاني ابن محمد حسن، محمد علی الأردكاني فی ليلة الأربعاء الحادی والعشرين من شهر ربيع الثاني، سنة سبع و ثلثین و مأتین بعد الألف من هجرة من اوتی القرآن العظيم و سبعا من المثانی -/ صلی الله علیه و آله الطاهرین المبرئین من الکسل و التوانی -/ و لعنة الله علی أعدائهم المستغرقین فی بحار الآمال و الأمانی.

(۱). فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۰، ص ۱۵۱۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۵

دو طرف این عبارت به خط مغایر نوشته: «صورة خط المترجم ادام الله آیامه». که صریح است در این که صورت خط مؤلف نقل شده و اصل خط مؤلف نیست. و این عبارت در نسخه‌های خطی زیاد به کار رفته است. و در نسخه‌ای که بعد از این معرفی می شود نیز همین عبارت «صورت خط مترجم» وجود دارد، که استاد دانش پژوه در معرفی آن نسخه، گفته‌اند که از روی خط مؤلف کتابت شده است.

بر اساس این، ترجمه این اثر در فلان تاریخ و از سوی مترجم اعلام شده، اما این که وی، خود اقدام به نگارش آن کرده باشد، مشخص نیست و عبارت، گویای آن نیست. بعلاوه، در حاشیه همین متن، چنین نوشته و در پایان آن هم مهری زده است: *أجلت فی هذا الكتاب من أوله الی آخره نظری، فرأیت ما آتاه لسان القلم ما زاغ عنه بصری و أنا عبد الله العلی المذنب محمد علی.* و در آغاز نسخه جلد دوم مترجم - رحمه الله - / پس از بسم الله الرحمن الرحیم چنین آمده: کتاب ایمان و کفر، و ایمان به کسر همزه، در لغت به معنی گرویدن، ... «۱».

ترجمه این بخش از نسخه در روز جمعه دوم رجب ۱۲۳۷ به پایان رسیده است. و در پایان آن، چنین آمده است: صورت خط المترجم دام ظلّه العالی و مهری از وی در آن مشاهده می‌شود و بر بالای مهر نوشته شده: *أجلت فی هذا الكتاب من أوله الی آخره نظری، فرأیت ما آتاه يد الغفلة الا ما زاغ بصری و أنا أضعف العباد و أقوى عباد الله جرماً و جرماً.*

این نسخه، ۵۷۱ صفحه دارد.

۳. نسخه سوم، از کاتبی بی نام است که شامل بخش دعا و قرآن و عشرت است، و دارای مقدمه‌ای جداگانه از سوی مترجم - رحمه الله - است. این نسخه، به شماره ۶۴۰۶ از نسخ خطی دانشگاه تهران است. «۲» این بخش از ترجمه که ۱۴۰ صفحه دارد، به مهر مترجم مهور شده و بالای آن

(۱). ص ۳۵۱.

(۲). فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۲۵۹ - / ۲۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۶

نوشته شده:

رأیت ما أثأت الغفلات و أنا الراجی عفو غافر الخطیئات

و در انتهای متن آن نیز صورت خط مترجم نقل شده که چنین است:

و كان الفراغ من ترجمه هذا الكتاب علی يد مترجمه المفخم محمد علی بن محمد حسن الأردکانی يوم السبت من شهر شوال المکرم سنه تسع و ثلاثین و مأتین بعد الالف من هجره سید العالم المبعوث الی المشرق و المغرب علی أهلهم من العرب و العجم صلی الله علیه و علی عترته و سلم.

بالای این عبارت نوشته‌اند: «صورت خط مترجم». که نشان از این دارد که از روی خط مترجم کتابت شده است.

این نسخه هم با خطی زیبا و در هر صفحه ۲۰ سطر نوشته شده است.

در این بخش، که شامل ادعیه کافی است، متن عربی دعاها در ترجمه آورده و در ذیل آنها ترجمه آنها نوشته شده است. و ترجمه این بخش‌ها به خط شکسته نستعلیق است.

شیوه ترجمه اردکانی

۱. مترجم، چنان که در مقدمه تصریح کرده، قصد داشته، اصول کافی را ترجمه نماید آن سان که برای همگان خواندن و فهم آن آسان شود، اما ساختار زبانی کتاب، و ناتوانی قلم از نگارش ساده و کوتاه همه مطالبی که در متن آمده، او را وادار کرده که در موارد فراوان، به شرح متن اقدام کند. بنا بر این، تحفة الاولیاء را می‌توان ترجمه‌ای شرح گونه به شمار آورد.

۲. ترجمه این کتاب، اگر چه شرح گونه است و بنا بر این باید فراتر از ترجمه تحت اللفظی باشد، اما او چنان پابند کلمات بوده که

کتاب را به روش لفظی و کلمه به کلمه ترجمه کرده و حتی همه واوها و فاها و ثمها و امثال اینها را در هر جای کلام که بوده، به فارسی برگردانده است. برای نمونه «عمّن ذکره» ترجمه شده به «از آن که او را ذکر کرده است». و «رفعه» ترجمه شده به: «آن را مرفوع ساخته به سوی او».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۷

و «تقلبوا علی أعقابکم» را ترجمه کرده به: «بر می‌گردید به پاشنه‌های خویش». «۱» و گاهی برای رعایت ترجمه همه الفاظ و حروف، جملات چنان کش‌دار است که تا پایان احادیث، گویی تمامی ندارد.

این ترجمه، در عین صفت یاد شده، گاهی هم ترجمه آزاد است و از لفظی بودن فاصله گرفته و حاصل معنا قلمی شده است.

۳. شرح و تفسیر احادیث، شامل همه آنها نمی‌شود، و بیشتر احادیث مشکل و پیچیده را در بر می‌گیرد. گاهی این شرح‌ها با ترجمه آمیخته، و گاهی هم تفکیک شده هستند. شرح حدیث‌ها هم یک نواخت انجام نگرفته، گاهی در توضیح یک روایت، به ذیل روایت دیگری ارجاع شده، و گاهی هم حتی به کتابی که در شرح حدیث است ارجاع گردیده است. برای نمونه، در شرح حدیث ۲۷۵، از کتاب خود تعبیر مرآت الرائی یاد کرده که تفسیر حدیث را در آن آورده است.

شرح حدیث‌ها مربوط به ذکر بسیاری از جای‌ها، مکان‌ها، اشخاص گم نام، مفاهیم غیر رایج و ناشناخته، اصطلاحات حدیثی، باورهای اعتقادی که چندان وضوح و روشنی ندارد، رخدادهای تاریخی، وقایع پر اهمیت ناظر به باورهای عقیدتی، و ... هستند. در این شرح‌ها، مترجم، غالباً شرح خود را نوشته و گاهی هم از دیگران استفاده کرده است. او در شرح لغات، گاهی وجوه معنایی آنها را نوشته و گاهی آنها را ریشه‌یابی کرده و احتمال ریشه‌های لغت‌ها را بازگو کرده است.

۴. همه افزوده‌های مترجم بر ترجمه کتاب، شامل شرح و توضیح‌های مربوط به بحث‌های یاد شده نیستند، و گاهی، این توضیح‌ها در آغاز ابواب و به مناسبت ورود به بحثی مناقشه برانگیز و یا اصطلاحی غریب است، و گاهی در پایان آنها و برای جمع‌بندی است، و گاهی هم در میانه احادیث و کشف حقیقت معنا و هویدا ساختن منظور، قلمی شده‌اند.

۵. مترجم، برای رعایت ترجمه الفاظ و به جهت وفاداری به متن حدیث، گاهی در ترجمه، نوشته را چنان پیچانده که روشنی لازم را از دست داده، و ساختار جمله

(۱). حدیث ۶۴۸

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۸

عربی را گرتنه‌برداری کرده و همان را در فارسی آورده، به گونه‌ای که ترجمه، تنها با مراجعه به متن عربی قابل فهم است. از این رو، خود وی پس از ترجمه متن، و به ناگزیر، با عنوان: «حاصل این که» اقدام به نتیجه‌گیری نموده تا ابهام نوشته را برطرف سازد.

۶. مترجم، متن عربی بیشتر آیات را در ترجمه آورده و آنها را بر همان روش ترجمه احادیث، ترجمه کرده و گاهی هم برای آنها تفسیر نوشته، و گاهی چندین قول تفسیری را ذکر کرده، و یا از تفاسیر دیگر نقل قول کرده، و گاهی هم برای پرهیز از تکرار، ترجمه آنها را به گذشته و یا آینده حواله داده است. گاهی هم تنها به ترجمه بسنده کرده، و گاهی تمامی بخشی از یک آیه‌ای را که در روایتی مورد استشهاد بوده، برای تکمیل مطالب آیه، با قید «بقیه آیه» آورده و آن را ترجمه کرده است.

۷. نسخه الکافی که در اختیار مترجم بوده، برخی از آیات ذکر شده در روایات آن، با آیات موجود در قرآن، متفاوت بوده، و از این رو، گاهی وی به آن تصریح می‌کند، و گاهی به دلیل متفاوت بودن آیه ذکر شده در روایت با قرآن، پس از ذکر آیه روایت، آن را از قرآن نقل، و به ترجمه آن مبادرت کرده، و گاهی از آوردن آیات در ترجمه به دلیل تفاوت داشتن با قرآن، خودداری کرده است. برای نمونه در روایت ۵۲۷ که بصراحت گفته است:

و تا از اینجا ترجمه آیاتی است که حضرت علیه السلام آنها را ذکر فرموده به طریق اقتباس و تضمین در کلام خویش، و چون فی الجملة تصرّفی در آیات شده بود، که با ذکر آن، موهم این بود که آیه چنین باشد، و بدون آن درست نبود، لهذا حقیر به ترجمه آن اکتفا نمود.

۸. نکته قابل توجه در این ترجمه، این است که در تعدادی از روایات الکافی، متن گفتار معصوم با آیه‌ای از قرآن، به صورت اقتباسی، تأویلی و یا تفسیری آورده شده، و از این رو با متن قرآن تفاوت دارد. در چنین موارد، مترجم به صراحت در ترجمه، از این که کلام، اقتباس از آیه قرآن و یا خطای راوی است، و یا تصریح به این که فلان فراز ذکر شده، در قرآن نیست، متن آیه را ذکر و به ترجمه آن اقدام کرده است. و در چندین جا هم مترجم، به رغم حساسیتش بر موضوع و تصریح به ناسازگاری آیه تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۹

مذکور در روایت با قرآن، بدون توجه به لوازم کلامش، آن را نسبت به قرآن دیگری غیر از قرآن موجود می‌دهد که به گفته وی، در نزد اهل بیت بوده است.

این انتساب و نظر بی دلیل و مبتنی بر حدس و گمان، پایه‌های بسیار و یا همه باورهای مذهب را به هم می‌ریزد، و همه چیز و از جمله ختم نبوت را زیر سؤال می‌برد. گویی آخرین کتاب آسمانی که خداوند متعال آن را آخرین حجت خود بر تمامی مردمان عالم قرار داده، همانند کتاب‌های پیشین، یا تحریف شده و یا بدتر از تحریف، از دسترس خارج شده و امت، بی جهت به کتابی دل خوش کرده‌اند که آن را کتاب آسمانی تلقی می‌کنند. و تعالی الله اگر چنین باشد که خداوند وعده‌اش را در باره کتابش عملی نکرده، و آن را برای امت حفظ نکرده باشد. و یا اصل آن را در جایی قرار داده باشد و نسخه دومی را که احیاناً با نسخه اصلی تفاوت دارد، در دسترس بندگانش قرار داده باشد.

۹. بر اساس آنچه در نوشته مترجم آمده، او چندین نسخه از الکافی در اختیار داشته که از آنها «در بعضی از نسخ کافی چنین است» یاد کرده، و در ترجمه، برای انتخاب بهترین ترجمه، و هم اصلاح برخی از عبارت‌ها، به آنها مراجعه کرده است. برای نمونه حدیث شماره ۲۱۹ است که می‌نویسد:

ظاهر این است که از نسخه‌های کافی در میانه سؤال و جواب، آخر سؤال و جوابی افتاده باشد؛ زیرا ...

بعلاوه، مترجم با تعبیر «در نسخ دیگر کافی»، دو و گاهی چند بار یک متن را ترجمه کرده است. و گاهی هم نسخه بدلی برای حدیث یافته و آن را ذکر و ترجمه کرده است و نظر خود را در باره مناسب‌تر بودن متن و ظاهرتر بودن برخی از معانی برخی از نسخه‌ها را نوشته است. برای نمونه، در حدیث ۳۵۵، از نهج البلاغه نسخه بدل حدیث را آورده و گفته که این، انسب است.

۱۰. مترجم گاهی متن یک حدیث را ناتمام تشخیص داده و از مصادر دیگر برای تکمیل آن استفاده کرده، و به صورت جداگانه در ادامه نوشته خود آن را افزوده است.

این منابع، کتاب‌هایی چون نهج البلاغه، التوحید، علل الشرایع، هستند.

۱۱. ادبیات و کلمه‌های به کار رفته در این ترجمه، یکسان نیست، گاهی فاخر،

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰

گاهی عامیانه، گاهی غریب، گاهی محلی و گاهی با استفاده از ادبیات رایج درباری و تعابیری ملوکانه است. برای نمونه برای دست نوشت و توقیعات صادر شده از ناحیه امام معصوم-/ علیه صلوات الله-/ تعبیرهایی همچون فرمان همایونی به خط مبارک آن حضرت «۱» به کار برده شده است.

همچنین، مترجم از عبارت‌ها و کلمات مترادف و هم معنا، از عربی و فارسی، بسیار استفاده کرده که باعث حجم زیاد ترجمه گردیده است.

۱۲. قالب زبان و غالب واژه‌های به کار گرفته شده در این ترجمه، فارسی است، در عین این که از واژه‌های عربی هم در ترجمه به فراوانی بهره گرفته شده است. کاربرد واژه‌های فارسی در این ترجمه، نشان از آن دارد که مترجم، کاملاً به ادبیات و کاربرد واژه‌های فارسی تسلط داشته است.

۱۳. از روش موجود در این ترجمه، تعیین موارد و مصادیق خارجی و عینی اشخاص و اشیا و اماکن و رخدادها و به سخنی، از اجمال در آوردن کلام است.

بعلاوه، مترجم گاهی برای نشان دادن معنای دوم عبارت، از «یا» استفاده کرده است.

۱۴. مترجم، در جاهایی که حدیث و یا آیه‌ای تکراری بوده، از ترجمه مجدد آن خوداری کرده، و تنها اشاره کرده که در فلان جای کتاب، چه پیش‌تر و چه پس‌تر، ترجمه شده است.

۱۵. مترجم، گاهی در مباحث مناقشه برانگیز، برخی دیدگاه‌ها را ذکر کرده و خود نیز به اظهار نظر پرداخته است. و این نشان از درایت وی از یک سو و توانایی او از سوی دیگر دارد. برای نمونه در تفسیر آیه «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّاتُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» (۲) گفته است: گمان من، این است که لام در «لَّاتُصِيبَنَّ» از سوی ناسخان قرآن، به اشتباه کتابت شده، و درست آن «لُّصِيبَنَّ» است، و دلیل آورده که در رسم الخط عثمانی، «لا» و «ل» هر دو یک گونه نوشته می‌شده، و از این رو ناسخان، به اشتباه افتاده‌اند.

و در ادامه از مجمع البیان هم قرائت بی الف را که به امام امیر المؤمنین و امام باقر علیهما السلام

(۱). حدیث ۲۸۲.

(۲). انفال، ۲۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۱

منسوب است، نقل کرده است.

و در جای دیگر، در بحث تفویض امر دین به پیامبر، پس از ذکر دیدگاه‌ها و دیدگاه کلینی، می‌نویسد:

آنچه گمان فقیر است، این است که مراد آنان که به تفویض قائل نیستند، آن است که نمی‌شود که امر دین به رسول مَفْوُض باشد از جانب خدا، غلط است؛ زیرا چه فرق است در میان آن که خدا به رسول خویش در هر واقعه وحی فرماید که: حکم این واقعه این است، یا بر طریقه عموم و اجمال به او وحی کند که: آنچه بگویی در هر واقعه‌ای، همان حکم من است و در نزد من است به واسطه کمال عقل و عصمتی که داشت، و مانع آن حضرت بود از جهل و حیف و میل. (۱)

و نیز در روایتی که در آن، به اعیس و ذریه‌اش لعن روا داشته شده، و یکی از منظوره‌ای احتمالی اعیس، عباس است، مترجم، پس از ذکر احتمال چنین منظوری، نوشته است:

ولیکن اعتقاد به ملعونیت ایشان جرأت می‌خواهد، خصوص با ضعف حدیث و اختلاف نسخه. (۲)

۱۶. مترجم علاوه بر ترجمه و شرح متن، گاهی به نقد و بررسی مطالب ذکر شده هم پرداخته، و از هر آنچه نوشته، به آسانی عبور نکرده است. برای نمونه، وی در باب ارواح ائمه، که در آن حدیثی آورده شده که پس از آن که پیامبر قبض روح شد، روح القدس به ائمه حلول می‌کند، چنین نوشته است:

مراد حضرت از روح القدس، اگر غیر فرشته باشد، مراد از انتقال آن به امام، انتقال مثلی آن است؛ زیرا که تناسخ باطل است. (۳)

و نیز گاهی به دلیل حساسیت برانگیز بودن یک موضوع، به دقت و درنگ فراخوانده و توصیه کرده که در این موارد، به اهلش رجوع شود. مثلاً در «باب فیه نکت و نتف من التزیل...» یاد آوری کرده که:

(۱). توضیحات باب ۵۲، باب التفویض.

(۲). ر. ک به: ترجمه آخرین حدیث از باب اشاره و نص مربوط به امام محمد تقی علیه السلام.

(۳). حدیث ۷۱۸.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۲

آنچه در این باب ذکر می‌شود، نشانه‌ای است از امر ولایت، که محتاج است به فکر و دقت؛ زیرا که آنها از بطون و معانی قرآن است که احتیاج به بیان معصوم دارد.

۱۷. مترجم در ترجمه، اسناد احادیث را حذف نکرده و همه آنها را در ترجمه آورده، با این تفاوت که گاهی به جای اسم راوی و یا معصوم، از کنیه و یا لقب و گاهی هم اسم آنها را استفاده کرده است.

انگیزه تحقیق

این اثر، به دلیل قدمتی نزدیک به دویست سال، از موارث فرهنگی دینی کشور است.

از این رو، هم می‌تواند بازگوکننده فعالیت‌های عالمان دینی در گستره نشر باورها و آموزه‌های دینی و توسعه فرهنگ و تعالیم اهل بیت علیهم السلام باشد، و هم اثری است که می‌تواند زمینه ساز گسترش فعالیت ترجمه متون دینی به شمار آید. بر اساس توجه به تجربیات عالمان دینی در فهم و شرح و تفسیر و ترجمه متون دینی، این دسته از آثار، خود، بخش بزرگی از راه ترجمه متون دینی را هموار می‌کنند و تجربه گران قیمتی را به نسل‌های بعد منتقل می‌نمایند. برجستگی‌ها، کاستی‌ها، ویژگی‌ها و حتی نوع نگارش متون دینی و ترجمه آنها، خود اندوخته‌هایی گران بها هستند.

راه‌های نا همواره نارفته، باید با دقت و وسواس ویژه طی و هموار شوند و هر چه پیشینه تجربه‌های علمی بیشتر و بیشتر کشف و پیموده شده باشد، آیندگان، بخشی از راه پژوهشی و تجربه علمی آن راه را در پیش رو دارند.

اگر ترجمه متون دینی، از همین امروز آغاز می‌شد، حجم بسیار بالایی از فرصت و نیروی انسانی مترجمان، باید هزینه آن می‌شد، تا به مقطعی که اکنون در آن هستیم، برسیم، و سوگمندانه بایدم گفت که در حوزه ترجمه متون دینی، دیر شروع کرده‌ایم و کم کاری داشته‌ایم و از این رو، به هر میزان تجربه از محققان و نویسندگان دینی در پیش رو داشته باشیم، غنیمتی است مغتنم.

با این توصیف، اثری همچون تحفه الاولیاء که عالمی ادیب و لغت شناس، با فراغت و دقت آن را به رشته تحریر در آورده و اطلاعات فراوانی در زمینه‌های گوناگون عقیدتی، تاریخی، تفسیری، حدیثی و لغوی در آن نگاشته، به مثابه سرمایه‌ای است که

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۳

نباید در عرصه پژوهش‌های حدیثی و ترجمه متون دینی نادیده گرفته شود.

این ترجمه شاید در یک نگاه ابتدایی، چندان به حساب نیاید و برای خوانندگانی قابل فهم و روان نباشد، و یا امروزین نباشد اما این، همه واقعیت نیست. آثار بسیاری در عرصه اندیشه دینی نوشته شده‌اند که نه چند خوانا و روان هستند و نه امروزین، و نیاز به شرح و تفسیر و بازخوانی دارند، اما از واجبات علمی اندیشه دینی‌اند که باید به آنها پرداخته شود، و پرداخته هم می‌شود. این اثر، هر چند از شمار آنها نیست، اما می‌تواند دو نقش مهم ایفا کند: انتقال تجربه ترجمه حدیث، و بسط عمومی سازی فرهنگ دینی و حدیثی.

نکته‌ها و گفته‌ها در باره تحقیق

۱. در تحقیق و احیای این اثر، از هر دو نسخه موجود ترجمه استفاده کرده‌ایم، و پس از حروف نگاری، و مقابله دقیق با نسخه‌ها، و

بر طرف کردن پاره‌ای مشکلات نگارشی و ویرایشی، یک بار نیز همه ترجمه با متن کتاب الکافی مقابله شد تا افتادگی‌ها، افزوده‌ها، ترجمه، شرح و خطاهای ترجمه شناخته شود، و پاراگراف بندی به درستی انجام گیرد.

۲. رسم الخط مترجم در تعدادی از کلمات، با رسم الخط رایج متفاوت بوده که این دسته از کلمات به دلیل تصرف به حساب نیامدن در نوشتار مترجم، و نیز خوانا کردن متن، تبدیل به رسم الخط رایج شد. از این قبیل است: تایی گرد عربی که به جای آن تایی کشیده نوشته شده و نیز کلمات عربی که در آنها به جای الف از واو استفاده می‌شود؛ مانند حیوة و زکوة. مترجم به جای «ای» اضافه در کلماتی مانند خانه‌ای، غالباً از همزه استفاده کرده که به جای همزه آخر روی یک کلمه، از «ای» استفاده شد.

مترجم در ترجمه هذا و یا کلماتی از این دست، که به شخص و یا شیء اشاره دارد، به جای «این که» و «او» از کلمه «اینک» استفاده کرده، که به همین صورت «اینک» باقی ماند.

۳. مترجم از حرف ربط «که» بسیار استفاده کرده، به گونه‌ای که از آغاز تا پایان،

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۴

یک متن مرتبط، با حرف که ربط داده شده است. برای امانتداری، و به رغم سخت تر شدن قرائت متن، همچنان این حرف در متن مترجم باقی گذاشته شد.

۴. کلماتی که با رسم الخط غلط نوشته شده و غلط آن محرز بود، بدون پا نوشت، درست آن ثبت شد. و در مواردی هم به دلیل وجود تردید، در پانویس یاد آوری گردید.

۵. آیات قرآن، که گاهی غلط نوشته شده بود، اصلاح شد. در همین رابطه گفتنی است که مترجم از نسخه‌ای استفاده کرده که آیه‌هایی از قرآن در آن نسخه، با آنچه در قرآن فعلی موجود است، متفاوت بوده و در این موارد، مترجم، در ترجمه به آن توجه داده و ترجمه قرائت رایج و موجود را نوشته، و گاهی احتمال دیگری را هم مطرح کرده است. در تحقیق جدید الکافی از سوی دارالحدیث، به دلیل مورد توجه قرار دادن نسخه‌های زیاد، و موافق بودن پاره‌ای از نسخه‌ها با رسم الخط قرآن موجود، غالب این آیات، همانی است که در قرآن هست. و بنا براین، گاهی آنچه در ترجمه تحفة الاولياء آمده، با تحقیق دارالحدیث ناسازگار است، و ما نسخه دارالحدیث را اصل قرا داده‌ایم و در صورت نیاز، به آن اشاره کرده‌ایم.

گفتنی است که آیات قرآن با قلم سیاه و در میان دو هلال آورده شده، و دیگر متن‌های عربی موجود در ترجمه نیز با قلم سیاه حروف نگاری شده است.

۶. در آن دسته از روایات، که آیات به صورت تلفیقی از آیه و تفسیر و تأویل آن است، افزوده‌های تفسیری و تأویلی در میان دو گروه گذاشته شد.

۷. آن دسته از آیات و احادیث و اقوالی که در نوشته مترجم به آنها استناد شده، مصدربیایی و مصادر آنها مشخص گردید.

۸. در جایی که ترجمه افتادگی داشت، اصلاح شد. و گاهی هم مترجم برای پرهیز از تکرار، آن را ارجاع داده که در تحقیق، این دسته از ارجاع‌ها در پاورقی آورده شد.

۹. مترجم در آن جاهایی که حدیثی را شرح کرده، و آنها را با ترجمه به صورت آمیخته و ممزوج آورده، تلاش شد که شرح‌ها، تا جایی که امکان دارد و به مطلب آسیبی وارد نمی‌کند، از ترجمه تفکیک شود. این کار، با قرار دادن شرح و توضیح‌ها در میان دو هلال انجام شد. این روش در عنوان مطالب و ابواب نیز، عمل گردید. در

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵

چنین مواردی، گاهی ترجمه، شرح گونه است و امکان تفکیک آنها وجود نداشت، که به همان شکل باقی گذاشته شد.

۱۰. افزوده‌هایی زاید بر شرح و ترجمه، در نوشته مترجم وجود دارد که به توضیح پاره‌ای از اصطلاحات به کار رفته در الکافی، مانند نوادر، و یا واقع‌های تاریخی، و یا شخصیت و یا نام مکان و جایی است و یا معنا کردن واژه و لغتی است. در چنین جاهایی، به دلیل خارج از شرح و ترجمه بودن این نوشته‌ها، به پاورقی برده شد، و در پایان آنها کلمه «مترجم» قید گردید. گفتنی است که توضیح‌های اضافی پاورقی‌ها که بدون قید مترجم است، از سوی محققان می‌باشد.

نیز از جمله مباحث خارج از موضوع ترجمه و شرح، که به پاورقی انتقال داده شد، توضیحاتی است در آغاز ابواب است که مترجم در باره آنها اظهار نظر کرده و توضیح داده است.

۱۱. در صورتی که نوشته‌ای نیاز به توضیح داشته، و یا متنی کامل نبوده و نیاز به تکمیل داشته، در میان دو گروه در متن افزوده شد، و گاهی نیاز به توضیح بیشتر داشت و یا خارج از موضوع متن بود، مانند لغات مشکل فارسی که مترجم به کار برده، در پاورقی نوشته شد.

۱۲. برای مشخص شدن دقیق ترجمه کلام معصومان علیهم السلام، آنها در میان دو گیومه قرار داده شدند.

۱۳. در تعدادی از روایات، به اختلاف دیدگاه‌های شیعه و دیگر مسلمانان اشاره شده، و یا به برخی از شخصیت‌های صدر اول اشارات رفته که مترجم آنها را از اشاره به صراحت تبدیل و گاهی تعبیرهایی تند در باره آنها به کار برده، که در تحقیق، به همان متن اشاره حدیث بسنده شد. و جایی که تنش‌زا و فتنه‌انگیز است، حذف شد و نقطه چین گردید.

۱۴. برخی از کلمات دیگر عربی فارسی که دارای رسم الخط متفاوتی هستند، بر اساس رسم الخط فارسی نوشته شد. و کلماتی که خوانش آنها بدون اعراب مشکل است، آوا نگاری شد.

۱۵. مترجم در باره عبارت‌های تکریم و تعظیم، دو گونه عمل کرده است: گاهی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶

آنها را در برابر اسامی مقدس به کار برده و گاهی به کار نبرده، ما هم به همان شکل عمل کردیم.

و در پایان

گفتنی است که این اثر، به مناسبت کنگره جهانی دانشمندان بی نظیر قرن چهارم، محدث عالی مقام، ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی -/رحمة الله علیه و جعل الجنة مثواه- / به انجام رسید.

بخش نخست این تحقیق، که شامل جلد نخست الکافی است، از سوی این جانب، و بخش دوم، شامل ترجمه جلد دوم آن از سوی دوست فاضل دانشورم، حجت الاسلام و المسلمین عبدالهادی مسعودی، انجام شد. پیش از شروع کار نشست‌هایی با ایشان و مسئول گروه احیای دارالحدیث، فاضل گرامی حجت الاسلام و المسلمین محمد حسین درایتی، برگزار شد تا هماهنگی‌هایی لازم در امر تحقیق صورت بگیرد، و شیوه نامکی تدوین شد، و بر اساس آن کار تحقیق به انجام رسید. با این حال، ممکن است اختلاف‌هایی جزئی و گاهی سلیقه‌ای در این دو بخش، وجود داشته باشد.

نیز گفتنی است پس از اتمام کار هر دو بخش، برادر دانشور ارجمندم، حجت الاسلام و المسلمین محمد رضا جدیدی نژاد، از آغاز تا پایان، هر دو بخش را ملاحظه و اصلاحاتی را انجام داد که از ایشان سپاسگزارم و توفیق وی را از خدای منان آرزومندم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

قم بهار ۱۳۸۷

بنده خدا

محمد مرادی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷

جای نسخه شماره ۰۰۱

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸

جای نسخه شماره ۰۰۲

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹

جای نسخه شماره ۰۰۳

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰

جای نسخه شماره ۰۰۴

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱

جای نسخه شماره ۰۰۵

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲

جای نسخه شماره ۰۰۶

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۳

جای نسخه شماره ۰۰۷

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴

جای نسخه شماره ۰۰۸

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵

جای نسخه شماره ۰۰۹

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶

صفحه سفید

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۷

هذا کتاب تحفة الأولیاء

]

مقدمه مترجم

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ]

جوهر کلامی که غواصان بحار معرفت را تلفظ به آن در اصل اصول دین کافی و در اکمال تهذیب قلوب و استبصار عیون اهل توحید و یقین، وافی باشد، حمد واجب الوجود و شکر خالق معبودی است که عقل را نور وجود بخشید و به استعدادی که در وی قرار داد، او را مقرب ساحت عزت خود گردانید و صلوات و سلام بسیار نثار مرقد میمون و مضجع همایون، مبعوث مقام محمود، که آسمان و زمین و آنچه در زیر و زبر آن و این است، به طفیل وجودش موجود گردید. و بر آل پاکش که ایشان را به کرامتی که در خور قابلیتشان بود، نواخت و به جهت اتمام حجت بر تمام آنان ایشان را در بوته محنت و بلا گذاخت. و لعنت خدا بر منافقان جاهل که ذلت کفر را بر عزت ایمان بر گزیدند و به اظهار اسلام و ایمان حجاب عفت و پرده عصمت این و آن را دریدند.

اما بعد، بامداد مداد ترجمان، خامه سر شکسته دو زبان، بنده فقیر خاکسار، و ذره حقیر بی مقدار، سالک بادیه سرگردانی، محمد

علی بن محمد حسن اردکانی، - سترت عیوبهما و غفرت ذنوبهما- بر لوح عرض أساطین سلطنت عظمی و حجاب بارگاه رفعت و اعتلا، می‌نگارد که چون از جانب سعادت جوانب، بندگان جلالت توأمان، نواب کامیاب، فلک جناب، سپهر رکاب، مظاهر الطاف ربانی و مهبط فیوض سبحانی، فرخ طالع بلند اختر، و فرخنده رأی خجسته منظر، جهان گیر عالم آرای و عدو بند کشور گشای، دوحه «۱» اقبال بوستان پادشاهی و گل همیشه بهار گلستان ظلّ اللّهی، انجمن افروز محفل عدل و داد، و شعله جان سوز نهال جور و بیداد، فروزان اختر اوج سلطنت و تاجداری، درخشان کوكب برج اَبهت و شهریاری، مفهوم مرفوع درجه رفیعہ «نَزْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ» «۲» و مصداق مخصوص

(۱). درخت تناور و بزرگ.

(۲). انعام، ۸۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۸

آیه کریمه «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» «۱» ملک زاده‌ای که باز بلند پرواز و همت والانهمتیش «۲» را با عقاب چرخ دعوی همسری، و شاهزاده‌ای که شاهین سعادت قرین اقبال همایون فالش را با همای سپهر، و طایر زرین جناح مهر هوای برتری، اطواق عبودیتش، زینت اعناق گردنکشان جهان و آرزوی ادراک سعادت خدمتش، مکنون خاطر سروران دوران، مزارع آمال پژمردگان، از اُمطار سحاب عطایش خرم و سیراب، و از صفیر عندلیب «۳» خوش الحان خامه عدالت نگارش، اندوه در زوایای خاطرها نایاب، مستمسک عروه الوثقای عقل کامل، و مستعصم جبل المتین عدل شامل، ممهّد «۴» اساس اعلای دین مبین، و مشید بنای والای شرع متین، خجسته رأی نیک بخت، و زیننده تاج و تخت، فرمان فرمای فرمان روا، شاهزاده محمد ولی میرزا، مدّ اللّهُ ظلال جلاله علی مفارق العالمین و شدّ أطناب دولته باوتاد ظهور خاتم الوصیین - صلوات اللّهُ علیه و علی آبائه الأبرار ما طلعت شمس النهار و أهله الشهور و أورقت الأشجار- أمر أشرف والای عزّ صدور یافت که این داعی از اول کتاب عقل و جهل تا آخر کتاب ایمان و کفر از کتاب مستطاب کافی را که تألیف ثقة الاسلام و المسلمین رئیس العلماء و المحدثین شیخ الفقهاء الکاملین، آیه اللّهُ فی العالمین أبو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی - رضوان اللّهُ علیه - است، به لغت فارسی مأنوس به طوری که قریب به فهم باشد، ترجمه نماید و در بند حسن عبارت و نیکی کنایت و استعارت نباشد، و در حلّ اشکال و رفع اعضاء «۵» که در خلال عبارات فصاحت و بلاغت علامات احادیث آن است، چیزی مذکور نشود، مگر آنچه تعلق به صحت و سقم نسخه و عبارت داشته باشد، و آنچه عرض آن موجب طول و ملال و باعث زوال و اخلال مقصود اصلی و مطلوب کلی، که فهمیدن اصل ترجمه است، نباشد تا نفعش اعم و فایده‌اش در این باب اتم بوده باشد؛ زیرا که

(۱). بقره، ۱۰۵.

(۲). غایت آرزو و کمال مقصود.

(۳). هزارستان، بلبل هزار آواز که به آوازهای گوناگون بانگ کند.

(۴). زمینه ساز.

(۵). پیچیده.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۹

عامه شیعیان و کافه مؤمنان از فهمیدن بیانی که از برای حل احادیث مشکله و اخبار معضله می‌شود، عاجزانند. چه کم است که خالی باشد از مطالب و اصطلاحاتی که غیر علما را فهمیدن آن ممکن باشد و سند تمام احادیث را به طریقی که مؤلف - رحمه اللّهُ علیه -

ذکر کرده، نماید و متوجه صحت و ضعف آن نشود.

مخلص مطلب، آن که ترجمه کتاب کافی فارسی باشد، این فقیر بی بضاعت با وجود عدم قابلیت، امتثالاً لامره المطاع و حکمه الهاتف بالاتباع، سر انگشت اطاعت را بر دیده اجابت گذاشته، به ترجمه نمودن آن، به طوری که مأمور بود، پرداخت و این ترجمه را به تحفة الأولیاء موسوم ساخت. امید که چون به نظر الهام منظر رسد، مقبول طبع اشرف شود، و ثوبات آن به روزگار فرخنده آثار، عائد گردد. بمحمد و آله الطاهیرین و الله هو الموفق و المعین.

پیش از شروع در مقصود، به موقف عرض اقدس می‌رساند که چون معرفت صحت سند احادیث و ضعف آن، امری است عمدۀ و در بعضی از احادیث کتاب نیز لفظی چند ذکر می‌شود که فهمیدن آنها بدون بیان مراد از آنها، ممکن نیست، لهذا معانی آنها را در ضمن سه فائده ایراد می‌نماید:

فائده اول. متقدمین علمای ما - رضوان الله علیهم - هر حدیثی که مقترن بوده به چیزی که مقتضی اعتماد ایشان بر آن بوده، آن را صحیح می‌شمردند و عمل به آن می‌نموده‌اند، و غیر آن را اعتبار نمی‌کرده‌اند و متأخرین ایشان خبر غیر متواتر که آن را خبر واحد می‌گویند، به اعتبار اختلاف احوال راویان آن در اتصال به عدالت و ایمان و ضبط و غیر آن، به چهار قسم تقسیم نموده‌اند و تفصیل آن بر وجه اجمال این است که:

راویانی که در سند حدیث مذکوراند، یا همه عادل ضابط امامی مذهب‌اند یا نه؟ و اول صحیح است و دویم، یا عدالت معلوم نیست و لکن امامی بودن ثابت است و آن حسن است؛ به شرط آن که ایشان را مدح کرده باشند و مذمتی که مقبول باشد در باب ایشان، نباشد. یا امامی بودن منتفی است و عدالت ثابت است و آن موثق است و آن را قوی نیز گویند. یا عدالت منتفی است و خلاف آن ثابت، و آن ضعیف است؛ خواه آن غیر عادل، امامی باشد و خواه غیر امامی و در سه قسم اخیر، ضرور [ی] نیست که همه شرایط صحت در جمیع راویان مفقود باشد. بلکه اگر یک نفر از ایشان متصف به شرایط صحت نباشد، در عدم صحت کفایت می‌کند؛ چه حدیث و سند آن در توصیف، تابع پست‌ترین راویان است. پس اگر یک نفر امامی ممدوح است بدون ثبوت عدالت، آن حدیث و سند حسن است، و اگر عادل است و امامی نیست، موثق و غیر این دو، ضعیف است؛ اگر چه باقی راویان همه چون ابوذر و سلمان باشند.

و از برای خبر اقسام دیگر ذکر کرده‌اند به اعتبارات مختلفه که تمام آنها برگشتش به این چهار قسم است؛ اگر چه بعضی از آنها اختصاص دارد به ضعیف و بعضی در میان همه فی تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)؛ ج ۱؛ ص ۶۰

اگر آنچه از سند افتاده، بیش از یکی است، آن را مُعَصَّل می‌گویند. یعنی: مشکل و اگر نه، آن را منقطع گویند. و معلق آن است که از اول اسناد آن یکی یا بیشتر افتاده باشد.

فائده دویم. علامه حلی - رحمه الله - در خاتمه کتاب خلاصه در فائده سیم می‌فرماید که:

شیخ صدوق محمد بن یعقوب کلینی، در کتاب کافی خود در بسیاری از اخبار فرموده است که: چند نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد بن عیسی و از او نقل کرده که فرموده است که:

مراد گفته من که گفته‌ام چند نفر از اصحاب ما، محمد بن یحیی و علی بن موسی کمیدانی و داود بن کوره و احمد بن ادریس و علی بن ابراهیم بن هاشم است. و فرموده است که: در هر جایی از کتاب مشار الیه خویش ذکر کرده‌ام که چند نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد برقی، آنها علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن عبدالله بن ابیه و علی بن حسن‌اند و فرموده است که: در هر جایی از کتاب مشار الیه خود ذکر کرده‌ام که چند نفر از اصحاب ما از سهل بن زیاد، آنها علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن و محمد بن عقیل کلینی‌اند.

فایده سیم. کلینی و غیر او در بسیاری از اخبار حضرات ائمه معصومین را - صلوات الله علیهم اجمعین - به لقب و کنیت یاد کرده‌اند

و بعضی از آنها مختص است و بعضی از آنها اشتراک دارد، و گفته‌اند که ابوجعفر بدون قید، مراد از آن، امام محمد باقر و ابوجعفر ثانی، امام محمد تقی است و ابوالحسن اول، علی بن ابی طالب است و بعضی گفته‌اند که امام موسی بن تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱

جعفر است و این، اظهر است. و آن حضرت را ابوالحسن می‌گویند بدون قید اول یا با قید ماضی؛ چنانچه آن حضرت را عالم و عبد صالح و فقیه و غیر آن، چون رجل و شیخ نیز می‌گویند. و به هر تقدیر، ابوالحسن ثانی، امام رضا است و ابوالحسن ثالث، امام علی نقی و ابو عبدالله، امام جعفر صادق است و هر گاه شهید به آن ضم شود، حضرت امام حسین است - صلوات الله و سلامه علیه - و ابوالقاسم، صاحب الزمان است و ابو محمد، امام حسن مجتبی است و بعضی گفته‌اند که امام حسن عسکری است و ظاهر، دویم است، و چون مراد حضرت عسکری باشد، حسن بن علی نیز به آن ضم می‌شود. و أحدهما که به معنی یکی از این دو است، امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام است و چون این قاعده فی الجملة تخلفی داشت، لهذا در ترجمه تصریح به اسم یا لقب یا کنیت مختص هر یک می‌شود تا اشتباه لازم نیاید.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲

جای خطبه کتاب عربی

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳

]

خطبه کافی

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش خدای راست که برای نعمتش ستوده، و برای قدرتش پرستیده شده، و در سلطنتش فرمان‌بری گردیده، و به جهت شوکتش، از او بیم دارند. به آنچه در نزد اوست، رغبت دارند، و فرمانش بر همگان جاری است. والاست، پس برتری یافته است، و نزدیک است، در عین بلند مرتبگی، و فراتر از هر دیدی است، کسی است که آغازی ندارد و پایانی برایش نیست. پیش از همه چیز بر جا بوده، و ماندگاری است که نگهدار آنهاست. و زبردستی که نگهداری همه چیز او را خسته نمی‌کند، و توانمندی است که با بزرگی‌اش یگانه ملکوت است، و با قدرتش در بزرگ‌منشی یکه و با حکمتش، حجت‌هایش را برای بندگانش آشکار کرده است. همه چیز را به صورت انشا پدید آورد، و با توان و حکمتش آنها را آغاز نمود؛ اما نه از چیزی، پس اختراع باطل شد، و نه برای علتی؛ پس آغاز و ابتکار هم درست نبود. هر چه خواست و هر گونه که خواست، آفرید، تنهای آنها، برای آشکار نمودن حکمت و حقیقت و ربوبیتش.

عقل‌ها او را فرانگیرند، و وهم‌ها به کنهش نرسند، و دیدگان او را نبینند، و اندازه او را فرانگیرد. بیان از توصیفش ناتوان است، و دیدگان از مشاهده‌اش نابینا، و هر گونه تعریفی از او نارسا. بی آن که حجابی وجود داشته باشد، محجوب و پوشیده است، و بدون وجود هر گونه پوششی، در پرده. بدون دیدن شناخته شده و بدون آن که صورتی داشته باشد، تعریف شده، و بدون این که ماده‌ای داشته باشد، تعریف گردیده است.

هیچ معبودی نیست به جز خدای بزرگ و والا. وهم‌ها از رسیدن به کنهش در حیرتند، و خردها از این که بتوانند به نهایتش برسند، سر در گم. هیچ تعریفی او را در بر نگیرد، و هیچ

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۵

دید نافذ و تیزی درک او نتواند کرد. و او شنوای داناست. با بندگانش، به وسیله فرستادگانش احتجاج می‌کند و کارها را با دلائل

خودش روشن می‌سازد. فرستادگان را فرستاد، تا بشارت و هشدار دهنده باشند. تا هر کس که هلاک می‌شود، با بینه هلاک شده باشد و هر کس که زنده و ماندگار می‌شود، بر اساس بینه زنده و ماندگار شود. و تا بندگان نسبت به آنچه از خدا نمی‌دانند، بشناسند، و به ربوبیت او عالم شوند؛ پس از آن که انکار کرده‌اند. و او را به یگانگی در الوهیت بشناسند، پس از آن که برایش شریک می‌پنداشتند.

او را می‌ستایم، ستایشی که جان‌ها را درمان می‌کند، و به رضایتش منجر می‌شود، و شکر آنچه به ما رسیده از نعمت‌های فراوان، و فراوانی عطاها و نیکی آزمایش.

گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، تنهای بی‌شریک، معبود یگانه و بی‌نیاز، که نه همسری دارد و نه فرزندی. و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده‌ای است که او را برگزیده، و برانگیخته‌ای است که او را فرستاده در طول زمانی که پیامبرانی مبعوث نشدند، و در آن مدتی که ملت‌ها در خواب، و در نادانی گسترده بودند، و در سرکشی قتنه، و اساس از هم گسیخته، و دیده‌ها کور از دریافت حق، و ستم، سرکشی کرده، و دین نابود شده.

و خداوند قرآن را به سوی او فرو فرستاد که در آن بیان و روشنگری بود، قرآنی عربی و بدون کجی، تا شاید که راه تقوا پیش گیرند. آن را برای مردم بیان کرد و توضیح داد، با دانشی که تشریحش کرد، و دینی که توضیحش داد، و واجباتی که آنها را الزامی ساخت، و کارهایی که برای مردم آشکار نمود و بر ملا کرد، در آنها راهنمایی به رهایی، و نشان‌هایی به سوی هدایت بود. پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را که به او فرستاده شده بود، برای مردم ابلاغ کرد، و مأموریتش را آشکار نمود، و تکلیفش را که بار نبوت بود، به منزل رسانید، و برای رضای پروردگار، صبر پیشه کرد، و در راه او تلاش نمود، و برای امتش خیرخواهی کرد، و آنان را به نجات فراخواند، و تشویق به ذکر کرد، و به راه‌های هدایت پس از خود رهنمون ساخت، به وسیله راه‌های روشن، و انگیزه‌هایی که برای بندگان پایه‌گذاری نمود، و نشان‌هایی که آنها را بالا برد، تا پس از او گمراه نشوند، و او به آنان دلسوز و مهربان بود.

وقتی زمانش سپری شد، و دوران سر آمد، خداوند او را گرفت و به سوی خود برد، و عمل او مورد رضایت خدا است، و بهره‌اش فراوان، و جایگاهش با عظمت. او صلی الله علیه و آله

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷

در گذشت و در میان امتش کتاب خدا و وصیش امیر المؤمنین و پیشوای متقین را- که صلوات خدا بر او- بر جا گذاشت، دو همراه جداناپذیر، که هر یک گواه دیگری است در درستی. امام از جانب خدا، بیان می‌کند آنچه را که در کتابش واجب کرده بر بندگان، طاعت خودش را و طاعت امام و ولایت او را و حق واجبش را، که از تکمیل دین خود اراده کرده، و آشکار نمودن دستورش را، و احتجاج به حجت‌هایش را، و پرتو گرفتن به نورش را، در معدن‌های بندگان برگزیده‌اش، و انتخاب شدگان از بندگان نیککش.

خداوند با امامان هدایت، از خاندان پیامبر ما صلی الله علیه و آله، دینش را روشن ساخت، و راه‌های روشنش را به وسیله آنها آشکار نمود، و باطن چشمه‌های علمش را با آنان گشود، و آنها را راه‌های شناخت خود قرار داد، و نشان‌های دینش ساخت، و پرده داران میان خود و خلقش کرد، و دری که منجر به شناخت حق او می‌شود. و آنان را بر رازهای پوشیده و غیبش مطلع کرد.

هر گاه امامی از آنان در می‌گذشت، امام دیگری در پی او منصوب می‌شد، که پیشوایی آشکار، و هدایت‌گری روشن، و رهبری نگهدار، که به حق رهنمون می‌شدند، و به وسیله آن به حق حکم می‌نمودند. حجت‌های خدا و دعوت کنندگان او، و سرپرستان خلقش. بندگان به وسیله آنان متدین می‌شوند، و با نور آنها شهر نور می‌گیرد. خداوند آنان را مایه حیات مردم و چراغ‌های تاریکی و کلیدهای سخنوری، و پایه‌های اسلام قرار داده، و نظام طاعت و تمامیت واجبش را تسلیم شدن در برابر آنان قرار داد، در آنجایی

که معلوم است، و ارجاع کردن به آنان در جایی که نامعلوم است. و ممنوع ساخت پیش دستی کردن دیگران را در اعتقاد به آنچه نمی‌دانند، و انکار آنچه می‌دانند، چون خدای تبارک و تعالی خواست دست کسانی از مخلوقاتش را در پیش آمدهای تاریک و مجهولات پوشیده، بگیرد. و درود خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان نیکش که پلیدی را از آنان برده، و بکلی پاک پاکشان کرده است. (۱)

کلینی - رحمه الله - بعد از حمد قادر متعال و نعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل، فرموده است: اما بعد، به حقیقت که فهمیدم ای برادر من، آنچه را که شکایت کردی از اصطلاح اهل این زمان بر جهالت و یاری کردن یکدیگر و سعی ایشان در آبادانی راه‌های آن و جدایی ایشان

(۱). از آغاز مقدمه مرحوم کلینی تا اینجا، همان گونه که در نوشته مترجم - رحمه الله - مشاهده می‌شود، از سوی ایشان، ترجمه نشده است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹

از علم و اهل آن، تا آن که نزدیک است که همه علم با ایشان باطل و ضائع شود و ماده آن منقطع گردد، به جهت رضای ایشان که به سوی جهالت پناه برند و پشت به آن باز دهند و علم و اهل آن را تلف کنند، و سؤال نمودی که آیا مردم را می‌رسد که بر سر جهالت و دینداری بدون علم بایستند؛ زیرا که ایشان در این دین داخل شدند در حالی که اقرار کنندگان بودند به همه امور آن، به طور استحسان و نشو و نما کردن بر آن، و پیروی کردن پدران و پیشینیان و بزرگان، و اعتماد نمودن بر عقل‌های ایشان در چیزهای دقیق و بزرگ آن.

پس بدان ای برادر من، خدا تو را رحمت کند که خدای - تبارک و تعالی - بندگان خویش را به نوعی از آفرینش آفریده که از چارپایان جدا شده‌اند در فطانت و عقل‌ها که در ایشان ترکیب کرده، که متحمل امر و نهی او می‌شوند و خدای - علا ذکره - ایشان را دو قسم قرار داده، که یک قسم از ایشان اهل صحت و سلامت‌اند، و قسم دیگر از ایشان، اهل ضرر و آفت. پس اهل صحت و سلامت را مخصوص گردانیده به امر و نهی، بعد از آن که آلت تکلیف را از برای ایشان کامل ساخته و تکلیف را از اهل ضرر و آفت بر داشته است؛ زیرا که ایشان را به نوعی از آفرینش آفریده که تاب تحمل و برداشتن ادب، و تعلیم گرفتن ندارند، و خدای - عزوجل - اهل صحت و سلامت را سبب ماندن ایشان قرار داده، و ماندن اهل صحت و سلامت را به ادب و تعلیم گرفتن گردانیده، پس اگر جهالت روا می‌بود از برای اهل صحت و سلامت، هر آینه روا بود که تکلیف از ایشان برداشته شود، و در جواز این بطلان، کتاب‌های خدا و پیغمبران و آداب است و در برداشتن کتاب‌ها و پیغمبران و آداب از میان فساد تدبیر و بازگشت به سوی گفتار اهل دهر لازم می‌آید.

پس در عدالت و حکمت خدا واجب است که مخصوص گرداند از خلق خویش به امر و نهی، کسانی را که ایشان را خلق کرده به نوعی از خلقت که تاب تحمل امر و نهی داشته باشند، تا آن که مهمل و ضایع و معطل نباشد و او را تعظیم کنند، و به یگانگی او قائل گردند و اقرار کنند از برای او به پروردگاری، و بدانند که آن جناب خالق و رازق ایشان است؛ زیرا که گواهان پروردگاری او رهبران هویدا و حجت‌های آن نورانی و روشن و نشان‌های آن پیداست که ایشان را به سوی توحید خدای - عزوجل - می‌خواند، و بر خویشان از برای صانعشان به پروردگاری و خدایی گواهی می‌دهند، به جهت آنچه در آنهاست از آثار صنعت و عجائب تدبیر آن حضرت. پس ایشان را به سوی معرفت خویش خوانده تا از برای ایشان مباح

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱

نگرداند که به او و به دین و احکامش جاهل باشند؛ زیرا که حکیم، جهل مردم به خویش و انکار دین خویش را روا نمی‌دارد. پس

فرمود- جل ثناؤه- که: «أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (۱) و فرموده: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» (۲). پس اهل صحت و سلامت، محصور شدند به امر و نهی و مأمور شدند به گفتار حق، و ایشان را رخصت نداد در ایستادن بر جهل، و ایشان را امر فرمود به سؤال کردن و طلب دانش در دین نمودن، و فرمود:

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۳). و فرموده است: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۴). پس اگر اهل صحت و سلامت را می‌رسید که ایستادگی بر سر جهل داشته باشند، هر آینه ایشان را امر به سؤال نمی‌فرمود، و احتیاجی به سوی فرستادن پیغمبران با کتاب‌ها و آداب نبود. و در این هنگام به منزله چهارپایان بودند و با اهل ضرر و آفت فرقی نداشتند، و اگر چنین می‌بودند، یک چشم بر هم زدن باقی نمی‌ماندند، و چون بقای ایشان جایز نبود مگر به ادب و تعلیم گرفتن، ثابت شد آن‌که چاره نیست از برای هر که خلقتش درست و آلت تکلیفش تمام باشد، از کسی که مؤدب و دلیل و مشیر و آمر و ناهی از او باشد، و ناچار است از ادب و تعلیم و سؤال و مسئلت.

پس سزاوارتر چیزی که عاقل، آن را اقتباس کند و شخص دیندار صاحب فکر زیرک، آن را طلبد و صاحب توفیق به صواب رسیده به جهت آن کوشش نماید، علم به دین و معرفت آن چیری است که خدا خلق خویش را به آن طلب عبادت و بندگی نموده، از: توحید و شرائع احکام و امر و نهی و زواجر و آداب او؛ زیرا که حجت ثابت است و تکلیف لازم و عمر اندک و تأخیر کردن مقبول نیست، و خدای- جل ذکره- شرط فرموده در آنچه خلق خود را به آن خواهش پرستش نموده آن‌که: همه واجبات او را با علم و یقین و بصیرت به جا آورند تا آن‌که آنها را به جا می‌آورد در نزد پروردگارش ستوده و محمود باشد، و مستوجب ثواب و جزای بزرگ گردد؛ زیرا آن‌که چیزی را به جا می‌آورد بدون علم و بصیرت، نمی‌داند که چه به جا می‌آورد و آن را از برای که به جا می‌آورد. و هر گاه جاهل باشد اعتمادی بر آنچه آن را به جا آورده، ندارد و صاحب تصدیق نیست؛ زیرا که مصدق، مصدق نمی‌باشد تا عارف باشد به آنچه به آن تصدیق نموده است؛ چه صاحب شک را رغبت و خوف و رهبت و

(۱). اعراف، ۱۶۹.

(۲). یونس، ۳۹.

(۳). توبه، ۱۲۲.

(۴). نحل، ۴۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳

خضوع و خشوع و تقریبی که عالم صاحب یقین دارد، نمی‌باشد. و خدای- عزوجل- فرموده است: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» (۱) یعنی: مگر آنان که شهادت داده‌اند به حق، و ایشان می‌دانند آن را که به زبان شهادت داده‌اند (به این که شهادت ایشان از روی علم و یقین بوده باشد، نه به محض قول).

پس شهادت مقبول گردیده است به جهت علم به شهادت، و اگر علم به شهادت نبود، شهادت، مقبول نبود، و امر در شخص شک دار که فعل را به جا می‌آورد بدون علم و بصیرت، و گذاشته است به صلاح خدای- جل ذکره- اگر خواهد بر او تفضل می‌کند و عمل او را قبول می‌فرماید، و اگر خواهد آن را بر او رد می‌کند؛ زیرا که بر وی شرط شده است از جانب خدا که واجب را با علم و بصیرت و یقین به جا آورد تا نباشد از آنان که خدا ایشان را وصف نموده و فرموده- تبارک و تعالی-: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (۲)؛ زیرا که او در این دین داخل شده بود بدون علم و یقین، و به همین راه بیرون رفتنش از آن بدون علم و یقین گردید. و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «هر که در ایمان داخل شود با علم به آن، و در آن ثابت بماند، ایمانش او را نفع بخشد، و هر که در

آن داخل شود بدون علم، از آن بیرون رود چنانچه در آن داخل شده است». و آن حضرت علیه السلام فرمود: «هر که دین خویش را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش فراگیرد، کوه‌ها زائل می‌شوند پیش از آن که او زایل گردد. و هر که دین خود را از دهان مردان بگیرد، آن مردها او را از دین برگردانند». و فرمود: «هر که امر ما را از قرآن نشناسد، از فتنه‌ها دور نباشد و ایمن نگردهد». و به همین علت، جاری شده بر مردم این زمان، شکاف‌های سیل این دین‌های فاسد و مذهب‌های شیخ که همه شرایط کفر و شرک را فراگرفته است و این به واسطه توفیق و خذلان و واگذاشتن خدا است. پس آن که خدا توفیق او را خواهد و خواهد که ایمانش ثابت و مستقر باشد، آماده گرداند از برای او اسبابی چند که او را برسانند به سوی این که دین خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش - صلوات الله علیه و آله - فراگیرد با علم و یقین و بصیرت. و چنین کسی در دین خویش ثابت تر است از کوه‌های استوار. و هر که خدا خواهد که او را

(۱). زخرف، ۸۴.

(۲). حج، ۱۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۵

واگذارد و دینش عاریه و امانت باشد (که چند روزی به رسم امانت به او داده باشند). - پناه می‌بریم به خدا از آن - آماده گرداند از برای او اسباب استحسان که به عقل سخیف خود عمل کند، و آنچه را که خود خوب و بد داند، پیروی نماید و اسباب تقلید کردن و تأویل نمودن بدون علم و بصیرت از برایش مهیا سازد، و امر چنین کسی در مشیت و خواست خدا است، اگر خدای تبارک و تعالی خواهد ایمان او را کامل و تمام می‌گرداند (به این که او را توفیق رفتن در راه نجات عطا می‌فرماید). و اگر خواهد آن را از او می‌رباید. و بر او ایمن نمی‌توان بود از آن که صبح کند و مؤمن باشد و شام کند و کافر باشد، یا شام کند و مؤمن باشد و صبح کند و کافر باشد؛ زیرا که در هر زمان که بزرگی از بزرگان را می‌بیند با او میل می‌کند و او را پیروی و فرمان‌برداری می‌نماید، و هر وقت که چیزی را می‌بیند که ظاهرش را نیکو می‌شمارد، آن را قبول می‌کند، یا آن که آن چیز او را می‌گرداند.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عزوجل پیغمبران را بر صفت پیغمبری خلق کرده، پس نمی‌باشند مگر پیغمبران و اوصیای ایشان را بر صفت وصیت آفریده، پس نمی‌باشند مگر اوصیای ایشان. و ایمان را به گروهی به عاریت داده است. پس اگر خواهد آن را از برای ایشان تمام می‌گرداند، و اگر خواهد آن را از ایشان می‌رباید». بعد از آن فرمود: «و در ایشان جاری است فرموده خدای تعالی «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» (۱)».

و مذکور ساختی که اموری چند بر تو مشکل شده است که حقیقت آنها را نمی‌شناسی، به جهت اختلاف روایت در آنها، و این که تو می‌دانی که اختلاف روایت در آنها به جهت اختلاف علت‌ها و اسباب آنهاست، و این که در نزد خویش کسی را نمی‌یابی که با او مذاکره و مباحثه نمایی از آنان که وثوق و اعتماد بر ایشان داری. و گفتمی که دوست می‌داری که در نزد تو کتابی باشد کافی، که جمع کند از همه انواع علم و دین، آنچه را که متعلم، به آن اکتفا نماید، و هر که طالب ارشاد است، به سوی آن رجوع کند، و هر که اراده دانستن دین و عمل به آن داشته باشد، از آن فراگیرد به آثار صحیحه از صادقین که ائمه هدایتند علیهم السلام و سنت‌ها که بر پایند و دوام دارند تا روز قیامت، و واجب است که عمل بر مضمون آنها باشد و به آنها وجوب خدای عزوجل و آنچه از طریق پیغمبرش صلی الله علیه و آله معلوم گردیده به جا آورده می‌شود.

(۱). انعام، ۹۸.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۷

و گفتی: اگر چنین کتابی موجود باشد، امیدواری که سببی باشد که خدا به یاری و توفیق خویش آنچه را که از برادران و اهل ملت ما فوت شده، تدارک نماید و تلافی فرماید، و ایشان را بر این بدارد که رو به راه راست آورند.

پس بدان ای برادر من، خدا تو را به حق رهنمایی کند که کسی را ممکن نیست تمییز چیزی از آنچه روایت از علماء، که ائمه‌اند علیهم السلام در آن مختلف باشد و نمی‌تواند که برای خود حق و باطل آن را از هم جدا کند، مگر بنا بر آنچه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آن را اطلاق فرموده در فرموده خویش که: «آنها را بر کتاب خدا عرض کنید، پس آنچه با کتاب خدای عزوجل موافقت دارد، آن را بگیرید و آنچه با کتاب خدا مخالفت داشته باشد، آن را رد کنید».

و در فرموده آن حضرت که: «آنچه را که با مخالفان موافقت دارد، واگذارید که راه راست در مخالفت ایشان است». و در فرموده آن جناب که: «آنچه اجماع و اتفاق بر آن شده، آن را بگیرید؛ زیرا که آنچه اجماع بر آن شده، شکی در آن نیست». و ما نمی‌شناسیم از همه اینها، مگر کم‌تری از آن را و نمی‌یابیم چیزی را که احتیاطش بیشتر و وسیع‌تر باشد از رد علم همه اینها به سوی آن حضرت، و قبول امری که در این باب وسعت داده در فرموده خویش که: «هر یک را که بگیرید از باب تسلیم و انقیاد، شما را می‌رسد و جائز است».

و خدا میسر گردانید تألیف آنچه را که خواستی و او راست حمد و ستایش. و امید دارم که این مؤلف، چنان باشد که قصد نمودی. پس هر تقصیر و کوتاهی که در آن رفته باشد، ما را معذور دار؛ زیرا که قصد ما در هدیه دادن خیرخواهی، کوتاهی نکرد؛ چه خیرخواهی از برای برادران و اهل ملت ما، واجب است با آن که امیدواریم که شریک باشیم با هر که از این کتاب نور علم را فراگیرد، و از آن فائده به او رسد و به آنچه در آن است عمل کند، در این روزگار و روزگار آینده تا دنیا تمام شود؛ زیرا که پروردگار عزوجل یکی است، و رسول او که محمد خاتم پیغمبران است صلی الله علیه و آله یکی، و شریعت یکی، و حلال محمد، حلال و حرام او، حرام است تا روز قیامت. و کتاب حجت را اندکی بسط و وسعت دادیم، اگر چه آن را بر اندازه استحقاقی که دارد، تمام نکردیم؛ زیرا که ناخوش داشتیم که همه بهره آن را کم و ناقص گردانیم، و امید دارم که خدای عزوجل امضا و اجرای نیت آنچه را که مقدم داشتیم، آسان گرداند، که اگر أجل به تأخیر افتد، کتابی را که از آن واسع‌تر و کامل‌تر باشد، تصنیف خواهیم کرد که در آن به همه حقوق آن نیک وفا نماییم؛ اگر خدای تعالی خواهد. و به استعانت اوست گردیدن از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۹

معصیت و توانایی بر طاعت، و به سوی اوست رغبت در زیادتی یاری کردن و توفیق دادن و رحمت خدا بر آقای ما محمد که پیغمبر اوست و آل او که پاکیزگان و پاکان و نیکوکارانند.

اول چیزی که با آن آغاز می‌کنم و این کتاب خویش را با آن می‌گشایم، کتاب عقل است و فضائل علم و بلندی درجه اهل آن و بزرگواری قدر ایشان، و نقصان جهل و ناکس بودن اهل آن، و سقوط منزله ایشان؛ زیرا که عقل، چون قطب است که مدار تکلیف بر آن است. «۱» و به عقل استدلال می‌توان کرد، و به آن حجت بر خصم می‌توان آورد، و ثواب از برای او و عقاب و بازخواست بر او خواهد بود.

(۱). و قطب میخی است که آسیا بر دور آن می‌گردد و مهتر و سپهسالار را نیز قطب گویند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰

صفحه سفید

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۱

کتاب عقل و جهل

[۱] کتاب عقل و جهل

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۲

جای متن عربی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳

(۱)

کتاب عقل و جهل

۱/۱. خبر داد ما را ابوجعفر محمد بن یعقوب و گفت: حدیث کردند مرا چند نفر از اصحاب ما که از ایشان است محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود که: «چون خدا عقل را آفرید، با او سخن نمود (یا از او خواست که سخن گوید)، بعد از آن فرمود که: رو بیاور (یعنی: متوجه شو به سوی آنچه رو به آن توان آورد؛ چون طاعت‌ها و مقامات عالیه و درجات رفیعه.

بنابر قولی). عقل قبول کرد و رو آورد. بعد از آن فرمود که: پشت کن (یعنی: رو بگردان از آنچه رو به آن نباید آورد؛ چون معصیت‌ها و مقامات پست و درجات خسیسه. چنانکه بعضی گفته‌اند). آن را نیز قبول نمود و پشت گردانید. پس خدای تعالی فرمود: به عزت (یا غلبه خویش بر همه ممکنات)، و بزرگواری که دارم، سوگند یاد می‌نمایم که هیچ آفریده را نیافریدم که دوست‌تر باشد به سوی من از تو، و تو را تمام نگردانیدم مگر در آن کس که او را دوست می‌دارم. بدان و آگاه باش، که من تو را امر می‌کنم به نیکی‌ها و تو را نهی می‌نمایم از بدی‌ها، و تو را عقاب می‌کنم از نافرمانی‌ها و تو را ثواب می‌دهم بر فرمان‌برداری‌ها» (یعنی با غیر تو چنین نخواهم کرد. و غرض، مبالغه است در اشتراط تکلیف به آن).

۲/۲. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از مفضل بن صالح، از سعد بن طریف، از اصبع بن نُبّاته، از علی علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود: «جبرئیل علیه السلام بر آدم فرود آمد و فرمود که: ای آدم، به درستی که من مأمور شده‌ام که تو را بر این بدارم که یکی از سه چیز را برگزینی، پس آن را برگزین و دو تا را واگذار. حضرت آدم علیه السلام فرمود: ای جبرئیل، آن سه چیز کدام است؟ گفت که: عقل و حیا و دین. آدم علیه السلام فرمود که: من عقل را برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین فرمود که: باز گردید و او را واگذارید. گفتند که: ای جبرئیل،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵

به درستی که ما مأمور شده‌ایم که با عقل باشیم؛ در هر جا که باشد. جبرئیل گفت که: پس به کار خویش مشغول باشید و به آسمان بالا رفت.»

۳/۳. احمد بن ادريس، از محمد بن عبد الجبار روایت کرده است، از بعضی از اصحاب ما که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام و گفته است که: به آن جناب عرض کردم که: عقل چیست؟ فرمود: «چیزی است که خداوند مهربان به آن بندگی و پرستیده شود، و بهشت‌ها به آن کسب شود». راوی می‌گوید: گفتم: چه بود آنچه در معاویه بود؟ حضرت فرمود که: «آن، زیرکی بود و دریافت و شیطنت و این شباهت دارد به عقل، و عقل نیست.»

۴/۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از حسن بن جهم روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «دوست هر مردی، عقل اوست و دشمن وی جهل اوست.»

۵/۵. از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: در نزد ما گروهی هستند که ایشان را دوستی با شما هست، ولیکن این رأی و اعتقاد و عزیمت نیست و این قول را

می‌گویند. آن حضرت فرمود که: «این گروه نیستند از آنها که خدا ایشان را عقاب فرموده است. خدا می‌فرماید که: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (۱)، یعنی: پس پند و عبرت بگیرید ای صاحبان بینایی‌ها و دیده‌ها».

۶/۶. احمد بن ادریس، از محمد بن حسان، از ابومحمد رازی، از سیف بن عمیره، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که عاقل باشد، او را دینی و کیشی خواهد بود، و هر که را دینی باشد، داخل بهشت می‌شود».

۷/۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی بن یقطين، از محمد بن سنان، از ابی الجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «خدا با بندگان خویش در حساب در روز قیامت دقت می‌کند بر اندازه عقل‌ها که ایشان را عطا فرموده است در دنیا».

۸/۸. علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از محمد بن سلیمان

(۱). حشر، ۲.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷

دیلمی، از پدرش روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که فلان شخص از بندگی و فضیلت و دینی که دارد، به مرتبه بلندی رسیده، آن حضرت فرمود که: «عقلش چگونه است؟» عرض کردم که: نمی‌دانم. فرمود: «به درستی که ثواب بر اندازه عقل است». و حضرت فرمود که: «مردی بود از بنی اسرائیل که خدا را عبادت می‌نمود در جزیره‌ای از جزیره‌های دریا که سبز و خرم و نیکو بود. درختان بسیاری داشت و آب آن بر روی زمین روان (یا پاک و پاکیزه و صاف) بود. و فرشته‌ای از فرشتگان خدا به او گذشت، پس گفت که: ای پروردگار من، ثواب این بنده خود را به من بنما. خدا آن را به وی نمود. آن فرشته آن را کم شمرد. خدای تعالی به سوی او وحی فرمود که: با او مصاحبت کن. آن فرشته به نزدیک عابد آمد در صورت آدمی. عابد گفت که: تو کیستی؟ گفت: من مرد عابدی هستم، خبر خوبی مکان تو و عبادتی که در این مکان می‌کنی به من رسید، به نزد تو آمده‌ام که با تو خدا را عبادت کنم. پس آن فرشته در آن روز و شب با وی به سر برد. چون صبح شد، به عابد گفت:

این مکانی که تو داری، هر آینه خرم و نیکو است و صلاحیت ندارد مگر از برای عبادت. عابد گفت که: این مکان ما یک عیب دارد. گفت که: آن عیب چیست؟ گفت که: پروردگار ما را چارپایی نیست، پس اگر او را خری می‌بود، آن را در این مکان می‌چرانیدیم؛ زیرا که این علف تلف می‌شود. فرشته گفت که: پروردگار تو را خری نمی‌باشد. عابد گفت که: اگر او را خری می‌بود مثل این علف تلف نمی‌شد. پس خدا به سوی آن فرشته وحی فرمود: او را بر اندازه عقلش ثواب دادم».

۹/۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سیکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر گاه حال خوشی از مردی به شما برسد، در نیکی عقل او نظر کنید که او را به عقلش جزا می‌دهند».

۱۰/۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام ذکر کردم مردی را که مبتلا شده بود به وسواس در وضو و نماز، و عرض کردم که: آن مرد، مرد عاقلی است. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «او را چه عقل است؟ با آن که شیطان را اطاعت می‌کند». به آن حضرت عرض کردم که: چگونه شیطان را اطاعت می‌کند؟ فرمود که: «او را بپرس از این که به او می‌رسد، که از چه چیز است؟ او به تو خواهد گفت: از کارهای شیطان است».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹

۱۱/۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت نموده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحابش که آن را مرفوع ساخته که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «خدا قسمت نکرده است از برای بندگان چیزی را که بهتر باشد از عقل. پس خواب عاقل از شب بیداری‌های جاهل بهتر است، و ماندن عاقل به جای خویش، بهتر است از بیرون رفتن جاهل از مکان خود به سوی حج و جهاد و مانند آن. و خدا هیچ پیغمبر و رسولی را نفرستاده، مگر بعد از آن که عقل خویش کامل و تمام گردانیده باشد و عقل او از عقل‌های همه امتانش افزون‌تر باشد. و آنچه پیغمبر در دل می‌گیرد، بهتر است از کوشش آنان که کوشش می‌نمایند در جستن رأی صواب.

و هیچ بنده واجبات خدا را به جا نیاورده و نمی‌آورد تا آن که از او بگیرد به واسطه پیغمبر و بفهمد، و همه عبادت کنندگان با فضل عبادتی که دارند، به آنچه عاقل به آن رسیده، نرسیده‌اند، و عاقلانند که اصحاب اَلْبَاب‌اند و آنان که خدای تعالی در باب ایشان فرموده است که: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (۱)، یعنی: و حتماً به یاد می‌آورند صاحبان عقل‌های خالص». (۲) (و مراد آن حضرت این است که هر کس که متذکر نمی‌شود، عاقل نیست).

۱۲/۱۲. ابو عبد الله اشعری روایت کرده است از بعضی از اصحاب ما که مرفوع ساخته آن را از هشام بن حکم که گفت: ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود که: «ای هشام، به درستی که خدای تبارک و تعالی در کتاب خویش صاحبان عقل و فهم را مژده داده و فرموده است که: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (۳)، یعنی: «پس مژده ده بندگان مرا، آنان که گوش می‌دهند که گفتار حق را بشنوند، پس پیروی می‌کنند نیکوتر آن را. این گروه، آنانند که خدا ایشان را راه راست نموده و این گروه، ایشانند که صاحبان عقل‌های صافی‌اند».

ای هشام، به درستی که خدای تبارک و تعالی حجت‌های خویش را از برای مردم تمام ساخت به عقل‌ها، و پیغمبران خود را یاری نمود به فصاحت و معجزات و توانایی بر آنچه احتیاج به آن اتفاق افتد، و ایشان را رهنمایی نمود بر پروردگار خویش به دلیل‌ها و فرمود که:

«وَاللَّهُمَّ إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ* إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ

(۱). زمر، ۹.

(۲). چه لبّ به ضمّ لام و تشدید با، به معنای مغز و خالص هر چیزی است و شاید که مطلق عقل رای لبّ گویند، به واسطه خلوصی که نسبت به غیر خویش دارد. (مترجم)

(۳). زمر، ۱۷ و ۱۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۱

و النَّهَارِ وَ الثُّلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيْفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱)، یعنی: «و خدای شما خدایی است یکتا. نیست خدایی مگر او که بسیار بخشاینده و مهربان است. به درستی که در آفریدن آسمان‌ها و زمین، و در آمد و شد شب و روز بر پی یکدیگر (یا اختلاف این دو در درازی و کوتاهی)، و در کشتی‌ها که روان می‌شوند در دریا به آنچه نفع می‌بخشد مردمان را، و در آنچه فرو فرستاد خدا از آسمان (یا از جانب آن) از آب باران، پس زنده گردانید به آن آب، زمین را از پس مردن و پژمردگی آن، و در آنچه پراکنده ساخت در آن از هر جنبنده، و در گردانیدن بادها از هر جهتی، و در ابر رام گردانیده شده که بفرموده او کار می‌کنند در میان آسمان و زمین، هر آینه که نشانه است از برای گروهی که عقل دارند و می‌فهمند».

ای هشام، به حقیقت که خدا این را دلیلی بر شناختن خویش قرار داده با آن که ایشان را مدبر و صلاح اندیشنده هست. پس فرمود که: «وَسَيَخَرُّ لَكُمْ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مَسِيرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۲)، یعنی: «مسخر و رام گردانیده خدا از برای شما شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان را، در حالتی که رام شدگانند (یا ستارگان مسخراند بفرموده او). به درستی که در این، هر آینه نشانه است از برای گروهی که عقل دارند و می‌فهمند».

و فرموده است که: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَ لِيَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۳)، یعنی: «خدا، آن است که آفرید شما را از خاک، بعد از آن از آب منی، پس از پاره خون بسته، بعد از آن، بیرون می‌آورد شما را (یعنی از شکم مادران) در حالتی که کودکانی هستید تازه از مادر متولد شده، بعد از آن، از برای آن که برسید سخت‌ترین قوت خویش را (که نهایت سن جوانی است. و آن از سی سالگی است تا چهل سالگی. و بعضی گفته‌اند که هجده سالگی یا بیست سالگی است؛ بنا بر اختلاف تفاسیر). پس، از برای آن که بگردید شما پیران، و از شما کسانی هستند که تمام داده می‌شوند مدت عمرشان (و لازم این، آن است که می‌میرند پیش از

(۱). بقره، ۱۶۳ و ۱۶۴.

(۲). نحل، ۱۲.

(۳). غافر، ۶۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۳

آن که به پیری رسند). و از برای آن که برسید مدت و نهایت عمری را که نام برده شده است، و شاید که شما عاقل شوید» (خدا این چنین نمود).

و فرموده است که: «إِنَّ فِي وَاحْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱)، یعنی: «به درستی که در آمد و شد شب و روز و در آنچه فرو فرستاده خدا از آسمان از آبی که سبب روزی است، پس زنده گردانید به آن آب، زمین را از پس مردن آن، و در سخت گردانیدن باها از هر جهت. هر آینه نشانه است از برای گروهی که عقل دارند و می‌فهمند».

و فرموده است که: «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۲)، یعنی: «خدا زنده می‌گرداند زمین را از پس مردن آن، به حقیقت که آشکارا نمودیم از برای شما نشانه‌های خویش را، شاید که شما عاقل شوید و بفهمید».

و فرموده است که: «وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٍ وَ نَخِيلٍ صِنَوَانٍ وَ غَيْرِ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفَضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۳)، یعنی: «و در زمین، باغ‌ها و بوستان‌ها از انگور و کشت‌ها و درختان خرما، که از یک اصل بر آمده‌اند، و درختان دیگر که از یک اصل بر نیامده‌اند، بلکه هر یک را اصلی است علی حده که آب داده می‌شود هر یک از اینها به یک آب، و زیادتی می‌دهیم بعضی از اینها را بر بعضی دیگر در خوردنی و میوه. به درستی که در این، هر آینه نشان‌ها است از برای گروهی که عقل دارند و می‌فهمند».

و فرموده است که: «وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۴)، یعنی: «و از جمله نشانه‌های خدا، آن است که می‌نماید به شما برق را به جهت ترسیدن و امید داشتن شما (بنا بر اظهار در ترجمه آیه) و فرو می‌فرستد از آسمان آبی پر منفعت را، پس زنده می‌گرداند به واسطه آن زمین را از پس مردن آن. به درستی که در این، هر آینه نشانه است از برای گروهی که عقل دارند».

و فرموده است که: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ

نَزَرُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا بَطْنَ وَلَا تَقْتُلُوا

(۱). جائیه، ۵.

(۲). حدید، ۱۷.

(۳). رعد، ۴.

(۴). روم، ۲۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۵

النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۱)، یعنی: «بگو که: بیاید تا بخوانم آنچه را که حرام گردانیده است پروردگار شما بر شما، و آن این است که: شریک نگردانید با او چیزی را (یا معنی آن است که بر شما است که شریک نگردانید با او چیزی را از بتان و غیر آن).

و نیکی کنید با پدر و مادر خویش، نیکی کردن به غایت، و مکشید فرزندان خویش را به جهت درویشی و احتیاج، که ما روزی می‌دهیم شما و ایشان را، و نزدیکی کنید کارهای زشت و ناپسندیده را، آنچه هویدا باشد از آنها، و آنچه نهان باشد. و مکشید آن تنی را که خدا حرام گردانیده است کشتن آن را؛ مگر به حق که سزاوار کشتن باشد (چون قصاص و مانند آن).

این که مذکور شد، خدا وصیت کرد شما را به آن و امر فرمود شاید که شما عاقل شوید و دریابید.

و فرموده است که: «هَيْلٌ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۲)، یعنی: «آیا از برای شما ای آزادگان، از آنان که مالک شده است ایشان را دست‌های راست شما (یعنی غلامان و کنیزان شما)، شریک‌ها هستند در آنچه روزی کرده‌ایم شما را. پس شما و ایشان در آن برابر باشید که برسید از ایشان چون ترسیدن شما از یکدیگر. همچنین آشکارا و جدا می‌کنیم نشانه‌های خویش را از برای گروهی که عقل دارند».

ای هشام، بعد از این، صاحبان عقل را پند داده و ایشان را در آخرت راغب ساخته و فرموده است: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۳)، یعنی: «و نیست زندگانی این جهان، مگر بازی و بازیچه کودکان و مشغولی بی‌خبران که صاحب خود را از عمل خیر باز دارد. و هر آینه خانه آن جهان بهتر است، از برای آنان که می‌ترسند از خداوند عالمیان. آیا پس عقل ندارید و نمی‌فهمید؟».

ای هشام، بعد از آن، آنان را که عقل ندارند، از عقاب و بازخواست خویش ترسانیده و فرموده است که: «ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخِرِينَ* وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ* وَ بِاللَّيْلِ أَلَّا تَعْقِلُونَ» (۴)، یعنی: «پس از رها کردن لوط و خاندان او غیر از زنی، هلاک گردانیدیم دیگران را. و به درستی که شما هر آینه می‌گذرید بر ایشان، در حالی که در صبح در آیند، این دو در شب».

(۱). انعام، ۱۵۱.

(۲). روم، ۲۸.

(۳). انعام، ۳۲.

(۴). صافات، ۱۳۶-۱۳۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۷

آیا پس عقل ندارید؟».

و فرموده است که: «إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ* وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱)،

یعنی: «به درستی که ما فرود آورند گانیم بر مردم این ده، عذابی را از آسمان، به سبب فسق ایشان (یا به واسطه آنچه بودند که فسق می نمودند، و از دایره فرمان بیرون می رفتند). و هر آینه به حقیقت که وا گذاشتیم از آن [ده] نشانه روشنی را از برای گروهی که عقل دارند».

ای هشام، به درستی که عقل با علم و دانش است، و خدای تعالی فرموده است که: «و تَلَسَّكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (۲)، یعنی: «و این داستان‌ها که گذشت، بیان می کنیم آنها را از برای مردمان و در نمی یابند آنها را مگر علما و دانایان».

ای هشام، بعد از این، آنان را که عقل ندارند، مذمت فرموده و فرموده است که: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ» (۳)، یعنی: «و چون گفته شود به ایشان که پیروی کنید آنچه را که خدا فرو فرستاده، می گویند: بلکه پیروی می کنیم آنچه را که یافتیم پدران خویش را بر آن. آیا (ایشان را پیروی می نمایید) هر چند که بوده باشند پدران ایشان که در نیابند چیزی را و راه راست نیابند».

و فرموده است که: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عَمًى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۴)، یعنی: «و داستان آنان که کافر شدند، چون داستان کسی است که بانگ می زند به آنچه نمی شنود، مگر خواندن و آوا؛ زیرا ایشان کرانند از شنیدن سخن حق، گنگانند از گفتن آن، کورانند از دیدن راه راست. پس ایشان عقل ندارند».

و فرموده است که: «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ» (۵)، یعنی:

«و از ایشان کیست که گوش می دهد به سوی تو؟ آیا پس تو می شنوایی کران را؛ هر چند بوده باشند که در نیابند و تعقل نکنند».

و فرموده است که: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَشْعُرُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۶)، یعنی: «بلکه آیا می پنداری آن که بیشتر ایشان می شنوند یا عقل دارند و می یابند؟»

(۱). عنكبوت، ۳۴ و ۳۵.

(۲). عنكبوت، ۴۳.

(۳). بقره، ۱۷۰.

(۴). بقره، ۱۷۱.

(۵). یونس، ۴۲.

(۶). فرقان، ۴۴.

تحفه الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۹

نیستند ایشان مگر چون چهارپایان، بلکه ایشان گمراه ترند از روی راه».

و فرموده است که: «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسِهِمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (۱)، یعنی: «جنگ نمی کنند با شما در حالتی که مجتمع و متفق باشند، مگر در ده‌های حصاردار یا استوار شده (و بمانند خندق و برج و حصار) یا از پس دیوارها. کارزار ایشان در میان خودشان سخت است. می پنداری ایشان را مجتمع و متفق و دل‌های ایشان پراکنده و پریشان است. این که مذکور شد به سبب آن است که ایشان گروهی اند که عقل ندارند».

و فرموده است که: «وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۲)، یعنی: «و فراموش می کنید خودتان را و شما می خوانید کتاب خدا را (که تورات است) آیا پس عقل ندارید؟».

ای هشام، بعد از آن، خدا بسیاری را مذمت نموده و فرموده است که: «وَ إِنْ تَطَّعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (۳)، یعنی: «و اگر فرمان برداری کنی بیشتر آنان را که در زمینند، گمراه می گردانند تو را از راه خدا».

و فرموده که: «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (۴)، یعنی: «و هر آینه اگر بررسی ایشان را (یعنی کافران) که چه کسی آفریده آسمان‌ها و زمین را؟ هر آینه می‌گویند: خدا. بگو: سپاس و ستایش از برای خدا است، بلکه بیشتر ایشان عقل ندارند».

و فرموده که: «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنَ الْبَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۵)، یعنی: «و هر آینه اگر بررسی ایشان را که، که فرو فرستاده از آسمان آب باران را، پس زنده ساخته به آن زمین را از پس مردن آن؟ هر آینه می‌گویند: خدا. بگو که سپاس و ستایش از برای خدا است».

ای هشام، بعد از آن، [عده] کمی را مدح نموده و فرموده که: «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (۶)، یعنی: «و اندکی از بندگان من بسیار شاکرند». و فرموده که: «وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» (۷)، یعنی: «و بسیار

(۱). حشر، ۱۴.

(۲). بقره، ۴۴.

(۳). انعام، ۱۱۶.

(۴). لقمان، ۲۵.

(۵). عنکبوت، ۶۳.

(۶). سبأ، ۱۳.

(۷). ص، ۲۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۰۱

کم‌اند ایشان» (یعنی: شریکانی که بر شریکان ستم نکنند). و فرموده که: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ» (۱)، یعنی: «گفت مردی که ایمان آورده بود به موسی از خویشان فرعون - که ایمان خویش را می‌پوشید: آیا می‌کشید مردی را برای آن که می‌گوید: پروردگار من خدا است؟».

و فرموده که: «وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (۲)، یعنی: [و نیز بر دار ای نوح، در کشتی] «هر که را ایمان آورده (از غیر اهل خویش)، و ایمان نیاورده بود با او، مگر اندکی از مردمان».

و فرموده که: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (۳)، یعنی: «ولیکن بیشتر [ایشان] نمی‌دانند». و فرموده که: «وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۴)، یعنی: «بیشتر ایشان عقل ندارند». و فرموده که: «وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»، یعنی: «بیشتر ایشان شعور ندارند».

ای هشام، بعد از آن صاحبان عقل‌ها را به نیکوتر ذکر فرموده و ایشان را به خوشتر دانستی آرایش داده و وصف نموده، پس فرموده که: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَدْرِكُهُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»، یعنی: «می‌دهد خدای تعالی حکمت را به هر که می‌خواهد» (۵) و هر که داده شود، حکمت را، پس به حقیقت که داده شده است نیکی بسیار، و پند پذیر نمی‌شوند، مگر صاحبان عقل‌های خالص» (از پیروی هوا و هوس).

و فرموده که: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (۶)، یعنی: «و نمی‌داند تأویل متشابه از قرآن را کسی، مگر خدا و آنان که ثابت قدم‌اند در دانش و متمکن‌اند در بینش (یا معنی آن است که راسخان در علم می‌گویند که: گرویدیم به متشابه) همه محکمت و متشابهات از نزد پروردگار ما است، و پندپذیر نمی‌شوند مگر صاحبان عقل‌های صافیه» (از قدرات (۷) کجی و اختلال).

و فرمود که: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (۸)، یعنی: «به درستی که در آفریدن آسمان‌ها و زمین‌ها و در آمد و شد شب و روز، هر آینه نشانه

(۱). غافر، ۲۷.

(۲). هود، ۴۰.

(۳). انعام، ۳۷.

(۴). مائده، ۱۰۳.

(۵). و حکمت در لغت به معنای دانش و دانستن حقیقت هر چیزی است. از ابن سینا منقول است که در بعضی از رسائل خویش، گفته که حکمت، درست کرداری و راست گفتاری است (مترجم).

(۶). آل عمران، ۷.

(۷). پلیدی.

(۸). آل عمران، ۱۹۰.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۰۳

است از برای صاحبان عقل‌های خالص».

و فرموده که: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنْمَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»، یعنی: «آیا پس کسی که می‌داند آن که آنچه فرو فرستاده شده به سوی تو از جانب پروردگار تو، راست و درست است، مانند کسی است که او کور و نابیناست؟ جز این نیست که پندپذیر می‌شوند صاحبان عقل‌های صافی» (از معارضه و وهم و شبهه).

و فرموده که: «أَمْ مَنْ هُوَ قَانِتٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»، یعنی: «آیا کسی که او را فرمان برنده و یا دعا خواننده باشد در نماز در ساعت‌های شب، در حالتی که سجده کننده و ایستاده است، که می‌ترسد از آن جهان و عذاب آن و امید داشته باشد بخشش پروردگار خویش را، چون کسی است که چنین نباشد (بنابر بعضی از تفادیر در آیه، بگو: آیا برابر می‌باشند آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند؟) جز این نیست که پندپذیر می‌شوند صاحبان عقل‌های خالص».

و فرموده که: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»، یعنی: «این قرآن، کتابی است که فرو فرستادیم آن را به سوی تو که برکت داده شده است (یعنی: پر خیر و منفعت است). و فرو فرستادن آن از برای آن است که تدبیر و اندیشه نمایند آیت‌های آن را (که تأمل در حقیقت معانی آن نمایند)، تا پندپذیر شوند صاحبان عقل‌های صافی».

و فرموده که: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ * هُدًىٰ وَذِكْرٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»، یعنی: «هر آینه به حقیقت که دادیم موسی را راه راست (یا راه راست نمودن به واسطه معجزات و احکام شرایع) و تورات و به میراث دادیم پسران یعقوب را کتابی که آن تورات است، به جهت راه حق نمودن و پند دادن (یا در حالتی که راه حق، نمایند). و یادگار است از برای صاحبان عقول خالصه».

و فرموده که: «وَذَكَّرْنَا فِي الدُّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»، یعنی: «پند بده. پس به درستی که پند دادن صاحبان ایمان را نفع می‌بخشد». ای هشام، به درستی که خدای تعالی در کتاب خویش می‌فرماید که: «إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»، یعنی: «به درستی که در این که مذکور شد، هر آینه پند و یاد کردنی است از برای آن که او را دلی باشد» یعنی عقلی داشته باشد.

و فرموده که: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»، یعنی: «هر آینه به حقیقت دادیم لقمان را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۰۵

حکمت». حضرت فرمود که: «یعنی فهم و عقل را به او دادیم».

«ای هشام، به درستی که لقمان به پسرش فرمود: فروتنی کن از برای حق تا از همه مردم عاقل تر باشی و زیرک در نزد حق، کم است. ای فرزند من، به درستی که دنیا، دریایی است گود که غرق شده‌اند در آن، جهان بسیار. پس باید که کشتی تو در آن پرهیزگاری و آنچه در آن می‌گذاری ایمان، و بادبان آن توکل بر خدا، و چرخ‌های آب آن عقل، و ناخدای آن علم، و دنباله آن صبر و شکیبایی باشد.

ای هشام، به درستی که هر چیزی را نشانه‌ای است و نشانه عقل، اندیشه کردن و نشانه اندیشه کردن، خاموشی است، و هر چیزی را حیوان سواری است، و حیوان سواری عقل، فروتنی است. همین جهالت تو را بس است که مرتکب شوی آنچه را که تو را از آن نهی کرده‌اند.

ای هشام، خدا، پیغمبران و رسولان خویش را به سوی بندگانش نفرستاده، مگر از برای این که دریابند از جانب خدا، پس آن که معرفتش به آنچه پیغمبران آورده‌اند نیکوتر باشد، استجابت او نیکوتر خواهد بود، و آن که عقلش نیکوتر، بفرموده خدا، داناتر باشد، و آن که عقلش تمام‌تر، پله و پایه او در دنیا و آخرت، بلندتر است.

ای هشام، به درستی که خدا را بر مردمان دو حجت است: یکی حجتی است هویدا و دیگری حجتی است نهان. اما حجت هویدا، رسولان و پیغمبران و امامانند. و اما حجت نهان، عقل است.

ای هشام، به درستی که عاقل، آن است که حلال، مانع شکرگزاری او نشود، و حرام، بر صبر و شکیبایی او، غالب نگردد.

ای هشام، هر که سه چیز را بر سه چیز مسلط گرداند، گویا که بر خرابی عقل خویش یاری نموده: یکی آن که نور اندیشه خویش را با آروزی دور و دراز تاریک سازد. دویم آن که حکمت‌های تازه خویش را به سخن‌های لغو بی‌مصرف محو کند. سیم آن که نور پندگیری خود را به خواهش‌هایی که نفس او را دارد، فرو نشاند. پس گویا که خواهش خویش را بر خرابی عقلش یاری نموده، و هر که عقلش را ویران کند، دین و دنیای او بر وی تباه شود.

ای هشام، چگونه عمل تو در نزد خدا بیفزاید و تو دل خویش را مشغول ساخته از فرموده پروردگار خود، و خواهش خود را در غالب شدن بر عقلت فرمان‌برداری کرده‌ای؟!

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۰۷

ای هشام، صبر بر تنهایی، نشانه قوت عقل است. پس هر که چیزها را از جانب خدا بفهمد، از اهل دنیا و آنان که در آن رغبت دارند، دوری‌گزیند و راغب شود در آنچه در نزد خدا است، و خدا انیس و مونس او باشد در وحشت و اندوه، و یار او باشد در تنهایی، و بی‌نیازی او باشد در وقت درویشی، و او را عزیز گرداند بی‌آن که او را خویشاوندی باشد.

ای هشام، حق بر پا شده است از برای فرمان‌برداری خدا، و نجاتی نیست مگر به فرمان‌برداری، و فرمان‌برداری، به علم و دانش است. و دانش، با آموختن و آموختن، به عقل در دل قرار می‌گیرد و محکم می‌شود، و بدون آن، صورت نمی‌پذیرد. و هیچ علمی موجود نیست مگر آن علمی که از عالم خداشناس باشد و شناختن علم، به عقل است.

ای هشام، عمل اندک از عالم، مقبول می‌شود و دو چندان می‌گردد و عمل بسیار، از صاحب خواهش و جهل رد می‌شود.

ای هشام، به درستی که عاقل، خشنود می‌باشد به چیز پستی از دنیا با حکمت، و خشنود نمی‌باشد به چیز کمی از حکمت با دنیای فراوان، و به این جهت تجارت و بازرگانی ایشان سودمند شده.

ای هشام، به درستی که عاقلان، آنچه را که زیادتی باشد از دنیا واگذاشتند. پس چگونه مرتکب گناهان می‌گردند و حال آن که ترک دنیا از مستحبات و ترک گناهان از جمله واجبات است.

ای هشام، به درستی که عاقل، به سوی دنیا و اهل آن نگرست، پس دانست که به آن نمی‌توان رسید مگر به مشقت و دشواری، و به سوی آخرت نظر کرد، پس دانست که به آن نمی‌توان رسید، مگر به دشواری. پس باقی‌تر از این دو را به دشواری جستجو نمود. ای هشام، به درستی که عاقلان، در دنیا رغبت نمودند و در آخرت، رغبت نمودند؛ زیرا که ایشان دانستند که دنیا جوینده‌ای است که جستجوی آن می‌شود و آخرت، جوینده و جستجو شده است که باید جستجوی آن بشود.

(خلاصه معنی آن که، طالبیت و مطلوبیت دنیا، عین یکدیگر است. پس در تحصیل آن نباید کوشش نماید؛ زیرا طالبیت آن، از مطلوبیت کفایت می‌کند، به خلاف طالبیت و مطلوبیت آخرت که غیر یکدیگرند. پس در تحصیل آن باید کوشید؛ زیرا که طالبیت آن از مطلوبیت کفایت نمی‌کند). پس هر که آخرت را طلب کند، دنیا او را طلب می‌نماید تا آن که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۰۹

روزی خود را از آن تمام فراگیرد، و هر که دنیا را طلب کند، آخرت او را طلب نماید بعد از آن، او را مرگ در رسد و دنیا و آخرت او را بر وی تباه گرداند.

ای هشام، هر که بی‌نیازی را خواسته باشد بی‌آن که مالی داشته باشد، و آسایش دل را از حسد و سلامتی در دین را طالب باشد، به سوی خدای عزوجل تضرع و زاری کند در سؤال خویش، به این که عقل او را کامل گرداند؛ زیرا که هر که عاقل باشد، قانع شود به آنچه او را کفایت کند، و هر که قانع گردد به آنچه او را کفایت کند، بی‌نیاز گردد. و آن که قناعت نکند به آنچه او را کفایت کند، هرگز به بی‌نیازی نرسد.

ای هشام، به درستی که خدا حکایت فرموده از گروهی نیکوکار که ایشان گفته‌اند که: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (۱)، یعنی: «ای پروردگار ما، دل‌های ما را مپیچان از حق به سوی غیر آن، از پس آن که ما را راه راست نمودی، و ببخش ما را از نزد خویش، بخششی. به درستی که تویی بسیار بخشاینده». این را گفتند در هنگامی که دانستند که دل‌ها می‌پیچد و بر می‌گردد به سوی کوری جهالت و هلاکتی که دارد. به درستی که از خدا نترسد آن که از جانب خدا نیابد و هر که از خدا نفهمد، دل خویش را نیندد بر شناختی که پا بر جا باشد و آن را ببیند و حقیقت آن را در دل خویش بیابد و کسی چنین نخواهد بود، مگر آن کس که گفتار او، مصدق کردار و نهان او، موافق آشکار او باشد؛ زیرا که خدای تعالی کسی را رهنمایی نفرموده بر عقلی که پنهان و پوشیده است، مگر به آنچه ظاهر باشد از آن و به آن که از جانب آن سخن کند.

ای هشام، امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: خدا پرستیده نشده به چیزی که از عقل بهتر باشد، و عقل هیچ مردی کامل نگردید تا آن که چندین خصلت در او باشد: یکی آن که کفر و بدی، از او ایمن باشد (که از او سر نزند)، و دیگر آن که، مردم خوبی و راستی را از او امید داشته باشند، و زیاده‌ای مال خویش را به مردم دهد، و خود را از گفتار بیهوده نگاه دارد، و بهره او از دنیا، قوتی باشد که به آن زنده بماند، و در مدت زندگی خویش، از علم سیر نشود، و خواری به سوی او که با خدا باشد، دوست‌تر باشد از عزت با غیر خدا، و فروتنی دوست‌تر باشد به سوی او از بزرگواری، اندکی از نیکی که از غیر به او رسد آن را پر شمارد، و بسیاری

(۱). آل عمران، ۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۱۱

از نیکی که از او به غیر رسد آن را کم شمارد، و همه مردمان را از خود بهتر داند، و در پیش خود چنین داند که او از همه ایشان بدتر است و این، کمال عقل است.

ای هشام، به درستی که عاقل، دروغ نمی‌گوید و هر چند که خواهش او در آن باشد.

ای هشام، هر که را مروت و جوان‌مردی نیست، دین ندارد و هر که را عقل نیست، مروت ندارد. و به درستی که بزرگ‌ترین مردم، از روی قدر و مرتبه و منزلت، آن است که در دنیا از برای خویش مرتبه و جاه و منزلتی نبیند. بدانید و آگاه باشید که تنهای شما را بهایی نیست، مگر بهشت، پس آنها را به جز بهشت مفروشید.

ای هشام، به درستی که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: از نشانه عاقل این است که سه خصلت در او باشد: جواب دهد هر گاه از او سؤال شود، و حرف زند هر گاه گروه مردم از سخنی که به گفتن آن احتیاج افتاده باشد، در مانده باشند، و اشاره کند به آن رأی که صلاح اهل او در آن باشد. پس هر که چیزی از این خصلت‌های سه‌گانه در او نباشد، احمق است. و امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: در صدر مجلس ننشیند، مگر مردی که این سه خصلت یا یکی از اینها در او باشد. پس هر که چیزی از اینها در او نباشد و در صدر نشیند، احمق است.

و حضرت حسن بن علی علیه السلام فرمود: چون حاجت‌های خویش را طلب نمایید، آنها را از اهل آن طلب کنید. به آن حضرت عرض شد: ای فرزند رسول خدا، اهل آنها کیانند؟ فرمود: آنانند که خدا قصه فرموده در کتاب خویش و ایشان را یاد نموده و فرموده: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (۱). حضرت فرمود که: ایشان، صاحبان عقل‌هایند.

«حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: هم‌نشینی با نیکوکاران، به سوی صلاح می‌خواند، و ادب علما و دانایان را به جا آوردن، باعث زیادتای عقل است. فرمان برداری والیان که عادل باشند، کمال عزت است. و زیاد کردن مال به تجارت یا زکات دادن، کمال جوان‌مردی است. و راه حق نمودن به آن که مشورت کند، ادای حق نعمت پروردگار است. و بازداشتن آزار خویش از مردم، از کمال و آسایش تن در آن است در دنیا و آخرت.

ای هشام، به درستی که عاقل، حدیث نمی‌کند با آن کس که می‌ترسد که او را به دروغ نسبت دهد، و سؤال نمی‌کند از کسی که می‌ترسد که او را منع کند، و آنچه را که قدرت بر آن

(۱). رعد، ۱۹.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۱۳

نداشته باشد وعده ندهد، و آنچه او را به امیدواری آن ملامت و سرزنش کنند امیدوار نباشد، و پیشی نگیرد بر آنچه از فوت آن ترسد به واسطه درماندن از آن.

۱۳/۱۳. علی بن محمد روایت کرده است از سهل بن زیاد که آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «عقل، پوششی است پوشنده و فضل و نیکویی جمال، و زیبایی است هویدا. پس خوی‌های بد خویش را به فضل خود بپوشان و با خواهش نفس خود به عقلی که داری، کارزار نما، تا دوستی تو با خلاق سالم بماند و دوستی خلاق با تو ظاهر گردد».

۱۴/۱۴. چند نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از سماعه بن مهران روایت کرده‌اند که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم و در نزد آن حضرت گروهی از دوستان او بودند که ذکر عقل و جهل در میان آمد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «عقل و لشکر او، و جهل و سپاه او را بشناسید تا راه راست یابید».

سماعه گفت که: عرض کردم که: فدای تو گردم، ما چیزی را شناسیم، مگر آنچه تو ما را شناسانی. آن حضرت فرمود که: «خدا عقل را آفرید، و آن اول آفریده‌ای است از روحانیان (و آنها جسم‌های لطیف‌اند که به چشم در نیابند). از طرف راست عرش از نور خویش. پس فرمود که: پشت کن، عقل پشت کرد، و بعد از آن فرمود که: رو کن، رو کرد. خدای تبارک و تعالی فرمود که: تو را آفریدم آفریده بزرگ و تو را بر همه آفریدگان خود تکریم دادم و نواختم».

حضرت فرمود که: «بعد از آن، جهل را آفرید از دریای تلخ که تاریک بود. پس فرمود که:

پشت کن (یعنی از عالم ملکوت و نور)، جهل قبول کرد و پشت نمود. بعد از آن فرمود که: رو کن، قبول ننموده و رو نیاورد. خدای تعالی فرمود که: سربلندی کردی و او را لعنت فرمود.

بعد از آن، از برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. چون جهل آنچه را که خدا عقل را به آن گرامی داشت، دید با آنچه او را عطا فرمود دشمنی او را، در دل گرفت، و گفت که: ای پروردگار من، اینک آفریده‌ای است مانند من که او را آفریدی و نوازش فرمودی و تقویت کردی، و من ضدّ اویم که کمال دشمنی و مخالفت با او دارم، و مرا هیچ قوت و توانایی نیست که با او برابری نمایم. پس عطا کن به من از سپاه، مانند آنچه به او عطا فرمودی. خدای تعالی فرمود که: چنین می‌کنم. پس اگر بعد از این نافرمانی از تو صادر شود، تو را و سپاه تو را از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۱۵

رحمت خویش بیرون می‌کنم. جهل گفت که: خشنود شدم و به این راضیم. خدای تعالی، هفتاد و پنج سپاه به او نیز عطا فرمود و از جمله هفتاد و پنج لشکر که خدا به عقل عطا فرمود، خیر و خوبی بود و آن، وزیر عقل است و ضد آن را شرّ و بدی قرار داد و آن، وزیر جهل است؛ و لشکر دیگر ایمان است و ضد آن کفر؛ و تصدیق و باور داشتن، و ضد آن انکار؛ و امیدواری، و ضد آن ناامیدی؛ و عدل و داد، و ضد آن ستم کردن؛ و خشنودی، و ضد آن ناخشنودی و خشم گرفتن؛ و شکرگزاری، و ضد آن کفران و ناسپاسی؛ و امید، و ضد آن ناامیدی است.

(ظاهر این است که این دو لشکر، تکرار دو لشکر سوم باشد که در بعضی از نسخ کافی بدل آن بوده و بعد از آن به واسطه اشتباه کاتب در اصل داخل شده است و مؤید این، آن است که جمیع آنچه در کتاب مسطور است، هفتاد و هشت لشکر است، از برای هر یک از عقل و جهل، با آن که هر یک را بیش از هفتاد و پنج لشکر نیست؛ چنانچه در سه موضع این حدیث شریف مذکور است و شاید که دو فقره دیگر که زیاد است، یکی بدلی باشد که تعلق به فهم و دیگری تعلق به بلاء داشته که در یک جا فرموده: و الفهم و ضدّه الحمق و در جای دیگر فرموده: و الفهم و ضدّه الغباوة و در یک جا فرموده: والسلامة و ضدّها البلاء و در جای دیگر فرموده: و العافیة و ضدّها البلاء. بنا بر این، حمق، بدل غباوة بوده یا به عکس، و عافیت، بدل سلامت بوده باشد یا به عکس و هر دو نوشته شده است، و می‌تواند که یکی از این دو، بدلی باشد که تعلق به دوستی و دشمنی داشته باشد؛ چه در یک موضع فرموده: و المودة و ضدّها العداوة و در موضع دیگر فرموده: و الحبّ و ضدّه البغض. اگر چه در میان عداوت و حب، چون عداوت و بغض فی الجملة فرقی هست).

و دیگر توکل و اعتماد بر خدا است و اعتراف به عجز خویش، و ضد آن حریص شدن؛ و رأفت و مهربانی، و ضد آن سخت دل شدن؛ و رحمت و دل نرمی، و ضد آن غضب و خشم گرفتن؛ و علم و دانش، و ضد آن جهل و نادانی (و این جهل غیر از جهل صاحب لشکر است؛ چه این که مقابل علم است و آن مقابل عقل و چنانچه علم و عقل غیر یکدیگراند. این جهل و آن جهل نیز غیر یکدیگراند) و دریافتن، و ضد آن حماقت؛ و عفت و پرهیزکاری، و ضد آن رسوایی و پرده‌داری؛ و زهد و بی‌رغبتی در دنیا، و ضد آن رغبت در آن؛ و رفق و نرمی، و ضد آن درشتی نمودن؛ و سخت ترسیدن، و ضد آن جرأت و دلیری کردن؛ و فروتنی، و ضد آن، بزرگی و تکبر؛ و درنگ و آهستگی، و ضد آن، شتابیدن؛ و حلم و بردباری، و ضد آن سبکی؛ و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۱۷

خاموشی، و ضد آن بیهوده گفتن؛ و گردن نهادن، و ضد آن سربلندی؛ و تسلیم شدن، و ضد آن شک و به گمان افتادن؛ و صبر و شکیبایی، و ضد آن ناشکیبایی کردن؛ و فرو گذاشتن و گذرانیدن، و ضد آن کینه کشیدن؛ و بی‌نیازی و ضد آن، فقر و درویشی؛ و یاد کردن و یاد آوردن و ضد آن، غفلت و فراموشی؛ و حفظ و نگاه داشتن، و ضد آن فراموشی و وا گذاشتن؛ و عطوفت و مهربانی

کردن با میل، و ضد آن، جدایی کردن و بریدن؛ و قناعت و رضا شدن به هر چیز باشد و ضد آن، حرص و شدت احتیاج؛ و یاری نمودن و کسی را با خود برابر کردن، و ضد آن بازداشتن و بخل ورزیدن؛ و مودت و دوستی کردن و ضد آن عداوت و دشمنی نمودن؛ و وفا و پیمان نگاه‌داری، و ضد آن بی وفایی و پیمان شکستن؛ و فرمان‌برداری، و ضد آن نافرمانی کردن؛ و خضوع و شکستگی، و ضد آن گردن‌کشی؛ و سلامت و رستگاری، و ضد آن زحمت و بلا؛ و محبت و دوستی، و ضد آن بغض و دشمنی؛ و راستگویی، و ضد آن دروغ گفتن؛ و حق، و ضد آن باطل؛ و امانت‌داری، و ضد آن خیانت؛ و اخلاص و بی‌ریایی است و قطع نظر از غیر خدا، و ضد آن آمیختن با غیر؛ و زیرکی، و ضد آن کند ذهنی؛ و فهم، و ضد آن کند فهم شدن؛ و معرفت و شناختن، و ضد آن انکار و باور نداشتن؛ و مدارایی کردن، و ضد آن با یکدیگر جنگ و دشمنی آشکار کردن؛ و سلامتی در نهانی، و ضد آن با یکدیگر مکر و حيله کردن؛ و پوشیدن آنچه پوشیدنی باشد، و ضد آن آشکار کردن؛ و نماز کردن، و ضد آن ضایع کردن آن؛ و روزه داشتن، و ضد آن روزه نگرفتن؛ و جهاد و کارزار با کفار کردن، و ضد آن باز رمیدن و ترسیدن از ایشان؛ و حج به جا آوردن، و ضد آن انداختن پیمان؛ و نگاه داشتن حدیث و سخن مردمان، و ضد آن سخن چینی کردن؛ و نیکی با پدر و مادر، و ضد آن نافرمانی کردن ایشان؛ و حقیقت، و ضد آن ریا (یعنی کاری که برای روی مردم کنند)؛ و معروف و عمل شایسته، و ضد آن منکر و ناشایسته؛ و پوشیدن آنچه اظهارش حرام باشد، و ضد آن اظهار کردن آن؛ و تقیه و پرهیز کردن، و ضد آن آشکار نمودن؛ و انصاف و مسلم داشتن چیزی را که حق باشد، و ضد آن ننگ و عار داشتن از آن؛ و ساختن و فرمان‌برداری حق نمودن، و ضد آن ستم کردن و از حد درگذشتن؛ و پاکی و پاکیزگی، و ضد آن پلیدی؛ و حیا و شرم داشتن، و ضد آن بی‌شرمی و فحش گفتن؛ و میانه‌روی، و ضد آن از حدود گذشتن؛ و راحت و آسایش، و ضد آن رنج و مشقت کشیدن؛ و آسانی، و ضد آن دشواری؛ و برکت و افزونی، و ضد آن کاهیدن و بردن آن؛ و عافیت و دوری از بدی، و ضد آن بلا و زحمت؛ و اعتدال و برابری، و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۱۹

ضد آن معارضه کردن با کسی و غلبه کردن بر او به بسیاری؛ و حکمت و راست گفتاری و درست‌کرداری، و ضد آن آنچه نفس خواهش داشته باشد؛ و وقار و آرامی و ضد آن سبکی؛ و سعادت و نیک‌بختی، و ضد آن شقاوت و بدبختی؛ و توبه و بازگشت از گناهان؛ و ضد آن بر معصیت ایستادن و پیوسته بر گناه بودن؛ و طلب آمرزش نمودن، و ضد آن فریفته شدن؛ و محافظت و نگهبانی، و ضد آن خوار داشتن و سستی ورزیدن؛ و دعا کردن و خدا را خواندن، و ضد آن ننگ و عار داشتن؛ و نشاط و خرمی و شادمانی، و ضد آن کاهلی و کسالت؛ و شادی، و ضد آن اندوه؛ و الفت و آمیزش، و ضد آن جدایی؛ و سخاوت، و ضد آن بخل است.

و همه این خصلت‌ها، از لشکران عقل به هم جمع نمی‌شوند، مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر، یا مؤمنی که خدا دل او را امتحان کرده و نیک آزموده، یا آن را شناخته باشد از برای ایمان، و اما باقی مردمان از دوستان ما که یکی از ایشان خالی نمی‌باشد از این که بعضی از این لشکران در او باشد، تا آن که کامل گردد و از لشکران جهل پاک و پاکیزه شود، پس در این هنگام در درجه بلندتر، با پیغمبران و اوصیای ایشان خواهد بود. و به این نمی‌توان رسید، مگر به شناختن عقل و لشکران او و دوری کردن از جهل و لشکران او. خدا ما و شما را از برای فرمان‌برداری و خشنودی خویش توفیق دهد».

۱۵/۱۵. گروهی از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از بعضی از اصحاب ما، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا، هرگز با بندگان خدا به گنه و پایان عقل خویش سخن نگفت». و فرمود که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که ما گروه پیغمبران، مأمور شده‌ایم که با مردمان سخن کنیم بر اندازه عقل ایشان».

۱۶/۱۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از نوفلی، از سیکونی، از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: امیدها، دل‌های جاهلان را از جا به در می‌آورد و آرزوها آن را به گرو می‌ستانند و فریب‌ها آن را به ریسمان‌ها می‌بندد» (بنابر بعضی از نسخه‌های کافی، معنی این است که آن را مضطرب می‌سازد).

۱۷/۱۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از جعفر بن محمد اشعری، از عبیدالله دهقان، از درست، از ابراهیم بن عبدالحمید روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۲۱

«کامل‌ترین مردمان از روی عقل خویش، خوش خلق‌تر ایشان است».

۱۸/۱۸. علی، از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که گفت: در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودیم و عقل و ادب را ذکر نمودیم، حضرت فرمود که: «ای ابوهاشم، عقل، عطیه‌ای است از جانب خدا و ادب (که خوش رفتاری و خوش گفتاری است در گفتن و نوشتن و زیستن)، کسبی است که به رنج و زحمت، حاصل می‌توان کرد. پس هر که ادب را به خود بندد، بر آن قادر گردد، و هر که عقل را به خود بندد، چیزی را زیاد نمی‌کند به سبب این، مگر جهل».

۱۹/۱۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که:

فدای تو گردم، به درستی که مرا همسایه‌ای است که بسیار نماز می‌کند و صدقه بسیار می‌دهد و حج بسیار به جا می‌آورد و هیچ ناخوشی در او نیست. حضرت فرمود که: «ای اسحاق، عقلش چگونه است؟» اسحاق گفت که: گفتم: فدای تو گردم او را عقل درستی نیست.

حضرت فرمود که: «عملش بالا نمی‌رود و مقبول نمی‌شود، به واسطه بی‌عقلی که دارد».

۲۰/۲۰. حسین بن محمد، از احمد بن محمد سیاری، از ابو یعقوب بغدادی روایت کرده است که گفت: ابن سکیت به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد که: چرا خدا موسی بن عمران را با عصا و ید بیضا (که سفیدی آن به طوری بود که شعاع آن بر شعاع آفتاب غلبه می‌نمود) و با آلت سحر و جادو (چیزی چند که به جادوگری می‌مانست)، فرستاد و حضرت عیسی را با آلت طبابت مبعوث گردانید و جناب محمد را -صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء- به معجزه سخن و خطبه‌های فصیح بلیغه فرستاد؟ حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که:

«خدا چون موسی علیه السلام را مبعوث گردانید، سحر بر اهل عصرش غالب بود (چه ساحران در آن زمان بسیار بودند). پس از نزد خدا به سوی ایشان چیزی را آورد که مثل آن در قوه ایشان نبود، و آورد آنچه را که سحر ایشان به آن را باطل گردانید، و به واسطه آن حجت را بر ایشان تمام کرد. و خدا عیسی علیه السلام را فرستاد در هنگامی که ناخوشی‌های مزمن که به شدن آن دشوار بود در آن زمان ظاهر شده بود، و مردم به طبابت محتاج بودند، پس از نزد خدا ایشان را چیزی چند آورد که مثل آن در قوه ایشان نبود؛ چون مردگان را از برای ایشان زنده گردانیدن و کور مادرزاد و پیرس را چاق نمودن به فرمان خدا، و به این علت، حجت خدا را بر ایشان تمام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۲۳

ساخت. خدا محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد در وقتی که غالب بر مردم آن روزگار، خطبه‌ها و سخنان بلیغ و فصیح بود -ابو یعقوب راوی گفت که: گمان می‌کنم که آن جناب، به جای «سخن» لفظ «شعر» را فرمود (یعنی: غالب بر ایشان شعر گفتن بود) - پس آن جناب از نزد خدا آن قدر از مواعظ و احکام را از برای ایشان آورد که گفتار ایشان را به آن باطل ساخت و به سبب آن حجت خدا را بر ایشان تمام گردانید».

ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که هرگز مثل تو را ندیدم، پس بفرما که امروز حجت خدا بر خلق چه چیز است؟ آن حضرت فرمود که: «امروز حجت خدا بر خلق، عقل است که به واسطه آن می‌شناسد آن که را بر خدا راست می‌گوید و او را تصدیق می‌کند و آن که را بر خدا دروغ می‌گوید، می‌شناسد و او را تکذیب می‌کند».

ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که جواب حق و درست همین است.

۲۱ / ۲۱. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وِشاء، از مُتئی حنّاط، از قُتیبه اعمش، از ابن ابی یعفر، از مولای بنی شیبان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون قائم ما بر پا شود و ظاهر گردد، خدا دست قدرت و رحمت خویش را بر سرهای بندگان گذارد و عقل‌های ایشان را در آن جمع گرداند (یا به واسطه آن اختلاف از میانه ایشان برخیزد). و عقل هر یک به سر حد کمال رسد».

۲۲ / ۲۲. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از علی بن ابراهیم، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «حجت خدا بر بندگان، پیغمبر است، و عقل حجت است در آنچه میانه بندگان و خدا است».

۲۳ / ۲۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد به طور مرسل که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ستون انسان و آنچه به آن برپا می‌شود، عقل است، و از عقل، فطانت و زیرکی و فهم و محافظت و علم به هم می‌رسد. و هر یک از اینها به واسطه عقل کامل می‌شود، و عقل، رهبر و محل دیدن و کلید امر اوست (که تمام امر او به وی روشن شود). پس هرگاه تقویت عقل او از نور باشد، عالم و حافظ و ذاکر و صاحب فطانت و فهم گردد، و به این، سبب چگونگی و جهت و حیثیت هر چیزی را بدانند، و هر که او را خیرخواهی کند و هر که به او خیانت کند، همه را بشناسد. و چون این را شناخت، مجرای کار خویش و آنچه باعث پیوند و جدایی آن باشد، بشناسد (به این که هر چه از او سرزند و به آنچه موجب امداد و اخلال

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۲۵

آن باشد، دانا گرداند). و یگانگی را از برای خدا و اقرار به فرمان‌برداری را خالص گرداند. و چون این را به عمل آورد، آنچه را که از او فوت شده، دریابد و بر آنچه آمدنی است فرود آید (که بر آن مسلط گردد). و آنچه را که در آن است بشناسد و بداند که آن، از برای چه چیز در اینجاست و از کجا به او می‌رسد، و به سوی چه باز خواهد گشت، و همه اینها از تأیید و تقویت عقل است».

۲۴ / ۲۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «عقل رهنمای مؤمن است».

۲۵ / ۲۵. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وِشاء، از حماد بن عثمان، از سَری بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن جناب فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که: یا علی، هیچ درویشی، سخت‌تر از جهل و هیچ مالی، پر نفع‌تر از عقل نیست».

۲۶ / ۲۶. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نجران، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون خدا عقل را آفرید، فرمود که: رو کن، عقل رو کرد، و بعد از آن فرمود که: پشت کن، پشت کرد. فرمود: به عزت و جلال خویش سوگند یاد می‌کنم که: هیچ خلقی را نیافریدم که از تو نیکوتر باشد. تو را امر می‌کنم و تو را نهی می‌نمایم و تو را ثواب می‌دهم و تو را عقاب می‌کنم».

۲۷ / ۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از هشتم بن ابی مسروق نهدی، از حسین بن خالد، از اسحاق بن عمار که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی هست که به نزد او می‌آیم و با او سخن می‌گویم به پاره‌ای

از سخنان خویش، و او همه آن را می‌فهمد. و از جمله مردمان کسی هست که به نزد او می‌آیم و سخنی که دارم با او می‌گویم و او همه سخنان مرا فرا می‌گیرد، بعد از آن، آن را بر من رد می‌کند؛ چنانچه با او سخن کرده‌ام. و از جمله مردمان کسی هست که به نزد او می‌آیم و با او سخن می‌گویم، بعد از آن، می‌گوید که آن را دو مرتبه بگو. حضرت فرمود که: «ای اسحاق، آیا نمی‌دانی که این از چه راه است؟» عرض کردم که: نه. حضرت فرمود که: «آن که با او سخن می‌کنی به بعضی از سخنان خویش، و او همه آن را می‌شناسد، اینک کسی است که نطفه‌ای

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۲۷

که او از آن به وجود آمده، با عقلش سرشته شده، و اما آن که با او سخن می‌گویی و او همه سخنان تو را فرا می‌گیرد، و بعد از آن، تو را بر آنچه گفته‌ای جواب می‌گوید، اینک آن است که عقلش در شکم مادرش در او ترکیب شده. اما آن که سخنی که داری با او می‌گویی و می‌گوید که دو مرتبه بگو، اینک آن است که عقلش در او ترکیب شده بعد از آن که بزرگ شده است، و به این جهت به تو می‌گوید که دو مرتبه بگو».

۲۸ / ۲۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از بعضی از آنان که آن را مرفوع ساخته‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون مردی را دیدید که بسیار نماز می‌کند و روزه بسیار می‌گیرد، به او تفاخر و مباهات نکنید، تا نظر نمایید و ببینید که عقلش چگونه است».

۲۹ / ۲۹. بعضی از اصحاب ما روایت کرده‌اند و آن را مرفوع ساخته‌اند، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «ای مفضل، رستگاری نمی‌یابد آن که عقل ندارد و آن که علم ندارد، عاقل نمی‌شود و فکر نمی‌کند. و زود باشد آن که می‌فهمد برگزیده و بزرگوار گردد، و آن که حلم ورزد و بردباری نماید فیروزی یابد. و علم و دانش، سپر است از برای آنچه ناشایسته باشد، و راست گویی عزت است، و جهل خواری است، و فهم بزرگواری است، و بخشش موجب فیروزی یافتن و آسان شدن کار و روا شدن حاجت است، و خوش خلقی باعث جلب دوستی مردمان است، و آن که بر روزگار خویش عالم و داناست، آشفته‌گی‌ها ناگهان بر او وارد نشود.

هوشیاری و دوراندیشی، موجب بدگمانی می‌شود و واسطه در میان مرد و حکمت، نعمت عالم است (و آن، لذتی است که در حل مشکلات می‌یابد). و جاهل، در میان این دو، محروم است (حاصل معنی، آن که عالم، به نعمت خود لذت می‌برد و جاهل، بهره از آن ندارد). خدا، دوست آن است که او را بشناسد، و دشمن آن است که معرفت او را بر خود ببندد، و عاقل، آمرزگار است (که از بدی‌ها می‌گذرد). و جاهل، غدار و مکار و خیانت کار. و اگر خواهی که مردم تو را گرامی دارند، نرمی پیشه خویش گردان و اگر خواسته باشی که تو را خواری رسانند، درستی کن. و آن که اصلش گران مایه باشد، دلش نرم خواهد بود، و آن که سرشت و بنیادش درشت باشد، جگرش سخت می‌باشد، و آن که پیش دستی کند، در ورطه هلاکت گرفتار شود (که بیرون آمدنش از آن دشوار باشد). و آن که از عاقبت و آخر چیزی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۲۹

ترسد، از فرورفتن در آنچه نمی‌داند درنگ کند و از جا به در نرود، و آن که ناگاه بر امری وارد شود، بی آن که علم و دانشی داشته باشد، بینی خویش را ببزد (که بسیار خوار و بی مقدار شود)، و آن که دانا نباشد، در نیابد، و آن که در نیابد، سالم نماند، و آن که سالم نماند، او را گرامی ندارند، و آن که او را گرامی ندارند، بر او ستم کنند، و شکست بر او وارد آید و آن که او را شکست دهند، ملامتش بیش از آن است که مذکور شد، و آن که چنین باشد، سزاوارتر است از همه کس به آن که پشیمان شود».

۳۰ / ۳۰. محمد بن یحیی روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «هر که خصلتی از خصلت‌های خوب در او از برای من استوار گردد، او را بر آن بار می‌کنم و از نبودن آنچه غیر آن باشد، می‌گذرم و نمی‌گذرم از

نبودن عقل و نه از نبودن دین؛ زیرا که جدا شدن از دین، جدایی از ایمنی است و گوارایی نمی‌باشد و بازندگی که با ترس باشد و نیستی عقل، نیستی زندگی است و چنین کسی را قیاس نمی‌توان کرد مگر به مردگان».

۳۱ / ۳۱. علی بن ابراهیم بن هاشم، از موسی بن ابراهیم مُحاربی، از حسن بن موسی، از موسی بن عبدالله، از میمون بن علی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: خوش آمدن مرد از خودش، دلیل است بر آن که عقلش ضعیف است».

۳۲ / ۳۲. ابو عبدالله عاصمی، از علی بن حسن، از علی بن اسباط، از حسن بن جهم، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: اصحاب ما گروه امامیه، در نزد آن حضرت مذکور شدند و ذکر عقل در میان آمد، آن حضرت فرمود که: «اعتنایی نمی‌شود به شأن صاحبان این دین، از آنان که ایشان را عقلی نیست». گفتم که: فدای تو کردم، به درستی که از جمله آنان که امر امامت را وصف می‌کنند و به آن قائل‌اند، گروهی هستند که با ایشان ناخوشی در گفتار و کردار نیست، و ایشان را این عقل‌ها نمی‌باشد. آن حضرت فرمود که: «این گروه، نیستند از آنها که خدا با ایشان خطاب فرموده است: به درستی که خدا، چون عقل را آفرید به او فرمود: رو کن، رو کرد. و فرمود: پشت کن، پشت کرد. و پس فرمود که: به عزت خویش سوگند یاد می‌کنم که چیزی را نیافریدم که از تو نیکوتر باشد،- یا دوست‌تر باشد- به سوی من از تو، پس به تو می‌گیرم و به واسطه تو عطا می‌کنم».

۳۳ / ۳۳. علی بن محمد، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از بعضی از اصحاب ما،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۱

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن جناب فرمود که: «در میانه ایمان و کفر، واسطه‌ای نیست مگر کمی عقل». به آن حضرت عرض شد که: ای پسر رسول خدا، معنی این، چه چیز است؟

فرمود که: «بنده خدا، حاجت خویش را به سوی مخلوق می‌برد. پس اگر نیت خویش را از برای خدا خالص گردانند، هر آینه می‌آید او را آنچه خواسته باشد در زمانی که از این شتابان‌تر باشند».

۳۴ / ۳۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از سهل بن زیاد، از عبیدالله دهقان، از احمد بن عمر حلبی، از یحیی بن عمران، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:

«امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: به عقل، قعر حکمت بیرون آورده شد و به حکمت، قعر عقل بیرون آورده شد، و به نیکی سیاست و قهر کردن بر بدکار، ادب شایسته به هم می‌رسد».

و فرمود که: «می‌فرمود که: اندیشه کردن، باعث زندگی دل‌بینا است؛ چنانچه دونده می‌رود در تاریکی‌ها به روشنی، به واسطه نیکی‌های و رستن و کمی چشم داشت».

۳۵ / ۳۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از عبدالله بزّاز، از محمد بن عبدالرحمان بن حمّاد، از حسن بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام که در ضمن حدیث طولانی فرمود که:

«اول امور و آغازش، و قوت و آبادانی‌اش که هیچ چیزی جز به آن سودمند نیست، عقلی است که خداوند زینت آفریده‌هایش و نور آنها قرار داده است. پس با عقل، بندگان، آفریدگارش را می‌شناسند و می‌فهمند که آنها آفریده شده‌اند. و این که خدا، مدبر آنهاست و آنها تدبیر می‌شوند. و نیز می‌فهمند که خدا، ماندگار و آنها رفتنی‌اند. مردم با عقلشان استدلال می‌کنند بر آنچه از آفریده خدا دیده‌اند، از آسمان و زمین و خورشید و ماه و شب و روز خدا و مردم و این که خدا، آفریدگار مردم و اینهاست، و تدبیر کننده‌شان همیشه بوده و خواهد بود. و با او، خوب و بد را می‌شناسند، و ظلمت را در نادانی می‌دانند، و نور را در علم این آن چیزی است که عقل به آن راهنمایی می‌کند».

به ایشان گفته شد که: آیا برای بندگان عقل کافی است و نه غیر عقل؟

فرمود که: «عقل، به خاطر دلالت عقلش که خدا آن را مایه قوام و زینت و هدایت او قرار داده، می‌فهمد که خدا حق است. و خدا، پروردگار اوست و می‌داند که پروردگارش خوشی و ناخوشی دارد، و طاعت و معصیت دارد. و در می‌یابد که عقلش به خوشی و ناخوشی خدا، راه

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۳

نمی‌برد، و می‌فهمد که به او دست نمی‌یابد جز با طلب علم و ادب که قوامی جز به او ندارد».

۳۶/۳۶. علی بن محمد، از برخی از اصحاب، از ابن ابی عمیر، از نضر بن سَوید، از حرمان و صفوان بن مهران جمال که گفتند: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدیم که می‌فرمود:

«ثروتی برتر از عقل، و درویشی بدتر از حماقت نیست و پشتیبانی در چیزی، بالاتر از مشورت نمی‌باشد». «۱»

و این، آخر کتاب عقل [و جهل] است. و سپاس و ستایش از برای خدا است که پرورنده همه جانیان است به تنهایی. و خدا رحمت فرستد بر محمد و خاندان او و سلام گوید بر ایشان.

(۱). ترجمه دو حدیث ۳۵ و ۳۶ در نوشته مترجم -/ رحمه الله -/ نبود.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۴

صفحه سفید

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۵

[۲] کتاب فضیلت علم

اشاره

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۶

جای متن عربی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۷

(۲) کتاب فضیلت علم

باب در بیان فرض علم و وجوب طلب نمودن آن و ...

(۲)

کتاب فضیلت علم

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. باب در بیان فرض علم و وجوب طلب نمودن آن و ترغیب کردن بر آن «۱»

۱/۳۷. خبر داد ما را محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حسن بن ابی الحسین فارسی، از عبدالله «۲» بن زید، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: طلب کردن علم، واجب است بر هر مسلمانی. بدان و آگاه باش که خدا، طلب کنندگان علم را دوست می‌دارد».

۲/۳۸. محمد بن یحیی عطار، از محمد بن حسین، از محمد بن عبدالله، از عیسی بن عبدالله عُمَری، از امام جعفر صادق علیه السلام

روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «طلب کردن علم، واجب است».

۳/۳۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده است که گفت: از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال شد که: آیا مردم را می‌رسد که ترک کنند سؤال از آنچه به آن محتاج‌اند؟ فرمود که: «نه».

(۱). در بیشتر نسخه‌ها پیش از این، مذکور است: کتاب «فضل علم» و مؤید اول است به آنچه از شیخ طوسی منقول است که کتاب «عقل و فضل علم» را یک باب از کتاب‌های کافی شمرده [است] و آنچه از نجاشی - رحمه الله علیه - مروی است که کتاب «فضل علم» را از کتاب‌های کافی شمرده، بعد از آن که کتاب عقل را یاد نموده، مؤید دوم است و کلام کلینی - رضوان الله علیه - در این باب اضطراب تمام دارد؛ زیرا که پیش از این باب، تصریح به این که آخر کتاب عقل است فرموده، و در آخر این باب نیز، فرموده که: تمام شد کتاب عقل؛ و اگر چه در بعضی از نسخه‌ها به جای عقل، فضل علم واقع بوده، و در آخر کتاب توحید می‌فرماید: تمام شد کتاب «عقل و توحید» از کتاب کافی. و از دیباچه نیز چنین ظاهر می‌شود که علم را کتاب علیحده نباشد، بلکه آن، جزو کتاب عقل است و این، اظهر و اصح است. (مترجم)

(۲). در نسخه مترجم - رحمه الله - عبدالرحمان است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۹

۴/۴۰. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه روایت کرده‌اند از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابواسحاق سیبسی، از آن که او را حدیث کرده که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ای مردمان، بدانید که کمال دین، طلب کردن علم و عمل کردن به آن است. آگاه باشید که طلب کردن علم، واجب‌تر است بر شما از طلب کردن مال؛ زیرا که مال قسمت شده و مضمون است از برای شما، که خداوند عادل آن را در میان شما قسمت نموده و آن را ضامن شده، و زود باشد که وفا کند از برای شما و علم در نزد اهلش، مخزون است و شما مأمورید به طلب کردن آن از اهلش. پس آن را طلب کنید».

۵/۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از یعقوب بن یزید، از ابو عبدالله - که مردی است از اصحاب ما - و آن را مرفوع ساخته که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: طلب کردن علم، واجب است».

۶/۴۲. و در حدیث دیگر گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: طلب کردن علم، واجب است بر هر مسلمانی. بدان و آگاه باش که خدا طلب کنندگان علم را دوست می‌دارد».

۷/۴۳. علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از علی بن ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که:

«طلب دانش کنید در دین اسلام و فقه بیاموزید؛ زیرا هر که از شما طلب دانش نکند در دین خویش و فقه نیاموزد، اعرابی و بیابانی است. به درستی که خدا در کتاب خود می‌فرماید:

«لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱)، یعنی: طلب دانش کنند در دین و فقه آموزند و تا بترسانند آنان که تفقه نموده‌اند و علم فقه آموخته‌اند گروه خویش را چون بازگردند به سوی ایشان، تا باشد که قوم ایشان بترسند از آنچه ترسانیده می‌شوند».

۸/۴۴. حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن ربیع، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که: «بر شما است که در دین خدا طلب دانش نمایید و فقه بیاموزید و چون بادیه نشینان نباشید؛ زیرا

هر که در دین خدا

(۱). توبه، ۱۲۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۴۱

تفقه نکند، خدا در روز قیامت نظر رحمت به سوی او نکند و هیچ عملی را از برای او پاک نگرداند» (یعنی قبول نفرماید).

۹/۴۵. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر آینه دوست می‌دارم که اصحاب و یاران من، تازیانه‌ها بر سرهای ایشان زنند، تا طلب دانش کنند و فقه بیاموزند». باب در بیان صفت علم و فضیلت آن و فضیلت علما

۱۰/۴۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از آن که آن را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مردی که امر امامت را شناخته و اعتقاد درست دارد، ملازم خانه خویش شده، از آن بیرون نمی‌آید و به واسطه بیرون رفتن، در نزد هیچ یک از برادرانش معروف نشده. آن حضرت فرمود که: «این مرد، چگونه در دین خویش طلب دانش می‌کند و فقه می‌آموزد؟».

۲. باب در بیان صفت علم و فضیلت آن و فضیلت علما

۱/۴۷. محمد بن حسن و علی بن محمد روایت کرده‌اند از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از عبیدالله بن عبدالله دهقان، از دُرست واسطی، از ابراهیم بن عبدالحمید، از امام موسی کاظم علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مسجد شد، دید که گروهی بر گرد مردی برآمده‌اند. فرمود که: این مرد، چه کاره است؟ به آن حضرت عرض شد که: مردی است بسیار دانا. فرمود که: بسیار دانا چیست؟ (یعنی: چه علمی را خوب می‌داند؟) به آن حضرت عرض کردند که: داناترین مردمان است به نسب‌های عرب و جنگ‌هایی که در میان ایشان وقوع یافته و روزهایی که در جاهلیت معروف بوده و شعرهای ایشان و عربیت را خوب می‌داند». حضرت گفت که: «جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: این علمی است که ضرر نمی‌رساند به آن که آن را نداند، و نفع نمی‌بخشد به آن که آن را بداند. بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: جز این نیست که علم، سه علم است: آیه محکمه که مبین و مفصل است (و در لفظ و معنی، هیچ اشکالی نیست) یا واجبی راست و درست (که کجی و عیبی در آن نباشد). یا سنتی که بر پا است و آنچه غیر از اینها است، زیاده است» (که به کار کسی نمی‌آید).

۲/۴۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از ابوالبختری،

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۴۳

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «به درستی که علما وارث‌های پیغمبرانند و وجه این، آن است که پیغمبران درم و دیناری را وانگذاشته‌اند که از ایشان ارث برند، و جز این نیست که میراث داده‌اند احادیثی چند از احادیث خویش را. پس هر که چیزی از آنها را فراگیرد و به آن چنگ در زند، به حقیقت که بهره تمامی را فرا گرفته است. پس نظر کنید به این علم خویش که آن را از که فرامی‌گیرید؛ زیرا که در میانه ما اهل بیت، در هر عصری عدولی چند هستند که تحریف گردانیدن غالیان و به خود بستن تباهاکاران و کج‌روان و تأویل کردن جاهلان را از آن دور می‌کنند».

۳/۴۹. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از حماد بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون خدا خواسته باشد که خیری به بنده برساند، او را در دین خویش فقیه و دانشمند گرداند».

۴/۵۰. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از مردی، از امام محمد باقر علیه السلام

روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «کمالی که به سر حد کمال رسیده باشد، طلب دانش کردن است در دین، و صبر کردن بر مصیبت (و سختی که به کسی رسد) و اندازه کردن آنچه به آن زندگانی کنند بی‌زیاده و نقصان».

۵/۵۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سبتان، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «علما، امین‌هایند که بر ایشان اعتماد باشد و پرهیزگاران، حصارهایند و اوصیای پیغمبران، سرداران و آقایان».

۶/۵۲. و در روایت دیگر، چنین واقع شده که: «علما، نشانه‌های راه هدایتند و پرهیزگاران، حصارها و اوصیای، سردارانند».

۷/۵۳. احمد بن ادريس، از محمد بن حسن، از ادريس بن حسن، از ابواسحاق کندی، از بشیر دهن روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ خیر و خوبی نیست در آن که طلب دانش نمی‌کند از اصحاب ما ای بشیر. به درستی که مردی از ایشان، چون به فقه و دانش خویش بی‌نیاز نگردد، به مخالفان محتاج شود. و چون به ایشان محتاج شود، او را در در گمراهی خویش داخل گردانند و او نمی‌داند».

۸/۵۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ خوبی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۴۵

در زندگی و زیستن دنیا نیست مگر از برای دو مرد: یکی عالمی که فرمان او برند و دیگری، گوش دهنده که آنچه می‌شنود نگاه دارد و به آن نفع یابد».

۹/۵۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر؛ و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از سیف بن عمیره، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «عالمی که مردم به علم او منتفع شوند، یا خود به علم خویش منتفع شود، بهتر است از هفتاد هزار عابد».

۱۰/۵۶. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مسلم، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی هست که بسیار حدیث شما را روایت می‌کند و آن را در میان مردمان منتشر می‌سازد، و در دل‌های ایشان و دل‌های شیعیان شما سخت و محکم می‌گرداند، و شاید عابدی از شیعیان شما او را این روایت نیست. کدام یک از این دو بهتراند؟ فرمود که: «آن که بسیار روایت کننده حدیث ما است که به سبب آن، در دل‌های شیعیان ما سختی و استحکام به هم می‌رسد، از هزار عابد بهتر است». باب در بیان اقسام مردمان

۳. باب در بیان اقسام مردمان

۱/۵۷. علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه از ابن محبوب، از ابی اسامه، از هشام بن سالم، از ابوحمزه، از ابواسحاق سبعی، از آن که او را حدیث کرده، از کسانی که اعتماد بر ایشان می‌باشد، روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله باز گشتند به سوی سه کس: یکی عالمی که بر هدایت است از جانب خدا، که خدا او را غنی و بی‌نیاز گردانیده به آنچه دانسته از علم غیر خویش، و دیگر، جاهلی که ادعای علم می‌کند و او را هیچ علمی نیست و به آنچه در نزد اوست او را خوش می‌آید. به حقیقت که دنیا او را فریفته و او غیر خویش را فریفته است، و دیگری، متعلمی که تعلیم گرفته از عالمی که بر راه راست است، از جانب خدا و بر نجات از عذاب آخرت بعد از آن که ادعای باطل نمود به هلاکت رسید و آن که دروغ به هم بافت، نا امید گردید».

۲/۵۸. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۴۷

عائذ، از ابی خدیجه سالم بن مکرم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «مردمان سه قسم‌اند: عالم و متعلم که طالب علم است و فرومایگان» (که قدر و منزلتی ندارند).

۳/۵۹. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «عالم باش یا متعلم (که علم را طلب کنی) یا اهل علم را دوست دار و قسم چهارم مباش که به دشمنی ایشان هلاک می‌شوی».

۴/۶۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «مردم، صبح می‌کنند بر سه قسم: عالم و متعلم و فرومایه. پس ماییم علما و شیعیان مایند که متعلمانند و باقی مردمان فرومایگان و اراذل‌اند». باب در بیان ثواب عالم و متعلم

۴. باب در بیان ثواب عالم و متعلم

۱/۶۱. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قدّاح و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که در راهی رود که در رفتن آن، علمی را طلب کند، خدا او را در راهی به سوی بهشت در آورد. و به درستی که فرشتگان بال‌های خویش را بر زمین می‌گذارند از برای طالب علم از روی رضا و خشنودی به آن. و هر که در آسمان و هر که و هر چه در زمین است، طلب آموزش می‌نمایند از برای طالب علم؛ حتی ماهی در دریا. و فضیلت عالم بر عابد، چون فضیلت ماه است بر سایر ستارگان در شب چهارده».

و به درستی که علما، وارث‌های پیغمبرانند و پیغمبران، دینار و درمی را به میراث نداده‌اند، ولیکن علم را به میراث داده‌اند. پس هر که از آن فراگیرد، بهره تمامی را فراگرفته است».

۲/۶۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۴۹

آن که علم را تعلیم مردم کند از شما، او را مزدی است، چون مزد آن که از او تعلیم گرفته و او را فضل و زیادتی است بر متعلم. پس علم را از حاملان علم که ائمه هدایتند، بیاموزید و آن را به برادران خویش تعلیم دهید؛ چنانچه علما آن را به شما تعلیم داده‌اند».

۳/۶۳. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از علی بن ابوحمزه، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که: «هر که خیری را به کسی تعلیم کند، او را چون مزد کسی است که به آن عمل نماید». به خدمت آن حضرت عرض کردم که: پس اگر متعلم آن علم را به غیر خویش تعلیم دهد، این مزد از برای معلم اول جاری خواهد بود. حضرت فرمود که: «اگر آن را به همه مردمان تعلیم دهد، این مزد از برای او جاری گردد». عرض کردم که: پس اگر بمیرد نیز چنین خواهد بود؟ حضرت فرمود که: «و هر چند بمیرد».

۴/۶۴. به همین اسناد، از محمد بن عبدالحمید، از علاء بن رزین، از ابو عبیده حدّاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که: «هر که باب هدایتی را تعلیم کسی دهد، او را چون مزد کسی است که به آن عمل کند و این گروه عاملان، چیزی از مزدهای ایشان کم نمی‌شود. و هر که باب ضلالتی را تعلیم کسی دهد، بر او چون گناهان آنان است که به آن عمل کرده‌اند و این گروه عاملان، چیزی از گناهان ایشان کم نمی‌شود».

۵/۶۵. حسين بن محمد، از علي بن محمد بن سعد روايت کرده و آن را مرفوع ساخته، از ابو حمزه، از علي بن الحسين عليه السلام که فرمود آن حضرت: «اگر مردم بدانند که چه منفعت‌ها در طلب کردن علم است، هر آينه آن را طلب کنند؛ هر چند که به ريختن خون‌ها و فرورفتن در درياها باشد.

به درستی که خدای تبارک و تعالی وحی فرمود به سوی دانیال، که دشمن‌ترین بندگان من به سوی من، آن جاهلی است که حق اهل علم را سبک شمارد و اقتدای به ایشان را ترک نماید.

و به درستی که دوست‌ترین بندگان من به سوی من، آن پرهیزگاری است که طالب ثواب بزرگ باشد و همیشه با علما باشد و حلیمان را پیرو و از حکیمان قبول کند» (مراد از علما- / چنانچه بعضی گفته‌اند- / علمای شیعه است و از حکیمان، اوصیا و از حکیمان، پیغمبران).

۶/۶۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داوود منقري، از حفص بن غیاث روايت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «هر که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۰

باب در بیان صفت علما

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۱

علم را بیاموزد و به آن عمل نماید و به جهت رضای خدا به مردم تعلیم دهد، او را در ملکوت آسمان‌ها که موضع ربوبیت و پادشاهی و عجایب و بدائع خدا است، بزرگ نامند، و گویند که:

از برای خدا آموخت و از برای خدا عمل نمود و از برای خدا تعلیم داد».

۵. باب در بیان صفت علما

۱/۶۷. محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن وهب روايت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «علم را طلب کنید و با آن، به حلم و بردباری و آرام آراسته شوید و فروتنی نمایید از برای آن که آن را به وی تعلیم می‌دهید، و فروتنی کنید از برای آن که علم را از وی طلب نموده‌اید. و علمای ستم‌کار مباشید که باطل شما حق شما را می‌برد و آن را ضایع می‌کند».

۲/۶۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حماد بن عثمان، از حارث بن مغیره نصری، از امام جعفر صادق علیه السلام روايت کرده است در فرموده خدای عزوجل «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» «۱»، یعنی: «جز این نیست که می‌ترسند خدا را بعضی از بندگان او که علما و دانایانند». آن حضرت فرمود: «مقصود خدا از علما، کسی است که کردار او، مصدق گفتارش باشد. و هر که کردارش گفتارش را تصدیق نکند (که قول و فعلش مخالف یکدیگر باشد) عالم نیست».

۳/۶۹. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از اسماعیل بن مهران، از ابوسعید قمطاط، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:

«امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که: آیا شما را خبر ندهم با آن کس که فقاقت و دانشمندی او به مرتبه کمال رسیده، و چنین کسی آن است که مردم را از رحمت خدا نا امید نسازد و ایشان را از عذاب خدا ایمن نگرداند در نافرمانی‌های خدا و ایشان را رخصت ندهد، و قرآن را از روی بی رغبتی ترک نکند که به سوی غیر آن رغبت کند.

بدانید و آگاه باشید که خیری نیست در علمی که دریافتی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در خواندنی که تأمل و عاقبت اندیشی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در عبادتی که تفکری در آن نباشد».

(۱). فاطر، ۲۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۳

در روایت دیگر چنین است که: «آگاه باشید که خیری نیست در علمی که دریافتی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در خواندنی که تدبری در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در عبادتی که دانشی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در قربانی کردن، یا خدا را پرستیدنی، که پرهیزکاری در آن نباشد».

۴/۷۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان نیشابوری، همه از صفوان بن یحیی، از حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «از نشانه‌های فقه و دانش، بردباری و خاموشی است».

۵/۷۱. احمد بن عبدالله، از احمد بن محمد برقی، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده است و آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «سبکی و غفلت، در دل عالم نمی‌باشد».

۶/۷۲. به همین اسناد از محمد بن خالد، از محمد بن سنان مروی است و آن را مرفوع ساخته که گفت: «عیسی بن مریم علیه السلام به حواریان فرمود که: ای گروه حواریان، مرا به سوی شما، حاجتی است، آن را از برای من روا کنید. گفتند که: یا روح الله، حاجت تو برآورده است».

پس عیسی برخاست و پای‌های ایشان را شست (در بعضی از نسخه‌ها مذکور است که آن را بوسید). گفتند که: یا روح الله، ما به این، از تو سزاوارتر بودیم. حضرت عیسی فرمود که:

سزاوارترین مردمان به خدمت، که کاری کردن است برای رضای خدا با فروتنی، آن است که عالم باشد. جز این نیست که من، این چنین فروتنی نمودم از برای آن که شما بعد از من در میان مردمان فروتنی کنید؛ چون فروتنی کردن من از برای شما بعد از آن بود. سپس حضرت عیسی علیه السلام فرمود که: به فروتنی، حکمت، درست کرداری و راست گفتاری، آبادان می‌شود، نه به تکبر و سربلندی. همچنین در زمین نرم و دشت، کشت می‌روید، نه در کوه».

۷/۷۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از آن که او را ذکر کرده، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: ای طلب کننده علم، به درستی که عالم را سه نشانه است: علم و حلم و خاموشی».

و از برای آن که علم را به خود می‌بندد، سه نشانه است: با آن که از او بالاتر است، منازعه می‌کند، به نافرمانی و بی ادبی ستم می‌کند بر آن که از او پست‌تر است، به غالب شدن بر او،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۴

باب در بیان حق عالم

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۵

و ظالمان و ستم کاران را یاری می‌نماید و پشت به پشت ایشان می‌گذارد».

۶. باب در بیان حق عالم

۱/۷۴. علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از سلیمان بن جعفر جعفری، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: از جمله حق عالم آن

است که بر اصرار نکنی بر او در سؤال کردن و جامه آن را نگیری، چون بر او داخل شوی و در نزد او گروهی باشی، بر همه ایشان سلام کن و او را به تحیت و سلام تخصیص ده (بر ایشان عموماً سلام کن و بر او خصوصاً) و در پیش روی او بنشین و در پشت سر او بنشین، و به چشم و دست خویش اشاره مکن، و بسیار مگو که فلان کس چنین گفته، و فلان کس چنین گفته، به جهت مخالفت گفتار او. به طول صحبت او، دل تنگ مشو؛ زیرا که داستان علم، چون داستان درخت خرما است که آن را انتظار می‌بری تا چیزی از آن بر تو فرود آید. اجر عالم بزرگ‌تر است از اجر آن که روزها روزه بدارد و شب‌ها به عبادت ایستاده باشد و در راه خدا با کافران جهاد کند». باب در بیان ضرر مردن علما

۷. باب در بیان ضرر مردن علما

۱/۷۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خزاز، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:

«هیچ کس از مؤمنان نمی‌میرد که مردنش دوست‌تر باشد به سوی شیطان از مردن فقیه دانشمند».

۲/۷۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون مؤمن فقیه بمیرد، در دین اسلام چنان شکافی به هم رسد که هیچ چیز آن را مسدود نکند».

۳/۷۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که می‌فرمود: «چون مؤمن بمیرد، فرشتگان خدا، بقعه‌های زمینی که خدا را بر روی آن عبادت می‌کرده و درهای آسمان که عمل‌های او در آن بالا می‌رفته، همه بر او بگریند، و در دین اسلام چنان شکافی به هم رسد

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۶

باب در بیان هم‌نشینی با علما و صحبت ایشان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۷

که چیزی آن را نبندد؛ زیرا که مؤمنان فقیه، حصارهای اسلام‌اند (که آن را محافظت می‌نمایند)؛ چنانچه حصار شهر آن را از دشمن محافظت می‌کند».

۴/۷۸. از او، از احمد، از ابن محبوب، از ابو ایوب خزاز، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «کسی از مؤمنان نمی‌میرد، که مردن او دوست‌تر باشد به سوی شیطان، از مردن فقیه دانشمند».

۵/۷۹. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «پدرم فرمود: به درستی که خدای عزوجل علم را نمی‌گیرد، بعد از آن که آن را فرو فرستاده است، و لکن عالم می‌میرد و آنچه را که می‌داند، با خود می‌برد. پس جفاکاران جاهل که از حق دوراند، متوجه امور مردم می‌شوند و گمراه می‌گردند، و مردم را گمراه می‌گردانند، و هیچ خیری نیست در چیزی که آن را اصلی نباشد» (و مراد از آن، علم است؛ چه آن اصل همه خوبی‌ها است).

۶/۸۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن علی، از آن که او را ذکر کرده از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام [فرموده] که: «فرموده خدای تعالی: «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» (۱)، مرا سخی می‌گرداند در باب شتاب مرگ و کشتن در میانه ما». «آیا ندیدند و ندانستند آن که ما می‌آییم (یعنی فرمان ما می‌آید) زمین را در حالتی که کم می‌کنیم آن را از کنارهای آن».

حضرت فرمود که: «آن رفتن علما است».

۸. باب در بیان هم‌نشینی با علما و صحبت ایشان

۱/۸۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی روایت کرده، از یونس و آن را مرفوع ساخته که گفت: «لقمان به پسر خود فرمود که: ای فرزند من، مجلس‌ها را برگزین با بینایی و معرفت به حال آنها. پس اگر دیدی گروهی را که خدای عزوجل را یاد می‌کنند، با ایشان بنشین؛ زیرا که اگر تو عالم باشی، علم تو، تو را نفع می‌بخشد و اگر جاهل باشی، تو را تعلیم می‌نمایند. و شاید که خدا سایه رحمت خویش را بر ایشان افکند، پس تو را با ایشان فراگیرد. و هر گاه گروهی را دیدی که خدا را یاد نمی‌کنند، با ایشان منشین؛ زیرا که اگر عالم باشی، علم تو، تو

(۱). رعد، ۴۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۹

را نفع نمی‌بخشد و اگر جاهل باشی، جهل تو را زیاد می‌کنند، و شاید که خدا عقوبتی را برایشان فرود آورد، پس تو را با ایشان فراگیرد».

۲/۸۲. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی همه روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از درست بن ابی منصور، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که آن حضرت فرمود: «حدیث کردن و صحبت داشتن با عالم که بر سر مزبل‌ها نشسته باشی، بهتر است از صحبت داشتن با جاهل که بر روی فرش‌های فاخر پر پهنا نشسته باشی».

۳/۸۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قُرّه، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: حواریان به عیسی علیه السلام عرض کردند که: یا روح الله، با که هم‌نشینی کنیم؟ فرمود: با آن که دیدن او، خدا را به یاد شما آورد و سخن او، باعث زیادتی در علم شما باشد و عمل او، شما را در آخرت راغب گرداند».

۴/۸۴. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هم‌نشینی با اهل دین، باعث شرف و بزرگواری دنیا و آخرت است».

۵/۸۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عیینه، از مسعر بن کدّام، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «هر آینه مجلسی که در آن بنشینم با آن که بر او اعتماد داشته باشم، در نزد من وثوقش از عمل یک سال بیشتر است». باب در بیان سؤال کردن از عالم و مذاکره نمودن با او

۹. باب در بیان سؤال کردن از عالم و مذاکره نمودن با او

۱/۸۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت پرسیدم از آبله‌داری که جنب شده بود و او را غسل دادند، بعد از آن مرد. حضرت فرمود که: «او را کشتند، و چرا نپرسیدند که چه باید کرد؟ زیرا که چاره دشواری و درماندگی پرسیدن است».

۲/۸۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حماد بن عیسی، از حریر، از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶۱

زراره و محمد بن مسلم و بُرید عجللی، روایت کرده است که گفتند: امام جعفر صادق علیه السلام به حرمان بن اعین فرمود در باب

چیزی که از آن حضرت سؤال کرده بود که: «جز این نیست که مردم هلاک می‌شوند به جهت آن که سؤال نمی‌کنند، و آنچه را نمی‌دانند نمی‌پرسند».

۳/۸۸. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «به درستی که این علم، بر آن قفلی هست و کلید آن، پرسیدن است».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۴/۸۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از ابو جعفر احوّل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «مردم را نمی‌رسد (و رخصت ندارند) تا سؤال کنند (و طلب دانش نمایند) و امام خویش را بشناسند، و ایشان را می‌رسد که عمل کنند به آنچه امام می‌فرماید و هر چند که آن فرموده تقیه باشد».

۵/۹۰. علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تف بر آن مردی که در هر روز جمعه خویش را فارغ نسازد از برای کار دین خود، تا آن را واری و بازجویی کند و از دین و آنچه در آن در کار است، سؤال نماید».

در روایت دیگری به جای «تف بر آن مردی»، «تف بر هر مسلمانی» واقع شده.

۶/۹۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدای عزّوجلّ می‌فرماید که: با یکدیگر علم را یاد کردن در میان بندگان من، از آنهاست که دل‌های مرده بر آن زنده می‌شود، هر گاه ایشان در آن، به سوی فرمان من منتهی شوند، که از آن که من امر کرده‌ام گرفته باشند».

۷/۹۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابوالجارود، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «خدا رحمت کند بنده را که علم را زنده دارد». ابوالجارود گفت که: عرض کردم که: زنده داشتن آن چیست؟ فرمود:

«آن است که با اهل دین و صاحبان پرهیزگاری، آن را یاد نماید».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶۳

۸/۹۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبدالله بن محمد حجاج، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده و آن را مرفوع ساخته که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «با یکدیگر ذکر و ملاقات کنید، و در میانه خویش تکلم کنید به حدیث؛ زیرا که حدیث، باعث جلای دل‌ها است. به درستی که دل‌ها، زنگ می‌گیرد؛ چنان که شمشیر زنگ می‌گیرد و جلای آن، به حدیث است».

باب در بیان بذل و بخشش علم

۹/۹۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضاله بن ایوب، از عمر بن ابان، از منصور صیقل که گفت: شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «تذاکر علم (و آن را با یکدیگر یاد کردن)، به منزله خواندن و بازجویی (و حفظ و تازگی عهد با) آن است و چنین خواندنی چون نمازی است که مقبول باشد».

۱۰. باب در بیان بذل و بخشش علم

۱/۹۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بَرّیع، از منصور بن حازم «۱»، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «در کتاب علی علیه السلام خواندم که: خدا بر جاهلان عهد و پیمان در طلب کردن علم ننگرفت تا [این که] بر علما، عهد و پیمان گرفت به بذل و بخشش علم از برای جاهلان؛ زیرا که علم،

پيش از جهل بوده است».

۲/۹۶. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره و محمد بن سنان، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام درباره آیه «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» (۲)، که ترجمه آن این است که: «و مگردان رخ خویش را به جهت مردمان» (یعنی روی خویش را به یک سو مبر و میل مده). که آن حضرت فرمود: «باید که مردمان در نزد تو در علم برابر باشند» (چنان نباشی که به بعضی عطا کنی و به بعضی نه. یکی را بر دیگری بدون مرجحی ترجیح دهی کما و کیفاً).

۳/۹۷. به همین اسناد از پدرش، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روايت است که آن حضرت فرمود: «زکات علم، به این است که آن را به بندگان خدا تعلیم دهید».

(۱). در نسخه مترجم - رحمه الله - منصور بن حازم است.

(۲). لقمان، ۱۸.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶۴

باب در بیان نهی از گفتار بی علم

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶۵

۴/۹۸. محمد بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «عیسی بن مریم، بر پا ایستاد، خطبه خواند در میانه بنی اسرائیل، پس فرمود که: ای بنی اسرائیل، حکمت را بر جاهلان مگوئید، که بر آن ستم کرده باشید، و آن را از اهلش که طالب آن باشند و قابلیت آن را داشته باشند، منع مکنید که بر ایشان ستم نموده باشید».

۱۱. باب در بیان نهی از گفتار بی علم

۱/۹۹. محمد بن یحیی، از احمد و عبدالله - پسران محمد بن عیسی - از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از مفضل بن یزید روايت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «تو را نهی می‌کنم از دو خصلت که در این دو خصلت، مردان هلاک شده‌اند: یکی آن که تو را نهی می‌کنم از آن که خدا را عبادت کنی به باطل که خدا آن را نفرموده باشد، و دیگر، آن که مردم را فتوا دهی به آنچه نمی‌دانی».

۲/۱۰۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از عبدالرحمان بن حجاج روايت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «پرهیز کنید از دو خصلت که در این دو خصلت، هلاک شده هر که هلاک شده: پرهیز از آن که مردم را فتوا دهی برای خویش یا عبادت کنی به آنچه نمی‌دانی».

۳/۱۰۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از ابو عبیده حذاء، از امام محمد باقر علیه السلام روايت کرده است که آن حضرت فرمود: «هر که مردم را فتوا دهد، بی آن که علمی داشته باشد، و هدایتی یافته باشد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب، او را لعنت کنند و به او ملحق شود گناه هر که به فتوای او عمل کند».

۴/۱۰۲. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی و شاء، از ابان احمر از زیاد بن ابی رجاء، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود:

«آنچه را دانستید بگوئید، و آنچه را ندانستید، بگوئید که: خدا، بهتر می‌داند. به درستی که مردی هست که آیه را از قرآن بیرون می‌آورد (به این که آن را بر معنی حمل می‌کند برای خویش) و در باب آن آیه، از بلندی به پستی می‌افتد به آنچه دورتر است از

مسافتی که در میانه آسمان و زمین است».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶۷

(بنا بر آنچه در بعضی نسخه‌ها واقع شده، معنی آن می‌شود که در آن آیه، در غیر راهی که دارد می‌رود و آن را می‌دزدد. بنا بر بعضی نسخه‌ها، معنی آن است که آن آیه را تحریف می‌کند. ظاهر این است که هر دو، تحریف باشد و اول صحیح است. و خطاب حضرت در این حدیث، با علما اصحاب خویش بوده).

۵/۱۰۳. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که: «عالم را می‌رسد آن که بگوید که: خدا بهتر می‌داند، چون او را سؤال کنند از چیزی و حال آن که او را نمی‌داند، و غیر عالم را روا نیست که این را بگوید».

۶/۱۰۴. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که:

«چون یکی از شما را سؤال کنند از آنچه نمی‌داند، بگوید که: نمی‌دانم و نگوید که: خدا بهتر می‌داند؛ زیرا آن شکی در دل صاحبش می‌اندازد که او نیز می‌داند. و چون آن که از وی سؤال شده بگوید که: نمی‌دانم، سائل او را متهم نمی‌سازد».

۷/۱۰۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از جعفر بن سماعه، از چند نفر، از ابان، از زرارة بن اعین روایت کرده که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که حق خدا بر بندگان چیست؟ فرمود: «آن که بگویند آنچه را که می‌دانند، و بایستند در نزد آنچه نمی‌دانند» (که چیزی نگویند).

۸/۱۰۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یونس، از ابو یعقوب - که اسحاق بن عبدالله است - از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا بندگان خویش را ترغیب کرده به دو آیه از کتاب خود: یکی آن که نگویند تا بدانند، و دیگر آن که رد نکنند آنچه را که نمی‌دانند. خدای عز و جل فرموده است: «أَلَمْ يَأْتِهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (۱)، یعنی: «آیا گرفته نشد برایشان پیمانی که در کتاب است (یعنی تورات) تا آن که نگویند بر خدا مگر سخن راست و آنچه را که حق باشد».

و فرموده است: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ» (۲)، یعنی: بلکه تکذیب

(۱). اعراف، ۱۶۹.

(۲). یونس، ۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶۹

کردند به آنچه احاطت نکرده‌اند به دانش آن که گرداگرد آن را فرو گرفته باشند و هنوز نیامده ایشان را تأویل حقیقت معنی آن». ۹/۱۰۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از داود بن فرقد، از آن که او را حدیث کرده، از ابن شبرمه روایت کرده است که گفت: به خاطر نیاوردم آن حدیثی را که از جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم، مگر آن که نزدیک بود که دلم شکافته شود. حضرت فرمود که:

«حدیث کرد مرا پدرم، از جدّم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله». ابن شبرمه گفت: و به خدا سوگند یاد می‌کنم که نه پدرش بر جدش دروغ گفت و نه جدش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله. فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که به قیاس‌ها عمل کند، به حقیقت که خود هلاک شده و دیگران را هلاک گردانیده، و هر که مردم را فتوا دهد بدون علم و حال آن که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه نداند، و اینها را از یکدیگر تمیز ندهد، به حقیقت که خود هلاک شده و دیگران را هلاک

گردانیده». باب در بیان آن که عمل می‌کند بی علم

۱۲. باب در بیان آن که عمل می‌کند بی علم

۱/۱۰۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از طلحة بن زید که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «آن که عمل می‌کند بی آن که بصیرت و بینایی داشته باشد، چون رونده‌ای است که در بی‌راهه می‌رود که شتاب در رفتن، او را به جز دوری از راه چیزی نمی‌افزاید».

۲/۱۰۹. محمد بن یحیی، از احمد محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از حسین بن صیقل «۱» روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«خدا عملی را قبول نمی‌کند، مگر با معرفت، و نه معرفتی را مگر با عمل. پس هر که عارف شد، معرفت او را دلالت می‌کند بر عمل، و هر که عمل نکند، او را معرفتی نباشد. به درستی که ایمان، بعضی از آن، از بعضی دیگر حاصل می‌شود» (چه اجزای آن به یکدیگر پیوسته است).

۳/۱۱۰. از او، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از آن که او را روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که عمل کند بدون علم، آنچه را که فاسد و تباه می‌سازد، بیشتر است از آنچه را که اصلاح می‌کند».

(۱). در نسخه مترجم - رحمه الله - حسین بن صیقل است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۰

باب در بیان عمل کردن به علم

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۱

۱۳. باب در بیان عمل کردن به علم

۱/۱۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث می‌کرد که آن جناب در بعضی از سخنان خویش فرمود که: «علما دو قسمند: یکی عالمی است که به علم خود عمل می‌کند. چنین عالمی نجات خواهد یافت، و دیگر، عالمی است که به علم خود عمل نمی‌کند و چنین کسی هلاک خواهد شد.

به درستی که اهل جهنم، متأذی می‌شوند از بوی عالمی که به علم خود عمل نکرده باشد.

به درستی که سخت‌ترین اهل جهنم از روی پشیمانی و اندوه بردن بر چیزی که فوت شده، مردی است که بنده را به سوی خدا خوانده، و آن بنده او را استجابت نموده و از وی قبول فرموده و خدا را اطاعت کرده، بعد از آن که خدا او را داخل بهشت گردانیده و دعوت کننده را داخل جهنم کرده باشد به واسطه آن که به علم خود عمل نکرده و پیروی خواهش نفس و آرزوی دراز نموده، اما پیروی خواهش نفس این کس را از حق باز می‌دارد و آرزوی دراز آخرت را از یاد این کس می‌برد».

۲/۱۱۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «علم، به عمل پیوسته است.

پس هر که عالم باشد، عمل کند و هر که عمل کند، عالم باشد. و علم، عمل را آواز می‌دهد، پس اگر او را جواب داد، می‌ماند و

اگر نه، از او مفارقت می‌کند».

۳/۱۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن محمد قاشانی، از آن که او را ذکر کرده، از عبدالله بن قاسم جعفری، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «به درستی که عالم، هر گاه به علم خود عمل نکند، موعظه او از دل‌ها می‌لغزد؛ چنانچه باران از سنگی که در نهایت نرمی و همواری باشد، می‌لغزد».

۴/۱۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از علی بن هاشم بن برید، از پدرش روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت علی بن الحسین علیه السلام آمد و از آن حضرت مسایلی چند سؤال نمود و آن جناب جواب او را فرمود. بعد از آن برگشت تا از مثل آن مسایل سؤال کند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: «در انجیل نوشته شده است که: تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۳

آنچه را که نمی‌دانید طلب دانستن آن مکنید، با وجودی که به آنچه دانا شده‌اید، عمل نکرده باشید؛ زیرا که علم، هر گاه به آن عمل نشود، ثمره ندارد، مگر آن که صاحبش بر کفر خویش می‌افزاید و از خدا دورتر می‌شود».

۵/۱۱۵. محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: ناجی، به چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود که: «هر که کردارش موافق گفتارش باشد، شهادت خدا به نجات از برای او ثابت است. و هر که کردار او موافق گفتارش نباشد، موضع ودیعه و امانت است» (یا امانت را به او سپرده‌اند. یعنی: ایمان و اعتقادش به طور عاریه است که از او خواهند گرفت).

۶/۱۱۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، و آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در بعضی از سخنان خود که به آن خطبه خواند، بر سر منبر که: «ای گروه مردمان، چون بدانید، عمل کنید به آنچه دانستید تا باشد که شما راه راست یابید. به درستی که عالمی که به غیر علم خود عمل نماید، چون جاهل سرگردانی است که از بی‌خودی جهل خود به هوش باز نیاید. بلکه به حقیقت چنین دانستم که حجت بر او بزرگ‌تر است و حسرت و اندوه بر این عالم که از علم خویش بیرون آمده (چنانچه مار از پوست بیرون آید). یعنی: از آن اعراض نموده، بیشتر است از حسرت بر این جاهل که در جهل خویش سرگردان است؛ هر چند که هر دو سرگرداند و هلاک خواهند گردید».

و خویش را در اضطراب می‌فکنید که شک می‌کنید و شک می‌کنید که کافر می‌شوید و خویش را رخصت و دستوری مدهید که سهل انگاری می‌کنید و در حق، سهل انگاری مکنید که نقصان می‌کنید. به درستی که از جمله حق خدا بر شما آن است که در دین دانا شوید و از جمله دانش آن است که فریفته نشوید. به درستی که خیرخواه‌ترین شما از برای خویش، آن است که اطاعت پروردگار خویش را بیشتر نماید و از همه شما فرمان برنده‌تر باشد.

خیانت‌کارترین شما با خویش، معصیت‌کارترین شما است که پروردگار خویش را بیش از همه نافرمانی کند. هر که خدا را اطاعت کند، ایمن و شاد گردد و هر که خدا را معصیت نماید، نومید و پشیمان شود».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۴

باب در بیان آن که علم خویش را آلت خوردن مال مردم ساخته

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۵

۷/۱۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از پدرش، که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «چون علم را شنیدید و دانستید، به آن عمل نمایید. و باید که دل‌های شما، گشاده باشد؛ زیرا که علم، چون بسیار شود در دل آن کسی که تاب تحمل آن نداشته باشد، شیطان بر او دست یابد. پس چون شیطان با شما خصومت و جدال کند، رو به او آورید به آنچه می‌شناسید؛ زیرا که مکر و

حیله شیطان، سست و ضعیف است». عرض کردم که: آنچه را که می‌شناسیم چیست (تا با آن با وی مخاصمه نمایم)؟ فرمود که: «با او مخاصمه کنید به آنچه از برای شما ظاهر شده از قدرت خدای عزوجل».

۱۴. باب در بیان آن که علم خویش را آلت خوردن مال مردم ساخته و آن که به آن فخر و مباهات می‌نماید

۱/۱۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، همه روایت کرده‌اند از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: دو پر اشتهای پر خورند که سیر نمی‌شوند: یکی طلب کننده دنیا، و دیگری طلب کننده علم. پس هر که اقتضار کند از دنیا بر آنچه خدا از برای او حلال گردانیده، سالم می‌ماند. و هر که آن را بگیرد از جایی که حلال نباشد، هلاک می‌شود؛ مگر آن که توبه کند و آن حرام را به صاحبش برگرداند.

و هر که علم را از اهل آن فرا گیرد، و به علم خود عمل نماید، نجات یابد و هر که دنیا را به علم اراده کند، همان دنیا بهره اوست». ۲/۱۱۹. حسین بن محمد بن عامر، از مَعْلَى بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عائذ، از ابی خدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «هر که حدیث را خواهد به جهت منفعت دنیا، او را در آخرت نصیبی نخواهد بود. و هر که خیر آخرت را به آن اراده کند، خدا خیر دنیا و آخرت را به او عطا فرماید».

۳/۱۲۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد اصبهانی، از منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر که حدیث را به جهت منفعت دنیا اراده کند، او را در آخرت نصیبی نباشد».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۶

باب در بیان لزوم حجت بر عالم و سخت گرفتن امر بر او

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۷

۴/۱۲۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم، از منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که: «چون عالم را ببینید که با دنیای خویش محبت داشته باشد، او را بر دین خود متهم کنید؛ زیرا که هر که دوست چیزی باشد، آنچه را که دوست می‌دارد، رعایت می‌نماید». و فرمود که: «خدا به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که: در میانه من و خود، عالمی قرار مده که فریفته دنیا باشد، که تو را از راه دوستی من باز می‌دارد؛ زیرا که این گروه، راه‌زنان بندگان منند که مرا می‌خواهند. به درستی که پست‌تر چیزی که من با ایشان می‌کنم، آن است که شیرینی لذت مناجات با خود را از دل‌های ایشان بر می‌کنم».

۵/۱۲۲. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: فقها، امین‌های پیغمبرانند؛ مادام که در دنیا داخل نشوند. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله، مراد از دخول ایشان در دنیا چیست؟

فرمود که: پیروی کردن از سلطان و چون چنین کنند، از ایشان حذر کنید بر دین خویش».

۶/۱۲۳. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از آن که او را حدیث کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که: «هر که طلب علم کند از برای آن که فخر و مباهات کند با علما، یا با سفیهان کم عقل به آن جدال و ستیزه نماید، یا به آن روی مردم را به سوی خویش گرداند، جای خویش را در جهنم آماده داند؛ زیرا که ریاست و مهتری صلاحیت ندارد، مگر از برای اهل آن».

۱۵. باب در بیان لزوم حجت بر عالم و سخت گرفتن امر بر او

۱/۱۲۴. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «ای حفص، از برای جاهل هفتاد گناه آمرزیده می‌شود، پیش از آن که یک گناه از برای عالم آمرزیده شود».

۲/۱۲۵. به همین اسناد از او روایت شده که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «عیسی بن مریم فرمود: وای بر علمای بد! کسی نمی‌داند که آتش بر ایشان چگونه زبانه می‌کشد».

۳/۱۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همه روایت کرده‌اند از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون روح به این جا رسید- و با دست خود اشاره به حلقوم خویش فرمود- عالم

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۹

را توبه نمی‌باشد». پس این آیه را خواند: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» (۱)، یعنی: «جز این نیست که قبول توبه بر خدا واجب است به مقتضای وعده و لطف از برای آنان که بدی را به جا می‌آورند به نادانی و سفاقت نه از روی علم و دانش».

۴/۱۲۷. محمد بن یحیی، از احمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن شویذ، از یحیی حلبی، از ابو سعید مکاری، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در فرموده خدای عزوجل: «فَكُبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» (۲)، که ترجمه ظاهر آن این است: «پس در افکنده شوند به روی در جهنم ایشان و گمراهان» (یعنی: بتان و پرستندگان ایشان). آن حضرت فرمود: «ایشان گروهی هستند که عدالت یا هر امر حقی را وصف نمودند به زبان‌های خویش، بعد از آن، آن را مخالفت کردند. و به سوی غیر آن رفتند و آن را به عمل آوردند». باب نوادر

۱۶. باب نوادر «۳»

۱/۱۲۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر روایت کرده از حفص بن بختری و آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: «راحت دهید روح‌های خویش را به حکمت‌های تازه و علم‌های نافع؛ زیرا که ارواح مانده می‌شوند، چنانچه بدن‌ها مانده می‌شوند».

۲/۱۲۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از نوح بن شعیب نیشابوری، از عبیدالله بن عبدالله دهقان، از درست بن ابی منصور، از عروه پسر برادر شعیب عرقوفی، از شعیب، از ابوبصیر که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: ای طلب کننده علم، به درستی که علم، صاحب فضیلت‌های

(۱). نساء، ۱۷.

(۲). شعراء، ۹۴.

(۳). بابی است که آنچه در آن است با ابواب سابق مناسب داشته باشد، بلکه در اصل مطلب، با آنها یکی باشد، ولیکن به واسطه کمی و قلت آنچه در باب نوادر ذکر می‌شود، یا به جهت اشتغال آن بر مطالب بسیار، محدثین را ممکن نبود که عنوانی از برای آن قرار دهند؛ چنانچه از برای آنچه در غیر باب نوادر مذکور است، عناوین متعدده علی حده قرار داده و می‌دهند؛ زیرا که عنوان قرار

دادن از برای همه احادیث یا همه مطالب آن، باعث طول و از برای بعضی دین بعضی، موجب اخلاص یا ترجیح بلا مرجح است و آن معقول نیست. لهذا آن را به باب نوادر معنون گردانیدند. ذکر باب نوادر، در هر کتاب، که باب نوادر دارد، معنی و علتش این است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۸۱

بسیار است. پس سر آن فروتنی است، و چشمش بیزاری از حسد، و گوشش فهمیدن، و زبانش راست گویی، و حافظه‌اش تفحص و جستجو، و دلش نیکی نیت، و عقلش شناختن چیزها و کارها، و دستش رحمت و دل نرمی، و پایش دیدن علما، و همتش سلامتی مردم از صاحبش، و حکمتش پرهیزگاری، و قرارگاهش نجات، و لشکرکشش دوری از بدی‌ها، و حیوان سواریش نگاه داشتن عهد، و حربه‌اش نرمی سخن، و شمشیرش رضا و خشنودی، و کمانش مدارا با دشمنان، و لشکرش گفت‌وگویی با علما (که با ایشان بگویند و بشنود)، و مالش ادب، و ذخیره‌اش دوری و پرهیز کردن از گناهان، و توشه‌اش نیکی، و آرامگاهش مصالحه و ترک دشمنی، و رهبرش هدایت، و یارش دوستی نیکان است.

۳/۱۳۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: علم، خوب وزیری است از برای ایمان، و حلم، خوب وزیری است از برای علم، و مدارا، خوب وزیری است از برای حلم، و صبر، خوب وزیری است از برای مدارا» (در بعضی از نسخه‌ها، به جای صبر، عبرت است. و معنی آن، پند گرفتن است).

۴/۱۳۱. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:

«مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله، چیست که باعث حصول علم می‌شود؟ فرمود: خاموشی. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود که: گوش دادن و شنیدن. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود که: حفظ و ضبط کردن. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود که: عمل کردن به آن. عرض کرد که: بعد از آن چیست یا رسول الله؟ فرمود که: آشکار کردن و پراکنده نمودن آن میان مردمان».

۵/۱۳۲. علی بن ابراهیم، روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «طلب کنندگان علم، سه قسم‌اند. پس ایشان را به ذات و صفات ایشان بشناسیم: یک قسم آن را طلب می‌کند از برای استخفاف و استهزا که لازم جهل است، تا آن که با غیر خود جدال کند. و قسم دیگر، آن که آن را می‌طلبد از برای گردن‌کشی کردن و زیادت‌جستن و فریب دادن. و قسم دیگر، آن را می‌طلبد از برای دانش و عمل کردن (در بعضی نسخه‌ها به جای عمل، عقل، واقع شده و بنا بر این نسخه، مراد آن است که طلب کردن از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۸۳

برای تحصیل بصیرت کامل است در دین، و اطلاع بر احوال آخرت و حقارت دنیا و بی‌اعتباری آن).

پس صاحب جهل و جدال، مردم را اذیت می‌رساند و مجادله می‌کند و در مجالس مردمان به گفت‌وگو می‌پردازد و علم و صفت حلم را بسیار یاد می‌کند و در ظاهر، فروتنی را شعار خود ساخته و در باطن، از پرهیزگاری عاری است. پس خدا، به جهت این عمل، از صاحب آن، استخوان بینی او را بکوبد (یعنی روی او را قبیح گرداند. چه، صورت، به بینی است؛ چنانچه می‌بینی). و گرداگرد سینه او را ببرد. و صاحب گردن‌کشی و فریب، و صاحب فریب و گریز و خیانت و چاپلوسی است که به زبان دوستی اظهار می‌کند و در دل، خلاف آن را دارد، و بر مثل خود از علما تفوق می‌جوید و طریق گردن‌کشی می‌پوید، و از برای مالداران که از او پست‌ترند، فروتنی می‌نماید و به جهت شیرینی یا بخشش ایشان، شکسته نفسی می‌کند و دین خویش را در هم می‌شکند.

خدا بر چنین طالبی، خیرش را کور گرداند که از خود هم خبر نداشته باشد، و اثرش را از میان آثار علما بر طرف کند. و صاحب دانش و عمل و یا عقل، صاحب بدحالی و اندوهی است که او را درهم شکسته و پیوسته محزون است و شب‌ها بیدار خوابی می‌کشد از برای عبادت و تحت الحنک می‌بندد بر کلاهی که بر سر اوست و در تاریکی شب، به عبادت می‌ایستد و عمل می‌کند و پیوسته می‌ترسد که مبادا عملش قبول در گاه خدا نشود و مشغول دعا و زاری می‌باشد و رو به کار خویش کرده، متوجه اصلاح حال خود است و مردم زمانه خویش را می‌شناسد و از معتمدین برادران خویش وحشت دارد، و به کسی انس نمی‌گیرد. پس خدا ارکان این چنین کسی را سخت و محکم گرداند و ایمنی خویش را در روز قیامت به [او] عطا فرماید».

حدیث کرد مرا به این حدیث، محمد بن محمود - که ابو عبدالله قزوینی است - از چند نفر از اصحاب ما، که از ایشان است جعفر بن محمد صیقل در قزوین، از احمد بن عیسی علوی، از عباد بن صهیب بصری، از امام جعفر صادق علیه السلام.

۱۳۳ / ۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «راویان کتاب خدا (که قرآن است یا کتابی که مشتمل باشد بر علومی که در دین به کار آید، و حافظان آن از غلط و تحریف و لحن و تصحیف) بسیارند. به درستی که رعایت کنندگان آن (که عالم باشند به مراد آن و عامل تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۸۵

باشند به مقصود آن) کم‌اند و چه بسیار است آن که حدیث را تصدیق می‌کند و عمل می‌کند به آنچه در آن است و کتاب خدا را تصدیق نمی‌کند و عمل نمی‌کند به آنچه در آن است. پس رعایت نکردن، علما را اندوهناک می‌گرداند. حفظ کردن روایت جاهلان را رسوا و خوار می‌سازد (در بعضی از نسخه‌ها، رعایت، به جای روایت واقع شده. در این نسخه‌ها یحزَنهم به حای حطی و نون کلمن است؛ چون فقره اولی. و ترجمه آن این می‌شود: جاهلان حفظ رعایت ایشان، اندوهناک می‌گردند و نسخه اولی، أصح است. و تتمه حدیث: پس رعایت کننده‌ای است که حیات خود را رعایت می‌کند و رعایت کننده‌ای است که هلاکت خویش را رعایت می‌کند و در این هنگام، این دو رعایت کننده، با هم اختلاف کردند و این دو گروه، غیر یکدیگر شدند».

۱۳۴ / ۷. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «هر که چهل حدیث از احادیث ما را حفظ نماید، خدا او را در روز قیامت، عالم محشور گرداند و فقیه».

۱۳۵ / ۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از زید شحام، از امام محمد باقر علیه السلام در فرموده خدای عزوجل: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» «۱». ترجمه ظاهر آن این است: «پس باید آدمی نظر کند به دیده بصیرت و عبرت به سوی خوردنی خویش». گفت: عرض کردم که: طعام او چیست؟ حضرت فرمود: «علم او که آن را فرا می‌گیرد، بنگرد که آن را از که فرا می‌گیرد».

۱۳۶ / ۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از عبدالله بن مُسکان، از داود بن فرقد، از ابی سعید زُهری، از امام محمد باقر روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «توقف کردن در نزد چیزی که مشتبه و پوشیده باشد، بهتر است از آن که بی‌باکانه خویش را در هلاکت افکند. و ترک کردن تو حدیثی را که کسی تو را به آن خبر نداده باشد، یا آن را درست روایت نتوانی کرد، بهتر است از آن که حدیثی را روایت کنی که آن را درست ندانسته باشی».

(۱). عبس، ۲۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۸۷

۱۳۷ / ۱۰. محمد، از احمد، از ابن فضال، از ابن ابی بکیر، از حمزة بن طیار روایت کرده است که بر امام جعفر صادق علیه السلام

بعضی از خطبه‌های پدرش را عرض کرد تا چون به جایی از آن رسید، حضرت فرمود که: «باز ایست و ساکت شو»، بعد از آن حضرت فرمود که: «شما را نمی‌رسد در باب آنچه به شما فرود آید، از آنچه نمی‌دانید، مگر باز ایستادن از آن و درنگ نمودن و رد کردن آن به سوی ائمه هدی، تا شما را در آن به راه راست بدارند و زنگ کوری و جهالت را در آن از شما بزایند، و جلا دهند، و در آن حق را به شما بشناسانند. خدای تعالی فرموده است: «فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱)، یعنی: پس پرسید اهل ذکر را- که خاندان پیغمبراند، چنانچه بعد از این خواهد آمد- اگر هستید که نمی‌دانید».

۱۱/۱۳۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان عینی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «همه علم مردم را که نفعی داشته باشد در آخرت، در چهار چیز یافتیم: اول آنها آن است که پروردگار خویش را بشناسی، و دوم آن که بدانی که با تو چه کرده است، و سوم آن که بدانی که از تو چه خواسته است، و چهارم آن که آنچه تو را از دینی که داری بیرون می‌برد، بشناسی».

۱۲/۱۳۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حق خدا بر خلقش چه چیز است؟ فرمود که:

«آن است که آنچه را که می‌دانند، بگویند و آنچه را نمی‌دانند، باز ایستند، و چون این را به جا آورند، حق خدا را ادا نموده‌اند».

۱۳/۱۴۰. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن سنان، از محمد بن مروان عجلی، از علی بن حنظل روایت کرده است که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «منزلت‌ها و مرتبه‌های مردم را بشناسید بر اندازه روایت کردن ایشان از ما» (که هر که روایتش از ما بیشتر، جاه و منزلتش عظیم‌تر است).

۱۴/۱۴۱. حسین بن حسن، از محمد بن زکریا غلابی، روایت کرده است از ابن عائشه بصری و آن را مرفوع ساخته که امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه‌های خویش فرموده که:

«ای گروه مردمان، بدانید که عاقل نیست آن که گفتار دروغ و بهتان در باب او، مضطرب

(۱). نحل، ۴۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۸۹

می‌شود و از جا به در می‌رود. و حکیم نیست آن که به مدح و ثنای جاهل بر او، خشنود می‌گردد. مردمان، پسرانند از برای آنچه آن را (بدانند یا) نیکوکار شمارند (یعنی منسوب‌اند به سوی آن) پس اگر علم و عمل را نیکو بدانند، یا نیکو شمارند ابنای آخرت را، اهل آنند. و اگر در دنیا و زینت آن را بدانند یا نیکو شمارند ابنای دنیا را، اهل آنند. و اندازه بزرگی هر مردی به اندازه آن است که آن را می‌داند (پس اگر هیچ عمل ندارد، هیچ قدر و اندازه ندارد. و اگر علم دارد، قدرش به قدر آن است. هر که علمش بیشتر، جاه و مرتبه‌اش بیشتر است). پس در علم سخن گوید تا قدر و اندازه‌های شما ظاهر شود».

۱۵/۱۴۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان بن عثمان، از عبدالله بن سلیمان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که تکلم می‌فرمود و در خدمت آن حضرت مردی از اهل بصره بود که او را عثمان اعمی می‌گفتند و آن مرد می‌گفت:

حسن بصری گمان می‌کند که کسانی که علم را می‌پوشند، بوی بد شکم‌های ایشان اهل جهنم را آزار می‌رساند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «پس، از این لازم می‌آید که مؤمن آل فرعون، هلاک شده باشد و علم خویش را به خدایی خدا و پیغمبری موسی می‌پوشید و کتمان می‌کرد». بعد از آن فرمود که: «همیشه علم پوشیده بوده است از آن روزی که خدای تعالی نوح را به پیغمبری فرستاد تا امروز. پس حسن به هر طرف که می‌خواهد از راست و چپ برود و آنچه می‌خواهد بگوید. به خدا سوگند که

علم یافت نمی‌شود، مگر در اینجا» (یعنی خانه نبوت و معدن خلافت، یا مکان شریف آن حضرت. و ممکن است که آن جناب اشاره به سینه خود فرموده باشد). باب در بیان روایت کردن کتاب‌ها و حدیث و ...

۱۷. باب در بیان روایت کردن کتاب‌ها و حدیث و فضیلت نوشتن به توشیحات

۱/۱۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی فرموده خدای جل ثناؤه: «الَّذِينَ يَشْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (۱)؟ (که ترجمه آن گذشت).

حضرت فرمود که: «مقصود، آن مردی است که حدیث را می‌شنود، بعد از آن، کسی را به آن، حدیث می‌کند؛ چنانچه آن را شنیده. چیزی را در آن نمی‌افزاید و از آن چیزی را کم نمی‌کند».

(۱). زمر، ۱۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۹۱

۲/۱۴۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حدیث را از تو می‌شنوم، پس آن را زیاد و کم می‌کنم. فرمود که: «اگر اراده داری که معانی و آنچه را که مقصود از آن است، بگویی، باکی بر تو نیست».

۳/۱۴۵. و از او روایت است، از محمد بن حسین، از ابن سنان، از داود بن فرقد که گفت:

به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که: سخن را از تو می‌شنوم، پس اراده می‌کنم که آن را چنانچه از تو شنیده‌ام روایت کنم، میسر نمی‌شود. حضرت فرمود که: «آیا آن را چنانچه خود می‌خواهی می‌گویی؛ خواه زیاد باشد و خواه کم و خواه آن مضمون باشد و خواه غیر آن؟». عرض کردم که: نه، چنین نمی‌کنم. فرمود که: «می‌خواهی معانی آن را روایت کنی با الفاظی که شنیده باشی، بی‌زیاده و نقصان؟» عرض کردم: بلی. فرمود که: «باکی بر تو نیست».

۴/۱۴۶. و از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حدیث را از تو می‌شنوم و آن را از پدرت روایت می‌کنم، یا آن را از پدرت می‌شنوم و از تو روایت می‌کنم. حضرت فرمود که: «هر دو برابرند و تفاوتی ندارند، مگر آن که تو آن را از پدرم روایت کنی دوست‌تر است به سوی من».

امام جعفر صادق علیه السلام به جمیل فرمود که: «آنچه را که از من شنیده‌ای، از پدرم روایت کن».

۵/۱۴۷. از او، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: گروهی در نزد من حدیث می‌خوانند و به نزد من می‌آیند و حدیث شما را از من می‌شنوند و من دل تنگ می‌شوم و نمی‌توانم که همه آن حدیث را برایشان بخوانم. حضرت فرمود که: «پس، از اول کتاب یک حدیث و از میان آن یک حدیث و از آخر آن یک حدیث را برایشان بخوان».

۶/۱۴۸. از او روایت شده که به اسناد خویش، از احمد بن عمر حلال روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مردی از اصحاب ما کتاب حدیث را به من می‌دهد و نمی‌گوید که این را از من روایت کن. آیا مرا جایز است که آن را از وی روایت کنم؟ احمد گفت که: حضرت فرمود: «هرگاه بدانی که آن کتاب، تألیف اوست، آن را

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۹۳

روایت کن».

۷/۱۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش و از احمد بن محمد بن خالد، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر گاه حدیثی را به کسی نقل کنید، آن را نسبت دهید به سوی کسی که شما را حدیث کرده. پس اگر آن حدیث راست و درست باشد، نفع آن به شما عائد شود و اگر دروغ باشد، وبالش بر آن است که دروغ گفته».

۸/۱۵۰. علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از ابو ایوب مدنی، از ابن ابی عمیر، از حسین احمسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «دل، اعتماد می‌کند بر نوشتن، یا نوشته».

۹/۱۵۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «بنویسید (یعنی حدیث ما را) به درستی که شما حفظ نمی‌کنید تا بنویسید».

۱۰/۱۵۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از ابن بکیر، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «کتاب‌های خویش را نیکو محافظت نمایید. پس به درستی که زود باشد که شما به سوی آنها محتاج شوید».

۱۱/۱۵۳. چند نفر از اصحاب ما، روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد برقی، از بعضی از اصحابش، از ابوسعید خبیری، از مفضل بن عمر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «بنویس و علم خود را در میان برادرانت منتشر ساز. پس اگر بمیری، کتاب‌های خویش را به میراث بده به پسرانت؛ زیرا که بر مردم زمانی خواهد آمد که فتنه و قتل و گفت‌وگو در آن بسیار باشد و اهل حق و باطل، با هم ممزوج باشند و در آن زمان انس نگیرند، مگر به کتاب‌های خویش».

۱۲/۱۵۴. به همین اسناد، از محمد بن علی مروی است و آن را مرفوع ساخته که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «بهریزید از دروغی که مانع باشد میان راوی و قبول روایتش» (یا دروغی که در آن، دست به بالا زده شده باشد). به آن حضرت عرض شد که: مراد از این دروغ چیست؟ فرمود: «آن است که مردی تو را حدیث کند به حدیثی که از کسی روایت کرده تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۹۵

است، پس تو او را واگذاری و آن را روایت کنی از آن که محدث تو را حدیث کرده» (مثلا زید تو را حدیث می‌کند به حدیثی که از عمرو شنیده و تو در وقت روایت، زید را ترک می‌کنی و از عمرو روایت می‌نمایی).

۱۳/۱۵۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از جمیل بن دراج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «حدیث ما را اعراب دهید (یعنی حرکات و سکانات و حروف و کلمات آن را چنانچه مقتضای لغت عرب است، به جا آورید و در آن غلط نکنید)؛ زیرا که ما گروه فصاحیم».

۱۴/۱۵۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیر او، روایت کرده است که گفت: شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «حدیث من، حدیث پدر من است و حدیث پدر من، حدیث پدر پدر من، و حدیث پدر پدر من، حدیث حضرت امام حسین علیه السلام، و حدیث حضرت امام حسین علیه السلام، حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، و حدیث حضرت امام حسن علیه السلام، و حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرموده خدای عزوجل است».

۱۵/۱۵۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از محمد بن حسن بن ابی خالد شینوله که گفت: به خدمت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، به درستی که مشایخ و استادان ما از امام محمد باقر و امام جعفر صادق

علیهما السلام روایت کرده‌اند و تقیه سخت و شدید بوده و ایشان به این علت کتاب‌های خود را پنهان کرده‌اند و لهذا آنها از ایشان روایت نشده، و چون مردند، آن کتاب‌ها به ما رسید. حضرت فرمود که: «مردم را به آنها حدیث کنید که آنها را راست و درست است». باب در بیان تقلید

۱۸. باب در بیان تقلید

۱/۱۵۸. چند نفر، از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از عبدالله بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض

(۱). و فصیح، آن است که در کلامش چیزی نباشد که بر آن عیب شود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۹۷

کردم که: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۱)، یعنی: «فرا گرفتند جهودان و ترسایان (اما جهودان، علما و دانشمندان خویش را، و اما ترسایان، زاهدان خود را که دیرانین و صومعه داران ایشانند)، پروردگار و خدایان به جز خداوند عالمیان». حضرت فرمود که: «بدان و آگاه باش، به خدا سوگند که ایشان را به سوی بندگی و پرستیدن خود، نخواندند و اگر ایشان را می‌خواندند، ایشان را اجابت نمی‌نمودند، و لکن حرامی را از برای ایشان حلال گردانیدند و حلالی را از برای ایشان حرام کردند. پس ایشان را پرستیدند از آنجا که نمی‌دانند».

۲/۱۵۹. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابراهیم بن محمد همدانی، از محمد بن عبیده روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که: «ای محمد، آیا شما سخت‌ترید از روی تقلید و پیروی کردن یا مرجئه؟» (و مراد از ایشان، یا مطلق سنیان است، یا فرقه‌ای از ایشان که مقابل توعیده‌اند. و ایشانند که می‌گویند که هیچ معصیتی، با ایمان ضرر نمی‌رساند؛ چنانچه بیاید). محمد گفت که: گفتم: ما تقلید کردیم و ایشان تقلید کردند.

حضرت فرمود که: «تو را از این سؤال نکردم». پس در نزد من جوابی بیشتر از جواب اول نبود. حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: «به درستی که مرجئه، مردی را نصب کردند که طاعتش واجب نبود و او را تقلید کردند، و شما مردی را نصب کردید و طاعتش را واجب دانستید. بعد از آن، او را تقلید نکردید. پس ایشان سخت‌ترند از شما از روی تقلید کردن».

۳/۱۶۰. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در فرموده خدای عزوجل: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند که روزه نگرفتند و نماز نکردند از برای ایشان، و لکن حرامی را از برای ایشان حلال کردند و حلالی را از برای ایشان حرام کردند، پس ایشان را پیروی نمودند». باب در بیان حرمت بدعت‌ها و رأی و قیاس‌ها

۱۹. باب در بیان حرمت بدعت‌ها و رأی و قیاس‌ها

۱/۱۶۱. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء؛

و چند نفر از اصحاب ما، روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از ابن فضال، همگی از

(۱). توبه، ۳۱.

عاصم بن حمید، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که:

«امیر المؤمنین علیه السلام از برای مردم خطبه خواند و پس فرمود که: ای گروه مردمان، جز این نیست که منشأ وقوع فتنه‌ها و ضلالت‌ها (که موجب امتحان خلائق است)، خواهش‌های نفس است که پیروی آنها می‌شود، و احکامی چند که از سر نو پیدا می‌گردد که در آنها با کتاب خدا مخالفت می‌شود، و در آن مردانی چند، مردانی را دوست خود می‌گردانند و یکدیگر را اعانت و یاری می‌نمایند.

پس اگر باطل، خالص و ساده می‌بود (که چیزی از حق در آن نبود)، بر هیچ صاحب عقل و فطانت پوشیده نبود، و اگر حق خالص می‌بود (که چیزی از باطل با آن نبود)، اختلافی به هم نمی‌رسید. ولیکن از آن، مثنی و از آن، مثنی فرا گرفته می‌شود، پس با هم آمیخته می‌شوند و با هم می‌آیند و در این هنگام، شیطان بر دوستان خویش مستولی می‌شود و بر ایشان دست می‌یابد و نجات می‌یابند آنان که پیشی گرفته از برای ایشان از جانب خدا سابقه نیکوتر که سعادت دنیا و آخرت است».

۱۶۲/۲. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد روایت کرده است، از محمد بن جمهور عَمّی، و آن را مرفوع می‌سازد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر گاه بدعت‌ها در میان امت من ظاهر گردد، باید که عالم علم خود را ظاهر کند (و بیان کند که آن بدعت است). پس هر که آن را اظهار نکند، لعنت خدا بر او باد».

۱۶۳/۳. و به همین اسناد، از محمد بن جمهور روایت است و آن را مرفوع ساخته که آن جناب صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بیاید به نزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید و بزرگ دارد، جز این نیست که در خرابی دین اسلام کوشش می‌نماید».

۱۶۴/۴. و به همین اسناد، از محمد بن جمهور روایت است و آن را مرفوع ساخته که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «خدا ابا فرموده از برای صاحب بدعت که توبه کند، یا توبه او را قبول فرماید». به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله، چرا صاحب بدعت توبه نمی‌کند، یا چگونه می‌شود که توبه او مقبول نباشد؟ فرمود: «زیرا که دلش، دوستی آن بدعت، نشانیده شده» (و آن بر وجهی در دل او در آمده که در آن رسوخ به هم رسانیده و جا گرفته که از آن بیرون نمی‌رود. از کلام آن جناب چنین ظاهر می‌شود که معنی اول، که صاحب بدعت توفیق توبه نمی‌یابد، مراد باشد، اگر چه، در معنی دوم نیز احتمال دارد).

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۰۱

۱۶۵/۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن وهب، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که در نزد هر بدعتی که بعد از من می‌باشد و اراده می‌شود که به آن، با ایمان مکر و حيله شود، یاوری است از اهل بیت من، که گماشته است بر ایمان و از این دفع می‌نماید آنچه را که بد باشد و به الهام و افهام خدا، سخن می‌گوید و حق را آشکار می‌کند و آن را روشن می‌سازد و مکر و حيله مکاران را رد می‌کند و از جانب ضعیفان بیان می‌کند. پس پند گیرید ای صاحبان دیده‌ها، و بر خدا توکل کنید».

۱۶۶/۶. محمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب خویش و علی بن ابراهیم، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند و علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده از ابن محبوب که آن را مرفوع ساخته از امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود: «از جمله دشمن‌ترین خلق به سوی خدای عزوجل دو مردند: یکی مردی که خدا او را به خود وا گذاشته (و امور او را به اصلاح نمی‌آورد)، و آن مرد، از راه راست میل کرده (و سرگردان است) و سخنی که بدعت باشد، پرده دلش را شکافته و به درون آن، جا گرفته (یا به واسطه دوستی آن، دل سوخته و شیفته و بیمار شده است. و این، کنایه است از شدت محبت است). و حریص شده به روزه داشتن و نماز کردن و چنین کسی، فتنه و آزمایشی است از برای آن که به واسطه او در فتنه افتاده و گمراه است از طریقه هدایت آن که پیش از او بوده، و گمراه کننده کسی است که به او اقتدا کند، و در این بدعت، او را پیروی نماید؛ خواه در وقت زندگی او باشد و خواه بعد از مرگ او. و گناهان غیر خود که او را در این بدعت تبعیت کرده‌اند، بر

خواهد داشت. و خود، به گناه خود در گرو است که نمی‌تواند خود را باز رهاند.

و دیگر مردی است که جهل را از مواضع مختلف فراهم آورده است در میان مردمان جاهل و اهتمام دارد به تاریکی‌های فتنه و آنها که در صورت به آدمیان شباهت دارند، و در حقیقت انسان نیستند، او را عالم می‌نامند و در این شغل، روزی درنگ نکرده که سالم باشد، و در هر روز، هر کسی را پیشی می‌گیرد به سوی جهالات و بسیار تحصیل می‌کند آنچه را که هر چه کم باشد، از آن، بهتر است از آنچه بسیار باشد تا چون سیراب شود از آب گندیده بد بو (یعنی جهالات را جمع کند آن قدر که به اعتقاد خود آن را کافی داند و شکمش چنان پر شود

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۰۳

که بر آید از آنچه نفع و فایده نداشته باشد). در میان مردمان بنشیند و قاضی باشد (که در میان ایشان حکم کند) و در موضع اشتباه آنچه بر غیر او مشتبه است، خلاصه آن را بگیرد (و چیزی بگوید که مورد بحث نگردد) و اگر با قاضی که بر او پیشی گرفته، مخالفت ورزد، ایمن نباشد از آن که کسی که بعد از آن می‌آید حکم او را زند، چنان که او با کسی پیش از او بوده، چنین نموده، و اگر یکی از مسایل مشکله (که فهمیدن آن دشوار باشد) بر او فرود آید، رأی در میان افتاده بی مصرف خویش را از برای آن آماده باشد، و درهم بافد، بعد از آن، به آن قطع کند و جزم به هم رساند.

پس چنین کسی، از شک و آشفتگی و آمیزش شبهه‌ها، در مثل تار عنکبوت است (که به اندک چیزی نیست و نابود می‌شود)، نمی‌داند درست گفته یا خطا کرده است. و علم را در غیر آنچه می‌داند نمی‌پندارد (و یا آن را علم نمی‌شمارد و اعتقاد نمی‌کند که از پس آنچه در آن رسیده راهی باشد)، و چنان می‌داند که به اعلا درجه علم رسیده، و اگر چیزی را به چیزی قیاس کند، نظر و فکر خویش را تکذیب نکند و آن را باور دارد. و اگر امر بر او مشکل باشد، آن را پویشاند و پنهان کند به جهت جهل خود که خود می‌داند و می‌داند که نمی‌داند تا آن که در باره او نگویند که نمی‌داند. بعد از آن جرأت می‌نماید و حکم می‌کند در میان مردمان. پس او کلید پوشیده‌ها و تاریکی‌ها و مشکلات است (که بسیار مشکلات به واسطه او به ظهور رسد) و بر شبهه‌ها بسیار سوار شود (به آن که آنها را مرتکب گردد)، و خود را در جهالت‌ها افکند و هیچ پروا نکند و دست و پا ببازالاند، «۱» و عذر نخواهد از آنچه نمی‌داند تا سالم باشد، و دندان نزنند به دندان برنده تا غنیمت یابد (و این، مثل است از برای آن که علم را درست ندانسته و آن را محکم نساخته است). روایت‌ها را پراکنده می‌کند؛ چون پراکندن کردن باد گیاه خشک را (که آن از زمین بر می‌کند و به هر سو می‌برد. یا روایت‌ها را به هم می‌بافد؛ چنان که باد گیاه را به هم می‌پیچد. و اول اظهر است). و میراث‌ها از تقسیم او می‌گیرند، و خون‌ها از دست او فریاد و فغان می‌کنند، و فرج حرام را به حکم خویش حلال می‌گرداند، و فرج حلال را به حکم خویش حرام می‌کند. نه مردی است استوار که تواند آنچه که بر او وارد می‌شود، باز گرداند (به این که آنچه از او می‌پرسند جواب گوید). نه سزاوار چیزی که به سبب آن، پیش دستی نموده،

(۱). باز کند و بگشاید.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۰۵

یا به واسطه آن مردم او را مدح کرده‌اند از آنچه ادعا نموده که علم حق را نمی‌داند».

۷/۱۶۷. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از ابان بن عثمان، از ابو شیبیه خراسانی، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که صاحبان قیاس‌ها، علم را به قیاس‌ها طلب کردند. پس آن قیاس‌ها ایشان را نیفزود، مگر دوری از حق. به درستی که به قیاس‌ها، به دین خدا نمی‌توان رسید».

۸/۱۶۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر و امام جعفر

صادق علیهما السلام که فرمودند: «هر بدعتی ضلالت و گمراهی، و هر ضلالتی راهش به سوی آتش جهنم است».

۹/۱۶۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام عرض کردم که: فدای تو کردم، در دین فقیه و دانا شدیم و خدا ما را به واسطه شما از مردمان بی نیاز گردانید، تا آن که گروهی از ما در مجلسی می‌باشند و آنچه مردم از صاحب خویش می‌پرسند از مسأله و جواب آن، در نزد او حاضر است، ولیکن در هر چیزی وارد می‌شود که در باب آن از تو و پدران تو چیزی به ما نرسیده، پس نظر می‌کنیم به سوی نیکوتر از آنچه در نزد ما حاضر باشد، و موافقش به آنچه از جانب شما به ما رسیده، بیشتر باشد، آن را می‌گیریم و به آن عمل می‌نماییم. حضرت فرمود که: «دور است، دور، آنچه می‌کنید از قیاس کردن. ای پسر حکیم، به خدا سوگند، در این باب هلاک شد هر که هلاک شد». حضرت بعد از آن فرمود که: «خدا ابو حنیفه [را] لعنت کند که می‌گفت که: علی گفت و من گفتم».

محمد بن حکیم راوی به هشام گفت: به خدا سوگند، اراده نداشتم مگر آن که آن حضرت مرا رخصت دهد در قیاس کردن.

۱۰/۱۷۰. محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از یونس بن عبدالرحمان که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: [به چه] خدا را به یگانگی پرستم؟ فرمود که: «ای یونس، البته صاحب بدعت باش، که هر که برای خود در دین نظر کند، هلاک گردد، و هر که اهل بیت پیغمبر خود را واگذارد، گمراه می‌شود. و هر که کتاب خدا و فرموده پیغمبر او را ترک کند، کافر شود».

۱۱/۱۷۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد از وشاء، از مثنی حنّاط، از ابوبصیر روایت

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۰۷

کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیزی بر ما وارد می‌شود که حکم آنها را در قرآن و حدیث نمی‌بینیم و نمی‌شناسیم. پس در آنها نظر می‌کنیم (یعنی به قیاس). حضرت فرمود که: «چنین مکن؛ زیرا که اگر به صواب برسی، و درست بگویی، مزدی نیابی و اگر خطا کنی، بر خدای عزوجل دروغ گفته باشی» (احتمال دارد که مراد ابوبصیر از نظر، نظر در کتاب و خبر و استنباط باشد، و بی مزدی، به جهت تقصیر یا کوتاهی در تتبع باشد. و اول اظهر است).

۱۲/۱۷۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از عمر بن ابان کلبی، از عبدالرحیم قصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام. آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر بدعتی، گمراهی است و هر گمراهی در آتش است».

۱۳/۱۷۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از سیماعه بن مهران، از ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که گفت: گفتم که:

خدا تو را به اصلاح آورد. به درستی که ما جمع می‌شویم و آنچه را که در نزد ما است، با یکدیگر یاد می‌نماییم. پس چیزی بر ما وارد نمی‌شود، مگر آن که در نزد ما در باب آن چیزی هست که نوشته شده است، و این از جمله آنها است که خدا بر ما به آن، انعام فرموده به واسطه شما. بعد از آن مسأله جزئی بر ما وارد می‌شود که در باب آن، چیزی در نزد ما نیست. پس بعضی از ما در بعضی می‌نگرد و در نزد ما چیزی هست که به آن، شباهت دارد. آیا جایز است که بر نیکوتر آن قیاس کنیم؟ حضرت فرمود که: «شما را به قیاس چه کار؟ جز این نیست که هلاک شد هر که پیش از شما هلاک شد به واسطه قیاس».

بعد از آن فرمود که: «هر گاه بیاید شما را آنچه می‌دانید، آن را بگویید و اگر وارد شود بر شما آنچه را که نمی‌دانید، پس بگیرید». و دست خویش را برداشت به سوی دهان مبارکش (یعنی آن را از دهان ما بگیرد و از ما بشنود، یا ساکت باشید). بعد از آن فرمود که: به اندازه یک سطر افتادگی دارد. اگر در نسخه نیست با آورد کروش اضافه شود. «خدا لعنت کند ابو حنیفه را که می‌گفت: علی چنین گفته و من چنین می‌گویم. صاحبه چنین گفته‌اند و من هم چنین می‌گویم». آن گاه می‌فرمود: «آیا با او

می‌نشینی؟» عرض کردم که: نه، ولیکن این سخن اوست. بعد از آن عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای مردم آورد آنچه را که به آن اکتفا کنند در زمان؟ آن حضرت فرمود: «بلی، نیز آورد آنچه را که تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۰۹

مردم به سوی آن محتاجند تا روز قیامت». عرض کردم که: پس چیزی از آن تلف شد؟ فرمود:

«چیزی از آن تلف نشد، ولیکن در نزد اهل آن است» (که حضرات معصومین اند - سلام الله علیهم اجمعین -).

۱۴ / ۱۷۴. از او، از محمد، از یونس، از ابان، از ابو شیبہ روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «قیاس ابن شُبْرَمَه، در نزد جامعه ضایع و نابود است. و آن، کتابی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از بر فرموده و علی علیه السلام، به دست خویش نوشته است. به درستی که جامعه، سخنی را از برای کسی نگذاشته است و علم حلال و حرام خدا همه در آن است.

صاحبان قیاس به واسطه قیاس، علم را طلب کردند، پس از حق، بیشتر دور شدند و به واسطه قیاس، به دین خدا نمی‌توان رسید».

۱۵ / ۱۷۵. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمان بن حجاج، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که سنت را قیاس نمی‌توان کرد. آیا نمی‌بینی که زن هر گاه روزه خود را خورد، قضا می‌کند و نمازی را که به جا نیاورده (یعنی در ایام حیض) قضا نمی‌کند. ای ابان، به درستی که سنت، هر گاه قیاس شود، محو و باطل گردد».

۱۶ / ۱۷۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی که گفت: از ابوالحسن امام موسی علیه السلام از قیاس سؤال نمودم. فرمود: «شما را با قیاس چه کار؟ به درستی که خدا را نمی‌توان پرسید که چگونه حلال کرده و چگونه حرام کرده است؟».

۱۷ / ۱۷۷. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام که علی علیه السلام فرمود: «هر که خود را از برای قیاس و عمل به آن نصب نماید، همیشه در دنیا در اشتباه و آشتفتگی خواهد بود. و هر که خدا را عبادت کند از برای خود، همیشه در مدت عمر، خود در باطل غوطه خواهد خورد». و فرمود که: «حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: هر که مردم را فتوا دهد برای خود، خدا را پرستش نموده به چیزی که نمی‌داند، با خدا دشمنی و مخالفت ورزیده، از آنجا که حلال و حرام قرار داده، در چیزی که نمی‌داند».

۱۸ / ۱۷۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن یقطين، از حسین بن میاح، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۱۱

که شیطان، خود را به آدم قیاس کرد. پس گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» «۱»، یعنی:

«آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل». پس اگر جوهری که خدا آدم را از آن آفرید (و آن نور عقلانی است که در آدم بود)، به آتش قیاس می‌نمود، نور و روشنی آن، از آتش بیشتر بود» (چه، به آن ظاهر می‌شود آنچه به آتش ظاهر نمی‌شود، چون معقولات. و در محسوسات، هر دو شریکند که آنچه به آن ظاهر شده از این نیز هویدا می‌گردد).

۱۹ / ۱۷۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از حریر، از زرارہ روایت است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام از حلال و حرام سؤال کردم، فرمود که: «حلال محمد، همیشه حلال است تا روز قیامت و حرام او، حرام است تا روز قیامت که غیر آن نمی‌باشد. و شرعی غیر آن نمی‌آورد».

و فرمود که: «علی علیه السلام فرمود که: هیچ کس بدعتی را اختراع نکرد، مگر آن که سنتی را ترک کرد».

۱۸۰ / ۲۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن عبدالله عقیلی، از عیسی بن عبدالله قرشی، روایت کرده است که گفت: ابوحنیفه بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شد، پس آن حضرت فرمود که: «خبر به من رسیده که تو قیاس می کنی». عرض کرد که: بلی. فرمود که:

«قیاس مکن؛ زیرا که اول کسی که قیاس نمود، شیطان بود. در هنگامی که گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»، پس قیاس نمود آنچه را که در میانه آتش و گل بود. و اگر نورانی بودن آدم را به نور آتش قیاس می کرد، زیادتى آنچه در میانه این دو نور است، صفا و پاکی و بی غشی یکی از این دو را برابر دیگری می شناخت».

۱۸۱ / ۲۱. علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از قُتیبیه روایت کرده است که گفت: مردی از امام جعفر صادق علیه السلام از مسأله‌ای سؤال نمود، پس آن حضرت او را در آن مسأله جواب فرمود.

آن مرد عرض کرد که: مرا خبر ده که اگر چنین و چنین باشد، رأی تو در این مسأله چه خواهد بود؟ حضرت فرمود که: «بس کن، آنچه تو را به آن جواب دهم در باب آنچه می پرسى و هر چه بگویم همان جواب از رسول خدا است صلی الله علیه و آله. و دأب ما این نیست که به رأی عمل کنیم، تا کسی از ما بپرسد که رأی شما در این مسأله چیست».

(۱). اعراف، ۱۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۱۳

۱۸۲ / ۲۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، به طور مرسل که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «فرا مگیرید به غیر از خدا دوست نهانی را که با وی افشای رازها کنید، تا با این سبب مؤمن باشید؛ زیرا که پیوند و نسب (یعنی نژاد و باز خواندن کسی به کسی چون فلان پسر فلان) و هر خویشی و دوستی و بدعت و شبهه بریده شده است، مگر آنچه قرآن آن را ثابت گرداند». باب در بیان وجوب رد به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر

۲۰. باب در بیان وجوب رد به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیان این که چیزی نیست از حلال و حرام و همه آنچه مردم به سوی آن محتاجند، مگر آن که کتاب و یا سنتی در باب آن وارد شده است

۱۸۳ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا تبارک و تعالی در قرآن، بیان هر چیزی را فرو فرستاد، تا آن که به خدا سوگند که خدا وانگذاشت چیزی را که بندگان به سوی آن احتیاج دارند، مگر آن که آن را در قرآن فرو فرستاد تا آن که بنده نتواند که بگوید که: اگر این بود، در قرآن فرو فرستاده می شد».

۱۸۴ / ۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن مُنذر، از عمر بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی، وانگذاشت چیزی را که امت پیغمبر به سوی آن محتاج باشند، مگر این که آن را در کتاب خویش فرو فرستاد و آن را از برای رسولش بیان فرمود. و از برای هر چیزی حد و اندازه قرار داد و بر آن دلیلی قرار داد که بر آن دلالت کند. و بر هر کس که از آن اندازه، به در رود، عقوبتی قرار داد».

۱۸۵ / ۳. علی، از محمد، از یونس، از ابان، از سلیمان بن هارون روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خدا، حلال و حرامی را نیافرید، مگر این که آن را حدی است چون حد خانه. پس آنچه از راه باشد، از راه است که به خانه مدخلیتی ندارد و آنچه از خانه است، که به راه مدخلیتی ندارد. «۱» و هر چیزی را حدی است، حتی دیه خراش. و آنچه غیر آن باشد؛ یک تازیانه زدن و نصف تازیانه زدن».

(۱). حد، چیزی است که فاصل باشد میان دو چیز و مانع آنها باشد از رسیدن به یکدیگر. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۱۵

۴/۱۸۶. علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هیچ چیز نیست مگر این که در باب آن، حکمی است در کتاب خدا، یا سنت پیغمبر».

۵/۱۸۷. علی بن ابراهیم، از یونس، از حمّاد، از عبدالله بن سنان، از ابی الجارود روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «هر گاه شما را به چیزی خبر دهم، مرا سؤال کنید از کتاب خدا» (یعنی پرسید که کدام آیه به این دلالت دارد). بعد از آن، در بعضی از حدیث خویش فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از قیل و قال و گفتار بسیار با کثرت جواب و سؤال (یا سخنان بیهوده که به کار نیاید)، و از فاسد نمودن مال به ترک اصلاح آن (یا صرف کردن آن در غیر مصرف)، و از بسیاری سؤال». به آن حضرت عرض شد که: یا ابن رسول الله، این در چه موضع از کتاب خدا مذکور است؟ فرمود: «به درستی که که خدای عزوجل می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» (۱)، یعنی: «هیچ خوبی نیست در بسیاری از راز ایشان، مگر راز آن که امر کند به صدقه دادن و یا هر چه در شرع حسن و مستحسن باشد، یا به اصلاح کردن در میان مردم به رفع کدورت از دل‌های ایشان و الفت دادن ایشان به یکدیگر» (بنا بر بعضی احتمالات که در آیه می‌رود).

و فرموده است: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» (۲)، یعنی: «مدهید به سفیهان و کم‌خردان مال‌های خویش را و مال‌های ایشان را که در تحت تصرف شما است و بر آن تسلط دارید. ای اولیای ایشان، آن مال‌ها که خدا آنها را از برای شما سبب قیام معیشت و رابطه مقام امور دین قرار داده» (یا مال‌ها که از جنس چیزی است که خدا آن را چنین قرار داده؛ چه ایشان به جهت سفاقت، ضبط آن نکنند و آن را تلف گردانند و شما، یا خود را بی چیز گردانند. بنا بر هر دو تفسیر که در آیه ذکر شده است).

و فرموده است: «لَا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» (۳)، یعنی: «پرسید از چیزی چند که اگر آشکار شود از برای شما (یعنی جواب آنها) شما را ناخوش دارد و اندوهناک سازد» (چه کثرت سؤال، لازم دارد جوابی را که موجب اندوه این کس باشد، یا به حسب دنیا یا

(۱). نساء، ۱۱۴.

(۲). نساء، ۵.

(۳). مائده، ۱۰۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۱۷

به حسب آخرت).

۶/۱۸۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از آن که او را حدیث کرده، از معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«هیچ امری نیست که دو نفر در آن با هم مخالفت کنند، مگر آن که آن را اصلی است در کتاب خدای عزوجل، ولیکن عقل‌های مردان به آن نمی‌رسد».

۷/۱۸۹. محمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب خویش، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: ای گروه مردمان، به درستی که خدای تبارک و

تعالی رسول خویش را به سوی شما فرستاد و کتاب خود را به سوی فرود آورده و از آن رسول و کسی که او را فرستاده در هنگامی رسولان و پیغمبران فتور و انقطاعی به هم رسانیده و امت‌ها در طول خفتن و غفلت بودند و جهل انبساطی داشت و فتنه پیش آمده بود، و آنچه محکم در هم بافته بود، از هم باز شده و همه از دیدن حق کور و نابینا بودند، و ستم کاران از راه به در رفته بودند، و دین باطل شده و اثر آن بر طرف گردیده بود، و آتش جنگ‌ها زبانه می‌کشید، و در هنگامی که مرغزار و بوستان و باغ‌های دنیا زرد گردیده و شاخ‌های درختان آن خشکیده و برگ‌های آن پراکنده شده بود، از میوه‌های آنها نومید بودند، و آب آنها به زمین فرو رفته و نشان‌های هدایت مندرس و کهنه گردیده، و نشان‌های هلاکت ظاهر گشته بود، در دنیا در آمده بود با ناخوشی تمام و در روی اهل خویش ترش و ابرو درهم کشیده و پشت نموده بود و به کسی رو نمی‌آورد.

ثمره آن، فتنه و طعم آن، مردار بود و جامه‌ای که در زیر می‌پوشید، ترس بود و جامه‌ای که در بالا پوشیده بود، شمشیر بود. شما پراکنده شده بودید به پراکندگی و دنیا چشم‌های اهل خویش را کور گردانیده و روزهای آن پریشان و تیره و تار کرده بود. رحم‌های خویش را قطع کرده بودند و خون‌های یکدیگر را ریخته بودند و در خاک پنهان کرده بودند. از فرزندان خود دختران را که ایشان را زنده در گور کردند (این فعل در میان ایشان متعارف بود) و خوشی زندگانی و رفاهیت که راحت و فراغت‌های دنیاست، در نزد ایشان بر گزیده و مختار بود (به این جهت، این فعل قبیح را به عمل می‌آوردند، چون چنین دانستند که مطلوب ایشان از این، به عمل می‌آید)، و از خدا امید ثوابی نداشتند. به خدا سوگند، که از او، ترس عقابی نه.

زنده ایشان کوری بود نا تمام و پژمرده و مرده ایشان در آتش جهنم غمناک و در هم

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۱۹

شکسته، که پیغمبر، ایشان را کتابی آورد که آنچه در نامه‌ها و کتاب‌های پیشین بود، همه در آن است. مصدق آن چیزی است که پیش از این بوده؛ از کتاب‌های خدا و موافق آنهاست در راستی و درستی، و بیان کننده حلال است از گمان حرام. و آن کتاب، همین قرآن است. پس از آن، در خواهید که سخن گوید و هرگز برای شما سخن نخواهد گفت. من شما را از جانب آن خبر می‌دهم. در آن است علم آنچه گذشته و علم به آنچه می‌آید، تا روز قیامت و حکم آنچه در میان شما است و بیان آنچه شما صبح کردید و در آن اختلاف دارید. پس اگر مرا از آن سؤال کنید، هر آینه شما را تعلیم می‌دهم».

۸/۱۹۰. محمد بن یحیی، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از حماد بن عثمان، از عبدالاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«من از رسول خدا متولد شده‌ام. من کتاب خدا را می‌دانم. در آن است ابتدای خلق و آفرینش موجودات، و کیفیت آن و آنچه خواهد بود، تا روز قیامت. در آن است خبر آسمان و زمین، و خیر بهشت و دوزخ و خیر آنچه خواهد بود. من همه این را می‌دانم؛ چنانچه به سوی کف دست خود نظر می‌کنم. به درستی که خدا می‌فرماید: وَفِيهِ تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ، یعنی: در قرآن، بیان هر چیزی هست» (مخفی نماند که در قرآن چنین کلامی نیست، لیکن در سوره نحل است که «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» «۱»). پس مراد، حاصل است. و احتمال دارد که در قرآنی که در نزد اهل بیت علیهم السلام است، چنین لفظی بوده باشد. «۲»

۹/۱۹۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «در کتاب خدا خبر آنچه پیش از شما بوده، موجود است و همچنین آنچه بعد از شما است و سخنی که جدا کننده میان حق و باطل باشد در آنچه در میانه شما است و ما همه آنها می‌دانیم».

۱۰/۱۹۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از ابوالمغراء، از سماعه، از ابوالحسن حضرت امام

(۱). نحل، ۸۹.

(۲). این احتمال بعید و دور از حقیقت و واقعیت است. خداوند متعال دو کتاب نفرستاده، که یکی در نزد گروهی از مردم، و دیگری به صورت پنهانی در دست گروهی دیگر باشد. و فرض پنهان ماندن قرآن واقعی، خلاف منظور و هدف ارسال آخرین کتاب آسمانی است و با ختم نبوت سازگار نیست.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۲۱

موسی علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا هر چیزی در کتاب خدا و سنت پیغمبرش صلی الله علیه و آله موجود است، یا شما در آن برای خود سخن می‌گویید؟ فرمود که: «هر چیزی در کتاب خدا و پیغمبرش صلی الله علیه و آله موجود است». باب در بیان وجه اختلاف که در حدیث است

۲۱. باب در بیان وجه اختلاف که در حدیث است

۱/۱۹۳. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیاش، از سلیمان بن قیس هلالی روایت کرده که گفت: به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردم که: من شنیدم از سلمان و مقداد و ابوذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیثی چند را که از پیغمبر روایت کردند غیر از آنچه در دست مردم است، بعد از آن، از تو شنیدم که تصدیق فرمودی آنچه را که من از ایشان شنیده بودم و از تفسیر قرآن و احادیثی که از پیغمبر مروی است بسیار چیزها در دست مردم دیدم که شما با ایشان در آنها مخالفت دارید. و چنان می‌دانید که همه آنها باطل است. آیا مردم را چنین می‌دانی که از روی عمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌گویند و قرآن را به رأی خود تفسیر می‌کنند؟

سلیم می‌گوید که: آن حضرت رو به من کرد و فرمود: «سؤال کردی، پس جواب آن را بفهم. به درستی که حق و باطل و راست و دروغ، و ناسخ و منسوخ، و عام و خاص، و محکم و متشابه، و آنچه درست حفظ شده و آنچه غلط واقع شده، همه در دست مردم هست. و در زمان رسول خدا، آن قدر بر آن حضرت دروغ گفتند که خود بر خاست و خطبه خواند و فرمود که: ای گروه مردم، دروغ‌گویان که بر من دروغ می‌گویند، بسیار شده‌اند، پس هر که بر من دروغ گوید از روی عمد، جای خویش را در جهنم آماده داند.

بعد از وفات آن حضرت نیز بر او دروغ بستند، و جز این نیست که از چهار کس حدیث به شما رسیده که پنجم ندارند: یکی منافقی که اظهار ایمان می‌کند و اسلام را به خود می‌بندد و پروا نمی‌کند از این که عمداً دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید و بر خویش تنگ نمی‌گیرد. پس اگر مردم، می‌دانستند که او منافق و دروغ‌گوست از او قبول نمی‌کردند، و او را تصدیق نمی‌نمودند، ولیکن مردم، گفتند که این مرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصاحبت نموده و آن حضرت را دیده و از او شنیده و ایشان از حال او خبر نداشتند. و خدا پیغمبران را از حال منافقان خبر داده به آنچه او را خبر داده و ایشان را وصف فرموده به آنچه وصف فرموده (که: زبان از بیان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۲۳

آن عاجز است و گوش تاب شنیدن آن را ندارد). و بعد از آن خدای عزوجل فرموده: «وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ» (۱)، یعنی: «هر گاه بینی منافقان را بشگفت می‌آورد تو را تن‌های ایشان (و تو را از جسم‌های ایشان به جهت جسامت و صباحت خوش آید). و اگر سخن گویند، گوش فرا می‌دهی از برای گفتار ایشان (به جهت طلاقت زبان و حلاوت و فصاحت سخنان ایشان). و به این سبب، آنچه می‌گویند (از سوگندهای دروغ و ادعای ایمان بی فروغ)، قبول می‌کنی و قبول می‌فرمایی» (مراد این است که هر گاه پیغمبر با آن حال او در باب منافقان چنین باشد، حال مردمان با آن حالی که دارند در باب ایشان، چه

عجب که چنین باشد؟) و آنها بعد از آن حضرت باقی ماندند و به واسطه باطل و ناحق و دروغ و بهتان به سوی پیشوایان ضلالت و خوانندگان مردم به سوی آتش دوزخ تقرب جستند. پس پیشوایان گمراه ایشان را عاملان خویش گردانیدند و ایشان را بر گردن مردمان سوار کردند و به واسطه ایشان دنیا را خوردند.

جز این نیست که مردم با پادشاهان و دنیایند و میل به ایشان دارند، مگر کسی که خدا او را ننگه دارد (این که مذکور شد، از چهار راوی است).

دویم، مردی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را شنیده، ولیکن آن را به وضعی که داشته، بر نداشته و در آن غلط و اشتباه کرده، و عمداً دروغ نگفته، پس آن حدیث در دست اوست که به آن اعتقاد دارد و عملش به آن است و آن را روایت می‌کند و می‌گوید: من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام. پس اگر مسلمانان می‌دانستند که غلط و اشتباه کرده است، آن را قبول نمی‌کردند و اگر خود نیز می‌دانست که اشتباه کرده، آن را ترک می‌نمود.

سیم، مردی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را که آن حضرت به آن امر فرمود، بعد از آن نهی فرمود و او نمی‌دانست، یا از آن حضرت شنید که از چیز نهی فرمود، بعد از آن، به آن امر فرمود، در حالی که او نمی‌دانست و منسوخ را حفظ کرد و ناسخ را حفظ نکرد، و اگر می‌دانست که آن منسوخ است، آن را ترک می‌کرد و اگر مسلمانان در آن هنگام که آن حدیث را از وی شنیدند، می‌دانستند که آن حدیث منسوخ است، آن را ترک می‌کردند.

چهارم، کسی است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نگفته و دروغ را دشمن می‌دارد، به جهت

(۱). منافقون، ۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۲۵

ترس خدا و تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سهو و فراموشی او را دست نداده، بلکه آنچه را که شنیده، به وضعی که بوده، حفظ نموده و آن را چنانچه آورده، شنیده که در آن چیزی نیفزوده و از آن چیزی کم ننموده و ناسخ را از منسوخ دانسته و در میانه این دو تمیز داده، پس به ناسخ عمل کرده و منسوخ را وا گذاشته؛ زیرا که حدیث پیغمبر، چون قرآن ناسخ است و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه.

و گاه بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی سر می‌زد که آن را دو وجه بود و سخنی بود که عام بود و همه را فرا می‌گرفت و سخنی بود که خاص بود و اختصاص به بعضی داشت و از آن بعض، به سوی غیر آن در نمی‌گذشت؛ چون قرآن که عام و خاص دارد و خدای عزوجل در کتاب خود فرموده است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱)، یعنی: «آنچه بیاورد رسول شما را فرستاده ما که محمد است، پس آن را فرا گیرید و آنچه شما را از آن نهی فرماید، پس باز ایستید». و آنچه خدا و رسولش صلی الله علیه و آله به آن قصد فرموده بودند، مشتبه می‌شد بر کسی که نمی‌شناخت و نمی‌دانست که مقصود چیست و هر یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که از آن حضرت در باب چیزی سؤال می‌کردند، جواب را نمی‌فهمیدند و از جمله ایشان کسی بود که آن حضرت را از چیزی سؤال می‌نمود، و در بند فهمیدن آن نبود، حتی آن که دوست می‌داشتند که یکی از بادیه‌نشینان، یا کسی که تازه به خدمت پیغمبر رسیده باشد، بیاید و از آن حضرت سؤال نماید تا ایشان بشنوند که چه می‌فرماید.

من هر روز یک مرتبه و هر شب یک مرتبه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل می‌شدم و در وقتی به خدمت آن حضرت می‌رسیدم، با من خلوت می‌فرمود. با آن حضرت هر جا که می‌گشت می‌گشتم. همه اصحاب رسول خدا دانستند که آن حضرت، با هیچ یک از مردمان غیر از من، چنین نکرد. بسا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه من تشریف ارزانی می‌فرمود، بیش از آن که من به خانه خود می‌رفتم. و چون بر آن حضرت داخل می‌شدم، در بعضی از منزل‌ها که داشت، با من خلوت می‌کرد و زنان

خویش را به جهت من امر می‌فرمود که بر خیزند و در نزد ما نباشند و در نزد آن حضرت کسی غیر از من نمی‌ماند.

(۱). حشر، ۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۲۷

و چون به جهت خلوت با من به منزل من تشریف می‌آورد، فاطمه و هیچ‌یک از پسران من بر نمی‌خواستند و از من دور نمی‌شدند. و چون از آن حضرت سؤال می‌کردم، مرا جواب می‌فرمود و چون ساکت می‌شدم و از سؤال نمی‌کردم و مسائلی را که داشتم تمام می‌شد، ابتدا می‌نمود.

و آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد، مگر این که آن را بر من خواند و آن را از بر فرمود و من به خط خویش نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من تعلیم نمود. و خدا را خواند که فهم و حفظ آن را به من عطا فرماید و آن زمان که از برای من دعا کرد و به آنچه دعا کرد، تا امروز آیه‌ای از کتاب خدا و علمی که فرموده بود و من آن را نوشته بودم، فراموش نکردم.

روا نگذاشت چیزی را که خدا به او تعلیم داده بود؛ از حلال و حرام و امر و نهی که بوده، یا خواهد بود و نه کتابی که نازل شده است بر یکی از پیغمبران که پیش از آن حضرت بوده‌اند، از اطاعت یا معصیتی، مگر آن را به من تعلیم نمود و من آن را حفظ کردم. و یک حرف آن را فراموش نکردم بعد از آن که دست خویش را بر سینه من گذاشت و دعا کرد که خدا دل مرا پر از علم و فهم و نور گرداند.

من عرض کردم که: ای پیغمبر خدا، پدر و مادرم فدای تو باد، از آن زمان که دعا کردی برای من به آنچه دعا کردی، تا امروز چیزی را فراموش نکردم و آنچه را که نوشته بودم، از من فوت نشد. آیا ترس آن داری که من بعد از آن فراموش کنم؟ فرمود که: چنین نیست. بر تو از فراموشی و جهل نمی‌ترسم.

۱۹۴/۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خزّاز، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست حال گروهی چند که از فلان و فلان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند و متهم به دروغ نمی‌شوند، و خلاف آن از شما وارد می‌شود؟ آن حضرت فرمود که: «حدیث منسوخ می‌شود؛ چنانچه قرآن منسوخ می‌شود».

۱۹۵/۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از منصور بن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۲۹

حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا چه می‌شود که تو را از مسأله‌ای سؤال می‌کنم و تو در آن مسأله مرا جوابی می‌فرمایی آن گاه کس دیگری نزد تو می‌آید و همان سؤال را می‌پرسد و تو جواب دیگری می‌دهی؟ آن حضرت فرمود که: «ما مردم را جواب می‌دهیم به زیاده و نقصان در جواب» (یا به حسب فهم ایشان و یا به حسب حکم به واسطه تقیه).

عرض کردم که: مرا خبر ده از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا بر محمد صلی الله علیه و آله راست گفتند، یا دروغ گفتند، یا دروغ بستند؟ فرمود که: «بلکه راست گفتند». عرض کردم که: پس چرا اختلاف به هم رسانیدند؟ فرمود که: «آیا نمی‌دانی که مردی به خدمت پیغمبر می‌آید و او را از مسأله‌ای سؤال می‌کرد، و آن حضرت او را در آن جواب می‌فرمود و بعد از این، او را جواب می‌فرمود به چیزی که جواب اول را نسخ می‌نمود؛ زیرا که احادیث آن حضرت بعضی از آنها بعضی دیگر را نسخ

می‌کند». (۱)

۴/۱۹۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت به من فرمود که: «ای زیاد، چه می‌گویی اگر ما یکی از کسانی که ما را دوست می‌دارند، فتوا دهیم به چیزی که موافق تقیه باشد؟» ابو عبیده می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، تو بهتر می‌دانی. آن حضرت فرمود که: «اگر به آن عمل کند، از برایش بهتر و مزدش بزرگ‌تر است».

در روایت دیگر چنین است که: «اگر به آن عمل کند، مزدش به او می‌رسد و اگر آن را ترک کند، به خدا سوگند که گناه کرده است».

۵/۱۹۷. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی، از ثعلبه بن میمون، از زرارۀ بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را از مسأله‌ای سؤال کردم و مرا جواب فرمود و بعد از آن، مردی به خدمت آن حضرت آمد و او را از همان مسأله سؤال نمود. حضرت او را جواب فرمود به غیر آنچه مرا جواب فرموده بود. بعد از آن

(۱). مراد از نسخ قرآن و حدیث، آن است که حکم آن زایل شود و تکلیف الهی به عمل کردن به مضمون آن ساقط گردد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳۱

دیگری آمد و او را همان مسأله سؤال کرد و او را جواب داد، به غیر آنچه به من و صاحب من فرموده بود. چون این دو مرد بیرون رفتند، عرض کردم که: یا ابن رسول الله، دو نفر از مردم عراق که از شیعیان شما بودند، آمدند و سؤال کردند و تو هر یک از ایشان را جواب دادی به خلاف آنچه دیگری را به آن جواب فرمودی.

فرمود که: «ای زرارۀ، به درستی که آنچه من کردم، از برای ما بهتر است، و ما و شما را بیشتر باقی می‌دارد. اگر شما بر یک امر اجتماع کنید و اختلافی در میانه شما نباشد، عامه شما را تصدیق می‌کنند و می‌دانند که آن را از ما روایت کرده‌اید و راست می‌گویید و از دوستان مایید. و این باعث قلت بقای ما و بقای شما است و ما و شما را به کشتن می‌دهد». زرارۀ می‌گوید که: بعد از آن به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: اگر شما شیعیان خویش را رو به سنان و نیزه و آتش بفرستید، هر آینه می‌روند و سر باز نمی‌زنند، سهل است که ایشان از نزد شما بیرون می‌روند و در میانه ایشان اختلافی باشد. آن حضرت، مرا جواب داد به مثل جوابی که پدرش فرموده بود.

۶/۱۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از نصر خثعمی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که می‌داند که ما نمی‌گوییم مگر آنچه حق باشد، باید که به آنچه می‌داند که از ما است، اکتفا نماید».

پس اگر خلاف آنچه می‌داند که از ما است، بشنود، بداند که آن، باز داشتنی از جانب ما است. مقصود ما آن است که دفع ضرر مخالفان از او کرده باشیم».

۷/۱۹۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، و حسن بن محبوب، همه، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از مردی که دو نفر از اهل دین او، در امری بر او مختلف شدند و هر دو او را روایت می‌کنند از ایشان، امر به اخذ آن می‌کند و دیگری او را نهی می‌کند. آیا آن مرد چه کند؟ فرمود که: «آن را به تأخیر می‌افکند تا ملاقات کند کسی را که او را خبر دهد و او در وسعت و فراخی است تا آن کس را ملاقات کند».

در روایت دیگر، چنین است: «به هر یک از این دو روایت که عمل کنی، از باب تسلیم

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳۳

و انقیاد امام و رضای به آن، تو را می‌رسد و جائز است».

۸/۲۰۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از حسین بن مختار، از بعضی از اصحاب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «مرا خبر ده که اگر تو را به حدیثی حدیث کنم در این سال، بعد از آن در سال آینده به نزد من آیی و تو را به خلاف آن حدیث کنم، به کدام یک از اینها عمل می‌نمایی؟» روای می‌گوید که: عرض کردم که: آخری را می‌گیرم و به آن عمل می‌کنم. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند».

۹/۲۰۱. از او از پدرش، روایت است، از اسماعیل بن مزار، از یونس، از داود بن فرقد، از مُعلی بن خُنس که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: هر گاه حدیثی از اول شما و حدیثی از آخر شما وارد شود، به کدام یک از آنها عمل کنیم؟ فرمود که: «به آن عمل کنید تا از امام که زنده است، حدیثی به شما برسد. پس اگر از زنده حدیثی به شما رسید، فرموده او را بگیرید و به آن عمل کنید».

مُعلی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «به خدا سوگند، ما شما را داخل نمی‌کنیم، مگر در آن چیزی که در وسع و طاقت شما باشد».

در روایت دیگر است که: «تازه‌تر را بگیرید و به آن عمل نمایید».

۱۰/۲۰۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از داود بن حُصین، از عمر بن حنظله روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از دو نفر از اصحاب ما که در میان ایشان نزاع واقع شده بود در باب قرض یا میراثی.

پس مرافعه را بردند به سوی پادشاه یا قاضیان اهل سنت، آیا حلال است آنچه کردند؟ آن حضرت فرمود که: «هر که مرافعه را به سوی ایشان برد، در حق باشد، یا باطل، جز این نیست که مرافعه را به سوی طاغوت برده «۱» و آنچه طاغوت از برای او حکم کند، و به حکم وی آن را بگیرد، حرامی گرفته که خیر و برکت ندارد؛ هر چند که آن حقی باشد که از برایش ثابت باشد؛ زیرا که آن را به حکم طاغوت گرفته و خدا امر فرموده که به آن کافر باشند، و نگروند».

(۱). طاغوت سردار و مقتدای گمراهان است و بت و هر که را جز خدای پرستند، طاغوت گویند. و آن از طغیان است به معنی از حد گذشتن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳۵

خدای تعالی فرموده است: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» «۱»، یعنی:

می‌خواهند که مرافعه کنند به سوی کسی که طاغی و باغی است. به تحقیق که مأمور شده‌اند به این که نگروند به طاغوت و حکم او».

عرض کردم که: پس چه کنند؟ فرمود که: «نظر می‌کنند به سوی کسی که از شما گروه شیعیان باشد، از آن که حدیث ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده و احکام ما را شناخته و دانسته باشد. پس به او راضی باشند که حکم باشد و او را حاکم سازند؛ زیرا که من او را بر شما حاکم گردانیده‌ام. پس هر گاه به حکم ما، حکم کند، و او قبول نشود، آن که آن را قبول نکرده، به حکم خدا استخفاف و خواری رسانیده (و آن را سبک شمرده) و بر ما اهل بیت رده کرده. و آن که ما رد کرده، بر خدا رد کرده، و آن، در مرتبه شرک به خدا است».

عرض کردم که: پس اگر هر یک از ایشان مردی از اصحاب ما را اختیار کند، و هر دو راضی شوند که این برگزیدگان در حق ایشان نظر کنند و در میانه ایشان حکم نمایند و این دو، حاکم در آنچه حکم می‌کنند با هم مختلف شوند و هر دو در حدیث شما

مختلف باشند؟

فرمود که: «حکم، همان است که آن که در عدالت و فقاہت و راست‌گویی او در حدیث و پرهیزگاریش بیشتر است، به آن حکم نموده و التفات نمی‌شود به سوی آنچه دیگری به آن حکم کرده».

عرض کردم که: هر دو در نزد اصحاب ما عادل و پسندیده‌اند و هیچ‌یک بر دیگری تفضیل و زیادتی ندارند.

عمر می‌گوید که: آن حضرت فرمود که: «نظر می‌شود به سوی آن چیزی که از ما روایت کرده‌اند در باب آنچه این دو حاکم به آن حکم کرده‌اند، و اجماع بر آن شده باشد از اصحاب تو. پس گرفته می‌شود از حکمی که ما او را حکم ساخته‌ایم، به آن عمل می‌شود و آن از حکم ما است که از جانب خدا و رسول گفته‌ایم. و شاذی که در نزد اصحاب تو شهرتی ندارد، ترک می‌شود.» (۲) به درستی که آنچه اجماع بر آن باشد، شکی و شبهه‌ای در آن نیست.

(۱). نساء، ۶۰.

(۲). و شاذی، تنها مانده و نادر و مخالف قیاس را گویند. (مترجم)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳۷

و جز این نیست که همه امرها سه قسم است: امری است که راستی از آن ظاهر و هویداست، پس تبعیت آن می‌شود. و امری است که ضلالت و گمراهی آن پیداست و باید که از آن اجتناب شود. و امری است مشکل که بطلان و صحت و موافقت و مخالفت آن با کتب و سنت معلوم نیست و علم آن، به سوی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله رد می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: حلالی است آشکارا و حرامی است آشکارا و شبهه‌ها و پوشیده‌هایی چند در میان حلال و حرام است. پس هر که شبهه‌ها را ترک کند، از محرمات نجات یابد، و هر که شبهه‌ها را عمل نماید، مرتکب محرمات شود و هلاک گردد، از آنجا که نمی‌داند».

عرض کردم که: اگر هر دو خبر که از شما روایت شده، مشهور باشد که ثقات و معتمدان آنها را از شما روایت کرده باشند، چه کنند؟ فرمود که: «در آن نظر می‌شود، پس آنچه حکم آن با حکم کتاب و سنت موافقت داشته باشد، و با سنیان مخالف باشد، آن را می‌گیرند و به آن عمل می‌نمایند، و آنچه را که حکم کتاب و سنت مخالفت دارد و با سنیان موافق است، وامی‌گذارند».

عرض کردم که: فدایت گردم، مرا خبر ده که اگر آن دو فقیه حکم آن را از کتاب و سنت دانسته باشند و ما یکی از آن دو خبر را با سنیان و دیگری را مخالف ایشان یابیم، به کدام یک از این دو خبر باید که عمل شود؟ آن حضرت فرمود که: «آنچه با سنیان مخالفت دارد، راه راست در آن است».

عرض کردم که: فدای تو گردم، پس اگر هر دو خبر با سنیان موافقت داشته باشد، چه باید کرد؟ فرمود که: «نظر می‌شود به سوی آن چیزی که حکام و قاضیان ایشان به آن بیشتر میل دارند، پس آن را وامی‌گذارند و دیگری را می‌گیرند و به آن عمل می‌نمایند».

عرض کردم که: اگر حاکمان ایشان با هر دو خبر موافقت داشته باشند و به یکی از آنها مایل تر نباشند، چه کنم؟ فرمود که: «آن را به تأخیر انداز تا امام خویش را ملاقات کنی؛ زیرا که توقف و ایستادن در نزد شبهه‌ها بهتر است از آن که خود را در آوری در چیزی چند که باعث هلاکت تو باشد».

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳۸

باب در بیان فراگفتن سنت پیغمبر و گواهان کتاب خدا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳۹

۲۲. باب در بیان فراگفتن سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گواهان کتاب خدا

۱/۲۰۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که بر هر حقی حقیقتی مؤکل است (و آن رعایت کردن چیزی است که در تمیز آن از باطل واجب باشد)، و بر هر صوابی نور برهان گماشته که آن را از خطا جدا می‌سازد. پس آنچه با کتاب خدا موافقت دارد، آن را بگیری و آنچه با کتاب خدا مخالفت دارد، آن را واگذاری».

۲/۲۰۴. محمد بن یحیی روایت کرده است، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبدالله بن ابی یعفر. و ابان گفت: حدیث کرد مرا حسین بن ابی العلاء که حاضر بود در نزد ابن ابی یعفر در آن مجلس، که ابن ابی یعفر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد. ابن ابی یعفر گفت که: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودم از اختلاف حدیثی که به ما رسیده و می‌رسد و آن را کسی روایت می‌کند که بر او اعتماد داریم و از جمله ایشان کسی است که بر او اعتماد نداریم. فرمود که: «چون حدیثی بر شما وارد شود، و از برای آن شاهد و گواهی از کتاب خدای عزوجل یا از فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله بیابید که در حقیقت آن دلالت کند، آن را قبول کنید. و گر نه، آن که آن را به نزد شما آورده به آن سزاوارتر است» (یعنی از وی قبول نکنید).

۳/۲۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نصر بن سَوید، از یحیی حلی، از ایوب بن حرّ که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر چیزی که برگردانیده می‌شود به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر و هر حدیثی که که با کتاب خدا موافقت نداشته باشد، زُخْرُف است» (۱).

۴/۲۰۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقیبه، از ایوب بن راشد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «حدیثی که

(۱). زُخْرُف است، یعنی: دروغی است آبدار و آراسته و در ظاهر نیک و درست که در آن تدلیس شده باشد؛ چون زر ناسره که آن را روکشی داده‌اند و ته آن معیوب است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۱

با قرآن موافقت ندارد، زُخْرُف است» (۱)

۵/۲۰۷. محمد بن اسماعیل روایت کرده است، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم و غیر او، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «پیغمبر در منا خطبه خواند و فرمود که: ای گروه مردمان، آنچه از من به شما رسیده و با کتاب خدا موافقت دارد، من آن را گفته‌ام و آنچه به شما رسیده و با کتاب خدا مخالفت دارد، من آن را نگفته‌ام».

۶/۲۰۸. به همین اسناد روایت کرده است، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که با کتاب خدا و سنت محمد صلی الله علیه و آله مخالفت کند، به حقیقت که کافر شده است».

۷/۲۰۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، و آن را مرفوع ساخته که گفت: حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «بهترین اعمال ما در نزد خدای عزوجل، عمل کردن است به سنت پیغمبر؛ هر چند که کم باشد».

۸/۲۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از ابوسعید قَمَاط، و صالح بن سعید، از ابان بن تغلب، از امام محمد باقر علیه السلام که مردی مسأله از آن حضرت پرسید و آن حضرت او را جواب فرمود. آن

مرد عرض کرد که: فقها چنین نمی‌گویند. حضرت فرمود که: «وای بر تو، هر گز فقیهی را ندیده‌ای. به درستی که فقیه کامل که او را فقیه می‌توان گفت، آن است که در دنیا بی رغبت باشد و در آخرت رغبت داشته باشد و چنگ در زند به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله».

۹/۲۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابی اسماعیل، - که ابراهیم بن اسحاق ازدی است - از ابو عثمان عبدی، از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: قول بی عمل، به کار نیاید و قول بی نیت، اعتبار ندارد، و قول و عمل و نیت، در وقتی نفع می‌بخشد که موافق سنت و طریقه پیغمبر باشد و بدعتی در آن نباشد».

(۱). یعنی: دروغی است راست نما. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۳

۱۰/۲۱۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «کسی نیست مگر این که او را تیزی و نشاط و حرص و کندی و شکستگی و مستی می‌باشد. پس هر که سستی او به سوی سنت منتهی شود (به این که در تحصیل آن سعی و کوشش کند و زحمت و مشقت بکشد، تا به آن برسد، هدایت یافته است. و هر که سستی و آرامش [او] به سوی بدعت منتهی گردد، گمراه شده است».

۱۱/۲۱۳. علی بن محمد، از احمد بن محمد برقی، از علی بن حسان، و محمد بن یحیی، از سلیمان بن خطاب، از علی بن حسان، از موسی بن بکر، از زرارة بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «هر که از سنت در گذرد، او را به سوی سنت رد می‌کنند» (و غیر از طریقه پیغمبر، از کسی مقبول نیست).

۱۲/۲۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «سنت پیغمبر دو قسم است: سنتی است که در بیان واجب است و عمل کردن به آن هدایت و ترک آن، گمراهی و ضلالت است. و سنتی است که در بیان واجب نیست و عمل کردن به آن، فضیلت و ترک آن، و عمل کردن به غیر آن، گناه است»». (۱)

تمام شد کتاب عقل. (۲) حمد و ستایش از برای خدا است که پروردگار عالمیان است و خدای رحمت فرستد بر آقای ما محمد و آل او که پاکان و پاکیزگانند از هر چه بد باشد.

(۱). ظاهراً این عبارت، معنایی جز این دارد. مترجم - رحمه الله - گویی خطیئه را خیر گرفته است که در این صورت، همان معنا می‌شود. در حالی که خطیئه، مضاف الیه غیر است و بنا بر این، ترجمه صحیح آن، چنین است: عمل کردن به غیر آن، به خطا منجر نمی‌شود.

(۲). در ترجمه، چنین آمده است. ولی بر اساس این نسخه، باید چنین باشد: تمام شد کتاب علم.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۴

صفحه سفید

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۵

اشاره

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۶

جای متن عربی

باب در بیان حدوث

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۷

(۳) کتاب توحید

بسم الله الرحمن الرحيم

(۳)

کتاب توحید «۱»

۱. باب در بیان حدوث (و از سرنو پیدا شدن عالم و اثبات آن که آن را احداث فرموده)

۱/۲۱۵. خبر داد ما را ابو جعفر محمد بن یعقوب - رضی الله عنه - گفت که: حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس بن عبدالرحمان، از علی بن منصور، که گفت: هشام بن حکم، به من گفت: در مصر زندیقی بود که اسمش عبد الملک و کنیتش ابو عبدالله بود، و از امام جعفر صادق علیه السلام به او چیزی چند به او می‌رسید (یا در باب توحید و یا در باب فضل و کمال آن حضرت یا مذمتی که زندیقان را می‌فرمود). آن زندیق «۲»، از مصر بیرون آمد به قصد این که به مدینه آید، تا با آن حضرت مباحثه نماید. چون به مدینه رسید، آن حضرت را در آنجا ندید. احوال پرسید، او را گفتند که به مکه تشریف برده است.

پس از آنجا بیرون آمده، روانه مکه گردید. و ما در آن سفر، در خدمت آن حضرت بودیم.

آن زندیق به ما رسید و ما با آن حضرت در طواف بودیم. پس شانه خویش را به شانه آن حضرت زد. حضرت فرمود که: «اسم تو چیست؟» گفت: اسم من عبدالملک. فرمود که:

«کنیت تو چیست؟» گفت: کنیت من ابو عبدالله. حضرت فرمود که: «آیا این پادشاهی که

(۱). توحید در اصل لغت، یکی گفتن و یکی کردن است. مراد از آن در امثال این مقام، خدا را به یگانگی پرستیدن و در اینجا شامل است هر چه را که بر خدا روا باشد و یا نباشد. مترجم.

(۲). زندیق، معرب زن دین است. و مراد از آن، کسی است که به خدا قائل نیست، یا آنها که به دو خدا قائلند و نور و ظلمت را هر دو خدا می‌دانند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۹

تو بنده اویی، کیست؟ آیا از پادشاهان زمین است، یا از پادشاهان آسمان؟ مرا خبر ده از پسر خویش که بنده خدای آسمان، یا بنده خدای زمین است؟ هر چه می‌خواهی بگو تا با تو خصومت کنم».

هشام بن حکم می‌گوید که: من به آن زندیق گفتم که: آیا جواب او را نمی‌گویی؟ گفتار مرا قبیح شمرد، بعد از آن، حضرت فرمود که: «چون از طواف فارغ شوم، بیا به نزد ما». چون آن حضرت از طواف فارغ شد، آمد و در پیش روی آن حضرت نشست، و ما در نزد آن حضرت جمع بودیم. حضرت به آن زندیق فرمود که: «آیا می‌دانی که زمین را زیر و بالایی هست؟» عرض کرد:

بلی. فرمود که: «در زیر آن داخل شده‌ای؟» عرض کرد: نه. فرمود: «پس چه می‌دانی که در زیر آن چه چیز است؟» عرض کرد که: نمی‌دانم مگر این که مظنه دارم که در زیر آن چیزی نیست. حضرت فرمود که: «مظنه، عجز و درماندگی است از برای آن که یقین نمی‌داند».

بعد از آن حضرت فرمود که: «آیا به آسمان رفته‌ای؟» عرض کرد که: نه. فرمود که:

«می‌دانی که در آن، چه چیز است؟» عرض کرد: نه. فرمود: «از تو تعجب می‌کنم که به مشرق نرسیدی و مغرب را ندیدی، و در زمین فرو نرفتی و به آسمان بالا نرفتی، و از آنجا نگذشتی که آنچه در پس آنهاست بدانی و حال آن که تو آنچه را که در اینهاست انکار می‌کنی. آیا عاقل انکار می‌کند آنچه را که نمی‌داند؟» زندیق گفت که: هیچ کس غیر از تو با من به این طریق سخن نگفت. حضرت فرمود: «پس تو از آنچه شنیدی در شک و شبهه‌ای، و می‌گویی که شاید چنین باشد و شاید که نباشد». زندیق عرض کرد که: شاید این باشد. حضرت فرمود که:

«ای مرد، آن که نمی‌داند، حجتی ندارد بر آن که می‌داند و از برای جاهل، حجتی نیست. ای مرد مصری، از من بفهم و یاد گیر؛ زیرا که ما در خدا هر گز شک نمی‌کنیم. آیا آفتاب و ماه را نمی‌بینی؟ و شب و روز را نمی‌نگری که در یکدیگر داخل می‌شوند و به یکدیگر مشتبه نمی‌شوند با این که بر یک نسقاند و بر می‌گردند تا به مرتبه‌ای که داشته‌اند، می‌رسند و از این چاره‌ای ندارند و ایشان را مکانی نیست، مگر همان مکانی که دارند در وقت رفتن و برگشتن.

پس اگر قدرت بر رفتن دارند، چرا بر می‌گردند و اگر ناچار نباشند، چرا شب، روز نمی‌گردد و روز، شب نمی‌شود؟ ای مرد مصری، به خدا سوگند که اینها چاره‌ای ندارند و اینها را می‌کشند به سوی دوامی که دارند. پس آن که اینها را مضطر و ناچار گردانیده، محکم‌کارتر است از اینها

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۵۱

و بزرگ‌تر است از آن که به صفت ناچار متصف شود». زندیق عرض کرد که: راست گفتی.

پس آن حضرت فرمود که: «ای مرد مصری، به درستی که آنچه شما گروه دهریان، به سوی آن رفته‌اید و آن را مذهب ساخته‌اید و گمان می‌کنید که آن که این افعال از او سر می‌زند، دهر و روزگار است، باطل است؛ زیرا که اگر دهر ایشان را می‌برد، چرا ایشان را بر نمی‌گرداند؟ و اگر ایشان را بر می‌گرداند، چرا ایشان را نمی‌برد؟ این گروه ناچارند و اختیار ندارند. ای مرد مصری، چرا آسمان بلند شده و چرا زمین پست شده؟ چرا آسمان بر زمین نمی‌افتد؟ چرا زمین سرازیر نمی‌شود و در بالای طبقات خود قرار و اقرار دارد؟ چون چنین شود، هیچ یک نتوانند که خود را نگاه دارند و آن که بر روی زمین است، قادر نباشد بر نگاه‌داری خود».

زندیق گفت که: خدا پروردگار و آقای اینهاست. اینها را نگاه داشته است.

هشام می‌گوید که: آن زندیق، بر دست آن حضرت ایمان آورد. حمران به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، اگر زندیقان بر دست تو ایمان آورند، عجب نیست؛ زیرا که کافران بر دست پدرت ایمان آورده‌اند.

پس آن مؤمنی که بر دست آن حضرت ایمان آورده بود، عرض کرد که: مرا از شاگردان خویش گردان. حضرت فرمود که: «ای هشام بن حکم، او را با خود بگیر که در نزد باشد و او را تعلیم ده». هشام او را تعلیم داد و آن شخص معلم اهل شام و اهل مصر شد که ایمان را به ایشان تعلیم می‌داد، و طهارت و پاکی و پاکیزگی او به مرتبه‌ای رسد که آن حضرت به آن راضی و خشنود بود.

۲/۲۱۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از عبد الرحمان بن محمد بن ابی هاشم، از احمد بن محسن میثمی که گفت: در نزد ابو منصور متطیب بودم که گفت: مردی از اصحاب من خبر داد و گفت که: من و ابن ابی العوجاء و عبدالله بن مقفع در مسجد الحرام بودیم. پس ابن مقفع گفت که: این خلق را می‌بینید؟- و به دست خویش به سوی موضع طواف اشاره نمود- از ایشان یک نفر نیست که من اسم انسانیت را از برای او ثابت گردانم، مگر آن شیخ که نشسته

است. یعنی ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام اما باقی ماندگان، فرومایگان اراذل و چهارپایانند.

ابن ابی العوجاء گفت که: چگونه این اسم را از برای این شیخ ثابت می‌گردانی و از برای این گروه ثابت نمی‌دانی؟ گفت: زیرا که من در نزد او چیزی چند دیده‌ام که آن را در نزد ایشان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۵۳

ندیده‌ام. ابن ابی العوجاء گفت که: ناچار باید که آنچه در شأن او گفتم، از او امتحان کنیم تا معلوم شود.

راوی می‌گوید که: ابن مقفّع گفت که: این را به فعل میاور؛ زیرا که من می‌ترسم که آنچه را که در دست داری، بر تو فاسد کرده‌اند و طریقه‌ای که داری به دلیل و برهان باطل سازند. ابن ابی العوجاء گفت که: اعتقاد تو این نیست، ولیکن می‌ترسی که اعتقاد تو در خصوص مدح آن حضرت و فرود آوردن تو او را در محلی که وصف کردی در نزد من، سست و ضعیف گردد.

ابن مقفّع گفت که: چون در ماده من این توهّم نمودی، و در باب من این دروغ را گمان کردی، برخیز و به خدمتش برو و آنچه می‌توانی خود را از لغزش محافظت کن و دقیقه‌ای غافل مشو و عنان خویش را به سوی مدارایی و سهل‌انگاری میل مده، بلکه آن را محکم نگاه دار که به محض اندک سهل‌انگاری، تو را به بندی مبتلا می‌کند که از آن خلاصی نداشته باشی، و با او آنچه به تو نفع می‌بخشد و تو را ضرر می‌رساند، از بحث و جواب، نهایت جد و جهد را به عمل آور و هر چه می‌توانی بحث و گفت‌وگو بکن؛ چنانچه در بیع و شرا ماکست «۱» و مبصری «۲» می‌نمایند و قیمت مبیع را کم و زیاد می‌کنند.

راوی می‌گوید که: ابن ابی العوجاء بر خواست و من و ابن مقفّع ماندیم و در آنجا با هم نشستیم. چون ابن ابی العوجاء به سوی ما باز گشت، گفت: وای بر تو ای پسر مقفّع، این شیخ انسان و آدمی زاده نیست؛ چه آنچه در اوست، معهود آدمی نمی‌باشد، و این کمال، نه در خور بشر است. اگر در دنیا روحانی باشد، که چون او خواهد ظاهر گردد، صاحب جسم و جسد شود، و چون خواهد که از نظرها پنهان گردد، روح صرف شود، که از علایق بدنیه فارغ باشد، منحصر است در همین شخص.

ابن مقفّع به او گفت که: چه وضع اتفاق افتاد که چنین می‌گویی؟ گفت: با وی نشستم، چون در نزد او کسی غیر از من باقی نماند، مرا ابتدا فرمود. و فرمود که: «اگر امر به وضعی باشد که این گروه - یعنی اهل طواف که مسلمانند - می‌گویند - و حال آن که چنان است که ایشان می‌گویند - ایشان سالم‌اند و شما هلاک شده‌اید. و اگر امر به وضعی باشد که شما می‌گویند - و حال آن که چنان نیست که شما می‌گویند - پس شما و ایشان باهم برابرید».

(۱). چانه زدن.

(۲). تلاش برای کشف حقیقت قیمت جنس.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۵۵

به آن حضرت عرض کردم که: خدا تو را رحمت کند، ما چه می‌گوییم و ایشان چه می‌گویند؟ گفتار ما و ایشان یکی است و فرقی ندارد. حضرت فرمود که: «چگونه گفتار تو و ایشان یکی باشد، با آن که ایشان می‌گویند که ایشان را معادی هست و ثواب و عقابی دارند و اعتقاد دارند به این که آسمان را خدایی است که او را در آن عبادت می‌کنند و آن که آسمان آبادان است. و شما گمان می‌کنید که آسمان خراب و ویران است که هیچ کس در آن نیست».

ابن ابی العوجاء گفت که: من این را از آن حضرت غنیمت شمردم و عرض کردم که: اگر امر به وضعی باشد که مسلمانان می‌گویند، چه چیز خدا را باز داشته است از آن که از برای خلق خویش ظاهر شود و ایشان را به سوی عبادت خود بخواند تا دو نفر از ایشان با هم اختلاف نکنند، و چرا از ایشان محتجب شده و در پرده رفته است که کسی او را نمی‌بیند؟ چرا رسولان خویش را به سوی ایشان فرستاده؟ اگر خود متوجه ایشان می‌شد، نزدیک‌تر بود به سوی آن که به او ایمان آورند.

حضرت فرمود که: «ای وای بر تو، چگونه از تو محتجب شده است آن که قدرت خویش را در نفس تو به تو نموده است. تو را موجود ساخته و هیچ نبودی و وجود نداشتی، و بزرگ کرده بعد از آن که خرد بودی، و قوت داده بعد از آن که ضعف داشتی، و ضعف داده بعد از آن که قوت داشتی، و بیمار کرده، بعد از آن که تندرست بودی، و تندرستی داده بعد از آن که بیمار بودی، و خشنودی داده، بعد از آن که خشم داشتی، و خشم داده، بعد از آن که خشنود بودی، و اندوه داده بعد از آن که شادی داشتی، و شادی داده بعد از آن که اندوه داشتی، و دوستی داده بعد از آن که دشمنی داشتی، و دشمنی داده بعد از آن که دوستی داشتی، و عزم و آهننگ داده که دل بر کاری گذاری، بعد از آن که سستی داشتی، و سستی داده بعد از آن که عزم و آهننگ داشتی، و خواهش داده بعد از آن که ناخوش داشتی، و کراهت داده بعد از آن که خواهش داشتی، و رغبت داده بعد از آن که ترس داشتی، و ترس داده بعد از آن که رغبت داشتی، و امیدواری داده بعد از آن که نومید بودی، و نومیدی داده بعد از آن که امید داشتی، و آنچه در خیال تو نبود، به خاطر تو آورده که در دلت خطور کند، و آنچه در دلت قرار و استقرار گرفته، و محکم گردیده از ذهن تو بیرون برده است». و متصل، قدرت‌های خدا را که در نفس من بود، می‌شمرد و هر آن چیزی که بود که من آنها را دفع نمی‌توانستم نمود، تا آن که گمان کردم که نزدیک است که بر من غالب شود در آنچه میان من و او بود.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۵۷

۲۱۷/۳. از او از بعضی از اصحاب ما که مرفوع ساخته آن را و در حدیث ابن ابی العوجاء افزوده، آن گاه که از او پرسید امام صادق علیه السلام. گفت که: ابن ابی العوجاء، در روز دوم، به مجلس امام صادق علیه السلام بازگشت در هر حالی ساکت بود و حرفی نمی‌زد. امام صادق علیه السلام به او فرمود که: «گویی تو آمده‌ای تا آنچه را که بر آن بودیم، اعاده کنی؟» ابن ابی العوجاء گفت که: یا ابن رسول الله، من چنین می‌خواهم. امام صادق علیه السلام به او فرمود که: «این، خیلی عجیب است! تو خدا را انکار می‌کنی و آن وقت گواهی می‌دهی که من پسر رسول خدایم!».

ابن ابی العوجاء گفت که: عادت مرا به چنین چیزی وامی‌دارد. امام صادق علیه السلام به او فرمود که: «چه چیز باعث خودداری تو از سخن گفتن می‌شود؟» او جواب داد که: بزرگی و هیبت تو، باعث می‌شود که زبان من در پیش تو سخن نگوید. من عالمان زیادی را دیده‌ام، و با متکلمان زیادی مناظره کرده‌ام، هرگز ترس و هیبتی که از سوی تو بر من وارد شد، از کسی وارد نشد. امام صادق علیه السلام فرمود که: «این هست، ولیکن من سؤال را از تو آغاز می‌کنم». و آن حضرت علیه السلام رو کرد به ابن ابی العوجاء و به او فرمود که: «آیا تو ساخته شده هستی، یا ساخته نشده‌ای؟»

عبدالکریم بن ابی العوجاء عرض کرد که: بلکه من ساخته شده نیستم. امام صادق علیه السلام فرمود که: «برای من تعریف کن که اگر ساخته بودی، چه وضعی داشتی؟» ابن ابی العوجاء مقداری تأمل کرد و در جواب حیران ماند. و شروع کرد با چوبی که در برابرش بود، با شدت تمام ور رفتن و می‌گفت که: بلند پهن، گود کوتاه، با حرکت ساکن، و همه اینها صفت خلق اویند. آن حضرت فرمود که: «اگر صفت ساخته شده‌ای غیر از آنها را ندانستی، پس خودت را مصنوع و ساخته شده فرض کن، در خودت از چیزهایی که از این دست از امور حادث می‌شوند، نمی‌یابی».

عبدالکریم، به امام صادق علیه السلام عرض کرد که: از مسأله‌ای سؤال کردی که پیش از تو هیچ کس از آن سؤال نکرده بود. و هیچ کس از من بعد از تو هم آن مسأله را سؤال نمی‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود که: «این گونه فرض کن که فهمیدی که در گذشته کسی از تو سؤال نکرده، پس چه چیزی به تو فهماند که در آینده هم از تو سؤال نخواهد شد؟ ای عبدالکریم، حرف خود را نقض کردی؛ زیرا گمان بردی که همه چیز از روز نخست، یکسان بوده، پس چگونه پیش انداختی و چگونه به تأخیر انداختی؟».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۵۹

آن گاه فرمود که: «ای عبدالکریم، بیشتر روشن‌تر کن، آیا اگر با تو تعدادی کیسه جواهر باشد، و کسی به تو بگوید که: آیا در

کیسه دینار هست؟ و تو بودن دینار را در کیسه انکار کنی، و آن شخص به تو بگوید که دینار را برای من توصیف کن، و تو آن را شناسی، آیا می‌توانی بودن دینار را در کیسه انکار کنی و حال آن که نمی‌دانی؟». ابن ابی العوجاء گفت که: نه. امام صادق علیه السلام فرمود که: «پس عالم، بزرگ‌تر و طولانی‌تر و پهن‌تر از کیسه است، پس چه بسا که در عالم، ساخته شده‌ای باشد؛ از آنجایی که تو صفت ساخته شده را از غیر ساخته شده، نمی‌شناسی».

عبدالکریم، ماند و بعضی از دوستانش به دعوت به اسلام جواب دادند و بعضی دیگر با او باقی ماندند.

ابن ابی العوجاء در روز سیم آمد، و عرض کرد که: من سؤال را بر می‌گردانم. پس امام صادق علیه السلام به او گفت که: «هر چه می‌خواهی بپرس». ابن ابی العوجاء گفت: دلیل حدوث اجسام چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود که: «من چیزی را از کوچک و بزرگ، نیافتم، مگر این که وقتی مانند آن را به آن ضمیمه می‌کنند، بزرگ‌تر می‌شود، و در آن از میان رفتنی و انتقالی از حالت اول آن هست. و اگر آن چیز قدیم بود، نه از بین می‌رفت و نه متحول می‌شد؛ زیرا آن چیزی که از میان می‌رود و متحول می‌شود، جایز است که به وجود آید و باطل شود و از میان برود. پس با به وجود آمدن آن بعد از عدم، داخل در حدث می‌شود و از این که در ازل بوده، داخل در قدیم می‌شود و صفت ازل و عدم، و حدوث و قدم هرگز در یک چیز با هم جمع نمی‌شوند».

عبدالکریم گفت که: این گونه فرض کن که -/ همان گونه گفتی -/ دانستی که در دو حالت و دو زمان، بنا بر آنچه استدلال کردی به حدوثش، پس اگر اشیا به همان حالت کوچکی بمانند، از کجا حدوث آنها را به دست می‌آوری؟ امام صادق علیه السلام فرمود که: «هر آینه ما در باره عالم وضع شده حرف می‌زنیم، اگر آن را برداریم و عالم دیگری را به جای آن قرار دهیم، هیچ چیزی دلائلتش بر حدوث آن از برداشتن ما آن را و قرار دادن چیز دیگری را به جای آن، بیشتر نیست. ولیکن من جواب می‌دهم تو را از همام جهتی که تو فرض کردی و ملزم کردی ما را، و می‌گوییم که: اگر اشیا به همان حالت کوچکی باقی بمانند، در وهم چنین است که هر گاه به آن همانند آن را ضمیمه کنیم، بزرگ‌تر خواهد شد، و در جواز تغیر آن، خارج شدن آن است از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۶۱

قدم، همان گونه که در تغیر آن، داخل شدن آن است در حدوث، و ورای این چیزی نیست، ای عبدالکریم». پس عبدالکریم سخنش تمام شد و ناتوان گردید.

پس در سال آینده، بعضی از یاران ابن ابی العوجاء امام صادق علیه السلام را در حرم دیدند و به ایشان عرض کردند که: ابن ابی العوجاء اسلام آورد، امام صادق علیه السلام فرمود که: «او کوردل‌تر از آن است که اسلام بیاورد، او اسلام نمی‌آورد».

پس وقتی ابن ابی العوجاء، امام صادق علیه السلام را دید، به ایشان عرض کرد: ای آقا و مولای من.

آن حضرت علیه السلام به ایشان فرمود که: «تو را چه چیزی واداشت که به این مکان بیایی؟» او عرض کرد که: عادت تن و سنت شهر و تا این که ببینم آنچه را که مردم در آنند؛ از دیوانگی و سرتراشی و سنگ پرانی. امام صادق علیه السلام به او فرمود که: «ای عبدالکریم، تو هنوز در همان یک‌دندگی و گمراهی هستی؟» و او تا رفت که حرف بزند، آن حضرت فرمود که: «جدال در حج نیست». و ردای خود را گذاشت و به ابن ابی العوجاء فرمود که: «اگر کار چنان است که تو می‌گویی -/ و چنان نیست که تو می‌گویی -/ ما و تو نجات یافته‌ایم، اما اگر کار چنان است که ما می‌گوییم -/ و چنان است که ما می‌گوییم -/ ما نجات یافته‌ایم و تو بیچاره شده‌ای».

پس عبدالکریم رو کرد به کسانی که همراهش بودن و به آنها گفت: در دلم دردی احساس می‌کنم، پس مرا برگردانید، و او را برگرداندند و مرد. خدا نیامرزدش. (۱)

۴/۲۱۸. حدیث کرد مرا محمد بن جعفر اسدی - رحمه الله علیه - از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن بن بُرد دینوری، از محمد بن علی، از محمد بن عبدالله خراسانی - خادم حضرت امام رضا علیه السلام - که گفت: یکی از زندیقان بر حضرت امام

رضا علیه السلام داخل شد و در نزد آن حضرت، جماعتی بودند. امام رضا علیه السلام فرمود: «ای مرد، مرا خبر ده که اگر گفتار درست، گفتار شما باشد- و آن چنان نیست که شما می‌گویید- آیا ما و شما چون یکدیگر و با هم برابر نیستیم که آنچه نماز کرده‌ایم و روزه داشته‌ایم و زکات داده‌ایم و اقرار نموده‌ایم، به ما ضرر نرساند؟» آن مرد ساکت شد. بعد از آن، حضرت فرمود: «اگر قول درست، قول ما باشد- و حال آن که قول ما است- آیا چنان نیست که شما هلاک شده باشید و ما نجات یافته باشیم؟».

(۱). از عبارت عنه عن بعض اصحابنا ... تا اینجا، در ترجمه مترجم- / رحمه الله- / نبود و ترجمه شد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۶۳

آن مرد گفت که: خدا تو را رحمت کند، مرا به جواب خویش بی‌نیاز ساز که دیگر احتیاج به سؤال نداشته باشم. بفرما که خدا چگونه و چون است و در کجا می‌باشد؟ حضرت فرمود که: «وای بر تو، به درستی که آنچه تو به سوی آن رفتی و مذهب خود ساختی، غلط و اشتباهی است که کردی. خدا، حقیقت کو و کجا را موجود فرموده بی آن که کو و کجایی باشد؛ چه آن سؤال است که مکان و مکانی نبوده که از آن سؤال شود و او حقیقت و چگونه را به عرصه وجود آورده، بی آن که چون و چگونه وجود داشته باشد (چه آن سؤال از حال است و حال، فرع صاحب حال است. و صاحب حالی نبوده که حالی داشته باشد که از او سؤال شود و آن که چیزی را خلق می‌کند، خود متصف به آن نمی‌شود؛ زیرا که اتصاف بیرون رفتن است از قابلیت به سوی فعلیت و قابلی که خالی باشد از وصف پیش از اتصاف، آن را ندارد. و آن که چیزی ندارد آن را عطا نمی‌تواند کرد و خدایی که آفریننده است، به خود چیزی نمی‌دهد که به آن کامل گردد و چون معلوم شد که کجا و چون مخلوق اوست، و آن جناب بر آنها مقدم است، پس نمی‌توان که او را به چگونه بودن و در کجا بودن بشناسد). و به هیچ حاسه که چیزها را دریابد، او را نمی‌توان دریافت نمود. و او را به چیزی نمی‌توان قیاس کرد».

آن مرد عرض کرد که: در [این] هنگام خدا چیزی نخواهد بود، هر گاه به هیچ حاسه از حواس ادراک او ممکن نباشد. حضرت رضا علیه السلام فرمود که: «وای بر تو، چون حواس تو از دریافتن او عاجز شدند، پروردگاری او را انکار کردی، ما حواسی که داریم، چون از ادراک او عاجز شدند، و از دریافتن در ماندند، یقین کردیم که آن جناب پروردگار ما است. به خلاف چیزی از چیزهاست که محسوس می‌شود که او چنین نیست».

آن مرد عرض کرد که: پس مرا خبر ده که در چه زمان بوده و کی موجود شده؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: به من بگو کی نبوده تا بگویم در چه زمانی بوده؟ آن مرد عرض کرد: دلیل بر او چیست؟ آن حضرت فرمود که: «من چون نظر کردم به سوی بدن خود و مرا ممکن نشد که در پهنا و درازای آن زیادتی و نقصانی به عمل آورم، و ناخوشی‌ها را از او دفع نمایم، و منفعت را به سوی او بکشانم، دانستم که این بنا را بنا گذارنده‌ای هست، پس به سوی او اقرار و اعتراف نمودم، با آن که می‌بینم از گردش چرخ به قدرت او و به دید آوردن ابرها و گردانیدن بادها و روان شدن آفتاب و ماه و ستارگان و غیر این، از آیت‌های عجیبه که هویدا و ظاهر کننده‌اند، دانستم که هر یک از اینها را تقدیر کننده‌ای است (که این تقدیرات نموده) و پدیدار

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۶۵

آورنده‌ای است که اینها را پدید آورده».

(ظاهر این است که از نسخه‌های کافی، در میانه سؤال و جواب آخر، جواب و سؤال افتاده باشد؛ زیرا که رابطه‌ای در میان اینها نیست و با هم مناسبتی ندارند. امین الاسلام محمد بن علی بن حسین بن بابویه- رحمه الله علیه- این حدیث شریف را در کتاب توحید و عیون ایراد نموده و بعد از سؤال آن زندیق، چنین است که: ابوالحسن، یعنی حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «مرا خبر ده که در چه زمانی نبوده تا تو را خبر کنم که بوده؟» آن مرد عرض کرد که: پس دلیل بر او چیست؟ آن حضرت فرمود که:

«چون نظر کردم...» تا آخر آنچه که گذشت. و به جای آیات مبینات که ترجمه آن گذشت، متقنات که به معنی محکمت است، ذکر کرده و بعد از آنچه مذکور گردید، چند سؤال و جواب دیگر را نیز ایراد فرموده که تتمه حدیث است).

۲۱۹/۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن اسحاق خفاف، یا از پدرش ابراهیم، از محمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت: عبدالله دیصانی، از هشام بن حکم سؤال کرد و گفت که:

آیا تو را پروردگاری هست که تو را پرورش دهد؟ گفت: بلی. دیصانی گفت که: آیا پروردگار قدرت دارد؟ گفت: بلی، قدرت دارد و بر همه کس و بر همه چیز قهر و غلبه دارد. دیصانی گفت: می‌تواند که همه دنیا را در یک تخم مرغ داخل کند که تخم بزرگ نشود و دنیا کوچک نگردد.

هشام گفت که: مرا مهلت ده تا تو را در این باب جواب گویم. گفت که: یک سال تو را مهلت دادم و بعد از آن از نزد هشام بیرون آمد و هشام سوار شد و به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام روانه گردید. چون بر در خانه آن حضرت رسید، و اذن دخول طلبید، او را اذن دادند و داخل خانه گردید. به حضرت عرض کرد: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله، عبدالله دیصانی مسأله‌ای از من پرسیده که بسیار مشکل است و در جواب آن اعتماد بر کسی ندارم، مگر بر خدا و تو.

آن حضرت فرمود: «تو را از چه چیز سؤال نمود؟» عرض کرد که: چنین و چنان به من گفت و قصه را در نزد آن حضرت شرح کرد. حضرت فرمود که: «ای هشام، چند حواس داری؟» عرض کرد: پنج حواس. فرمود: «کدام یک از اینها کوچک‌تر است؟» عرض کرد که:

ناظر و آن مردمک دیده است. فرمود که: «قدر ناظر چقدر است؟» عرض کرد که: مانند یک دانه عدس، یا از آن کوچک‌تر. فرمود که: «ای هشام، در پیش روی خود و در بالای سر نظر کن تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۶۷»

و مرا به آنچه می‌بینی خبر ده». عرض کرد که: آسمان و زمین و خان‌ها و قصرها و بیابان‌ها و کوه‌ها و نهرها را می‌بینم. حضرت فرمود که: «آن کسی که قدرت دارد که آنچه تو آن را می‌بینی در چیزی که به قدر دانه عدس، یا کوچک‌تر از آن باشد، داخل گرداند، قادر است که همه دنیا را در تخم مرغی داخل کند، و دنیا کوچک نشود و آن تخم بزرگ نگردد».

هشام نگون گردید و دست و پای‌های آن جناب را بوسید و عرض کرد که: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله، آنچه فرمودی مرا بس است. و به منزل خود بازگشت. بامداد که شد، دیصانی به نزد وی آمد و گفت که: ای هشام، به نزد تو آمده‌ام که بر تو سلام کنم و نیامده‌ام که جواب خواسته باشم. هشام گفت که: اگر آمده‌ای که جواب را بستانی، این جواب را بگیر. دیصانی از پیش هشام بیرون رفت و آمد تا به در خانه امام جعفر صادق علیه السلام رسید و اذن خواست که بر آن حضرت داخل گردد، او را اذن دادند. چون داخل شد، و نشست، به خدمت آن حضرت عرض کرد: یا جعفر بن محمد، مرا بر معبودی که دارم، رهنمایی کن. حضرت فرمود که: «اسم تو چیست؟» برخواست و از نزد آن حضرت بیرون آمد و او را به اسم خود خبر نداد.

یاران دیصانی با وی گفتند که: چرا اسم خویش را به آن حضرت نگفتی؟ گفت که: اگر می‌گفتم که اسم من عبدالله است، می‌فرمود: کیست آن کسی که تو بنده‌اویی؟ گفتند که: به سوی او برگرد و بگو که: تو را بر معبودت دلالت کند و تو را از نامی که داری سؤال نکند.

برگشت و به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: یا جعفر بن محمد، مرا به آن که باید او را عبادت کنم، دلالت کن و مرا از اسم سؤال مکن. حضرت فرمود: «بنشین».

ناگاه پسر کوچکی از آن جناب پیدا شد که تخمی در دست داشت و با آن بازی می‌کرد.

حضرت فرمود که: «ای پسر، این تخم را به من ده» آن را به خدمت آن حضرت داد. حضرت فرمود که: «ای دیصانی، این حصاری

است محکم و سرپوشیده که آن را پوستی است ستبر و در زیر آن پوست ستبر، پوست نازکی است و در زیر آن پوست نازک، زرده‌ای است چون پارچه‌ای از طلا گداخته و سفیده‌ای است مانند پارچه‌ای از نقره گداخته، نه آن زرده‌ای که چون طلای روان است، با سفیده‌ای که مانند نقره گداخته است، بیامیزد و نه سفیده‌ای که مانند نقره گداخته است با زرده‌ای که چون طلای روان است، مخلوط می‌گردد. و این تخم بر حال خود گذاشته، هیچ صاحب اصلاحی از آن بیرون نیامده که از صلاح و نیکی آن خبر دهد و هیچ مفسدی در آن داخل نشده که از فساد و تباهی آن خبر آورد. و معلوم نیست که از برای نر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۶۹

خلق شده یا از برای ماده، که می‌شکافد و از آن رنگ‌ها بیرون می‌آید؛ چون رنگ‌های طاووسان. آیا از برای این تخم مدبری را می‌بینی که تدبیر و صلاح اندیشی آن نموده باشد؟».

راوی می‌گوید که: دیصانی مدتی طولانی سرخویش را به زیر انداخت، بعد از آن گفت که: شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است، در حالتی که یگانه است و او را شریکی نه. و آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است و تو امام و پیشوا و حجتی از جانب خدا بر خلقش و من توبه‌کارم از آنچه بودم.

۶/۲۲۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو فقیمی، از هشام بن حکم روایت کرده است در حدیث زندیقی که به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و از جمله آنچه آن حضرت با او فرمود که: «آنچه تو می‌گویی که خدا دو تاست، خالی از این نیست که یا هر دو قدیم‌اند و قوت دارند و بر هر فعلی که اراده آن دارند و خواسته باشند که در آن منفرد باشند که هر یک دیگری را مدخلیت ندهد، یا هر دو ضعیف‌اند که هیچ‌یک از ایشان به تنهایی قدرت بر آن ندارد و یا دارد و اراده آن ندارد و هر یک قوه و قدرت بر پاره‌ای از کارها دارد و یا یکی از این دو قوی است و دیگری ضعیف است. پس اگر هر دو قوی باشند، چرا هر یک از دو خدا دیگری را دفع نمی‌کند که منفرد و تنها باشد در تدبیر عالم؟ چه خواهش غلبه و استعلا در هر صاحب قوتی مرکز است. و به قدر قوت و قدرت خویش به عمل می‌آورد. و این مستلزم نفی هر دو است؛ چه ممکن است که اراده هر یک به نفی دیگری تعلق گیرد. و اگر گمان کنی که یکی از این دو قوی و دیگری ضعیف است، ثابت می‌شود که خدا یکی است؛ چنانچه ما می‌گوییم؛ به جهت عجزی که ظاهر و هویداست در دویم (چه آن محتاج است به سوی قوی؛ زیرا که قوی وجودش اقوی است و از او ضعف وجود تصور نمی‌شود، مگر به جواز خالی بودن ماهیت از وجود).

پس اگر بگویی که ایشان دواند، خالی از این نیست که یا هر دو از هر جهت با هم اتفاق دارند (و در حقیقت که ما به الامتیازی در میانه ایشان نیست و این، مستلزم نفی تعدد است،- چنانچه بیاید-) و یا هر دو از هر وجهی با هم اختلاف دارند و چون دیدیم که خلایق انتظام دارند و چرخ را دیدیم که می‌گردد و تدبیر را یکی دیدیم که اختلافی در آن نیست و شب و روز و آفتاب و ماه را دیدیم که در ایشان نیز کمال انتظام است، صحت این امر و تدبیر عالم و تناسب امر دلالت نمود بر این که مدبر عالم، یکی است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۷۱

بعد از آن بر تو لازم می‌آید دو خدا را ادعا کنی که در میانه ایشان فرجه «۱» نباشد تا به واسطه آن دو تا شوند (در این، إشعاری است به این که مخاطب فهم درستی نداشته باشد و تا چیزی محسوس او نمی‌شد، آن را نمی‌فهمید و حضرت فرمود که: این فرجه در میان ایشان سیم می‌شود که قدم دارد با اینها و او نیز باید که خدا باشد. پس بر تو لازم می‌آید که به سه خدا قائل شوی با آن که دو خدا را ادعا می‌کنی و اگر سه خدا را ادعا کنی، آنچه در دو خدا گفتم، بر تو لازم می‌آید و آن، صورت نبندد تا در میانه هر یک از ایشان با دیگری فرجه باشد، و به واسطه دو فرجه، سه خدا را که ادعا می‌کنی، پنج خدا می‌شوند. پس کلام متناهی می‌شود در عدد به سوی آنچه آن را در بسیاری، نهایتی نباشد.

هشام گفت که: از جمله سؤال آن زندیق این بود که عرض کرد: دلیل بر خدا چیست؟

حضرت فرمود که: «وجود کارهای غریبه که در غایت استحکام و متانت است، دلالت می‌کند بر این که صانعی اینها را ساخته است. آیا نمی‌بینی که هر گاه نظر کنی به سوی عمارت بلند افراشته یا گچ کاری کرده‌ای که آن را ساخته‌اند، می‌دانی که آن را بنا کننده‌ای هست، هر چند که آن بانی را ندیده باشی و او را مشاهده نکرده باشی که آن را می‌سازد».

زندیق عرض کرد که: پس آن جناب چه چیز است؟ فرمود که: «به خلاف چیزها که به هیچ‌یک از آنها نمی‌ماند. برگشت قول من به سوی ثابت کردن مقصود از لفظ است و آن که چیزی است که موصوف است به حقیقت چیزی بودن و به این اعتبار چیزی بر او اطلاق می‌شود و او را چیز می‌گویند، غیر از آن که نه جسم است و نه صورت، و محسوس نمی‌شود و به حس در نمی‌آید (در بعضی نسخ این زیادتى نیز هست که و ملموس نمی‌گردد که به دست یا غیر آن، او را لمس کنند و دست بر او مالند). و به حواس پنجگانه (که سمع و بصر و ذوق و شَمّ و لمس است)، او را نتوان یافت. و وهم‌ها و خیال‌ها او را در نیابد، و مرور ایام او را ناقص نکرده‌اند، و زمان‌ها او را تغییر ندهند (که پیر و شل و کور و کر و بیمار نشود، و همچنین سایر ناخوشی‌ها که بر مُعمرین وارد می‌شود، در او راه نیابد).» (۲)

۲۲۱/۷. چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از علی بن نعمان، از

(۱). فرجه، به معنی رخنه و شکاف است و مراد از آن در اینجا، چیزی است که موجب امتیاز یکی از این، از دیگری گردد که این دو را از هم جدا کند؛ چه از فاصله میان دو جسم به فرجه و شکاف و رخنه تعبیر می‌کنند. (مترجم)

(۲). این سؤال و جواب اخیر را در باب، بعد از این ذکر نموده با تتمه حدیث که بعد از این، مذکور خواهد شد. (مترجم)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۷۳

ابن مُسکان، از داود بن فرقد، از ابو سعید زهری، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «کافی است از برای صاحبان عقل‌ها دلیلی که دلالت کند بر پروردگار عالمیان، آفریدن آن حضرت که همه کس و همه چیز را مسخر گردانیده، یا آفریدگان او که مسخرند، و پادشاهی آن حضرت که بر همه قهر و غلبه دارد، و جلال و بزرگواری وی که ظاهر و هویدا است، و نور او که غالب است بر هر نوری و درخشان است، و حجت و برهانش که راست و نیکوست و راستگوست، و آنچه زبان بندگان را به آن گویا نموده و آنچه رسولان را به آن ارسال فرموده، و آنچه فرو فرستاده». باب در بیان اطلاق و بی‌قیدی گفتار به آن که ...

۲. باب در بیان اطلاق و بی‌قیدی گفتار به آن که خدا چیزی است

۲۲۲/۱. محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از عبدالرحمان بن ابی نجران روایت کرده است که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از توحید و عرض کردم که: چیزی را توهم می‌کنم و تصور می‌کنم. حضرت فرمود: «بلی، او را چیزی توهم و تصور می‌کنی، در حالتی که درک کنه دانش به ادراک کلی، به عقل نیست و به حدود عقلی، یا حسی محدود و معین نمی‌شود؛ زیرا که هر چیزی که وهم تو بر آن واقع شود، و آن را به قوه وهمیه ادراک نمایی، با ادراک کلی خدای تعالی، خلاف آن است و چیزی با او شباهت ندارد. و وهم‌ها او را در نیابد. و چگونه او را دریابد و حال آن که آن جناب خلاف آن چیزی است که آن را تعقل می‌نماید و غیر آن چیزی است که آن در وهم‌ها تصور می‌کنند. جز این نیست که او را توهم می‌نمایند، در حالی که چیزی است معقول و محدود نیست».

۲۲۳/۲. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسین بن سعید روایت کرده است که گفت: از امام جواد علیه السلام سؤال شد که آیا جایز است که در شأن خدا بگویند که چیزی است؟ فرمود: «بلی، او را بیرون می‌بری از دو حد: یکی حد تعطیل (۱)» (و مراد از آن در این مکان، آن است که آن حضرت را بیرون برند از وجود و هستی و از

صفات کمالیه ذاتیه و فعلیه و اضافیه) و دیگری، حد تشبیه» (و مراد از آن، اتصاف آن جناب است به صفات ممکنات و اشتراک با ایشان در حقیقت صفات).

(۱). تعطیل در لغت، به معنی بیکار کردن و فرو گذاشتن و بی زیور کردن و چیزی را تعهد نکردن و خرابه ساختن زمین است. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۷۵

۳/۲۲۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس روایت کرده است از ابوالمغراء و آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: آن حضرت فرمود که: «خدا خالی است از خلق خود و خلق خدا از او خالی اند (یعنی آن جناب، متصف نمی شود به چیزی که با او مغایرت داشته باشد و به آن متقوم نمی گردد و جزء یا صفت چیزی نمی باشد؛ زیرا که هر چه با مغایرت دارد، آفریده اوست و محال است که به آفریده خویش متصف شود. چنان که پیش از این معلوم شد. و حکم عکس از اینجا معلوم می شود). و هر چیز که نام چیز بر آن واقع شود، مخلوق و آفریده است غیر از خدا».

۴/۲۲۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از نصر بن سويد، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از زراره بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «خدا از خلق خود خالی است و خلق خدا از خدا خالی اند. و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود، او را چیز توان گفت، غیر از خدا، مخلوق است و خدا، خالق و آفریننده هر چیزی است در ابتدا و بزرگوار و کثیر الخیر و برتر است؛ آن خدایی که همچو او چیزی نیست، و مانند صفت او صفتی، نه. و اوست شنوا و بینا که آنچه شنیدنی باشد، بشنود و آنچه دیدنی باشد، ببیند».

۵/۲۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن عطیه، از خیمه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا از خلق خویش خالی است و خلق خدا از خدا خالی اند. و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود، مخلوق است و خدا، آفریننده هر چیزی است».

۶/۲۲۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو فقیمی، از هشام بن حکم، از امام جعفر علیه السلام روایت کرده است که در وقتی که زندیق، از آن حضرت سؤال نمود که خدا چیست؟

فرمود که: «آن جناب چیزی است به خلاف چیزها. بازگشت گفتار من به سوی ثابت نمودن مقصود از لفظ است «۱» و آن که او چیزی است که موصوف است به حقیقت چیزی بودن (چنان که مذکور شد)، مگر آن که آن جناب، نه جسم است و نه صورت و محسوس نمی شود، و به حواس پنج گانه او را نتوان یافت، و خیالها او را در نیابد، و مرور دهور و گردش روزگار،

(۱). کلمه ارجع، بنا بر نسخه فعلی، امر است و بنا بر این، باید این گونه معنا شود: با این گفته من، به سراغ اثبات معنایی برو و این که او

تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۷۷

او را ناقص نمی گرداند، و زمانها او را تغییر نمی دهد» (چنان که معلوم شد).

سائل عرض کرد که: پس می گویی که خدا شنوا و بیناست؟ حضرت فرمود که: «آن جناب شنوا و بیناست، ولیکن شنواست بی آن که گوشیه داشته باشد، و بیناست بی آن که چشمیه داشته باشد، بلکه به نفس خویش می شنود و به نفس خویش می بیند. این که می گویم که به نفس خویش می شنود و به نفس خویش می بیند، مقصود من، این نیست که خدا، چیزی است و نفس چیز دیگر، ولیکن خواستم که از پیش خود تعبیر کنم؛ زیرا که از من سؤال شده بود و بایست که از آن جواب گویم. و خواستم که تو را

بفهمانم؛ زیرا که سؤال کرده‌ای و جواب می‌خواهی. پس می‌گویم که: همه خدا شنواست، نه به این معنی که همه از او، آن را بعضی است، ولیکن خواستم که تو را بفهمانم و به جانب خویش از این مطلب تعبیر کنم. و باز گشت من، در این تعبیر و جواب نیست، مگر به سوی آن که خدا شنوا و بینا و دانا و آگاه است، بی آن که ذات مقدس اختلافی به هم رساند، یا معنی مختلف شود». (حاصل معنی آن که غیر خدا شنواست به گوش و بیناست به چشم و آلت دیدن و شنیدنش، غیر یکدیگر است. و با آنچه می‌شنود، نمی‌بیند و با آنچه می‌بیند، نمی‌شنود. و بدون اینها، نمی‌شنود و خدا را آلت دیدن و شنیدن نیست، بلکه ذات مقدس، هم شنوا و هم بیناست).

آن سائل عرض کرد که: هر گاه امر بر این منوال باشد، پس خدا چیست؟ حضرت فرمود که: «آن جناب، رب و پروردگاری است که پرورش می‌دهد و معبود است که خلائق او را بندگی می‌کنند و الله است که جمیع صفات کمال را جمع فرموده، و این که می‌گویم که آن جناب الله است، مراد من ثابت کردن این حروف - که الف و لام و ها است - نیست. و نه آن که مرادم از رب، را و با باشد، لیکن باز گشت من به سوی مقصود از این لفظ است (۱) و این که آن جناب چیزی است که چیزها را آفریده و می‌آفریند. و صانع آنهاست و بیان صفت این الفاظ، بیش از آن نیست که اینها حروفند، و آنچه مقصود اثبات آن است، معنی است که به لفظ الله و رحمن و رحیم و عزیز و امثال این، از نام‌های آن جناب مسمی شده است. و همان، معنی است که بندگان آن را عبادت می‌کنند. جلّ و عزّ».

(۱). برگرد و دقت کن در منظور و معنای لفظ.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۷۹

سائل عرض کرد: ما موهومی را نیافتیم، مگر آن که آن را مخلوق یافتیم. حضرت فرمود که: «اگر این امر، چنان باشد که تو می‌گویی، توحید خدا از ما برداشته خواهد بود؛ زیرا که ما به غیر موهوم، مکلف نیستیم، ولیکن می‌گوییم: هر موهومی که در وهم و خیال در آید، به واسطه حواس درک آن شود، به یکی از دو راه: یکی آن که حواس آن را تحدید و تعیین کند و به حقیقت آن احاطه نماید و دیگر، آن که ممثل و مصور گرداند به صورت و کالبدی که دارد، و آن مخلوق است؛ زیرا که نفی آن در وهم یا رفتن آن از آن، موجب باطل ساختن و نیستی حقیقت است؛ چه، هر چه معدوم باشد، یا عدم و نیستی او را عارض گردد، ممکن است، نه واجب.

جهت دوم، که حصول صورت است، متضمن تشبیه است و آن بر خدا روا نیست؛ زیرا که تشبیه مماثلت است و در هیئت و صفت مخلوق است که ترکیب و تألیف او ظاهر و هویدا است، یا از اجزا و یا از ذات و صفت، و لازم نیست که آنچه به وهم درک شود، حقیقت آن در وهم در آید. پس چاره‌ای نیست از اثبات صانع، به جهت وجود آنها که مصنوع‌اند و ثبوت اضطرار و احتیاجی که دارند؛ زیرا ایشان، مصنوع‌اند و بدون صانع ممتنع است و آن که صانع ایشان غیر ایشان است و مانند ایشان نیست؛ زیرا که مثل ایشان در ترکیب و تألیف ظاهری، به ایشان شباهت دارد و چنانچه در آنچه مذکور گردید، دلالت است بر وجود صانع، نیز دلالت است در آنچه بر ایشان جاری می‌شود از آن که حادث می‌شوند و از سر نو پیدا می‌گردند، بعد از آن که وجود نداشتند و از کوچکی به سوی بزرگی منتقل می‌شوند و از سیاهی به سوی سفیدی و از قوت و توانایی به سوی ضعف و ناتوانی می‌روند و احوالی چند که موجودند و ما را احتیاجی به تفسیر و بیان آنها نیست، به جهت بیان وجود آنها».

سائل عرض کرد که: هر گاه چنین باشد، تو او را تحدید کردی؛ زیرا که وجود هستی او را ثابت نمودی.

حضرت فرمود که: «او را تحدید نکردم و حدی از برایش نگفتم، ولیکن او را ثابت کردم؛ زیرا که در میانه نفی و اثبات، منزله و واسطه نیست که کسی به آن قائل شود، و چون نفی و نیستی بر طرف و منتفی شد، ثبوت، ثابت گردید، و وجود، از صفاتی نیست

که تحدیدی با آن باشد».

سائل عرض کرد که: پس او را وجود انتزاعی و حقیقی است، که وجود از آن انتزاع

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۱

می شود.

حضرت فرمود که: «بلی، چیزی موجود نمی باشد، مگر با حقیقت و وجود که وجود از آن انتزاع می شود».

سائل عرض کرد که: پس او را کیفیت و چگونگی خواهد بود؟

حضرت فرمود که: «نه، زیرا که کیفیت و چگونگی، جهت صفت را احاطه است، ولیکن چاره‌ای نیست از بیرون رفتن از جهت تعطیل و تشبیه به آن معنی که مذکور شد؛ زیرا که هر که او را نفی کند، به آن طریقی که مذکور شد، او را انکار کرده و ربوبیت و پروردگاری او را دفع نموده، و آن جناب را بیکار قرار داده، و هر که او را به غیر او تشبیه کرده، او را ثابت گردانیده به صفت آفریدگان که مصنوع‌اند و سزاوار ربوبیت نیستند، ولیکن چاره‌ای نیست از اثبات این که او را کیفیت و چگونگی است که غیر او، مستحق و سزاوار آن نیست، و ممکن نیست که آن کیفیت، از برای غیر آن جناب متحقق شود و در آن، با او مشارکت نمی شود و احاطه به آن واقع نمی گردد و غیر از او، کسی آن را نمی داند؛ چه آن کیفیتی است خلاف آنچه ما می دانیم».

سائل عرض کرد که: هر گاه چنین باشد، پس رنج و زحمت خلق چیزها را خود می کشد؟

آن حضرت فرمود که: «جلالت و بزرگواری آن جناب بیشتر از این است که رنج و زحمت آفریدن چیزها را بکشد، به واسطه متوجه شدن و چاره و درمان آن نمودن؛ زیرا که این تعب و مشقت، صفت مخلوق است که حصول چیزها از برایش میسر نمی شود، مگر به متوجه شدن و چاره آن کردن و آن جناب برتر از همه، و یا بلند مرتبه است از وضع خلق و متعالی است از آن، و اراده و مشیت آن حضرت در آن است که آنچه را که اراده کند، موجود می شود و هر چه خواهد، می کند».

۷/۲۲۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن عیسی، از آن که او را ذکر کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال شد که: آیا جائز است که گفته شود: خدا چیزی است؟ فرمود: «بلی، بیرون می بری او را از دو حد: حد تعطیل و حد تشبیه».

(و همین حدیث بسند دیگر در اول همین باب گذشت).

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۲

باب در بیان آن که خدا شناخته نمی شود، مگر ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۳

۳. باب در بیان آن که خدا شناخته نمی شود، مگر به خود آن جناب بر خویش

۱/۲۲۹. علی بن محمد روایت کرده است از آن که او را ذکر کرده، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن حمران، از فضل بن سکن، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: خدا را به خدا بشناسید (یعنی خود آن جناب بر خویش دلالت دارد و در معرفتش احتیاج به سوی غیر نیست). و رسول او را به رسالت و پیغمبری بشناسید و بشناسید صاحبان امر را و فرمان را (یعنی کسانی را که خدا اطاعت‌شان را مقرون به اطاعت خود و رسول خود فرموده) به معروف و نیک، که موافق شرع باشد و راستی در همه چیز؛ خواه در اعتقاد و خواه در اعمال که مرادف عصمت است و نیکویی کردن در طاعات کما و کیفاً یا در آنچه اعم از آن باشد».

کلینی فرموده است: معنی قول آن حضرت که «خدا را به خدا بشناسید» آن است که خدا شخص‌ها و نورها و جوهرها و ذات‌ها و

بدن‌ها و جوهر روح‌ها را آفریده و آن جناب - جل و عز - شباهت به جسم و روحی ندارد، و کسی در آفریدن روح که نهایت حس و دریافت را دارد، امری و سببی نیست و در آفریدن ارواح و اجسام یگانه است، که شریکی ندارد. پس هر گاه کسی در شباهت به ابدان است، و دیگری شباهت به ارواح، خدا را به خدا شناخته و هر گاه او را به روح یا بدن یا نور تشبیه کند، خدا را به خدا نشناخته است.

۲/۲۳۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از علی بن عقبه بن قیس بن سیمان از ابی ریحانه - غلام آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله - گفت: از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد که پروردگار خویش را به چه شناختی؟ فرمود که: «به آنچه خویش را به من شناسانیده». به آن حضرت عرض شد که: چگونه خویش را به تو شناسانیده؟ فرمود که: «هیچ صورت به او شباهت ندارد و به حواس، او را در نتوان یافت و او را با مردمان قیاس نمی‌توان نمود، و با وجود دوری که از همه دارد، نزدیک است و با وجود نزدیکی که به همه دارد، دور است. در بالای هر چیز است به واسطه قدرت و غلبه بر آن.

نمی‌توان گفت که: چیزی در بالای اوست، در پیش روی هر چیزی است، بر همه پیشی دارد و نمی‌توان گفت که: چیزی بر او پیشی گرفته. در همه داخل است، اما نه چون چیزی است که در چیزی دیگر داخل باشد. از همه چیز خارج است نه مانند چیز که از چیزی دیگر خارج

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۵

باشد. پاک و منزّه است، آن که همین اوست که چنین است و غیر او، چنین نیست. هر چیزی را ابتدا و آغازی است». ۳/۲۳۱. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من با گروهی گفت‌وگو نمودم و به ایشان گفتم که: خدای جلّ جلاله، از آن بزرگوارتر و گرامی‌تر است که به خلق خود شناخته می‌شود، بلکه بندگان به خدا شناخته می‌شوند. حضرت فرمود که: «خداوند تو را رحمت کند». باب در بیان کم‌تر چیزی از شناختن خدا که کافی باشد

۴. باب در بیان کم‌تر چیزی از شناختن خدا که کافی باشد

۱/۲۳۲. محمد بن حسن، از عبدالله بن حسن علوی و علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد بن مختار همدانی، همه روایت کرده‌اند، از فتح بن یزید، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از پست‌ترین و کم‌ترین معرفت الله، که کم‌تر از آن، شناختن آن جناب به عمل نمی‌آید. فرمود که: «اقرار کردن به وجود آفریدگاری است که سزاوار پرستش باشد و غیر از او، خدایی نیست. او را مانند و نظیری نه، و آن که محتاج نیست به علت که او را از عدم به سوی وجود آورده باشد، بلکه همیشه ثبوت داشته و به خودی خود، موجود بوده و مفقود نخواهد شد. و آن که چیزی مانند او نیست» (نه در ذات و نه در صفات و نه در غیر اینها).

۲/۲۳۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از طاهر بن حاتم، در حال استقامت و راستی وی (که هنوز غالی نشده بود) روایت کرده است که به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت که:

چیست آنچه در معرفت آفریدگار به غیر آن اکتفا نمی‌شود؟ حضرت به سوی او نوشت که:

«اعتقاد به این که خدا همیشه دانا و شنوا و بینا بوده و می‌باشد. اوست که هر چیزی را اراده کند، به فعل می‌آورد».

و از امام محمد باقر علیه السلام سؤال شد از آنچه در خداشناسی بدون آن اکتفا نمی‌شود. حضرت فرمود که: «هیچ چیز، در چیزی مانند او نیست و چیزی به او شباهت ندارد. همیشه دانا و شنوا و بینا بوده و خواهد بود».

۳/۲۳۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین از حسن بن علی بن یوسف بن بَقَّاح، از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۶

باب در بیان معبود و آن که او را پرستش می نمایند

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۷

سیف بن عمیره، از ابراهیم بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «همه کارهای خدا عجیب و غریب است. به درستی که بر شما حجت آورده به آنچه معرفت آن را از خود به شما عطا فرموده است» (یعنی شما او را به آنچه خود عطا فرموده، بشناسید و آنچه به شما عطا فرموده، شما را به آن تکلیف ننموده).

۵. باب در بیان معبود و آن که او را پرستش می نمایند

۱/۲۳۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از حسن بن محبوب، از ابن رثاب و از چند نفر دیگر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر که خدا را عبادت کند به توهم و گمان، بی آن که یقین به وجود آن جناب داشته باشد، کافر است. و آن که اسم خدا را عبادت کند، به واسطه حروف یا مفهوم وضعی، نه آن که معنی آن را که از آن به این اسم تعبیر می شود، عبادت کند، کافر است. و آن که اسم و معنی هر دو را عبادت کند، مشرک است و آن که معنی را عبادت کند، و اسم های آن جناب را بر او واقع سازد، با آن صفاتی که خدا خویش را به آنها وصف فرموده، و دل خود را بر آن محکم گرداند، که به آن اعتقاد به هم رساند، و زبانش به آن گویا گردد، و در نهان و آشکار خویش، این گروه اصحاب امیر المؤمنین اند علیه السلام از روی حق و راستی».

در حدیث دیگر چنین است: «این گروه، ایشانند گرویدگان به گرویدنی درست و راست و خالص از شک و ریب و کاملان در ایمانند».

۲/۲۳۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نصر بن شوید، از هشام بن حکم، روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام را از اسم های خدا و اشتقاق آن سؤال نمود. «۱» عرض کرد که: الله، از چه چیز مشتق شده است؟ حضرت فرمود که: «ای هشام، الله، مشتق است از إله، و إله، مألوه و معبودی می خواهد (چه آن فعال است از الاهت والوهیت که به معنی عبادت و عبودیت است و آن به معنی پرستیدن و پرستش است). و اسم، غیر مسمی است (چه اسم همان مرکب از حروف است، چون زید که مرکب است از زا و یا و دال و مسمی، آن شحص معین و مشخصی است که این اسم بر او دلالت می کند). پس هر که اسم خدا را عبادت کند، نه معنی [را]، کافر است، و چیزی را عبادت نکرده، و هر که اسم و معنی را هر دو عبادت کند، کافر

(۱). و اشتقاق، شکافتن سخن است از سخن، که سخنی را از سخنی دیگر بیرون آورند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۹

است و دو چیز را عبادت کرده و این مستلزم شرک است و هر که معنی را عبادت کند و نه اسم، این عبادت، توحید است و خدا را به یگانگی پرستیدن. ای هشام، آیا آنچه گفتم، فهمیدی؟».

هشام گفت: عرض کردم که: به من بیشتر بفرما. فرمود: «به درستی که خدا را نود و نه اسم است. پس اگر اسم همان مسمی باشد، هر آینه هر اسمی از آنها خدایی خواهد بود، ولیکن خدا معنی است که دلالت می شود بر او، به واسطه این اسم ها و همه این اسم ها غیر اویند. ای هشام، نان، اسم است از برای آنچه آن را می خورند و آب، اسم است از برای آنچه آن را می نوشند و جامه، اسم است از برای آنچه آن را می پوشند و آتش، اسم است از برای آنچه می سوزاند. ای هشام، آیا فهمیدی چنان فهمیدنی که به آن دفع کنی

و مخاصمه نمایی با دشمنان ما و آنان که غیر خدای جلّ و عزّ را با او قرار می‌دهند؟»

عرض کردم: بلی. حضرت فرمود که: «ای هشام، خدا تو را نفع بخشد، و تو را ثابت و پا بر جای دارد». هشام گفت: به خدا سوگند، بعد از آن که از این مجلس برخاستم، کسی در باب توحید خدا، بر من غالب نشد.

۳/۲۳۷. علی بن ابراهیم، از عباس بن معروف، از عبد الرحمان بن ابی نجران روایت کرده است که گفت: به خدمات امام محمد باقر علیه السلام نوشتم، یا به آن حضرت عرض کردم که:

خدا مرا فدای تو گرداند، ما رحمان و رحیم را که احد و صمد است، عبادت می‌کنیم؟ حضرت فرمود که: «هر که اسم را عبادت کند، نه آن را که مسمی است به این اسم‌ها، مشرک و کافر است و جاحد و منکر، و چیزی را عبادت نکرده. بلکه عبادت کن خدای یکتای یگانه را که پناه محتاجان است و به این اسم‌ها مسمی شده است، نه آن که اسم‌های او را عبادت کنی؛ زیرا اسم‌ها صفاتی چنداند که خدا خویش را به آنها وصف فرموده است». باب در بیان کون و مکان

۶. باب در بیان کون و مکان (که بودن و جای بودن است)

۱/۲۳۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه، روایت کرده است که نافع بن ازرق از امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود و عرض کرد که: مرا خبر ده از خدا که در چه زمان بود؟ آن حضرت فرمود که: «کی نبود تا تو را خبر دهم که کی بود؟ پاک و منزّه است آن که همیشه بوده و خواهد بود. تنها و پناه نیازمندان که زن و فرزندی را فرا نگرفته».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۹۱

۲/۲۳۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت: مردی از پس نهر بلخ - که آن را جیحون می‌گویند - به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام آمد و عرض کرد که: من تو را از مسأله‌ای سؤال می‌کنم، اگر آن مسأله را جواب دادی، به آنچه در نزد من است، یعنی از حق، که آن را به دلیل و برهان یافته‌ام، یا از معصومین به من رسیده، به امامت تو قائل می‌شوم.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «از هر چه می‌خواهی سؤال کن». عرض کرد که: مرا خبر ده از پروردگار خویش که در چه زمان بوده و چگونه بوده و اعتمادش (یعنی در آفریدن آنچه آفریده)، بر چه چیز بوده؟ (و چون سؤال از زمان صحت ندارد، مگر در باب آنچه در زمان باشد و زمان نیست، مگر از برای صاحب ماده جسمانی که مکان لازم اوست، لهذا) حضرت در رد سائل فرمود که: «خدای تبارک و تعالی، حقیقت مکان که کو و کجا را سؤال از وقت موجود فرموده، بی آن که کو و کجایی باشد. (چه از نفی آن، نفی زمان لازم می‌آید؛ زیرا که این دو، لازم و ملزومند و نبود یکی، نبود دیگری را لازم دارد.

ابن بابویه رحمه الله، در عیون اخبار الرضا علیه السلام سؤال سائل را به این روش وارد آورده است: در کجا بود؟ و این، أظهر است. حضرت فرمود که: حقیقت حال را که چگونه و چون، سؤال از آن است، به عرصه وجود آورده، بی آن که چگونگی و چونی باشد و اعتماد آن جناب بر قدرت خویش بوده» (که مراد از آن، ذات مقدس است). آن مرد برخاست و به خدمت آن حضرت آمد و سر مبارکش را بوسید و گفت که: شهادت می‌دهم به آن که خدایی نیست، مگر خدا و آن که محمد رسول خدا و علی وصی رسول خدا است و بعد از آن حضرت قیم بود به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پا کرده بود که حافظ و نگه‌دار آن بود، و حق آن را به جا می‌آورد؛ چنان که آن حضرت به جا می‌آورد و آن که شما امامان راستگویید و آن که جانشین ایشان بعد از ایشان.

۳/۲۴۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده از

پروردگار خویش که در چه زمان بود؟

حضرت فرمود که: «وای بر تو، در باب چیزی که نبوده، می‌گویند که در چه زمان بوده. به درستی که پروردگار من تبارک و تعالی بود و همیشه زنده بود، بدون چون و چگونگی و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۹۳

او را بودی که دلالت بر تجدد و حدوث کند، نبود (یا آن که ثابت بود و بودنش را بودنی که متصف به کیفیتی باشد، نبود). و او را کو و کجایی نبود و در چیزی و بر چیزی نبود، و از برای بودن (یا جای بودن) خویش مکانی را اختراع نفرمود و بعد از آن که چیزها را به عرصه وجود آورد، قوی نشد و پیش از آن که چیزی را به وجود آورد، ضعف نداشت و پیش از آن که ممکنات را آورد، وحشت و اندوه نداشت. و شباهت ندارد به چیزی که ذکر آن شده باشد و از پادشاهی خالی نبود، پیش از آن که ممکنات را به وجود آورد و بعد از رفتن آنها نیز از آن خالی نیست و همیشه زنده بوده است، بی زندگی که زائد بر ذات مقدس باشد، و پادشاه صاحب قدرت بوده پیش از آن که چیزی را ایجاد کند، و پادشاه بزرگوار و عظیم الشان بوده، بعد از آن که بودن را ایجاد فرموده.

پس بودن او را چون و چگونگی و آن را کو و کجا و او را حد و تعریفی نیست، و به چیزی که شباهت داشته باشد، او را نمی‌توان شناخت؛ چه او را شبیهی نیست و به جهت طول بقا و ماندن، پیر نمی‌شود و از برای چیزی بی‌هوش نمی‌گردد، بلکه به جهت ترس او، همه چیزها از هوش می‌روند.

زنده بود بی زندگی که حادث باشد و بی بودن که به وصف در آید، و چگونگی که محدود و معلوم باشد و مکانی که بر او احاطه داشته باشد، یا آن جناب بر آن قرار و استقرار داشته باشد و جایی که از چیزی در گذشته باشد، بلکه زنده‌ای است که همه چیز را می‌شناسد، یا صاحبان عقل‌ها او را می‌شناسند، و پادشاهی است که همیشه قدرت و پادشاهی داشته و خواسته آنچه را که خواسته، به خواست خویش در آن هنگام که خواسته و او را اندازه نمی‌توان کرد و پاره پاره نمی‌شود و فانی نمی‌گردد. اولی بود، بی چگونگی و آخری خواهد بود، بی آن که مکانی داشته باشد، که از آن سؤال شود که در کجاست. هر چیزی فانی است و نیست شونده، مگر ذات او. و از برای اوست آفریدن همه مخلوقات و مکونات و امر نافذ که مقرون به مصلحت است «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۱)؛ «بزرگ است خدا که پروردگار همه عالمیان است».

وای بر تو ای سائل، به درستی که پروردگار من، خیال‌ها او را احاطه نمی‌کند، و شبهه‌ها بر

(۱). اعراف، ۵۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۹۵

او فرود نمی‌آید، و از چیزی حیران نمی‌شود، و چیزی با او مجاورت نمی‌کند، و تازه‌ها بر او فرود نمی‌آید، و از چیزی سؤال نمی‌کند، و بر چیزی پشیمان نمی‌باشد «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» (۱)؛ «و فرا نمی‌گیرد او را بینگی و نه خواب». «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى» (۲)؛ او راست آنچه در آسمان‌ها و در زمین و آنچه در میان هر دو و آنچه در زیر طبقات خاک است».

۴/۲۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش و آن را مرفوع ساخته که گفت: جهودان به نزد رأس الجالوت جمع شدند و گفتند که: این مرد، عالم و داناست- و مقصود ایشان از آن، امیر المؤمنین علیه السلام بود- با ما بیا تا به نزد او برویم و او را سؤال کنیم. پس خدمت آن حضرت آمدند، و به ایشان گفتند که آن حضرت به شستن جامه مشغول است. انتظار او را کشیدند تا بیرون آمد. رأس الجالوت به خدمت آن حضرت عرض کرد که: به نزد تو آمده‌ایم که از تو سؤال کنیم.

حضرت فرمود که: «ای یهودی، سؤال کن از آنچه برای تو ظاهر شده است». عرض کرد که: تو را سؤال می‌کنم از پروردگارت که در چه زمان بوده؟ فرمود که: «آن جناب بود، بی‌بودنی که حادث باشد و بی‌چگونگی که از نو پیدا شده باشد، و همیشه بی‌چند و چون بوده، و او را پیشی نیست، و او پیش از پیش است بی‌پیشی و بی‌آخر و پایان، و آخر از او بریده شده و او آخر هر آخر است». رأس الجالوت، با یهودان گفت که: بیاید تا برویم که او داناتر است از آنچه در شأن او می‌گویند.

۲۴۲/۵. به همین اسناد روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابوالحسن موصلی، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که: «عالمی از علمای یهود، به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پروردگار تو، در چه در زمان بوده؟

حضرت فرمود که: مادرت به مرگت نشیند، و در چه زمان نبوده تا آن که گفته شود که در چه زمان بوده؟ پروردگار من، پیش از پیش بوده بی‌آن که پیشی باشد و بعد از بعد خواهد بود بی‌آن که بعدی باشد و آخر و پایانی از برای آخر او نیست. آخرها در نزد او بریده شده است.

پس آن جناب پایان هر آخری است. آن عالم یهودی عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، آیا تو

(۱). بقره، ۲۵۴.

(۲). طه، ۶.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۹۷

پیغمبری؟ حضرت فرمود که: «وای بر تو، جز این نیست که من بنده‌ای از بندگان محمد صلی الله علیه و آله». و روایت شده است که از آن حضرت علیه السلام سؤال شد که پروردگار ما در کجا بود پیش از آن که آسمان و زمین را بیافریند؟ آن حضرت فرمود که: «کجا، سؤال است از مکان، و خدا بود و هیچ مکانی نبود».

۲۴۳/۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از محمد بن یحیی، از محمد بن سیماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رأس الجالوت به جهودان گفت که: مسلمانان گمان می‌کنند که علی علیه السلام جدال و علمش از همه مردمان بیشتر است. بیاید تا با هم به نزد او رویم تا باشد که من او را از مسأله‌ای سؤال کنم و در آن، او را به خطا منسوب سازم. بعد از آن رأس الجالوت به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، می‌خواهم که تو را از مسأله‌ای سؤال کنم».

فرمود که: از هر چه می‌خواهی پرس. عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پروردگار ما، در چه زمان بود؟ حضرت فرمود که: ای یهودی، جز این نیست که این سخن، گفته می‌شود در باب آن که نبود و بعد از آن، بود. آن جناب، بوده و می‌باشد؛ بی‌بودنی که حادث باشد و بی‌چگونگی که تحقق یابد. بلی ای یهودی، بعد از آن چگونه او را پیشی باشد با آن که آن جناب پیش از پیش است، بی‌آن که آخری داشته باشد از طرف ازل و بی‌پایان آخر و بی‌آخری که به آخر رسد از طرف ابد. همه آخرها در نزد او بریده شده و آن جناب آخر هر آخری است.

یهودی گفت که: شهادت می‌دهم به این که خدایی نیست مگر خدا و این که دین تو حق است آنچه به آن مخالفت داشته باشد، باطل است».

۲۴۴/۷. علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از زراره که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: آیا چنین بود که خدا باشد و چیزی نباشد؟ فرمود که: «بلی، خدا بود و هیچ چیز نبود». عرض کردم که: پس خدا در کجا می‌بود؟ زراره می‌گوید که: آن حضرت تکیه فرموده بود، پس راست نشست و فرمود که: «ای زراره، چیزی را گفتمی که محال

است، از آنجا که از مکان سؤال نمودی؛ زیرا که مکانی نبود».

۸/ ۲۴۵. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از ابن ابی نصر، از ابی ابراهیم موصلی (و در بعضی از نسخه‌ها از ابوالحسن موصلی، از ابو ابراهیم، از پدرش) از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «عالمی از علمای یهود به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۹۹

خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پروردگار تو در چه زمان بود؟ حضرت فرمود که: وای بر تو، جز این نیست که این سخن را در باب کسی می‌گویند که نبوده باشد، اما آنچه بوده است، نمی‌گویند که در چه زمان بود. آن جناب پیش از پیش بوده است، بی آن که پیشی وجود داشته باشد و بعد از بعد خواهد بود، بی آن که بعدی موجود باشد و به پایان رسیدن، آخری نیست تا آن که آخر او را به پایان رسد. آن یهودی به خدمت حضرت عرض کرد که: آیا تو پیغمبری؟ حضرت فرمود که: مادرت به مرگت نشیند، جز این نیست که من بنده‌ای از بندگان رسول خدایم». باب در بیان نسبت و وصف پروردگار

۷. باب در بیان نسبت و وصف پروردگار

۱/ ۲۴۶. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:

«جهودان از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودند و عرض کردند که: پروردگار خویش را از برای ما وصف کن و نسبت او را بیان فرما. آن حضرت سه روز درنگ فرمود که ایشان را هیچ جواب نمی‌فرمود، بعد از آن، سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (۱) تا آخر آن فرود آمد». و ترجمه ظاهر آن این است که: «بگو: اوست خدای جامع جمیع صفات کمال معبودی که پناه محتاجان است. نژاد (یعنی چیزی از آن بیرون نیامد؛ خواه آن چیز کثیف باشد، چون فرزند و خواه لطیف باشد، چون نفس) و زاده نشد (که از چیزی بیرون نیامد، چنانچه جزء کثیف از عنصر خود بیرون می‌آید، چون حصول حیوان از حیوان دیگر؛ چنانچه چیز لطیف از مرکز خود بیرون می‌آید، چون دیدن از چشم). نبود و نیست او را هیچ کس مماثل و همتا» (یعنی او را ماندی در ذات و صفات نیست).

و روایت کرده است این را محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابو ایوب

۲/ ۲۴۷. و از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین، از ابن محبوب، از حماد بن عمرو نصیبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: آن حضرت را از «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» سؤال کردم، فرمود که: «آن نسبت و وصف خدا است که به سوی

(۱). توحید، ۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۰۱

خلق فرو فرستاده، در حالتی که یگانه است و او را دویمی نیست و پناه نیازمندان است (که همه کس در همه امور رو به او می‌آورند) و همیشه بودنش را ابتدایی نبوده، بی آن که او را به طعام و شراب احتیاجی باشد، و او را مثال و حافظی از روح و غیر آن نبود که او را از عروض زوال و حدوث تغیر نگاه دارد، و آن جناب همه چیز را با حافظ آنها از روح و غیر آن نگاه می‌دارد، و عارف است به هر چه خلایق به آن جهل دارند، و در نزد هر جاهلی معروف است (که همه او را می‌شناسند)، و تنهاست، نه خلق او در او قرار دارند و نه او در خلق خود استقراری دارد، و به حس در نیاید و ملموس نگردد (که دست یا غیر آن، بر او بمالند)، و

دیده‌ها او را درنیابد.

برتری جست بر همه چیز و به این سبب نزدیک گردید همه چیز و به این جهت از آنها دور شد، و او را نافرمانی کردند و آمرزید، و فرمان او را بردند و جزای آن را عطا فرمود، و زمین گرداگرد او را فرو نمی‌تواند گرفت و آسمان‌ها او را بر نمی‌تواند داشت، و همه چیز را به قدرت خویش بر می‌دارد، و همیشه بوده که هیچ‌کس با وی نبوده، و او را اولی نیست که ابتدا وجود باشد، و فراموشی ندارد، و از خوبی بر نمی‌گردد، یا زن و فرزندی ندارد که او را از خوبی باز دارند، و غلط از او سر نمی‌زند و بازی نمی‌کند، و اراده او را قطع کننده نیست (که مانع تعلق آن باشد، به مراد) و فصل و جدایی او در میان افعال بندگان، جزای ایشان است بر آنچه کرده‌اند (که مطیع را ثواب می‌دهد و عاصی را عقاب می‌کند). و آنچه بفرماید البته واقع خواهد شد. نژاد که کسی از او ارث ببرد و زاده نشد که کسی شریک او باشد. و هیچ‌کس او را مماثل و هم‌تا نیست».

۳/۲۴۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن شوید، از عاصم بن حمید روایت کرده است که گفت: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام سؤال شد از توحید و خداشناسی، فرمود: «به درستی که خدای عزوجل دانست که در آخرالزمان گروهی به هم خواهند رسید که متعمق باشند و در باب توحید خدا پر دقت نمایند، به این سبب سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیاتی چند از اول سوره حدید را تا فرموده آن جناب: «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۱)، فرو فرستاد که خدا را به این نحو بشناسند. پس هر که بالاتر از آن را قصد کند،

(۱). حدید، ۵.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۰۳

هلا-ک می‌گردد» (و در اول سوره حدید مذکور است که: «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ* هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ* لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ* يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۱)، یعنی: «تسبیح و تنزیه کرد خدا را آنچه در آسمان‌ها است از: فرشتگان و آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن، و آنچه در زمین است، از: حیوانات و نباتات و غیر آن. اوست غالب در هر چه خواهد، و دانا به هر چه فرماید.

از برای اوست پادشاهی در آسمان‌ها و زمین. زنده می‌گرداند مردگان را و می‌میراند زندگان را و بر همه چیز نهایت قدرت و توانایی دارد. اوست اول و پیش از همه موجودات که پیش از او چیزی نبوده و آخر بعد از فنای ممکنات، که بعد از او چیزی نخواهد بود؛ چه او را نهایی نیست و ظاهر و هویدا که وجودش در هر چه بنگری پیدا است، و باطن و پنهان که حقیقت ذات مقدس او را تعقل نتوان کرد. و او را به همه چیز همیشه عالم و دانا است و ظاهر و باطن در پیش او یکسان است.

اوست آن که آفرید آسمان‌ها و زمین را در مدت شش روز (یا آن که یوم، عبارت است از یک دوره فلک اطلس و آن، آسمان نیست بلکه آسمان منحصر است در افلاک کواکب سبعة سیاره و روز که مقابل شب است، و تازی آن، نهار است و آن از حرکت آسمان آفتاب- که آسمان چهارم است- به هم می‌رسد. پس مراد آن است که آسمان‌های هفت گانه و زمین را در شش دوره فلک اطلس آفرید و زمان دوره آن یک شبانه روز است) پس مستولی شد بر عرش (یا قصد تدبیر آن فرمود). می‌داند آنچه را که در آید در زمین، چون تخم‌ها و مردگان و غیر آن و آنچه را که بیرون آید از آن، چون نباتات و معادن و مانند آن و آنچه را که فرود آید از آسمان، چون احکام و فرشتگان و تگرگ و برف و باران و آنچه را که بالا رود و در آید در آن چون ارواح و اعمال

بندگان و دعوت ایشان و فرشتگان، نویسندگان کردار ایشان و امثال آن و او با

(۱). حدید، ۱ تا ۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۰۵

شما است به علم و قدرت عموماً، و به فضل و رحمت خصوصاً؛ در هر جا که باشید و خدا به آنچه می‌کنید- از خیر و شر- بینایی تمام دارد و اوست پادشاهی آسمان‌ها و زمین که حکم‌گذاری و فرمان‌روایی او در آنها است، و به سوی خدا بازگردانیده می‌شود عاقبت همه کارها.

در می‌آورد شب را در روز (یعنی در آن افزایش چون ایام بهار و زمستان) و در می‌آورد روز را در شب؛ چون فصل پاییز و تابستان و او دانا است به آنچه در دل‌ها است» (از امور مکنونه از عزائم و اعتقادات و ارادات، و چیزی از آنها پوشیده و پنهان نیست).
 ۴/۲۴۹. محمد بن ابی‌الله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از عبدالعزیز بن مهتدی که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از توحید، آن حضرت فرمود که: «هر که سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته». عرض کردم که: آن را چگونه بخواند، یا تو آن را به چه وضع می‌خوانی؟ فرمود که: «چنانچه مردم آن را می‌خوانند» و دو مرتبه کذلک الله ربی را در آخر آن زیاد فرمود. یعنی: «چنین است خدا که پروردگار من است». باب در بیان نهی از سخن گفتن در کیفیت و چگونگی خدا

۸. باب در بیان نهی از سخن گفتن در کیفیت و چگونگی خدا

۱/۲۵۰. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «در خلق خدا و عجایب صنع او، سخن گوئید و در خدا سخن مگوئید؛ زیرا که سخن گفتن در خدا، ثمره‌ای ندارد، مگر آن که سرگردانی صاحب خویش را بیش می‌کند».

۲/۲۵۱. در روایت دیگر از حریر چنین است که: «در هر چیز سخن گوئید و در ذات خدا سخن مگوئید».

۳/۲۵۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمان بن حجاج، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خدا می‌فرماید که: «وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» (۱)، یعنی: «و نیز در صحف موسی و ابراهیم مذکور است، این که: به سوی پروردگار تو است پایان کار» (و رجوع همه خلایق بعد از انقطاع

(۱). نجم، ۴۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۰۷

عمل، تا هر یک را بر وفق آنچه کرده از خیر و شر جزا دهد. و بعضی گفته‌اند که معنی آیه، آن است که: نهایت فکرت به سوی اوست؛ یعنی: قوه فکریه قدرت دارد بر تفکر در جمیع مکونات، اما چون به او سبحانه رسد، متخیر شود و بایستد. و این حدیث، مؤید این معنی است. و لهذا حضرت بعد از ذکر آیه فرمود که: پس هر گاه سخن به خدا منتهی شود، و از آن باز ایستید و خویشتن را نگاه دارید».

۴/۲۵۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد، مردم هر سخن که بگویند، ایشان را جایز است تا آن که در خدا سخن گویند. پس چون این را بشنوید بگوئید که: نیست خدایی مگر خدای یکتا و یگانه که چیزی مانند او نیست».

۲۵۴/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حرمان، از ابو عبیده حدّاء، که گفت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که: «پرهیز از مجادلات و گفت‌وگوها که به جهت اظهار حق نباشد؛ زیرا که آنها موجب شک می‌شوند و عمل را فرو می‌ریزند، و صاحب خویش را هلاک می‌گردانند. و شاید که به چیزی تکلم می‌کند که آمرزیده نمی‌شود. به درستی که در زمان گذشته، گروهی بودند که ترک نمودند دانستن چیزی را که به آن موکل و مکلف بودند و طلب کردند دانستن چیزی را که از ایشان کفایت شده بود (یا از آن ممنوع بودند) تا آن که سخن ایشان به خدا منتهی شد، پس حیران و سرگشته شدند، به مرتبه‌ای که چنین شده بود که مردی بود، که او را از پیش رویش می‌خواندند، و او از پشت سر جواب می‌داد، و او را از پشت سر می‌خواندند، او از پیش رو جواب می‌داد» (که پیش رو و پس سر را از یکدیگر تمیز نمی‌داد).

و در روایت دیگر، چنین است که: «تا آن که در زمین سرگشته شدند».

۲۵۵/۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب خویش، از حسین بن میّاح، از پدرش که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که در خدا نظر کند که آن جناب چگونه است، هلاک می‌گردد».

۲۵۶/۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از ابن بُکیر، از زُرارة بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «پادشاه عظیم الشّانی در مجلس خویش نشسته بود و در کیفیت ذات پروردگار و کبریایی او -/ تبارک

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۰۹

و تعالی -/ تکلم نمود، پس مفقود شد که کسی نمی‌داند که در کجا رفت».

۲۵۷/۸. و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن عبدالحمید، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود: «پرهیز از فکر کردن در خدا، ولیکن چون خواسته باشید که به سوی عظمت و بزرگی او نظر کنید، به سوی بزرگی آفریدگان او [نظر کنید]».

۲۵۸/۹. محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای فرزند آدم، اگر مرغی دل تو را بخورد، او را سیر نکنند، و اگر سوراخ سوزنی بر دیده تو گذارند، هر آینه آن را ببوشاند. می‌خواهی که با اینها ملکوت آسمان‌ها و زمین را بشناسی و کیفیت آنها را بدانی؟ اگر راست گویی، اینک آفتاب، آفریده‌ای از آفریدگان خدا است، اگر می‌توانی که چشم‌های خویش را از نور آن پر کنی (که جرم آن را چنانچه هست ببینی)، امر چنان است که تو می‌گویی».

۲۵۹/۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن علی، از بعقوبی، از بعضی از اصحاب ما، از عبدالاعلی - مولای آل سام - از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «یهودی بود که او را شیبت می‌گفتند، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که:

یا رسول الله، آمده‌ام تو را از پروردگارت سؤال کنم که، اگر مرا جواب دادی از آنچه تو را سؤال می‌کنم، ایمان می‌آوردم و به پیغمبری تو قائل می‌شوم، و اگر نه، بر می‌گردم.

حضرت فرمود که: از هر چه خواهی سؤال کن. عرض کرد که: پروردگار تو در کجاست؟

فرمود که: در هر مکانی هست و در مکان معینی نیست. عرض کرد که: آن جناب چگونه است؟ فرمود که: چگونه وصف کنم پروردگار خود را به چون و چگونگی و حال آن که چون و چگونه مخلوق است که خدا آن را آفرید و خدا به آفریده خود موصوف نمی‌شود. و یهودی عرض کرد: پس تو از کجا می‌دانی، یا از کجا دانسته می‌شود که تو پیغمبر خدایی؟».

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «گرداگرد آن حضرت سنگ و غیر سنگی نماند، مگر آن که به زبان عربی روشن و فصیح سخن گفت- و گفت: ای شُبَّحْت- به درستی که او رسول خدا است. شُبَّحْت گفت که: من در هیچ زمان چون امروز امری را از این روشن تر ندیدم. بعد از آن، گفت: شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا و آن که تو رسول خدایی.»

۱۱/۲۶۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن یحیی خثعمی، از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱۰

باب در بیان باطل کردن دیدن خدا به چشم سر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱۱

عبدالرحمان بن عتیک القصیر روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام را از چیزی از صفت خدا سؤال نمودم، آن حضرت دست خویش را به سوی آسمان بلند کرد، بعد از آن دو مرتبه فرمود که: «خداوند بزرگوار عظیم الشان برتر است». و فرمود: «کسی که بگیرد آنچه را که در اینجا است و متعرض تحقیق آن شود، هلاک می‌شود».

۹. باب در بیان باطل کردن دیدن خدا به چشم سر (در دنیا و در آخرت)

۱/۲۶۱. محمد بن ابی عبدالله، از علی بن ابی القاسم، از یعقوب بن اسحاق روایت کرده است که گفت: به سوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که بنده خدا چگونه پروردگار خویش را عبادت می‌کند و حال آن که او را نمی‌بیند؟ فرمان همایون رسید که: «ای ابو یوسف، سید و آقای من و آن که بر من و پدران من انعام فرموده است، از این بزرگوارتر است که دیده شود» و گفت که: از آن حضرت سؤال کردم که: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگار خویش را دید؟ در جواب نوشت که: «خدای تبارک و تعالی به رسول خود، نمود از نور عظمت خویش آنچه دوست می‌داشت و می‌خواست که به او بنماید و آن را در دل او افکند که به دل خویش آن را دید».

۲/۲۶۲. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: ابو قُرّه محدث از من خواهش نمود که او را به خدمت امام رضا علیه السلام برسانم. در این باب، از آن حضرت اذن خواستم و مرا اذن داد و بعد از آن ابو قُرّه به خدمت آن حضرت رسید و او را از حلال و حرام و احکام خدا سؤال نمود، تا آن که سؤال او به توحید و خداشناسی رسید. ابو قُرّه عرض کرد که: روایت به ما رسیده که خدا دیدن و سخن گفتن را در میانه دو پیغمبر قسمت فرموده. پس قسمت موسی را سخن گفتن و قسمت محمد را دیدن قرار داده.

حضرت فرمود که: «پس کیست آن که تبلیغ رسالت نموده از جانب خدا به سوی ثقلین؛ از جنّ و انس که: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» و «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». آیا این رساننده محمد نیست؟» ابو قُرّه عرض کرد که: بلی. حضرت فرمود که: «چگونه مردی می‌آید به سوی همه خلایق و ایشان را خیر می‌دهد که از جانب خدا آمده است، و این که ایشان را به سوی خدا دعوت می‌کند به فرموده خدا و می‌گوید که: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» و «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ»

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱۳

عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». بعد از آن می‌گوید که: من او را به چشم خود دیدم و احاطه کردم به ذات او از روی دانش و او بر صورت آدمی است؟ آیا شرم نمی‌کنید که این نوع نسبت‌ها به پیغمبر و خدا می‌دهید؟ آیا زندیقان نتوانستند که آن حضرت را متهم کنند به این که چنین باشد که از نزد خدا چیزی را بیاورد و بعد از آن خلاف آن را بیاورد از راه دیگر» (یعنی: وجوه اتهام بسیار است، چرا این وجه را که بطلان این ظاهر و هویدا است برگزیدند. و می‌تواند که کلام استفهام نباشد، بلکه خبر باشد و معنی آن این باشد که: زنادقه بر چنین چیزی قدرت ندارند، چه از احوال آن حضرت بر هر که او را شناخته، معلوم است که ساحت معرفتش

به غبار این نوع اتهام آلوده نمی‌گردد. و بنا بر بعضی از نسخه‌ها، احتمال دیگر می‌رود و لیکن اول ظاهرتر است).
 ابو قُرَظَه عرض کرد که: آن جناب می‌فرماید که: «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى» (۱)، یعنی: «و هر آینه که به حقیقت که دید پیغمبر بر او یکبار دیگر». حضرت فرمود که: «بعد از این آیه، چیزی هست که دلالت کند بر آن که، چه دیده در آنجا که فرموده: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»، یعنی:

دروغ نگفت دل آنچه را که دید». حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که دروغ نگفت دل محمد، آن چیزی را که چشم‌های آن حضرت دید». (۲) و حضرت فرمود که: «خدا بعد از آن، به آنچه پیغمبر دیده، خبر داده و فرموده که: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» (۳)، یعنی: هر آینه به حقیقت که دید محمد صلی الله علیه و آله از نشانه‌های پروردگار خویش، نشانه بزرگ‌تر» (یا از نشانه‌های بزرگ‌ترین او را از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل به صورت اصلی و غیر آن که در تفاسیر مذکور است).

و حضرت فرمود که: «پس آیات و نشانه‌های خدا، غیر خدا است (چه مضاف و مضاف الیه غیر یکدیگراند)، و حال آن که خدا فرموده که: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (۴)، یعنی: «و احاطه نمی‌توانند نمود به ذات خدا از روی علم و دانش». پس هر گاه چشم‌ها او را ببینند، و به او احاطه نموده از روی علم و معرفت خدا واقع شود».

(۱). نجم، ۱۳.

(۲). و این آیه در قرآن مجید، پیش از آیه اول است نه به عکس؛ چنانچه در این حدیث است و وجه آن، این است که یاراوی اشتباه کرده یا کاتب غلط کرده یا در قرآن اهل بیت علیهم السلام چنین است. (مترجم)

(۳). نجم، ۱۸.

(۴). طه، ۱۱۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱۵

ابو قُرَظَه عرض کرد که: پس روایت‌ها را تکذیب می‌کنی و آنها را به دروغ نسبت می‌دهی؟
 حضرت فرمود که: «هر گاه روایات، با قرآن مخالفت داشته باشد، آنها را تکذیب می‌کنم به آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند که: احاطه نمی‌شود به او از روی علم و چشم‌ها او را در نیابد و هیچ چیز مانند او نیست».

۳/۲۶۳. احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن سیف، از محمد بن عبید روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام نوشتم و آن حضرت را سؤال کردم از دیدن خدا (یعنی در آخرت) و آنچه سنی و شیعه آن را روایت می‌کنند از جواز و عدم آن و از آن حضرت سؤال نمودم که این مطلب را برای من شرح و بیان فرماید.

به خط شریف خویش در جواب نوشت که: «همه امت اتفاق کرده‌اند- به وضعی که در میان ایشان تمنعی نیست، که یکی از ایشان دیگری را منع کند- که معرفتی که از راه دیدن باشد، بدیهی است. پس هر گاه جائز باشد که خدا به چشم دیده شود، بالبدیهه معرفت واقع می‌شود بعد از آن. این معرفت خالی نیست از آن که با ایمان خواهد بود و یا ایمان نیست».

پس اگر این معرفت که از روی دیدن است، ایمان باشد، آن معرفتی که در دار دنیا از روی اکتساب و استدلال به هم رسیده، ایمان نخواهد بود؛ زیرا که این معرفت، ضد آن است. پس در دنیا مؤمنی نمی‌باشد؛ زیرا که ایشان خدای عزّ ذکره را ندیده‌اند. و اگر این معرفت که از راه دیدن به هم رسیده، ایمان نباشد، معرفتی که از راه استدلال به هم رسیده، ناچار باید که برطرف شود؛ چه محال است که معرفت بدیهی و معرفتی که حصولش به فکر و استدلال باشد، با هم جمع شوند و حال آن که معرفتی که با استدلال حاصل شد، در معاد زائل نمی‌گردد؛ چه حشر مؤمن بدون ایمان به اتفاق کسانی که به معاد قائل‌اند، باطل است. پس آنچه مذکور شد،

دلیل است بر آن که خدای عزّ ذکره به چشم دیده نمی‌شود؛ زیرا که چشم و دیدن، به آن می‌کشاند به سوی آنچه ما آن را وصف کردیم».

۴/۲۶۴. و از او، از احمد بن اسحاق روایت است که گفت: به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم از دیدن خدا و آنچه خدا و آنچه مردم در آن اختلاف کردند، حضرت در جواب نوشت که: «دیدن ممکن نیست مادامی که میانه بیننده و آنچه می‌بیند، هوایی نباشد که بینایی در آن نفوذ تواند کرد (به این که شفاف باشد).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱۷

پس هرگاه هوا از بیننده و آنچه دیده، می‌تواند شد، بریده شود دیدن و میسر نشود و در توسط روشنی و هوا، میانه این دو تشابه هر یک از اینها است به دیگری که باید مانند یکدیگر باشند در احتیاج به متوسط بودن در سمت و جهت؛ زیرا که بیننده در هر زمان که با دیده شده، مساوی و برابر باشد در سببی که موجب دیدن می‌شود در میانه ایشان و لازم می‌آید که مانند یکدیگر باشند. و اعتبار مشابَهت و مماثلت، مستلزم تشبیه است؛ زیرا که چاره‌ای نیست از این که اسباب به مسببات خویش متصل باشند و تخلف آنها از یکدیگر ممکن نیست».

۵/۲۶۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از عبدالله بن سنان، از پدرش روایت کرده است که در نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام حضور داشتم که مردی از خوارج بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: یا ابا جعفر، چه چیز را عبادت می‌کنی؟ فرمود که: «خدا را عبادت می‌کنم». عرض کرد که: او را دیده‌ای؟ فرمود که: «بلکه چشم‌ها او را ندیده به وضعی که دیده‌ها او را مشاهده نماید، یا مشاهده‌ای که دیدن باشد، ولیکن دل‌ها او را به حقایق و ارکان ایمان دیده، و خدا، به قیاس، شناخته نمی‌شود و به حواس، درک او نمی‌توان نمود، و به مردم شباهت ندارد، بلکه وصف او را با آیات می‌کنند، و او را به علامات می‌شناسند، و در حکم خویش ستم نمی‌کنند. این است خدا، که خدایی نیست مگر او».

سنان گفت که: آن مرد خارجی بیرون رفت و می‌گفت که: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۱)، یعنی: «خدا داناتر است به موضعی که پیغام‌ها یا پیغام خویش را در آن قرار می‌دهد» (یعنی آن جناب از همه کس بهتر می‌داند که کی قابلیت و صلاحیت دارد که محل رسالت و شاهد نبوت باشد. پس او را بر می‌گزینند، و مخصوص به آن می‌سازد).

۶/۲۶۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابوالحسن موصلی، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:

«یکی از علمای یهود به خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، آیا پروردگار خویش را دیدی، در هنگامی که او را عبادت کردی؟ حضرت فرمود که: وای بر تو، عادت من این نیست که عبادت پروردگاری کنم که او را ندیده باشم. سائل عرض کرد که: او را چون دیدی؟ و به چه کیفیت بود؟ حضرت فرمود که: وای بر تو، چشم‌ها او را نمی‌توانند دید

(۱). انعام، ۱۲۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱۹

در مشاهده دیدن یا دیده‌ها، ولیکن دل‌ها او را به حقایق ایمان دیده است».

۷/۲۶۷. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از عاصم بن حمید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: با آن حضرت در باب آنچه سَنَیَان از دیدن خدا روایت می‌کنند، مذاکره نمودیم و آن را یاد کردیم. حضرت فرمود که: «نور آفتاب یک جزو است از هفتاد جزو از نور کرسی، که روشنی کرسی هفتاد برابر آفتاب است، و نور کرسی، یک جزو از هفتاد جزو نور عرش است، و نور عرش یک جزو از هفتاد جزو نور حجاب است، و نور حجاب، جزوی است از هفتاد جزو

از نور ستر» (و حجاب و ستر، هر دو به معنی پرده است و مراد به آنها، معنی حقیقی که آنها معروف است نیست، بلکه مقصود دو مقام، از مقامات تجلیات نور عظمت پروردگار است).

بعد از آن حضرت فرمود: «پس اگر از این گروه، راست گویانند در باب دیدن آن جناب، چشم‌های خویش را از نور آفتاب پر کنند، در حالی که ابری در نزد آن نباشد که حایل باشد».

۸ / ۲۶۸. محمد بن یحیی و غیر او روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نصر، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

چون مرا به آسمان بردند، جبرئیل علیه السلام مرا به جایی رسانید که هرگز پا در آنجا نگذاشته بود و به آنجا نرسیده بود، بعد از آن، پرده از پیش روی او برداشته شد و خدا از نور عظمت خویش آن قدر که دوست داشت و خواست به او نمود».

در بیان فرموده خدا: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (۱). که ترجمه آن این است که:

«درک نمی‌کنند خدا را دیده‌ها و خدا، دیده‌ها را درک می‌کند و در می‌یابد». (۲)

۹ / ۲۶۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نجران، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای تعالی «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» که آن حضرت فرمود که: «وهم و خیال او را احاطه نمی‌کند». و

فرمود: «آیا نظر نمی‌کنی به سوی فرموده آن جناب «فَدَجَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (۳)، یعنی: «به حقیقت که آمد

(۱). انعام، ۱۰۳.

(۲). و بعضی این را عنوان مستقل دانسته‌اند که ربطی به سابق ندارد. و نیز احتمال داده‌اند که عطف بر سابق باشد و عاطف، محذوف باشد. یعنی این بابی است در بیان آیه مذکوره. (مترجم)

(۳). انعام، ۱۰۴.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲۱

و شما را بینایی‌ها و آنچه موجب بینایی و دانش شما است از نشانه‌های روشن و دلایل ظاهره از جانب پروردگار شما» که مقصود خدا، دیدن به چشم‌ها نیست (چه در بصیرت و بینایی از برای نفس ناطقه، چون بصر و چشم است از برای بدن. پس آن که گفته که وضوح دلایل بر وجهی است که گویا قوه باصره آن را می‌تواند دید، درست ندیده) «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ»، یعنی:

پس هر که بینا شود پس از برای نفس اوست» (یعنی: منفعت بینایی به خودش عائد گردد).

و حضرت فرمود که: «مقصود خدا، دیدن به چشم خویش نیست «وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا»، یعنی: و هر که نابینا شود، پس بر آن است یعنی ضرر و وبال نابینایی است که از برای نفس اوست». و نیز حضرت فرمود که: «مقصود خدا، کوری چشم‌ها نیست، بلکه نابینایی در مقابل بینایی است که از برای نفس است». و فرمود: «جز این نیست که مقصود خدا از آیه، این است که وهم و خیال به او احاطه نمی‌کند، چنان که می‌گویند که فلانی بیناست به شعر، و فلانی بیناست به فقه، و فلانی بیناست به درم‌ها، و فلانی بیناست به جاها؛ چه معلوم است که مراد این نیست که ایشان، شعر و فقه و درم و جامه را می‌بینند (بلکه مقصود این است که در اینها مهارت دارند، و احوال اینها را خوب می‌دانند، و در آن، صاحبان سررشته‌اند) و خدا، از این بزرگ‌تر است که به چشم سر دیده شود» (و مقصود حضرت، این است که مرئی نشدن خدا، امری است بدیهی که احتیاج به بیان و رد آن کس که خلاف آن را گمان کرده، نیست. و اما ادراک آن جناب به وهم و خیال، گاه هست که از برای عوام محلّ شبهه شود و احتمال دارد که مراد، این باشد که هر گاه ادراک آن جناب، به عقل میسر نشود، و به چشم سر به طریق اولی میسر نخواهد شد).

۱۰ / ۲۷۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو هاشم جعفری، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است

که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از خدا که آیا جائز است که او را وصف کنند و نشان دهند؟ حضرت فرمود: «آیا قرآن را نمی‌توانی بخوانی، یا نمی‌خوانی؟» عرض کردم که: می‌توانم، یا می‌خوانم. فرمود که: «آیا فرموده خدا را که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (۱) نمی‌خوانی؟» عرض کردم که: می‌خوانم. فرمود که:

(۱). انعام، ۱۰۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲۳

«ابصار را می‌شناسید و می‌دانید که معنی آن چیست؟» عرض کردم که: می‌دانم. فرمود که:

«ابصار چه چیز است؟» عرض کردم که: ابصار، عبارت از چشم‌ها است. فرمود: «به درستی که وهم‌ها و خیال‌ها که در دل‌ها سر می‌زند، از دیدن چشم‌ها بزرگ‌تر و بیشتر است و خیال‌ها او را در نمی‌یابد و او خیال‌ها را در می‌یابد و همه را می‌داند».

۱۱ / ۲۷۱. محمد بن ابی‌عبدالله از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن عیسی، از داود بن قاسم - که ابوهاشم جعفری است - روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام عرض کردم که: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ». حضرت فرمود که: «ای ابوهاشم، خیال‌ها که در دل سر می‌زند، از دیدن چشم‌ها باریک‌تر و وسیع‌تر است. و تو گاه هست که به خیال خود، سِند و هند و شهرهایی را که در آن داخل نشدی، درک می‌نمایی و به چشم خویش نمی‌توانی که آنها را دریابی، و خیالات که در دل سر می‌زند، نمی‌تواند که خدا را دریابد. پس حال چشم‌ها چه خواهد بود؟».

۱۲ / ۲۷۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: چیزها را در نمی‌توان یافت، مگر به دو چیز: یکی حواس و دیگری دل. اما حواس، ادراک و دریافت آنها بر سه وجه است: یکی ادراکی است که به دخول چیزی در چیزی حاصل می‌شود، و دیگری ادراکی است که به مالیدن چیزی به چیزی دیگر به هم می‌رسد، و سوم ادراکی است که بدون این دو، دست به هم می‌دهد.

اما آن ادراک که به واسطه دخول حاصل می‌شود، آوازه‌ها و بوها و مزه‌ها است (چه هوای متکیف به صوت تا در گوش داخل نشود و به قوه سامعه نخورد، صاحب آن چیزی را نمی‌شنود. تا هوای متکیف به بوی در دماغ نیاید و به قوه شامه نرسد، بوی چیزی را نمی‌توان فهمید. و تا تری که در دهان می‌باشد، بعد از تکلیف به مزه به قوه ذائقه نرسد، مزه چیزی معلوم نمی‌شود).

و آن ادراک که به جهت مالش به هم می‌رسد، شناختن چیزی است که سه گوش و چهار گوش و غیر آن از شکل‌ها باشد، و شناختن نرمی و درشتی و گرمی و سردی. و آن ادراک که به جهت غیر اینها به هم می‌رسد، دیدن دیده است که چیزها را بدون مس و دخول در یکدیگر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲۵

در مکان غیر خویش که موضع چیزی است که دیده می‌شود، درک می‌کند و در مکان خویش درک نمی‌کند (چنانچه اهل انطباق می‌گویند و این کلام از هشام صریح است در این که دیدن، به خروج شعاع است، نه انطباق که به معنی انتقالش است. به این معنی که آنچه دیده می‌شود، در حیز بصر داخل شود که صورت آن در آن منتقش گردد و دیده، دیدنی را در مکان خود درک نماید). و از برای دریافتن چشم، راهی و سببی هست، پس راه آن، هواست و ظاهر از آن، همان است که در میانه آسمان و زمین است و سببش روشنی است.

پس هرگاه آن راه در میانه آن و آنچه دیده می‌شود، متصل و به هم پیوند باشد و سبب آن بر پا و موجود باشد، آنچه را که ملاقی آن، یعنی شعاع آن، می‌شود از رنگ‌ها و شخص‌ها، درک می‌کند. پس هرگاه کسی دیده را حمل می‌کند بر آنچه او را در آن راهی نیست، بر می‌گردد در حالتی که برگردنده است (یعنی به نوعی از برگشت، چه برگشتنی‌های آن تفاوت دارد به حسب

تفاوت آنچه دیده می‌شود در صفا و جلا) و آنچه را که در پس آن، یعنی شعاع آن است (که عبارت است از آنچه در حال رجوع خویش با آن ملاقات می‌نماید، حکایت می‌کند، و می‌نماید)، مانند کسی که در آینه نظر می‌کند و دیده آن، یعنی شعاعی که از آن بیرون می‌آید، در آن نفوذ نمی‌تواند نمود.

پس هرگاه آن را راهی نباشد، بر می‌گردد به نوعی از برگشت- چنانچه گذشت- و آنچه را که در پس آن است، می‌نماید، و همچنین کسی که در آب صافی نظر می‌کند، نظرش بر می‌گردد و ماورای آن را می‌نماید؛ زیرا که او را راهی در گذرانیدن نظر خویش نیست.

اما قدرت دل، که مراد از آن، نفس ناطقه است و تسلط آن، یعنی در ادراک بر وجه جزئی، یا آنچه جاری مجرای آن باشد، بر هواست (همه آنچه را که در آن است، درک می‌تواند نمود)، و آن را توهم می‌نماید و در خیال در می‌آورد (و بر غیر آن قدرت و تسلطی ندارد). پس هرگاه دل را حمل کند بر آنچه در هوای عالم امکان موجود نیست، بر می‌گردد به سوی هوا و آنچه را که در هواست، می‌نماید.

و چون چنین است، عاقل را سزاوار نیست که دل خویش را متوجه سازد و بار کند بر آنچه در هوا موجود نیست و آن، امر توحید است- / جل الله و عز-؛ زیرا که اگر چنین کند، توهم نمی‌کند، مگر آنچه را که در هوا موجود باشد؛ چنانکه در امر چشم گفتیم و خدا است برتر از این که آفریدگانش به او شباهت داشته باشند، یا او را به چیزی تشبیه کند.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲۶

باب در بیان نهی از وصف کردن خدا به غیر آنچه خویش را ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲۷

۱۰. باب در بیان نهی از وصف کردن خدا به غیر آنچه خویش را به آن وصف فرموده- / جل و تعالی- /

۲۷۳ / ۱. علی بن ابراهیم، از عباس بن معروف، از ابن ابی نجران، از حماد بن عثمان، از عبدالرحیم بن عتیک قصیر روایت کرده است که گفت: عریضه به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نوشتم و به دست عبدالملک بن اعین دادم که به آن حضرت برساند، به این مضمون که: گروهی در عراق، خدای تعالی را به صورت و شکل وصف می‌کنند و می‌گویند که در صورت انسان است، و بعضی می‌گویند که جوانی است نو خط که خطش تازه دمیده. پس اگر صلاح دانی- خدا مرا فدای تو گرداند- که مذهب درست از توحید را به سوی من بنویسی، بنویس که بسیار به جا است.

پس حضرت به سوی من نوشت که: «سؤال نمودی- خدا تو را رحمت کند- از توحید و آنچه به سوی آن رفته‌اند کسانی که در نزد تو، برتر است آن کسی که مانند او چیزی نیست، و او شنواست و بینا، و برتر است از آنچه وصف کنندگانی که خدا را به خلق تشبیه می‌کنند، آن را وصف می‌نمایند، و بر خدا افترا می‌بندند.

پس بدان- خدا تو را رحمت کند- که مذهب صحیح در توحید، آن چیزی است که قرآن با آن فرود آمده از صفات خدا. پس از خدا بطلان و تشبیه را دور کن که نفی و تشبیه، روا نیست.

اوست خدا که ثابت و موجود است و برتر است از آنچه وصف کنندگان آن را وصف می‌کنند.

و از قرآن در مگذرید که بعد از بیان، گمراه می‌شوید».

۲۷۴ / ۲. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابو حمزه روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود که: «ای ابو حمزه، خدا را به محدودیت وصف نمی‌توان نمود که او را تعریف نمایند و اندازه‌ای از برای او قرار دهند. پروردگار ما از آن که خلاق او را وصف کنند بزرگ‌تر است و چگونه به محدودیت وصف

شود، آن که حد و اندازه‌ای ندارد: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۱)، یعنی: خیال‌ها او را در نیابد و او خیال‌ها را دریابد، و اوست رسنده به دقایق اشیا، که به اسرار همه خلایق آگاه است، و داناست به تدابیر و مصالح ایشان، و همه افعال

(۱). انعام، ۱۰۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲۹

ایشان را می‌داند.

۳/۲۷۵. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از ابراهیم بن محمد خزّاز و محمد بن حسین روایت کرده است که گفتند: به خدمت ابوالحسن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتیم و از برای آن حضرت حکایت نمودیم آنچه را که مشبّه می‌گویند که محمد، پروردگار خویش را دید در هیئت و صورت جوان مستوی الخلقه خوش اندام (یا کم سال که به حد کمال رسیده باشد)، یا لایق به هر چیز در سن پسران سی ساله و عرض کردیم که: هشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی می‌گویند که آن جناب، از پایین تا ناف، میان خالی است، و بقیه بدنش توپر است که میان ندارد. حضرت پر رو در افتاد و از برای خدا سجده نمود و گفت که: «تسبیح می‌کنم تو را و تو را پاک و منزّه می‌شمارم از نقص و عیب تشبیه. تو را نشناختند و تو را به یگانگی پرستش نکردند. پس از این جهت، تو را وصف کردند و تو را پاک و منزّه می‌شمارم، اگر تو را می‌شناختند، هر آینه تو را وصف می‌نمودند به آنچه تو خویش را با آن وصف فرموده‌ای و تو را تسبیح می‌کنم. آیا چگونه نفس‌های ایشان، ایشان را فرمان‌برداری نمود که تو را به غیر تو تشبیه کنند؟ بار خدایا، تو را وصف نمی‌کنم، مگر به آنچه تو خود را با آن وصف فرموده‌ای، و تو را با آفریدگان تو تشبیه نمی‌کنم، و تویی سزاوار هر خوبی. پس مرا از گروه ستم‌کاران مگردان.»

بعد از آن، به جانب ما التفات نمود و فرمود که: «آنچه را که توهم کنید و به خیال شما در آید، خدا را غیر از آن توهم کنید.» بعد از آن فرمود که: «ما آل محمد، گروهی هستیم به یک روش و میانه‌رو، که آن کس که از حق در گذشته (یا دست بالا گرفته)، ما را در نیابد، و آن که در پهلو در آمده، ما را سبقت نگیرد، یا به سوی ما نشتابد» (حاصل معنی، آن که آنها که از حد در گذشته‌اند، به سوی ایشان باز نمی‌گردند و آنان که تقصیر کرده‌اند، به ایشان ملحق نمی‌شوند).

بعد از آن حضرت فرمود که: «ای محمد، به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام که به سوی عظمت و بزرگی پروردگار خویش نظر نمود در هیئت جوان مذکور و در سن پسران سی ساله بود. ای محمد، پروردگار من، از آن عظیم‌تر است و جلالتش از این بیشتر که در صفت آفریدگان باشد.»

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۳۱

محمد گفت که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، که بود آن که پایهای او در سبزی بود؟ (چه تمه حدیث این است که: پای‌های او در سبزی بود). حضرت فرمود که: «آن، محمد است که عادتش این بود که چون به دل خویش به سوی پروردگار می‌نگریست، او را در نوری چون نور حجاب‌ها قرار می‌داد، تا آن که ظاهر کرد از برای او آنچه در آن حجاب‌ها است. به درستی که نور خدا، پاره‌ای از آن، سبز و پاره‌ای از آن، سرخ و پاره‌ای از آن، سفید و پاره‌ای از آن، غیر از اینها است. ای محمد، آنچه کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله از برای آن شهادت دهد، ما به آن قائلیم» (و تفسیر این حدیث را فی الجمله در تعبیر مرات الرائی ذکر کرده‌ام؛ هر که خواهد به آن کتاب رجوع کند).

۴/۲۷۶. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند از سهل بن زیاد، از احمد بن بشیر برقی که گفت: عباس بن عامر قصبانی مرا حدیث کرد و گفت که: خبر داد مرا هارون بن جهم از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که آن حضرت فرمود

که: «اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند که خدا را به عظمت و بزرگی که دارد وصف کنند، نتوانند».

۲۷۷/۵. سهل، از ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام نوشتم که: کسانی که در نزد ما هستند از موالیان شما، در باب توحید اختلاف به هم رسانیده‌اند. بعضی از ایشان می‌گویند که: خدا جسم است و بعضی از ایشان می‌گویند که: صورت است. حضرت به خط مبارک خویش در جواب نوشت که: «پاک و منزّه است آن که به اندازه در نیاید، و او را وصف نتوان نمود، و چیزی مانند او نیست، و اوست شنوای دانا». یا به جای دانا، بینا فرمود.

۲۷۸/۶. سهل از محمد بن عیسی، از ابراهیم، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به پدرم نوشت که: «خدا از آن بلندتر و بزرگوارتر و بزرگ‌تر است که کسی به کُنه و پایان صفت او تواند رسید. پس، او را وصف کنید به آنچه خویش را با آن وصف فرموده و از آنچه غیر آن باشد، باز ایستید».

۲۷۹/۷. سهل، از سندی بن ربیع، از ابن ابی عمیر، از حفص - برادر مُرازم - از مفضل روایت کرده است که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام را سؤال کردم از چیزی از صفت حق تعالی. آن حضرت فرمود که: «در مگذر از آنچه در قرآن است».

۲۸۰/۸. سهل، از محمد بن علی قاسانی روایت کرده است که گفت: به سوی آن حضرت

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۳۳

نوشتم که: کسانی که در نزد ما هستند، در باب توحید خدا مختلف شده‌اند. حضرت در جواب نوشت که: «پاک و منزّه است آن که او را اندازه نمی‌توان کرد و وصف نتوان نمود «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (۱)» (و ترجمه آن گذشت).

۲۸۱/۹. سهل، از بشر بن بشر نیشابوری روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم که: کسانی که در نزد ما هستند، در باب توحید اختلاف نموده‌اند. پس بعضی از ایشان، کسی است که می‌گویند: خدا جسم است و بعضی از ایشان، کسی است که می‌گویند: صورت است. حضرت به من نوشت که: «پاک و منزّه است آن که محدود و موصوف نمی‌شود، و چیزی به او شباهت ندارد، و چیزی مانند او نیست، و اوست شنوای بینا».

۲۸۲/۱۰. سهل گفت که: در سال دویست و پنجاه و پنج از هجرت، به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که: ای آقای من، اصحاب ما در باب توحید اختلاف کرده‌اند. بعضی از ایشان کسی است که می‌گویند: آن جناب جسم است و بعضی از ایشان کسی است که می‌گویند: صورت است. پس ای آقای من، اگر صلاح دانی که به من تعلیم کنی از این باب، آنچه را که بر آن واقف شوم و از آن در نگذرم، به فعل خواهی آورد که بر بنده خود تفضل و انعام کرده‌ای. فرمان همایونی که به خط مبارک آن حضرت علیه السلام بود رسید که: «از توحید سؤال کردی و این را از شما باز داشته‌اند. خدا یکتاست و یگانه «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (۲)» (به آن معنی که گذشت)، آفریننده‌ای است که آفریده نشد و آن جناب -/ تبارک و تعالی -/ می‌آفریند آنچه را که خواسته باشد؛ از اجسام و غیر آن، و خود جسم نیست و تصویر می‌کند و می‌نگارد، هر چه را که می‌خواهد و خود صورت نیست. ثنای او از آن بزرگوارتر و نام‌های او از این پاک‌تر است که او را همتایی باشد. اوست نه غیر او «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»».

۲۸۳/۱۱. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«خدا را وصف نمی‌توان نمود. و چگونه او را وصف توان نمود و حال آن که در کتاب خویش فرموده که: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (۳)، یعنی: «و اندازه نکردند خدا را حق اندازه» (که او را

(۲). اخلاص، ۳ و ۴.

(۳). انعام، ۹۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۳۵

تعظیم نکردند؛ چنانچه سزای تعظیم اوست و او را نشناختند؛ چنانچه حق شناخت او باشد).

پس وصف نمی‌شود به قدر و اندازه، مگر آن که از آن بزرگ‌تر است.

۱۲/۲۸۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد- یا از غیر او- از محمد بن سلیمان، از علی بن ابراهیم، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «خدا بزرگ و بلند مرتبه است و بندگان نمی‌توانند که او را وصف نمایند و به کُنه عظمت و بزرگی او نمی‌رسند «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۱). و به چون و کجا و اینجا، یا آنجا، پاکی او را وصف نمی‌توان کرد؛ که کسی بگوید که آن جناب چون است؟ یا در کجا می‌باشد؟ یا در مکان مخصوصی است؟ یا در چه زمان بوده؟ و چگونه او را به چون، وصف کنم و حال آن که او همان است که حقیقت چون را موجود فرموده، تا آن که چون، چون شده. پس چون را، با آن چون که از برای ما چون نموده، شناختم. یا چگونه او را به کجا وصف نمایم و حال آن که او همان است که حقیقت کجا را وجود داده، تا آن که کجا، کجا شده. پس کجا را با آن کجا که از برای ما کجا نموده، شناختم. یا چگونه او را به حیثیت وصف کنم، حال آن که او همان است که حقیقت حیثیت را به وجود آورده تا آن که حیثیت، حیثیت شده. پس حیثیت را با آن که از حیثیت برای ما حیثیت نموده، شناختم. پس خدای تبارک و تعالی، در هر مکانی داخل و از هر چیزی بیرون است؛ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ».

و نیست خدایی مگر او که برتر است از حد و هم، یا متعالی از امثال و اشباه. و اوست رسنده به دقایق اشیا که به اسرار همه خلایق آگاه است. و داناست به تدبیر و مصلحت ایشان و همه کردار و گفتار ایشان را می‌داند». باب در بیان نهی از جسم و صورت

۱۱. باب در بیان نهی از جسم و صورت

۱/۲۸۵. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت می‌کرد که: خدا جسمی است توپر (که میان ندارد)، و نورانی است، و معرفتش بدیهی است (که احتیاج به نظر و استدلال ندارد). و خدا به آن منت می‌گذارد بر هر که می‌خواهد از خلق خویش. حضرت فرمود که: «پاک و منزّه است آن که

(۱). انعام، ۱۰۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۳۷

هیچ کس نمی‌داند که او چگونه است، مگر خودش و چیزی مانند او نیست. و اوست شنوا و بینا. و به اندازه در نمی‌آید، و محسوس نمی‌شود، و حواس او را در نمی‌یابد. و چیزی به او احاطه نمی‌کند، و جسم و صورت نیست و خط (یا سطحی که خطها بر آن فرض شود) نیست (یا جوان نو خط نمی‌باشد)، و او را محدود نمی‌توان ساخت» (با این که جسم توپر یا غیر آن است).

۲/۲۸۶. محمد حسن، از سهل بن زیاد، از حمزه بن محمد روایت کرده است که گفت:

عریضه‌ای به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و او را از جسم و صورت که مشبهه می‌گویند، سؤال نمودم. حضرت در جواب نوشت که: «پاک و منزّه است آن که چیزی مانند او نیست. و آن جناب، نه جسم است و نه صورت».

و محمد بن ابی عبدالله همین را روایت کرده است، مگر آن که گفته: به سوی آن مرد نوشتم (و آن مرد را نام نبرده، ولیکن مراد آن

حضرت است).

۳/۲۸۷. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن زید روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدم که او را از توحید خدا سؤال کنم. آن حضرت از بر فرمود و من نوشتم که: «هر ستایش و سپاسی که بود و هست و خواهد بود، ثابت است از برای خدا که چیزها را شکافته و به دید آورده، از کتم عدم به صحرای وجود؛ به دید آوردنی بدون ماده و مثال و نمونه، و آنها را اختراع فرموده و از سر نو پیدا نموده؛ اختراعی بدون علت و صورت، به قدرت و حکمت خویش، نه آنها را از چیزی آفریده که اختراع باطل شود و نه به جهت علتی خلق فرموده که ابتداع صحیح نباشد (چه اختراع از نو چیزی پیدا کردن، و ابتداع چیز نو آوردن است). آفریده آنچه را که خواسته، به آن کیفیتی که خواسته، در حالتی که متوحد و تنها است در این آفرینش، به جهت اظهار درست‌کرداری و حقیقت پروردگاری خویش.

عقل‌ها او را ضبط نمی‌توانند نمود، و خیال‌ها به او نمی‌رسد، و دیده‌ها او را درنیابند، و اندازه به او احاطه نمی‌کند. عبارت و سخن، در نزد بیان وصف او عاجز و درمانده، و دیده‌ها در نزد او کند و وامانده، و گردش صفات در او گمراه شده و راهی نجسته است. در پرده رفته بی پرده‌ای که از نظرها دور باشد، و پنهان شده بی پوششی که مستور باشد؛ چه در عین خفا، کمال ظهور دارد، و معروف است بدون دیدن، و موصوف است به غیر صورت، و منعوت است به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۳۹

غیر جسم، که نه جسم است و نه صورت. نیست خدایی مگر خدای بزرگوار عظیم الشان که برتر از همه یا بلند مرتبه است».

۴/۲۸۸. محمد بن ابی عبدالله، از آن که او را ذکر کرده، از علی بن عباس، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: قول هشام بن سالم جوالیقی را از برای امام موسی کاظم علیه السلام شرح کردم و گفتار هشام بن حکم را که خدا جسم است از برایش حکایت نمودم. آن حضرت فرمود که: «چیزی که به خدای تبارک و تعالی نمی‌ماند. کدام سخن زشت و ناسزا یا بیهوده‌ای بزرگ‌تر است از گفتار کسی که وصف می‌کند آفریننده همه چیز را به جسم، یا صورت، یا به یکی از آفریدگان، یا به تحدید و اندازه نمودن، یا به اعضا که از برای او عضوها قرار دهد. برتر است خدا از این عیب که ایشان می‌گویند؛ برتری بزرگ».

۵/۲۸۹. علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از محمد بن فرج رُحَجی که گفت: عریضه‌ای به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و آن حضرت سؤال کردم از آنچه هشام بن حکم در باب جسم و هشام بن سالم در باب صورت گفتند. در جواب نوشت که:

«سرگشتگی سرگردان را واگذار و آن را از خود دور کن. از شرّ شیطان به خدا پناه بر، که آنچه دو هشام گفته‌اند، گفتار حق و درست نیست» (و می‌تواند که معنی این باشد که، هشام‌ها این قول را نگفته‌اند و این بهتانی است که بر ایشان بسته‌اند؛ چه هشام‌ها از عدول و رؤسای اصحاب آن حضرت‌اند).

۶/۲۹۰. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از عبدالله بن مغیره، از محمد بن زیاد روایت کرده است که گفت:

شیدم از یونس بن ظبیان که می‌گفت: بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: هشام بن حکم، گفتار بزرگی می‌گوید، مگر آن که من چند کلمه‌ای از آن را از برای تو مختصر می‌کنم. گمان کرده است که خدا جسم است؛ زیرا که همه چیزها بر دو قسم‌اند: یکی جسم و دیگری، فعل جسم. و جائز نیست که صانع عالم، به معنی فعل باشد و جائز است که به معنی فاعل باشد، و فاعل فعل، جسم است؛ نظر به انحصاری که مذکور شد. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «وای بر او، آیا ندانسته است که جسم و صورت، محدود و متناهی‌اند که به اندازه در می‌آیند و به پایان می‌رسند، و هرگاه اندازه احتمال داشته

باشد، زیاده و نقصان

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۱

احتمال می‌دارد، و هرگاه احتمال زیاده و نقصان متحقق شود، آفریده خواهد بود، نه آفریدگار».

یونس گفت که: عرض کردم که: پس من، چه بگویم و چه اعتقاد داشته باشم؟ حضرت فرمود که: «بگو: نه جسم است و نه صورت. و اوست که جسم‌ها را جسم گردانیده، و صورت‌ها را تصویر کرده و نگاهشته است. پاره پاره نمی‌شود، و به پایان نمی‌رسد، و زیاد نمی‌شود، و نقصان به هم نمی‌رساند، و اگر امر چنان باشد که می‌گویند، در میانه خالق و مخلوق فرقی نخواهد بود، و در میانه سازنده چیزها و آن که صانع او را ساخته، چیزی که موجب جدایی باشد، به هم نرسد، ولیکن اوست پدیدآورنده‌ای که در میان آنها که ایشان را مجسم و مصور گردانیده، تمیز داده (یعنی: در میانه چیزها و آنچه باعث امتیاز آنها باشد، در ایجاد، فرق قرار داده، به این که بعضی را جسم، و بعضی را صورت گردانیده، و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده)؛ زیرا که بود یا در آن هنگام که بود و چیزی با او نبود که با او شباهت داشته باشد، یا آن جناب به چیزی شباهت داشته باشد در ذات یا صفات».

۷/۲۹۱. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از حسن بن عبدالرحمان حیدرانی روایت کرده است که گفت: به حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم که: هشام بن حکم گمان کرده است که خدا، جسمی است که چیزی مانند او نیست و دانا و شنوا و بینا و توانا و سخن‌گو و ناطق است و سخن‌گویی و توانایی و دانش او، به یک روش جاری می‌گردد، و چیزی از اینها آفریده نیست.

حضرت فرمود که: «خدا او را بکشد. آیا ندانسته است که جسم به اندازه در می‌آید و سخن غیر از سخن گو است. پناه می‌برم به خدا و بیزاری می‌جویم به سوی آن جناب، از این گفتار ناصواب. خدا، نه جسم است و نه صورت و نه او را اندازه می‌توان نمود، و هر چه غیر از اوست آفریده شده. جز این نیست که همه چیز به اراده و خواست او موجود می‌شود، بی آن که سخن گوید و بدون تردد و تفکر در نفس یا تکرار نفس و حرف زدن به زبان».

۸/۲۹۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: وصف کردم از برای حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام گفتار هشام جوالیقی را و آنچه در جوان مستوی الخلقه می‌گوید (چنانچه مذکور شد). و گفته هشام بن حکم را نیز از برای آن حضرت وصف نمودم، فرمود که: «چیزی به آن جناب شباهت ندارد».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۲

باب در بیان صفات ذات مقدس خدا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۳

۱۲. باب در بیان صفات ذات مقدس خدا

۱/۲۹۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن خالد طیالسی، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «خدای عزوجل که پروردگار ما است، همیشه بود و علم، ذات او بود. و هیچ معلومی نبود که در حیطه علم و دانش در آید، و همچنین شنوایی و بینایی و قدرت و توانایی، ذات مقدس او بود، و چیزی که در حیطه شنیدن یا دیدن یا توانایی در آید، نبود. بعد از آن، چون چیزها را احداث فرمود و آنها را از سر نو به دید آورد و معلوم و مسموع و مبصر و مقدر و موجود شد، و علم از آن جناب بر آنچه در حیطه علم در آید، واقع گردید، و همچنین شنوایی و آنچه شنیده شود و دیدن بر آنچه دیده شود و قدرت بر آنچه مقدر باشد».

ابو بصیر گفت که: عرض کردم: پس خدا همیشه متحرک بوده؟ حضرت فرمود که: «خدا برتر است از این که حرکت کند؛ زیرا که

حرکت، صفتی است که به فعل حادث می‌شود».

گفت که: عرض کردم: پس خدا همیشه سخن گو بوده است؟ فرمود که: «سخن گفتن، صفتی است که حادث می‌گردد و ازلی و همیشه نیست، و خدای عزوجل بود و هیچ سخن گویی نبود».

۲/۲۹۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «خدای عزوجل بود و چیزی غیر او نبود، و همیشه عالم و دانا بود و به آنچه خواهد بود. پس علم آن جناب، به آن چیز پیش از بودنش، چون علم او به آن است بعد از بودنش» (که علمش به چیزی پیش از وجود و بعد از وجود تفاوتی ندارد).

۳/۲۹۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از کاهلی روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم در دعایی که حمد از برای خدا است به اندازه منتهی و پایان علم آن حضرت. به من نوشت که: «البته مگو که منتهای علم خدا، که علم او را منتهی و پایانی نیست، ولیکن بگو که: منتهای خشنودی خدا» (چه منتهای رضای آن جناب از بندگان خویش، این است که آنچه را که به آن امر فرموده، به جا آورند و آنچه را که از آن نهی کرده، ترک نمایند و این، چیزی است که نهایت دارد).

۴/۲۹۶. محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از ایوب بن نوح

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۵

روایت کرده است که به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت و از آن حضرت سؤال نمود از خدای عزوجل که آیا آن جناب چیزها را می‌دانست پیش از آن که آنها را بیافریند و در وجود آورد، یا آن که آن را ندانست تا آن که آنها را آفرید، اراده آفریدن و در وجود آوردن آنها نمود، و بعد از آن، دانست آنچه را که آفرید و در نزد آفریدن آن و آنچه را که در وجود آوردن آن؟

فرمان همایون به خط آن حضرت رسید که: «خدا، همیشه عالم بود به چیزها پیش از آن که آنها را بیافریند، چون علم او به آنها بعد از آن که آنها را آفرید».

۵/۲۹۷. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد بن حمزه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که موالیان تو در علم خدا اختلاف کردند. بعضی از ایشان گفت که: خدا همیشه عالم بود، پیش از آن که چیزها را به فعل آورد. و بعضی از ایشان گفت: مگو که خدا همیشه عالم بود؛ زیرا که معنی می‌داند آن است که می‌کند و دانش را به وجود می‌آورد (بنابر این که علم ادراک است و آن فعل خدا است. و گویا که این قائل، توهم کرده است که علم، از صفات فعلیه است، چون خالق و رازق و امثال آن، و تحقق صفات فعلیه، اقتضا می‌کند که غیر او، با او باشد و لهذا گفت آنچه را که راوی از او نقل کرده که: پس اگر علم را ثابت دانیم و بگوییم که خدا همیشه عالم بوده، لازم می‌آید که در ازل چیزی را با او ثابت کرده باشیم (و آن علمی است که مصنوع آن جناب و زائد بر اصل ذات است، و ازل همیشگی و زمانی است که آن را ابتدا نباشد). پس اگر صلاح دانی، خدا مرا فدای تو گرداند- که به من تعلیم کنی از این باب آنچه را که بر آن مطلع شوم و از آن در نگذرم، بسیار انعام فرموده‌ای بر من.

آن حضرت علیه السلام به خط خویش نوشت که: «خدای- تبارک و تعالی ذکره- همیشه عالم بوده و خواهد بود» (و حضرت متعرض رد توهم قائل که راوی روایت نموده، نگردید؛ چه بطلان آن کمال ظهور دارد).

۶/۲۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از عبدالصمد بن بشیر، از فضیل بن سیرک روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، اگر صلاح دانی که مرا تعلیم

کنی، تعلیم کن که: آیا خدای-جلّ وجهه- پیش از آن که خلایق را بیافریند، می‌دانست که تنهاست و شریکی در وجود ذاتی ندارد؟ یا آن که موجود است تنها، بی آن که دیگری وجود داشته باشد؟ زیرا که

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۶

باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۷

موالیان تو اختلاف به هم رسانیدند، پس بعضی از ایشان گفت که: می‌دانست پیش از آن که چیزی از آفریدگان خویش را بیافریند. و بعضی از ایشان گفت که: معنی می‌داند، آن است که می‌کند (چنانچه در حدیث سابق مذکور شد).

پس آن جناب امروز که چیزها را آفرید، می‌داند که او بوده نه غیر او، پیش از آن که چیزها را به فعل آورد. و گفت: اگر ثابت کنیم که خدا همیشه عالم بوده به این که اوست که وجود دارد نه غیر او، غیر او را با او در ازلت و دوامی که دارد، ثابت نموده‌ایم. پس اگر صلاح دانی ای آقای من، که به من تعلیم نمایی آنچه را که از آن به سوی غیر در نگذرم، تعلیم فرما. حضرت در جواب نوشت که: «همیشه خدای- تبارک و تعالی ذکره-، عالم بوده».

۱۳. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است (که در آن است آنچه در آن است با زیادتی نفی تشبیه و ترکیب و امثال آن چنانچه مذکور خواهد شد)

۱/ ۲۹۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از حمّاد، از حریر، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در وصف خداوند قدیم فرمود که: «آن جناب، یگانه و پناه محتاجان است. اُحدی المعنی است. که معانی کثیره مختلفه نیست» (که سر به هم آورده باشد از جهت تعدد در ذات و صفات؛ نه در خارج و نه در ذهن).

محمد گفت: عرض کردم: فدای تو کردم، گروهی از اهل عراق گمان می‌کنند که خدا، می‌شنود به غیر آنچه می‌بیند، و می‌بیند به غیر آنچه می‌شنود. حضرت فرمود که: «دروغ گفتند و ملحد شدند (که از راه حق میل نموده‌اند)، و خدا را به خلق تشبیه کردند. خدا از این برتر است. به درستی که آن جناب شنوا و بیناست، که می‌شنود به آنچه می‌بیند، و می‌بیند به آنچه می‌شنود».

عرض کردم که: گمان می‌کنند که بیناست، به طوری که آن را تعقل می‌نمایند و می‌فهمند (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، معنی آن است که به وضعی که ایشان می‌کنند).

حضرت فرمود که: «خدا برتر است از این. جز این نیست که آنچه به صفت مخلوق باشد، معقول می‌شود (و عقل آن را تعقل می‌کند) و خدا چنین نیست».

۲/ ۳۰۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: در حدیث زندیقی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود که: زندیق

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۹

به آن حضرت عرض کرد که: آیا گمان می‌کنی که خدا شنوا و بیناست؟ حضرت فرمود که: «آن جناب، شنوا و بیناست؛ شنواست، بی عضو و جارحه، و بیناست بی آلت، بلکه به نفس خود می‌شنود و به نفس خود می‌بیند و این که می‌گوییم که شنواست به نفس خود، مراد من این نیست که خدا چیزی است و نفس چیزی دیگر، ولیکن خواستم که از پیش خود عبارتی بگویم؛ زیرا که از من سؤال شده بود و خواستم که تو را بفهمانم؛ زیرا که سؤال کرده و جواب می‌خواهی، پس می‌گویم که: همه خدا می‌شنود، نه به این معنی که همه او، آن را بعضی هست، ولیکن خواستم که تو را بفهمانم و از جانب خویش از این مطلب تعبیر کنم، و بازگشت من در همه این تعبیر و جواب نیست، مگر به سوی آن که خدا شنوا و بینا و آگاه است، بی آن که ذات مقدس اختلافی به هم

رساند، يا آن که معنی مختلف شود».

(حاصل معنی آن که همه اينها به ذات است و عضو و جارحه و آلتی ندارد، چنانچه پيش از اين نیز مذکور شد). باب در بيان اراده خدا و اين که آن از صفات فعل اوست

۱۴. باب در بيان اراده خدا و اين که آن از صفات فعل اوست «۱»

اشاره

۳۰۱/۱. محمد بن يحيى عطار، از احمد بن محمد بن عيسى اشعری، از حسين بن سعيد اهوازی، از نصر بن سويد، از عاصم بن حميد، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که خدای تعالی، همیشه مرید و صاحب اراده بود؟ و حضرت فرمود که: «مرید نمی باشد، مگر آن که مراد با او می باشد، و همیشه خدا عالم و قادر بوده و بعد از آن اراده فرموده».

۳۰۲/۲. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسين بن حسن، از بکیر بن صالح، از علی بن اسباط، از حسن بن جهم، از بکر بن أعین روايت کرده است که به خدمت حضرت امام جعفر صادق عليه السلام عرض کردم که: علم و مشیت (که خواست خدا است) مختلف اند، يا با هم اتفاق دارند؟ فرمود که: «علم، مشیت نیست. آیا نمی بینی که تو می گویی که زود باشد که چنین کنم، اگر خدا خواسته باشد و نمی گویی که زود باشد که چنین کنم، اگر خدا داند. پس گفتار تو که می گویی: اگر خدا خواهد، دليل بر آن که آن جناب نخواسته است؛ چه احتمال دارد که نخواسته باشد. پس هر گاه خواهد آنچه را که خواهد چنانچه خواسته،

(۱). بيان باقی صفات فعل و ضابطه فرقی که کلینی رحمه الله در میان صفات فعل و صفات ذات قرار داده. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۵۱

متحقق می شود و علم خدا بر مشیت پیشی گرفته است».

۳۰۳/۳. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن يحيى روايت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم عليه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از اراده نسبت به خدا و نسبت به خلق. حضرت فرمود که: «اراده نسبت به خلق، اندیشه خاطر است که در دل می گیرند و کاری را تصور می کنند و ذهن به سوی آن متوجه می شود و آنچه ظاهر می شود از برای ایشان از فعل، و اما نسبت به خدا، اراده او، احداث و ایجاد است و غیر آن، چیزی نیست؛ زیرا که آن جناب، اندیشه نمی کند و قصد و تفکر نمی نماید که خوبی و بدی چیزی را بداند و این صفات از او دور است و اينها صفات خلق است (چه اينها از لوازم جهل و نقصان است).

پس اراده خدا، فعل است نه غیر آن. می فرماید به آنچه اراده آن دارد که باش، پس می باشد، بدون صورت و سخنی که به زبان گفته شود و بی قصد و اندیشه ای که در او به هم رسد، و چون و چگونگی از برای آن نمی باشد؛ چنانچه او را چون و چگونگی نیست».

۳۰۴/۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا مشیت خویش را آفرید به خود آن، بی آن که چیزی در خلقت آن، واسطه باشد، بعد از آن چیزها را به وساطت مشیت آفرید».

(نسبت داده اند به امیر محمد باقر حسینی داماد رحمه الله که گمان کرده است که مراد از مشیت، مشیت بندگان و از چیزها، کردار

ایشان است. و این معنی دور است، چنانچه بر ناقد خبیر مستور نیست، اگر چه خالی از حسنی نیست).

۵/۳۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از محمد بن عیسی، از مشرفی- / به فاء سعفص نه قاف قرشت- «۱» از حمزة بن مرتفع (و در توحید صدوق، به جای مرتفع، ربیع است و بعضی آن را صحیح شمرده‌اند و آنچه را که در کافی است تحریف ناسخین گفته‌اند)، از بعضی از اصحاب ما که گفت: در مجلس حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم در هنگامی که عمرو بن عبید بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: فدای تو گردم، قول خدای تبارک و تعالی «وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» «۲»، که ترجمه آن این است که: «و هر که فرود آید بر او خشم من، پس به حقیقت که هلاک شده و از اوج سعادت (به

(۱). بر خلاف نوشته مترجم- / رحمه الله- / بر اساس نسخه موجود، مشرفی است و نه مشرفی.

(۲). طه، ۸۱.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۵۳

حیض شقاوت، یا) در هاویه افتاده». مراد از خشم خدا که در آن ذکر شده، چه چیز است؟

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «خشم خدا، عقاب است. ای عمرو! به درستی که هر که گمان کرده که خدا از چیزی زایل می‌شود و به سوی چیزی دیگر می‌رود (که از صفتی به صفتی می‌گردد، و متغیر و متبدل می‌شود) او را به صفت مخلوق وصف کرده، و خدای عزوجل چیزی او را از جا به در نمی‌آورد که او را تغییر دهد از حالی به حالی و از وصفی به وصفی».

۶/۳۰۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو، از هشام بن حکم روایت کرده است در حدیث زندیقی که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود و از جمله سؤال او این بود که به حضرت عرض نمود که: خدا را خشنودی و خشمی هست؟ حضرت علیه السلام فرمود: «بلی، ولیکن آن به روشی که از آفریدگان یافت می‌شود، نیست. و بیان این، آن است که خشنودی، حالتی است که بر مخلوق داخل می‌شود، و او را از حالتی به حالت دیگر می‌برد؛ زیرا که مخلوق میان خالی است و مضطرب می‌شود و مرکب است از اجزای متناسفه (یا از ذات و صفت)، و چیزها را در او مدخلیتی هست (چه آنها که در صورت و کیفیت، مغایرت دارند و هر یک از آنها را خواهش تغیر دیگر و شکستن صورت آن است، مدخلیتی در تحقق حقیقت او دارند که با حقیقت تغیر منافات ندارد. و می‌تواند که معنی این باشد که ادراکات و کیفیات نفسی، چون خشنودی و خشم، در او داخل می‌شود و او را از حالی به حالی می‌گرداند). و آفریدگار ما چیزها را در او مدخلیتی نیست؛ زیرا که آن جناب، یکتا و یگانه است که ترکیبی در او نیست؛ نه در خارج و نه در ذهن و احدی الذات است (که وجودش زائد نیست بر ذات مقدسش) و احدی المعنی (که او را صفات متکثره متغایره نمی‌باشد). پس خشنودی آن جناب، ثوابی است که عطا می‌کند، و خشم او، عقابی است که می‌فرماید؛ بی آن که چیزی در او داخل شود که او را به هیجان آورد و از حالتی او را به حالت دیگر نقل کند؛ زیرا که این، صفت آفریدگان است که عاجز و محتاج‌اند».

(و چه خوش گفته آن که گفته: خذ الغایات و اترک المبادی، یعنی: «آخرها و آنچه را که مقصود باشد، بگیر و ابتداها و آنچه را که مقدمات مقصود است واگذار». آیا نمی‌بینی که مخلوق در حین اراده انتقام از خصم اول مقدمات آن در او متحقق می‌شود و بعد از آن بازخواست می‌کند؟ و خدای تعالی آنچه مقصود از خشم است، اول آن را به عمل می‌آورد، بی حصول مقدمات و همچنین است سایر صفات).

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۵۵

۷/۳۰۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از محمد بن

مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مشیت خدا تازه به هم رسیده است».

مجمع قول در صفات ذات و صفات فعل

کلینی -/ رحمه الله -/ فرموده است که: مجمل قول در صفات ذات و صفات فعل این است که: هر دو چیز، که خدا را به آن وصف نمایی، که هر یک از نفی و اثبات را استعمال کنی، و هر دو در وجود، تحقق داشته باشند، آن صفت صفت فعل است. و بیان این مجمل، آن است که تو ثابت می کنی در وجود، آنچه را که خدا اراده دارد و آنچه را که اراده ندارد، و آنچه را که از او راضی و خشنود است و آنچه را که خشم می گیرد، و آنچه را که دوست می دارد، و آنچه را که دشمن می دارد. پس اگر اراده، از صفات ذات می بود، چون علم و قدرت، اراده نداشتن آنچه را که اراده آن ندارد، ناقض این صفت بود و جمع آن ممکن نبود؛ چه اجتماع نقیضین محال و ممتنع است. و اگر دوستی آنچه دوست می دارد، از صفات ذات می بود و دشمنی آنچه دشمن می دارد، نقیض این صفت می بود. آیا نمی بینی که ما در وجود نمی یابیم چیزی را که خدا نداند، و چیزی را که بر آن قدرت نداشته باشد. و همچنین است سایر صفات ذات ازلی آن جناب، و ما او را به قدرت و عجز و ذلت وصف نمی کنیم. و جایز است که کسی بگوید که: خدا دوست می دارد هر که او را اطاعت کند و دشمن می دارد هر که او را معصیت کند، و با آن که او را فرمان برداری نمود، موالات می ورزد و با هر که او را نافرمانی نمود، معادات می نماید. و نیز جایز است که بگوید: آن جناب خشنود می شود و خشم می گیرد. و در دعا می گویند که بار خدایا، از من راضی باش و بر من غضب مکن و مرا دوست دار و دشمن مدار.

و جایز نیست که کسی بگوید که: خدا می تواند که بداند و می تواند که نداند و می تواند که مالک، یا پادشاه باشد، و می تواند مالک یا پادشاه نباشد، و می تواند

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۵۷

که صاحب عزت و حکمت باشد، و می تواند عزیز و حکیم نباشد، و می تواند که وجود داشته باشد، و می تواند که وجود نداشته باشد، و می تواند که آمرزگار باشد، و می تواند که آمرزگار نباشد (و بودن نحو مغفرت، چون علم و قدرت - چنانچه کلینی گمان فرموده - علی الظاهر مورد بحث است). و نیز جایز نیست که کسی بگوید که: خدا اراده فرموده که پروردگار و قدیم و عزیز و حکیم و مالک و عالم و قادر باشد؛ زیرا که این صفات، از صفات ذات است و اراده، از صفات فعل است.

آیا نمی بینی که می گویند که: خدا این را اراده نمود و این را اراده نفرمود، و صفات ذات، آن است که به هر صفتی از آن، ضد آن را از خدا دور گردانی.

گفته می شود که: خدا زنده و دانا و شنوا و بینا و عزیز و حکیم و بی نیاز و بردبار و عادل و کریم است. پس ضد دانش نادانی، و ضد قدرت عجز، و ضد زندگی مرگ، و ضد عزت خواری، و ضد حکمت خطا، و ضد بردباری سبکی و تندگی و نادانی، و ضد عدالت جور و ستم است (و در بیان ضد ضد، بعضی از صفات را که ذکر فرموده، ذکر نفرموده و ضد بعضی از صفات را که ذکر نفرموده، ذکر فرموده و این ظاهر و هویدا است). باب در بیان حادث شدن نام های خدای تعالی

۱۵. باب در بیان حادث شدن نام های خدای تعالی

۳۰۸/۱. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابراهیم بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدای تبارک و تعالی، نامی را آفرید بی آن که صوتی از او سرزند و به حروف آن آواز دهد، و بدون آن، به لفظی تلفظ کند، یا جسدی داشته باشد کامل در مرتبه جسمیت، که سیاهی آن از

دور نمایان باشد، و موصوف نبود به تشبیه (که کسی او را به چیزی تشبیه کند)، و به رنگی رنگ نشده بود، گوشه و کنارها از او برده شده، و اندازه‌ها از او دور شده بود.

حس و شعور هر صاحب توهمی، از او پوشیده پنهانی بود که پوشیده نبود (چه کُنه ذات و حقیقتش، از خلق پنهان و آثارش هویدا و ظاهر است. یا آن که در کمال پنهانی، نهایت ظهور دارد و می‌تواند همه اینها، بیان احوال آن نام مخلوق باشد. و در بعضی از نسخه‌ها در صدر حدیث، نام‌ها به جای نام است و مؤید اول است آنچه بعد از این می‌فرماید). که بعد از آن،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۵۹

آن نام را کلمه تمام و کاملی گردانید که مشتمل بود بر چهار جزء، که هر یک از آن اجزاء، نامی هستند با هم که یکی از آنها پیش از دیگری نبود. پس سه نام از آن نام‌ها را ظاهر گردانید، به جهت احتیاج خلایق به سوی آنها، و یک نام از آن نام‌ها را محجوب و مستور ساخت، و آن نامی است پوشیده از نظر جمیع خلایق که در خزانه علم خدا است، که غیر از او کسی آن را نمی‌داند و این نام‌های سه گانه، که ظاهر شدند، آنچه در میانه آنها کمال ظهور دارد، لفظ الله است تبارک و تعالی.

و حق سبحانه از برای هر نامی از این نام‌ها چهار رکن را رام و مسخر گردانید، پس آنچه مذکور شد دوازده رکن می‌شود (که از ضرب سه در چهار، یا چهار در سه به هم می‌رسد). بعد از آن، از برای هر رکنی از این رکن‌های دوازده گانه، سی نام را آفرید (که هر یک از آنها دلالت می‌کند بر فعلی از افعال او) که به آن رکن‌ها منسوب‌اند (و مجموع سیصد و شصت نام می‌شود چه حاصل از ضرب دوازده در سی، سیصد و شصت است). و آن: رحمان و رحیم و مالک و قدوس و خالق و باریء و مصور و حی و قیوم و لا تأخذه سنة و لا نوم و علیم و خبیر و سمیع و بصیر و حکیم و عزیز و جبار و متکبر و علی و عظیم و مقتدر و قادر و سلام و مؤمن و مهیمن و باری و منشیء و بدیع و رفیع و جلیل و کریم و رزاق و محیی و ممیت و باعث و وارث است.

(و ترجمه این نام‌ها به طریق اجمال، این است که: الله، خدا است که بر وجوب وجود و جامعیت صفات کمال، مستحق پرستش است. و رحمن، بسیار بخشاینده است بر خلق دنیا از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار. و رحیم، نیک بخشاینده است بر مؤمنان که در عاقبت، ایشان را بر رحمت خویش تخصیص می‌دهد. و ملک، پادشاه است و خداوند ملک و جمیع ممالک ملکوت اوست، و همه چیز در تحت تصرف و فرمان اویند.

و قدوس، پاک است از هر عیبی و وصفی که لایق نباشد به او و منزّه است از همه قبایح. و بعضی گفته‌اند که: قدوس، به معنی مبارک است و بعضی گفته‌اند که: به معنی مُمجد است و اشتقاق آن، از قدس است و آن، طهارت و پاکی و پاکیزگی است. و خالق، آفریدگار است و در وجود آورنده معدومات، مقدر به تقدیر و حکمت. و باریء- با همزه- آفریننده است و بی‌مثال. سابق و مصور، نگارنده صورت‌هاست به هر وجه که خواسته باشد. و بعضی گفته‌اند که معنی آن، ممیز میان صورت‌هاست به اختلاف تألیف و ترکیب.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۶۱

و حی، زنده است به حیات ابدی که هرگز نمی‌میرد و فنا و نیستی بر او روا نیست. و قیوم، پاینده است بر وجه دوام و یا قائم به حفظ و اصلاح امر مخلوقات. و «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»، یعنی: «فرا نمی‌گیرد او را پینکی و نه خواب». و شمردن این جمله فعلیه از اسماء الهی، سببش آن است که مراد به اسم در اینجا، هر چیزی است که دلالت بر ذات، یا صفات آن جناب کند؛ خواه اسم باشد و خواه فعل و خواه مفرد باشد و خواه جمله. و علیم، دانای نهان و آشکار است. و چیزی نیست که نداند؛ خواه جزئی باشد و خواه کلی. و خبیر، آگاه است به اسرار بندگان و دانا به تدابیر و مصالح و افعال ایشان، و سمیع، شنواست به ذات خویش که همه چیز را می‌شنود. و بصیر، بیناست به ذات خویش که هر چیزی را می‌بیند؛ حتی نشانه پای مورچه بر سنگ خارا در شب تاریک و آنچه از آن پنهان‌تر باشد. و حکیم، راست گفتار و درست کردار است که شائبه عیب و نقص نیست در آنچه می‌گوید و می‌کند. و عزیز، ارجمند است

یا غالب در حکم و هیچ کس به وجهی چاره او نتواند کرد. و جبار، شکننده گام‌هاست و آن که شکسته را درست کند. و بعضی گفته‌اند که جبر کند بندگان خود را اگر خواهد، و کسی او را عاجز نمی‌تواند کرد. و بعضی گفته‌اند که معنی آن است که دست‌ها به او نرسد. و عرب می‌گوید: که نخلة جبارة، یعنی درخت خرماى بلندی که دست‌ها به آن نرسد.

و متکبر، بزرگوار است و متعالی از همه قبایح، و اصل کبریا، امتناع از انقیاد است. و علی، بلند مرتبه و عظیم، بزرگ است. و در حدیث بعد از این نیز هر دو مذکورند. و مقتدر، قادر و تواناست و در اقتدار، شدتی است که در قدرت نیست و چیزی از نفوذ قدرت آن جناب در آن سر باز نمی‌زند و طاقت و امتناع ندارد. و سلام، مسلم و مبراست از همه ناشایست و نابایست. و مؤمن، تصدیق کننده انبیا و رسولان خویش است یا آن که بندگان خود را ایمن داشته از ظلم خود که بر کسی ستم نمی‌کند، یا تصدیق مؤمنان می‌کند در توحید، یا همه راست‌گویان در آنچه راست گویند. و مهیمن، امین است یا شاهد و گواه بر خلاف، یا مصدق، یا مأمون الجنایه که خلق از ظلم او ایمن باشند، یا رقیب و نگهبان، یا قاضی و حاکم، یا مهربان، یا رهنما. و از ابن کيسان منقول است که تأویل این نام را غیر از خدا کسی نمی‌داند.

و باری با یاء، آفریننده است از خاک چه غیر از آدم خلق بسیاری را نیز از خاک آفریده و می‌آفریند. و بعضی، این نام را مکرر دانسته‌اند و به اشتباه کاتب. و منشیء، پدیدآورنده

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۶۳

چیزها است که آنها را از کتم عدم به عرصه وجود آورده. و بدیع، به معنی مبدع است و مُبدع آن است که از سر نو چیزی را پدید می‌آورد. و رفیع، بلند مرتبه و بزرگوار است. و جلیل، بزرگ و بزرگوار و صاحب جلال است، و جلال ضد جمال است و صفات حق تعالی بر دو نوع است: یکی جمال و دیگری جلال. پس آنچه در آن رفق و لطف باشد، آن را جمال گویند و آنچه در آن، قهر و غلبه باشد، آن را جلال گویند. و نیز صفات باطن را جلال نامند و صفات ظاهر را جمال. و کریم، بخشنده بزرگوار و گرانمایه است. و رازق، روزی دهنده است که جمیع خلائق را روزی می‌دهد؛ اگر چه آن روزی خورنده در شکم سنگ خارا باشد. و آنجا که عیان است چه حاجت است به بیان. و محیی، زنده کننده است که تمام مردگان را زنده می‌سازد.

و ممیت، میراننده است که همه زندگان را می‌میراند. و باعث، برانگیزنده است که جمیع آنها را که در قبرهایند بیرون می‌آورد و در قیامت ایشان را محشور می‌نماید. و وارث، میراث برنده است و به هر که داده بعد از مردن، به خود آن جناب بر می‌گردد. و اصل وارث، به معنی باقی است و در اینجاست که وارث را وارث می‌گویند؛ چون که بعد از میت مانده).

«پس این نام‌ها و آنچه از نام‌ها نیکوتر آن جناب باشد غیر از اینها تا آن که سیصد و شصت نام تمام شود، همه به این نام‌های سه گانه منسوب‌اند و این نام‌های سه گانه، ارکانند و آن یک نام، مکنون و مخزون به واسطه این نام‌های سه گانه و ظهور و کفایت اینها، محجوب و مستور شده و این است معنی فرموده خدای تعالی «قُلْ اَدْعُوا اللّٰهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيُّمَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی» «۱»، یعنی: بگو: بخوانید خدا را الله بخوانید او را یا رحمن (یعنی ذات مقدس را می‌خواهید الله بنامید و می‌خواهید رحمن نام کنید)، به هر یک از این دو نام که او را بخوانید و او را به آن مسمی گردانید، روا است؛ زیرا که او را نام‌های نیکوتر است» (و معنی همه، یک چیز است و آن، ذات مقدس است).

۲/۳۰۹. احمد بن ادریس، از حسین بن عبدالله، از محمد بن عبدالله و موسی بن عمر و حسن بن علی بن عثمان، از ابن سنان روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم که: آیا خدای عزوجل عارف بود به خود پیش از آن که خلائق را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۶۵

بیافریند؟ فرمود: «بلی». عرض کردم که خویش را می‌دید و به آن سخنی را می‌شنواید (یعنی چنانچه یکی از ما نفس خویش را می‌بیند و گاهی با آن صحبت می‌دارد و او را وعده می‌دهد که فردا چنین می‌کنم، و آن را فرمان می‌دهد که چنین کن، آن جناب نیز چنین بود؟).

حضرت فرمود که: «به این محتاج نبود؛ زیرا که از نفس خود سؤال نمی‌کرد و از آن طلب نمی‌فرمود. آن جناب، نفس خویش و نفس او، آن جناب بود. قدرتش نافذ بود و محتاج به سوی این نبود که خود را به نامی مسمی گرداند، ولیکن از برای خود به جهت غیر خویش نامی چند را برگزید که آن غیر او را به آن نام‌ها بخواند؛ زیرا که هرگاه آن جناب را به نامش بخوانند، کسی او را نشناسد.

پس اول نامی که از برای خود برگزید، علیّ عظیم بود (یعنی برتر از حد و هم و بزرگ‌تر از اندیشه فهم)؛ زیرا که آن جناب از همه چیز برتر و بر همه برتری دارد. پس معنی آن الله و ذات مقدس است، و نامش علیّ عظیم و آن، اول نام‌های اوست که بر هر چیز برتری گرفته است».

۳/۳۱۰. به همین اسناد، از محمد بن سنان روایت است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از نام خدا که آن چیست؟ فرمود که: «صفتی است از برای موصوف» (یعنی نشانه‌ای است از برای مسمی).

۴/۳۱۱. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از بعضی از اصحاب خویش، از بکر صالح، از علی بن صالح، از حسن بن محمد بن خالد بن یزید، از عبدالاعلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «اسم خدا غیر اوست، و هر چیزی که نام چیزی بر آن واقع شود، مخلوق است، مگر خدای تعالی.

اما آنچه زبان‌ها آن را تعبیر کند، یا دست‌ها آن را بسازد چون نوشته، مخلوق است. و لفظ الله (که فارسی آن خدا است) غایتی از غایات و نامی از نام‌های اوست که نظر خلائق به آن می‌رسد و غایت نظر ایشان واقع می‌شود، و معنی که ذات مقدس است، غایت نیست (و در بعضی از نسخه‌ها مغیبی با غین مفتوحه نقطه‌دار و ضمّ میم و یای مشدده واقع شده و مراد از آن، نیز ذات مقدس است که غایت از برای آن قرار داده‌اند، و در شرح این عبارت، غیر از این نیز گفته‌اند). و غایت که نظر خلق به آن منتهی شود و موصوف است به وصف معلوم و هر چه به وصف در آید، مصنوع است، و صانع چیزها، موصوف نمی‌شود به اندازه معین و کسی او را در وجود نیآورده که هستی او را به صنعت غیر او بشناسد، و متناهی نشده تا غایتی، مگر آن که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۶۷

آن غایت، غیر اوست و هر که این حکم را که بیان کردیم، بفهمد هرگز خوار نگردد و این توحیدی است خالص. پس آن را رعایت کنید و به آن تصدیق نمایید و بفهمید به اذن خدا.

و هر که گمان کند که خدا را می‌شناسد به حجاب و واسطه میان او و خلائق یا به صورت عقلی، یا به مثال خیالی، مشرک است؛ زیرا که حجاب و صورت مثالی که قرار داده، غیر خدا است و جز این نیست که آن جناب، یگانه‌ای است که او را به یگانگی پرستیده‌اند، و چگونه او را به یگانگی یاد نموده آن که گمان می‌کند که او را به غیر او شناخته، و هر که خدا را شناخته، خدا را به خدا شناخته، پس هر که آن جناب را به خودش شناخته، او را نمی‌شناسد، بلکه غیر او را می‌شناسد و در میانه خالق و مخلوق چیزی واسطه نیست، و خدا آفریننده همه چیز است؛ نه از ماده و مثالی که تحقق داشته باشد. و خدا را به نام‌هایی که دارد باید نامید و آن جناب، غیر از نام‌های خود و نام‌ها غیر اویند». در باب بیان معانی نام‌های خدا و اشتقاق آنها

۱/۳۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از عبدالله بن سنان که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر و شرح «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» «۱» آن حضرت فرمود که: «بای آن، بها و روشنی و حسن خدا است. و سین، سنا و رفعت و شرف خدا است. و میم، مجد و کرم و کثرت عطای خدا است».

و بعضی از ایشان، روایت کرده است که: «میم، مالک و مالکیت (یا پادشاهی) خدا است و الله، إله و معبود هر چیزی است و رحمن و بخشاینده است به همه آفریدگان خویش (یعنی در دنیا) و رحیم و مهربان است به مؤمنان بخصوص» (یعنی در آخرت).

۲/۳۱۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نصر بن سُوید، از هشام بن حکم روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از نام‌های خدا و اشتقاق آنها و این که الله از چه چیزی مشتق شده است؟

فرمود: «ای هشام، الله، مشتق است از إله و إله، مألوه و معبودی می‌خواهد (چه آن فعال است از الاهت والوهیت که به معنی عبادت و عبودیت است و آن به معنی پرستیدن و

(۱). فاتحه، ۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۶۹

پرستش است). و اسم، غیر مسمی است (چه اسم همان مرکب از حروف است، چون زید که مرکب است از زا و یا و دال و مسمی، آن شخص معین و مشخصی است که این اسم بر او دلالت می‌کند). پس هر که اسم خدا را عبادت کند، نه معنی [را]، کافر است، و چیزی را عبادت نکرده، و هر که اسم و معنی را هر دو عبادت کند، کافر است و دو چیز را عبادت کرده و این مستلزم شرک است و هر که معنی را عبادت کند و نه اسم، این عبادت، توحید است و خدا را به یگانگی پرستیدن. ای هشام، آیا آنچه گفتم، فهمیدی؟ هشام گفت: عرض کردم که: به من بیشتر بفرما. فرمود: «به درستی که خدا را نود و نه اسم است. پس اگر اسم همان مسمی باشد، هر آینه هر اسمی از آنها خدایی خواهد بود، ولیکن خدا معنی است که دلالت می‌شود بر او، به واسطه این اسم‌ها و همه این اسم‌ها غیر اویند. ای هشام، نان، اسم است از برای آنچه آن را می‌خورند و آب، اسم است از برای آنچه آن را می‌نوشند و جامه، اسم است از برای آنچه آن را می‌پوشند و آتش، اسم است از برای آنچه می‌سوزاند.

ای هشام، آیا فهمیدی چنان فهمیدنی که به آن دفع کنی و مخاصمه نمایی با دشمنان ما و آنان که غیر خدای جل و عز را با او قرار می‌دهند؟». عرض کردم: بلی. حضرت فرمود که: «ای هشام، خدا تو را نفع بخشد، و تو را ثابت و پا بر جای دارد». هشام گفت: به خدا سوگند، بعد از آن که از این مجلس برخاستم، کسی در باب توحید خدا، بر من غالب نشد. «۱»

۳/۳۱۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که گفت: از آن حضرت از معنی الله سؤال شد، فرمود که: «یعنی مستولی شده بر آنچه دقیق و جلیل باشد» (حاصل معنی آن که بر همه چیز غلبه دارد).

۴/۳۱۵. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از عباس بن هلال روایت کرده است که امام رضا علیه السلام را پرسیدم از معنی فرموده خدای عز و جل «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «۲» که ترجمه ظاهر آن این است که: «خدا روشنی آسمان‌ها و زمین است». حضرت

(۱). مترجم با عبارت «تا آخر آنچه در باب معبود گذشت، و چون محض تکرار بود لهذا ذکر نشد». این حدیث را ترجمه نکرده، که عین ترجمه وی در اینجا آورده شد.

(۲). نور، ۳۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۷۱

فرمود که: «رهنمای اهل آسمان‌ها و رهنمای اهل زمین است».

و در روایت برقی چنین است که: «خدا، هدایت کسانی است که در آسمان‌ها یابند و هدایت کسانی است که در زمین‌اند» (چه، آن جناب به طریقی اهل اینها را به راه راست رهبری نموده که گویا نفس هدایت و حقیقت، راه راست نمودن است و از اینجا است که نور را به منور و ذوالنور و روشنی را به روشن سازنده و خداوند روشنی تفسیر و تقدیر می‌کند).

۵/۳۱۶. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از فضیل بن عثمان، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم از فرموده خدای عزوجل «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» (۱) و عرض کردم که اول را شناختیم و معنی آن را دانستیم، تفسیر آخر و معنی آن را برای ما بیان فرما.

حضرت فرمود که: «هیچ چیز نیست، مگر این که هلاک می‌شود یا متغیر می‌گردد، و یا یک نحو تغیر و زوال در آن راه می‌یابد، یا از رنگی به رنگی، یا از هیأتی به هیأتی، یا از صفتی به صفتی می‌گردد. و از زیادتى به سوي نقصان، و از نقصان به سوي زیادتى، انتقال می‌یابد، مگر پروردگار عالمیان که آن جناب، همیشه به یک حال بوده و خواهد بود. اوست اول پیش از هر چیزی، و اوست آخر بر آن نحوی که در اول بوده، بدون تغیر، و صفات و نام‌ها بر او مختلف نمی‌شود؛ چنانچه بر غیر او مختلف می‌شود، مثل انسانی که یک مرتبه خاک می‌باشد و یک مرتبه گوشت و خون و یک مرتبه خرد و مُرد شده و در هم شکسته و پوسیده و از هم پاشیده است و مانند خرماي نیم‌رس که یک مرتبه غوره می‌باشد و یک مرتبه خرماي نیم‌رس و یک مرتبه خرماي تر و یک مرتبه خرماي خشک. پس نام‌ها و صفات بر هر یک از اینها متبدل می‌شود و خدای عزوجل بر خلاف این است».

۶/۳۱۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن اُمیر، از ابن اذینه، از محمد بن حکیم، از میمون البان روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم در حالی که از او سؤال شد از معنی اول و آخر که حضرت فرمود: «اول است بی آن که اولی پیش از او باشد، یا پدیدآورنده‌ای که بر او پیشی گرفته باشد. و آخر است بی آن که انتهای داشته باشد؛ چنانچه از صفت آفریدگان تعقل می‌شود، ولیکن قدیم است و اول و آخر که همیشه بوده و همیشه

(۱). حدید، ۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۷۳

خواهد بود، بی ابتدا و نهایت و حدوث بر او واقع نمی‌شود، و از حالی به حالی نمی‌گردد و آفریننده هر چیزی است».

۷/۳۱۸. محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی ابو هاشم جعفری که گفت: در نزد حضرت امام محمد تقی علیه السلام بودم مردی از آن حضرت سؤال نمود و عرض کرد که: مرا خبر ده از پروردگار عالم - تبارک و تعالی - که او را نام‌ها و صفاتی چند است در کتابش که قرآن است، آیا نام‌ها و صفات آن جناب، خود آن جناب است؟

حضرت فرمود که: «این سخن، دو وجه دارد: اگر می‌گویی که اینها آن جناب‌اند، به این معنی که خدا صاحب عدد و کثرت است، خدا از این برتر است. و اگر می‌گویی که این صفات و نام‌ها همیشه بوده‌اند، این لفظ همیشه دو معنی را احتمال دارد. پس اگر می‌گویی که همیشه اینها در نزد خدا در علم او بوده‌اند و آن جناب سزاوار اینها بوده، بلی، و اگر می‌گویی که همیشه تصویر و تعداد حروف و تقطیع حروف اینها بوده، معاذ الله، پناه می‌بریم به خدا از آن که با او چیزی غیر از او باشد. بلکه خدای تعالی بود و هیچ آفریده‌ای نبود، بعد از آن، نام‌ها و صفات را آفرید تا دست‌آویزی باشد در میانه او و خلأ نقش که با اینها به سوی آن جناب تضرع و زاری نمایند، و او را عبادت کنند، و اینها یاد و یادگار آن جناب‌اند که مردم او را فراموش نکنند».

و خدا بود و یادی نبود و آن که به ذکر مذکور می‌شود، خدایی است قدیم که همیشه بوده و نام‌ها و صفات با معانی لغوی و مفهومات عرفی آنها که به نفوس و عقول برپایند، آفریدگانند (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، معانی نام‌ها و صفات مخلوق است) و مقصود از اینها، خدا است که اختلاف و ائتلاف، لائق به شأن او نیست. و جز این نیست که آنچه پاره پاره باشد، جمع و پراکنده می‌شود. پس نمی‌توان گفت که: خدا چیزی است به هم آمیخته و نه آن که آن جناب اندک است و نه بسیار، ولیکن فی حد ذاته قدیم است؛ زیرا که آنچه غیر از او یکی باشد، صاحب اجزاست و خدا، یکی است و یگانه، که جزئی ندارد و او را به کمی و بسیاری توهم نمی‌توان کرد، و هر چه جزء داشته باشد، یا به کمی و بسیاری توهم شود، مخلوق است که دلالت می‌کند بر آن که او را خالق هست.

پس گفتار تو که خدا تواناست، خبر داده‌ای که چیزی او را عاجز نمی‌کند، و به همین کلمه، عجز را از او دور نموده‌ای و عجز را غیر از او قرار داده‌ای، و همچنین گفتار تو که می‌گویی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۷۵

که: خدا دانا است، به همین کلمه، جهل را از او نفی کرده‌ای و آن را غیر او قرار داده‌ای، و چون خدای تعالی چیزها را نیست و نابود گرداند، صورت لفظی و معنوی و حروف هجا و تقطیع آن را نیست و نابود کند، و آن که همیشه عالم و دانا بوده، برطرف نمی‌شود».

آن مرد عرض کرد که: پس ما چگونه پروردگار خویش را شنوا نامیدیم؟ حضرت فرمود:

«زیرا که آنچه به گوش‌ها درک می‌شود، بر او پوشیده و پنهان نیست و او را وصف نکردیم به گوش‌ی که در سر تعقل می‌شود و همچنین او را بینا نامیدیم؛ زیرا که آنچه به چشم‌ها درک می‌شود، از رنگ یا شخص یا غیر اینها، بر او پوشیده نمی‌باشد، و او را به چشمی که آن را بر هم می‌زنند، وصف نکردیم و همچنین او را لطیف نامیدیم، به جهت علم آن جناب به چیز کوچک و ریزه، چون پشه بسیار خرد و آنچه از آن خردتر است، و موضع نشو و نما و عقل و خواهش مجامعت نر با ماده و محبت آنها با فرزندان خویش، و حفظ و نگاه‌داری بعضی از آنها که بر بعضی گماشته‌اند، و آب و دانه که به جانب فرزندان خویش می‌برند در کوه‌ها و بیابان‌ها و رودخانه‌ها و صحراهای خشک بی آب و علف، همه را می‌داند. پس دانستیم که خالق اینها، لطیف است که علم به این امور لطیفه دارد. خالق این امور لطیفه است بدون چون و چگونگی. و جز این نیست که کیفیت و چگونگی از برای مخلوق است که به چون و چگونه متصف می‌گردد.

و همچنین پروردگار خویش را توانا نامیدیم، نه به آن توانایی که سخت گرفتن و حمله بردن باشد که از مخلوق معروف است و اگر چنانچه توانایی او، این نوع توانایی بود که از خلق معلوم است، هر آینه تشبیه او به خلائق لازم می‌آمد و احتمال زیادتی داشت و آنچه احتمال زیادتی داشته باشد، احتمال نقصان نیز دارد و آنچه ناقص و ناتمام باشد، قدیم نخواهد بود و آنچه قدیم نباشد، عاجز و درمانده است. پس پروردگار ما - تبارک و تعالی - شبیه و ضد و همتا ندارد. و او را چون و نهایی نیست و به چشم سر نه می‌بیند. و حرام است بر دل‌ها که او را ممثل و مصور سازند و بر وهم‌ها که او را اندازه نمایند، و بر اندیشه‌های خاطر که هویت و مائیت او را تصور کنند. بزرگوارتر از این است که هویات و صفات آفریدگان یا آلت دیدن و شنیدن که در ایشان است، در او باشد. و عزیزتر از این است که علامات و نشانه‌ها که در خاکسانی که ایشان را از خاک آفریده، داشته باشد. برتر است از این برتری به غایت بزرگ».

۸ / ۳۱۹ علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از آن که او را ذکر کرده، از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۷۷

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: مردی در خدمت آن حضرت علیه السلام الله اکبر گفت (یعنی خدا

بزرگ تر است). حضرت فرمود که: «خدا از چه چیز بزرگ تر است؟» عرض کرد که: از هر چیز؟ حضرت فرمود که: «خدا را به اندازه در آوردی». آن مرد عرض کرد که: به چه وضع بگویم؟ فرمود که: «بگو: خدا بزرگ تر است از آن که به وصف در آید». ۹/۳۲۰ و همین مضمون را محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از مروک بن عبید، از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«خدا بزرگ تر است یعنی چه؟ و تقدیر آن چون می شود؟» عرض کردم که: خدا از هر چیزی بزرگ تر است. حضرت فرمود که: «آیا در ازل چیزی بود که خدا از آن بزرگ تر باشد؟» عرض کردم که: پس بفرما که معنی آن چیست و تقدیر آن چون است؟ فرمود: «خدا بزرگ تر است از آن که به وصف در آید».

۱۰/۳۲۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از «سُبْحَانَ اللَّهِ» که معنی آن این است که: «پاک می دانم خدا را از همه عیوب و نقائص؛ پاک دانستی». حضرت فرمود که: «کلمه‌ای است که می فهماند ننگ و عار خدا را از آنچه لایق او نباشد».

۱۱/۳۲۲. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط، از سلیمان - مولای طربال -، از هشام جوایقی روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از فرموده خدا «سُبْحَانَ اللَّهِ» (۱) از آن، چه قصد می شود؟ حضرت فرمود که: «دور کردن آن جناب را از صفات زشت، یا دور بودن از آن».

۱۲/۳۲۳. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه از ابو هاشم جعفری روایت کرده‌اند که گفت: از امام محمد تقی علیه السلام سؤال کردم که معنی واحد در نام‌های خدا چیست؟ حضرت فرمود که: «اجماع و اتفاق زبان‌ها بر او به یگانگی؛ چنانچه می فرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۲)، یعنی: هر آینه اگر از کافران سؤال کنی که کی ایشان را آفریده؟ البته خواهند گفت که: خدا».

(۱). یوسف، ۱۰۸؛ مؤمنون، ۹۱.

(۲). زخرف، ۸۷.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۷۸

باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است که ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۷۹

۱۷. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است که در اوست آنچه در آن است؛ مگر آن که در این باب زیادتی است که در باب سابق نیست و آن فرق میان معانی است که در تحت نام‌های خدا و نام‌های آفریدگان است

۱/۳۲۴. علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد همدانی و محمد بن حسن، از عبدالله بن حسن علوی همه روایت کرده‌اند، از فتح بن یزید جرجانی، از حضرت ابوالحسن (که مراد از آن، امام رضا علیه السلام است. چنانچه از توحید صدوق ظاهر می شود و بعضی گفته‌اند که از کشف الغمه اربلی بر می آید، که مراد از آن، حضرت امام علی نقی علیه السلام باشد با آن که مقتضای قاعده اطلاق، بایست که مراد، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام باشد. و علی ای تقدیر) فتح راوی گفت که: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: «خدا، لطیف و آگاه و شنوا و بینا و یکتا و یگانه است و پناه محتاجان است. کسی را نژاد و کسی او را نژاد، و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود. خالق از مخلوق، و سازنده از ساخته شده، شناخته نشده و نمی شود، ولیکن اوست پدید آورنده‌ای که

معروف است، و در میانه آنها که مجسم و مصور گردانیده، فرق قرار داده (به این که در میانه چیزها و آنچه باعث امتیاز از آنها باشد، در ایجاد، ما به الامتیازی قرار داد نموده)، که بعضی را جسم و بعضی را صورت گردانیده و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده؛ زیرا که بود یا در هنگامی که بود و چیزی با او نبود که به او شباهت داشته باشد، یا آن جناب به چیزی شباهت داشته باشد» (در ذات، یا صفات؟)

عرض کردم: بلی، چنین است ولیکن تو فرمودی که: خدا یکی است و پناه نیازمندان و فرمودی که: چیزی با آن جناب شباهت ندارد و خدا یکی است، و انسان نیز یکی است. آیا یگانگی به هم شباهت ندارد؟
و حضرت فرمود که: «ای فتح، قول محالی گفתי (یا معنی آن است که آیا از اعتقاد خود دست برداشتی؟) خدا تو را ثبات داد که از اعتقاد حق دست برداری. جز این نیست که آن تشبیه که جایز نیست، در معانی است. اما در نام‌ها، پس آنها یکی است و خاصیت آنها دلالت بر مسمی است. و بیان آنچه مذکور شد، به این وجه است که آدمی و هر چند کسی بگوید که یکی است، خبر می‌دهد که جنّه و تن او یکی است و دوتا نیست، ولیکن خود آدمی یکی نیست؛ زیرا که اعضا و رنگ‌های او با هم اختلاف دارند، و آن که رنگ‌های او مختلف

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۸۱

باشند، یکی نمی‌باشد، بلکه آن اجزایی است پاره پاره، که به هم وصل شده‌اند و با هم برابر نیستند؛ خون او، غیر گوشت و گوشت او، غیر خون او و پی او، غیر رگ‌های او و موی او، غیر پوست او و سیاهی او، غیر سفیدی اوست. و همچنین باقی مانده اعضا و رنگ‌های او و سایر خلائق. پس آدمی در اسم یکی است، ولیکن در معنی یکی نیست. و خدای -جلّ جلاله- یکی و یگانه‌ای است که غیر او یکی و یگانه نیست. و در آن جناب اختلاف و خلل و اعوجاج و عدم تناسبی نیست، و زیاد نمی‌شود و کم نمی‌گردد. و اما آدمی که مخلوق و مصنوع اوست، مرکب است از اجزای مختلفه و جوهرهای پراکنده که سر به هم آورده و به واسطه اجتماع با هم، یک چیز شده».

عرض کردم که: فدای تو کردم، اندوه مرا بردی، خدا اندوه تو را زائل گرداند! پس تفسیر لطیف و خبیر را برای من بیان فرما، چنانچه تفسیر یکی را بیان فرمودی؛ به درستی که من اجمالاً می‌دانم که لطف خدا، بر خلاف لطف خلق اوست، به جهت فرق ظاهری که در میانه او و ایشان است، مگر آن که دوست می‌دارم که تو آن را برای من شرح و بیان فرمایی.

حضرت فرمود که: «ای فتح، ما خدا را لطیف نامیدیم به جهت خلق امور لطیفه و علمی که به چیز لطیف دارد. «۱» ای فتح، خدای تعالی توفیق دهد تو را و تو را ثابت بدارد. آیا نظر نمی‌کنی به سوی نشانه صنعت آن جناب در گیاه لطیف و غیر لطیف و غیر آن، از خلق لطیف و از حیوان‌های ریزه و از بعوض و جرجس (که دو نوع از پشه‌های ریزه‌اند) و آنچه از اینها خردتر است که از غایت ریزکی، نزدیک است که چشم‌ها آن را درنیابد، بلکه نزدیک است که به جهت خردی که دارد، نر آن از ماده و آنچه تازه متولد شده از آنچه پیش بوده، معلوم نگردد، و ما چون کوچکی و ریزکی آن را دیدیم، با آن لطافتی که دارد و دیدیم که را به سوی مجامعت برده و کیفیت آن را دانسته، و دیدیم که از مرگ و آنچه موجب تلف و اذیت اوست، می‌گریزد و آنچه را که صلاح او در آن است جمع می‌کند، و دیدیم آنچه را که در قعر دریاها و آنچه در پوست درختان و بیابان‌ها و صحراهای خشک و بی آب و علف آفریده، و دیدیم که سخن یکدیگر را می‌فهمند، یا به رموز و اشارات آنچه در نظر دارند حالی یکدیگر می‌نمایند، و آنچه فرزندان آنها به واسطه آن از ایشان می‌فهمند و آنها مطالب خویش را چگونه به ایشان

(۱). و لطیف به معنی نازک و ریزه و کوچک است. (مترجم)

می‌فهمانند، و دیدیم که روزی را به سوی ایشان می‌برند، بعد از آن دیدیم که رنگ‌های ایشان را با مناسبت تمام با هم ترکیب کرده، که سرخی را با زردی و سفیدی را با سرخی به هم ضمّ فرمود، و دیدیم آنچه را که نزدیک است که به چشم‌های ما در نیاید، به جهت ریزگی خلقتی که دارد، بلکه چشم‌های ما آن را در نیابد، و دست‌های ما نتواند که آن را لمس نماید، دانستیم که خالق این خلق و صانعی که دارد، لطیف است و در آفریدن آنچه نام آن بردیم، بسیار لطف به کار برده بی‌مباشرت عضو و جارحه و بی‌ارادت و اسباب و بدون ماده و مدّه، با آن که می‌دانیم که صانع هر چیزی آن را از چیزی ساخته و خدای آفریدگار و صاحب لطف و بزرگواری چیزی را از چیزی نیافریده و نساخته» (بلکه به قلم و صنع پرگار قدرت بر لوح عدم چنین نسخه‌ها نوشته و این نقوش و صورت‌ها را نگاشته و به آب زندگی گلستان وجود را با این گل‌های صنعت آراسته).

۲/۳۲۵. علی بن محمد به طریق مرسل، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا خیر و خوبی را به تو تعلیم فرماید. بدان که خدای تبارک و تعالی، قدیم است و قدیم بودن، صفت اوست که عاقل را دلالت می‌کند بر این که چیزی پیش از او نبوده، و نیز هیچ چیز در وجود ازلی همیشه با او نبوده، پس ظاهر شد از برای ما به اقرار و اعتراف عامه مردمان (یا همه آفریدگان به زبان حال یا مقال)، به واسطه صفتی که ایشان را عاجز نموده که به آن متصف شوند، که چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی در ماندن دائمی با او نخواهد بود. و باطل شد گفته کسی که گمان نمود که پیش از او، یا با او همیشه چیزی بوده است. و بیانش این است که اگر همیشه چیزی در ماندن با او می‌بود، جائز نبود که خدا خالق آن چیز باشد؛ زیرا که همیشه با او بوده.

پس چگونه می‌شود که خالق کسی باشد که همیشه با او بوده و اگر چیزی پیش از او می‌بود، آن چیز اول می‌بود، نه این که تو او را خدا می‌دانی و آن اول، اولی و احقّ بود به این که خالق باشد از برای دوم که تو او را اول فرض کردی، بعد از آن که خدای تبارک و تعالی خویش را وصف نمود به نامی چند به جهت دعا و خواندن آن جناب خلایق را به سوی این که او را با این نام‌ها بخوانند؛ زیرا که ایشان را آفرید و ایشان را فرمود که: در بندگی او مشغول باشند و ایشان را امتحان فرمود و مبتلی گردانید؛ چه اگر نامی نداشت، خواندن و بندگی ممکن نبود. و خود را نامید به سمیع و بصیر و قادر و قائم و ناطق و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۸۵

قوی و عزیز و حکیم و علیم و آنچه به این نام‌ها شباهت داشته باشد.

پس چون غالیان- که از حد در گذشته‌اند- یا دشمنان و تکذیب‌کنندگان ما، از نام‌های خدا این را دیدند و حال آن که از ما شنیده بودند که از جانب خدا حدیث می‌کردیم که چیزی مانند او نیست، و هیچ خلقتی در حال و صفت، با او موافقت ندارد، بر ما اعتراض کردند و گفتند که:

چون شما گمان می‌کنید که خدا را مثل و شبیهی نیست، ما را خبر دهید که چگونه با او مشارکت نموده‌اید در نام‌های نیک آن جناب، و به همه این نام‌ها خود را نامیده‌اید؟ پس همین دلیل است بر این که شما مثل او یبید در همه حالاتی که دارد، یا در بعضی از آنها و هر چند که در بعضی دیگر مانند او نباشید؛ زیرا که شما نام‌های پاکیزه او را جمع کرده‌اید و به این صفات متصف و در آن با خدا شریکید؟

به ایشان گفتیم که: خدای تبارک و تعالی، نامی از نام‌های خود را بر سبیل الزام به بندگان خویش شناسانیده و تعلیم فرموده، با اختلاف معانی این نام‌ها که بر او و بر ایشان اطلاق می‌شود، و این اختلاف، چنان است که یک نام دو معنی مختلف را جمع می‌کند، و دلیل بر این، گفته مردمان است که در نزد ایشان جائز و شایع است و این طریقه، همان است که خدا خلق خود را با آن خطاب فرموده، و با ایشان به آنچه می‌فهمند، تکلم نموده تا آن که حجتی باشد بر ایشان در باب ضایع کردن آنچه را که ضایع کردند، و گاه است که مردی را کلب و حمار و ثور و سِگَره و علقمه و اسد می‌گویند. چه، این اعلام، در میانه عرب شایع بوده و

هست و هر یک از اینها بر خلاف معنی آن و خلاف حالات و اوصاف آن است و این نام‌ها واقع نشده‌اند بر معانی که بر آنها بنا شده‌اند و واضع لغت عرب، این الفاظ را از برای آنها وضع نموده و استعمال فرموده (زیرا که کلب در اصل لغت، به معنی سگ است و حمار، به معنی خر و ثور، به معنی گاو و یا گاو نر و شکر، به معنی پارچه شکر، و علقمه به معنی پارچه چیز تلخ، یا درخت حنظل، یا درخت تلخ، و اسد، به معنی شیر است). و آدمی، شیر و سگ نیست و همچنین سایر آنچه مذکور گردیده. پس این را به فهم، خدا تو را رحمت کند.

و جز این نیست که خدای تعالی، به علم و عالم نامیده شده، به جهت غیر علمی که حادث باشد و عارض او گردیده که به واسطه آن چیزها را دانسته باشد و به سبب آن بر حفظ و نگاه‌داری آنچه از امرش که به او رو آورده و بر نظر و تفکر در خلق کردن خلائقی که آفریده، و در فاسد کردن آنچه فانی گردانیده از خلائق که در گذشته‌اند، یاری جسته باشد، که اگر آن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۸۷

علم در نزد او حاضر نباشد و از او غایب و نهان باشد، جاهل و ضعیف باشد، چنانچه ما اگر علمای خلق را ببینیم که به عالم نامیده شده‌اند، می‌دانیم که به جهت علمی است که حادث شده؛ زیرا که در باب آن جاهل بودند و به علم حادثی عالم شده‌اند و بسا است که علم به چیزها از ایشان مفارقت می‌نماید و باز جاهل می‌شوند و خدا را عالم نامیدند؛ زیرا که همه چیز را می‌داند و به چیزی جاهل نیست. پس خالق و مخلوق، نام عالم را جمع نموده در آن اشتراک دارند و معنی مختلف است به وضعی که دیدی. و پروردگار ما را سمیع نامیدند، نه به اعتبار سوراخ گوشه که در او باشد که به واسطه آن آواز را بشنود و به آن نتواند دید، چنانچه سوراخ گوشه که ما با آن می‌شنویم نمی‌توانیم با آن ببینیم، ولیکن خدا، با این نام خبر داده است به این که هیچ آوازی بر او پوشیده و پنهان نیست، نه به طوری که ما را سمیع می‌نامند؛ چه ما در شنیدن محتاج به این عضویم و ما را شنیدن بدون آن میسر نمی‌شود. و پس ما و خدا، اسم شنوایی را جمع نموده، شرکت لفظی داریم و معنی مختلف است.

و همچنین چشم و دیدن به آن، که خدا را بصیر و بینا می‌نامند، نه به اعتبار سوراخ چشمی است که داشته باشد و از آن دیده باشد، چنانچه ما به سوراخ چشمی که داریم می‌بینیم و به آن، در غیر دیدن، منتفع نمی‌شویم، ولیکن خدا بیناست که شخصی را که به او نگریسته می‌شود بر نمی‌دارد. یعنی: صورتش در آن جناب نقش نمی‌بندد (و این کلام ظاهر است در آن که دیدن به انطباع است نه به خروج شعاع) پس ما و خدا اسم را جمع نموده‌ایم و معنی مختلف است.

و آن جناب، قائم است، نه به این معنی که راست ایستاده باشد و بر ساق پا بر پا باشد با سختی و رنج و انواع مشقت، چنانچه چیزها چنین بر پا شده‌اند، ولیکن این لفظ قائم، خبر می‌دهد که خدا حفظ کننده و مطلع است بر احوال خلق، چنانچه مردی می‌گوید که: قائم به امر ما و آن که متوجه اصلاح امور ما است، فلانی است. و خدا است که نگهبان است بر هر نفسی به آنچه می‌کند؛ از نیکی و بدی. و قائم در کلام عرب، به معنی باقی نیز آمده؛ چه آن جناب را زوالی نیست، و قائم نیز خبر می‌دهد از کفایت، چنانچه به مردی می‌گویی که: به امر پسران فلانی قائم باش. یعنی: مهمات ایشان را کفایت کن. و قائم از ما گروه خلائق بر ساق پا ایستاده باشد. پس اسم را جمع نمودیم و معنی آن را جمع نکردیم و در آن با خدا اشتراکی نداریم.

و اما لطیف در باب خدا، به معنی کمی و لاغری و کوچکی نیست؛ چنانچه در خلائق

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۸۹

است، ولیکن معنی لطف آن جناب، آن است که علم و قدرت و حکم او در همه چیز نفوذ کرده؛ در کوچک و بزرگ آن جاری است، و ممتنع است که او را ادراک نمایند، چنانچه به مردی می‌گویی: «لَطْفَ عَنِّي هَذَا الْأَمْرُ»، یعنی: «به فلان امر پی نبردم». و «لَطْفَ فُلَانٍ فِي مَذْهَبِهِ وَقَوْلِهِ»، یعنی: «کسی به مذهب و اعتقاد و طریقه فلانی پی نمی‌تواند برد». و همین قول تو را خبر می‌دهد که عقل، در آن، به جهت دوری از فهم، چشم فرو خوابانیده و آن را نمی‌بیند و به آنچه مطلوب است نمی‌رسد، و نهایت عمق و لطافت

به هم رسانیده که وهم و خیال، درک آن نمی‌تواند نمود. پس همچنین خدای تبارک و تعالی لطافت دارد از آن که او را به حد و اندازه درک نمایند، یا او را به وصفی تعریف کنند، و لطافتی که ما داریم، کوچکی و کمی است. پس اسم را جمع نمودیم و معنی مختلف است.

اما خبیر در باب خدا، به معنی آن است که چیزی از او پوشیده نباشد، و از او فوت نشود، نه به جهت تجربه و اعتبار که به اندیشه و فکر در پی آن رفته باشد؛ زیرا که در نزد تجربه و اعتبار دو علم است (یکی تجربه که ضروری و بدیهی است و دیگری، اعتباری که به فکر احتیاج دارد). و اگر چنانچه تجربه و اعتبار نمی‌بودند، چیزی را نمی‌دانست؛ زیرا که هر که چنین باشد، جاهل خواهد بود و خدای تبارک و تعالی همیشه به آنچه آفریده، خبیر و آگاه بوده و می‌باشد. و خبیر از مردمان، آن است که بعد از جهل خبیر و آگاه شده و متعلم است که از تعلیم و تجربه و امتحان، چیزی می‌آموزد. و اسم را جمع نمودیم و معنی، مختلف است.

و اما ظاهر در باب خدا، نه از این راه است که بر بالای چیزها بر آمده باشد، به آن که در بالای آن سوار شده باشد، یا بر آن نشسته باشد، یا به اعلا مرتبه آن بالا رفته باشد، ولیکن ظهورش به جهت قهر و غلبه اوست بر همه چیز و قدرتی که بر آنها دارد؛ چه همگی مقهور قدرت اویند، چنانچه مردی می‌گوید که: «ظهرت علی اعدائی»، «یعنی: بر دشمنان خویش غالب شدم». و «أظهرنی الله علی خصمی»، یعنی: «خدا مرا بر دشمنم غالب گردانید» (و لهذا حضرت در بیان معنی این دو عبارت فرمود که: این قائل خبر می‌دهد از پیروزی و غلبه خویش). پس همچنین است ظهور خدا بر جمیع اشیا. و ظهور خدا را وجهی دیگر است، و آن این است که خدا، ظاهر و آشکار است برای آن که او را اراده نماید و چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست و تدبیر می‌فرماید هر چه را که آفریده. پس کدام ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن‌تر است؛ زیرا که تو در هر جا که رو آوری، غیر از صنعت او چیزی را

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۹۱

مشاهده نمایی و از آثار قدرتش آن قدر در تو هست که تو را بس باشد و احتیاج به غیر آن نداشته باشی. و ظاهر از ما، آن است که به خود آشکارا باشد و آن که او را به حدش بشناسد.

پس اسم را جمع کردیم و معنی مختلف است.

و اما باطن در باب خدا، نه به معنی زیر چیزی پنهان شدن است؛ به طوری که در آن فرورفته باشد، ولیکن این وصف نسبت به آن جناب، به این معنی است که علم و حفظ و تدبیرش در باطن همه چیز سرایت می‌کرده، چنانچه قائل می‌گوید که «ابطنته»، یعنی: به آن آگاهی به هم رسانیدم و راز پوشیده او را دانستم. و باطن نسبت به ما، آن است که در چیزی نا پیدا شده و در پرده رفته باشد. و ما و خدا اسم را جمع کردیم و معنی مختلف است.

و اما قاهر در باب خدا، نه به این معنی است که به چاره و زحمت و حيله و آمیزش و خلط و مکر، بر کسی غالب شود؛ چنانچه بعضی از بندگان بر بعضی به این اسباب و آلت غالب می‌شوند، و مغلوب از ایشان، غالب می‌شود و غالب، مغلوب می‌گردد، ولیکن این وصف نسبت به خدای تبارک و تعالی، به این معنی است که فاعل و خالق همه چیز است و تمام آنچه آفریده جامه خواری و فروتنی از برای او بر خود پوشیده، همه مقهور و مغلوب قدرت اویند و نمی‌توانند که امتناع کنند و قبول نمایند آنچه را که نسبت به ایشان اراده فرمود و یک چشم بر هم زدن از آن بیرون نمی‌رود، آن سلطنتی که دارد به وضعی که به هر چیز می‌گوید که باش، می‌باشد. و قاهر نسبت به ما، به آن معنی است که ذکر کردم و وصف نمودم.

پس اسم را جمع نمودیم و معنی مختلف است.

همه نام‌های خدا چنین است و هر چند که ما تمام آنها را جمع ننموده و نام نبرده باشیم؛ زیرا که گاهی اعتبار اکتفا می‌کند به چیزی که به سوی تو افکنندیم و تو را تعلیم نمودیم و خدا یاور تو و یاور ما است در ارشاد و توفیق ما». باب در بیان تفسیر صمد

۱/۳۲۶. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید- و لقب او شهاب صیرفی است- از داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، معنی صمد چه چیز است؟ حضرت فرمود که:

«سید و بزرگی که تمام خلق به سوی او قصد کنند در اندک و بسیار».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۹۳

۲/۳۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن ابو عبدالله، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حسن بن سری، از جابر بن یزید جعفی که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از چیزی از توحید خدا. حضرت فرمود: «به درستی که خدا مبارک و مطهر است، نام‌های او، که مردم او را به آنها می‌خوانند و برتر است از آن که کسی غیر از آن جناب به بلندی‌کنه و حقیقت او برسد و آن را دریابد. یکی است که در وجود ذاتی، دوم ندارد و ذات و صفات او را کثرتی نیست. و به توحید خود در حال توحید و تفرد، متفرد و تنها بود (چه در ازل پیش از ایجاد و خلق، خویش را به یگانگی یاد می‌فرمود، بی آن که شریکی داشته باشد در وجود). بعد از آن، توحید را بر خلائق جاری نمود که او را به وحدانیت بشناسند.

پس اوست که یگانه است و پناه نیازمندان و در نهایت نزهت از شوب نقص و عیب. و هر چیزی او را می‌پرستند، و همه چیز به سوی او قصد می‌کنند، و علمش به همه چیز رسیده و به آن احاطه فرموده».

و کلینی رضی الله عنه فرموده: و این که همان معنی درست است در تفسیر و بیان صمد، نه آنچه فرقه مشبهه به سوی آن رفته و گفته‌اند که تفسیر صمد، توپر است که اندرون ندارد؛ زیرا که این تفسیر که ایشان می‌گویند نمی‌باشد، مگر از صفت و حالت جسم. و خدای - جلّ ذکره - برتر است از این عیب و نقص، و آن جناب بزرگ‌تر و بزرگوارتر است از این که خیال‌ها بر صفتش واقع شوند که آن را بفهمند، یا این که کسی به کُنه عظمت و بزرگی او تواند رسید. و اگر تفسیر صمد در صفت خدای عزّوجلّ، توپر باشد یا فرموده خدای عزّوجلّ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۱)، که ترجمه آن این است که: «هیچ چیز در ذات و صفات مانند او نیست». مخالفت دارد؛ زیرا که این، از صفت اجسام توپر است که جوف ندارند، چون سنگ و آهن و سایر چیزهای توپر که آنها را جوفی نیست.

و خدا برتر است از این نقص؛ برتری بزرگ (و اما آنچه در اخبار وارد شده از آن که معنی صمد، توپر است، عالم که مراد از آن، یکی از حضرات ائمه معصومین - علیه و علیهم السلام - است به آنچه فرموده داناتر است و آن حضرت معنی آن را بهتر

(۱). شورا، ۱۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۹۵

می‌داند) و این که حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود که: صمد، سید مضمود الیه است (و ترجمه آن در اول باب مذکور گردید)، معنی درستی است که به فرموده خدای عزّوجلّ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» موافقت دارد. و مضمود الیه، در لغت عرب، به معنی مقصود است و ابوطالب پدر امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از اشعار خویش که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آن مدح فرموده، می‌فرماید:

و بالجمرة القصوی اذا صمدوا لها یؤمّون قذفا رأسها بالجنادل

یعنی «و به جمره دورتر از همه جمرات ثلاث که در منی است -/ یعنی جمره عقبه -/ چون قصد آن نمایند، سر آن را می‌شکنند، یا قصد سر آن می‌کنند و به سنگ‌ها که به سوی آن می‌افکنند» (و در بعضی از نسخ کافی، به جای قذفا، و رَضَخًا واقع شده و رَضَخُ

به فتح اول و سکون دوم، سنگ بر چیزی انداختن و کوفتن و شکستن است).

و کلینی در بیان شرح این بیت، فرموده که: یعنی جانب آن را قصد کردند و آن را به سنگ‌ها می‌زدند، یعنی: سنگ ریزه‌های کوچک که آنها را جمار می‌نامند. «۱» و بعضی از شعرا جاهلیت، گفته است که:

ما كنت أحسب ان بيتاً ظاهراً لله في أكناف مكة يصمد

یعنی «نبودم که بپندارم که خدا را خانه‌ای است هویدا در نواحی مکه، که مسمود- یعنی مقصود- باشد که مردم، قصد آن کنند و به زیارت آن روند. و مراد از آن، خانه کعبه است- رزقنا الله و ایاکم زیارتها-).

وزبرقان گفته که:

و لا- رهیبه الا- سید صمد. یعنی: «و نیست رهیبه که اسم ممدوح اوست، مگر بزرگی که مردم قصد او می‌کنند، در حوائجی که دارند».

و شداد بن معاویه در باب حدیفة بن بدر گفته که:

عَلَوْتُهُ بِحُسامِ ثُمَّ قَلتْ لَهْ خذها حذيف فانت السيد الصمد.

باب در بیان امتناع حرکت و انتقال خدا

(۱). و جمار به کسر میم، جمع جمره به فتح جیم و سکون میم است و آن در اصل لغت، به معنی سنگ‌ریزه است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۹۷

یعنی: «بلند نمودم او را شمشیری جان‌ستان، پس به او گفتم که: این ضربت را بگیر ای حدیفة که تویی بزرگی که مردم در حاجات خویش قصد تو می‌کنند» (و شداد این را از روی استهزا و ریشخند به حدیفة گفت؛ چنانچه فرشتگان به فرموده خدا به گناه کار بعد از آن که به قهر و عنف، او را گرفته و در میان جهنم کشیده و آب جوش بر سر او ریخته‌اند که بدنش به آن گداخته شود، از روی ریشخند می‌فرمایند که «دُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» «۱»، یعنی: «بچش و این عذاب را بکش. به درستی که تویی عزیز و بزرگوار»).

بعد از آن کلینی فرموده که: و مثل این- یعنی اشعاری که در باب صمد مذکور شد- بسیار است و خدای عزوجل، سید صمد است که تمام خلق از جن و انس به سوی او قصد می‌کنند، در جمیع حوائج و به او در سختی‌ها و پناه می‌برند (که آنها را از ایشان دفع و رفع نماید)، و فراخی خوشحالی و دوام نعمت‌ها را از او امید دارند.

۱۹. باب در بیان امتناع حرکت و انتقال خدا

۱/۳۲۸. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس جراذینی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر جعفری، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: در نزد آن حضرت مذکور شد که گروهی گمان می‌کنند که خدای تبارک و تعالی فرود می‌آید به سوی آسمان دنیا. آن حضرت فرمود که: «خدا، فرود نمی‌آید و احتیاجی به سوی فرود آمدن ندارد؛ زیرا که اطلاع آن جناب بر هر چیز در نزدیک و دور، برابر است؛ به وضعی که هیچ نزدیکی، از او دور و هیچ دوری، از او نزدیک نیست. و به چیزی احتیاج نداشته و ندارد، بلکه همه چیز به سوی او محتاج است و اوست صاحب نعمت و واسع ممتده (بر بندگان از روی فضل و احسان). و نیست خدایی که مستحق عبادت باشد، مگر او که بر همه غالب است و استوار (در گفتار و کردار).

اما گفته آنها که خدای تبارک و تعالی را وصف می‌کنند به این که فرود می‌آید، صورت ندارد و کفر است؛ زیرا که این سخن را

کسی می‌گوید که او را نسبت می‌دهد به سوی نقصان و زیادتی، و هر متحرکی محتاج است به سوی آن که آن را به حرکت در آورد (اگر حرکت،

(۱). دخان، ۴۹.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۹۹

حرکت قسری و جبری باشد)، یا چیزی که به واسطه آن متحرک شود (اگر حرکت، حرکت ارادی و طبعی باشد). پس هر که این گمان‌ها به خدای تعالی می‌برد، هلاک می‌شود.

پس پرهیزید در باب صفات خدا از این که بایستید بر حد و اندازه‌ای که از برای او قرار می‌دهید. آیا او را به اندازه در می‌آورید به نقصان، یا زیادتی، یا تحریک غیر که او را حرکت دهد، یا خود حرکت کند، یا به زوال و نیستی، یا فرود آمدن، یا برپا شدن، یا نشستن؟ و خدای تعالی جلیل و عزیزتر است از وصف آنها که او را وصف می‌کنند، و از نعت آنها که نعت او می‌گویند، و از توهم آنها که در باب او توهم می‌نمایند «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ * الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ * وَتَقَلِّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» (۱)، یعنی: و توکل نما بر خداوند غالب مهربانی که تو را می‌بیند در هنگامی که بر می‌خیزی، و می‌بیند که گردیدن تو را در میان نماز گزارندگان» (یا در صلب خدا پرستان).

۲/۳۲۹. از او روایت است و آن را مرفوع ساخته، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر، از امام موسی کاظم علیه السلام که آن حضرت فرمود: «نمی‌گویم که خدا قائم است (به معنی متعارف که ایستادن بر ساق پا باشد، تا لازم آید) که او را از مکانی که دارد، زائل کرده باشم (یا آن جناب را از مرتبه و درجه الوهیت انداخته باشم)، و او را وصف و اندازه نمی‌کنم به مکانی که در آن قرار و استقرار داشته باشد، و نه به این که متحرک می‌شود در چیزی از ارکان و جوارح (چون ذات و چشم و دست و امثال آن، یا اعضای باطن و ظاهر)، و نه به لفظی که از شکاف دهان بیرون آمده باشد، ولیکن می‌گویم چنانچه خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «كُنْ فَيَكُونُ» (۲)، یعنی: «باش! پس می‌باشد»، به مشیت و خواست او، بی آن که در نفس ترددی به هم رسد، در حالتی که پناه نیازمندان و تنها است، و احتیاج ندارد به شریکی که ملک و مملکت او را به خاطرش آورد، و نه آن که درهای علم خود را از برایش بگشاید».

۳/۳۳۰. و از او (یعنی کلینی، رضی الله. اگر این سخن از شاگردهای او باشد و اگر نه، باید ما بعد آن، بدل یا بیان باشد، یعنی: از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از داود بن عبدالله، از عمرو بن محمد، از عیسی بن یونس که روایت است گفت: ابن ابی العوجاء به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد در بعضی از آنچه به آن حضرت در آن گفت شنود

(۱). شعرا، ۲۱۷-۲۱۹.

(۲). بقره، ۱۱۷.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰۱

می‌نمود، که: خدا را مذکور ساختی و حواله نمودی بر غایب و آنچه پیدا نیست.

حضرت فرمود: «وای بر تو! چگونه غایب می‌باشد کسی که با خلق خویش در همه جا حاضر است و از رنگ گردن به ایشان نزدیک تر است، و سخن ایشان را می‌شنود، و شخص‌های ایشان را می‌بیند، و رازهای ایشان را می‌داند؟»

ابن ابی العوجاء عرض کرد که: آیا می‌گویی که آن جناب در هر مکانی هست؟ آیا چنین نیست که هرگاه در آسمان باشد، چگونه می‌تواند که در زمین باشد، و هرگاه در زمین باشد چگونه در آسمان می‌تواند بود؟ حضرت فرمود: «جز این نیست که تو وصف

کردی مخلوق را که چون از مکانی منتقل شود، مکانی دیگر به آن اشتغال به هم رساند و مکانی دیگر از آن خالی گردد و در مکانی که به سوی آن منتقل شده، نمی‌داند که در مکانی که پیش از این در آن بوده، چه روی داده و چه حادث شده، اما خدای عظیم الشان که پادشاه جزا دهنده است، هیچ مکان از او خالی نمی‌باشد و هیچ مکان به واسطه او مشتغل نمی‌شود و به مکانی از خویش نزدیک‌تر نمی‌باشد به مکانی دیگر».

۴/۳۳۱. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت:

به خدمت امام علی نقی علیه السلام نوشتم که: خدا مرا فدای تو گرداند ای آقای من، از برای ما روایت شده که خدا در بعضی از مواضع عرش قرار گرفته، و نیز روایت شده که در هر شب در نصف آخر آن، به سوی آسمان دنیا فرود می‌آید. و نیز روایت شده که در شبانگاه عرفه فرود می‌آید، بعد از آن، به جای خویش بر می‌گردد.

و بعضی از موالیان تو در این باب گفته‌اند که: هر گاه خدا در بعضی از مواضع باشد و در بعضی نباشد، هوا به او بر می‌خورد و بر او می‌تند و احاطه می‌کند و هوا، جسمی است رقیق و نرم که بر هر چیزی احاطه می‌کند، به اندازه آن در کوچکی و بزرگی. پس هوا چگونه بر او - جل ثناؤه - احاطه می‌کند؟

بر این مثال حضرت علیه السلام فرمان همایون نوشت که: «علم این در نزد خدا است (چه این، از جمله تشابهات است که تفسیر آن را خدا و راسخون در علم می‌دانند). و اوست که این را مقدر فرموده و اندازه نموده، به آنچه نیکوتر است از روی اندازه نمودن» (ولیکن در ضمن آنچه فرموده، اشاره است به این که مراد به نزول خدا، نزول رحمت و تقدیر آن است). بعد از آن، حضرت فرمود که: «بدان که چون خدا در آسمان دنیا باشد، چنان است که بر بالای عرش

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰۳

باشد و همه چیزها از برای او برابر است از روی علم و قدرت و پادشاهی و احاطت» (و در این، تنبیه است که خدا را مکانی نیست؛ چه اگر مکانی می‌بود، همه مکان‌ها در بر او برابر نبود).

و از او - یعنی از علی بن محمد - از محمد بن جعفر کوفی، از محمد بن عیسی مثل این روایت است.

در بیان فرموده خدای تعالی: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» (۱).

۵/۳۳۲. از او - یعنی از کلینی رضی الله عنه - [از] چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در فرموده خدای تعالی: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ» (۲)، یعنی: «نمی‌باشد و واقع نمی‌شود از راز گفتن سه کس، مگر این که خدا چهارم ایشان است، و نه راز گفتن پنج کس، مگر آن که او ششم ایشان است»، (و نه پست‌تر و کم‌تر از این که دو باشد، یا چهار، و نه بیشتر از این که شش است تا آنچه نهایت ندارد، مگر آن که او با ایشان است، در هر جا که باشند؛ از اقطار آسمان‌ها و نواحی زمین).

که حضرت فرمود: «خدا یکی است و یگانه (که شریک و نظیر ندارد) واحدی الذات است (که جزء مادی و صوری ندارد؛ نه در ذهن و نه در خارج) و از خلق خود جدا است (که در میانه او و ایشان مباین است) و به همین، خویش را وصف نموده (چه در بسیاری از مواضع قرآن فرموده که: چیزی مانند او نیست)، و خدا به هر چیز احاطه دارد، و به طور اطلاع بر وجه استعلا و احاطه و قدرت: «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصِيغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ» (۳)، یعنی: «دور شود و پوشیده نگردد از او هم سنگ مورچه خُرد، یا به وزن ذره‌ای از ذرات هوا در آسمان‌ها، و نه در زمین، و نه خُردتر از آن، و نه بزرگ‌تر از این»، ولیکن به طور احاطه و علم (یعنی: علم آن جناب رفیق آنها است و محیط و مطلع بر ایشان)، نه به اعتبار و ذات مقدس؛ زیرا که مکان‌ها به اندازه در می‌آیند، و حدود چهارگانه گرداگرد آن را فرا می‌گیرد».

(و مراد از حدود چهارگانه، جهات شش گانه است که عبارت است از بالا و زیر و راست

(۱). مجادله، ۷.

(۲). مجادله، ۷.

(۳). سبأ، ۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰۵

و چپ و پیش و پس، ولیکن چون غیر از بالا و زیر، فی حد ذاته متمیز نبود، بلکه تمیز و تحقق آن به امر اعتباری بود، لهذا حضرت راست و چپ را یک حد قرار داد، چنانچه پیش و پس را یک حد حساب نمود). بعد از آن فرمود که: «پس اگر احاطه خدا بر چیزها به اعتبار ذات باشد، و بر ذات لازم می‌آید که این حدود، گرداگرد آن را فرو گرفته باشند».

در بیان فرموده خدای تعالی: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۱). ۶/۳۳۳. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از حسن بن موسی خَشَّاب، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام که از آن حضرت سؤال شد از فرموده خدای عزوجل: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، یعنی:

«خداوند رحمن بر عرش استوا دارد». حضرت فرمود که: «هر چیزی نسبت به او برابر است و بر همه استیلا دارد. پس چیزی نسبت به او از چیز دیگر نزدیک‌تر نیست».

۷/۳۳۴. و به همین اسناد، از سهل، از حسن بن محبوب، از محمد بن مارد روایت شده است که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد از قول خدای عزوجل: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى». حضرت فرمود که: «نسبت به هر چیز برابر است، پس چیزی به سوی او نزدیک‌تر از چیز دیگر نیست».

۸/۳۳۵. و از او، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمان بن حجاج روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى». حضرت فرمود که: «در هر چیزی برابر است، پس چیزی به سوی او نزدیک‌تر از چیز دیگر نیست؛ به این معنی که هیچ دوری از او دور نباشد، و هیچ نزدیکی به او نزدیک نباشد. و در هر چیزی برابر است».

۹/۳۳۶. و از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که: «هر که گمان کند که خدا از چیزی، یا در چیزی، یا بر چیزی است، کافر است». عرض کردم که: آنچه فرمودی، از برای من تفسیر فرما. فرمود که: «مقصود من، آن است که گمان آن کس چنین باشد که چیزی گرداگرد او را فرا گرفته، یا او را نگاه داشته، یا از

(۱). طه، ۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰۷

چیزی به هم رسیده که بر او پیشی گرفته باشد» (و تفسیر آن حضرت، به طریق لف و نشر مشوش است؛ چه اول به دوم، و دوم به سوم، و سوم به اول، تعلق دارد).

۱۰/۳۳۷. و در روایت دیگر چنین است که: «هر که گمان کند که خدای عزوجل از چیزی به هم رسیده، او را حادث قرار داده و اعتقاد نموده که کسی او را از سر نو پدید آورده، و هر که گمان کند که خدا در چیزی می‌باشد، او را محصور گردانیده به آن مکانی که حاصر اوست و گرداگرد او را فرا گرفته، و هر که گمان کند که خدا بر بالای چیزی قرار دارد، او را محمول ساخته» (که چیزی او را برداشته است).

در بیان فرموده خدای تعالی: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (۱) «۱۱/۳۳۸». علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: ابو شاکر دیصانی گفت: در قرآن آیه‌ای هست که موافق اعتقادات ما است، که خدا را دو تا می‌دانیم. گفتیم: آن آیه کدام است؟ گفت: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ»، یعنی: «او آن خدایی است که در آسمان خدا و معبود فرشتگان، و در زمین خدا و معبود جن و انس است» (و مراد، آن است که آن جناب، مستحق آن است که جمیع خلایق او را عبادت کنند و روی ارادت به سوی او آورند).

هشام می‌گوید: پس ندانستم که او را چه جوابی گویم، بعد از آن به حج رفتم و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را به این خبر دادم، فرمود که: «این سخن، سخن زندیق خبیث پلید است، چون به سوی او برگردی، به او بگو که: نام تو در کوفه چیست؟ که او خواهد گفت: فلانی. بعد از آن، به او بگو که: نام تو در بصره چیست؟ خواهد گفت که: فلانی. و چون همان نام را بگوید، بگو که: همچنین است خدا که پروردگار ما است. در آسمان، خدا است و در زمین، خدا است و در دریاها، خدا است و در بیابان‌ها و صحراهای خشک و بی‌آب و علف، خدا است و در هر جا و هر مکانی، خدا است».

هشام می‌گوید که: از سفر باز آمدم و به نزد ابو شاکر رفتم و او را خبر دادم به آنچه حضرت به من تعلیم داده بود، گفت که: این جواب از حجاز به این جا نقل شده (و از مدینه، یا مکه آمده است).

(۱). زخرف، ۸۴.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰۸

باب در بیان عرش و کرسی

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰۹

۲۰. باب در بیان عرش و کرسی

۱/۳۳۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی و آن را مرفوع ساخته که گفت: جاثلیق (که سردار نصاری است) از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد و به آن حضرت عرض نمود که: مرا خبر ده از خدای عزوجل که آیا آن جناب، عرش را بر می‌دارد یا عرش، او را بر می‌دارد؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «خدای عزوجل، حامل عرش و آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست. و همین معنی، فرموده خدا است که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَرَ كَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (۱)، یعنی: به درستی که خدا نگاه می‌دارد آسمان‌ها و زمین را از آن که زایل شوند، یا به جهت کراهت و نخواستن آن که از مکان خود بروند، و هر آینه اگر زایل شوند، هیچ کس آنها را نگاه ندارد و به جای خود نیاورد، بعد از خدا (یا پس از خرابی و زوال آن). به درستی که خدا، بردبار و آمرزگار بوده و خواهد بود».

جاثلیق عرض کرد: پس مرا خبر ده از فرموده آن جناب: «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ» (۲)، یعنی: «و بر می‌دارند عرش پروردگار تو را در بالای فرشتگان، که بر کنارهای آسمان می‌باشند، و در آن روز که روز قیامت است، هشت فرشته» (یا هشت کس). که خدا چگونه این را فرموده و تو می‌گویی که خدا عرش و آسمان‌ها و زمین را بر می‌دارد؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «به درستی که خدا عرش را آفرید از چهار نور: نور سرخی که سرخی، از آن سرخ شد و نور سبزی که سبزی، از آن سبز شد و نور زردی که زردی، از آن زرد شد و نور سفیدی که سفیدی، از آن به هم رسیده است، و آن، علمی است که خدا آن را بر حاملان آن حمل نموده و آن، نوری است از عظمت و بزرگی خدا. پس به عظمت و نور او، دل‌های مؤمنان پینا شد، و به عظمت و نوری که دارد، جاهلان با او دشمنی ورزیدند، و به عظمت و نور وی هر که در آسمان و زمین است، از همه

خلاق به سوی آن جناب وسیله و دست‌آویز طلبیدند، با اعمال مختلف و دین‌های مشتبه.

پس هر که محمولی از موجودات که خدا آن را به نور و عظمت و قدرت خویش بر می‌دارد، توانایی ندارد، از برای نفس خویش بازداشتن ضرری و نه جذب منفعتی و نه

(۱). فاطر، ۸۴.

(۲). حاقه، ۱۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۱۱

مردن و نه زنده کردن، یا بقای زندگی، و نه بعث و زنده شدن در روز قیامت. پس هر چیزی محمول است و خدای تبارک و تعالی آسمان و زمین را از زوال نگاه می‌دارد و به آنها و آنچه احاطه نموده‌اند، از هر چه باشد، احاطه فرموده و آن جناب، باعث حیات هر چیزی و نور همه چیز است. همه چیز به واسطه او از ممکن عدم به عرصه ظهور رسیده‌اند. و خدا پاک و منزّه و برتر است از آنچه می‌گویند؛ برتری و بزرگی».

جاثلیق به آن حضرت عرض کرد که: پس مرا خبر ده از خدای عزوجل که آن جناب در کجا است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «خدا در اینجا و در آنجا و در بالا و زیر است، و به ما احاطه فرموده و با ما است. و این است معنی فرموده آن جناب که می‌فرماید: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِيهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسِيهِ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا» (۱) (که ترجمه آن در باب سابق گذشت). پس کرسی، احاطه دارد به آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آسمان‌ها و زمین و آنچه در زیر خاک است «وَإِنْ تَجَهَّزْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» (۲)، یعنی: «و اگر آشکار نمایی گفتار خویش را و آواز را بلند سازی، پس به درستی که او می‌داند آن پوشیده و پوشیده‌تر از پوشیده را» (مانند آنچه در دل پنهان می‌دارند). و همین معنی فرموده خدای تعالی است که فرموده: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (۳)، یعنی: «وسیع است کرسی خدا (که مراد از آن، علم است، یعنی: فراگرفته است علم او) همه آسمان‌ها و زمین را. در رنج نیفکند او را و بر او گران نیاید نگاه داشتن آسمان‌ها و زمین و اوست برتر (از حد و هم، و یا متعالی از امثال و اشباه) و بزرگ‌تر از اندیشه فهم و در نهایت بزرگواری».

پس کسانی که عرش را بر می‌دارند، علمایی هستند که خدا علم خویش را بر ایشان بار فرموده و ایشان را حاملان آن نموده، و بیرون نیست از این چهار چیز: (که عرش و کرسی و آسمان‌ها و زمین است، یا چهار نور) چیزی که خدا آن را در ملکوت خویش آفریده، و همین ملکوتی است که خدا آن را به برگزیدگان خویش نموده، و به خلیل خود ابراهیم همین را نمود، پس فرمود که: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (۴)، یعنی: «و همچنان که ابراهیم علیه السلام را بینا کردیم بر گمراهی قوم او، همچنین نمودیم ابراهیم را

(۱). مجادله، ۷.

(۲). طه، ۷.

(۳). بقره، ۲۵۵.

(۴). انعام، ۷۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۱۳

ربوبیت و پادشاهی و عجائب و بدائع آسمان‌ها و زمین از ذروه (۱) عرش تا تحت الثری. (۲) یعنی همه را بر او منکشف ساختیم، تا به واسطه آنها استدلال کند بر قدرت کامله ما) و تا از صحابت یقین باشد» (در وحدانیت ما. و یا تقدیر آن است که: تا آن که از

صاحبان یقین باشد، چنین کردیم). و چگونه حاملان عرش، خدا را بر می‌دارند و حال آن‌که به حیاتی که به ایشان عطا فرموده، دل‌های ایشان زنده شده و به واسطه نور او به سوی معرفت آن جناب راه راست یافته‌اند».

۲/۳۴۰. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: ابو قُره محدث از من خواهش کرد که او را به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام برم. پس، از آن حضرت اذن خواستم و مرا اذن داد، بعد از آن، ابو قُره به خدمت آن حضرت رسید و از آن حضرت از حلال و حرام خدا پرسید. بعد از آن، به آن حضرت عرض کرد که: آیا اقرار و اعتراف داری به این که خدا محمول است؟ (که او را برداشته‌اند).

امام رضا علیه السلام فرمود که: «هر محمولی، مفعول به است (که با او کاری شده) و منسوب است به سوی غیر خود (که عبارت است از حامل که فاعل این فعل است) و به این غیر محتاج است (چه فعل، بدون فاعل محال و ممتنع است) و محمول - چون اسم مفعول است - اسمی است که دلالت می‌کند بر نقصان، به حسب ظاهر مفهوم لفظ و صریح منطوق آن و حامل، فاعل است و آن، در لفظ مدح و ثنا است، و همچنین است گفتار قائل که می‌گوید: بالا و زیر و بالاتر و پایین‌تر (چه اول و سوم، دلالت می‌کند بر مدح و دوم و چهارم بر مذمت) و خدای تعالی فرموده است که: خدا را نام‌های نیکوتر است، پس او را با آن نام‌ها بخوانید «۳» و در کتاب‌های خود نفرموده که خدا محمول است، بلکه فرموده که: آن جناب حامل و بردارنده است در بیابان و دریا (چنانچه در سوره بنی اسرائیل تصریح به آن فرموده). و آسمان‌ها و زمین را از زوال و نیستی نگاه می‌دارد «۴» و آنچه غیر خدا باشد، محمول است، و هرگز نشنیده از کسی که به خدا و عظمت او ایمان آورده باشد، که در دعای خویش در ندای خدا، گفته باشد

(۱). بلند او قله.

(۲). نقطه زیرین خاک و زمین.

(۳). در متن حدیث به آیه ۱۸۰ سوره اعراف استشهد شده که می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...».

(۴). مقصود مترجم، آیه ۴۱ سوره فاطر است «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» و در سوره بنی اسرائیل (اسرا) چنین آیه‌ای نیست.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۱۵

که: ای محمول».

ابو قُره عرض کرد که: خدا فرموده است که: «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ» «۱» و فرموده که: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ» «۲»، یعنی: «آنان که عرش را بر می‌دارند». حضرت فرمود که:

«عرش، خدا نیست که برداشتن آن، برداشتن خدا باشد؛ بلکه عرش، علم و اسم و قدرت است، و هر چیزی در عرش است. بعد از آن حمل را به غیر خویش نسبت داده و آن خلقی است از خلائق که آنها را خلق فرموده؛ زیرا که آن جناب از خلق خویش طلب بندگی فرموده به برداشتن عرش خود، و ایشان، حاملان علم خداوند و عبادت خلقی دیگر را از این قرار داده که تنزیه خدا کنند، و او را به پاکیزگی یاد نمایند در گرداگرد عرش آن جناب. و ایشان، به مقتضای علم او عمل می‌کنند و از آن در نمی‌گذرند. و عبادت بعضی از فرشتگان را نوشتن کردار بندگان خویش قرار داده (که آنها را می‌نویسند) و از اهل زمین طلب بندگی فرموده، به این که در گرداگرد خانه او (که خانه کعبه است)، طواف کنند و خدا بر عرش استوا دارد (که همه چیز نسبت به او برابر است) چنانچه فرموده (و آیه و شرح آن گذشت) و عرش و هر که آن را بر می‌دارد، و هر که گرداگرد عرش است، همه نسبت به خدا برابرند و تفاوتی ندارند، و خدا حامل ایشان است و ایشان را محافظت می‌نماید و نگاه می‌دارد، و بر هر نفسی نگهبان است و در بالای هر چیزی و بر هر چیزی بلندی دارد، و کسی نمی‌گوید که خدا، محمول و پایین‌تر است؛ گفتنی تنها که به چیزی وصل و پیوند نشود، و به آن سبب لفظ و معنی فاسد گردد».

و بنا بر این معنی، باید که با پیوند به قرینه صارفه از ظاهر لفظ یا غیر آن، آنچه به آن وصل شود، اطلاق محمول و اسفل بر خدا روا باشد، و تأملی در جواز آن است و می‌تواند که معنی این باشد که: اطلاق این دو لفظ بر او نمی‌شود، و همه کس به این قائل‌اند، و در این مسأله یک قول بیش نیست و نباید که این قول را وصل کنند به چیزی که إشعار به خلاف داشته باشد؛ مثل آن که کسی بگوید که خدا در نزد مجسمه، محمول است).

ابوقرّه عرض کرد که: پس تکذیب می‌کنی و دروغ می‌دانی آن روایتی را که وارد شده است که چون خدا به غضب آید، غضبش معلوم می‌شود، و نشانه‌اش آن است که فرشتگانی که

(۱). حاقه، ۱۷.

(۲). غافر، ۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۱۷

عرش را بر می‌دارند، سنگینی آن را بر دوش‌های خویش می‌یابند، پس بر رو در می‌افتند، در حالتی که سجده کنندگان، و چون غضب خدا بر طرف شود، عرش سبک گردد، و فرشتگان برگردند به جای خود که در آن می‌ایستند.

حضرت علی علیه السلام فرمود که: «مرا خبر ده از خدای تعالی که از آن زمان که شیطان را لعنت فرمود تا امروز که تو در آنی، بر او غضبناک است. پس در چه زمان از او راضی و خشنود گردید و حال آن که آن جناب، بنا بر آنچه تو را وصف می‌کنی، همیشه غضبناک بوده بر آن ملعون و بر دوستان و پیروان او، چگونه جرأت می‌نمایی که وصف کنی پروردگار خویش را به تغیر از حالتی به حالتی دیگر، و آن که بر او جاری شود آنچه بر آفریدگان جاری می‌شود؟

آن جناب پاک و منزّه است و برتر از آنچه تو می‌گویی.

خدا با زایل شوندگان، زایل نمی‌شود و نیست و نابود نمی‌گردد، و به آنها که متغیر می‌شوند، متغیر نخواهد شد، و با آنان که تبدیل در ایشان به هم می‌رسد، متبدل نمی‌شود، و هر که غیر از اوست و در دست او و در تدبیر اوست که آنچه خواهد و باید، با ایشان می‌کند و همه ایشان به سوی او محتاج‌اند و آن جناب از هر که غیر او باشد، بی‌نیاز است».

۳/۳۴۱. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (۱). فرمود که: «ای فضیل، هر چیزی که در کرسی است: آسمان‌ها و زمین. و هر چیزی، در کرسی است» (و فقره اولی در توحید صدوق موجود نیست و این، اظهر است).

۴/۳۴۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج، از ثعلبه، از زراره بن اعین روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل:

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، که آیا آسمان‌ها و زمین کرسی را فرو گرفته‌اند یا کرسی آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته؟ حضرت فرمود: «بلی، کرسی آسمان‌ها و زمین و عرش را فرا گرفته و کرسی، هر چیزی را فرا گرفته است».

۵/۳۴۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از

(۱). بقره، ۲۵۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۱۹

عبدالله بن بکیر، از زراره بن اعین روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم از قول خدای عزوجل:

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، که آیا آسمان‌ها و زمین، کرسی را فرا گرفته‌اند، یا کرسی آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته؟ حضرت فرمود که: «هر چیزی در کرسی است، و کرسی همه را فرا گرفته».

۶/۳۴۴. محمد، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «حاملان عرش (و عرش، علم خدا است) هشت نفراند: چهار نفر از ما و چهار نفر از کسانی که خدا خواسته» (و از احادیث ظاهر می‌شود که چهار نفر اول، محمد و علی و حسن و حسین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - باشند. و بعضی به جای محمد، فاطمه - صلوات الله و سلامه علیها - را ذکر کرده‌اند. و اما چهار نفر دیگر، بعضی گفته‌اند که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی‌اند - که پیغمبران اولوالعزم‌اند - و بعضی گمان کرده‌اند که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بن یاسراند).

۷/۳۴۵. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از عبدالرحمان بن کثیر، از داود بن کثیر رقی روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزوجل: «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» (۱)، یعنی: «و بود عرش خدای - سبحانه و تعالی - بر روی آب». حضرت فرمود که: «سنیان در تفسیر این آیه، چه می‌گویند؟» عرض کردم که: می‌گویند: عرش بر روی آب بود و پروردگار عالمیان در بالای آن.

فرمود: «دروغ می‌گویند. هر که این را گمان کند، که خدا را محمول گردانیده و او را به صفت مخلوقات وصف کرده، و بر او لازم می‌آید که آن چیز که او را برداشته، از او قوی‌تر باشد».

عرض کردم: فدای تو گردم، تفسیر آیه را از برای من بیان فرما. حضرت فرمود: «به درستی که خدا دین و علم خویش را بر آب بار کرد و آن را حامل این دو گردانید، پیش از آن که زمین، یا آسمان، یا جن، یا انسان، یا آفتاب، یا ماه وجود داشته باشد. بعد از آن، چون اراده نمود که خلایق را بیافریند، ایشان را پراکنده و پریشان نمود در میان دو دست خویش (که از آن به

(۱). هود، ۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۲۰

باب در بیان روح خدا و معنی آن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۲۱

پیش رو تعبیر می‌شود. و مراد این است که آنها را در نزد علم خویش پهن نمود). پس به ایشان فرمود که: پروردگار شما کیست؟ اول کسی که سخن نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه هدی - صلوات الله علیهم - بودند و عرض نمودند که: تویی پروردگار ما. پس خدا ایشان را حامل دین و علم خویش نمود، بعد از آن، به فرشتگان فرمود که: این گروه حاملان دین و علم من و امینان من هستند در باب خلق من، و ایشانند که در روز قیامت از ایشان سؤال خواهد شد در باب ادای امانت و حفظ آن و طاعت خلایق و معصیت ایشان و آنچه می‌دانند، به خدا عرض خواهند کرد.

بعد از آن به فرزندان آدم فرمود که: اقرار کنید برای خدا به پروردگاری و ربوبیت و برای این چند نفر به فرمان‌برداری و ولایت. فرزندان آدم عرض کردند که: آری ای پروردگار ما، ما اقرار کردیم. پس خدا به فرشتگان خویش فرمود که: گواه باشید. فرشتگان عرض کردند که: ما گواه شدیم بر اقرار ایشان، تا در فردای قیامت نگویند: به درستی که ما از این اقرار بی‌خبران بودیم، یا نگویند که: جز این نیست که پدران ما شرک آوردند، پیش از زمان ما و ما فرزندان چند بودیم بعد از ایشان. آیا پس تو ما را هلاک می‌گردانی و معذب می‌سازی به آنچه آن کج‌روان گمراه کردند؟ (۱) ای داود، ولایت و صاحب‌اختیاری ما بر ایشان در وقت پیمان گرفتن خدا استوار شده».

۲۱. باب در بیان روح خدا و معنی آن

۱/ ۳۴۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه از احوال که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از آن روحی که در حضرت آدم بود و فرموده خدای تعالی: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۲)، یعنی: «پس راست کنم او را (یعنی صورت آدم) بر وجهی که مستعد دمیدن روح باشد، و بدمم در او روح خویش را، پس بیفتید برای او سجده کنندگان». حضرت فرمود که: «آن، روحی است آفریده شده، که خدا آن را آفریده، و روحی که در عیسی بود، آفریده شده بود» (و خدا که روح آدم و عیسی را به خویش نسبت داده، معنی آن می‌آید).

۲/ ۳۴۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج،

(۱). اعراف، ۱۷۲ و ۱۷۳.

(۲). حجر، ۲۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۲۳

از ثعلبه، از حمران که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول خدای تعالی:

«وَرُوحٌ مِّنْهُ» (۱)، یعنی: «جز این نیست که عیسی، پسر مریم فرستاده خدا و کلمه اوست که خداوند آن را به سوی مریم افکند» (یعنی که او را به کلمه گن موجود فرمود بی پدر و دیگر، عیسی روحی است از حق تعالی) حضرت فرمود که: «آن روحی است مخلوق که خدا آن را آفرید و در آدم و عیسی علیهما السلام قرار داد».

۳/ ۳۴۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از قاسم بن عروه، از عبدالحمید طائی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۲) که این دمیدن به چه وضع بود؟

حضرت فرمود که: «روح متحرک است؛ چون باد و آن را روح نامیده‌اند؛ زیرا که نام آن از ریح که به معنی باد است، مشتق شده و از این ماده بیرون آمده (چه وسط ریح نیز واو بوده و به جهت اعلال صرفی به یا مبدل شده) و این روح را موافق لفظ ریح، یا از آن بیرون آورده؛ زیرا که روح‌ها با ریح مجانست دارند و هر دو، از یک جنس‌اند (چه روح آدم در سرعت حرکت در جمیع بدن و جریان آثار آن در اندرون همه اعضا و اضلاع آن، چون جریان باد است در اجزای عالم). و خدا روح آدم را به خویش نسبت داده؛ زیرا که آن را بر سائر روح‌ها برگزیده، چنانچه در باب خانه‌ای از خانه‌ها که خانه کعبه است، فرموده که: خانه من (۳) و در باب رسولی از رسولان خود که ابراهیم علیه السلام است فرموده که: خلیل من (۴) (و خلیل کسی است که او را به دوستی مخصوص ساخته باشی). و امثال اینها از آنچه خدا به خویش نسبت داده از مخلوقات، و همه اینها مخلوق‌اند که خدا ایشان را آفریده و ساخته، و از سر نو پدید آورده، و ایشان را تربیت فرموده و می‌فرماید: و تدبیر ایشان و امور ایشان را چنانچه باید و شاید، به عمل آورده و می‌آورد».

۴/ ۳۴۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن بحر، از ابو ایوب خزازی، از محمد بن مسلم که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از آنچه سنیان روایت می‌کنند که خدا، آدم را بر صورت خویش آفرید. حضرت فرمود

(۱). نساء، ۱۷۱.

(۲). حجر، ۲۹.

(۳). بقره، ۱۲۵؛ حج، ۲۶.

(۴). اشاره به آيه ۱۲۵ سوره نساء است «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۴۲۴

باب در بيان جوامع توحيد و كلماتي كه ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۴۲۵

كه: «آن صورت، صورتى بود كه خدا آن را احداث و خلق فرمود، و آن را برگزيد و بر ساير صورتهاى مختلفه كه خلق نموده بود، اختيار كرد. بعد از آن، آن صورت را به خویش نسبت داد؛ چنانچه خانه كعبه و روح را به خویش نسبت داد و فرمود كه: خانه من «۱» و: بدمم در آن، از روح خویش».

۲۲. باب در بيان جوامع توحيد و كلماتي كه جامع انواع صفات سلبى و ثبوتى خدا است

۱/۳۵۰. محمد بن ابى عبدالله و محمد بن يحيى هر دو روايت کرده‌اند و آن را مرفوع ساخته‌اند به سوى امام جعفر صادق عليه السلام كه: «امير المؤمنين عليه السلام مردم را امر فرمود كه مهايى جنگ معاويه شوند در نوبت دوم، و ايشان را در اين باب ترغيب و تحريص نمود. پس چون فراهم آمدند، برخاست و خطبه‌اى ادا فرمود و فرمود كه:

سپاس و ستايش خدايى را سزد كه يكي است و يگانه و پناه نیازمندان و متفرد و تنها است.

نه از چيزى بوده و نه از چيزى آفريده و به عرصه وجود آورده. و آنچه را موجود و ثابت فرموده، به قدرت كامله‌اى كه به واسطه آن از همه چيز جدا شده و همه چيز از او جدا شده‌اند (كه در ميانه آن جناب و ايشان به هيچ وجه مناسبتى نيست)، پس او را صفتى نيست كه به آن توان رسيد و اندازه‌اى ندارد كه داستان‌ها از برايش در باب آن بيان توان نمود. سخنان ساخته پرداخته از هر لغت كه در باب صفات او گفته مى‌شود، به آن نرسیده، كلال «۲» به هم رسانیده‌اند، و گردانيدن صفات به تبدل و تغير، يا به انواعى كه تصور مى‌شوند، در اينجا گمراه و سرگردانند، و در ملكوت مصنوعات او، راه‌اى افكار و اندیشه‌اى عميقه و خيال‌اى دقيقه، سر گشته‌اند، و جوامع تفسير و بيان كه مجمع و جامع آنند، بدون آن كه در علم او (كه عين ذات است)، رسوخ به هم رسانند، و در آن فرو روند، منقطع گردیده‌اند، و پرده‌اى غيب نورانى در نزد غيبى كه اسرار ربوبيت است، و از همه پوشيده و حایل و مانع شده‌اند، و عقل‌اى بلند (كه بلندی‌ها را مى‌نگرند) و در امور لطيفه و چيزهاى دقيقه تسلط دارند، در كم‌تر از كم‌ترين و پست‌تر از پست‌ترين آن حجاب‌ها حيرانند.

پس بزرگوار است آن كه همت‌اى دور كه به هر چيز دورى رسیده، به او نمى‌رسند و

(۱). بقره، ۱۲۵.

(۲). مانده و رنجور و ناتوان.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۴۲۷

فطانت‌اى فرو رونده در دريای مشكلات، او را نمى‌يابند. و برتر است آن كه او را هنگامى نيست كه به شماره در آيد، و مدتى ندارد كه به سر آيد، و او را نعت و صفتى نباشد كه به اندازه معين شود. پاك و منزه است آن كه اولى ندارد كه به آن ابتدا شود، و پايانى ندارد كه به پايان رسد، و اخري ندارد كه فانى گردد.

او را پاك و منزه مى‌شمارم از آنچه لايق به او نباشد. و آن جناب چنان است كه خویش را وصف نموده و وصف كنندگان به

صفت او نمی‌رسند. همه چیز را در آن هنگام که آفرید، جدا جدا آفرید، تا برایشان ظاهر سازد که به او شباهتی ندارند، و آن جناب به ایشان شباهتی ندارد.

پس در آنها حلول نکرده تا توان گفت که: آن جناب در آنهاست، و از آنها دور نشده تا توان گفت که: از آنها جداست، و از آنها خالی نیست تا توان گفت که: در کجاست. لیکن خدای سبحانه، علمش به همه اینها احاطه فرموده، و ساختنش آنها را استوار کرده، و منتظم ساخته بر وجهی که سزد و شاید، بر وفق مصلحت و حکمت، و محافظتش آنها را شمرده و ضبط نموده، و غیب‌ها که در هوا پوشیده و پنهان است و آنچه غایت پوشیدگی دارد، و در تاریکی‌های بسیار تاریک می‌باشد، از او دور و پوشیده نیست. و همچنین بر او پوشیده نیست آنچه در آسمان‌های برتر است تا زمین‌های پست‌تر. و از برای هر چیزی از اینها نگاه‌دارنده و نگهبانی قرار داده، و هر چیزی از اینها به چیزی دیگر احاطه دارد، و آن کس که احاطه دارد به آنچه احاطه نموده از اینها، خدایی است که یکی و یگانه و پناه محتاجان است، که گردش روزگار او را متغیر نسازد، و ساختن چیزی که از کتم عدم به عرصه وجود آمده و می‌آید، او را به دشواری و زحمت نیفکند.

جز این نیست که به آنچه خواسته، فرموده که: باش، پس بوده و موجود شده و آنچه را آفریده، اختراع فرموده، بدون مثال و صورتی که پیشی گرفته باشد، و بی‌رنج و مشقتی که به او رسیده باشد. و هر سازنده چیزی آن را از چیزی ساخته و خدا آنچه را آفریده از چیزی نساخته. و هر عالمی بعد از جهل، عالم شده و تعلیم گرفته و خدا هرگز جاهل نبوده و از کسی تعلیم نگرفته، و به همه چیز احاطه فرموده از روی علم و دانش پیش از وجود آنها، پس به واسطه آنها بر علمش نیفزوده. (حاصل مراد، آن که علم آن جناب، به همه چیز پیش از آن که آنها را در وجود آورد، چون علم اوست بعد از آن که آنها را موجود ساخته بدون زیاده و نقصان).

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۲۹

و این خلایق را که موجود کرده، نه به جهت آن است که پادشاهی و سلطنت خویش را سخت و محکم سازد، یا ترسیده باشد که سلطنتش تمام شود، یا نقصان پذیرد، یا خواسته که به سبب ایشان بر دشمنی که جنگجو باشد، یا همتایی که در باب غلبه معارضه کند، یا شریکی که در بزرگی نزاع داشته باشد، یاری جوید. ولیکن اینها آفریدگانند، پرورش داده‌شدگان و بندگانی‌اند ذلیل و خوار شدگان.

پس پاک و منزّه است آن که بر آن گران نیاید آفریدن آنچه آغاز کرده و نه تدبیر آنچه آفریده. و به آنچه آفریده، اکتفا فرموده (نه از روی عجز و رهگذر سستی؛ چه قادر است که در هر دقیقه، بلکه کم‌تر از صد هزار برابر آنچه آفریده، بلکه بیشتر، بیافریند، ولیکن مصلحت اقتضا نمود که به همین قدر از خلایق اکتفا نماید، چنانچه می‌تواند که از برای هر کسی سه چشم یا بیشتر خلق کند. ولیکن مصلحت مقتضی آن است که عادتاً دو چشم بیشتر نباشد. و آن حضرت به سوی این اشاره فرمود که فرموده). دانست آنچه را آفرید، و آفرید آنچه را دانست، نه به اندیشه در علم حادث. درست دانست آنچه را آفرید، نه به واسطه آن به اینها رسید و نه شبهه‌ای بر او داخل شد در آنچه نیافرید. ولیکن حکمی است در هم بافته و علمی است محکم و استوار، و کاری است در نهایت متانت.

متوحد است به پروردگاری که در آن شریک ندارد، و خویش را به یگانگی مخصوص ساخته، و بزرگی و ستایش را از برای خود خالص گردانیده، و متفرد است به یگانگی و بزرگواری و ثنا و مدح. و متوحد است به حمد خلایق، و اظهار بزرگی نموده به آنچه خلایق او را به بزرگواری یاد کنند. و برتر است از فرا گرفتن پسران و پاک و پاکیزه است از ملامت و مجامعت با زنان و عزیزتر و بزرگوارتر است از همسایگی شریکان.

پس او را در آنچه آفریده، ضد و دشمنی نیست که با او مخالفت کند و نه در آنچه مالک آن گردیده، همتایی هست که با او

برابری کند. و هیچ کس در پادشاهی که دارد، شریک آن جناب نیست. یکی است و یگانه و پناه نیازمندان. که همیشه را نیست و نابود می گرداند و هلاک می کند و آخر را میراث می برد. آن که همیشه بوده و خواهد بود، در حالتی که یگانه است (که شایبه کثرت و ترکیب در او نیست)، و ازلی است (که آغاز و انجام ندارد). پیش از اول همه روزگار، و بعد از گردش های هر کار، چنین بوده و می باشد. آن که هلاک نمی شود و به نهایت نمی رسد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۳۱

به این طریق پروردگار خویش را وصف می کنم. پس خدایی نیست مگر خدا، که بزرگی است در غایت بزرگی! و بزرگواری است در نهایت بزرگواری! و عزیزی است در منتهای عزت! و برتر است از آنچه ستم کاران می گویند؛ برتری بزرگ!

و کلینی رضی الله عنه خود فرموده که: این خطبه از خطبه های مشهوره آن حضرت علیه السلام است. حتی آن که سنیان آن را مبتذل و کم قدر ساخته اند از بس آن را در کتب خویش ذکر نموده اند. همین خطبه کفایت می کند از برای هر که علم توحید و خداشناسی را طلب کند، هر گاه در آن تدبر و تأمل نماید و آنچه را که در آن است بفهمد. پس اگر زبان های جن و انس که زبان پیغمبری در میان آنها نباشد، بر این جمع شوند که توحید خدا را بیان کنند، به طوری که آن حضرت آورده، و در کلام خویش بیان کرده، بر آن قدرت ندارند و نمی توانند.

پدر و مادرم فدای او باد. و اگر، نه این بود که آن حضرت توحید را چنین ظاهر ساخته بود، مردم نمی دانستند که چگونه راه توحید را سلوک کنند و در آن در آیند.

و آیا نظر نمی کنید به فرموده آن حضرت که می فرماید: «نه از چیزی موجود شده و نه از چیزی آفریده آنچه را که موجود شده». پس به فرموده خویش علیه السلام که نه از چیزی موجود شده، معنی حدوث و تازگی را نفی فرموده. و نمی بینید که چگونه واقع ساخته صفت آفرینش و اختراع بدون ماده و صورت را بر آنچه خدا آن را احداث فرموده و از سر نو پدید آورده به جهت رد گفته آن که گفته که: همه چیزهای جزئی غیر متناهی، حادث شده اند، و بعضی از آنها از بعضی به هم رسیده اند. و می گویند که نوع آن، قدیم است و به جهت باطل کردن گفته ثنویّه که به دو خدا قائل اند و آنها از آنند که گمان کرده اند که خدا چیزی را احداث نمی فرماید، مگر از اصل و ماده، و تدبیر نمی کند مگر به اندازه صورت، و برابر کردن با آن.

(و بعضی گفته اند که: ظاهر این است که مراد از ثنویّه، حکمای فلاسفه است، نه ثنویّه مشهور؛ زیرا که آنچه را که ذکر نموده، مذهب حکما است از آن که هر حادثی مسبوق است به ماده و مدت، و وجه نامیدن ایشان به ثنویّه، برای آن است که ایشان به مؤثریت عقول قائل اند، و آنها را صاحب اثر می دانند).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۳۳

پس آن حضرت علیه السلام به فرموده خویش که: «نه از چیزی آفرید آنچه را که موجود شده»، همه حجت ها و شبهه های جماعت ثنویّه را دفع نموده؛ زیرا که بیشتر آنچه ثنویّه در باب رد حدوث عالم، اعتماد بر آن دارند، آن است که می گویند: خالی از این نیست که آفریدگار، یا چیزها را از چیزی آفریده، یا از لا شئی (که به معنی هیچ است) آفریده. پس گفته ایشان که خدا چیزها را از چیزی آفریده، خطا است؛ چه آن، تسلسل را لازم دارد، و گفته ایشان که از لا شئی و هیچ آفریده، مناقضه است، که بعضی از این، سخن بعضی را باطل می کند، و منع می نماید، و قولی است محال و ممتنع؛ زیرا که لفظ چیزی را اثبات می کند و لفظ هیچ آن را نفی می کند.

پس امیر المؤمنین علیه السلام این سخن را به وضعی ادا فرموده که از همه لفظها بلیغ تر و صحیح تر است؛ زیرا که آن حضرت علیه السلام فرمود که: «نه از چیزی آفریده آنچه را که موجود شده»، پس او را نفی نموده به جهت آن که چیزی را اثبات می کرد، و همان چیز را نفی می نمود؛ زیرا که هر چیزی آفریده شده و حادث گردیده، نه از اصل و ماده که آفریدگار آن را احداث فرموده

باشد، چنانچه ثنویه گفته‌اند که خدا از ماده قدیم که پیش بوده، خلق فرموده. پس تدبیری متحقق نمی‌شود، مگر به اندازه مثال و برابری با آن.

بعد از آن نظر کنید به فرموده آن حضرت که «او را صفتی نیست که به آن توان رسید، و اندازه‌ای ندارد که داستان‌ها از برایش در آن بیان توان نمود، سخنان ساخته پرداخته از هر لغت که در باب صفات او گفته می‌شود، به آن نرسیده، کلال به هم رسانیده‌اند» که آن حضرت علیه السلام نفی فرموده سخنان ناصواب فرقه مشبّهه را که تشبیه می‌کنند خدا را به شمش طلا و نقره و بلور و غیر آن، از سخنان نادرست ایشان از درازی قامت و راستی و اعتدال، یا نشستن بر عرش، و گفته ایشان را که در هر زمان که دل‌ها نسبت به او بر کیفیتی بسته نشود، و به سوی اثبات هیئت برنگردد، که نفس او را به کیفیت خاصه تصور کند، چیزی را نمی‌فهمد و صانعی را اثبات نمی‌کند.

پس امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرمود که: «آن جناب یکی است، بی آن که کیفیتی داشته باشد؛ زیرا که دل‌ها او را می‌شناسند، بدون تصویر و احاطه».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۳۵

بعد از آن فرموده: بنگرید بفرموده آن حضرت علیه السلام که «او کسی است که همت‌های دور که به هر چیز دوری رسیده، به او نمی‌رسند و فطانت‌های فرو رونده او را نمی‌یابند، و برتر است آن که او را هنگامی نیست که به شماره در آید و مدتی ندارد که به سر آید و نعت و صفتی نه، که به اندازه‌ای معین شود».

بعد از آن، به فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله که «در چیزها حلول نکرده، تا توان گفت که آن جناب در آنهاست، و از آنها دور نشده، تا توان گفت که از آنها جداست»، که به این دو سخن و دو فقره، صفت اعراض و اجسام را از آن جناب نفی فرموده؛ زیرا که از جمله صفات اجسام، دوری و جدایی از یکدیگر است، و از جمله صفات اعراض، بودن در اجسام است به واسطه حلول به طریقه‌ای که هیچ‌یک از آنها به هم نمی‌رسند، و با اجسام از یکدیگر جدا نمی‌باشند، با تراخی و دوری مسافت که در میانه فاصله باشد.

بعد از آن فرموده است که: «لیکن علم آن جناب به چیزها احاطه فرموده و صنعتش آنها را استوار کرده»، یعنی: آن جناب در هر چیز است به طریقه احاطه و تدبیر، بدون آن که یکدیگر را لمس نموده باشند.

۲/۳۵۱. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«خدای تعالی نامش بزرگوار و کثیر البرکات و از عیوب و نقایص مبرا است، و آوازه‌اش برتر از بیان مدح، و ثنایش بزرگ است و پاک و منزّه و پاکیزه است، و متفرد است در الوهیت و متوحد است به ربوبیت. و همیشه بوده و خواهد بود «هُوَ الْمَوْلُ وَالْمَآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (۱)؛ «و اوست اول (که پیش از او چیزی نبوده)، و آخر (که بعد از او چیزی نمی‌باشد)، و ظاهر و هویدا است (به حسب آثار و آیات)، و باطن و نهان است» (به حسب ذات). پس اولیت او را اولی نیست، در حالی که در اعلا علو خود، بلندی و بزرگواری دارد، و ارکان آن جناب (که مراد از آن، علم و قدرت و امثال آن است)، در غایت علو و ارتفاع است (چون کوه‌های بلند که انظار عقول عالیه به آن نمی‌رسند، و بنیاد دیوار ربوبیتش در نهایت رفعت است، که دیده‌های اوهام آن را

(۱). حدید، ۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۳۷

نمی‌بینند) و تسلط و قهرش عظیم (یا حجت و برهانش بزرگ)، و نعمت‌هایش افزون (و از حد حصر بیرون) است. و مکان بلند و

مرتبۀ ارجمندش در نهایت بلندی است (که بر همه چیز مشرف است). آن که همه وصف کنندگان از وصف کُنه صفتش عاجز و درمانده‌اند و نمی‌توانند که بار معرفت خدایی او را بردارند، و حدودش را بیان نمی‌توانند کرد؛ زیرا که به سبب کیفیت و چگونگی به او نمی‌توان رسید» (که گُنهش ادراک شود).

۳/۳۵۲. علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد بن مختار و محمد بن حسن، از عبدالله بن حسن علوی هر دو روایت کرده‌اند از فتح بن یزید جرجانی که گفت: در راه با حضرت امام رضا علیه السلام به هم رسیدیم، در آن هنگام که از مکه معظمه بر می‌گشتیم و به جانب خراسان می‌رفتیم و آن حضرت به سوی عراق تشریف می‌برد، پس شنیدیم از او که می‌فرمود: «هر که از خدا بترسد، همه چیز از او می‌ترسند. و هر کس خدا را اطاعت کند، همه مخلوقات او را اطاعت کنند». پس دقت نمودم و راه ادب و آداب پیمودم که به خدمت آن حضرت مشرف شوم، چون رسیدم و بر آن حضرت سلام کردم، جواب سلام مرا باز داد و فرمود:

«ای فتح، هر که خدا را راضی و خشنود گرداند، از ناخشنودی خلق پروا نمی‌کند، و هر که خدا را به خشم آورد، سزاوار آن است که خدا غضب مخلوق را بر او مسلط گرداند. و به درستی که خدا را وصف نمی‌توان نمود، مگر به آنچه خود خویش را به آن وصف فرموده، و کجا میسر می‌شود که به وصف در آید آن که حواس از دریافتش عاجز و درمانده‌اند و خیال‌ها نمی‌توانند که به او رسند و اندیشه‌ها که از دل سر می‌زنند، قدرت ندارند که حدی از برایش قرار دهند، و چشم‌ها کنند که به جنابش احاطه نمایند؟ بزرگوارتر است از آنچه وصف کنندگان او را به آن وصف نمودند. و برتر است از آنچه نعت کنندگان در نعت او گفتند. با نزدیکی که دارد، دور شده، و با دوری که دارد نزدیک شده.

پس آن جناب با دوری خویش نزدیک است، و با نزدیکی خویش دور است. حقیقت کیفیت و چگونگی را به وجود آورده و کیفیت کرده، پس نمی‌توان گفت که چگونه است و اینست و کجا بودن را ثبوت داده و اینست نموده، پس نمی‌توان گفت که در کجا است؛ زیرا که کیفی و اینست - که از کیف و این است - از او بریده و منقطع گردیده».

۴/۳۵۳. محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «در بین خطبه خواندن امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر مسجد کوفه، مردی به

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۳۹

سوی او برخاست که او را دُغلب می‌گفتند (و دُغلب مردی بود زبان‌آور و صاحب بلاغت در خطبه‌ها و دلیر و قوی دل) عرض کرد: یا امیر المؤمنین، آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟

حضرت فرمود: وای بر تو ای دُغلب، من هرگز چنان نبوده‌ام که پروردگاری را عبادت کنم که او را ندیده باشم.

عرض کرد: یا امیر المؤمنین، او را وصف کن که چگونه دیدی؟ فرمود: وای بر تو ای دُغلب، چشم‌ها او را ندیده و نمی‌تواند دید به مشاهده دیدن با دیده‌ها، ولیکن دل‌ها او را به حقایق ایمان، که ارکان آن است، دیده. وای بر تو ای دُغلب، به درستی که پروردگار من، در غایت لطافت است، ولیکن او را به لطافت معروفه وصف نمی‌توان کرد. و در نهایت عظمت و بزرگی است، ولیکن او را به عظمت معهوده شرح نمی‌توان کرد. و کبریایی و بزرگواری و فرمان‌روایی او به منتهی رسیده، ولیکن به بزرگی و پیری متصف نمی‌شود. و جلالتش به اعلا مرتبه رسیده، ولیکن به غلظت و گندکی وصف نمی‌شود. پیش از هر چیزی بوده است، به وضعی که نمی‌توان گفت که چیزی پیش از اوست، و بعد از هر چیزی خواهد بود، به طوری که نمی‌توان گفت که او را بعدی می‌باشد. چیزها را (که موجودات‌اند) خواسته، نه به قصد تازه و آهنگی که دیگران دارند، و همه را درک می‌کند و می‌یابد، نه به تدبیر و کار کردن در آن، چنانچه غیر او چنین می‌کند. در همه چیز است، اما با آنها ممازجت و آمیزش ندارد، و از آنها جدایی نیز ندارد. و ظاهر و هویدا است، نه به تأویل مباشرت که با کسی روبه‌رو شود. و آشکار است، نه به آشکارایی رؤیت که کسی او را ببیند. و دور است، نه به مسافت مکانی و نزدیک است، نه به مدانات (که به واسطه قَلت مسافت به چیزی نزدیک شده باشد، بلکه قرب و

بعد آن جناب از مکونات، به اعتبار صفات و ذات است)، و لطیف است، نه به اعتبار تجسم (که جسمی داشته باشد، کوچک و لاغر و نازک، بلکه لطافتش به اعتبار آفریدن اینها است).

و موجود است، نه بعد از عدم (که در زمانی نبوده و به هم رسیده باشد، بلکه همیشه بوده)، و کارها می‌کند، نه به اضطرار و ناچاری (بلکه آنچه می‌کند از روی اختیار است، که اگر نخواهد، نمی‌کند) و تقدیر می‌کند، و هر چیزی را اندازه می‌دهد، نه به وساطت حرکت (چنانچه صانعان به حرکت ذهن و بدن محتاج‌اند)، شنوا است، نه به توسط آلت (که گوش داشته باشد)، و بیناست، نه به اعتبار ادات (که چشم داشته باشد) مکان‌ها او را فرا نمی‌توانند گرفت، و زمان‌ها او را در بر نمی‌توانند کشید، و صفات او را محدود نمی‌توانند ساخت، و

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۴۱

پینکی‌ها او را فرا نمی‌گیرند.

هستی آن جناب بر زمان‌ها پیشی گرفته و در وجودش بر نیستی سبقت یافته، و همیشگی او، از ابتدا و اول، گوی سبقت ربوده. به واسطه قرار داد مشاعر و حواس از برای خلائق، معلوم شد که او را مشعر و حاسه‌ای نیست، و با ایجاد ماهیات جواهر، شناخته شد که او را جوهری نیست. و به واسطه آن که در میان چیزها ضدیت و مخالفت افکنده، مردم دانستند که ضدی ندارد، و به اعتبار مقارنت و مصاحبت و وابستگی که در میانه چیزها قرار داده، فهمیدند که قرین و یآوری ندارد.

روشنی را با تاریکی دشمنی داده، و همچنین خشکی را باتری، و درشتی را با نرمی، و سردی را با گرمی، در حالتی که در میانه چیزی چند که با هم دشمنی دارند (چون عناصر اربعه) تألیف داده که به هم ضم شده‌اند، و در میانه چیزی چند که به هم نزدیکند، تفریق و جدایی افکنده، (چون تفریق اجزای عناصر و کلیات آنها به جهت ترکیب)، و هر یک از اینها به سبب تفریق و جدایی که دارند، بر آن که اینها را از هم جدا ساخته، و به علت تألیف و انضمامی که دارند، بر آن که اینها را به هم ضم نموده، دلالت دارند، و این است معنی فرموده خدای تعالی: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۱)، یعنی: و از هر چیزی از اصناف و موجودات آفریدیم دو فرد، که هر یکی جفت دیگری است» (از حیثیت شکل؛ مانند مرد و زن و نر و ماده هر چیز، یا به جهت تعارف، چون شب و روز و ماه و آفتاب و پاییز و بهار و زمستان و تابستان، و یا به جهت مخالفت ذاتی، چون روشنی و تاریکی و تر و خشک و زمین نرم و دشت و کوه. و بر این قیاس، آسمان و زمین و بیابان و دریا و جن و انسان و غیر آن، و یا به طریق مخالفت صفاتی، چون پرخاش و بردباری و تندرستی و بیماری و بی نیازی و درویشی و خنده و گریه و شادی و غم، و زندگی و مردگی. حاصل معنی، آن که آنچه را آفریدیم، جفت آفریدیم، تا باشد که شما پندپذیر شوید و بدانید که تعدد، از خواص ممکنات است و واجب بالذات، قابل تعدد و کثرت و انقسام نیست و به جهت آن، به خالق راه برید و او را پرستش کنید).

و حضرت فرمود که: «پس در میانه پیش و بعد، جدایی انداخته، تا معلوم شود که او را

(۱). ذاریات، ۴۹

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۴۳

پیش و بعدی نیست، و همه اینها به طبائع خویش و سرشت‌ها و مزاجی که دارند، گواهی می‌دهند که آن که این طبیعت‌ها را به ایشان عطا فرموده، خود طبیعت و مزاجی ندارد، و به واسطه وقتی که دارند، خبر می‌دهد که آن که وقت را از برای اینها پیدا کرده، خود وقتی ندارد، و پاره‌ای از اینها را بر پاره‌ای پوشانیده و مستور ساخته، تا معلوم شود که در میانه او و آفریدگانش، حجاب و پرده‌ای نیست (چه ندیدنش، به واسطه نقص امکان است که عین ایشان است). و آن جناب، پروردگاری داشت در هنگامی که هیچ مربوبی نبود که قابل تربیت باشد، و معبودیت داشت، در زمانی که هیچ عبادت کننده‌ای نبود که عبادت کند، و عالم بود در حینی

که هیچ معلومی نبود که علم به آن تعلق گیرد، و شنوایی داشت در وقتی که هیچ مسموعی نبود که قابلیت شنیدن داشته باشد». ۵/۳۵۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از شَبَاب صیرفی- و نامش محمد بن ولید است- از علی بن سیف بن عمیره روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسماعیل بن قُتیبه و گفت که: من و عیسی شَلْقَان بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم، پس آن حضرت در ابتدا به ما فرمود که: «تعجب دارم از گروهی چند که بر امیر المؤمنین علیه السلام چیزی را ادعا می‌کنند که آن حضرت هرگز به آن تکلم نفرموده. آن حضرت علیه السلام در مسجد کوفه از برای مردم خطبه خواند و فرمود که: سپاس و ستایش از برای خدا است که ستایش خود را به بندگان خویش الهام فرموده، و در دل ایشان انداخته تا بفهمند، و ایشان را بر فطرت معرفت ربوبیت و شناخت پروردگاری خویش آفریده، که اگر ایشان را گمراه نکنند، و بر آنچه مخلوق شده‌اند واگذارند، هر آینه او را بشناسند، و التزام معرفتش نمایند؛ خدایی که به آفریدن خلایق (یا با آفریدگان خویش)، بر وجود خود رهنمایی نموده، و به حدود ایشان بر همیشگی و ازلیت خویش دلالت فرموده، و به واسطه شباهت ایشان به یکدیگر، بر آن که او را مانند و نظیری نیست، رهبری کرده، و به آیات و علامات که قرار داده، ایشان را بر قدرت و توانایی خود گواه گرفته، آن که ذات مقدسش از صفات زائده بر آن، امتناع دارد، و دیدنش از چشم‌ها ابا دارد، و احاطه به او، از خیال‌ها سر باز می‌زند؛ چه چشم‌ها او را نمی‌تواند دید، و خیال‌ها به او نمی‌توانند رسید.

هستی او را مدتی نیست که تمام شود، و بقای او را غایتی نه که به انجام رسد. مشاعر و حواس او را فرا نگیرد، و پرده‌های جسمانی او را نپوشانند، و پرده میان او و آفریدگانش که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۴۵

مانع دیدن است، آن است که ایشان را آفریده؛ زیرا که آن جناب از آنچه در ذات ایشان ممکن است، امتناع فرموده، و ایشان از آنچه ذات واجب از اتصاف به آن ابا دارد، سر باز نمی‌زنند؛ زیرا که ممکن است در ذات ایشان، صفاتی چند از رنگ و روشنی و چند و چون که در واجب نیست، و نیز به جهت آن که صانع و مصنوع و حاد و محدود و رب و مربوب از یکدیگر جدا شوند، آن که یکی است بی تأویل عدد و شماره (به این که بگویی که خدا واحد است، یعنی یکمین است؛ چه این، دلالت بر این دارد که دومی هست که او یکمین آن است، یا بگویی که:

یکی از جنسی است؛ چنانچه می‌گویند که زید، یکی از افراد انسان است، بلکه معنی وحدت آن جناب، این است که: یگانه است در کمالات که عدیل و نظیر ندارد، چنانچه می‌گویند که فلانی، یگانه دوران است، یا واحد المعنی است که انقسام‌پذیر نیست؛ نه در ذهن و نه در خارج و نه در عقل و نه در وهم).

و آفریننده است، نه به معنی حرکت (چنانچه خلایق در صنعت اشیا می‌کنند). و بیناست، ولیکن نه به واسطه ادات (که چشم باشد) و شنوا است اما نه به تفریق آلت (که گوش باشد). و مراد از تفریق آن، تفریق هوای متکیف است در سوراخ گوش و دخول آن در مسامات حُلل و فُرَجی که دارد. یا مراد، تقسیم قوه سامعه است بر مسموعات که یک مرتبه آن را متوجه شنیدن این و یک بار مهیای شنیدن آن گرداند).

و در همه جا حاضر است، نه به طوری که با خلایق یکدیگر را مس کنند، که عضوی را به عضوی رسانند. و از هر چیزی پنهان است، نه به طریق پنهان شدن و دفن کردن چیزها، و ظاهر و هویدا است، که از هر چیزی جدا است، اما نه به وضع دوری مسافتی که در میان، فاصله‌ای باشد. ازل و همیشگی‌اش، افکار جولان کار را که در هر جا می‌گردند و سیر می‌کنند، نهی نموده و دوام و همیشگی بودنش، عقولی را که به اعلا مدارج کمال می‌نگرند، منع فرموده.

کنه حقیقتش بینایی‌هایی را که در هر چیزی فرو می‌روند و در آن روان و جاری می‌شوند، خسته کرده، و وجودش خیالاتی را که جولان می‌زنند، از ریشه بر آورده. پس هر که خدا را وصف کند به کنه، حقیقت او را به اندازه در آورده، و حدی از برایش قرار

داده، و هر که او را به اندازه در آورده، او را به شماره در آورده (چه حد و اندازه، کثرت را لازم دارد؛ زیرا که آن مرکب است از جنس و فصل)، و هر که او را به شماره در آورد و جزء از برایش قرار دهد،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۴۷

ازلیت او را باطل گردانیده (چه جزء داشتن با آن منافات دارد). و هر که بگوید که: خدا، در کجا است؟ از برایش غایتی قرار داده (چه هر چه در مکانی باشد، آن را اطراف و غایات و نهایت لازم است) و هر که بگوید که: بر روی چیست؟ بعضی از مکان‌ها را از او خالی ساخته، و او را اختصاص به مکانی داده. و هر که بگوید که: در چه چیز است؟ او را در ضمن چیزی قرار داده و محیط را محاط ساخته».

۶/۳۵۵. و محمد بن حسین، از صالح بن حمزه، از فتح بن عبدالله - مولای بنی هاشم - همین را روایت کرده و گفته است که: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و آن حضرت را از چیزی از توحید خدا سؤال کردم. پس به خط مبارک خود به من نوشت که: «حمد از برای خدا است، که حمد خود را به بندگان خویش الهام فرموده». و محمد، یا فتح، مثل آنچه را که سهل بن زیاد روایت کرده است، ذکر نموده، تا فرموده آن حضرت که «وجودش، خیالات جولان زننده را از ریشه برآورده». بعد از آن، در آن زیاد نموده که: «اول دین‌داری و انقیاد و فرمان‌برداری خدا، معرفت و شناخت اوست، و کمال معرفتش، توحید و اقرار به یگانگی اوست، و کمال توحیدش، نفی و دوری صفات زائده بر اصل ذات، از اوست، به سبب آن که هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر موصوفش است، و موصوف که آن را به صفتی وصف نمودی، شهادت می‌دهد که غیر صفت است، و هر دو شهادت می‌دهند به دوئیت و دو تا بودن که ازلیت به علت آن محال و ممتنع است (چه، هر گاه کثرت و تعدد در او باشد، اجزا بر او پیشی دارند و این، مستلزم حدوث است).

پس هر که خدا را (به ما به الاشتراک و ما به الامتیاز) وصف کند، حدی از برایش قرار داده، و هر که حدی از برای او قرار دهد، او را به عدد و شماره در آورده، و هر که او را به شماره در آورد، ازلیت او را باطل گردانیده، و هر که بگوید که: چگونه است و چه کیفیت دارد؟ او را در معرض صفات زائده و صفات ممکنات در آورده، و هر که بگوید که: در چه چیز است؟ او را در ضمن چیزی قرار داده (که او را در بر گرفته، مانند ظرف و مظروف) و هر که بگوید که: بر روی چیست؟ او را محمول قرار داده (که چیزی حامل اوست و او را برداشته)، و هر که بگوید: در کجا است؟ بعضی از مکان‌ها را از او خالی فرض نموده، و هر که بگوید که: آن جناب چیست و حقیقتش چون است؟ او را به حد و اندازه وصف کرده، و هر که بگوید که: تا چه زمان می‌باشد؟ غایت و نهایتی از برایش توهم کرده.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۴۹

عالم بود در هنگامی که هیچ معلومی نبود، و خالق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود، و پروردگار بود در زمانی که هیچ پرورده‌ای نبود که توانایی آن را داشت. و پروردگار ما را چنین وصف می‌باید کرد و آن جناب بالاتر از آن است که وصف کنندگان او را به آن وصف می‌نمایند».

۷/۳۵۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از احمد بن نضر، و غیر او از آن که او را ذکر کرده، از عمرو بن ثابت، از مردی که او را نام برده، از ابو اسحاق سبیعی، از حارث اعور که گفت: روزی امیر المؤمنین علیه السلام بعد از نماز عصر خطبه‌ای ادا فرمود و مردم از حُسن و وصف کردن آن حضرت و آنچه را که ذکر فرمود از تعظیم خدای - جلّ جلاله - تعجب کردند. ابو اسحاق می‌گوید که: به حارث گفتم: آیا تو آن خطبه را حفظ نکردی؟ گفت: حفظ نکردم، ولیکن آن را نوشته‌ام.

پس آن را از روی کتاب و نوشته خویش بر ما خواند و ما نوشتیم که: «حمد از برای خدایی است که نمی‌میرد، و عجایب و غرائبش

تمام نمی‌شود و به آخر نمی‌رسد؛ زیرا که آن جناب هر روز و هر زمان، در کاری است؛ از پدید آوردن تازه‌ای که پیش از آن نبوده. آن که نژاد کسی را تا آن که در عزت شریکی به هم رساند (چه فرزند عزیز عادتاً عزیز است). و کسی او را نژاد تا آن که از او میراث برند بعد از مردن او (چه در عادت، آن که متولد می‌شود، عاقبت می‌میرد. تا آن که شعرا در اشعار خویش این مضمون را بسته‌اند که: بزایید برای مردن. در دیوان منسوب به امیر المؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - شعری مذکور است که ترجمه آن این است که:

خدا را فرشته‌ای است که در هر روز آواز می‌دهد که: بزایید از برای مردن و بسازید از برای ویران شدن. و در نهج البلاغه عکس آنچه در اینجا است، مسطور است. به این روش که کسی خدای سبحانه را نژاد تا آن که در عزت شریکی داشته باشد، و کسی را نژاد تا آن که از او، ارث برده شود و هلاک گردد و این انسب است). و خیال‌ها بر او واقع نمی‌توانند شد، تا آن که او را شبیحی ایستاده فرض کنند. «۱» و دیده‌ها خدا را در نیابد، تا آن که بعد از انتقال آنها از وی، متغیر گردد و منقلب شود از حالتی که در نزد دیدن داشت (و آن محاذات و مقابله است). آن که در اولیتش نهایی نیست (چه عدم، وجود ازلی را پیشی نگرفته) و آخریتش را اندازه و غایتی

(۱). و شیخ، کالبد و تن را گویند. و نیز سیاهی که از دور زند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵۱

نیست (چه نیستی به هستی ازلی راهی ندارد). و آن که وقتی بر او سبقت نگرفته، و زمانی بر او تقدم نجسته است. و زیاده و نقصان او را بر سیل تناوب و تبادل فرا نگرفته‌اند (که گاهی این بر او وارد شود و گاهی آن). و او را وصف نمی‌توان کرد که در کجا است؟ و نه به آن که چه چیز است؟ و نه به مکانی که جای معینی از برایش قرار دهند.

آن که باطن امور پوشیده را ادراک نموده، و علمش در آن نفوذ فرموده، تا به امور ظاهره چه رسد (و بعضی گفته‌اند که: احتمال دارد که مراد از آنها، مجردات باشد. به این معنی که آن جناب از مجردات پوشیده و پنهان است تا به مادیات چه رسد). و در عقول، کمال ظهور دارد، به واسطه آنچه در خلقتش دیده می‌شود از علامات تدبیر. آن که پیغمبران را از او سؤال کردند، پس او را به حد و بعض وصف نکردند، بلکه او را به کردار نیکی که دارد، وصف فرمودند و به آیات و علامات آن جناب بر او دلالت نمودند. عقل‌های صاحبان اندیشه نمی‌توانند که او را انکار نمایند؛ زیرا که هر که در آسمان‌ها و زمین و آنچه در اینها و آنچه در میانه اینهاست، همه آفرینش اوست، و اوست صانع اینها که همه اینها را آفریده. پس چیزی نیست که دفع نماید قدرت او را. آن که از خلق، به وساطت عدم مشابَهت دور شده، پس هیچ چیز مانند او نیست، و آن که خلق را برای عبادت و بندگی خویش آفریده و ایشان را بر طاعت خود توانایی داده، به سبب آنچه در ایشان قرار داده از شرایط تکلیف، مانند عقل و علم و غیر آن و به جهت‌ها عذر و بهانه ایشان را قطع فرموده، پس از روی حجتی ظاهر هلاک شد، هر که هلاک شد، و به عطای او نجات یافت، آن که نجات یافت. و از برای خدا است فضل و احسان در حال ایجاد و اعاده ایشان (بعد از فنا در دنیا و آخرت و بعد از اینها).

به درستی که خدا و او راست سپاس و ستایش، کتاب خویش را به حمد خود گشوده (یا به آن مطلقاً آغاز نموده)، و امر دنیا و آبله آخرت را (که مراد از آن شدت و مصیبت است) به حمد ذات مقدس خود ختم فرموده و فرموده: «وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «۱»، یعنی: و حکم کرده شود که خدای تعالی حکم کند میان بندگان خود. به راستی که هر کس را به مقام منزلی که در خور حال او باشد، از بهشت و دوزخ، فرود آورد و گفته شود (یعنی):

مؤمنان می‌گویند که: سپاس از برای خدا است که پروردگار عالمیان است» (بر حکم کردن

(۱). زمر، ۷۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵۳

او میان ما به حق و فرود آوردن هر یک از ما به منزلی که فراخور حال و درخور اعمال اوست بنا بر بعضی از تفاسیر). بعد از آن حضرت فرمود که: «حمد از برای خدا است که بزرگواری و پادشاهی را در پوشیده، بی آن که صاحب تن باشد، و جلال و بزرگی را ردای خویش ساخته، بدون آن که مانند چیزی از جسمانیات باشد، و بر عرش مملکت خویش مستولی است، بدون زوالی که به او رو آورد و بر خلائی برتری دارد، اما بی آن که ایشان از آن جناب دور باشند، یا آن جناب ایشان را سوده و لمس نموده باشد. و آن جناب را حدی نیست که به آن حدّ و اندازه منتهی شود و به پایان رسد، و او را مانند و نظیری نه، تا به مانند خویش شناخته شود.

هر که غیر از خدا جبروت را به خود بست، خوار و بی مقدار گردید، و هر که غیر از آن جناب اظهار بزرگی نمود، کوچک شد. همه چیز به جهت عظمت آن جناب فروتنی نمودند، و از برای سلطنتش و عزتش، طریقه انقیاد پیمودند. چشم‌هایی که به کرانه می‌نگرند، از دریافتش کلال «۱» به هم رسانیده، و خیالات خلایق به صفتش نرسیده، ایستاده‌اند. آن که اول و پیش از هر چیزی است و او را پیشی نیست، و آخر است بعد از هر چیزی، و او را بعدی نیست (که قبل و بعد عارض ذات مقدسش نمی‌شود). و بر همه چیز غالب است، به واسطه غلبه و قهری که بر وجود و فنای آنها دارد. و همه مکان‌ها را مشاهده می‌کند، و در آنها حضور دارد، بی آن که به سوی آنها منتقل شود. هیچ صاحب لمسی او را لمس نکند، و هیچ حاسه‌ای او را در نیابد «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» «۲»؛ «اوست آن که در آسمان خدا است و در زمین خدا است، و اوست راست کار و درست کردار در تدبیر امر خلایق، و دانا به مصالح ایشان» محکم ساخته آنچه را که خواسته نسبت به خلق خویش از همه اشخاص و صور که غیر یکدیگرند، ولیکن نه به واسطه مثالی که پیشی گرفته شده باشد به سوی آن (و بعضی گفته‌اند که مراد از مثال، صورت علمیه است، یعنی: خلق فرمود آنچه را که اراده نموده)، نه به صورت علمیه زائده که به سوی مراد، پیشی گرفته باشد (چه علم آن جناب انفعالی نیست و ماندگی و ملالی بر او داخل نشد. و در آفریدن آنچه آفریده در نزد خویش، و مراد، مانند عرش و کرسی است، تا به غیر اینها چه رسد. و احتمال دارد که مراد،

(۱). ناتوانی و رنجوری.

(۲). زخرف، ۸۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵۵

جمیع آفریدگان باشد و آخر کلام به جهت سجع زیاد شده باشد).

ابتدا فرمود به آنچه ابتدای به آن را اراده نمود، و موجود ساخت آنچه ایجاد آن را خواست. آنچه خواست بر وفق اراده کامله و حکمت بالغه از دو گروه سنگین عظیم القدر که جن و انس‌اند، تا آن که به سبب این آفرینش پروردگاری او را بشناسند، و فرمان برداری او در ایشان جای گیرد. ستایش می‌کنیم آن جناب را به همه ستایش‌ها که یکی از آن بیرون نباشد بر تمام نعمت‌های او (به وضعی که فردی از آن یاد نرود)، و از او طلب و خواهش می‌نماییم که ما را به راه‌های راست که به امور مطلوبه ما (که مراد از آن، مصادف با احکام و اخلاق است)، می‌رساند، هدایت فرماید، و از بدی‌های اعمال خود به او پناه می‌بریم، و به جهت گناهیانی که از ما پیش از این سر زده، آرزوی طلب آمرزش می‌نماییم، و توبه می‌کنیم.

و گواهی می‌دهیم که خدایی نیست، مگر خدای تعالی که تنهاست، و آن که محمد، بنده و رسول اوست، که او را به حق و راستی پیغمبری فرستاده تا بر او دلالت نماید، و همه را به سوی او هدایت فرماید. پس به وساطت آن حضرت ما را از ضلالت هدایت

فرموده، از گمراهی به راه رسانید، و به سبب او ما را از جهالت و نادانی خلاصی داد و رهانید. و هر که خدا و رسول او را فرمان برداری کند، رستگاری یافته؛ رستگاری بزرگ و به ثواب عظیمی رسیده. و هر که خدا و رسول او را نافرمانی نماید، زیان کرده؛ زبانی هویدا و سزاوار عذابی دردناک، یا درد آورنده شده.

پس مبالغه نمایند در جا آوردن آنچه بر شما واجب و لازم است، از شنیدن و قبول کردن و فرمان بردن، و خیرخواهی را پاک و پاکیزه نمودن، به وضعی که شائبه غش و خیانت در آن نباشد، و بار سنگین از دوش یکدیگر برداشتن و به دوش خود گرفتن، به طور خوشی که هیچ دلتنگی و منت در آن نباشد، و در اینها بر نفس خویش غالب شوید و آن را بکشید، و خویش را بر نفس‌های خود یاری دهید، به ملازمت راه راست (که از آن دست بردارید)، و به دوری کردن از امور ناخوش (که پیرامون آن نگردید)، و حق را در میان خویش جاری سازید، و در آن یکدیگر را یاری کنید، پیش از آن که به من رسد (یا آن که در باب حق، یاری شما به من نرسد که من به آن احتیاج ندارم)، و دست‌های ظالم بی عقل را بگیرید و آن را از سر مظلوم کوتاه کنید. و امر به معروف و نهی از منکر را به عمل آورید، و فضل صاحبان را بشناسید. خدا ما و شما را به سبب هدایت، از بدی‌ها نگاه دارد، و ما و شما را پرهیزگاری ثابت بدارد، و از برای

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵۶

باب نوادر

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵۷

خود و شما طلب آمرزش می‌کنم از خدا».

۲۳. باب نوادر

۱/ ۳۵۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از سیف بن عمیره، از آن که او را ذکر کرده، از حارث بن مغیره نصری روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد از تفسیر قول خدای عزوجل «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱) (که مفسرین آن را ترجمه نموده‌اند به چند وجه: اولی آن که هر چیز فانی است و نیست شونده، مگر ذات او سبحانه. دوم آن که هر چیز به اعتبار امکان ذاتی فی حد ذاته هالک و معدوم است.

سوم آن که هر عمل باطل است، مگر آن عمل که به جهت رضای خدا قربة الی الله باشد. چهارم آن که هر صاحب عملی باطل و ضائع است، مگر آن کس که غرضش در عمل وجه الله باشد. و گفته‌اند که تعبیر کردن از ذات، به وجه (که عبارت است از رو) در کلام عرب بسیار است. و نیز تفسیر شده است به این که هر چیزی نابود می‌شود، مگر اصل و حقیقت آن چیز که عبارت از هویت آن است. بنابر آن که ضمیر در وجهه به شیء که به معنی چیزی است برگردد، و نه آن که به سوی خدا راجع باشد، چنانچه اکثر علما چنین فهمیده‌اند، و ظاهر آیه نیز آن است).

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «سنیان در آن، چه می‌گویند؟» عرض کردم که می‌گویند: هر چیزی هلاک می‌شود، مگر روی خدا. حضرت فرمود: «سبحان الله! پاک و منزّه است خدا از امثال این نقایص. هر آینه گفته بزرگی را گفته‌اند جز این نیست که مقصود از این وجه، وجه خدا است که مردم از آن رو به خدا می‌روند.» (۲) (و مراد حضرت از وجه مذکور، حضرات معصومین اند که ابواب ایمانند، و مردم را به خدا می‌رسانند. و از جمله لطایف آن که، عدد وجه به حساب جمل، چهارده است چون عدد معصومین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین -).

۲/ ۳۵۸. چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان جمال، از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل «كُلُّ شَيْءٍ

(۱). قصص، ۸۸.

(۲). و وجه در لغت، به معنی رو است، و طور و طریقه و برابر و اول روز و آنچه مدد معاش از سلاطین و ملوک متعین می‌شود. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵۹

هَالِكُ إِلَّا وَجْهَهُ» که آن حضرت فرمود: «هر که بیاید خدا را به آنچه به آن امر فرموده از فرمان برداری محمد صلی الله علیه و آله، آن وجهی است که هلاک نمی‌شود. و همچنین فرمود که: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (۱)، یعنی: هر که فرمان برد رسول خدا را - که محمد است صلی الله علیه و آله - پس به حقیقت که خدا را فرمان برده».

(و ابن بابویه رحمه الله در کتاب توحید همین حدیث را ذکر کرده و بعد از ذکر محمد، ائمه بعد از آن حضرت علیهم السلام را نیز ذکر کرده و آخر حدیث در آن به این طریق است که پس حضرت خواند:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ». و این ظاهرتر است).

۳/۳۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابو سلام نخّاس، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«ماییم دو تا دوتاهاایی که خدا به پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله عطا فرموده».

(و مراد آن حضرت، تفسیر قول خدای تعالی است که: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (۲)، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که دادیم تو را هفت از دو تا دو تاها که مکرر شده‌اند، و قرآن بزرگ و بزرگوار را». و اکثر مفسرین این هفت را به هفت آیه تفسیر کرده‌اند، و گفته‌اند که: مراد از آن، سوره حمد است؛ چه آن، هفت آیه است و لهذا آن سوره را سبع المثنائی نیز می‌گویند. و در وجه دوئیت آن گفته‌اند که، از آن راه است که در نماز لا اقل دو بار خوانده می‌شود، و خروج نماز و تر بر فرضی که از شفع جدا باشد، ضرری ندارد، یا به جهت آن است که اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده، یا به جهت تکرار نزول آن است که یک بار در مکه نازل شده و یک بار در مدینه. و بنا بر آنچه آن حضرت فرموده می‌تواند که وجه هفت بودن ایشان، این باشد که نام‌های ایشان هفت است: علی و فاطمه و حسن و حسین و محمد و جعفر و موسی - سلام الله علیهم - و تتمه، مکرر است و وجه تکرار و دوئیت از اینجا معلوم می‌شود، یا دوئیت ایشان به اعتبار انضمام ایشان با قرآن باشد و احتمال دارد که مثنائی از ثناء باشد؛ زیرا که ایشان ثنای خدا را به جا آوردند؛ چنانچه حق ثنای اوست به حسب طاقت بشری. تتمه حدیث آن که: حضرت فرمود: «و ماییم روی خدا و راه او (چه، خلائق به وساطت ما به خدا می‌رسند، و متوجه معارف الهی می‌شوند). و با این حال در میان شما

(۱). نساء، ۸۰.

(۲). حجر، ۸۷.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶۱

می‌گردیم. و ماییم چشم خدا در میان آفریدگانش (که به واسطه ما به سوی ایشان می‌نگرند، نه چنانچه کند چشمان به وساطت عینک به خطوط نظر می‌کنند). و ماییم دست خدا که بر بندگان خویش به رحمت گشوده. می‌شناسیم هر که ما را شناسد، و نمی‌شناسیم هر که ما را نمی‌شناسد (و احتمال دارد که معنی این باشد که: هر که پیش از این در عالم ذر، ما را شناخت امروز نیز ما را می‌شناسد و هر که در آنجا ما را نشناخت، در اینجا نیز ما را نمی‌شناسد. و می‌تواند که مراد این باشد که: این اوصاف از برای ما ثابت است؛ خواه مردم ما را به این اوصاف بشناسند و خواه نشناسند).

و پیشوایی پرهیزگاران از برای ما است» (که اهل تقوی به ما اقتدا می‌کنند در امور دین. و ظاهر این است که این فقره، تصحیف باشد که امامة الیقین به امامة المتقین بدل شده باشد.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود، همین حدیث را به سندی دیگر از آن حضرت روایت کرده از اول حدیث تا آن که ذکر فرموده که: «هر که ما را شناسد، ما او را شناسیم. پس هر که ما را شناخت، یقین در پیش روی اوست و هر که ما را نشناسد، ما او را نشناسیم. پس هر که ما را نشناخت، آتش افروخته در پیش روی اوست». و مراد از یقین، مرگ است؛ چه آن، تحفه مؤمن است که از رنج دنیا خلاص می‌شود و به این شناخت منتفع می‌گردد و در بهشت جاودانی قرار می‌گیرد. و بعضی احتمال داده‌اند که مراد، این باشد که این معرفت که به دلیل حاصل شده به مشاهده و عین الیقین، از برای او حاصل خواهد شد. و به قرینه مقابله، اول ظاهر تر است. و در توحید صدوق همین حدیث به سندی دیگر مذکور است، و در آخر آن چنین است که:

«هر که ما را شناسد، ما او را شناسیم و هر که ما را نشناسد، یقین در پیش روی اوست». و معنی احتمالی بنا بر آنچه در توحید است، مناسبت تمام دارد).

۴/۳۶۰. حسین بن محمد اشعری و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند از احمد بن اسحاق، از سیدان بن مسلم، از معاویة بن عمیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عزوجل: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۱)، یعنی: «خدا راست نام‌های نیکوتر، پس بخوانید او را به آنها»، که حضرت فرمود: «به خدا سوگند، ما این نام‌های نیکوتر خدا که خدا

(۱). اعراف، ۱۸۰.

تحفه الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶۳

از بندگان عملی را قبول نمی‌فرماید، مگر به معرفت ما» (چه هر نامی، نشانه صاحب نام است و ذوات قدسیه ایشان نشانه‌های هویداست برای وجود ذات و صفات آن جناب).

۵/۳۶۱. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از هیشم بن عبدالله، از مروان بن صباح روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خدای تعالی ما را آفرید، پس آفرینش ما را نیکو گردانید، و ما را تصویر نمود و نگاشت. پس صورت‌های ما را نیکو ساخت و ما را در میان بندگان خود چشم خویش گردانید، و زبان گویای خویش در میانه خلائق (چه، ایشان چون زبان اوامر و نواهی او را به مردمان می‌رسانند) و دست خود که بر بندگان به رأفت و رحمت گشوده، و وجه خود که مردم از آن رو به او می‌روند، و به جنابش می‌رسند، و درهای معرفت خویش که بر او دلالت می‌کنند، و خزینه‌داران خویش در آسمان و زمین، و به واسطه ما درختان میوه آوردند و میوه‌ها رسیدند، و جوی‌ها روان شدند، و به ما باران از آسمان (یا از جانب آن)، فرود می‌آید، و گیاه از زمین می‌روید، و به عبادت ما خدا معبود شد. و اگر ما نمی‌بودیم، کسی خدا را عبادت نمی‌نمود» (چه، اساس بندگی را ایشان به مردم تعلیم دادند).

۶/۳۶۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عمویش حمزه بن بزیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای عزوجل: «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (۱)، یعنی: «پس آن هنگام که ما را سخت خشمناک و اندوهگین ساختند، از ایشان کینه کشیدیم»، که آن حضرت فرمود: «خدای عزوجل اندوه نمی‌خورد و خشم نمی‌گیرد چون اندوه و خشم ما، ولیکن آن جناب دوستانی چند را از برای خود آفریده که اندوه می‌خورند و خشم می‌گیرند و خشنود می‌گردند، و ایشان آفریدگانی چنداند که خدا ایشان را پرورش داده و می‌دهد. پس خدا خشنودی ایشان را خشنودی خویش و خشم ایشان را خشم خویش گردانیده؛ زیرا که آن جناب ایشان را خوانندگان مردمان به سوی خویش و رهنمایان بر خویش قرار داده، و از برای

همین، چنین بلند مرتبه شده‌اند که به مرتبه اتحاد و یگانگی رسیده‌اند. و مقصود خدا این نیست که این اندوه و خشم، به خدا می‌رسد چنانچه به آفریدگانش

(۱). زخرف، ۵۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶۵

می‌رسد، ولیکن همین که مذکور شد، معنی آن چیزی است که فرموده. و در حدیث قدسی فرموده که: هر که دوستی از دوستان مرا اهانت رساند و خوار گرداند، پس به حقیقت که با من مبارزه نموده است، «۱» به جنگ با من، و مرا به سوی آن خوانده (حاصل آن که مَهِین (مَهِین)، به میدان من آمده و مرا مبارز می‌طلبد) و فرموده است که: «مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» «۲». و فرموده که: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» «۳»، یعنی: «به درستی که آنان که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا در بالای دست‌های ایشان است» (و مراد، دست پیغمبر است که در حکم دست خدا است. چه، آن جناب منزله است از اعضا و جوارح که از صفات اجسام است).

پس این و هر چه مانند این باشد، بر وجهی است که برای تو ذکر کردم. و همچنین است خشنودی و خشم خدا و غیر اینها، از هر چه باشد که به این شباهت داشته باشد در این که اتصاف خدا به آن روا نباشد، و اگر چنین باشد که خشم و اندوه و دلتنگی به خدا رسد، با آن که آن جناب همان است که اینها را آفریده و ایجاد فرموده، هر آینه جایز است از برای آن که این سخن را می‌گوید که بگوید که: حضرت آفریدگار در روزگاری هلاک می‌گردد، و نیست و نابود می‌شود؛ زیرا که چون خشم و دلتنگی بر او داخل گردد، تغییر مزاجی در او راه یابد، و چون تغییر در او راه یابد، بر او ایمن نمی‌توان بود از هلاکت. بعد از اینها ناخوشی دیگر لازم می‌آید که هستی دهنده از آن که او را هستی داده، و قادر و توانا از آن که بر او توانایی می‌توان داشت، و آفریدگار از آفریده شده شناخته نشود، و کسی نتواند که او و ایشان را از یکدیگر تمیز دهد. خدا برتر است از این گفتار و اعتقاد؛ برتری بزرگ. بلکه اوست که چیزها را آفریده، بی آن که حاجتی به آنها داشته باشد. پس هرگاه آفرینش برای احتیاج نباشد، باید که اندازه و چون و چگونگی را در باب آن جناب ممتنع و محال شمرد. پس بفهم اگر خدای تعالی خواسته باشد.

۷/۳۶۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از محمد بن حمران، از اسود بن سعید که گفت در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم پس آن حضرت شروع فرمود که- / می‌فرمود از روی ابتدا که خود آغاز نمود بی آن که من او را سؤال

(۱). و مبارزه از میان صف بیرون شدن است از برای جنگ. (مترجم)

(۲). نساء، ۸۸.

(۳). فتح، ۱۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶۷

کنم که- /: «ماییم حجت خدا، و ماییم در علم و توحید خدا، و ماییم زبان خدا، و ماییم روی خدا، و ماییم چشم خدا در میانه آفریدگانش، و ماییم والیان امر خدا در میان بندگانش».

۸/۳۶۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حسان جمال روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا هاشم بن ابی عمار جنبی و گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «منم چشم خدا، و منم دست خدا، و منم جنب و پهلوی خدا، و منم در علم و توحید خدا».

۹ / ۳۶۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عمویش حمزه بن بزیع، از علی بن سُوید، از ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «یا حَشْرَتِی عَلِی مَا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللّهِ» (۱)، یعنی: «به جهت کراهت و نخواستن آن که در نزد دیدن عذاب نفسی، بگوید که: ای افسوس و پشیمانی بر تقصیر و کوتاهی کردن من در باب جنب خدا» (یعنی: در جانب و حق او، یا در امر یا در طلب قرب جوار او، یا طریقه‌ای که موصل به رضای او باشد)، که آن حضرت فرمود: «جنب خدا، امیر المؤمنین علیه السلام است و همچنین آنچه بعد از او بوده، از اوصیای پیغمبر در این مکان بلند و مرتبه ارجمندند تا آن که امر به آخر ایشان منتهی شود» (و چه مرتبه از این بلندتر که کسی، جنب الله باشد که تفریط در شأن او موجب حسرت باشد در روز قیامت. و جنب، در لغت، به معنی امیر نیز آمده؛ چه ایشان از جانب ملک الملوک امراءند بر مملوکین او).

۱۰ / ۳۶۶. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از علی بن صلت، از حکم و اسماعیل - پسران حبیب - از بُرید عَجلی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «خدا به وساطت ما پرستیده شد، و به سبب ما شناخته شد، و به جهت ما به یگانگی او - تبارک و تعالی - اقرار شد، و محمد، حجاب و پرده خدای تبارک و تعالی است که واسطه میان او و خلایق است».

۱۱ / ۳۶۷. بعضی از اصحاب ما، از محمد بن عبدالله، از عبدالوهاب بن بشر، از موسی بن قادم، از سلیمان، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت: آن حضرت را از قول خدای عزوجل سؤال کردم که: «وَمَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۲)، یعنی: «و بر ما

(۱). زمر، ۵۶.

(۲). بقره، ۵۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶۸

باب در بیان جواز بداء بر خدا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶۹

ستم نکردند در ستمی که کردند، ولیکن عادت ایشان این بود که بر نفس‌های خویش ستم کنند». حضرت فرمود: «خدا از آن بزرگ‌تر و بزرگوارتر و استوارتر است که مظلوم شود؛ که کسی بر او ظلم و ستم تواند نمود، ولیکن آن جناب ما را به نفس خود آمیخته و مخلوط گردانیده. پس ستمی را که بر ما واقع شود، ستم بر خود و ولایت و دوستی با ما را دوستی با خود قرار داده، از آنجا که می‌فرماید: «إِنَّمَا وَثَّقْتُمُ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (۱)، یعنی: جز این نیست که صاحب اختیار و اولی به تصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما، خدا است و رسول او - که محمد است - و آن کسانی که ایمان آوردند»، حضرت فرمود: «یعنی ائمه از ما بعد از آن». در موضع دیگر فرمود: «وَمَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» پس مثل آن را ذکر فرمود.

۲۴. باب در بیان جواز بداء بر خدا «۲»

۱ / ۳۶۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حِجَال، از ابو اسحاق (یعنی ثعلبه) از زراره، از امام محمد باقر، یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا پرستیده نشد به چیزی مانند بداء و تصدیق به جواز و وقوع آن».

۲ / ۳۶۹. و در روایت ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام چنین است که آن حضرت فرمود: «تعظیم خدا

نشد به چیزی که مانند بداء باشد».

۳/۳۷۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و حفص بن بختری و غیر ایشان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در این آیه «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» (۳)، یعنی: «پاک می‌کند خدا نقش آنچه را خواسته باشد و صلاح بداند، از لوح محو و اثبات می‌نماید در آن، صورت آنچه را که خواسته و مصلحت بیند».

(۱). مائده، ۵۵.

(۲). و بداء بر وزن سلام، به معنی ظاهر شدن چیزی است که پیش از آن، پوشیده و پنهان باشد و آن، بر خدا روا نیست، ولیکن چون در لوح محو و اثبات، تغییر و تبدیل در امور به هم می‌رسد، این تغییر را بداء می‌گویند و بر خدا روا است، چون این تغییر، در حقیقت بداء نیست، بلکه بداء نما است و آنچه در احادیث در باب جواز بداء بر خدا وارد شده، مراد از آن، قسم دوم است. و اما قسم اول در امتناع آن در باب خدا، اشکالی نیست؛ زیرا که مستلزم جهل است و جهل بر خدا محال است. (مترجم)

(۳). رعد، ۳۹.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷۱

فرمود که: «آیا محو می‌شود مگر آنچه ثابت باشد، و آیا اثبات می‌توان نمود، مگر آنچه نباشد».

۴/۳۷۱. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا هیچ پیغمبری را به پیغمبری مبعوث نمی‌گردانید، مگر آن که در باب سه خصلت از او عهد و پیمان می‌گرفت:

یکی آن که اقرار داشته باشد از برای او به بندگی و پرستش، و دیگر آن که (به یگانگی آن جناب قائل باشد و) شریک‌ها از برای او قرار ندهد (و از آنها دست بردارد، به وضعی که هرگز رو به ایشان نرود)، و آن که اعتراف کند که خدا هر چه را که خواهد پیش اندازد، می‌اندازد، و هر چه را که خدا به تأخیر افکند، می‌افکند».

۵/۳۷۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از زراره، از حمران، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» (۱)، یعنی: «خدا حکم فرموده مدتی را و مدتی نام برده شده در نزد اوست». حضرت فرمود که: «اجل، بر دو قسم است: یکی اجل محتوم (که خدا آن را واجب ساخته و محکم گردانیده و حکم فرموده)، و دیگری، اجل موقوف است» (که توقف دارد بر هستی و نیستی چیزی).

۶/۳۷۳. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط، از خلف بن حماد، از ابن مسکان، از مالک جهنی روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا» (۲) (و در قرآن به جای «أولم ير الانسان»: «أولا يذكر» واقع است و این اشتباه باید که از غیر راوی اصل، که مالک است، ناشی شده باشد؛ چه تقریر قولی معصوم در حکم قول معصوم است و حمل آن بر اشاره‌ای به سوی مضمون آیه به بعید است). و ترجمه آن بنا بر آنچه در قرآن است، این است که: «آیا نمی‌اندیشد و یاد نمی‌کند آدمی آن که ما آفریدیم او را پیش از این و حال آن که چیزی نبود».

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «نه مقدر بود، و نه مکون» (یعنی خدا او را تقدیر

(۱). انعام، ۲.

(۲). نص قرآن سوره مریم، آیه ۶۷ چنین است: «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا» و در سوره یس، آیه ۷۷ چنین

است: «أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ».

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷۳

و اندازه نفرموده بود و هستی و وجود نداده بود).

و مالک گفت که: از آن حضرت سؤال کردم از تفسیر قول خدای تعالی: «هَيْلٌ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مَنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» (۱)، یعنی: «آیا آمد (و مراد، این است که به تحقیق آمد) بر آدمی هنگامی از روزگار که نبود چیزی یاد شده؟» (که کسی او را یاد نمی نمود)، پس حضرت فرمود که: «مقدّر الوجود بود (که در لوح محفوظ تقدیر وجود او شده بود)، ولیکن مذکور نبود» (و کسی او را یاد نمی نمود).

۷/۳۷۴. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از ربیع بن عبد الله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «علم، بر دو قسم است: یکی علمی است که در نزد خدا مخزون است، که هیچ کس را بر آن مطلع نساخته و دیگر، علمی است که به فرشتگان و رسولان خویش تعلیم فرموده. پس آنچه به فرشتگان و رسل خویش آموخته، البته در خارج موجود می شود و خدا خود و فرشته‌ها و رسول‌های خود را به دروغ نمی اندازد (و چنان نمی کند که در نزد غیر، دروغ گو در آیند). و علمی که در نزد خودش مخزون است، آنچه خواهد از آن مقدم می دارد، و آنچه خواهد از آن به تأخیر می اندازد، و آنچه خواهد ثابت می گرداند».

۸/۳۷۵. و به همین اسناد، از حمّاد، از ربیع، از فضیل روایت است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «از جمله امور، اموری چند است که موقوف است در نزد خدا که مقدم می دارد از آنها و مؤخر می اندازد از آنها، آنچه را که خواسته باشد».

۹/۳۷۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از جعفر بن عثمان، از سماعه، از ابو بصیر و وهیب بن حفص، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «خدا را دو علم است: یکی علم مکنون و مخزون (که از غیر خویش پوشیده)، و کسی آن را نمی داند، مگر آن جناب و بداء از این علم تحقق می یابد. و دیگر، علمی است که به فرشتگان و رسولان و پیغمبران خویش تعلیم داده، و ما آن را می دانیم».

۱۰/۳۷۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حسن بن محبوب،

(۱). انسان، ۱.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷۵

از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا را در چیزی بداء به هم نرسید، مگر آن که در علم آن جناب بود که بداء به هم می رسد و آن را تغییر می دهد، پیش از آن که بداء از برای او به هم رسد».

۱۱/۳۷۸. از او، از حسن بن علی بن فضال، از داود بن فرقد، از عمرو بن عثمان جُهَنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود: «به درستی که از برای خدا، بداء نمی شود از جهل» (یعنی: در آنچه تغییر می دهد، جهالتی نداشته که بعد از آن دانسته باشد، بلکه تغییر از روی مصلحت است).

۱۲/۳۷۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: آیا می شود که امروز چیزی موجود شود که دیروز در علم خدا نبوده باشد؟ حضرت فرمود: «نه، هر که این سخن را بگوید، خدا او را خوار و رسوا گرداند».

عرض کردم که: مرا خبر ده که آیا چنین نیست که آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت، همه در علم خدا باشد؟ فرمود:

«بلی، چنین است و چنین بود پیش از آن که خلافت را بیافریند».

۱۳/۳۸۰. علی، از محمد، از یونس، از مالک جُهَنی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که در قول به بداء و اعتقاد داشتن به جواز آن، چه قدر ثواب است، از سخن گفتن در آن سستی نمی‌ورزیدند».

۱۴/۳۸۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از محمد بن عمرو کوفی - برادر یحیی - از مُرَازِم بن حکیم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هرگز هیچ پیغمبری به منصب پیغمبری نمی‌رسید (یا آن که خدا او را به پیغمبری نمی‌فرستاد)، تا آن که از برای خدا پنج خصلت اقرار می‌کرد و آن: اقرار به بداء است و مشیت و سجود و عبودیت و طاعت».

۱۵/۳۸۲. و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از جعفر بن محمد، از یونس، از جهم بن ابی جهمه، از آن که او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدای عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را خبر داد به آنچه بوده، از آن زمان که دنیا بر پا شده، و به آنچه خواهد بود تا آن که دنیا تمام شود. و خبر داد او را به محتوم از آنها تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷۷

که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد، و در آنچه غیر آن بوده بر آن، استثنا فرمود» (یعنی: فرمود که:

اگر خواسته باشم چنین خواهد بود، و اگر نخواهم تغییر می‌دهم).

۱۶/۳۸۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از رَیَّان بن صَیْلَت روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «خدا هرگز پیغمبری را مبعوث نگردانید، مگر با تحریم شراب (که آن را حرام داند) و با اقرار به بداء از برای خدا».

۱۷/۳۸۴. حسین بن محمد، از مُعَلّی بن محمد روایت کرده است که از امام علی نقی علیه السلام سؤال شد که علم خدا چگونه است؟ حضرت فرمود که: «دانست و خواست و اراده نمود، و تقدیر کرد و اندازه فرمود (که طول و عرض و عمق و باقی مشخصات آن مقدر را معین گردانید)، و حکم فرمود به وجود، و امضای حکم خویش نمود (که آن را نافذ و جاری ساخت)، پس امضا فرمود آنچه را حکم فرموده بود، و حکم کرد به آنچه تقدیر کرده بود، و تقدیر نمود آنچه را که اراده نموده بود، و همچنین اراده نمود آنچه را که خواسته بود. پس به سبب علم آن جناب، مشیت و خواست تحقق یافت، و به مشیت او، اراده به هم رسید و به اراده‌اش تقدیر موجود شد، و به تقدیر وی، قضا حادث گردید، و به قضایی که فرمود، امضا به عمل آمد، و علم بر مشیت پیشی دارد، و مشیت در مرتبه دوم و اراده در مرتبه سوم است، و تقدیر واقع می‌شود بر آن قضا که با امضا باشد.

پس از برای خدا - تبارک و تعالی - بداء جایز است و آنچه دانسته در هر زمان که خواسته باشد، و در آنچه اراده فرموده به جهت تقدیر فرمودن چیزها. پس چون قضایی که با امضاست واقع شود، بدائی بعد از آن نباشد. پس علم تعلق به معلوم می‌گیرد، پیش از بودن آن، و مشیت تعلق دارد به آنچه ایجاد آن را خواسته، پیش از وجود آن در خارج، و اراده متعلق است به مراد، پیش از قیام و بر پاشدنش در آن و تقدیر این معلومات پیش از آن است که بعضی از آنها از بعضی جدا شود، یا پاره‌ای از آنها به پاره‌ای پیوند شود و بچسبد در خارج و در وقتی از اوقات».

(مثال آنچه حضرت فرموده، چون بلندی آسمان، و پستی زمین، و قرار دادن بعضی چیزها در زمانی و بعضی از آن در زمان دیگر، و اتصال بعضی از اجسام به بعضی، و ایجاد چیزهای بسیار در یک زمان) و حضرت فرمود: «قضایی که با امضا باشد، محکم و در هم بافته است (که تغییر و تبدیل در آن نمی‌شود، از هر چه باشد) از مفعولات و معمولات محکمه که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷۸

باب در بیان آن که در آسمان و زمین چیزی ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷۹

به عمل آمده، و صاحبان اجسام‌اند که به حواس درک می‌شوند از صاحبان رنگ و بو و وزن و کیل و پیمانه و آنچه بجنبند بر روی زمین و آنچه آن را در نوردند؛ از آدمیان و جنیان و مرغان و درندگان و غیر آن، از آنچه به حواس، درک آن ممکن باشد که از برای خدای تبارک و تعالی در هر یک از آن بدها جائز است، مادام که در خارج موجود نباشد.

پس هرگاه آن مفهوم که ادراک می‌شود، در خارج واقع شود، بدائی نمی‌باشد و خدا می‌کند آنچه را که خواسته باشد؛ از بدها و امضا. پس خدا به علم، همه چیز را دانسته، پیش از بودن آنها و به مشیت، صفات و حدود و کیفیت ایجاد آنها را پیش از بروز دادن آنها شناخته که به آن وضعی که خواسته، قرار داد فرموده و به اراده آنها را در رنگ‌ها و صفاتی که دارند، تمیز داده، و به حسب این، بعضی را از بعضی ممتاز و جدا ساخته و به تقدیر، روزی‌های آنها را معین و مقدر ساخته، و اول و آخر آنها را به حسب زمان شناخته، و به قضا، مکان‌های ایشان را برای مردمان ظاهر گردانیده، و ایشان را بر آن دلالت فرموده، و به امضا علت‌های آن را (از علت مادی و فاعلی و صوری) شرح و بیان نموده، و امر آنها را ظاهر و هویدا کرده و این ایجاد (به ترتیب امور شش گانه) تقدیر و اندازه‌ای است که خداوند غالب بر همه چیز و دانا به همه آنها مقرر فرموده.

۲۵. باب در بیان آن که در آسمان و زمین چیزی نمی‌باشد، مگر به هفت چیز

۱/ ۳۸۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد بن خالد، همه، از فضال بن ایوب، از محمد بن عماره، از حریر بن عبدالله و عبدالله بن مسکان، هر دو از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «چیزی موجود نمی‌شود در زمین و نه در آسمان، خواه از افعال خدا باشد و خواه از افعال بندگان، مگر به این خصلت‌های هفت گانه که عبارت است از: مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن (یعنی منع و زجر نمودن) و نوشته (که ثبوت در لوح محفوظ است) و اجل (که مراد از آن وقت معین است). پس هر که گمان کند که قدرت دارد بر آن که یکی از اینها را به هم زند، یا کم کند، کافر است.»

و علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن حفص، از محمد بن عماره، از حریر بن عبدالله و ابن مسکان مثل این را روایت کرده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۰

باب در بیان مشیت و اراده خدا

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۱

۲/ ۳۸۶. و نیز روایت کرده از پدرش، از محمد بن خالد، از زکریا بن عمران، از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود: «چیزی موجود نمی‌شود در آسمان‌ها و نه در زمین، مگر به هفت چیز: به قضا و قدر و اراده و مشیت و کتاب و اجل و اذن (به آن معانی که مذکور شد). پس هر که غیر از این را گمان کند، بر خدا دروغ گفته»، یا فرموده که: «بر خدای عزوجل رد کرده است.»

۲۶. باب در بیان مشیت و اراده خدا «۱»

۱/ ۳۸۷. علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن سلیمان دیلمی، از علی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده است که گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: «چیزی نمی‌باشد، مگر آنچه خدا خواست و اراده نمود و اندازه فرمود و حکم کرد». عرض کردم که: معنی خواست چیست؟ فرمود: «ابتدا فرمودن به فعل». عرض

کردم که معنی اندازه و قدر چه چیز است؟ فرمود: «اندازه نمودن چیزی از درازی و پهنای آن». عرض کردم که معنی حکم کرد چیست؟ فرمود که: «چون حکم کند، امضا و اجرای آن می‌فرماید. پس این قضا و حکم، چیزی است که آن را رد نمی‌توان نمود» (چه قضا عبارت است از عزمی که فعل از آن جدا نمی‌باشد).

۲/۳۸۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از ابان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که آنچه واقع می‌شود، خدا آن را خواسته و اراده نموده و تقدیر فرموده و حکم کرده؟ فرمود: «بلی». عرض کردم که با همه اینها آن را دوست داشته؟ فرمود: «نه». عرض کردم: و چگونه خواسته و اراده نموده و تقدیر فرموده و حکم کرده و دوست نداشته؟ فرمود که: «همچنین به سوی ما بیرون آورده و به ما رسیده است».

۳/۳۸۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از واصل بن سلیمان، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

(۱). هر دو به معنی خواستن است، ولیکن در میانه این دو فرقی هست؛ چه ممکن است که مشیت باشد و اراده نباشد، چنانچه در باب روزه‌دار پرهیزگاری که گرسنه و تشنه باشد در روز ماه مبارک رمضان ظاهر است؛ زیرا که طعام و شراب می‌خواهد و اراده ندارد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۳

«خدا، به چیزی امر فرموده و آن را نخواسته، و چیزی را خواسته و به آن امر نفرموده (یعنی):

نهی فرموده). شیطان را امر فرمود که به جهت آدم سجده به جا آورد، و خواست که سجده نکند، و اگر می‌خواست که سجده کند (یعنی به خواست حتمی و جبری)، هر آینه شیطان سجده می‌کرد. و آدم را نهی نمود از خوردن آن درخت معهود، و خواست که از آن بخورد (یعنی: به خواست تخییری)، و اگر می‌خواست به خواست حتمی آدم آن را نمی‌خورد».

۴/۳۹۰. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از مختار بن محمد همدانی و محمد بن حسن، از عبدالله بن حسن علوی، هر دو، از فتح بن یزید جرجانی، از امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود: «خدا را دو اراده و دو مشیت است: یکی اراده حتمی (و حتم به معنی محتوم است، یعنی: محکم ساخته و واجب گردانیده و به آن حکم فرموده)، و دیگری اراده عزمی (و مراد از آن، این است که اراده فرموده که مکلف افعال خویش را به اختیار خود به جا آورد، نه به جبر). و به این اراده، گاهی نهی از چیزی می‌فرماید و حال آن که می‌خواهد که به عمل آید، و به چیزی امر می‌کند و نمی‌خواهد که به عمل آید. آیا ندیدی و ندانستی که آن جناب آدم و زن او را نهی فرمود که از آن درخت معهود بخورند، و آن را می‌خواست، و اگر نمی‌خواست که بخورند، مشیت و خواست ایشان بر خواست خدای تعالی غالب نمی‌شد. و ابراهیم را امر فرمود که اسحاق را سر بُرد و نمی‌خواست که او را سر بُرد و اگر می‌خواست، خواست ابراهیم بر خواست خدای تعالی غالب نمی‌گردید».

(آنچه در این حدیث مذکور است از امر به سر بردن اسحاق، خلاف مشهور است و شاید که وجه آن، تقیه باشد و احتمال غیر از این در آن می‌رود. و حق آن است که امر به سر بردن اسماعیل بود).

۵/۳۹۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از دُرست بن ابی منصور، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «گاه است که خدا خواسته و اراده فرموده، ولیکن دوست نداشته و نپسندیده. و بیان این آن است که: خواسته که چیزی نباشد مگر به علم او (به این که آنچه نمی‌داند نباشد، و آنچه نمی‌داند آن است که نباشد، چون شریک و فرزند و زن از برای آن جناب)، و مثل این را اراده فرموده و دوست نداشته که گفته شود که خدا یکی از سه خدا است (چنانچه طائفه نسطوریه از نصاری می‌گویند و عیسی و مریم مادرش را نیز خدا می‌دانند). و کفر را از برای بندگان خویش

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۴

باب در بیان ابتلا و اختیار

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۵

نپسندیده است».

۶/۳۹۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «خدا (در حدیث قدسی) فرموده که: ای فرزند آدم، به خواست من، تو چنان شدی که می‌خواهی از برای خویش آنچه می‌خواهی (یعنی: خواست تو، از خواست من است) و به قوت و توانایی که به تو دادم، فریضه‌ها و واجبات مرا به جا آوردی و به نعمت من بر نافرمانی من توانایی به هم رسانیدی؛ چرا که من تو را شنوا و بینوا و توانا گردانیدم «ما أصابك من حسنة فمن الله و ما أصابك من سيئة فمن نفسك» (۱)»، یعنی: «آنچه به تو رسد از نیکی، پس از جانب خدا است و آنچه به تو رسد از بدی پس از نفس تو است». و این که مذکور شد، از برای آن است که من سزاوارترم به حسنات و نیکی‌های تو از تو، و تو سزاوارتری به بدی‌ها و گناهان خویش از من، و آن، به این سبب است که من سؤال کرده نمی‌شوم، از آنچه می‌کنم (یعنی: بندگان نمی‌توانند که از من بپرسند که چرا چنین کردی؟ چه، هر چه کنم عین حکمت و مصلحت است). و ایشان پرسیده شوند از آنچه می‌کنند».

۲۷. باب در بیان ابتلا و اختیار (که به معنی آزمودن است)

۱/۳۹۳. علی بن ابراهیم بن هاشم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حمزة بن محمد طیار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:

«هیچ هم و غم و تنگ‌گیری و تنگی و هیچ شادی و خرمی و گشایشی نیست، مگر آن که خدا را در آن مشیت و قضا و آزمایشی است که با بندگان به طریق اهل امتحان رفتار می‌کند».

۲/۳۹۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضالة بن ایوب، از حمزة بن محمد بن طیار، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «چیزی نیست از آنچه خدا به آن امر فرموده، یا از آن نهی نموده، که در آن گرفتگی یا گشایشی باشد، مگر آن که خدای عزوجل را در آن آزمایش و قضایی هست».

(۱). نساء، ۷۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۶

باب در بیان سعادت و شقاوت

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۷

۲۸. باب در بیان سعادت و شقاوت (که به معنی نیک بختی و بد بختی است)

۱/۳۹۵. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا نیک بختی و بد بختی را آفرید، پیش از آن که خلق خود را بیافریند. پس هر که خدا او را نیک بخت آفرید، هرگز او را دشمن ندارد، و اگر بدی را به عمل آورد، عمل او را دشمن دارد و او را دشمن ندارد، و اگر آن آفریده بدبخت باشد، هرگز او را دوست ندارد، و اگر کردار شایسته از او سرزند، آن کردار را دوست دارد، و او را

دشمن دارد، به جهت آنچه به سوی آن باز می‌گردد. پس هرگاه خدا چیزی را دوست دارد، هرگز آن را دشمن ندارد و هرگاه چیزی را دشمن دارد، هرگز آن را دوست ندارد».

۲/۳۹۶. و علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از شعیب عرقوفی، از ابوبصیر که گفت: در پیش روی امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که کسی آن حضرت را سؤال نمود و عرض کرد که: یا ابن رسول الله، فدای تو گردم، از کجا شقاوت و بدبختی اهل معصیت را دریافته، یا خدا آن را با ایشان ملحق ساخته، تا آن که حکم فرموده از برای ایشان در علم خویش، به آن که ایشان را بر کارشان عذاب فرماید؟ حضرت علیه السلام فرمود که: «ای سائل، حکم خدای عزوجل چنان است که کسی از خلائق برای آن، به حقی که دارد قیام نمی‌تواند نمود. پس چون به این حکم فرمود (یعنی در تکلیف اول در روز میثاق)، توانایی بر معرفت خویش را به اهل محبت و دوستان خود بخشید، و سنگینی عمل را از ایشان برداشت، به حقیقت آنچه ایشان اهل و سزاوار آن بودند، و بخشید به اهل معصیت توانایی معصیتی که از ایشان سر می‌زند، به جهت سبقت علم آن جناب در باب ایشان و منع فرمود از ایشان توانستن و سهولت قبول را که از او بپذیرند. پس موافقت نمودند با آنچه از برای ایشان در علم خدا پیشی گرفته بود و نتوانستند که حالتی را بیاورند که ایشان را از عذاب خدا برهاند (به این که حقیقت و ماهیت خویش را بگردانند و ارواح خود را از جنس ارواح نیک بختان قرار دهند) زیرا که علم آن جناب به حقیقت تصدیق (که تغییر در آن به هم نرسد)، سزاوارتر است و همین بخشش مذکور به هر دو گروه، معنی آن است که «خدا خواست آنچه خواست». و این سر خدا است» (که هر کسی آن را نمی‌فهمد).

۳/۳۹۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۸

باب در بیان خیر و شر

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۹

از نصر بن سُوید، از یحیی بن عمران حلبی، از مُعلی بن ابی عثمان، از علی بن حنظله، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «گاه است که نیک بخت در آورده می‌شود در راه بدبختان؛ به مرتبه‌ای که مردمان می‌گویند که: چه بسیار شباهت به بدبختان دارد، بلکه او از جمله ایشان است. بعد از آن، نیک بختی او را در می‌یابد. و گاه است که بدبخت در آورده می‌شود در راه نیک‌بختان، به مرتبه‌ای که مردمان می‌گویند که: چه بسیار شباهت دارد به نیک‌بختان، بلکه او از جمله ایشان است. بعد از آن، بدبختی او را دریابد. به درستی که هر که خدا او را نیک بخت نوشته باشد، ختم می‌شود از برای او به نیک بختی و آخر کارش به سعادت منتهی می‌گردد؛ و هر چند که از دنیا باقی نماند از برای او، مگر زمانی اندک که عبارت است از زمان مابین دو بار دوشیدن شتر در یک ساعت. (و در طرف بدبختی نیز چنین است و به جهت وضوح، به قرینه مقابله، حضرت آن را بیان فرموده است).

۲۹. باب در بیان خیر و شر (که به معنی خوبی و بدی است)

۱/۳۹۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب و علی بن حکم، از معاویه بن وهب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که از جمله آنچه خدا به سوی موسی علیه السلام وحی فرمود و بر او در تورات فرو فرستاد، این بود که: منم خدا که هیچ خدایی نیست، مگر من. خلائق را آفریدم، و خیر را خلق کردم، و آن را جاری ساختم بر دست‌های آن که او را دوست داشتم، و اجرای آن بر دست او خواستم.

پس خوشا حال کسی که من آن را بر دست‌های او جاری ساختم. و منم خدا که هیچ خدایی نیست، مگر من. خلائق را آفریدم، و

شَرِّ را خلق کردم و آن را جاری ساختم بر دست‌های آن که او را اراده کردم. پس وای بر کسی که من آن را بر دست‌های او جاری ساختم».

۲/۳۹۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حکیم، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که در بعضی از آنچه خدا فرو فرستاده از کتاب‌های خویش، مذکور است که: منم خدا، که خدایی نیست غیر از من. خیر و شر را آفریدم. پس خوشا حال کسی که خیر را بر دست او جاری کنم، و وای بر آن کس که شر را بر دست او روان گردانم. و وای بر آن که بگوید که: این چگونه می‌شود و این چگونه می‌شود؟» (یعنی از روی انکار

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹۰

باب در بیان ابطال جبر و قدر و اثبات امر بین الامرین

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹۱

چنانچه بیاید).

۳/۴۰۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از بکار بن کزدم، از مفضل بن عمر و عبدالمؤمن انصاری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدای عزوجل فرموده که: منم خدا، که نیست خدایی مگر من، که خالق خیر و شرم. پس خوشا حال کسی که خیر بر دست‌های او جاری سازم، و وای بر کسی که شر بر دست‌های او جاری کنم. و وای بر کسی که می‌گوید: این چگونه می‌شود؟».

یونس که از جمله راویان این حدیث است گفته که: یعنی آن که این را انکار می‌کند؛ نه آن که در آن تفقه و طلب دانش می‌نماید.

۳۰. باب در بیان ابطال جبر و قدر و اثبات امر بین الامرین «۱»

۱/۴۰۱. علی بن محمد روایت کرده است، از سهل بن زیاد و اسحاق بن محمد و غیر ایشان و آن را مرفوع ساخته‌اند، که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام بعد از مراجعت از جنگ صفین، در مسجد کوفه نشسته بود که ناگاه مرد پیری رو آورد و به خدمت آن حضرت آمد و در پیش رویش به زانو در آمده، بر هیئت نشستن خصوم «۲» در نزد قاضیان، بر سر پا نشست. پس به آن حضرت عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، ما را خبر ده از رفتن ما به سوی مردم شام و جنگ با ایشان که آیا به قضا و قدر خدا بود یا نه؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «بلی ای شیخ، بر تلی بالا- نرفتید و در درون رودخانه‌ای فرود نیامدید، مگر به قضا و قدر خدای عزوجل».

آن شیخ عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، رنج و مشقت من در این باب در نزد خدا محسوب نخواهد شد و مزدی ندارم؛ چه این فعل به اختیار من نبوده، بلکه به قضا و قدر خدا بوده. حضرت فرمود که: «بس کن ای شیخ، پس به خدا سوگند که خدا، مزد شما را بزرگ گردانید در باب رفتن شما و شما خود می‌رفتید، و در باب ایستادن شما در جنگ، گاه خود

(۱). جبر، معروف است و قدر به فتح دال، گاهی به معنی تقدیر کردن حق تعالی چیزی را و آفریدن و نوشتن و واجب گردانیدن است، و این مرادف جبر است. و گاهی به معنی توانایی است، و این مرادف اختیار و تفویض است. و مراد از عنوان، معنی دوم است و هر چند که در تضاعیف باب به هر دو معنی مذکور است. و امر میانه این دو امر، آن است که نه صرف جبر باشد و نه محض قدر و تفویض؛ بلکه امر ثالثی است که به شکستن سورت هر یک مزاجی یافته، غیر از مزاج هر یک، نظیر سکنجین نسبت به سرکه و انگبین، نه آن که قدری از آن است و قدری از این. (مترجم)

(۲). مدعی و منازع.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹۳

در آن ایستادگی داشتید، و در باب بازگشتن شما از جنگ، و خود باز می‌گشتید. چه، کسی شما را بر این افعال جبر نکرد و در هیچ حالت از حالات خویش چنان نبودید که خدا به جبر شما را بر آن داشته باشد، یا شما را به سوی آن ناچار نموده باشد. آن شیخ عرض کرد که: چگونه ما در حالتی از حالات مجبور و به سوی آن مضطر و ناچار نبودیم، با آن که رفتن و گشتن و بازگشتن ما، همه به قضا و قدر خدا بود؟ حضرت فرمود که:

«آیا چنان گمان می‌کنی که آن قضا و قدر که گفتم، قضای حتمی و قدر لازمی است که خواهی نخواهی باید به عمل آید؟ اگر امر چنین باشد، هر آینه ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر، که از جانب خدا به ما رسیده، باطل خواهد بود، و معنی وعده نیک و بدی که فرموده، ساقط می‌شود و گناه کار را سرزنشی و نیکوکار را ستایشی نباشد. و هر آینه گناه کار به احسان، از نیکوکار سزاوارتر و نیکوکار به عقوبت، از گناه کار سزاوارتر بود. آنچه گفتم سخن بت پرستان و دشمنان خداوند رحمان و لشکران شیطان و جماعت قدریه این امت و کبرایشان است. به درستی که خدای تبارک و تعالی، تکلیف نموده از روی تخیر (که مکلفان را مختار گردانیده) و نهی فرموده از روی تحذیر (که ایشان را ترسانیده) و بر عمل اندک ثواب بسیار عطا فرموده، و کسی که او را نافرمانی کرده، او را مغلوب و منکوب نساخته و کسی که او را فرمان‌برداری نموده، خدا او را بر آن جبر و اکراه نفرموده؛ چه، مطیع بر نکردن طاعت، توانا، چنانچه آن جناب بر منع عاصی از معصیت، قادر است. و کسی را که مالک چیزی ساخته، امر را به او وانگذاشته که آنچه خواهد کند، و آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنها است، نیافریده آفریدنی باطل و بیهوده (که غرضی بر آن مترتب نباشد و حکمت و مصلحتی در آن نباشد، بلکه برای آن است که استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و قدرت کامله و حکمت شامله آن جناب و هر یک از اینها را خاصیتی، بلکه خاصیت‌ها است). و نفرستاده پیغمبران را مژده دهندگان و بیم‌کنندگان، به عبث و بی‌فایده (یعنی آن آفریدن چیزها بر وجه باطل که حکمت و مصلحتی در آن نباشد و همچنین فرستادن پیغمبران که عبث و بی‌فایده باشد) «ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (۱)، یعنی: آن آفریدن چیزها بر وجه باطل (که حکمت و مصلحتی در آن نباشد، و همچنین فرستادن پیغمبران که عبث و بی‌فایده باشد)، گمان آنان

(۱). ص، ۲۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹۵

است که کافر شدند و به حکمت آن نگریدند. پس وای بر آنها که نگریدند و گمان باطل بردند از آتش دوزخ. پس آن شیخ شروع کرد که می‌گفت.

أنت الامام الذی نرجوا به طاعته یوم النجاة من الرحمن غفراناً

أوضحت من أمرنا ما كان ملتبساً جزاک ربک بالإحسان احساناً

یعنی: تویی پیشوایی که ما امید داریم به واسطه فرمان‌برداری او در روز رهایی یافتن از سختی‌ها که روز قیامت است، آمرزش را از خداوند بخشاینده. روشن ساختی از امر ما آنچه را که مشتبه و پوشیده بود. پروردگارت تو را جزای نیکو عطا فرماید به این نیکی که با ما کردی.

۲/۴۰۲. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از حماد بن عثمان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر که گمان کند که خدا امر می‌فرماید به زشتی و ناپسندی در گفتار، یا کردار، بر خدا دروغ گفته، و هر که گمان کند که خوبی و بدی به سوی خدا منسوب است، بر خدا دروغ گفته است.»

۳/۴۰۳. حسين، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از ابوالحسن حضرت امام رضا عليه السلام روايت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم و عرض کردم که: آیا خدا امر را به سوی بندگان تفويض فرموده و آن را به ایشان واگذاشته که آنچه خواهند می‌کنند؟ و فرمود که: «خدا از آن عزیزتر و غلبه‌اش بر بندگان بیشتر است که امر را به ایشان مفوض فرماید». عرض کردم که: پس ایشان را بر معصیت‌ها جبر فرموده؟ فرمود که: «خدا از این عادل‌تر و محکم‌کارتر است که ایشان را بر گناهان جبر نماید، وانگهی ایشان را بر آن عقاب فرماید».

حسن می‌گوید که: پس آن حضرت فرمود که: «خدای عزوجل فرموده است که: ای فرزند آدم، من به حسنات تو از تو سزاوارترم و تو از من به بدی‌ها و گناهان خویش سزاوارتری. معصیت‌ها را به عمل آوردی به توانایی من، که آن را در تو قرار دادم».

۴/۴۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مزار، از یونس بن عبدالرحمان روايت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا عليه السلام به من فرمود که: «ای یونس، قائل مشو به گفتار طائفه قَدَرِيه (که همه چیز را به قضا و قدر می‌دانند و بندگان را در فعل و ترک آن مجبور)؛ زیرا که قدریه، نه به گفتار اهل بهشت قائل‌اند، نه به گفتار اهل جهنم و نه به گفتار تحفه الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹۷

شیطان؛ زیرا که اهل بهشت (چون منازل خویش را بینند) می‌گویند که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» (۱)، یعنی: «حمد و ثنا خدای راست که راه راست نمود ما را به این مقام و نبودیم ما که راه راست یابیم (به قوت خود، بی توفیق و لطف او به این منزل) اگر نه این بود که خدا ما را هدایت فرموده بود». و اهل جهنم در جهنم می‌گویند که:

«رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ» (۲)، یعنی: «ای پروردگار ما، غالب شد بر ما بدبختی ما و بودیم گروهی گمراهان از راه حق». و شیطان (در هنگامی که ملعون شد به نافرمانی)، به خدا عرض کرد که: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي...» (۳)، یعنی: پروردگارا، به سبب آن که مرا اغوا کردی و گمراه ساختی» (هر آینه بیارایم گناهان را از برای فرزندان آدم و همه ایشان را گمراه گردانم).

راوی می‌گوید: پس به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند که من به گفته قدریه قائل نیستم، ولیکن می‌گویم که: چیزی موجود نمی‌شود، مگر به سبب مشیت و اراده و قدر و قضای خدا. فرمود که: «ای یونس، امر چنان نیست که تو می‌گویی که چیزی نمی‌باشد، مگر آنچه خدا خواسته و اراده نموده و تقدیر فرموده و حکم کرده (یا معنی آن است که البته هیچ چیز موجود نمی‌شود، مگر آنچه متعلق خواست و اراده و تقدیر و حکم او باشد). ولیکن ای یونس، می‌دانی که مشیت و خواست خدا چیست؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «مشیت، همان یاد کردن اول است. پس می‌دانی که اراده چه چیز است؟» عرض کردم: نه. فرمود: «اراده، همان عزیمت است بر آنچه خواسته باشد. پس می‌دانی که قدر چه چیز است؟» عرض کردم: نه.

فرمود که: «قدر، همان اندازه کردن و قرار داد حدود و اندازه‌ها است از باقی ماندن و فانی شدن و مقدار آنها».

(و صاحب شرح عده لغت در شرح و بیان الفاظی که دلالت بر ظن و تخمین دارند، می‌گوید که: تقدیر بر معروف است، یعنی: همه کس آن را می‌شناسند و آن تقدیر کردن چیزی و اندازه نمودن آن بعد از آن عمل کردن آن است).

راوی می‌گوید که: حضرت بعد از آن فرمود که: «قضا، همان استوار کردن و بر پا کردن هستی آن است که در خارج، آن را ثابت گرداند». یونس گفت که: از آن حضرت سؤال کردم و دستوری خواستم که مرا مرخص فرماید و در این که سر او را ببوسم و عرض کردم که:

(۱). اعراف، ۴۳.

(۲). مؤمنون، ۱۰۶.

(۳). حجر، ۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹۹

گشادی از برای من، چیزی را که من در بی خبری از آن بودم. و مشیت و اراده و قضا و قدر را اسباب فعل می دانستم.

۵/۴۰۵. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا، خلایق را آفرید، پس دانست آنچه را به سوی آن باز خواهند گشت از خوبی و بدی، و ایشان را امر و نهی فرمود. پس هر چیزی که خدا ایشان را به آن امر فرموده، از برای ایشان راهی به سوی ترک آن قرار داده که توانند آن را ترک نمایند و چیزی را عمل نمی کنند و وانمی گذارند، مگر به اذن خدا و توفیق و خذلان او».

۶/۴۰۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حفص بن قُوط، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که گمان کند که خدا امر می فرماید به چیز بد و زشت و ناپسند، بر خدا دروغ گفته، و هر که گمان کند که خیر و شر بی خواست خدا است، خدا را از سلطنت و پادشاهی که دارد بیرون کرده، و هر که گمان کند که معصیت‌ها به غیر توانایی است که خدا داده، بر خدا دروغ گفته، و هر که بر خدا دروغ گوید، خدا او را داخل جهنم گرداند».

۷/۴۰۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن ابی عبدالله، از عثمان بن عیسی، از اسماعیل بن جابر که گفت: در مسجد مدینه مردی بود که در باب مسأله قدر تکلم می نمود و مردم در نزد او جمع شده بودند. من گفتم که: ای مرد، می خواهم از تو چیزی پرسم. گفت: پرس. گفتم: در مملکت خدای تبارک و تعالی چیزی به هم می رسد که خدا آن را اراده نداشته باشد؟ اسماعیل می گوید که: آن قدری مذهب، زمانی طولانی سر به زیر افکنند، بعد از آن سر خود را به سوی من بالا کرد و گفت: ای مرد، اگر بگویم که در ملک خدا می باشد آنچه خدا نمی خواهد، لازم می آید که خدا مقهور و مغلوب باشد، و اگر بگویم که در ملک او نمی باشد، مگر آنچه می خواهد، از برای تو به گناهان بندگان اقرار کرده‌ام. اسماعیل می گوید که: بعد از این، به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: از این قدری مذهب سؤال کردم و چنین و چنین جواب داد.

حضرت فرمود که: «از برای خویش فکر کرده و خود را از هلاکت محافظت نموده. بدان و آگاه باش که اگر غیر آنچه گفت، می گفت، هلاک می شد».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰۱

۸/۴۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن حسن زعلان، از ابوطالب قمی، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا خدا بندگان خویش را بر گناهان جبر فرموده؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پس امر را به ایشان تفویض کرده؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پس چه وضع است و کیفیت امر چیست؟ فرمود: «امر دقیق و باریکی است از جانب پروردگار تو در میان این و آن».

۹/۴۰۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از چندین نفر از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: «خدا به خلق خود از آن مهربان تر است که ایشان را جبر کند بر گناهان، بعد از آن ایشان را بر آنها عذاب کند. و خدا از این عزیزتر و غالب تر است که چیزی را اراده فرماید و آن چیز موجود نشود». بعد از آن، از ایشان سؤال شد که آیا میان جبر و قدر منزله‌ای هست که سوم باشد؟ فرمودند: «بلی، مرتبه‌ای است وسیع تر از مسافتی که در میان آسمان و زمین است».

۱۰/۴۱۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از صالح بن سهل، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: سؤال شد از آن حضرت از جبر و قدر، فرمود: «نه جبر است، و نه قدر، ولیکن

در میان این دو، منزله‌ای است که حق در آن است و آن منزله را نمی‌داند مگر عالم، یا آن که عالم آن منزله را به او تعلیم فرموده باشد» (و مراد از عالم در اینجا، معصوم است؛ چه هر عالمی آن را نمی‌داند مگر آن کس که آن را از اخبار ایشان استفاده نموده باشد).

۴۱۱/۱۱. علی بن ابراهیم، از محمد، از یونس، از چند نفر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و گفته است که: مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، آیا خدا بندگان خود را بر گناهان جبر فرموده؟ فرمود که: «خدا از آن عادل تر است که ایشان را بر گناهان جبر فرماید، بعد از آن، ایشان را بر آنها عذاب کند». عرض کرد که: فدای تو گردم، پس خدا امر را به ایشان وا گذاشته؟ فرمود که: «اگر امر را به ایشان وا گذاشته بود، ایشان را به امر و نهی محصور و ممنوع نمی‌نمود و تکلیف نمی‌فرمود». عرض کرد که: فدای تو گردم، پس در میانه این دو منزله‌ای هست که سوم باشد؟ حضرت فرمود: «بلی، وسیع تر از آنچه در میان آسمان تا زمین است».

۴۱۲/۱۲. محمد بن ابی عبدالله و غیر او، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰۳

روایت کرده‌اند که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: بعضی از اصحاب ما به جبر قائل اند و بعضی قائل اند به استطاعت (و توانایی بر فعل و ترک به طور استقلال که مرادف تفویض است). محمد می‌گوید که: حضرت به من فرمود که: «بنویس:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که: خدای عزوجل فرموده است که: ای فرزند آدم، به خواست من چنان شدی که می‌خواهی، و به قوت من فرایض و واجبات مرا به سوی من رسانیدی، و آنها را به جا آوردی، و به نعمت من بر نافرمانی من قوت به هم رسانیدی. من تو را شنوا و بینا گردانیدم. آنچه به تو رسد از نیکی، پس از جانب خدا است و آنچه به تو رسد از بدی، پس از نفس تو است. و این، به جهت آن است که من به حسنات تو از تو سزاوارترم و تو به گناهان و بدی‌های خود از من سزاوارتری. و آن، برای این است که من پرسیده نمی‌شوم از آنچه می‌کنم و بندگان پرسیده می‌شوند. به حقیقت که هر خوبی را که خواسته باشی برای تو در رشته کشیدم و به هم پیوند نمودم».

(و این فقره از کلام امام رضا علیه السلام است که به محمد بن ابی نصر فرمود و از تنمه حدیث قدسی نیست، چنانچه همین حدیث در باب مشیت و ارادت گذشت و در آخر آن، این فقره نبود).

۴۱۳/۱۳. محمد بن ابی عبدالله، از حسین بن محمد، از محمد بن عیسی یا یحیی، از آن که او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «نه جبر است و نه تفویض؛ که امر به بندگان وا گذاشته باشد، یا هیچ اختیار نداشته باشند، ولیکن امری است میان دو امر». عرض کردم که: امر میانه دو امر چیست؟ فرمود که: «مثل این، آن است که مردی را دیدی که مشغول گناهی است، یا ازاده آن را داشته و بر کردن آن گناه مصمم شده بود، پس او را نهی نمودی و کیفیتی که این را به عمل می‌آورد و آن گناه کار از گفته تو از آن باز نایستاد. و پس او را وا گذاشتی و آن گناه را کرد. پس چنان نیست که تو چنان باشی که او را امر کرده باشی به آن گناه، از آنجا که از تو قبول نکرده باشد و تو او را وا گذاشته باشی».

۴۱۴/۱۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از علی بن حکم، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «خدا از آن کریم تر است که مردم را تکلیف کند به آنچه طاقت آن را ندارند و نتوانند که آن را به جا آورند. و خدا از این عزیز تر است که در سلطنت او آنچه نمی‌خواهد، تحقق یابد و موجود شود».

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰۴

باب در بیان استطاعت

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰۵

۳۱. باب در بیان استطاعت «۱»

۱/ ۴۱۵. علی بن ابراهیم، از حسن بن محمد، از علی بن محمد قاسانی، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از استطاعت و توانایی بندگان. فرمود که: «بنده خدا، استطاعت به هم می‌رساند، بعد از چهار خصلت: یکی آن که گشاده راه باشد که از آنچه او را منع کند، خالی باشد. دوم آن که تندرست باشد که بیمار نباشد. سوم آن که اعضا و جوارح او سالم باشد که موقوف نباشد. چهارم آن که او را سببی باشد که بر او وارد شود و استطاعت موقوف بر آن باشد».

علی می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو کردم، این سبب را برای من تفسیر و بیان فرما، حضرت فرمود که: «بنده خدا، گشاده راه و تندرست و سلیم الاعضا می‌باشد و می‌خواهد که زنا کند، لیکن زنی را نمی‌یابد که با او زنا کند، بعد از آن، آن را می‌یابد. پس یا این است که خدا او را نگاه می‌دارد و از زنا امتناع می‌کند؛ چنانچه یوسف علیه السلام از آن امتناع فرمود، یا او را می‌گذارد، میان او و اراده‌اش، پس زنا می‌کند و نامیده می‌شود به زانی (که او را زناکار می‌گویند)، و خدا را با اکراه و جبر اطاعت نکرده؛ چه او نفس خود را با همه اسباب نگاه داشته و آن جناب را به غلبه بر او نافرمانی نکرده» (چه غلبه در صورت اراده نداشتن، گناه است به اراده حتمی).

۲/ ۴۱۶. محمد بن یحیی و علی بن ابراهیم هر دو روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم و عبدالله بن یزید و هر دو، از مردی از اهل بصره که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از استطاعت و توانایی. حضرت علیه السلام فرمود که: «آیا می‌توانی که به عمل آوری آنچه را که خدا آن را هستی نداده» (و در لوح محفوظ نوشته نشده و مقدر نفرموده، یا مراد آن است که می‌توانی بکنی آنچه را که اسباب وجودش تمام نشده باشد؟) عرض کرد: نه.

حضرت فرمود: «پس می‌توانی که باز ایستی از آنچه خدا آن را هستی داده؟» (و در لوح محفوظ ثبت فرموده و مقدر نموده، یا اسباب وجودش به حصول پیوسته) عرض کرد: نه.

حضرت علیه السلام فرمود که: «پس تو در چه زمان توانایی داری؟» عرض کرد: نمی‌دانم.

(۱). که به معنی توانایی است و بیان بطلان آن در حق بندگان و اثبات آن در باره ایشان به اعتبار اختلاف معنی و مراد از آن (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰۷

حضرت علیه السلام فرمود: «به درستی که خدا آفریدگانی چند را آفرید، پس آلت استطاعت را در ایشان قرار داد و کار را به ایشان وانگذاشت، پس ایشان صاحب استطاعت‌اند و می‌توانند که فعل را به جا آورند، و در وقت فعل با فعل. (یعنی: هرگاه آن فعل را به جا آورند). پس هرگاه آن را به جا نیاورند، در پادشاهی و ولایت خدا چنان نیستند که توانایی داشته باشند که کاری را که نکرده‌اند بکنند؛ زیرا که خدای عزوجل از این عزیزتر است که کسی در مملکت و پادشاهی او، با او دشمنی و برابری تواند نمود».

بصری عرض کرد که: پس مردم مجبورند؟ حضرت فرمود که: «اگر مجبور بودند، معذور می‌بودند، که خدا بهانه ایشان را می‌پذیرفت و بدی ایشان را محو می‌نمود و عقوبت و عذاب از ایشان بر می‌داشت؛ چه عذاب کردن بر فعلی که اختیاری نباشد زشت است و خدا از آن منزّه است». عرض کرد که: پس امر را به ایشان واگذاشته؟ حضرت فرمود: «نه». بصری عرض کرد که: هر گاه مردم مجبور نباشند و امر به ایشان مفوض نباشد، پس حال ایشان چه خواهد بود و بر چه صفت هستند؟ حضرت فرمود که:

«خدا دانست کاری را که از ایشان سر می‌زند، پس آلت و اسباب آن کار را در ایشان قرار داد. پس هرگاه آن را بکنند، استطاعت دارند با آن فعل که به جا می‌آورند».

بصری گفت که: گواهی می‌دهم که این که فرمودی، حق و درست است و آن که شما خاندان پیغمبری و رسالت خدایید. ۳/۴۱۷. محمد بن ابی عبدالله روایت کرده است، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه، از علی بن حکم، از صالح نیلی که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: آیا بندگان را چیزی از استطاعت هست که توانایی بر کاری داشته باشند؟ حضرت فرمود که: «هرگاه فعل را به جا آورند، صاحبان استطاعت‌اند؛ به آن استطاعتی که خدا آن را در ایشان قرار داده». صالح می‌گوید که: عرض کردم که: آن استطاعت چه چیز است؟ حضرت فرمود که: «آلت و اسبابی که فعل از آن حاصل می‌شود؛ مانند زناکار هرگاه زنا کند، می‌تواند که زنا را به عمل آورد، در هنگامی که زنا می‌کند و اگر آن زانی زنا را ترک می‌کند و زنا نمی‌کند، می‌توانست که آن را ترک کند، هرگاه ترک می‌کرد».

بعد از آن حضرت فرمود که: «او را پیش از فعل، هیچ استطاعتی و توانایی نیست؛ نه کم

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰۹

و نه بسیار، ولیکن با فعل و ترک تواناست». عرض کرد که: هرگاه چنین باشد، پس خدا او را بر چه چیز عذاب می‌فرماید؟ فرمود: «به حجّت رسا (که به نهایت صحت و متانت و قوت بر اثبات حقّ و ابطال رسیده؛ از ارسال رسل و انزال کتب و اوامر و نواهی جناب اقدس الهی و حضرت رسالت پناهی که به ماه تا به ماهی رسیده همه مکلفین به آن آگهی به هم رسانیده‌اند)، و به آلت و اسبابی که خدا در ایشان ترکیب کرده (و در ایشان موجود است؛ چون قوا و جوارح و استعدادی که به ایشان داده).

به درستی که خدا هیچ کس را بر گناه جبر نفرموده و از کسی کفر را اراده ننموده به اراده حتمی، ولیکن در هنگامی که کافر شده، در اراده خدا بود که کافر شود، و حال آن که ایشان در اراده خدا و در علم او چنانند که به سوی هیچ خیر و خوبی باز نمی‌گردند و به آن میل نمی‌کنند». عرض کردم که: از ایشان خواسته و اراده فرموده که: کافر شوند؟

حضرت فرمود که: «من چنین نمی‌گویم، ولیکن می‌گویم که: خدا دانست که زود باشد که ایشان کافر شوند، پس کفر را اراده فرمود، به جهت علم خویش در باب ایشان؛ چه علم آن جناب تابع معلومات است، نه علت آنها. و این اراده حتمی نیست که خدا البته کفر را از ایشان خواسته باشد، بلکه اراده اختیاری است که بعد از علم به کفر ایشان، ایشان را به خود وا گذاشته و بر ترک آن ایشان را جبر نفرموده».

۴/۴۱۸. محمد بن یحیی روایت کرده است از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از بعضی از اصحاب ما، از عبید بن زراره که گفت: حدیث کرد مرا حمزه بن حرمان و گفت که: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از استطاعت و توانایی بندگان و آن حضرت مرا جواب نفرمود، بعد از آن در نوبت دیگر که بر آن حضرت داخل شدم، عرض کردم که: خدا امور تو را به اصلاح آورد، در دل من از استطاعت چیزی واقع شده که آن را از دل من بیرون نمی‌کند، مگر چیزی که آن را از تو بشنوم. حضرت فرمود که: «آنچه در دل تو است، تو را ضرر نمی‌رساند».

عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، من می‌گویم که: خدای تبارک و تعالی بندگان را تکلیف نفرموده به چیزی که نتوانند آن را به جا آورند، و ایشان را تکلیف نفرموده مگر آنچه را که طاقت و توانایی دارند. و می‌گویم که ایشان چیزی از آن را نمی‌کنند، مگر به اراده و مشیت و قضا و قدر خدا. حمزه می‌گوید که: بعد از آن که من اعتقاد خویش را عرض کردم،

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱۰

باب در بیان لزوم و تعریف حجت بر خدا

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱۱

حضرت فرمود که: «این، دین خدا است که من و پدران من بر آنیم» یا مثل این را فرمود.

۳۲. باب در بیان لزوم و تعریف حجت بر خدا (تا حجت بر بندگان تمام شود)

۱/۴۱۹. محمد بن یحیی و غیر او روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از ابن طیار، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا حجت را بر مردم تمام فرموده، به آنچه ایشان را عطا نموده و آن را به ایشان شناسانیده».

محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج مثل این را روایت کرده است.

۲/۴۲۰. محمد بن یحیی و غیر او روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از محمد بن حکیم که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که:

شناخت، از صنع و کاریگری کیست؟ حضرت فرمود که: «از کاریگری خدا است که بندگان را در آن هیچ کاریگری نیست» (چه خدا مسائل را به بنده خویش می‌شناساند به سخن خویش، یا زبان پیغمبر، یا به حمل کردن او را بر فکر، با آن که اعطای قدرت و تمکین و قوا و آلات همه از خدا است؛ خصوصاً بنا بر مذهب حق که نتیجه از جانب خدا بر بندگان فائض می‌شود، و ترتیب دادن مقدمات، فیضان نتیجه را آماده و مهیا می‌سازد و حمل حدیث بر این که عقول مفید کمال معرفت نیستند، بلکه آن به تعریف خدا است نه اصل معرفت، دور است).

۳/۴۲۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از حمزه بن محمد طیار، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عزوجل:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» «۱»، یعنی: «و نیست خدا که اضلال فرماید (مراد آن است که در حکمت آن جناب روا نیست که گروهی را باطل و هلاک و ضایع گرداند که نام ضلالت و گمراهی را بر ایشان گذارد) و بعد از آن که ایشان را راه راست نموده باشد (و به اسلام هدایت فرموده باشد)، تا روشن سازد از برای ایشان آنچه را که واجب است که از آن پرهیز کنند»، که آن حضرت فرمود: «معنی آن است که تا شناساند به ایشان آنچه او را خشنود می‌گرداند، و آنچه او را به خشم می‌آورد» (یعنی آنچه پرهیز از آن باید نمود؛ خواه

(۱). توبه، ۱۱۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱۳

پرهیز از فعل آن باشد؛ چون شرب خمر و لواط و زنا و غیر آن، از محرّمات و خواه پرهیز از ترک آن باشد؛ چون نماز و روزه و خمس و زکات و حج و غیر آن، از واجبات). و فرموده است که: «فَأَلَّهْمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» «۱»؛ «پس الهام داد خدا نفس را نابکاری و بی باکی آن و پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمان برداری آن را».

حضرت فرمود: «یعنی بیان فرمود از برای نفس، آنچه را که می‌آورد و آنچه را که او می‌گذارد» (یعنی آنچه باید که بیاورد و واگذارد، او را اعلام فرموده، و راه خیر و شر و طریق طاعت و معصیت را به او شناسانیده و او را در میان این دو راه مخیر ساخته تا اگر خواهد اختیار خیر کند، مستحق ثواب شود، یا اختیار شر کند، مستوجب عذاب و عقاب گردد). و فرموده که: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» «۲»، یعنی: «به درستی که ما راه راست به آدمی نمودیم (به بیان و ارشاد و انواع الطاف تا راه حق را از راه باطل بداند و صواب را از خطا و خیر را از شر تمیز دهد، به اعطای سمع و بصر که آلت ادراک آنها است. و اشاره است به هر دو قسم دلیل از نقلی و عقلی)، در حالتی که این آدمی یا شکر کننده یا کافر است».

و حضرت فرمود که: «آدمی را تعریف کردیم و خیر و شر را به او شناسانیدیم و آدمی، یا فراگیرنده و یا واگذارنده است». و حمزه می‌گوید که: آن حضرت را سؤال کردم از قول آن جناب «وَأَمَّا تُمُودٌ فَهَدَيْنَاهُمْ فَأَسْتَبْجُوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» (۳)، یعنی: «و اما قبیله تُمود- که قوم صالح‌اند- پس راه راست را به ایشان نمودیم و ایشان را هدایت فرمودیم، پس ایشان نابینایی ضلالت کفر را بر هدایت و راه راست ایمان برگزیدند».

و حضرت فرمود که: «یعنی ایشان را شناسا گردانیدیم، پس کوری را بر هدایت برگزیدند و حال آن که می‌شناختند و می‌دانستند». در روایتی، به جای عَرَفْنَاهُمْ (که ترجمه آن گذشت)، بَيَّنَّا لَهُمْ، که ترجمه آن این است که: «بیان و روشن کردیم از برای ایشان»، واقع شده (و به حسب اصل معنی، تفاوتی ندارند).

۴/۴۲۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از ابن بُکیر، از حمزه بن محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (۴)، یعنی: «و هدایت نمودیم آدمی را به دو

(۱). شمس، ۸.

(۲). دهر، ۲.

(۳). فضلت، ۱۷.

(۴). بلد، ۱۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱۵

راه». حضرت فرمود که: «یعنی نجد خیر و شر» (و نجد در لغت به معنی راه بلند و زمین بلند است و اکثر مفسرین نیز نجدین را به دو طریق- که طریق خیر و راه شر است- تفسیر کرده‌اند و اگر چه در شر، بلندی و علوی نیست، لیکن به جهت تغلیب، آن را بلند نامیده، چنانچه عرب بامداد و شبانگاه را جدیدین و عصرین و بردین می‌گویند. و نظیر این کلام ایشان بسیار است و در تفسیر حضرت نیز اشعاری است به این؛ چه، در شر، ذکر نجد ننموده و به آوردن آن در خیر اکتفا فرموده و در آن غیر وجهی که ذکر شد نیز گفته‌اند).

۵/۴۲۳. و به همین اسناد، از یونس، از حماد، از عبدالاعلی روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا کارهای تو را به اصلاح آورد، آیا خدا در مردم ادات و آلت حصولی قرار داده که به سبب آن، معرفت و شناخت را بیابند؟ حضرت فرمود: «نه». عرض کردم که: پس مکلف‌اند که تمام اسباب معرفت را تحصیل کنند؟ (تا معرفت به هم رسانند بدون تعریف خدا؟) فرمود: «نه، بر خدا لازم است که بیان فرماید.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (۱)، یعنی: «تکلیف نمی‌فرماید خدای تعالی و در رنج نمی‌افکند هیچ تنی را، مگر آن مقدار که طاقت و توانایی و قدرت و گنجایش آن باشد» (بلکه آن را کم‌تر از قدر طاقت تکلیف فرموده، چه طاقت فوق وسع است). «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» (۲)، یعنی: و تکلیف نکند خدای تعالی هیچ نفسی را، مگر آنچه او را عطا فرموده و شناختن آن را به نفس داده». و حمزه گفت که: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای تعالی: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» (۳). حضرت فرمود: «تا بشناساند و آگاه گرداند ایشان را آنچه او را خشنود می‌سازد، و آنچه او را به خشم می‌آورد». (و همین حدیث بسند دیگر در این باب گذشت).

۶/۴۲۴. و به همین اسناد، از یونس، از سعدان روایت است و آن را مرفوع ساخته، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «خدا هیچ نعمتی را بر بنده‌ای از بندگان انعام نفرموده، مگر آن که در باب آن، حجتی از جانب خود بر او لازم آورده، و

از آن سؤال خواهد فرمود. پس هر که خدا بر او منت گذاشت، و او را توانا ساخت، حجتش بر او قیام به آنچه

(۱). بقره، ۲۸۶.

(۲). طلاق، ۷.

(۳). توبه، ۱۱۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱۷

او را تکلیف فرموده و محافظت آن است، و قیام به تحمل مشقت آن که از او پست تر است به حسب مرتبه؛ از آنان که از او ضعیف تراند. و هر که خدا بر او منت گذاشت و او را توانگر ساخت، حجتش بر او (آنچه از برای خدا است از حقوق واجبه، چون زکات و خمس، یا حجت خدا بر این بنده) اموال اوست (و این معنی ظاهرتر است).

بعد از آن تعهد و بازجویی فقرا و احوال ایشان، بعد از ادای واجبات به مستحبات و نوافلی که دارد. و هر که خدا بر او منت گذاشت، و او را بزرگوار گردانید در خانه خویش (که مراد از آن، قبیله و عشیره است) و او را صاحب جمال گردانید (در صورتی که دارد، یعنی در نزد مردم معروف و روشناس شد) حجت خدا بر او، آن است که خدا را حمد و ثنا کند بر این نعمت و بر غیر خویش ترفع نرزد، و گردن نکشد، و حقوق ضعفا و ناتوانان را منع نکند، به جهت شرف و بزرگواری و جمال و شهرتی که دارد». باب در بیان حجت‌های خدا در خلق خود

۳۳. باب در بیان حجت‌های خدا در خلق خود

۱/۴۲۵. محمد بن ابی عبدالله، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از حسین بن زید، از درست بن ابی منصور، از آن که او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «شش چیز است که بندگان را در آنها هیچ صنعت و کاریگری نیست (یعنی از صنعت خدا است، نه آن که صانعی ندارد): یکی معرفت و شناخت (چنانچه مذکور شد) دوم جهل و نادانی (که مقابل عقل یا علم است و اولی اصل است، و صاحب جند و دوم از جمله جنود اوست و بعضی گمان کرده‌اند که مراد از آن، فراموشی است به گمان آن که آن، امری است عدمی و احتیاج به صانع ندارد). سوم و چهارم رضا و غضب (یعنی عروض صفت خشنودی و خشم، و اما مقتضای آنها، به اختیار بندگان). و پنجم و ششم خواب و بیداری». باب در بیان حجت‌های خدا بر خلق خود

۳۴. باب در بیان حجت‌های خدا بر خلق خود

۱/۴۲۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابو شعیب محاملی، از درست بن ابی منصور، از برید بن معاویه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «خدا را بر آفریدگان خویش، حق شناختن نیست که خود معرفت به هم رسانند و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱۹

خلق را بر خدا حق تعریف است که آن جناب ایشان را شناسا گردانند، ولیکن خدا را بر خلق، آن حق است که چون به ایشان شناساند، و ایشان را آگاه گردانند، قبول کنند و مطیع و منقاد شوند».

۲/۴۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج، از ثعلبه بن میمون، از عبدالاعلی بن اعین که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: هر که خود چیزی را نشناسد، یا خدا او را شناساند و تعریف نفرماید، به هر

وضع که باشد، به واسطه یا بی واسطه، آیا بر او چیزی هست از وجوب و مؤاخذة بر آن، یا سؤال از آن و عقاب به سبب ترک آن؟ حضرت فرمود: «نه».

۳/۴۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از داود بن فرقد، از ابوالحسن زکریا بن یحیی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «آن چیزی که خدا از بندگان پوشیده، از ایشان بر داشته شده و در آن تکلیفی ندارند».

۴/۴۲۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از ابان احمر، از حمزة بن طیار، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت به من فرمود که: «بنویس». پس به قلم من داد (یعنی فرمود و من نوشتم) که: «از قول و اعتقاد ما، آن است که خدا بر بندگان حجت می‌آورد به آنچه ایشان را آورده و عطا فرموده و به ایشان شناسانیده. پس رسولی را به سوی ایشان فرستاد و کتاب خویش را بر ایشان فرود آورد و در آن، امر و نهی فرمود، امر فرمود در آن به نماز و روزه.

بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بر نخاست و نمازش قضا شد، پس خدا فرمود که: من تو را به خواب می‌کنم و من تو را بیدار می‌کنم. پس چون از خواب برنخاستی، نماز کن تا مردم بدانند که هرگاه چنین امری به ایشان برسد، ایشان را چه باید کرد و امر چنان نیست که می‌گویند: هرگاه بخوابد و نمازش قضا شود، هلاک شده. و همچنین است امر در باب روزه که من تو را بیمار می‌کنم و من تو را تندرست می‌گردانم. پس چون تو را از بیماری شفا دادم، آن را بعد از آن قضا کن».

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «و همچنین هرگاه نظر کنی در همه چیزها، هیچ کس را در تنگی نیابی و نیابی هیچ کس را مگر آن که خدا را بر او حجتی است تمام و خدا را در باب او مشیت و خواستی است. و نمی‌گویم که ایشان آنچه می‌خواهند، می‌کنند». بعد از آن فرمود:

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۱

«به درستی که خدا راه راست می‌نماید و گمراه می‌گرداند» (یعنی به خود وا می‌گذارد) و فرمود که: «مردم مأمور نشده‌اند، مگر به چیزی که پست‌تر و کم‌تر از طاقت ایشان است. و هر چیزی که مردم به آن مأمور شده‌اند، می‌توانند که آن را به جا آورند، و هر چیزی که طاقت آن را ندارند، از ایشان برداشته شده، ولیکن مردم هیچ خوبی در ایشان نیست».

پس آن حضرت علیه السلام این آیه را خواند: «لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ»، یعنی: «نیست بر ناتوانان و عاجزان، و نه بیماران، و نه بر آنان که نیابد چیزی را که خرج کنند، حرجی و گناهی». حضرت فرمود: «پس خدا تکلیف را از ایشان برداشته. «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ* وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ» (۱)، یعنی: نیست بر نیکوکاران هیچ راه ملامتی و عتابی و خدا آمرزنده و مهربان است. و نیز حرجی و گناهی نیست بر آنها که از درماندگی چون آمدند به سوی تو تا ایشان را سوار کنی».

حضرت فرمود: «پس تکلیف را از ایشان برداشته؛ زیرا که ایشان حیوانی را نمی‌یافتند» (که بر آن سوار شوند و وسعت نداشتند که آن را بخرند، یا پیاده به جهاد روند. و حضرت علیه السلام قدری از میان آیه اول و قدری از آخر آیه دوم را ذکر نفرموده، بلکه آنچه محل استشهاد بوده بر همان اقتصار نموده). باب در بیان آن که هدایت از جانب خدای عزوجل است

۳۵. باب در بیان آن که هدایت از جانب خدای عزوجل است «۲»

۱/۴۳۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از اسماعیل سراج، از ابن مُسکان، از ثابت بن ابی سعید که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای ثابت، شما را با مردمان چه کار است؟ دست از دلالت ایشان بردارید و کسی را به سوی امر خویش مخوانید. پس به خدا سوگند که اگر همه اهل آسمان‌ها و اهل زمین‌ها اجتماع

کنند بر آن که هدایت کنند بنده‌ای را که خدا ضلالت او را خواسته باشد، نتوانند که او را هدایت کنند.
و اگر اهل آسمان‌ها و اهل زمین‌ها اجتماع کنند بر آن که گمراه گردانند بنده‌ای را که خدا

(۱). توبه، ۹۱ و ۹۲.

(۲). هدایت در لغت، به معنی ارشاد و دلالت است بر جاده راست که کجی و اعوجاجی در آن نباشد و تواند که این کس را به مقصد برساند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۳

هدایت او را خواسته باشد، نتوانند که او را گمراه کنند. دست از مردم بردارید و هیچ کس نگوید که این عمومی من است، یا برادر من، یا پسر عمومی من، یا همسایه من، پس باید که در باب هدایت او سعی خویش را به عمل آورم؛ زیرا که خدا هرگاه خوبی را به بنده‌ای اراده کند، روح او را پاکیزه گرداند. پس هیچ نیکی و معروفی را نشنود، مگر آن که آن را بشناسد و فراگیرد، و هیچ منکری و ناشایسته‌ای را نشنود مگر آن که آن را انکار کند و واگذارد. پس خدا سخنی را در دل او اندازد که به سبب آن، امر او را جمع گرداند و همان باعث توفیق او گردد».

۲/۴۳۱. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حرمان، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا، هرگاه خوبی را به بنده‌ای اراده کند، در دلش نشانه‌ای را از نور پدید آورد، و گوش‌های دل او را بگشاید و فرشته‌ای را بر او بگمارد که او را به راستی و صواب بدارد. و هرگاه بدی را به بنده‌ای اراده فرماید، در دلش نشانه سیاهی را پدید آورد، و گوش‌های دل او را ببندد، و شیطانی را بر او بگمارد که او را گمراه گرداند». پس این آیه را تلاوت فرمود: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ» (۱)، یعنی: «پس هر که خدا خواهد او را راه راست نماید، می‌گشاید برای او سینه او را از برای قبول اسلام. و هر که خدا خواهد که او [را] گمراه کند (یعنی او را فروگذارد)، می‌گرداند سینه او را تنگ، بسیار تنگ که گویا بالا می‌رود در آسمان».

۳/۴۳۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

«کار خویش را از برای خدا و رضای او قرار دهید، و آن را از برای مردم و نمودن به ایشان قرار دهید؛ زیرا که آنچه از برای خدا باشد، از برای خدا است (یعنی خدا آن را قبول می‌فرماید و به او نفع می‌رساند). و آنچه از برای مردم باشد، به سوی خدا بالا نمی‌رود. و با مردم به جهت دین خویش مخاصمه و گفت‌وگو مکنید؛ زیرا که مخاصمه، دل را بیمار می‌گرداند.

به درستی که خدای تبارک و تعالی به پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (۲)، یعنی: «به درستی که تو هدایت نمی‌کنی هر که را که دوست داری،

(۱). انعام، ۱۲۵.

(۲). قصص، ۵۶.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۵

ولیکن خدا هدایت می‌کند هر که را می‌خواهد». و فرموده که: «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (۱)، یعنی: آیا پس تو اکراه می‌کنی مردمان را تا مؤمن شوند و ایمان آورند». و حضرت فرمود که: «مردم را واگذارید؛ زیرا که مردم، دین خویش را از مردم

گرفتند و شما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتید.

و به درستی که از پدرم علیه السلام شنیدم که می فرمود: هرگاه خدای عزوجل بنویسد و واجب کند بر بنده‌ای که در این امر (که تشیع است) داخل شود، به سوی آن شتابان تر باشد از مرغ به سوی آشیانه خویش».

۴/۴۳۳. ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که:

مردم را به سوی تشیع بخوانیم؟ حضرت فرمود: «نه ای فضیل. به درستی که هرگاه خدای عزوجل خیری را خواست به بنده اراده داشته باشد، فرشته‌ای را امر فرماید که گردن او را بگیرد و او را در این امر داخل گرداند؛ خواه رغبت داشته باشد و خواه کراهت». تمام شد کتاب عقل و توحید از کتاب کافی، و در پهلوی آن در می آید کتاب حجت در جزء دوم از کتاب کافی که تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی است. رحمت خدا بر او باد.

(۱). یونس، ۹۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۶

صفحه سفید

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۷

[۴] کتاب حجت

اشاره

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۸

باب در بیان اضطرار

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۹

(۴) کتاب حجت

(۴)

کتاب حجت «۱»

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. باب در بیان اضطرار (و ناچار بودن خلائق به سوی حجت)

۴۳۴/۱. ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه مصنف این کتاب (یعنی کتاب کافی که این کتاب ترجمه آن است) فرمود

که: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو فقیمی، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام که

آن حضرت علیه السلام به زندیقی که او را سؤال نمود که از کجا و به چه دلیل پیغمبران و رسولان خدا را اثبات کردی؟

فرمود که: «ما چون ثابت کردیم که ما را آفریننده‌ای هست که ما را ساخته و برتری دارد از ما و صفات ما و از همه آنچه آفریده، و

این صنایع، حکیمی است برتر از حکیمان، که بنای تمام امورش بر وفق حکمت و مصلحت است، و جایز نبود که خلائق او را

مشاهده نمایند و او را لمس کنند (که دست یا غیر آن از اعضای خویش را به او بمالند)، تا توانند که با یکدیگر روبه‌رو شوند و با

هم مکالمه و محاجه و گفت‌وگو کنند، ثابت شد که آن جناب را ایل چینی «۲» هستند در میان خلایق، که امور ایشان را به اصلاح می‌آورند، و از جانب آن جناب، تعبیر می‌کنند و فرمان او را به سوی خلایق و بندگانش می‌رسانند، و ایشان را راهنمایی می‌نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آن و آنچه باعث نفع ایشان است، و دلالت می‌فرمایند بر چیزی که بقای ایشان به واسطه آن و در ترک آن، فناء ایشان است.

پس ثابت شد که باید جماعتی باشند که از جانب خداوند حکیم علیم در میانه خلایق، مردم را امر و نهی فرمایند. پس آنان که از جانب خدای جلّ و عزّ تعبیر می‌کنند و آنچه

(۱). و حجت، گواه بر دعوی است و سخن درست و طریقه‌ای که به واسطه آن در خصومت بر خصم ظفر یابند. و مراد از آن در اینجا، چیزی است که خدا حجت را بر خلق خود تمام فرموده؛ خواه پیغمبر باشد و خواه امام و خواه سخن ایشان باشد و خواه غیر آن. (مترجم)

(۲). سفیر و فرستادگان.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۳۱

می‌فرماید به مردم می‌فرمایند، پیغمبران و برگزیدگان خدایند، از خلایق که حکیمان و تأدیب دهندگان مردمانند به حکمت، و با آن مبعوث شده‌اند و با وجودی که در آفرینش و صورت و ترکیب، با عامه مردمان شرکت دارند در چیزی از احوال، از اخلاق و صفات با ایشان مشارکت ندارند، و از نزد خداوند حکیم علیم مؤیدند به حکمت، که ایشان را (به معجزات و دلایل و براهین و شواهد، که بر حقیقت ایشان شهادت می‌دهند) یاری نموده و تقویت فرموده.

بعد از آن (همین که مذکور شد) در هر روزگار و زمانی از زمان‌ها، ثابت گردید به آنچه رسولان و پیغمبران آورده‌اند از دلایل و براهین (که حجت‌های خدا و ایشان را بر خلایق روشن ساخته و می‌سازد)، تا آن که زمین خدا خالی نباشد از حجتی که با او علمی باشد، که بر راستی گفتارش در دعوت و روایی عدالتش دلالت داشته باشد.

۲/۴۳۵. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا از آن بزرگوارتر و کرامتش از این بیشتر است که به واسطه خلق خود و مشابهت به ایشان، شناخته شود، بلکه خلق به آن جناب شناخته می‌شوند. و حضرت فرمود که: «راست گفتم».

عرض کردم که: هر که بشناسد و بداند که او را پروردگاری هست، سزاوار است از برای او که بداند که این پروردگار را خشنودی و غضبی می‌باشد، و بداند که او نمی‌تواند که خشنودی و غضب آن جناب را بشناسد، مگر به وحی یا به وساطت رسول. هر که وحی بر او نازل نشود و پیغمبر نباشد، او را سزاوار است که رسولان را طلب کند و جستجو و تفحص نماید، پس چون ایشان را ملاقات نمود، می‌فهمد که ایشان حجت خدا بر خلایقند و از برای ایشان است فرمان برداری خلایق که خدا آن را واجب گردانیده. و به مردم گفتم که: آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت بود از جانب خدا بر تمام خلایق؟ گفتند: بلی.

گفتم: پس در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، حجت بر خلق از جانب خدا که بود؟ گفتند: قرآن. پس من در قرآن نظر کردم دیدم که مرجه و قدری و زندیقی که به آن ایمان نیاورده و اعتقاد ندارد، به آن، مخاصمه و گفت‌وگو می‌کنند و آن را دلیل می‌آورند بر صحت مذهب خویش، به مرتبه‌ای که چنین زندیق بی‌ایمان به خصومت خویش یا به وساطت خصومت کردن به قرآن، بر مردان غالب می‌شود، پس دانستم که قرآن حجت نمی‌تواند بود

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۳۳

مگر باقیم و نگهبانی که بر اسرار آن مطلع باشد (که آنچه در آن بفرماید حق و درست باشد).

به ایشان گفتم که: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود آن را می‌دانست، و عمر می‌دانست، و حذیفه می‌دانست. گفتم: همه آن را می‌دانستند؟ گفتند: نه. پس کسی را نیافتم که در باب او گفته شود که همه آن را می‌داند، مگر علی بن ابی طالب- صلوات الله علیه- و هرگاه چیزی باشد که در میانه گروهی دعوی و نزاع باشد و این بگوید که: من نمی‌دانم و آن بگوید که: من نمی‌دانم، و یکی بگوید که: من می‌دانم، معلوم می‌شود که حق با اوست (چه، مفروض این است که باید یک نفر در میان ایشان باشد که آن را بداند و همه به جهل خویش معترف‌اند، مگر یک نفر که می‌گوید من آن را می‌دانم. و لهذا راوی قیّمیت علی علیه السلام را جزای شرط اختلاف قرار داد و به حضرت عرض کرد- در آنچه عرض می‌نمود- که: هرگاه چنین باشد، پس من گواهی می‌دهم که علی علیه السلام قیّم قرآن بوده، و اطاعتش بر همه کس واجب و حجت خدا بوده بر مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و هر چه در [مورد] قرآن فرموده راست و درست است. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند».

۴۳۶/۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس بن یعقوب روایت کرده است که گفت: گروهی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت آن حضرت بودند- که از جمله ایشان حرمان بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و طیار و جماعتی بودند- و هشام بن حکم در میان ایشان بود و او در سن شتاب بود. حضرت علیه السلام فرمود که: «ای هشام، آیا مرا خبر نمی‌دهی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟» هشام عرض کرد که: یا ابن رسول الله، من تو را اجلال و تعظیم می‌نمایم، و از تو شرم می‌کنم و زبانم یارای آن ندارد که در حضور تو چیزی بگویم و به سخن در آید. حضرت علیه السلام فرمود که: «چون شما را به چیزی امر کنم، به عمل آورید» (چه اطاعت من بر شما واجب است). هشام عرض کرد که: آوازه عمرو بن عبید و آنچه در آن اشتغال داشت از ترویج مذهب معتزله، به من رسید و شنیدم که در مسجد بصره می‌نشیند و کتب معتزله را درس می‌گوید.

این امر بر من بزرگ و گران آمد، بیرون رفتم که به نزد او روم و در روز جمعه داخل بصره شدم و به مسجد بصره رفتم، ناگاه دیدم که مردم بسیاری حلقه دور نشسته‌اند و عمرو بن عبید در میان آن حلقه نشسته و بر او دو جامه سیاه بود از پشم: یکی را لنگ کرده و دیگری را ردا، و مردم از او سؤال می‌کردند. خواستم که مردم را از یکدیگر دور کنم تا شکافی به هم رسد که تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۳۵

به نزد او روم. به ایشان گفتم که: راه دهید مرا. راه دادند و داخل آن مجلس شدم، و در آخر آن گروه بر سر زانوی خویش نشستم و به عمرو گفتم:

ای عالم، من مرد غریبم، مرا رخصت می‌دهی در باب مسأله‌ای که می‌خواهم از تو سؤال کنم؟ گفت: بلی. با وی گفتم که: چشم داری؟ گفت: ای فرزند من، این چه دخلی به سؤال دارد و این چه سؤال است که می‌کنی و چیزی را که می‌بینی چگونه از آن می‌پرسی؟ گفتم که: سؤال من همچنین است. گفت: ای فرزند من، بپرس و هر چند که سؤال تو سؤال احمقانه باشد. گفتم: مرا جواب کو در آن مسأله‌ای که از تو پرسیدم؟ گفت: بار دیگر بپرس. گفتم: چشم داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: رنگ‌ها و شخص‌ها را با آن می‌بینم. گفتم:

بینی داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: بوی چیزها را با آن می‌بویم. گفتم: دهان داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: مزه چیزها را با آن می‌چشم. گفتم: گوش داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: با آن آواز می‌شنوم. گفتم: آیا دل داری؟

گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: با آن تمیز می‌کنم میان هر چه وارد شود بر این اعضا و جوارح و حواس و مشاعر. گفتم: آیا این جوارح از دل بی‌نیاز نیستند؟ گفت: نه. گفتم:

چگونه می‌شود که این اعضا و جوارح به دل احتیاج داشته باشد با آن که اینها صحیح و سالم‌اند و در کار خود تمام‌اند و نقصی

ندارند؟ گفت: ای فرزند من، به درستی که این جوارح، چون شک کنند در چیزی که آن را بوییده باشند، یا دیده باشند، یا چشیده باشند، یا شنیده باشند، آن را به سوی دل بر می گردانند، و از استفساره می نمایند. پس دل یقین را متیقن و بی شک می سازد و شک را باطل می گرداند.

هشام می گوید که: گفتم: هرگاه امر بر این منوال باشد، پس خدا دل را در بدن به پا داشته و آن را مقرر ساخته برای رفع شک اعضا و جوارح؟ گفت: بلی. گفتم: پس ناچار باید که دل در کالبد باشد و اگر نباشد، جوارح را چیزی محقق و معلوم نمی شود و امور آنها منسّق و منتظم نمی گردد؟ گفت: بلی. گفتم: ای ابو مروان، پس بنا بر این، خدای تبارک و تعالی اعضا و جوارح تو را وانگذاشته تا آن که از برای آنها امامی قرار داده که آنچه را که درست یافته اند، تصدیق آنها می کند و حکم می نماید به صحت آن و آنچه را که در آن شک داشته باشند به واسطه آن، متیقن می شود و شکی که دارند، بر طرف می گردد، و همه این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلافی که دارند، وامی گذارد و امامی از برای ایشان اقامه نمی کند که شک

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۳۷

و حیرت خود را به سوی او باز گردانند که آنها را از ایشان رفع کند و از برای تو جوارحی که داری، امامی بر پا می کند که حیرت و شک خویش را به سوی آن بر گردانی؟

هشام می گوید: پس عمرو بن عبید ساکت شد و هیچ نگفت. بعد از آن، به جانب من ملتفت شد و گفت: تو هشام بن حکمی؟ گفتم: نه. گفت: آیا تو از هم نشینان اوئی؟ گفتم: نه.

گفت: پس تو از اهل کجایی و مردم کدام شهری؟ گفتم: از اهل کوفه ام. گفت: هرگاه چنین باشد، البته تو هشامی، پس مرا در بر گرفت و به جای خویش نشانید، و از جای خود بیرون رفت و سخن نگفت تا من برخاستم.

حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود که: «ای هشام، که این را به تو تعلیم کرد؟» عرض کردم که: این چیزی است که از تو فرا گرفتم و خود آن را تألیف کردم و به هم ضم نمودم. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که همین استدلال در صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام نوشته است.»

۴/۴۳۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از یونس بن یعقوب روایت کرده است که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد که: من مردی هستم، صاحب کلام و فقه و فرائض (که علم کلام و فقه و واجبات یا موارث را می دانم)، و آمده ام که با اصحاب تو مباحثه و گفت و گو نمایم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «سخن تو از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است، یا از پیش خود می گویی؟» عرض کرد که: از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و از پیش خود؛ هر دو می گویم.

حضرت علیه السلام فرمود: «پس تو در این هنگام شریک رسول خدایی صلی الله علیه و آله؟» عرض کرد: نه.

حضرت فرمود: «پس وحی را از جانب خدا شنیده ای که تو را خبر دهد؟» عرض کرد: نه.

فرمود: «پس فرمان برداری تو واجب است؛ چنانچه فرمان برداری رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب است؟» عرض کرد: نه. حضرت علیه السلام به جانب من التفات فرمود و فرمود که: «ای یونس بن یعقوب، این مرد با خود خصومت نمود و سخن خویش را باطل ساخت، پیش از آن که سخن گوید». بعد از آن فرمود که: «ای یونس، اگر علم کلام را نیکو می دانستی، با او تکلم می کردی».

یونس عرض کرد: زهی حسرت و ندامت بر جهالت من به آن. یونس می گوید که: بعد از آن به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، من از تو شنیدم که از علم کلام نهی می فرمودی و می فرمودی که: «وای بر اصحاب کلام! می گویند که: این منقاد و رام می شود و این منقاد نمی شود و این منساق و روان می گردد و این منساق نمی گردد، و این را تعقل

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۳۹

می‌کنیم و می‌فهمم و این را تعقل نمی‌کنیم» (یعنی: پس بسیار بحث و جدال می‌کنند و از پیش خود سخنان می‌گویند و اثبات و نفی می‌کنند. و بعضی گفته‌اند که: معنی آن، این است که اصحاب کلام می‌گویند که چاره‌ای نیست از قبول و اذعان به این که همه افعال از خدای تعالی است، و واجب نیست اذعان به این که بنده را فعل اختیاری می‌باشد. و می‌گویند که: قیاس در این موضع جاری می‌شود، و در این موضع جاری نمی‌شود. و این در نزد عقل مستحسن است (که عقل آن را نیکو می‌شمارد)، و این، در نزد عقل مستحسن نیست. مجملا آن که، ایشان به جبر و قیاس و استحسان قائل‌اند).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «جز این نیست که من گفتم. وای بر ایشان، اگر ترک کنند آنچه را که من می‌گویم و بروند به سوی آنچه خود می‌خواهند». بعد از آن به من فرمود که: «بیرون رو تا در خانه و نظر کن هر که را از متکلمان که دیدی، بیاور». یونس گفت که: حمران بن اعین و ابو جعفر احوال و هشام بن سالم و قیس ماصر را داخل کردم و همه علم کلام را خوب می‌دانستند و در آن صاحب تسلط بودند، و قیس ماصر به اعتقاد من، از همه ایشان متکلم‌تر بود و علم کلام را بهتر می‌دانست و آن را از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام تعلیم گرفته بود. و ما چون در مجلس نشستیم، در آن مکانی بود در منا و عادت آن حضرت چنین بود که پیش از وقت حج چند روزی در کوهی که در طرف حرم است، در خیمه کوچکی که از برای آن حضرت برپا می‌کردند، می‌نشست. حضرت علیه السلام سر خود را از خیمه بیرون کرد، دید که شتری به شتاب می‌آید، فرمود که: «به پروردگار خانه کعبه سوگند می‌خورم که هشام است که می‌آید». ما گمان کردیم که هشام، یکی از فرزندان عقیل است که بسیار او را دوست می‌دارد.

راوی می‌گوید که: بعد از آن، هشام بن حکم وارد شد و او جوانی بود که خطش تازه دمیده بود، و در میانه ما کسی نبود که سنش از او بیشتر نباشد. حضرت جای او را نمود، و فرمود که:

«هشام، بیاور ما است به دل و زبان و دست خویش». بعد از آن فرمود که: «ای حمران، با این مرد شامی گفت و گو کن». حمران با شامی گفت و گو کرد و بر او غالب آمد. و بعد از آن، فرمود که:

«ای طاقی (که مراد از آن ابو جعفر احوال است)، با او گفت و گو کن». احوال با وی گفت و گو نمود و بر او نیز بر او غالب شد. بعد از آن، فرمود که: «ای هشام بن سالم، با این مرد تکلم نما».

پس هشام بن سالم و شامی در بحث قرین یکدیگر بودند، و هیچ‌یک بر دیگری غالب نشدند (و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی این است که یکدیگر را شناختند و قدر علم هر یک بر

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴۱

دیگری معلوم شد). بعد از آن به قیس ماصر فرمود که: «با این شامی مباحثه کن». قیس با وی تکلم نمود و حضرت علیه السلام شروع فرمود به خندیدن (که از سخنان ایشان می‌خندید) چه، در آن غلط و اشتباه بسیاری بود و از خجالتی که به شامی رسید، یا بر قیس غالب گردید.

بعد از آن به شامی فرمود که: «با این غلام - یعنی هشام بن حکم - سخن بگو». عرض کرد.

آری، با او سخن می‌گویم. پس شامی به هشام گفت که: ای پسر، در باب امامت این، از من سؤال کن. هشام به خشم آمد، به مرتبه‌ای که بر خود لرزید، بعد از آن، به شامی گفت: ای مرد، آیا پروردگار تو مصلحت خلق خود را بهتر می‌داند یا خلق آن را بهتر می‌دانند؟ شامی گفت:

بلکه پروردگار من آن را بهتر می‌داند از ایشان. هشام گفت: پس با اعلمیت به صلاح حال ایشان، با ایشان چه کرده؟ گفت: حجت و دلیلی از برای ایشان بر پا کرده، تا آن که آن را پراکنده نشوند، و اختلاف در میانه ایشان به هم نرسد، و ایشان را با یکدیگر الفت و آمیزش دهد، و کجی ایشان را راست کند، و ایشان را خبر دهد به واجبات خدای تعالی.

هشام گفت که: کیست آن که می‌گویی؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله است. هشام گفت که: بعد از رسول خدا کیست؟ گفت: کتاب و سنت پیغمبر. هشام گفت: پس آیا کتاب و سنت امروز به ما نفع می‌رسانند در رفع اختلاف از ما؟ شامی گفت: بلی. گفت: پس چرا من و تو با هم اختلاف داریم؟ و تو از شام به نزد ما آمده‌ای در باب مخالفت ما با تو. شامی ساکت شد و هیچ نگفت.

حضرت صادق علیه السلام به شامی فرمود که: «تو را چه شد که سخن نمی‌گویی؟» عرض کرد که:

اگر بگویم که اختلاف نداریم، دروغ گفته‌ام و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از میان ما بر می‌دارند، سخن باطلی گفته‌ام؛ زیرا که کتاب و سنت، احتمال وجوه و معانی بسیار دارند. و اگر بگویم که با هم اختلاف داریم و هر یک از ما حق را ادعا می‌کند، و در این هنگام کتاب و سنت به ما نفع نمی‌بخشد، مگر آن که مرا بر او همان حجتی است که به آن اشاره شد، بی‌زیاده و نقصان.

حضرت علیه السلام فرمود که: «از او سؤال کن که او را استوار و عالم می‌یابی، و هر چه می‌خواهی در نزد او هست و می‌تواند که از عهده برآید». شامی به هشام گفت که: ای پسر، که مصلحت خلق را بهتر می‌داند، پروردگار ایشان یا خود ایشان؟ هشام گفت: پروردگار ایشان مصلحت ایشان را از خود ایشان بهتر می‌داند. شامی گفت که: آیا کسی را برای ایشان بر پا کرده که ایشان را بر یک قول بدارد که با هم اختلاف نکنند و کجی ایشان را راست و درست نماید و ایشان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴۳

را به حق و باطل که در دست دارند، خبر دهد؟

هشام گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا در این زمان؟ شامی گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در این زمان کیست؟ هشام گفت که: همین که نشسته است و همه کس، از همه جا، بارها می‌بندند و به خدمتش می‌آیند، و ما را به خبرهای آسمان خبر می‌دهد، و این را ابا عن جد میراث دارد. شامی گفت: مرا چگونه میسر می‌شود که این را بدانم؟

هشام گفت: او را سؤال کن از آنچه خواسته باشی و در ذهن تو در آید. شامی گفت: عذر مرا قطع کردی (که دیگر بهانه‌ای ندارم). پس بر من واجب است که از او سؤال کنم. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ای شامی، تو را خبر دهم که سفرت چگونه بود و راهی که آمدی به چه کیفیت بود، یا در آنچه اتفاقی افتاد؟» و حضرت فرمود که: «چنین و چنین بود» و تفصیل این اجمال را بیان فرمود. شامی شروع کرد به تصدیق کردن آن حضرت و می‌گفت: راست گفتی.

و من مسلمان شدم و گردن نهادم از برای خدا در این زمان.

حضرت علیه السلام فرمود: «بلکه در آن زمان به خدا ایمان آوردی؛ چه پیش از این مسلمان بودی؛ زیرا که اسلام، پیش از ایمان است و مردم بر آن از یکدیگر میراث می‌برند، و دختر و زن را از یکدیگر می‌گیرند، و مناکحه در میان ایشان واقع می‌شود، ولیکن بر ایمان ثواب داده می‌شوند، که خدا بدون آن ثواب عطا نمی‌فرماید».

شامی گفت: راست گفتی و من در این ساعت شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا و آن که محمد رسول خداست و آن که تو وصی و جانشین او صیای پیغمبری. پس حضرت علیه السلام به جانب حمران التفت نمود و فرمود که: «سخن را مطابق حدیث رسول جاری می‌سازی و درست می‌گویی و خطا نمی‌کنی». و به جانب هشام بن سالم ملتفت شد و فرمود که: «تو می‌خواهی که موافق حدیث رسول صلی الله علیه و آله سخن کنی، ولیکن آن را نمی‌شناسی و نمی‌دانی». بعد از آن به سوی احوال متوجه شد و فرمود که: «تو بسیار قیاس می‌کنی و به آن عمل می‌نمایی و روباه بازی در می‌آوری (و به مکر و حيله سخن می‌گویی)، و سخن باطل را به باطلی دیگر می‌شکنی و باطل می‌سازی، مگر این که باطل تو را از باطل خصم ظاهرتر و قوی‌تر است».

پس به سوی قیس ماصر التفت فرمود و فرمود که: «تو تکلم می‌کنی و خبری که به اعتقاد تو از همه خبرها که از رسول خدا صلی

الله علیه و آله روایت شده، نزدیک تر باشد، از هر چیزی به آن دورتر است (یعنی: آنچه در بحث و جدل ذکر می‌نماید، به اعتقاد خود به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴۵

می‌دانی، ولیکن در واقع از همه چیز نسبت به آن دورتر است). و حق را با باطل ممزوج می‌سازی، و کمی از حق، از بسیاری از باطل کفایت می‌کند (که به آن حاجتی نباشد)، و تو و احوال بسیار بر می‌جهید (و از جای خود به در می‌روی و از شاخ به شاخ می‌دوید و بر چیزی قرار نمی‌گیرید)، ولیکن در جدل استاد و صاحب وقوفید».

یونس می‌گوید: به خدا سوگند که گمان کردم که آن حضرت به هشام بن حکم می‌فرماید نزدیک است به آنچه به هشام بن سالم و ابوجعفر احوال فرموده بود. پس فرمود: «ای هشام، نزدیک نمی‌شوی به فرود آمدن بر زمین و پای‌های خویش را می‌پیچی و به هم ضم می‌کنی و چون قصد می‌نمایی که به مکانی روی، پرواز می‌کنی (و این کنایه است از کمال ثبات او در مقام جدال و سرعت در بحث و جواب که خصم را مغلوب و منکوب می‌سازد). و باید که مردم، چون تو گفت‌وگو کنند، یا چون تو باید که با مردم گفت‌وگو نماید. پس، از لغزش بپرهیز و شفاعت ما بعد از وقوع آن خواهد بود اگر خدای تعالی خواسته باشد».

۵/۴۳۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم از ابان که گفت: ابوجعفر احوال مرا خیر داد که: زید بن علی الحسین علیهما السلام به سوی او فرستاد، و زید خویش را از دشمنان پنهان ساخته بود. احوال گفت: به نزد او آمدم، به من گفت:

ای ابو جعفر، چه می‌گویی اگر در کوبنده‌ای از ما، در خانه تو را بکوبد، یا شب در آینده‌ای از ما، در شب به نزد تو آید؟ (حاصل معنی، آن که اگر یکی از ما، یا فرستادگان ما به نزد تو آید و خواسته باشد که با او بیرون آیی، آیا با او بیرون می‌آیی و بر دشمن ما خروج می‌کنی یا نه؟).

احوال می‌گوید: به زید گفتم که: اگر آن کس پدر، یا برادر تو باشد، با او بیرون می‌آیم و خروج می‌کنم. زید گفت: من می‌خواهم که خروج نمایم و با این گروه، مجاهده و کارزار کنم.

پس تو با من بیرون آی. گفتم: نه، این را نخواهم کرد، فدای تو گردم. زید گفت: آیا خودداری و تن‌پروری می‌کنی و جان خویش را از من مضایقه می‌نمایی؟ گفتم: جز این نیست که این نفس، یک نفس است (یعنی من یک نفرم و از این تن تنها، چه آید در این امر عظیمی که تو در نظر داری؟ یا مراد این است که نفس، یکی است و او را چاره‌ای نیست از فرمان‌برداری خدا و متعدد نیست که اگر به یکی از نافرمانی به عمل آید، به دیگری تدارک آن شود. و این معنی انب است به آنچه بعد از این می‌گوید که: پس اگر برای خدا در زمین، حجتی باشد، آن که از تو تخلف ورزیده و بازمانده، رستگار، و آن که با تو خروج نموده، هلاک گردیده است. و اگر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴۷

خدا را در زمین حجتی نباشد، آن که از تو تخلف ورزیده و آن که همراه تو آمده، با هم برابرند.

زید گفت که: ای ابو جعفر، من با پدرم بر سر سفره می‌نشستم و پدرم پارچه گوشت فربه و پاکیزه را به من لقمه می‌داد و لقمه‌ای که گرم بود، برای من سرد می‌نمود، و بعد از آن که سرد می‌شد، به من عطا می‌فرمود از روی شفقت (و مهربانی که نسبت به من داشت و می‌ترسید که طعام گرم مرا اذیت رساند). آیا با این مهربانی که با من داشت، شفقت نداشت و بر من نترسید از آتش جهنم که مرا اذیت کند در هنگامی که تو را به امر دین خبر داد، و مرا به آن خبر نداد؟

گفتم که: فدای تو گردم، از شفقت آن جناب با تو و از ترس گرمی آتش جهنم، تو را خبر نداده؛ زیرا که بر تو ترسیده که آن را قبول نکنی، و به این سبب داخل جهنم شوی و مرا خبر داد؛ زیرا که با من چنان نبود که با تو بود. پس اگر قبول کنم، نجات یابم و

اگر قبول نکنم، پروایی ندارد که من داخل جهنم شوم.

بعد از آن، به زید گفتم که: فدای تو گردم، آیا شما بهترید یا پیغمبران؟ گفت: بلکه پیغمبران بهترند. گفتم که: یعقوب به یوسف می‌فرماید که: «يَا بُنَيَّ لَا تَقْصِبْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا» (۱)، یعنی: «ای فرزند من، قصه مکن خواب خویش را بر برادران خود (و آن را به ایشان نقل مکن)، پس حيله کنند از برای تو؛ حيله كردنى به غايت». آیا می‌دانی که چرا ایشان را خبر نداد به پیغمبری و مرتبه یوسف، تا آن که برادران او با حيله و مكرى ننمایند (یا معنی، آن است که چرا ایشان را خبر نداد تا باشد که با وی مكر نکنند)، ولیکن این امر را از ایشان پوشید (نه از راه عداوت با یوسف و رضا به آنچه با او کردند، و محبت با پسران دیگر و رضا به فعل ایشان، بلکه چون می‌دانست که اگر ایشان را خبر دهد، هر آینه با یوسف می‌کنند با علم پیغمبری او، آنچه با او کردند با جهل به آن، که اگر می‌دانستند موجب کفر ایشان بود). پس همچنین پدرت از تو کتمان کرده و پوشید؛ زیرا که آن حضرت بر تو ترسیده که اگر بگوید، قبول نکنی.

احول می‌گوید که: زید گفت: به خدا سوگند که هر آینه اگر این سخن را می‌گویی و در ماده من این گمان می‌نمایی، بدان که صاحب تو (حضرت باقر، یا صادق علیهما السلام) در مدینه مرا خبر داد که: من کشته می‌شوم و در گناسه کوفه، مرا به دار می‌کشند. و مرا خبر داد که صحیفه‌ای در نزد اوست که خبر کشته شدن و بر دار زدن من، در آن است (یعنی: اگر تو آنچه را گفתי برای این

(۱). یوسف، ۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴۸

باب در بیان طبقات و مراتب انبیا و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴۹

می‌گویی که من طالب ریاست نباشم، یا از خروج ممنوع شوم و قتال نکنم، فایده ندارد؛ زیرا که من بالاتر از این را دانسته و شنیده‌ام و ممنوع نشدم، و آن همان است که از باقر، یا صادق علیهما السلام شنیدم که کشته می‌شوم و بر دار می‌روم، و با آن که صدق گفتار ایشان را می‌دانم و به امامت ایشان اقرار و اعتراف دارم؛ چه مجاهده من به جهت طلب ریاست نیست، بلکه به جهت رفع و دفع دشمنان دین است و لهذا از کشته شدن و بر دار رفتن پروا ندارم).

احول می‌گوید که: بعد از آن، به حج رفتم و امام جعفر صادق علیه السلام خبر دادم و به گفتار زید و آنچه من با او گفته بودم، و حضرت فرمود که: «او را گرفته‌ای از همه اطرافش از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و از جانب چپ و از بالای سر و از زیر پای‌ها و از برای او، راهی را وانگذاشته‌ای که در آن تواند رفت» (و آنچه حضرت صادق علیه السلام به احوال فرمود، از قبیل آن است که در حدیث سابق فرمود، نه تصویب و اظهار رضامندی به آنچه با زید رضی الله عنه کرده است؛ چنانچه مطلع بر حال زید، پوشیده نیست).

۲. باب در بیان طبقات و مراتب انبیا و رسل و ائمه علیهم السلام (که به معنی پیغمبران و فرستادگان و پیشوایانند و بیان تفاوت مراتب ایشان در پستی و بلندی نسبت به یکدیگر)

۴۳۹ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم و درست بن ابی منصور، از او روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «انبیا و رسولان، بر چهار طبقه‌اند: اول، پیغمبری است که خبر داده می‌شود در باب احکام و بر نفس خویش، بر سبیل الهام و پیغمبر خود است (که در او انحصار دارد)، و از خود به غیر تجاوز نمی‌کند. دوم،

پیغمبری است که اوامر و نواهی، در عالم خواب به او می‌رسد (یا فرشته را در خواب می‌بیند)، و او از او در بیداری می‌شنود، ولیکن او را معاینه نمی‌بیند (که با یکدیگر روبه‌رو شوند و هر یک به چشم خود دیگری را ببیند)، و به سوی کسی مبعوث نشده و بر او امامی گماشته که پیشوای اوست که در تمام امور، به او اقتدا می‌کند، «۱» چون امامت ابراهیم علیه السلام بر لوط. و سوم، پیغمبری است که در خواب می‌بیند آنچه را که مذکور شد، و در بیداری آواز

(۱). چه امام، در اصل، رشته، یا چوبکی است که بنایان با آن بنا را راست دارند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۱

را می‌شنود، و فرشته را معاینه می‌بیند، و خدا او را به سوی گروهی فرستاده؛ خواه آن گروه کم باشند و خواه بسیار، چون یونس و خدا در باب یونس فرموده: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» «۱»، یعنی: فرستادیم او را- یعنی یونس را- دیگر باره، بعد از بیرون آمدن از شکم ماهی به سوی صد هزار کس، یا زیاده از آن بودند.

و حضرت علیه السلام فرمود که: «سی هزار از صد هزار زیاده بودند (و آن که گفته که، یعنی گفتیم به یونس که: مخیری در رفتن به سوی گروهی که صد هزار نفرند، یا به سوی جمعی که از آن بیشترند، خلاف ظاهری را مرتکب شده، و در باب تردیدی که مفاد لفظ اوست، که در آیه وقوع یافته، وجوه بسیار گفته‌اند، و اقوی و اظهر آنها، این است که از برای ابهام باشد. و این کلام، اشاره است به کثرت عدد ایشان در رأی العین)، و بر آن حضرت امامی گماشته بود که به او اقتدا می‌نمود. و چهارم، آن است که در خواب می‌بیند، و در بیداری آواز را می‌شنود، و فرشته را معاینه می‌بیند، و حال آن که او امام است، چون پیغمبران اولوالعزم (که به معنی صاحبان صبر و ثبات و جدّ و جهد است و ایشان، اصحاب شریعت‌های تازه‌اند که در تأسیس و تقریر آنها سعی تمام نموده‌اند، و بر تحمل مشقت‌ها و جهاد و مقاتله و آزار کشیدن از سفیهان امت، مراسم صبر و شکیبایی به تقدیم رسانیده‌اند. و آنها پنج‌اند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد- صلوات الله علیه و علیهم- چنانچه بیاید). و حضرت ابراهیم علیه السلام پیغمبر بود و امام نبود، تا آن که خدا به او فرمود که: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»، یعنی: «به درستی که من گرداننده‌ام تو را از برای مردمان پیشوایی در دین» (که همه به تو اقتدا نمایند). «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»، یعنی: «ابراهیم به خدا عرض کرد که: و بعضی از فرزندان و نبرگان مرا نیز امام گردان». «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» «۲»، یعنی: حق تعالی در جواب ابراهیم فرمود که: نمی‌رسد عهد من (که امامت است) به ستم‌کاران». و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «یعنی هر که صنم و وثنی را پرستش نمود، امام نمی‌باشد». «۳»

(۱). صافات، ۱۴۷.

(۲). بقره، ۱۲۴.

(۳). و صنم و وثن- به تحریک- هر دو، بت است و فرق میان آن دو، آن است که صنم، آن است که صورتی داشته باشد و وثن، آن است که او را جثه‌ای باشد؛ خواه آن جثه از چوب باشد و خواه از سنگ و خواه از مس باشد و خواه از طلا- و نقره یا جوهر. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۳

۲/۴۴۰. محمد بن حسن، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن خالد، از محمد بن ستان، از زید شحام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که:

«خدای تبارک و تعالی ابراهیم را بنده خود گردانید، پیش از آن که او را پیغمبر گرداند، و او را پیغمبر گردانید، پیش از آن که او را رسول گرداند، و او را رسول گردانید، پیش از آن که او را خلیل گرداند، «۱» و او را خلیل خود گردانید، پیش از آن که او را امام

گرداند. پس چون خدا همه چیز را از برای او جمع فرمود، فرمود که: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ به درستی من تو را از برای مردمان پیشوا می‌گردانم، که همه به تو اقتدا کنند».

حضرت فرمود که: «پس به جهت بزرگی امامت و بلندی مرتبه آن در چشم حضرت ابراهیم گفت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ و بعضی از ذریه مرا نیز امام و پیشوای مردم گردان. خدا فرمود که: عهد من (که امامت است) به ستم‌کاران نمی‌رسد». حضرت فرمود که: «سفیه نادان و ضعیف زبون، امام و پیشوای پرهیزگاران نمی‌باشد».

۳/۴۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی خثعمی، از هشام، از ابن ابی یعفور که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«سادات و رؤسای پیغمبران و رسولان، پنج‌اند (و ایشان، صاحبان صبر و ثبات و جد و جهد از رسولان خدایند، که شریعت‌های تازه داشته‌اند، و در تأسیس و تقریر آنها سعی تمام نموده‌اند، و بر تحمل سختی‌ها و جهاد و آزار کشیدن از سفیهان امت، مراسم صبر و شکیبایی به تقدیم رسانیده‌اند)، و آسیای شریعت خدا بر سر ایشان گردیده، و ایشان: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمداند- صلی الله علیه و آله و علی جمیع الأنبياء-».

۴/۴۴۲. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسین، از اسحاق بن عبدالعزیز- که ابوالسفاتیج است-، از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «به درستی که خدا، ابراهیم را بنده خود گردانید، پیش از آن که او را پیغمبر گرداند، و او را پیغمبر گردانید، پیش از آن که او را رسول گرداند، و او را رسول گردانید، پیش از آن که او را خلیل گرداند، و او را خلیل گردانید، پیش از آن که او را امام

(۱). و خُلَّتْ، خالی ساختن دل باشد از غیر خدا، یا مخصوص کردن کسی را به دوستی، و این مرتبه، از رسالت بلندتر است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۴

باب در بیان فرق میان رسول و نبی و محدث

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۵

گرداند. پس چون این مراتب را از برای او جمع نمود، دست او را گرفت (که او را بلند مرتبه ساخت، یا خدا دست خود را نگاه داشت؛ به این که صنعت خویش را در باب او کامل گردانید)، به ابراهیم فرمود که: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ ای ابراهیم، به درستی که من تو را پیشوای مردمان می‌گردانم». پس به جهت بزرگی امامت در چشم ابراهیم، عرض کرد که: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ ای پروردگار من، و بعضی از ذریه مرا نیز امام گردان». خدا فرمود که: «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ عهد من به ستم‌کاران نمی‌رسد».

۳. باب در بیان فرق میان رسول و نبی و محدث «۱»

۴۴۳/۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ثعلبة بن میمون، از زراره که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» «۲»، یعنی: «و بود موسی فرستاده‌ای از نزد حضرت عزت» (که خبر دهنده خلق بود از جانب جناب احدیت با بلندی قدر و علو منزلت). که رسول چیست و نبی چه معنی دارد؟ و حضرت فرمود که: «نبی، آن است که فرشته را در خواب می‌بیند، و در بیداری آواز را می‌شنود، و فرشته را معاینه نمی‌بیند، و رسول، آن است که آواز را می‌شنود، و فرشته را در خواب می‌بیند، و در بیداری معاینه او را می‌بیند».

عرض کردم که: منزلت امام چیست که در بیداری آواز را می‌شنود، و فرشته را در خواب نمی‌بیند، و در بیداری او را معاینه

نمی‌نماید؟ پس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» (۳) «ولا محدث، یعنی: «و نفرستادیم پیش از فرستادن تو، هیچ رسولی و

(۱). محدث، بر وزن محمد، در لغت آن است که ظنّ صائبی داشته باشد که هر چه گمان کند، درست باشد؛ که گویا کسی او را به آن خبر داده، ولیکن مراد از محدث، در اینجا آن است که ملک او را حدیث کند از جانب خدا، چون فاطمه زهرا و ائمه معصومین -/ سلام الله عليهم اجمعین -/ (مترجم)

(۲). مریم، ۵۱.

(۳). حج، ۵۲. در این روایت و برخی روایات دیگر باب، لفظ «مُحَدَّث» در ادامه آیه آمده، در حالی که جزء آیه نیست، و توضیح و تفسیر است. به این معنا که در ادامه در یافت وحی و الهامات الاهی، کسانی هستند نیز که از نوعی الهام و علم ویژه برخوردار می‌شوند که از خطا مصون است.

و چنین ذکر شدن آن، برای توضیح تفاوت سه مقام نبوت و رسالت و محدث بودن، از سوی امام علیه السلام است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۷

هیچ پیغمبری و هیچ محدثی را، مگر آن که چون تلاوت می‌کرد، یا آرزو می‌نمود، می‌افکند شیطان در تلاوت، یا آرزوی او، آنچه را که می‌خواست.»

۲/۴۴۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مزار روایت کرده است که گفت:

حسن بن عباس معروفی، به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام نوشت که: فدای تو گردم، مرا خبر ده که فرق میان رسول و نبی و امام چه چیز است؟ گفت که: پس آن حضرت نوشت که - یا زبانی فرمود که - «فرق میان رسول و نبی و امام، آن است که رسول، آن است که جبرئیل بر او فرود آید، و او جبرئیل را ببیند، و سخن او را بشنود، و وحی بر او نازل شود، و بساست که در خواب دیده، مانند خواب دیدن ابراهیم علیه السلام که فرزند خود را سر بُرد. و نبی، بسا است که سخن فرشته را می‌شنود، و بساست که شخص و جثّه او را دیده و چیزی نشنیده. و امام، آن است که سخن را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند.»

۳/۴۴۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از احوال روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از رسول و نبی و محدث. حضرت فرمود که: «رسول، آن است که جبرئیل به نزد او می‌آید روبه رو، پس او را می‌بیند، و با او تکلم می‌کند. پس چنین کسی رسول است. و اما نبی، آن است که در خواب ببیند، چون خواب دیدن ابراهیم و مثل آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب می‌دید از اسباب پیغمبری پیش از وحی تا جبرئیل از جانب خدا به نزد او آمد و رسالت را از برایش آورد، و محمد در هنگامی که اسباب نبوت از برایش جمع شد و رسالت از جانب خدا به او رسید، جبرئیل به وساطت آن، به خدمت آن حضرت می‌آمد و به سبب آن، با او روبه‌رو سخن می‌گفت و از جمله پیغمبران، پیغمبری بود که اسباب پیغمبری از برایش جمع شده بود و در خواب می‌دید و روح (که فرشته بزرگی است) به نزد او می‌آمد و با او سخن می‌گفت و او را حدیث می‌کرد، و خبر می‌داد در بیداری، بی آن که او را ببیند. و اما محدث، کسی است که فرشته او را خبر می‌دهد و به او حدیث می‌کند و صحبت می‌دارد. پس آواز را می‌شنود، ولیکن او را معاینه نمی‌بیند و در خواب نمی‌بیند.»

۴/۴۴۶. احمد بن محمد (یا علی بن محمد) و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن حسین، از ابن فضال، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن مسلم، از بُرید، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که در قول خدای عزّوجلّ، همچنین

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۸

باب در بیان این که حجت برپا نمی‌شود از ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۹

فرمودند که: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» (۱) «و لا محدث. برید می‌گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، این قرائت، قرائت ما نیست (و ما با این وضع نمی‌خوانیم؛ چه در قرآن لفظ و لا محدث وجود ندارد، و شاید که در قرآن اهل بیت چنین بوده). برید، عرض کرد که: پس رسول و نبی و محدث کیانند و صفت ایشان چیست؟ حضرت فرمود که: «رسول، آن است که فرشته از برایش ظاهر می‌شود، و با او سخن می‌گوید. و نبی، آن است که در خواب می‌بیند و بسا است که نبوت و رسالت از برای یکی جمع می‌شود. و محدث آن است که آواز فرشته را می‌شنود و صورت او را نمی‌بیند».

برید می‌گوید که: عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، چگونه می‌داند که آنچه در خواب دیده، حق و درست است و این که آن سخن از فرشته است؟ حضرت فرمود که: «خدا او را توفیق می‌دهد از برای آن تا آن را بشناسد و بداند که از جانب خداست. و هر آینه خدا، کتاب‌های آسمانی را به کتاب شما- که قرآن است- ختم نمود (که قرآن، آخر کتاب‌ها است که بعد از آن، کتابی از آسمان فرود نیاید)، و پیغمبر شما- که محمد است- پیغمبران را ختم فرموده» (که آخرین ایشان است که بعد از او پیغمبری مبعوث نشود).

۴. باب در بیان این که حجت برپا نمی‌شود از برای خدا بر خلاق، مگر به واسطه امام

۱/۴۴۷. محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از حسن بن محبوب، از داود رقی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «حجت برپا نمی‌شود از برای خدا بر آفریدگانش (که در روز قیامت ایشان را بازخواست کند، که چرا چنین کردید و چرا چنان نکردید؟) مگر به واسطه امام، تا خدا با امام شناخته شود، یا شناسانیده شود» (که امام علیه السلام او را به مردم بشناساند، یا او امام را به مردم بشناساند تا بشناساند به ایشان آنچه را که در دین ضرور است. و کلام احتمال غیر این را نیز دارد و اظهر احتمالات، احتمال دوم است؛ زیرا که در بعضی از نسخه‌های کافی، به جای حتی يعرف، حیّ يعرف است و ترجمه آن، این است که مگر با امام زنده‌ای که معروف باشد و مردم او را بشناسند).

۲/۴۴۸. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء روایت کرده

(۱). حج، ۵۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۰

باب در بیان این که زمین از حجت خدا خالی نمی‌باشد

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۱

است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: حجت برپا نمی‌شود از برای خدای عزوجل بر خلقش، مگر با امام، تا شناخته شود» (یا با امام زنده‌ای که معروف باشد؛ چنانچه گذشت).

۳/۴۴۹. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از عباد بن سلیمان، از سعد بن سعد، از محمد بن عماره، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «حجت برپا نمی‌شود از برای خدا بر خلقش، مگر با امامی تا بشناسند» (یا امام زنده‌ای که معروف باشد؛ چنانچه معلوم شد).

۴/۴۵۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از خلف بن حماد، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «حجت پیش از خلق و با خلق و بعد از خلق بوده و هست و خواهد بود».

۵. باب در بیان این که زمین از حجت خدا خالی نمی‌باشد

۱/۴۵۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حسین بن ابی العلاء که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا می‌شود که زمین باشد و امامی در آن نباشد؟ حضرت فرمود: «نه». عرض کردم که دو امام، در آن می‌باشند؟ فرمود: «نه، مگر آن که یکی از این دو امام، ساکت باشد» (یعنی از دعوت و تعریف از پیش خود).

۲/۴۵۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس و سعدان بن مسلم، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت:

«شیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که زمین از خلایق خالی نمی‌گردد، مگر آن که در آن امامی هست، تا آن که اگر مؤمنان چیزی را در دین زیاد کنند، ایشان را بر گردانند، و اگر چیزی را کم کنند، آن را از برای ایشان تمام گردانند».

۳/۴۵۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ربیع بن محمد مُسَلَمِی، از عبدالله بن سلیمان عامری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «زمین از حالی به حالی نمی‌گردد، مگر آن که خدا را در آن حجتی است که حلال و حرام را به مردم می‌شناساند، و ایشان را به سوی راه خدا می‌خواند».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۳

۴/۴۵۴. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حسین بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: زمین بی امام باقی می‌ماند؟ حضرت فرمود: «نه».

۵/۴۵۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسْکَان، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که:

«خدای عزوجل، زمین را بی عالم - که مراد از آن، امام و حجت خداست - وانگذاشته و اگر این عالم نمی‌بود، حق از باطل شناخته نمی‌شد».

۶/۴۵۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا از آن جلیل‌تر و عظیم‌تر است که زمین را بی عالم واگذارد».

۷/۴۵۷. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از ابو اسامه و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو اسامه و هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابو اسحاق، از آن که بر او وثوق و اعتمادی داشته، از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «بار خدایا، به درستی که تو زمین خویش را خالی نمی‌گذاری از حجتی که از برای تو باشد بر آفریدگانت».

۸/۴۵۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند که خدا زمین را وانگذاشته از وقتی که قبض روح آدم فرموده تا امروز، مگر آن که در آن، امام و پیشوا بوده که به سبب او راه یافتن به سوی خدا به عمل آید. و امام، و حجت خداست بر بندگان او و زمین باقی نمی‌ماند بدون امامی که حجت است از برای خدا بر بندگانش».

۹/۴۵۹. حسین بن محمد، از مُعَلِّی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابو علی بن راشد روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «به درستی که زمین از حجتی خالی نمی‌باشد. و من، به خدا سوگند که همان حجت».

۱۰/۴۶۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر

صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا زمین بی امام باقی می‌ماند؟ فرمود که: «اگر زمین بی امام باقی می‌ماند، فرو می‌رفت و پنهان می‌شد» (و شاید که

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۴

باب در بیان این که اگر در زمین باقی نمانند مگر دو مرد

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۵

این کنایه باشد از هلاکت اهل زمین).

۱۱ / ۴۶۱. علی بن ابراهیم، از محمد عیسی، از محمد بن فضیل، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا زمین بی امام باقی می‌ماند؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: روایت به ما رسیده از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده است که: «زمین، بی امام باقی نمی‌ماند، مگر این که خدا غضب کند بر اهل زمین یا بر بندگان». حضرت فرمود: «نه، چنان باقی نخواهد ماند، و در آن هنگام که امام علیه السلام در آن نباشد، هر آینه فرو می‌رود».

۱۲ / ۴۶۲. علی از محمد بن عیسی، از ابو عبدالله مؤمن، از ابو هراسه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «اگر امام یک ساعت از زمین برداشته شود (که در آن نباشد)، هر آینه زمین به موج در آید و اهلش در آن فرو روند؛ چنانچه دریا به موج می‌آید و اهل خویش را غرق می‌کند».

۱۳ / ۴۶۳. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وشاء روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم که: آیا زمین بی امام می‌ماند؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: روایت به ما می‌رسد که زمین، باقی نمی‌ماند (یعنی بی امام)، مگر آن که خدای عزوجل بر بندگان خشم گیرد. حضرت فرمود که: «باقی نمی‌ماند و در هنگامی که امام در آن نباشد، هر آینه فرو خواهد رفت».

۶. باب در بیان این که اگر در زمین باقی نمانند مگر دو مرد، البته یکی از این دو حجت خواهد بود

۱ / ۴۶۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابن طیار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «اگر در زمین باقی نمانند مگر دو نفر، هر آینه یکی از این دو حجت است».

۲ / ۴۶۵. احمد بن ادريس و محمد بن یحیی، هر دو روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن سنان، از حمزه بن طیار، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «اگر دو نفر در دنیا باقی بمانند، هر آینه یکی از این دو، حجت است بر صاحب و رفیق خود».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۶

باب در بیان معرفت و شناخت امام و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۷

محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، مثل این را روایت کرده است.

۳ / ۴۶۶. محمد بن یحیی، از آن که او را ذکر کرده، از حسن بن موسی خشاب، از جعفر بن محمد، از کرام روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اگر مردم همه دو نفر باشند، که یکی از این دو نفر البته امام خواهد بود». و فرمود که: «به تحقیق که آخر کسی که می‌میرد، امام است تا آن که کسی بر خدای عزوجل حجت نتواند آورد، که او را واگذاشته بی آن که حجت خدا بر او تمام باشد».

۴ / ۴۶۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از علی بن اسماعیل، از ابن سنان، از حمزه بن طیار که

گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«اگر در زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از این دو، حجت خواهد بود». یا فرمود که: «دوم، حجت است». و شک از احمد بن محمد ناشی شده است.

۵/۴۶۸. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از نهدی، از پدرش، از یونس بن یعقوب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «اگر در زمین هیچ کس نباشد مگر دو نفر، البته امام یکی از این دو خواهد بود».

۷. باب در بیان معرفت و شناخت امام و وجوب رد کردن امر به سوی او

۱/۴۶۹. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن فضیل، از ابو حمزه که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «خدا را عبادت و بندگی نمی‌کند، مگر آن کس که خدا را بشناسد. اما آن کس که خدا را نمی‌شناسد، جز این نیست که عبادت می‌کند همچنان که می‌بیند از مردم از روی ضلالت و گمراهی، یا در حالی که گمراه است». عرض کردم که: فدای تو گردم، پس شناخت خدا چه چیز است؟ حضرت فرمود که: «تصدیق کردن خدای عزوجل و تصدیق رسول او در آنچه آن جناب فرموده. و آن حضرت آورده، و موالات و دوستی با علی، و اقتدای به آن حضرت در اعتقاد و گفتار و کردار، و به ائمه هدی علیهم السلام، و برائت و بیزاری به سوی خدای عزوجل از دشمنان ایشان. و خدای عزوجل همچنان شناخته می‌شود».

۲/۴۷۰. حسین، از مُعلی، از حسن بن علی، از احمد بن عائذ، از پدرش، از ابن اذینه روایت کرده است که گفت: حدیث کردند ما را چندین نفر، از امام محمد باقر یا امام جعفر تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۹

صادق علیهما السلام که آن حضرت فرمود که: «بنده خدا مؤمن نمی‌باشد تا آن که خدا و رسول خدا و همه ائمه هدی را بشناسد، و امام زمان خویش را بشناسد، و مشکلاتی که دارد به سوی او برگرداند، و در معضلات به او رجوع نماید، و او را تصدیق نماید در آنچه می‌فرماید». بعد از آن فرمود که: «چگونه آخر را می‌شناسد و حال آن که او اول را نمی‌داند، و معرفتی به حالش ندارد؟» (و شاید که مراد از اول، خدا و رسول باشد. پس مراد از آخر، ائمه باشد. و می‌تواند که مراد از آخر، امام زمان باشد، و بنا بر این، مراد از اول، امامان پیش از او باشد. و معنی دوم در نزد حقیر ظاهرتر است).

۳/۴۷۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از زراره روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده که آیا شناختن امامی که از شما اهل بیت باشد، بر همه خلائق واجب است؟ حضرت فرمود که:

«خدای عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را به سوی همه مردمان مبعوث فرمود، تا آن که رسول و حجتی باشد از برای خدا بر تمام خلق در زمین، که سکنی دارند. پس هر که به خدا ایمان آورد و به محمد (که رسول خداست صلی الله علیه و آله) ایمان آورد، و او را پیروی کند و تصدیق نماید، معرفت امامی که از ما باشد، بر او واجب است. و هر که به خدا ایمان نیاورده، و بر رسول خدا نگروده، و او را پیروی ننموده و تصدیق نکرده، و حق خدا و رسول را نشناخته، چگونه معرفت امام بر او واجب است؟ با آن که به خدا و رسول خدا ایمان ندارد، و حق ایشان را نمی‌شناسد» (چه معرفت امام، فرع معرفت ایشان است و آنچه اولاً و بالذات واجب است، معرفت خدا و رسول و ایمان به ایشان است، و بعد از آن، معرفت امام علیه السلام واجب می‌شود).

زراره می‌گوید که عرض کردم: پس چه می‌فرمایی در باب کسی که به خدا و رسول خدا ایمان می‌آورد، و رسول خدا را تصدیق می‌کند در تمام آنچه خدا بر او فرو فرستاده، آیا بر این گروه واجب است که شما را چنانچه باید بشناسد؟ (یعنی با این حال به سوی

امام چه حاجت است؟ و گویا زراره قول امام علیه السلام را که پیغمبر را تصدیق کند، حمل نموده بر تصدیق اجمالی به آنچه آن حضرت آورده، و لهذا تصدیق تفصیلی را مورد سؤال کرده از احتیاج به امام، با این حال سؤال کرد). و حضرت اشاره به جهت احتیاج فرمود و فرمود که: «آری. آیا چنین نیست که این گروه مخالفان فلاّن و فلاّن را بشناسد و اعتقاد به خلافت و امامت اینها داشته باشند؟» عرض کردم: بلی. فرمود که: «آیا گمان داری که خدا کسی است که معرفت این خلفای جور

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۷۱

را در دل‌های ایشان افکنده باشد؟ به خدا سوگند، که این را در دل‌های ایشان نینداخته، مگر شیطان؛ چه این عارفان تصدیق را داشتند و شیطان ایشان را گمراه گردانید تا آن که کردند آنچه کردند (پس صاحب تصدیق از اضلال شیطان، ایمن نیست و باید که امامی باشد که در مقابل ضلالت آن ملعون، مردم را هدایت فرماید. و می‌تواند که سؤال زراره در مرتبه دوم از وجود امام و وجوب معرفت او باشد، بر هر که ایمان به خدا و رسول آورد تا روز قیامت. و سؤال اول از حال گذشتگان باشد و جواب حضرت محمول باشد بر این که همه امت اتفاق دارند بر وجوب وجود امام، مگر آن که مخالفان در تعیین آن خطا و غلط کرده‌اند به علت اغوای شیطان. و مؤید این وجه است آنچه حضرت در آخر حدیث فرمود که: به خدا سوگند که به مؤمنین حق ما را کسی الهام نکرده، مگر خدای عزوجل».

۴/۴۷۲. از او، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی المقدم، از جابر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «جز این نیست که خدا را می‌شناسد و او را عبادت می‌کند، هر که خدا و امام او را از ما اهل بیت شناخته باشد. و هر که خدای عزوجل را نشناسد و امامی را که از ما اهل بیت باشد، نداند، همچنین به خدا سوگند، غیر خدا را می‌شناسد و می‌پرستد از روی گمراهی».

۵/۴۷۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضال بن ایوب، از معاویه بن وهب، از ذریح روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را از امامان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم. حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام امام بود، پس امام حسن، بعد از آن امام حسین، بعد از آن حضرت علی الحسین، بعد از آن حضرت محمد بن علی امام بودند. و هر که این را انکار کند، چون کسی است که معرفت خدای تبارک و تعالی و معرفت رسول صلی الله علیه و آله را انکار کرده باشد».

ذریح می‌گوید که: من عرض کردم که: بعد از آن، امام تویی- پس سه مرتبه این مقاله را مکرر کردم- حضرت فرمود که: «تو را حدیث نکردم مگر به جهت آن که تو از جمله گواهان خدای تبارک و تعالی، یا شهیدان راه او باشی در زمین» (چه مؤمنان در نزد خدا شهیدان و به منزله ایشانند).

۶/۴۷۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از پدرش، از امام جعفر

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۷۳

صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «صالح و نیکو نمی‌باشید تا عارف شوید و خدا را بشناسید، و عارف نمی‌باشید تا تصدیق کنید، و تصدیق نمی‌کنید تا تسلیم کنید و گردن گذارید درهای چهارگانه را (که عبارت است از: توبه کردن از شرک، و ایمان به وحدانیت، و عمل صالح، و هدایت یافتن به حجت‌های خدا که در آیه بعد مذکور است. و بعضی گمان کرده‌اند که درهای چهارگانه: محمد و علی و حسن و حسین‌اند- صلوات الله علیهم-) و اول این درها، صلاحیت ندارد مگر به آخر آن، و تسلیم آن، بدون تسلیم باقی نفع نمی‌بخشد، و اصحاب سه در از این چهار در- که مخالفانند که در حجت را ندارند- گمراه شده‌اند و حیران گردیده‌اند؛ حیرانی دوری (تا به آنان که صاحب هیچ در یا یک در یا دو درند چه رسد). و به درستی که خدای تبارک

و تعالی قبول نمی‌فرماید، مگر عملی را که شایسته باشد، و نمی‌پذیرد از بندگان، مگر وفای به شرطها و عهدهای آن جناب (که کنایه است از امور چهارگانه که شروط آمرزش‌اند).

پس هر که با خدای عزوجل به آن شروطی که مقرر فرموده، وفا کند، و کار کند آنچه را که در عهد و کتاب خویش وصف نموده، می‌رسد به آنچه در نزد خداست از درجات بلند و آنچه را که به او وعده داده، تمام آن را می‌گیرد. به درستی که خدای تبارک و تعالی بندگان خویش را به راه‌های هدایت خبر کرده، و در آن راه‌ها نشانه را از برای ایشان قرار داده، که راستی آنها را با آن نشانه‌ها بفهمد، و ایشان را خبر داده که چگونه سلوک کنند، و به چه وضع در آن راه روند.

پس فرمود: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (۱)، یعنی: «به درستی که من هر آینه به غایت آمرزنده‌ام کسی را که توبه نمود از شرک، و از آن بازگشت و ایمان آورد به وحدانیت من و به آنچه پیغمبران من از نزد من آورده‌اند، و عمل شایسته‌ای را به‌جا آورد. پس راه راست یافت». و فرموده که: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۲)، یعنی: «جز این نیست که خدای تعالی عمل را قبول می‌فرماید از پرهیزگاران». پس هر که از خدا پرهیز کند و بتسد از مخالفت او، در باب آنچه او را به آن امر فرموده، خدا را ملاقات کند و حال آن که مؤمن باشد به آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده، ولیکن این پرهیزگاری و ملاقات بسیار دور است. و گروهی مردند و مردند پیش از آن که راه راست یابند، و گمان کردند که ایمان آورده‌اند و شرک آورده بودند،

(۱). طه، ۸۲.

(۲). مائده، ۲۷.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۷۵

از آنجا که نمی‌دانستند که آن شرک است. به درستی که هر که در آید به خانه‌ها از درهای آن، راه راست یافته و هر که در غیر آن رفته، در راه هلاکت سلوک نموده. خدا طاعت و فرمان‌برداری ولی و صاحب امر خود را به طاعت رسول خویش پیوند نموده، و طاعت رسول خویش را به طاعت خود وصل فرموده. پس هر که طاعت والیان امر خدا را ترک کند، خدا و رسول او را طاعت نکرده، و آن طاعت اقرار و اعتراف است به آنچه از نزد خدای عزوجل فرود آمده: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (۱)، یعنی: «فراگیرید آرایش خویش را در نزد هر مسجدی» (و مراد امام علیه السلام، این است که در نزد هر عبادتی، معرفت امام را داشته باشید، و خود را به آن زینت دهید). و بجوید خانه‌هایی را که خدا اذن داده و امر فرموده به آن که برداشته شود و بلند گردد که به تعظیم، آن را بلند قدر و بزرگ دانند و در آنها نام خدا یاد شود و احکام و آیات او را در آن خانه‌ها مذکور سازند.

پس به درستی که خدا شما را خبر داده: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» (۲)، یعنی: «در سوره نور که ایشان - یعنی صاحبان آن خانه‌ها - مردانی چنداند که از غایت استغراق در عبادت و انقیاد امر او سبحانه، مشغول نمی‌سازد و باز نمی‌دارد ایشان را تجارت و بازرگانی، از یاد کردن خدا و به پا داشتن نماز و از دادن زکات، و با وجود مبادرت به طاعت و استغراق در بندگی و عبادت، می‌ترسند از روزی که دل‌ها بگردند در آن از دریافتن، و دیده‌ها از دیدن» (یا از هر طرف گردند تا بلکه بدانند که چاره چیست، و ببینند که نامه ایشان از کجا به دید می‌آید، و این ترجمه آیه‌ای است که حضرت به طریق اقتباس در کلام خویش تضمین فرموده و نظم آیه چنین است).

به درستی که خدا رسولان را برای امر خویش خالص گردانیده (که از غیر او فارغند). بعد از آن، ایشان را خالص گردانیده؛ در حالتی که تصدیق شدگان بودند به سبب خلوص و اخلاص در باب انذارات خدا و ترسی که به مردم می‌دادند (از عقوبت‌های دنیوی و اخروی به معجزات یا این که هر یک از این رسولان، تصدیق همه را می‌نمودند در میانه پیغمبران منذر که خدا ایشان را برای ترسانیدن خلایق فرستاد). پس فرمود: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا

(۱). اعراف، ۳۱.

(۲). نور، ۳۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۷۷

نَدِیْرٌ» (۱)، یعنی: «و نیست هیچ امتی از امم سابقه، مگر آن که گذشت در میان ایشان به پیغمبری بیم کننده که مردم را می ترساند». و هر که جاهل باشد و امام خود را نشناسد، سرگردان و متحیر است، و هر که بی‌عقل باشد، و امام خویش را بشناسد، راه راست یافته است.

به درستی که خدای عزوجل می فرماید: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۲)، یعنی: «پس به درستی که قصه این است که: کور و نابینا نیست ظاهر ایشان؛ چه همه چیز را می بینند، ولیکن نابینا است از مشاهده اعتبار دل‌هایی که در سینه‌های ایشان است». چگونه راه راست یابد آن که بینایی ندارد؟ و چگونه بینایی به هم رساند آن که تدبیر و عاقبت اندیشی نمی کند؟ پیروی کنید رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او را و اقرار کنید به آنچه از نزد خدا فرود آمده و آثار هدایت را (که آثار ائمه هدی است) پیروی نمایید؛ زیرا که ایشان نشانه‌های امانت و پرهیزگاری‌اند.

و بدانید که اگر مردی عیسی، پسر مریم را انکار کند و به هر که غیر او باشد از پیغمبران، اقرار داشته باشد، ایمان ندارد. و راه الهی را پیروی کنید، به جستن نشانه آن (که ائمه‌اند) و آثار ایشان را بجوید از پس پرده‌های ظلمانی (که عنکبوت، زبان مخالفان آن را تنیده)، تا امر دین خود را کامل گردانید و به خدا که - پروردگار شما است - ایمان آورید.

۷ / ۴۷۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن حسین بن صغیر، از آن که او را حدیث کرده، از ربیع بن عبدالله، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «خدا ابا و امتناع فرموده از آن که چیزها جاری و موجود شوند، مگر به اسباب. پس از برای هر چیزی از ممکنات، سببی قرار داده و برای هر سببی شرحی قرار داده (که عبارت است از حد و رسم، و مسمی است به قول شارح)، و هر شرحی را علم و دانشی قرار داده، و هر علمی را دری و حجتی ناطق قرار داده (که سخن گوید)، و هر که آن در را شناخته، شرح و علم را شناخته، و هر که آن را شناخته، این را نیز شناخته و این علم و در، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما ییم» (که منم شهر علم و علی در آن شهر است).

۸ / ۴۷۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «هر

(۱). فاطر، ۲۴.

(۲). حج، ۴۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۷۹

که خدای عزوجل را اطاعت و عبادت کند، به عبادتی که نفس خود را در آن به زحمت و مشقت اندازد، و او را امامی از جانب خدا نباشد، سعی و کوشش که کرده، مقبول نمی گردد، و حال آن که او گمراه و سرگردان و حیران است و خدا اعمال او را دشمن می دارد و داستان این کس، چون داستان گوسفندی است که راه غلط کرد، و از شبان و گله خود دور افتاد، پس ناگاه می رفت و می آمد و آرام نمی گرفت، و در همه آن روز در حرکت بود. پس چون پرده شب او را پوشید و جهان تیره و تاریک گردید، گله گوسفندی را دید که با شبان خود می روند، پس به سوی آن گله میل نمود و بی جستجو با آن همراه شد، به گمان آن که این گله و شبان اوست، و به واسطه آن فریفته شد و گول خورد. پس با آنها شب به روز آورد در آرامگاه و آغلی که داشتند.

پس چون هوا روشن شد و آن شبان گله خویش را بیرون کرد و راند که آنها را به چراگاه برد، این گوسفند دید که این شبان و گله را نمی‌شناسد، رم برداشت و ناگاه به این طرف و آن طرف می‌دوید حیران و سرگردان و شبان و گله خود را می‌طلبید. پس گله دیگری را دید که با شبان خود می‌رفتند، به سوی آن میل کرد و به آن نیز فریفته شد، آن شبان بر او بانگ زد و گفت: به شبان و گله خود ملحق شو که تو عبث در زمین می‌گردی و حیران و سرگردانی؛ زیرا که از شبان و گله خود دور افتاده‌ای، باز رم برداشت و ترسان و حیران بود و در زمین می‌گشت و او را شبانی نبود که او را راهنمایی کند به سوی چراگاهی که در آن چراکند، یا او را به سوی گله خود برگرداند. پس در بین این که آن گوسفند همچنین سرگشته و حیران بود، ناگاه گرگ تلف و هلاکت آن را غنیمت شمرد و آن را خورد.

و همچنین به خدا سوگند ای محمد، هر که از این امت چنان شود که او را امامی نباشد از جانب خدای عزوجل که پاک باشد از گناهان، یا ظاهر باشد (یعنی وجودش هویدا باشد، و هر چند که به حسب شخص پیدا نباشد، یا شخصش ظاهر باشد و اگر چه در بعضی از اوقات از برای پاره‌ای از اشخاص باشد، یا غالب باشد بر تمام خلق در علم و عمل و غیر آن) و عادل باشد، صبح می‌کند با گمراهی و سرگردانی. و اگر بر این حال بمیرد، بر کفر و نفاق مرده.

و بدان ای محمد، که ائمه جور و پیشوایان ستم و پیروان ایشان، هر آینه دور شدگانند از دین خدا و خود گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند. پس کردارهای ایشان که آنها را به جا می‌آورند، چون خاکستری است که باد آن را سخت بگیرد، و به او برخورد در روز صاحب باد تند و آن را به نوعی پراکنده سازد که اثری از آن باقی نماند، در حالی که توانایی ندارد از آنچه

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۸۱

کار کرده‌اند بر چیزی (یعنی مطلقاً و اصلاً بر آن ثوابی نیابد). این که مذکور شد، همان گمراهی دور است» (و این، ترجمه آیه‌ای است که حضرت به طور اقتباس در کلام خود تضمین فرموده، و نظم آیه در سوره ابراهیم، چنین است که: «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ» (۱)).

۹ / ۴۷۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبدالرحمان، از هیشم بن واقد، از مقرن روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ابن کواء به خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ» (۲)، یعنی: «و بر اعراف و اعالی، مردانی چند باشد که بشناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را به نشانی که در روی ایشان باشد» (چه، بهشتیان سفید رو باشند و دوزخیان سیاه رو، و چون مقصود ابن کواء سؤال از هر یک از رجال و اعراف بود، که در آیه مذکور است حضرت او را جواب فرمود به بیان کردن مقصود از رجال و اشاره نمودن به معانی اعراف» (۳)).

پس فرمود که: ما بر اعراف و باروی میان بهشت و دوزخیم، و یاوران خویش را به نشانه‌ای که در روی ایشان است می‌شناسیم. و ما یم اعراف و کارگزاران مردم که خدای عزوجل را نشناسد، مگر به راه معرفت و شناخت ما (بنا بر آن که اعراف، جمع عریف بر وزن شریف باشد و آن به معنی کارگزار قوم و نقیب مردم است و به معنی دوم رئیس و دانا و شناسنده نیز می‌باشد، و ایشان حامل معرفت خدا و در آن اصیل‌اند و غیر به وساطت ایشان خدا را می‌شناسند). و ما یم اعراف و معرفتی که آنچه مقصود است به معرفت آن به عمل می‌آید، و خدای عزوجل در روز قیامت بر روی جسر «۴» جهنم ما را شناسا می‌گرداند. پس داخل بهشت نمی‌شود مگر آن که ما را شناسد، و ما او را شناسیم، و داخل جهنم نشود مگر آن کس که ما را نشناسد، و ما او را شناسیم. به درستی که خدای تبارک و تعالی اگر می‌خواست خویش را به بندگان می‌شناسانید، ولیکن ما را درها و راه‌های خویش قرار داده، و وجهی که آمدن به سوی او از آن است. پس آنان که از ولایت و دوستی ما میل کنند، یا غیر ما را بر ما

(۱). ابراهیم، ۱۸.

(۲). اعراف، ۴۶.

(۳). و اعراف، بارویی است در میان بهشت و دوزخ، و در غیر آن نیز، استعمال می‌شود؛ چنانچه بیاید. (مترجم)

(۴). پل.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۸۳

تفضیل و زیادتی دهند، از راه برگشتگانند.

و پس برابر نیستند آنان که مردم به ایشان چنگ در زدند و مساوات ندارند؛ زیرا که اکثر مردم رفته‌اند به سوی چشمه‌های تیره و ناصاف، که به جهت کثرت امتلا، پاره‌ای از آنها از پاره‌ای می‌ریزد، و هر که به سوی ما آمده، به سوی چشمه‌های صاف آمده که به فرمان پروردگار خود روان می‌شوند، و آنها را نیستی و بریدگی نمی‌باشد.

۴۷۸ / ۱۰. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از علی بن محمد، از بکر بن صالح از ریان بن شیب، از یونس، از ابو ایوب خزازی، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای ابو حمزه، یکی از شما بیرون می‌رود و چند فرسنگی در نظر دارد، پس برای خود بلدی طلب می‌کند. و تو به راه‌های آسمان از خود نادان تری بر راه‌های زمین، پس برای خود بلدی طلب کن.»

۴۷۹ / ۱۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ایوب بن حرّ، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل «وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^۱، که آن حضرت فرمود که: «حکمت، فرمان بردن خدا و شناختن امام است» (و آیه در باب عقل گذشت).

۴۸۰ / ۱۲. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «آیا امام خود را شناخته‌ای؟» عرض کردم:

بلی، به خدا سوگند پیش از آن که از کوفه بیرون روم. حضرت فرمود: «در این هنگام تو را بس است.»

۴۸۱ / ۱۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از بُرید روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که تکلم می‌فرمود در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»^۲، یعنی: «آیا آن کس که مرده بود، پس زنده کردیم او را و قرار دادیم او را نور و روشنی که می‌رود به آن نور در میان مردمان» [چون کسی است که داستانش یا خودش در تاریکی‌ها مانده چنان نباشد که بیرون آید از آن].

(۱). بقره، ۲۶۹.

(۲). انعام، ۱۲۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۸۵

پس حضرت فرمود که: «مرده در این آیه، کسی است که چیزی را نمی‌شناسد». و نوری که به آن در میان مردمان می‌رود، «امامی است که به او اقتدا می‌شود» «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»^۱ (که ترجمه شد با صدر آیه). حضرت فرمود که: «کسی است که امام را نمی‌شناسد.»

۴۸۲ / ۱۴. حسین بن محمد روایت کرده است، از مُعلی بن محمد، از محمد بن اورمه و محمد بن عبدالله، از علی بن حسیان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: ابو عبدالله جدلی بر امیر المؤمنین علیه السلام داخل شد، حضرت فرمود که: ای ابو عبدالله، می‌خواهی تو را خبر دهم به تفسیر قول خدای

عَزَّوَجَلَّ «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» * وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَتْ وَ جَوْهَهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲). ابو عبدالله عرض کرد: [بله] یا امیر المؤمنین، فدای تو گردم. امیر المؤمنین فرمود که: حسنه در آیه، شناختن ولایت و دوستی ما اهل بیت و سیئه، انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است. بعد از آن، حضرت این آیه را بر او خواند. و ترجمه آیه، این است که: «هر که بیاورد حسنه و خصلت نیکی را، پس او را جزایی است بهتر از آن و از فضل آن، و ایشان که حسنه از ایشان صادر شده از ترس و هول عظیم، در روز قیامت ایمنند، و هر که بیاورد سیئه و خصلت بدی را، پس نگون سار شود روی‌های ایشان در آتش (که ایشان را سرنگون به آتش دوزخ اندازند)، پس خازنان دوزخ به ایشان گویند که: آیا جزا داده می‌شوید؟ (یعنی: خدا جزا نداد شما را) مگر جزای آنچه بودید در دنیا که می‌کردید» (و آن را به جا می‌آوردید). باب در بیان وجوب فرمان برداری ائمه

۸. باب در بیان وجوب فرمان برداری ائمه علیهم السلام

۴۸۳/۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «بالا-ترین موضع امر و کوهان و میان و کلید آن، و در و باب چیزها، و خشنودی خداوند رحمن - تبارک و تعالی - طاعت امام است، بعد از معرفت خدا». بعد از آن فرمود که: «خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ

(۱). انعام، ۱۲۲.

(۲). نمل، ۸۹ و ۹۰.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۸۷

فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهُ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (۱)، یعنی: هر که فرمان برد رسول خدا را، پس به حقیقت که فرمان برده خدا را، و هر که اعراض کند از فرمان، پس نفرستادیم تو را بر ایشان نگاهبانی که به جبر و اکراه ایشان را از گناهان باز داری». ۴۸۴/۲. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از ابان بن عثمان، از ابوالصباح روایت کرده است که گفت: گواهی می‌دهم که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «شهادت می‌دهم که علی، امامی است که خدا طاعت و فرمان برداری او را واجب گردانیده، و آن که امام حسن، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده، و آن که امام حسین، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده، و آن که حضرت محمد بن علی، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده است».

۴۸۵/۳. و به همین اسناد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را حماد بن عثمان، از بشیر عطار که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ما گروهی هستیم که خدا، طاعت ما را واجب گردانیده، و شما اقتدا می‌کنید به کسی که مردم به جهالت و نادانی در باب او، معذور نیستند، و خدا بهانه ایشان را از ایشان نمی‌پذیرد».

۴۸۶/۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای عزوجل: «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (۲)، یعنی: «و دادیم اولاد ابراهیم را پادشاهی بزرگی». که آن حضرت فرمود که: «آن، طاعت مفروضه است» (که خدا فرمان برداری ما را بر مردم واجب گردانیده).

۴۸۷/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابو خالد قماط، از ابوالحسن عطار که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«شركت قرار ده در میانه اوصیا و پیغمبران در وجوب فرمان برداری» (و احتمال دارد که معنی این باشد که: «خدا شرکت قرار داده، یا من قرار می‌دهم». و بنا بر جمیع احتمالات، قرار داد

(۱). نساء، ۸۰.

(۲). نساء، ۵۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۸۹

شرکت بر تمام رعیت آن حضرت، واجب است).

۶/۴۸۸. از احمد بن محمد (و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که از ایشان، از احمد بن محمد) از محمد بن ابی عمیر، از سیف بن عمیره، از ابوالصباح کِنانی روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ما گروهی هستیم که خدای عزوجل فرمان برداری ما را واجب گردانیده و از برای ما است انفال (و انفال غنیمت‌هاست که از کافران حربی دچار می‌شود و غیر آن از آنچه فقها- رضوان الله علیهم- در کتاب خمس ذکر کرده‌اند). و از برای ما است، مال‌های پاکیزه و نفیس (که قطعه باشد و پادشاه کافران حربی آنها را برگزیده باشد). و ماییم راسخون در علم (که خدا در قرآن ذکر فرموده و در دانستن تأویل متشابهات با خود قرین نموده و آیه آن مذکور گردید). و ماییم حسد برده شدگان (که مردم به ما حسد ورزیدند). و آنان که خدا در باب ایشان فرموده: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (۱)، یعنی: بلکه آیا حسد می‌برند مردم را بر آنچه خدا داده ایشان را از فضل خود».

۷/۴۸۹. احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء روایت کرده است که گفت: اعتقاد خویش را در باب اوصیا برای امام جعفر صادق علیه السلام ذکر کردم و عرض کردم که:

اعتقاد ما این است که: طاعت ایشان، واجب است. حضرت فرمود: «آری، ایشان آنانند که خدای عزوجل فرموده است که: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲)، یعنی:

«فرمان برید خدا را و فرمان برید رسول او را (که محمد است) و خداوندان امر امامت را از خودتان» (که ائمه هدایند- صلوات الله علیهم اجمعین- بنا بر مذهب شیعیان، و سنیان اولی الامر را پادشاهان می‌دانند). و حضرت علیه السلام فرمود: «و ایشان، آنانند که خدای عزوجل فرموده است که: «إِنَّمَا وَكَلَّمَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» (۳)» (که ترجمه آن گذشت).

۸/۴۹۰. و به همین اسناد از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد روایت است که گفت: مرد فارسی زبانی از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمود و عرض کرد که: فرمان برداری تو واجب است؟ فرمود: «آری». عرض کرد که: مثل طاعت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «آری».

۹/۴۹۱. احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از امامان که: آیا در

(۱). نساء، ۵۴.

(۲). نساء، ۵۹.

(۳). مائده، ۵۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۹۱

فرمان و طاعت، به یک روش جاری می‌شوند؟ فرمود: «آری».

۱۰/۴۹۲. و به همین اسناد، از مروک بن عبید، از محمد بن زید طبری روایت است که گفت: در خراسان بر بالای سر امام رضا علیه السلام ایستاده بودم و نزد آن حضرت چند نفر از بنی هاشم بودند و اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی در میان ایشان بود. پس

حضرت فرمود که: «ای اسحاق، به من خبر رسیده که مردم می‌گویند که: ما گمان داریم که همه مردمان بندگان ما نیستند. نه، به حق خویشی که من با رسول خدا دارم، سوگند می‌خورم که من، هرگز این را نگفته‌ام، و این را از یکی از پدران خود نشنیده‌ام که بگوید، و به من نیز نرسیده از یکی از پدران خود که این را گفته باشد، ولیکن می‌گویم که: مردمان، بندگان ما نیستند در فرمان‌برداری و موالیان ما نیستند در باب دین. پس باید که آن که حاضر است به غائب برساند».

۴۹۳/۱۱. علی بن ابراهیم، از صالح بن ستندی، از جعفر بن بشیر، از ابو سلمه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«ما یم آنان که خدا اطاعت ما را واجب گردانیده، و مردم را نمی‌رسد و جائز نیست مگر معرفت ما، و مردم به جهالتی که در باب ما داشته باشند، معذور نباشند. هر که ما را شناسد، مؤمن است و هر که ما را نشناسد و انکار کند، کافر است. و هر که ما را نشناسد و انکار نکند، گمراه است تا برگردد به سوی راه راستی که خدا بر او واجب گردانیده، از فرمان‌برداری ما که واجب است. پس اگر بمیرد با این گمراهی که دارد، خدا به او آنچه خواهد، می‌کند».

۴۹۴/۱۲. علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت: سؤال کردم او را از بهتر چیزی که بندگان به وساطت آن به سوی خدای عزوجل تقرب می‌جویند فرمود که: «بهتر چیزی که بندگان به آن تقرب می‌جویند به سوی خدای عزوجل، اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا و اطاعت صاحبان امر از شما است. - امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: دوستی ما، ایمان و دشمنی ما، کفر است».

۴۹۵/۱۳. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از فضاله بن ایوب، از ابان، از عبدالله بن سنان، از اسماعیل بن جابر روایت کرده است که به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: می‌خواهم بر تو عرض کنم دین خود را که خدای عزوجل را به آن دین اطاعت و دین‌داری می‌نمایم. حضرت فرمود: «بیار آنچه داری». اسماعیل می‌گوید که: پس عرض کردم که: شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا، در حالی که تنهاست و او را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۹۳

شریکی نیست، و آن که محمد، بنده و رسول اوست، با آن که اقرار دارم به آنچه آن را از نزد خدا آورده است، و آن که علی علیه السلام، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، و بعد از آن حضرت امام حسن علیه السلام، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، و بعد از آن امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، و بعد از امام حسین علیه السلام، حضرت علی بن الحسین علیه السلام، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، تا آن که امر امامت و خلافت به سوی آن حضرت منتهی شد. بعد از آن، عرض کردم که: تو امامی به طریق مزبور - خدا تو را رحمت کند - حضرت فرمود که: «این دین خدا و دین فرشتگان اوست».

۴۹۶/۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابو اسحاق، از بعضی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «بدانید که صحبت با عالم - یعنی امام - و پیروی کردن او، دینی است که خدا به آن اطاعت می‌شود و اطاعت امام، محل و آلت است از برای کسب حسنات و نیکی‌ها و مکان و آلت محو سیئات است (که گناهان را از نامه عمل پاک می‌کند)، و ذخیره‌ای است از برای مؤمنان (که در روز قیامت ایشان را نفع می‌بخشد)، و رفعت است در مقام ایشان (که با آن، به مقامات بلند می‌رسند در زمان حیات ایشان)، و زینت تمامی است بعد از مردن ایشان».

۴۹۷/۱۵. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا، از آن بزرگوارتر و کرامتش از این بیشتر است که به واسطه خلق خود و مشابهت به

ایشان، شناخته شود، بلکه خلق به آن جناب شناخته می‌شوند. و حضرت فرمود که: «راست گفتم».

عرض کردم که هر که بشناسد و بداند که او را پروردگاری هست، سزاوار است از برای او که بداند که این پروردگار را خشنودی و غضبی می‌باشد، و بداند که او نمی‌تواند که خشنودی و غضب آن جناب را بشناسد، مگر به وحی یا به وساطت رسول. هر که وحی بر او نازل نشود و پیغمبر نباشد، او را سزاوار است که رسولان را طلب کند و جستجو و تفحص نماید، پس چون ایشان را ملاقات نمود، می‌فهمد که ایشان حجت خدا بر خلائق اند و از برای ایشان است فرمان‌برداری خلائق که خدا آن را واجب گردانیده. و به مردم گفتم که: آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت بود از جانب خدا بر تمام خلائق؟ گفتند: بلی.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۹۵

گفتم: پس در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، حجت بر خلق از جانب خدا که بود؟ گفتند: قرآن. پس من در قرآن نظر کردم دیدم که مرجئه و قدّری و زندیقی که به آن ایمان نیاورده و اعتقاد ندارد، به آن، مخاصمه و گفت‌وگو می‌کنند و آن را دلیل می‌آورند بر صحت مذهب خویش، به مرتبه‌ای که چنین زندیق بی‌ایمان به خصومت خویش یا به وساطت خصومت کردن به قرآن، بر مردان غالب می‌شود، پس دانستم که قرآن حجت نمی‌تواند بود مگر با قیّم و نگهبانی که بر اسرار آن مطلع باشد (که آنچه در آن بفرماید حق و درست باشد).

به ایشان گفتم که: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود آن را می‌دانست، و عمر می‌دانست، و حذیفه می‌دانست. گفتم: همه آن را می‌دانستند؟ گفتند: نه. پس کسی را نیافتم که در باب او گفته شود که همه آن را می‌داند، مگر علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - و هرگاه چیزی باشد که در میانه گروهی دعوی و نزاع باشد و این بگوید که: من نمی‌دانم و آن بگوید که: من نمی‌دانم، و یکی بگوید که: من می‌دانم، معلوم می‌شود که حق با اوست (چه، مفروض این است که باید یک نفر در میان ایشان باشد که آن را بداند و همه به جهل خویش معترف‌اند، مگر یک نفر که می‌گوید من آن را می‌دانم. و لهذا راوی قیّمیت علی علیه السلام را جزای شرط اختلاف قرار داد و به حضرت عرض کرد- در آنچه عرض می‌نمود- که: هرگاه چنین باشد، پس من گواهی می‌دهم که علی علیه السلام قیّم قرآن بوده، و اطاعتش بر همه کس واجب و حجت خدا بوده بر مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و هر چه در قرآن فرموده راست و درست است. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند».» (۱)

(و کلینی رضی الله عنه در اینجا ذکر کرده آنچه را که در باب اضطرار خلق به سوی حجت ذکر کرده، و ترجمه آن مذکور شد؛ بدون زیاده و نقصان و لهذا حقیر در آنجا آن را ترجمه ننموده به آنجا حواله نمود، اما حدیث را تتمه هست که در آنجا ذکر فرموده و در اینجا مذکور است و آن، این است که منصور می‌گوید).

پس به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: علی علیه السلام از دنیا رفت تا آن که حجتی را بعد از خویش وا گذاشت، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وا گذاشت و گواهی می‌دهم که: حجت خدا بر خلائق بعد از علی علیه السلام، حسن بن علی است و شهادت می‌دهم بر امام حسن که آن

(۱). همان گونه که مترجم -/ رحمه الله -/ یادآوری کرده، از آغاز حدیث تا این بخش را به دلیل تکراری بودن، ترجمه نکرده، که از ترجمه همان حدیث به اینجا منتقل شد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۹۷

حضرت از دنیا رفت تا آن که حجتی را بعد از خود وا گذاشت، چنانچه پدر و جدش وا گذاشتند، و گواهی می‌دهم که حجت خدا بعد از امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام است و اطاعت آن حضرت واجب بود. حضرت فرمود که: «تو را خدا رحمت کند». پس سر آن حضرت را بوسیدم و عرض کردم که: نیز گواهی می‌دهم بر حضرت امام حسین علیه السلام، که آن حضرت از

دنیا نرفت تا آن که بعد از خود حجتی را وا گذاشت، و آن حجت حضرت علی بن حسین علیه السلام است و اطاعت آن حضرت واجب بود. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند».

پس سر آن حضرت را بوسیدم و گفتم که: نیز شهادت می‌دهم بر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام، که آن حضرت از دنیا نرفت تا آن که بعد از خود، حجتی را وا گذاشت و آن حجت، حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام است و اطاعت آن حضرت، واجب بود. فرمود:

«خدا تو را رحمت کند». عرض کردم که: سر خویش را به من عطا فرما تا آن را ببوسم.

حضرت خندید. عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، به حقیقت دانستم که پدر تو از دنیا نرفت، تا وا گذاشت حجتی را بعد از خود، چنانچه پدرش وا گذاشت. و گواهی می‌دهم به خدا، که تویی حجت خدا و این که اطاعت تو واجب است. حضرت فرمود که: «باز ایست و ساکت شو، خدا تو را رحمت کند». عرض کردم که: سر خود را به من ده تا آن را ببوسم. پس سر آن حضرت را بوسیدم. حضرت خندید و فرمود که: «مرا از هر چه خواهی بپرس که بعد از امروز، هرگز تو را انکار نخواهم کرد» (که حق تو را نشناسم و استحقاق تو را ندانم که قابلیت جواب حق و صریح بدون تقیه داری و چیزی را از تو پنهان نمی‌دارم).

۱۶/۴۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از قاسم بن محمد جوهری، از حسین بن ابی العلاء روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: اوصیا، اطاعت ایشان بر مردم از جانب خدا واجب است؟

فرمود: «آری، ایشان، آنانند که خدای عزوجل فرموده است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱) و ایشان، آنانند که خدای عزوجل فرموده: «إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۲) (و ترجمه صدر آیه

(۱). نساء، ۵۹.

(۲). مائده، ۵۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۹۹

در باب نوادر باب جوامع توحید گذشت و ترجمه تتمه آن این است که: همانا ولی شما، خدا و رسول اوست و کسانی [که] ایمان آورده‌اند؛ آنان که متصف‌اند به این که به پا می‌دارند نماز را (با شرایط و ارکان)، و می‌دهند زکات را و حال آن که ایشان رکوع کنند گانند».

(و عطا فرمودن امیر المؤمنین انگشتر خویش را به سائل در حال رکوع، و نزول این آیه در شأن او در میان عامه و خاصه، مشهور و در کتب حدیث و تفاسیر فریقین مدون و مسطور است، و نسبت آن به سائر ائمه، یا بر سبیل مجاز است؛ چه، هر گاه فعلی از بعضی از قومی سرزند، جایز است که آن را نسبت به همه آن قوم دهند، و مدار کلام خدا، بلکه لغت عرب، اکثر اوقات بر این است. یا این نسبت به طریق حقیقت است، به اعتبار وقوع این فعل از هر یک از ایشان. و در روایتی دیدم که هر یک از حضرات، در رکوع انگشتر خویش را به سائل دادند و آن سائل، فرشته بود که خدا او را فرستاده بود. و حدیث حله، می‌آید).

۱۷/۴۹۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حماد، از عبدالاعلی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «شنیدن و فرمان بردن، درهای خیر و خوبی است. آن که بشنود و فرمان برد، بر او حجتی نیست، و آن که بشنود و فرمان نبرد، او را حجتی نیست. و امام و پیشوای مسلمانان، حجت و حجت آوردن او تمام است در روزی که خدای عزوجل را ملاقات نماید».

بعد از آن فرمود که: «خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» (۱)، یعنی: یاد کن روزی را که می‌خوانیم هر گروهی از مردمان را به پیشوای ایشان که در مذهب پیروی او نموده باشند» (چنانکه می‌گویند: ای شیعیان علی علیه السلام، بیایید. ای سنیان، ای حنفیان، ای شافعیان، بیایید و امثال اینها. یا ظاهر گروهی را با امام ایشان می‌خوانیم و همه را در موقف حساب در می‌آوریم). باب در بیان آن که ائمه گواهان خدای عزوجل‌اند بر خلق

۹. باب در بیان آن که ائمه علیهم السلام گواهان خدای عزوجل‌اند بر خلق

۱/۵۰۰. از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی (یعنی قندهاری)، از سیماعه روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام در شرح قول خدای عزوجل: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» (۲)، فرمود که: «این

(۱). اسراء، ۷۱.

(۲). نساء، ۴۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۰۱

آیه در شأن امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، در حالتی که اختصاص به ایشان دارد (و عام نیست در ایشان و سایر امم سابقه که همه را فرا گیرد، و هر امت که در آیه مذکور است، محمول است بر هر جماعت موجوده از امت آن حضرت، در هر قرن و زمان معینی از برای ریاست امامی از ائمه. و به سوی این اشاره فرموده می‌فرماید که: در هر قرنی از ایشان (یعنی امت محمد صلی الله علیه و آله) امامی از ما هست که گواه است بر ایشان، و محمد صلی الله علیه و آله گواه است بر ما).

پس ترجمه آیه این می‌شود: «پس چگونه باشد و چه نوع بود حال کافران و ظالمان، وقتی که بیاوریم از هر گروهی از امت‌های تو یا محمد، گواهی را (و آن امام ایشان خواهد بود که بر افعال و اعمال قبیحه و حسنه و عقاید فاسده و حقه ایشان گواهی می‌دهد) و بیاوریم تو را بر این گواهان (که امامان امت تواند) گواه، تا گواهی دهی بر ایشان» (در باب رسانیدن آنچه باید به مردم برسانند).

۲/۵۰۱. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عائذ، از عمر بن اذینه، از بُرید عَجَلی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزوجل: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا لِتُكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (۱)، پس حضرت فرمود که: «ماییم امت و گروهی که افضل امت‌ها و اشرف ایشانیم. و ماییم گواهان خدا بر خلقش و حجت‌های او در زمینش». و ترجمه آیه بنابر این، آن است که: «و هم‌چنان که شما را از راه یافتگان گردانیدیم، گردانیدیم شما را گروهی برگزیده و بزرگوار و میانه و راست (که اعوجاجی در اعتقاد و فعل و قول شما نیست. و این، مرادف عصمت است). تا باشید گواهان بر مردمان» (که امت محمداند).

برید می‌گوید که: عرض کردم که قول خدای عزوجل که می‌فرماید: «مِلَّةً أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» (۲)، که ترجمه آن این است که: «مانند واسع گردانیدن کیش پدر شما که ابراهیم است» و تنگ‌گیری نکردن در آن (یعنی در دین اسلام، تنگ‌گیری نیست، چنانکه در ملت ابراهیم نیست. و یا در تقدیر، آن است که پیروی کنید و لازم خود گردانید ملت پدر خویش، ابراهیم را. مقصود خدا از مخاطبین که به ایشان فرموده که: پدر شما کیانند). حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده بخصوص» (یعنی: نه جمیع امت، به اعتبار آن که آن حضرت پدر حضرت پیغمبر است و

(۱). بقره، ۱۴۳.

(۲). حج، ۷۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۰۳

پیغمبر، پدر امت و پدر پدر، در حکم پدر است. یا به اعتبار تخصیص خطاب به عرب که اکثر ایشان از ذریه اویند، و در آن تغلیب باشد، چنانچه اکثر مفسرین گفته‌اند).

«هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» (۱)، یعنی: «خدا، نامیده شما را مسلمانان پیش از این».

حضرت فرمود: «در کتاب‌هایی که گذشته است.» (وَفِي هَذَا). و در این قرآن (و این آیه، در سوره حج است، و لفظ «عَلَيْكُمْ» در آن، بعد از «شَهِيداً» واقع شده، ولیکن در آنچه از نسخ کافی که به نظر رسید، لفظ پیش است و این اشتباه، از راوی یا ناسخ است. و بعضی گفته‌اند که این آیه نیست، بلکه اشاره به مضمون آیه است، و از این جهت همه آیه را ذکر نرموده، و به فهم مخاطب حواله نموده، و نظیر این در این کتاب بسیار است). و ترجمه آن، بنابر نظم قرآن، این است که: «تا باشد رسول (که محمد صلی الله علیه و آله است) گواه بر شما».

حضرت فرمود: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ما (به آنچه به ما رسیده از جانب خدای عزوجل، یا) به آنچه ما به امت رسانیدیم از جانب آن جناب، به وساطت آن حضرت. و ما ییم گواهان خدا بر مردمان به طاعت، و هر که تکذیب کند (و ما را به دروغ نسبت دهد)، او را در روز قیامت تکذیب می‌کنیم. پس هر که ما را تصدیق کند، او را در روز قیامت تصدیق می‌کنیم».

۳/۵۰۲. به همین اسناد، از مُعَلَّى بن محمد، از حسن بن علی، از احمد بن عمر حلال روایت است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از معنی قول خدای عزوجل: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِيٍّ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» (۲). حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام، شاهد و گواه بر رسول خداست، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر برهانی روشن از جانب پروردگار خویش قرار و استقرار دارد». و ترجمه آیه این است که: «آیا پس آن کسی که بر برهانی روشن باشد از جانب پروردگار خویش (که معجزه است) و در پهلو در آید او را گواهی از خدا (که به صحتش گواهی دهد)، برابر است با آن کس که چنین نیست».

۴/۵۰۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه، از بُرید عَجَلی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که قول خدای تبارک و تعالی: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً» (۳)،

(۱). حج، ۷۸.

(۲). هود، ۱۷.

(۳). بقره، ۱۴۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۰۵

(که ترجمه آن گذشت). مراد از امت و گواهان که در آن مذکور است، کیانند؟ حضرت فرمود که: «ما ییم امت و گروهی که افضل امت‌ها و اشرف ایشانیم. و ما ییم گواهان خدا بر خلق او و حجّت‌های او در زمین او» (و همین جزو حدیث به سندی دیگر گذشت).

بُرید می‌گوید که: عرض کردم که: کیست مقصود از قول خدای تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» * وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ» (۱)، یعنی: «ای کسانی که گرویده‌اید و ایمان آورده‌اید، رکوع کنید و سجود کنید و بپرستید پروردگار خویش را در تمام آنچه به آن متعبدید؛ از نماز و روزه و حج و غیر آن.

بکنید نیکویی را (یعنی کاری را که در شرع پسندیده باشد؛ چون نوافل و طاعات و صله ارحام و مکارم اخلاق و امثال آن)، شاید

که شما رستگار شوید. و جهاد و کارزار کنید با کافران، در راه خدا (و محض فرمان برداری)؛ چنانچه سزاوار جهاد او باشد (و قابلیت ساحت میدان عزت و جلالت او را داشته باشد که کمال جد و جهد در آن باشد، و خالص باشد از برای رضای خدا، و غبار غیر بر آن دیده نشود). او سبحانه، برگزید شما را برای دین خود و نصرت آن.

آن حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده. و ما یم برگزیدگان خدا» و حضرت اشاره به شرح مضمون «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» که بعد از آنچه گذشت واقع شده، فرموده، می فرماید که: «و قرار نداده خدای تبارک و تعالی در دین هیچ ضیق و تنگی را (پس حرج از ضیق سخت تر و شدتش بیشتر است). «مَلَّةٌ أَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ»». حضرت فرمود که: «ما را بخصوص قصد فرموده». و همچنین و «هُوَ سَيِّمًاكُمْ الْمُسْلِمِينَ»، (اشاره به مضمون آیه است، والا آیه، واو ندارد، بلکه هو به جای واو است) و فرمود که: «خدای عزوجل ما را مسلمانان نامیده». «مِنْ قَبْلُ»، یعنی: «پیش از قرآن». حضرت فرمود: «در کتاب‌هایی که گذشته». «وَفِي هَذَا». «یعنی در این قرآن» و همچنین «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» «۲» (که ترجمه آن گذشت. و وجه تقدیم و تأخیر که در آن است، مذکور شد. و حضرت

(۱). حج، ۷۷ و ۷۸.

(۲). حج، ۷۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۰۷

در این حدیث، فرموده آنچه در حدیث سابق گذشت که «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ما، به آنچه به ما رسیده از جانب خدای تبارک و تعالی (یا به آنچه ما به امت رسانیدیم از جانب آن جناب، به وساطت آن حضرت). و ما یم گواهان بر مردمان در روز قیامت. پس هر که تصدیق نموده او را تصدیق نمایم، و هر که تکذیب کرده او را تکذیب فرمایم».

۵/۵۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از سلیم بن قیس هلالی، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی ما را پاک و پاکیزه گردانیده از آنچه نباید کرد، و نگاه داشته از آن که نشاید به جا آورد، و ما را گواهان خود بر خلق خود و حجت خود در زمین خود ساخته، و ما را با قرآن قرار داده و قرآن را با ما قرار داده» (که ما از آن جدا نمی شویم و آن از ما جدا نمی شود). باب در بیان این که ائمه راهنمایان همه خلق اند به راه راست

۱۰. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام راهنمایان همه خلق اند به راه راست

۱/۵۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید از نصر بن سُوید و فضالَه بن ایوب، از موسی بن بکر، از فضیل که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزوجل «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» «۱» (که ترجمه آن در حدیث بعدی می آید)، پس حضرت فرمود که: «هر امامی، راه‌نماینده است قرنی را که آن امام، در میان ایشان است».

«۲»

۲/۵۰۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه، از برید عجلی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در شرح قول خدای عزوجل «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» «۳» که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله منذر و ترساننده‌ای است که خدا فرموده، و مردم هر زمانی را هادی و راه‌نماینده‌ای از ما هست که ایشان را راهنمایی می کند به سوی آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را آورده. پس رهنمایان بعد از آن حضرت، علی علیه السلام است و اوصیای بعد از او یک به یک».

(۱). رعد، ۷.

(۲). و قرن، اهل و مردم هر روزگاری است، و نیز مقدار عمر اهل آن است به طور متوسط، و غیر از این در معنی قرن گفته‌اند.
(مترجم)

(۳). رعد، ۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۰۹

و ترجمه آیه این است که: «جز این نیست که تو بیم کننده و ترساننده‌ای (که مردم را از عذاب خدا می ترسانی. یعنی فرستاده شده برای ترسانیدن و بر تو همین بلاغ و رسانیدن است و بس؛ به اظهار معجزات داله بر صدق تو، و تو را به آیات مقترحه که کفّار خواهش دارند، و به اظهار آن بدون اراده ما چه کار؟) و هر گروهی را ره نماینده‌ای است که ایشان را راهنمایی می کند».

۳/۵۰۷. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جُمهور، از محمد بن اسماعیل، از سَعدان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی چه؟ فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ترساننده‌ای است که خدا فرموده، و علی -/ صلوات الله علیه -/ همان رهنا است که در آیه مذکور است. ای ابو محمد! آیا امروز هیچ رهنمایی هست؟» عرض کردم: بلی! فدای تو کردم، همیشه از شما رهنمایی بعد از رهنمایی بوده، تا آن که هدایت به تو داده شد، و خلافت به تو رسید.

حضرت فرمود: «خدا تو را رحمت کند ای ابو محمد! اگر قصه چنان باشد که هر گاه آیه‌ای بر مردی فرود آید، پس آن مرد بمیرد، آن آیه بمیرد (و مصداق خارجی نداشته باشد)، کتاب خدا می میرد و معطل و بیکار می ماند و بیانش فوت می شود (چه بنا بر این فرض، رهنمایی نیست که مردم را به سوی احکام و اسرار آن راهنمایی کند). ولیکن این کتاب خدا زنده است که جاری می شود در کسانی که باقی مانده‌اند؛ چنانچه در آنان که در گذشته‌اند جاری شده و امر و نهی آن به همه رسیده و می رسد».

۴/۵۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از صفوان، از منصور، از عبدالرحیم قصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا، ترساننده است و علی علیه السلام، رهنماینده که در این آیه مذکوراند. بدان و آگاه باش! که این هدایت و رهنمایی، با آیه مذکوره از ما نرفته، و حکم آن، نسبت به ما برطرف نشده و همیشه در شأن ما جاری بوده تا این ساعت که در آنیم» (یا جاری است تا قیامت).

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۰

باب در بیان این که ائمه والیان امر خدا و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۱

۱۱. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام والیان امر خدا و خزانه‌داران علم اویند

۱/۵۰۹. محمد بن یحیی عطار، از احمد بن ابی زاهر، از حسن بن موسی، از علی بن حسان، از عبد الرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «ما یم والیان امر خدا و خزانه‌داران علم خدا و صندوق وحی خدا».

۲/۵۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از علی بن اسباط، از پدرش اسباط، از سوره بن کلب که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «به خدا سوگند، هر آینه ما خزانه‌داران خداییم در آسمان و زمین

او، اما نه بر طلا و نه بر نقره، لیکن بر علم آن جناب».

۳/۵۱۱. علی بن موسی روایت کرده است از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی، از نصر بن شوید که آن را مرفوع ساخته از سیدیر، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو کردم، شما چه صفت دارید؟ فرمود: «ماییم خزانه‌داران علم خدا و ماییم ترجمه‌های وحی خدا و ترجمان‌های آن.» (۱) و ماییم حجت بالغه خدا و رسا بر هر که در زیر آسمان و هر که در بالای زمین است».

۴/۵۱۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نصر بن شعیب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای تبارک و تعالی فرموده است که: تمام کردن حجت من به غایت بر بدبختان از امت تو است. و ایشان، آنانند که ولایت علی و اوصیای بعد از تو را ترک کنند؛ زیرا که در ایشان است سنت و طریقه تو و راه و روش پیغمبران پیش از تو، و ایشان خازنان علم منند بعد از تو. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد به نام‌های ایشان و نام‌های پدران ایشان علیهم السلام».

۵/۵۱۳. احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از محمد بن خالد، از فضاله بن ایوب، از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

(۱). و ترجمه به فتح تا و جیم، بیان کردن لغتی است به لغتی دیگر و لغتی که بیان لغتی دیگر باشد. و ترجمان به ضم تا و جیم، و به فتح هر دو و به ضم یکی و فتح دیگری، معنی است که معنی لغت دیگر باشد؛ چون ترجمه و بیان کننده زبانی به زبانی دیگر چون مترجم. و ابن اثیر در نهاییه می‌گوید که: ترجمان، به ضم و فتح، کسی است که سخن را ترجمه می‌کند و آن را نقل می‌کند از لغتی به لغتی دیگر و جمع آن تراجم است. (مترجم)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۲

باب در بیان این که ائمه، خلیفه‌های خدای ...

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۳

فرمود که: «ای پسر ابی یعفور، به درستی که خدا یکی است و یگانه و متفرد به یگانگی، و تنهاست به امر خویش (که امر شریعت است، یا امر خلافت) که در تعیین و تقدیر و نصب آن شریکی ندارد. پس خلقی را آفرید و ایشان را برای این امر و توضیح و بیان آن، معین فرمود.

پس ما همان خلق معین و مقدریم که خدا تقدیر و تعیین نموده. ای پسر ابی یعفور، پس ما حجت‌های خداییم در میان بندگانش و خزانه‌داران بر علمش و نگهبانیم به این حجت».

۶/۵۱۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بن معاویه و محمد بن یحیی، از عمر کی بن علی هر دو، روایت کرده‌اند، از علی بن جعفر، از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود که: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: خدای عزوجل ما را آفرید، پس آفرینش ما را نیکو گردانید، و ما را تصویر نمود و نگاشت، پس صورت‌های ما را نیکو ساخت، و ما را در آسمان و زمین، خزانه‌داران خود گردانید و درخت از برای ما سخن گفت و به عبادت و بندگی کردن ما، خدا معبود و پرستیده شد. و اگر ما نمی‌بودیم، خدای عزوجل معبود نمی‌شد» (چه مردم نمی‌دانستند که چه باید کرد).

۱۲. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام، خلیفه‌های خدای عزوجل‌اند در زمین و درهای اویند که از آنها آمده می‌شود «۱»

۱/۵۱۵. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از ابی مسعود، از جعفری روایت کرده است که گفت:

شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «ائمه هدی، جانشینان خدایند در زمین».

۲/۵۱۶. از او، از مُعلی، از محمد بن جمهور، از سلیمان بن سماعه، از عبدالله بن قاسم، از ابوبصیر روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اوصیای پیغمبر، درهای خدای عزوجل اند که از آنها آمده می‌شود (که باید مردم از آن در به سوی خدا روند و از آن راه به معرفتش رسند و احکام آن را بدانند و راه بهشت پیمایند). و اگر ایشان نمی‌بودند، خدای عزوجل شناخته نمی‌شد، و به ایشان خدای تبارک و تعالی حجت را بر خلق خود تمام کرده است».

(۱). خلیفه، به معنی پادشاه و قائم مقام است؛ چه خلافت به کسر خا، به جای کسی بودن است در کاری، و مراد از در، راه به سوی شناختن خداست و دانستن احکام او و به سوی بهشت. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۴

باب در بیان این که ائمه نور خدای عزوجل اند

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۵

۳/۵۱۷. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وُشّا، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از معنی قول خدای جل جلاله: «وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» «۱»، که حضرت فرمود که: «ایشان ائمه‌اند». و ترجمه آیه این است که: «و وعده داد خدا آنان را که ایمان آورده‌اند از شما و کردند کارهای شایسته را، که هر آینه خلیفه گرداند البته ایشان را در زمین، چنانکه خلیفه گردانید آنان را که پیش از ایشان بوده‌اند» (یا چنانچه خلیفه گردانیده شدند).

۱۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام نور خدای عزوجل اند

۱/۵۱۸. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از علی بن مرداس روایت کرده است که گفت: حدیث کردند ما را صفوان بن یحیی و حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از ابو خالد کابلی که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای عزوجل: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» «۲»، یعنی: «پس ایمان آورید و بگروید به خدا و فرستاده او (که محمد است) و آن، نور و روشنی که فرو فرستادیم».

حضرت فرمود که: «ای ابو خالد، به خدا سوگند که این، نور امامان از اولاد محمداند صلی الله علیه و آله تا روز قیامت. و به خدا سوگند، که ایشان، نور خدایند که آن را فرو فرستاده. و به خدا سوگند، که ایشان نور خدایند در آسمان‌ها و زمین. ای ابو خالد، به خدا سوگند، هر آینه نور امام در دل‌های مؤمنان روشن تر است از آفتاب روشنی‌بخش درخشان در روز. و به خدا سوگند، که ایشان دل‌های مؤمنان را روشن می‌سازند و خدای عزوجل نور ایشان را می‌پوشد از هر که می‌خواهد، پس دل‌های ایشان تاریک می‌شود. ای ابو خالد، به خدا سوگند که هیچ بنده‌ای ما را دوست ندارد و با ما موالات نورزد، تا خدا دل او را پاک و پاکیزه گرداند از عقاید فاسده و خدا دل بنده را پاک نمی‌گرداند تا تسلیم کند از برای ما و منقاد ما باشد در همه حال و در همه چیز و با ما در مقام آشتی باشد. پس چون با ما در مقام آشتی باشد و در مقام جنگ و نزاع نباشد، خدا او را از حساب سخت سالم بدارد و ایمن گرداند او را از ترس بزرگ تر روز قیامت تا به بزرگ و کوچک آنچه رسد».

۲/۵۱۹. علی بن ابراهیم، به اسناد خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در

(۲). تغابن، ۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۷

قول خدای عزوجل: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» تا قول آن جناب «وَ اتَّبِعُوا التَّوْرَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، که آن حضرت فرمود که: «نور در این موضع، امیر المؤمنین علی و امامانند علیهم السلام». (و آنچه از آیه ذکر نشده، این است که: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ» (۱)). و ترجمه آن به ترتیب آیه این است که: «پرهیزکاران و مؤمنان که رحمت برای ایشان می‌فرستیم، آنانند که پیروی می‌کنند فرستاده خدا را که محمد است. و صفتش این است که پیغمبری است ناویسنده و ناخواننده (یا منسوب است به مکه که امّ القری است که در مکه متولد گردیده).

آن که می‌یابند او را (یعنی نام و وصف او را) نوشته نزد ایشان در تورات موسی و در انجیل عیسی. امر می‌فرماید ایشان را به نیکی (که توحید است و توابع آن) و باز می‌دارد ایشان را از کار ناشایست (که شرک است و لوازم آن)، و حلال می‌کند از برای ایشان چیزهای پاکیزه را، و حرام می‌گرداند بر ایشان چیزهای پلید را، و وضع می‌کند از ایشان، بار گران ایشان را (که تکالیف شاقه را از ایشان برمی‌دارد و نیز بر می‌دارد از ایشان غل‌ها و بندهایی که بود بر ایشان، چون تعیین قصاص در قتل، بدون جواز عفو و دیه و غیر آن از آنچه در زمان موسی علیه السلام بود که آنها را مانند غل‌ها در گردن داشتند). پس آنان که ایمان آوردند به این پیغمبر، و تعظیم کردند او را، و یاری دادند او را بر دشمنان، و پیروی نمودند آن نوری را که فرو فرستاده شد با او، این گروه مذکورین، ایشانند رستگاران از عذاب و رسندگان به رحمت و ثواب».

۳/۵۲۰. احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از ابوالجارود روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که هر آینه به حقیقت که خدا اهل کتاب را خیر و نیکی بسیاری عطا فرموده است. حضرت فرمود که: «آن چه چیز است؟» عرض کردم که: قول خدای عزوجل: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ» تا قول آن جناب «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» (۲) (و آنچه در میانه دو آیه است که ذکر نشده، این است که: «وَ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ» (۳))، یعنی: «آنان که دادیم ایشان را تورات، یا انجیل پیش از قرآن، ایشان به قرآن

(۱). اعراف، ۱۵۷.

(۲). قصص، ۵۲-۵۴.

(۳). قصص، ۵۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۹

می‌گروند و چون خوانده شود قرآن بر ایشان، گویند که ایمان آوردیم به آن و دانستیم که آن، کلام خداست. به درستی که آن راست و درست است که فرود آمده از جانب پروردگار ما. به درستی که ما بودیم پیش از نزول آن، یا پیش از تلاوت آن بر ما، گردن نهادگان. این گروه از اهل تورات، یا انجیل داده می‌شوند (یعنی خدا می‌دهد به ایشان، مزد ایشان را دو بار، به سبب صبر و شکیبایی ایشان بر ایمان) (به تورات یا انجیل و قرآن، یا بر ایمان به قرآن، پیش از نزول، یا تلاوت آن یا بر دین خود یا اذیت کافران).

ابوالجارود می‌گوید که پس حضرت فرمود که: «خدا شما را عطا فرموده، چنانچه ایشان را عطا نموده». پس این آیه را خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» (۱)، یعنی: «ای آنان که گرویده‌اید

به رسولان گذشته، برسید از خدا و ایمان آورید به رسول او (که محمد صلی الله علیه و آله است) تا بدهد شما را دو نصیب بزرگ از بخشایش خویش (یکی برای ایمان به پیغمبران گذشته، و یکی برای ایمان به محمد صلی الله علیه و آله)، و تا قرار دهد از برای شما نور و روشنی را که بروید به آن».

و حضرت فرمود که: «یعنی امامی که به او اقتدا کنید».

۴/۵۲۱. احمد بن مهران روایت کرده است که از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط و حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از ابو خالد کابلی که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (۲).

حضرت فرمود که: «ای ابو خالد، به خدا سوگند که این نور، ائمه علیهم السلام اند. ای ابو خالد، هر آینه نور امام در دل‌های مؤمنان روشن تر است از آفتاب و روشنی بخش درخشان در روز. ایشان کسانی هستند که دل‌های مؤمنان را روشن می‌سازند و خدا نور ایشان را می‌پوشد از هر که می‌خواهد. پس دل‌های ایشان تیره و تار می‌گردد و ایشان را به آن تاریکی فرو گرفته، ایشان را می‌پوشد و آن ظلمت به ایشان احاطه می‌کند».

۵/۵۲۲. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمون، از عبدالله بن عبدالرحمان أصم، از عبدالله بن قاسم، از صالح بن سهل همدانی روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در قول خدای عزوجل «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ

(۱). حدید، ۲۸.

(۲). تغابن، ۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲۱

و الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ، که مراد از مشکات، فاطمه علیها السلام است». (۱) و ترجمه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» این است که: «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. داستان نور خدا (و قصه غریبه و صفت عجیبه آن)، مانند روزنه یا قندیلی است که «فیها مضباح»، یعنی: در آن مشکات چراغی است افروخته و به غایت روشن».

و حضرت فرمود که: «مراد از مصباح، حضرت امام حسن است». «الْمِضْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ»، یعنی که: «آن چراغ در قندیلی است از آبگینه که چراغ در آن نورانی تر و صاف تر است» (و باد مانع آن نمی‌شود). و حضرت فرمود که: «مراد از المصباح، حضرت امام حسین است».

(پس باید که الف و لام در آن، از برای عهد نباشد، تا با مصباح اول یکی نشود. و ممکن است که از برای عهد باشد، و وجه اتحاد، این باشد که هر دو فی الحقیقه، یک نورند، و مؤید این آن است که در زیارتی از زیارات علی بن الحسین علیه السلام مذکور است که: سلام بر تو ای پسر حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام). «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»، یعنی: «آن آبگینه از غایت لطافت و صفا گویا ستاره‌ای است درخشنده» (که دفع تاریکی از خود می‌کند، یا منسوب است به سوی دو در صفا و تالؤلؤ و آبداری).

و حضرت فرمود که: «فاطمه، ستاره‌ای است درخشان در میان زنان و مردمان جهان».

«يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ»، یعنی: «افروخته می‌شود آن زجاجه و قندیل و چراغی که در آن است، از درخت پر نفع و با برکت» (که ابتدای افروختگی و روشنی آن از آن درخت است. و فتیله آن در روغن آن درخت سرشته است).

و حضرت فرمود که: «مراد از این درخت، ابراهیم علیه السلام است» (یعنی که فاطمه علیها السلام، از نسل آن حضرت است).

«زَيْتُونَةٌ لَا شَرْقِيَّةٌ وَلَا غَرْبِيَّةٌ»، «۲» یعنی: «آن درخت، درخت زیتونی است که نه در جانب شرقی معموره است (چون دریای چین و خطا «۳») و نه در طرف غربی معموره»

(۱). و مشکات، لفظی است عربی. و بعضی گفته‌اند که هندی است، و در معنی آن نیز خلاف است. بعضی گفته‌اند که روزنه‌ای است در دیوار، که نهایت آن به بیرون راه نداشته باشد، مانند طاقچه بُن بسته. و بعضی گفته‌اند که چراغ‌دان است، چون فانوس و قندیل. و بعضی گفته‌اند که انبونه و بندی از آهن است که در وسط قندیل باشد. و بنا بر دو معنی اول، مراد از مصباح که بعد از این مذکور است، چراغ است و بنا بر معنی اخیر، فتیله آن است که روشن باشد. (مترجم)

(۲). نور، ۳۵.

(۳). نام شهری است در ترکستان و مشک‌خیز. همه مرز چین با خطا و ختن / گرفتش به بازوی شمشیر زن.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲۳

است «(چون طرطوس «۱» و قیروان «۲»)، بلکه در وسط معموره است، که آن اراضی و جبال ولایت شام است که زیتون آن، اجود زیتون است. و یا آن که معنی آن است که: نه در شرق است و نه در غرب، که آفتاب در آن در بعضی از اوقات روز باشد که آن وقت شروق و غروب است، بلکه در همه طول نهار آفتاب بر آن می‌تابد، مانند زیتونی که در سر کوه یا در صحرای واسع و هامون «۳» است و به جهت آن، میوه آن پخته‌تر است و روغن آن صافی‌تر. و یا نه دائم در آفتاب است تا بسوزد و نه همیشه در سایه است تا میوه آن، خام بماند، بلکه هم از شعاع آفتاب بهره‌مند و هم از حمایت سایه محفوظ است).

و حضرت فرمود که: «آن درخت (یعنی ابراهیم علیه السلام)، نه یهودی است و نه نصرانی» (و این اشاره است به آنچه خدای تعالی در شأن آن حضرت فرموده که: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» «۴»). پس مراد، آن است که آن حضرت علیه السلام، چکیده اهل توحید است). «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيُّءُ»، یعنی: «نزدیک است که زیت و روغن آن درخت، خود روشن شود و روشنی دهد». و حضرت فرمود که: «نزدیک است که علم جاری و روان شود از آن حضرت و به سبب او». «وَلَوْ لَمْ تَمَسَّ سُنَّةُ نَارٍ نُورٌ عَلَى نُورٍ»، یعنی: «و اگر چه نرسیده باشد به آن زیت، آتشی (یعنی از غایت صفا و درخشندگی به مرتبه‌ای است که نزدیک است که بی‌آتش، روشن شود و روشنایی بخشد) و این نور و روشنی است افزوده بر روشنی و بر بالای آن».

و حضرت فرمود که: «مراد، امامی است که از آن حضرت علیه السلام به هم می‌رسد بعد از امامی دیگر». «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ»، یعنی: «راه می‌نماید خدا به نور خویش هر که را که می‌خواهد». و حضرت فرمود که: «خدا راه می‌نماید به ائمه علیهم السلام، هر که را می‌خواهد». «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» «۵»، یعنی: «و بیان می‌کند خدا این مثل‌ها را از برای مردمان» (و معقولات را در صورت محسوسات در می‌آورد، تا همه مردمان بفهمند).

صالح راوی می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: «أَوْ كَطَّلَمَاتٍ» (یعنی چه اراده

(۱). شهری است در شام و مشرف بر دریا، نزدیک مرقب و عکا.

(۲). اطراف مجموعه عالم. و یا شهری که در زمان معاویه به صورت شهر در آمده و در اقلیم سوم عالم قرار دارد و طول آن ۳۱ درجه و عرض آن ۳۰ درجه و ۴۰ دقیقه است.

(۳). دشت و صحرا و بیابان هموار و خالی از بلندی و پستی.

(۴). آل عمران، ۶۷.

(۵). نور، ۳۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲۵

شده از قول خدای تعالی: «أَوْ كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي؟» که ترجمه آن این است که: یا کردارهای کافران مانند تاریکی‌های متراکم است و در دریای عمیق بسیار آب). حضرت فرمود که:

«مراد از ظلمات، اولی، و رفیق اوست» «يُعْشَاهُ مَوْجٌ»، یعنی: «آن دریایی که دَمِیدَم می‌پوشد آن را موجی».

حضرت فرمود که: «موج، سیم است». «مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»، یعنی:

«از زیر موج دویم، ابری است که روشنی ستاره‌ها را می‌پوشد تاریکی‌ها که پاره‌ای از آن، در بالای پاره‌ای است». حضرت فرمود که: «ظلمات، دویم که در مرتبه دویم ذکر شده، و بعضی از آن، در بالای بعضی است، معاویه و فتنه‌های بنی امیه است».

«إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ». حضرت فرمود که: «چون مؤمن دست خویش را در تاریکی فتنه ایشان بیرون آورد». «لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا»، یعنی: «نزدیک نباشد که آن را ببیند» (و هر گاه دست خود را که اقرب اعضایی است که دیده می‌شوند، نبیند، به طریق اولی غیر آن را نبیند. و حضرت در این حدیث، تفسیر سحاب را فرمودند و می‌تواند که ظلمات دویم، بدل آن باشد. و می‌تواند ... که جنگ جمل را بر پا کردند).

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا»، یعنی: «و هر که قرار نداد خدا از برای او روشنی را». حضرت فرمود: «یعنی امامی را از فرزندان فاطمه علیها السلام». «فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» «۱»؛ «پس نیست از برای او هیچ نوری». فرمود: «یعنی امامی در روز قیامت».

و در تفسیر قول آن جناب که: «يَسْئَعِي نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» «۲»، یعنی: «نور آنان که ایمان آورده‌اند، با پیغمبر می‌شتابد و می‌رود در پیش روی و به جانب راست ایشان». فرمود که: «نور امامان فرقه مؤمنانند، که در روز قیامت می‌شتابند در پیش روی مؤمنان و به جانب راست ایشان، تا آن که ایشان را در منازل و درجاتی که اهل بهشت دارند، فرود آورند».

علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بَجَلِي؛

و محمد بن یحیی، از عَمْرُكَی بن علی، همه از علی بن جعفر، از برادرش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مثل این را روایت کرده‌اند.

۶/۵۲۳. احمد بن ادریس روایت کرده است، از حسین بن عبیدالله، از محمد بن حسین

(۱). نور، ۴۰.

(۲). حدید، ۱۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲۶

باب در بیان این که ائمه رکن‌های زمین‌اند

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲۷

و موسی بن عمر، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت:

سؤال کردم آن حضرت را از قول خدای تبارک و تعالی: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»، یعنی: «البته می‌خواهند آن که فرو نشانند نور خدا را به دهان‌های خویش». حضرت فرمود که:

«می‌خواهند آن که فرو نشانند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را به دهان‌های خویش».

عرض کردم که: قول آن جناب «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» «۱» یعنی چه؟ فرمود که: «می‌فرماید: و خدا تمام گرداننده امامت است، که آن را پرورش می‌دهد و آن را به نهایت می‌رساند تا روز قیامت».

و امامت است که نور خداست» و دلیل بر این، فرموده اوست که: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (۲). و آن حضرت فرمود که: «نور، امام است» (و همین آیه در صدر باب گذشت با ذکر فاء در فَأْمِنُوا و در قرآن نیز چنین است).

۱۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام رکن‌های زمین‌اند «۳»

۵۲۴/ ۱. احمد بن مهران، از محمد بن علی و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از محمد بن سنان، از مُفَضَّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«آنچه علی علیه السلام آن را آورده، به آن عمل می‌کنم و آن را فرا می‌گیرم، و از آنچه نهی فرموده، باز می‌ایستم از آن. و جاری است از برای او فضل و افزونی، مانند آنچه از برای محمد صلی الله علیه و آله جاری بوده، و محمد را زیادتى است بر تمام آنها که خدای عزوجل ایشان را آفریده. آن که پایی آن حضرت شود، در حکمی از احکام که می‌فرماید به این که طالب وجه آن باشد، بی آن که در حقیقت آن، یقین داشته باشد، چون کسی است که پایی خدا و رسول شود در آنچه فرموده‌اند.

و آن که بر او رد کند در چیزی، خواه آن چیز کوچک باشد و خواه بزرگ، بر حدّ شرک به خداست (چه اسلام واسطه میان ایمان و شرک است و متأخم «۴» است با هر یک از اینها. و آن که ردّ امام علیه السلام می‌کند، از درجه ایمان تنزل کرده به درجه اسلام می‌رسد و به واسطه متأخمه آن با شرک، به اغوای شیاطین، بساست که در شرک می‌افتد).

و امیر المؤمنین علی علیه السلام، دری از درهای خدا بود که نمی‌توان به نزد خدا رفت، مگر از

(۱). صف، ۸.

(۲). تغابن، ۸.

(۳). رکن به ضمّ را و سکون کاف، جزء و جانب قوی‌تر از هر چیز است که بقای آن، چیز بدون آن ممکن نباشد. و زمین، به ایشان بر پاست و اگر ایشان نمی‌بودند زمین و اهل آن هلاک و ویران می‌شدند. (مترجم)

(۴). آنچه که حدّش به حدّ دیگر متصل است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲۹

آن در، و راهی که هر که در غیر آن در آید، هلاک می‌گردد. و همچنین این حکم از برای ائمه هدی، یک به یک، به ترتیب جاری و روان است. و خدا ایشان را رکن‌های زمین گردانیده، تا اهل خویش را نجنباند، و یا به جهت کراهت آن که حرکت کند و ساکنان خود را متحرک سازد.

و حجّت رسای خداست بر هر که در بالای زمین و هر که در زیر خاک است.

و امیر المؤمنین علیه السلام در بسیاری از اوقات می‌فرمود که: منم قسمت کننده از جانب خدا در میانه بهشت و دوزخ. و منم فاروق بزرگ‌تر که در میانه حق و باطل، به غایت فرق می‌کنم و جدایی می‌افکنم. و منم صاحب عصای موسی و داعی و آلت نشان (یا انگشتر سلیمان که در زمان رجعت، آن را میان دو چشم کافر یا بینی او، می‌زند که نقش می‌بندد که: این کافر است. یا رویش سیاه می‌شود؛ چنانکه در احادیث مذکور است). و هر آینه اقرار کردند از برای من، همه فرشتگان و روح القدس (یا روح الامین، یا روح مؤمنان) و تمام رسولان خدا، به مثل آنچه از برای محمد صلی الله علیه و آله به آن اقرار نمودند (یعنی چنانچه از برای محمد صلی الله علیه و آله به رسالت و تقدّم و شرافت آن حضرت بر همه ایشان اقرار نمودند، از برای من نیز اقرار به ولایت و امامت و تقدّم و شرافت من بر همه ایشان کردند).

و هر آینه بار شدم بر حموله‌ای که مثل حموله آن حضرت است. «۱» (و بنابراین، معنی عبارت آن است که بار شده است بر من،

بارها که مانند بارهایی است که بر آن حضرت بار شده بود). در این حمله، حمله‌ای است که به سوی پروردگار منسوب است (و مراد از آن، معارف الهیه، یا خلافت و تکالیف و علوم است و اینها از راه که صاحب خویش را به مقام انس و منزل قرب می‌رسانند، حامل و بار کشند و از آن راه که حالتی هستند در مکلف و صفتی از صفات او، محمول‌اند که مکلف آنها را بر می‌دارد). و به درستی که خدا، رسول صلی الله علیه و آله خود را می‌طلبد و او را خلعت کرامت می‌پوشاند، و مرا نیز می‌طلبد و خلعت می‌پوشاند و او را امر می‌فرماید که سخن گوید و مرا نیز می‌فرماید که سخن گویم. پس من سخن می‌گویم به وضع سخن گفتن آن حضرت. و هر آینه خدا خصلت‌های چند را به من عطا فرموده که کسی که پیش از من، مرا به سوی آنها پیشی نگرفته، و آنها این است که: علم مرگ‌ها و بلاها و نسب‌های مردمان و فصل خطاب را به من تعلیم داده (که

(۱). و حمله، به فتح حا و ضم میم، شتر است و غیر آن، از هر چه بر آن بار کنند. و به ضم حا، بارها را گویند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳۱

می‌دانم که: هر کسی در چه وقت می‌میرد و هر کسی را چه بلا و ناخوشی می‌رسد، و حلال‌زاده و حرام‌زاده را می‌شناسم. و می‌دانم که هر کسی پسر کیست و به که منسوب است و فصل الخطاب را می‌دانم. «۱» و حاصل مراد، آن که علم احکام قضایا و حکومت و تدبیرات ملکی و سیاست را می‌دانم و حکم می‌کنم در میان خلائق و حق را از باطل جدا می‌کنم). پس آنچه از من پیشی گرفته، از من فوت نشده و آنچه از من غائب و پنهان است، از من پوشیده و دور نیست. مژده می‌دهم به اذن خدا، آن را که اهل مژده باشد، و از جانب او به هر که باید می‌رسانم، و به جا می‌آورم. و همه اینها از خداست که مرا از آن تمکین و دست‌رس داده به علم خویش».

حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور عمّی، از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را مُفضّل و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود، و حدیث اول را ذکر کرده است.

۲/۵۲۵. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید- که شهاب صیرفی است- روایت کرده‌اند که گفت: سعید اعرج ما را حدیث کرد و گفت که: من و سلیمان بن خالد بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم، پس ما را ابتدا فرمود به سخن کردن بی آن که ما از آن حضرت سؤال کنیم، و فرمود که: «ای سلیمان، آنچه از امیر المؤمنین آمده و روایت شده، باید که مردم آن را بگیرند و به آن عمل کنند. و آنچه از آن نهی و منع فرموده، باید که از آن باز ایستند. جاری است از برای آن حضرت از فضل و افزونی، مانند آنچه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیادتی است بر تمام آنها که خدا ایشان را آفریده.

آن که بر امیر المؤمنین علیه السلام عیب کند در حکمی از احکام آن حضرت، و چیزی از آن را

(۱). و فصل الخطاب، کلامی است که فصیح و روشن و خالص و پاکیزه باشد از التباس و شبهه، که مخاطب بر وجه سهولت، مقصود را از آن بفهمد، و یا سخنی که جدا کننده خصمان باشد؛ به سبب تمیز صواب از خطا و حق از باطل و صحیح از فاسد؛ چه فصل، به معنی بریدن و جدا کردن و جدا شدن است، و لهذا یک بخش از سخن و غیر آن و سخن راست و ظاهر و حکم درست و فاصل میان حق و باطل و موسمی از چهار موسم سال را فصل گویند. و خطاب به معنی گفتن و گفت‌وگو است. و این که اما بعد از فصل الخطاب می‌گویند، به جهت آن است که آن، کلمه‌ای است که فاصله است میان حمد جناب الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و میان غرضی که مقصود است از کتاب. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳۳

زشت شمارد، مانند کسی است که بر خدای عزوجل و بر رسول او صلی الله علیه و آله عیب کرده (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، معنی آن، چنان است که در حدیث سابق گذشت). و آن که بر او در چیزی؛ خواه آن چیز کوچک باشد و خواه بزرگ، بر حد شرک به خداست. و امیر المؤمنین علیه السلام، دری از درهای خدا بود که نمی‌توان به نزد او رفت، مگر از آن در. و نیز راه خدا بود که هر که در غیر آن در آمد، هلاک گردید. و به این روش احوال ائمه علیهم السلام جاری شده یک به یک، به ترتیب. و خدا ایشان را رکن‌های زمین گردانیده تا اهل خویش را به حرکت نیاورد. و نیز آن حضرت حجت رسای خداست (یا خدا حضرات ائمه را حجت رسای خود گردانیده)، بر هر که در بالای زمین و هر که در زیر خاک است.

و حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: منم قسمت کننده از جانب خدا در میان بهشت و دوزخ، و منم فاروق اکبر، و منم صاحب عصا و میسم. و هر آینه همه فرشتگان و روح اقرار کردند برای من، مثل آنچه برای محمد صلی الله علیه و آله اقرار کردند. هر آینه بار شدم بر مرکوب بار بردارنده که مانند مرکوب محمد است (یا بار شده است بر من بارها که مثل بارهاست که بر آن حضرت بار شده بود)، و این بارها است (یا باربرداری است) که منسوب است به سوی پروردگار.

و به درستی که خدا محمد را صلی الله علیه و آله می‌خواند و خلعت می‌پوشاند و می‌فرماید که سخن گوید و مرا نیز می‌خواند و خلعت می‌پوشاند و می‌فرماید که سخن گویم. پس من سخن می‌گویم بر اندازه گفتار آن حضرت و هر آینه خدا خصلت‌های چند را به من عطا فرموده که آنها را به کسی که پیش از من بوده، عطا نفرموده و آنها این است که، علم مرگ‌ها و بلاها و نسب‌های مردم و فصل خطاب را به من تعلیم داده. پس آنچه مرا پیشی گرفته، از من در نگذشته، و آنچه از من پنهان است در ظاهر، در حقیقت از من دور نیست. مژده می‌دهم به اذن خدا و از جانب خدای عزوجل می‌رسانم و خدا، مرا در همه اینها به اذن خویش تمکین و دست‌رس داده است.»

۳/۵۲۶. محمد بن یحیی و احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از محمد بن حسن، از علی بن حسان که گفت: ابوعبدالله ریاحی مرا حدیث کرد، از ابوصامت حُلوانی، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام بر سایر خلق زیادتی دارد (یا او را بر ایشان زیادتی ده) در همه چیز آنچه را که آورده، آن را فرا می‌گیرم، و به آن عمل می‌نمایم، تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳۵

و از آنچه نهی فرموده، از آن باز می‌ایستم، و جاری است از برای او، از وجوب فرمان‌برداری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، آنچه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت و جاری بود، و محمد را صلی الله علیه و آله بر او زیادتی است و غیر از محمد کسی بر او زیادتی ندارد (و یا همان فضیلت که از برای آن حضرت ثابت است، فضیلتی است که از برای محمد است؛ چه ایشان به منزله یک نفس‌اند). و آن که در پیش روی او تقدّم جوید در رفتار و گفتار و کردار و مرتبه، چون کسی است که در پیش روی خدا و رسول او تقدّم جسته. و هر که خود را بر او زیادتی دهد و آن را بر خود ببندد، مانند کسی است که اظهار زیادتی خویش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده، و آن که بر او ردّ می‌کند در چیزی؛ که کوچک یا بزرگ باشد، بر حد شرک به خداست؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرفت خداست، که نمی‌توان به نزد خدا رفت و او را شناخت، مگر از آن در و راه آن جناب است که هر که در آن، در آید، به خدای عزوجل می‌رسد.

و امیر المؤمنین علیه السلام نیز همچنین بود بعد از آن حضرت. و همین حکم جاری است از برای ائمه، هر یک بعد از دیگری. و خدای عزوجل ایشان را رکن‌های زمین گردانیده، تا اهل خویش را به حرکت در نیاورد، و نیز ایشان را ستون‌های دین اسلام و رابطه (یا رابط خویش) بر راه هدایت قرار داده. «۱» (حاصل آن که خدا، ایشان را گروهی قرار داده که لازم راه هدایت‌اند و از آن، دست بر نمی‌دارند. یا جماعتی که بر سر راه هدایت نشسته، نمی‌گذارند که شیطان و اتباع او در آن در آیند و فساد و خرابی در آن به هم رسانند؛ چنانچه مستحفظین سر حدّ دم دهنه را گرفته، مملکت را از داخل شدن غیر، محافظت می‌نمایند با نهایت دلیری و

آرمیدگی).

هیچ راه راست گیرنده، به راه راست نمی‌رسد، مگر به رهنمای ایشان و هیچ بیرون رونده از راه راست، گمراه نمی‌شود، مگر به سبب کوتاهی کردن در حق ایشان. و امینان خدایند بر آنچه فرو فرستاده (که زیاد و کم نمی‌کنند)، خواه علم باشد (چون معارف الهی و اسرار پروردگاری و غیر آن، از آنچه تعلق به مصالح دنیا و آخرت داشته باشد) و خواه محو بدی محققان درست کردار، یا بیم کردن مبطلان تبه‌روزگار باشد. و حجت بالغه اویند بر هر که در

(۱). و رابطه و رابط، هر دو به معنی، چیزی است که به واسطه آن چیزی را به چیزی باز بندند. و رابط، به معنی سخت دل و آرمیده دل نیز می‌باشد و رابطه جماعتی‌اند که چنین باشند. و ممکن است که از رباط و مرابطه باشد، و آن مقیم بودن است در سر حد و جای ترس و گذرگاه دشمن که تعبیر می‌شود از آن، به دهنه و دندان. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳۷

زمین ساکن‌اند. و از جانب خدا جاری می‌شود از برای آخر ایشان، مثل آنچه از برای اول ایشان جاری شده (که هر حکمی از برای اول ایشان است، از برای آخر نیز می‌باشد. و در آن، همه با هم برابرند). و هیچ کس به این مرتبه نمی‌رسد، مگر به یاری خدای تعالی.

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: منم قسمت کننده از جانب خدا میان بهشت و دوزخ (که کسی داخل آنها نمی‌شود، مگر بر اندازه قسمت من). و منم فاروق اکبر. و منم امام هر که بعد از من است (که امامت من منسوخ نمی‌شود و تا قیامت باقی است). و به امت می‌رسانم از جانب آن که پیش از من بوده است (و ظاهر این است که مراد، رسول صلی الله علیه و آله باشد). و هیچ کس بر من پیشی ندارد، مگر احمد صلی الله علیه و آله. و به درستی که من و آن حضرت بر یک راهیم (مگر این که احمد را به نام مختص آن حضرت می‌خوانند، چون رسول و نبی و مراد این است که فرق میان من و محمد صلی الله علیه و آله، دو صفت پیغمبری است که آن حضرت به این وصف متصف می‌شود و من آن را ندارم، و اما در سایر صفات کمالیه فرقی نداریم).

و هر آینه شش چیز به من عطا شده است: یکی دانستن مرگ‌ها و بلاها و وصیت‌ها (که تمام وصیت‌ها که پیغمبران به اوصیای خویش کردند، می‌دانم. و این، می‌تواند که وصیای دویم، شش چیز باشد که تمام وصیت‌های ایشان به آن حضرت عطا شده باشد. یا مراد، وصیت‌های رسول صلی الله علیه و آله باشد و جمع آن، به اعتبار و تعدد و کثرت متعلقات آن باشد) و فصل خطاب. و دیگر آن که، منم صاحب برگشتن‌ها (که چند نوبت به دنیا برخواهم گشت. یا صاحب حمله‌ها در جنگ، یا فیروزی‌ها و غلبه‌ها که بر دشمنان مکرر غالب شده‌ام، و نیز غالب خواهم شد. و در شرح این کلام، غیر از این نیز گفته‌اند ولیکن اظهر معنی اول است). و دولت دول «۱». یعنی و منم صاحب دولت دولت‌ها (و آن دولتی است که از همه دولت‌ها بالاتر است «۲»).

و به درستی که منم صاحب عصا و میسم، و منم آن دابّه و جنبنده که با مردم سخن

(۱). بر وزن زُحل عطف است بر کرات. (مترجم)

(۲). و دولت به فتح دال و به ضم آن، در نزد بعضی به یک معنی است. و دیگران گفته‌اند که به فتح دال، گردش زمانه است به یکی و اقبال و ظفر و غالب شدن یکی از دو گروه بر دیگری در جنگ و اقبال. و به ضم آن، به بی‌نیازی و مالداری است، و آنچه در میان مردمان گردش دارد، چون عاریه که هر روز نوبت کسی است. و بعضی گفته‌اند که اول، در ملک و پادشاهی استعمال می‌شود و دویم، در مال. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳۸

باب نادر جامعی که در بیان فضل امام و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳۹

می گوید» (و این، اشاره است به قول خدای تعالی که: «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» «۱»)، یعنی: «و چون واقع شود گفتار، که آن وعده عذاب است، بر ایشان بیرون آوریم از برای ایشان جنبنده را از زمین که سخن گوید با ایشان، آن که مردمان چنان بودند که به آیات و دلایل ما متیقن نمی شدند، و از روی یقین تصدیق آنها نمی کردند».

و در حدیثی مذکور است که حضرت علیه السلام فرمود: «أنا دابة الارض» «۲»، یعنی: «منم جنبنده در زمین». و نامیدن آن حضرت علیه السلام به این نام، به جهت آن است که چون حکم خدا به خروج او صادر شود، فی الفور از مکه غیب خود بیرون آید، و در رفتن شتاب فرماید، و در اندک زمانی، روی زمین را احاطه نماید، و احادیث در باب این که دابة آن حضرت است، بسیار است. پس آن که گمان کرده که دابة در حدیث، عطف بر عصاست، معنی این می شود که «منم صاحب آن دابة که با مردم سخن می گوید»، اشتباه کرده است).

۱۵. باب نادر جامعی که در بیان فضل امام علیه السلام و صفات اوست

۱/ ۵۲۷. ابو محمد که قاسم بن علاء- / رحمه الله- / است، روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از عبدالعزیز بن مسلم که گفت: با حضرت امام رضا علیه السلام در مرو بودیم و در روز جمعه در مسجد جامع مرو در ابتدای ورود خویش، جمع شدیم، پس مردم امر امامت را در میان آوردند، و آن را دست به دست گردانیدند، که هر یک در آن سخنی گفتند، و کثرت اختلاف مردمان را در آن ذکر کردند، بعد از آن، من بر آقای خود حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم و آن حضرت را فرو رفتن مردم و گفت و گوی ایشان را در امر امامت اعلام نمودم. پس تبسم فرمود و فرمود که: «ای عبدالعزیز، این گروه ندانستند و گول خوردند که به رأی‌های خویش عمل کردند».

به درستی که خدای عزوجل پیغمبر خویش صلی الله علیه و آله را از دنیا نبرد، تا آن که دین خود را از برای آن حضرت کامل و تمام گردانید، و قرآن را بر او فرو فرستاد که بیان هر چیزی در آن است. و در آن حلال و حرام و حدود و احکام و هر چه مردم به سوی آن احتیاج دارند، تمام و کمال

(۱). نمل، ۸۲.

(۲). بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۳، ج ۵۳، ص ۴۸، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۷؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۹۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۴۱

بیان فرمود، پس فرمود: «ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» «۱»، یعنی: «فرو نگذاشتیم در این کتاب (که قرآن است) هیچ چیز را». و در حجة الوداع- / و آن، آخر عمر آن حضرت صلی الله علیه و آله بود که بعد از آن، از دنیا رحلت فرمود- / این آیه فرو فرستاده شد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» «۲»، یعنی: «امروز کامل گردانیدم از برای شما، دین شما را و تمام کردم بر شما، نعمت خویش را و پسندیدم از برای شما، اسلام و مسلمانی را» (دینی پاکیزه از همه دین‌ها که نزد من، همین دین باشد تا قیام قیامت، نه دین دیگر)، و امر امامت، از تمامی دین است.

و آن حضرت صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا بیان فرمود از برای امت خویش معالم و نشان‌های دین ایشان را و راه ایشان را برای ایشان روشن ساخت، و ایشان را بر راه میانه (که به سبیل حق و راه درست است)، وا گذاشت و علی علیه السلام را از برای ایشان

نصب فرمود که نشانه هدایت و امام و پیشوای ایشان باشد. و چیزی را وانگذاشت که امت آن حضرت به آن احتیاج داشته باشند، مگر آن که آن را بیان فرمود و آشکار نمود.

پس هر که گمان کند که خدای عزوجل دین خود، یا او را کامل نگردانیده، کتاب خدا را رد کرده است. و هر که کتاب خدا را رد نمود، کافر است. آیا مردم قدر امامت را می‌شناسند و جای قابلیت آن را از امت می‌دانند تا اختیار ایشان در آن مجوز باشد و آن کس را که از برای امامت اختیار می‌کنند، خدا قبول فرماید؟ (یعنی: البته چنین نیست که ایشان توانند که آن را بشناسند؛ زیرا که) امامت، قدرش جلیل‌تر و شأنش عظیم‌تر و مکانش عالی‌تر و جنبش منبع‌تر و کُنْهش دورتر از این است که مردم به عقل‌های خویش به آن توانند رسید، و با رأی‌های خود آن را توانند یافت، یا به اختیار خویش امامی را نصب توانند کرد.

به درستی که امامت، مرتبه‌ای است که خدای عزوجل ابراهیم خلیل علیه السلام را به آن مخصوص گردانید، بعد از مرتبه پیغمبری و خُلّت (که دوستی و آشنایی است) و آن مرتبه سیم است که از پیغمبری و دوستی بالاتر است، و فضیلتی است که خدا او را به سبب آن مشرف گردانید، و آوازه او را به آن بلند ساخت، پس فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ «من تو را امام مردم می‌کنم». ابراهیم خلیل علیه السلام از روی سرور و شادی به این مرتبه امامت عرض

(۱). انعام، ۳۸.

(۲). مائده، ۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۴۳

کرد: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ «و بعضی از فرزندان مرا نیز امام گردان». خدای تبارک و تعالی فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱)؛ «امامت به ستم کاران نمی‌رسد». پس این آیه، امامت هر ستم‌کاری را تا روز قیامت باطل گردانید (چه در صدق مشتق مطلقاً، یا در امثال این مقامات بقای مبدأ شرط نیست). و امامت در برگزیدگان، که از گناهان پاک و پاکیزه‌اند، قرار گرفت.

بعد از آن خدای تعالی ابراهیم علیه السلام را گرامی داشت به این که امامت را در نسل او، که اهل صفوت و طهارت بودند، قرار داد و فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» * وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (۲)، یعنی: «و بخشیدیم ابراهیم را پسری اسحاق نام و نبیره‌ای که یعقوب، نام داشت؛ در حالتی که هر دو محض عطیه بودند از جانب ما (یا در حالتی که یعقوب نبیره آن حضرت بود). و همه ایشان را گردانیدیم نیکان و شایستگان، و گردانیدیم ایشان را امامان و پیشوایانی چند، که مردمان در گفتار و کردار به ایشان اقتدا کنند. و کار ایشان، این بود که مردم را راه راست می‌نمودند به فرمان ما و وحی کردیم به سوی ایشان، کردن نیکویی‌ها و به پا داشتن نماز و دادن زکات را و بودند ما را پرستندگان» (نه غیر ما را).

پس همیشه امامت در ذریه آن حضرت بود که بعضی از ایشان از بعضی میراث می‌برد در قرن و زمانی تا آن که خدای عزوجل آن را به پیغمبر میراث داد و فرمود جل و تعالی: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (۳)، یعنی: «به درستی که سزاوارترین مردمان به ابراهیم و دین او، هر آینه آنانند که پیروی نمودند او را و دیگر، این پیغمبر است و آنان که ایمان آورده‌اند به او و خدا دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان و یاری‌دهنده و صاحب اختیار ایشان است». و این امامت، از برای آن حضرت بخصوص ثابت بود. پس آن را به گردن علی علیه السلام انداخت به امر خدای عزوجل، بنابر نشانه‌ای که عبارت است از آنچه خدا واجب گردانیده در امام و امامت، در آن حضرت.

پس امامت در ذریه آن حضرت - که پاکیزگانند - قرار گرفت و ایشان کسانی‌اند که خدا علم و ایمان را به ایشان عطا فرموده به فرموده خویش جل و علا: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ» (۴)، یعنی: «و گویند آنان که

داده شدند علم و ایمان را که:

(۱). بقره، ۱۲۴.

(۲). انبیا، ۷۲ و ۷۳.

(۳). آل عمران، ۶۸.

(۴). روم، ۵۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۴۵

هر آینه به حقیقت درنگ نمودید در کتاب خدا (که قبر است)، روز بر انگیختن» (که روز قیامت است، یا درنگ کردید در دنیا در لوح محفوظ، یا در قرآن، یا در علم خدا، یا قضای او که در اینها مکث شما در دنیا ثبت شده است. و علی بن ابراهیم در تفسیر خود در این آیه به تقدیم و تأخیری قایل شده است. و بنابر آن، ترجمه این می‌شود که: می‌گویند کسانی که داده شدند علم و ایمان را در کتاب خدا که درنگ نمودید تا روز بعث).

پس امامت در میان فرزندان علی علیه السلام و مخصوص ایشان است تا روز قیامت؛ زیرا که بعد از محمد صلی الله علیه و آله، هیچ پیغمبری نمی‌باشد. پس این گروه جاهلان از کجا اختیار امامت می‌کنند؟ (یا به چه دلیل از برای امامت برگزیده می‌شوند؟. یعنی البته ایشان را میسر نشود؛ زیرا که) امامت مرتبه پیغمبران و میراث اوصیای ایشان است.

به درستی که امامت، خلافت و جانشینی خدا و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام امیر المؤمنین و میراث امام حسن و امام حسین علیهم السلام است.

و به درستی که امامت، مهار و افسار دین است؛ چه ضبط و حفظ آن به امامت می‌شود و نظام مسلمانان است. «۱» و امامت صلاح دنیا و عزت مؤمنان است (چه اگر امام نباشد، هرج و مرج و قتل و غارت دنیا را تبه می‌کند. و خدا بی‌خبران مؤمنان را که از خدا می‌ترسند، ذلیل می‌گرداند). و به درستی که امامت، اصل و بنیان اسلامی است که می‌بالد و شاخه آن است که بلند می‌شود. و به امام، نماز و زکات روزه و حج و جهاد تمام می‌شود، و غنیمت و صدقات، بر وفق قانون شرع تقسیم می‌شود (که حیف و میلی در آن نباشد)، و اجرای حدود خدا و احکام او به عمل می‌آید، و سدّ ثغور و اطراف می‌شود که رخنه‌ها بسته گردد (تا دشمنان دین در ولایت اسلام دست‌برد نمی‌کنند).

و امام حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می‌گرداند، و حدود خدا را بر پای می‌دارد، و از دین خدا دفع می‌کند آنچه را که موجب تزییع آن باشد (یا لایق آن نباشد). و مردم را می‌خواند به راه پروردگار خویش (که دین حق، اسلام است) به دلیلی که حق را ثابت کند، و شبهه‌ها را زایل گرداند، و به پند نیکو و سخنان نافع و حجت کامل (که در آن کوتاهی نباشد). و امام، چون آفتابی است براینده که جهان را به نور خود پوشانیده (یا روشن ساخته)، و

(۱). و نظام به کسر نون، رشته‌ای است که مَهره در آن کشند و صلاح کار و راستی آن و آن که کار به او منتظم و راست شود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۴۷

حال آن که آن آفتاب در کران آسمان است و به وضعی است که دست‌های بندگان به آن نتواند رسید، و چشم‌های ایشان آن را نتواند دید (چه امام در کران آسمان عقلی، چون آفتاب بر آمده، جهان عقل را به نور خویش روشن ساخته، دست‌های وهم و خیال

به او نمی‌رسد و چشم‌های عقول او را نمی‌تواند دید).

و امام، مانند ماه شب چهاردهی است تابنده، و چراغی است درخشان، و نوری است بالا رونده، و ستاره‌ای است راه نماینده در تاریکی‌های شب و میان‌های شهرهای خراب و گرداب‌های دریاها.

و امام، چون آب شیرین خوش گوارا است بعد از تشنگی که لب‌ها به آن خشکیده باشد، و امام دلالت می‌کند به راه راست و از هلاکت نجات می‌بخشد.

و امام چون آتشی است که بر بالای بلندی باشد، که همه کس آن را ببینند، و گرم کند هر کس را که اراده داشته باشد که به او گرم شود (چه امام خنکی عقلی را که از باد سرد نفس دشمنان دین به هم رسیده، دفع می‌فرماید). و امام رهنا است در مواضع هلاکت. هر که از امام جدا شود، البته هلاک می‌شود.

و امام چون ابری است صاحب باران، و بارانی است ریزان، و آفتابی است درخشان، و آسمانی است همیشه سایه کننده، و زمینی است گسترده، و چشمه‌ای است پر آب، و سنگ آبی است که همیشه آب خوشگوار در آن ایستاده، و در حصول فرح و شادی به دیدنش چون بوستان و مرغزار است.

و امام، انیسی است چون یار موافق و پدر مشفق و مادر بسیار مهربان به فرزند خود، و پناه بندگان در سختی زمانه، و امر عظیمی که بسیار سخت باشد.

و امام، امین خداست در میانه خلافت، و حجت اوست در میان بندگان، و خلیفه اوست در تمام شهرها، و مردم را به سوی خدا می‌خواند، و دفع می‌کند از حرم خدا (که خانه کعبه است).

یا هر چه صاحب حرمت باشد از جانب خدا آنچه را که به آن لایق نباشد).

و امام، از همه گناهان پاک و پاکیزه است (خواه آن گناه کوچک باشد و خواه بزرگ، و خواه علمی باشد و خواه عملی) و مبرا است از جمیع عیب‌ها، و مخصوص است به علم، و موسوم است به حلم، و نظام دین و عزت مسلمین، و موجب خشم منافقین و هلاک کافرین است.

و امام، یگانه عصر خود است، که هیچ کس به او نزدیک نشود، و هیچ عالمی با او برابری

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۴۹

نکند (چه از همه کس اعلم باشد و در زمان حیاتش، بدلی از او یافت نشود که استحقاق امامت و خلافت داشته باشد). با وجود او، او را مانندی در شرف ذاتی و نسبی و نظیری در فضل و کمال نباشد، و مخصوص باشد به همه فضیلت‌ها، بی آن که آن را طلب نموده باشد (به این که به درس خواندن و شنیدن از علما و امثال آن حاصل نموده باشد). و بدون آن که به اجتهاد و استنباط آن را کسب نموده باشد، بلکه آن اختصاصی است از جانب خداوند صاحب تفضل بسیار بخشاینده که او را به آن مخصوص ساخته و برگزیده.

پس، که می‌تواند به معرفت امام برسد؟ یا اختیار امام او را ممکن و میسر باشد؟ این معرفت و اختیار بسیار دور است، و عقل‌های بسیار متین و خالص، همه گمراه و سرگردان و حیران شده‌اند از وصف کردن حالی از احوال امام، یا فضیلتی از فضایل او، و همچنین همه چشم‌ها از آن خیرگی کرده‌اند، و بزرگان کوچک شده‌اند، و حکیمان متحیر گردیده‌اند، و حلیمان باز مانده‌اند و سخنوران اظهار عجز نموده‌اند، و عاقلان جاهل گشته‌اند، و شاعران کلال به هم رسانیده‌اند، و هنرمندان که به قوانین عقل و نقل عارف‌اند در مانده‌اند، و صاحبان بلاغت به تنگ آمده‌اند، و همگی اقرار به عجز و تقصیر خویش از وصف کردن حالی از احوال، یا فضیلتی از فضایل امام نموده‌اند. و چگونه به همه فضائل خویش به وصف در آید، یا به کُنه و پایانش منوع گردد، یا چیزی از امر وی مفهوم شود، یا کسی یافت شود که به جای او بایستد، و فائده‌ای که چون فائده او باشد به مردم برساند، که ایشان را کفایت

کند و در امری از امور معطل نباشند؟ چنین نیست. و چگونه و از کجا به این طریق موصوف و منعوت و مفهوم و مبدل می‌تواند شد؟ و حال آن که امام، در علو قدر و منزلت در مکان ستاره آسمان است نسبت به دست آنها که می‌خواهند او را فرا گیرند، و نسبت به وصف کسانی که اراده دارند که او را وصف نمایند و چنانچه دست کسی به آن نمی‌رسد، به امام نیز نخواهد رسید. پس اختیار مردم به امامت، چه نسبت دارد؟ و عقول را در باب آن، چه دخل و تصرف باشد؟ و در کجا مثل امام یافت می‌تواند شد؟

آیا گمان می‌کنند که امام و امامت در غیر اولاد رسول خدا (محمد صلی الله علیه و آله) یافت می‌شود؟ به خدا سوگند که نفس‌های ایشان، ایشان را تکذیب می‌کند؛ چه خود می‌دانند که آن که را که امام کرده‌اند از غیر اولاد رسول صلی الله علیه و آله، امام نیست و سخنانی که هیچ اصل نداشت ایشان را از برگشت به حق، سُست گردانید، یا ایشان را در آرزوهای فاسد افکند. پس به جای بلند تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۵۱

دشواری بالا رفتند که پای‌های ایشان در آن به جایی بند نمی‌شود، و از آن به جانب نشیب می‌لغزد. و قصد کردند که امام را نصب کنند به واسطه عقل‌های حیران نابد تباه که هیچ منفعت در آنها نبود و در مرتبه خود نیز ناتمام بودند، و بر رأی‌هایی که ایشان را گمراه نمود.

پس نیفزودند چیزی را مگر دوری از امام. «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْتَ يُؤْفَكُونَ» (۱)، یعنی: «خدا ایشان را بکشد (و هلاک گرداند ایشان را و ایشان را لعنت کند و رسوای دنیا و آخرت گرداند) چگونه بر گردانیده می‌شوند از راه حق» (با وجود کثرت دلائل هادیه).

و هر آینه به تحقیق که کار دشواری را قصد کردند و دروغ بزرگی گفتند، و گمراه شدند؛ گمراهی دوری که به راه رسیدن ایشان مشکل باشد. و در سرگردانی افتادند؛ زیرا که امام را از روی بینایی وا گذاشتند. «وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ» (۲)، یعنی: «و شیطان بیاراست از برای ایشان کردارهای ایشان را، پس باز داشت ایشان را از راه حق و حال آن که بنیایان بودند». و از اختیار و مختار خدا و اختیار رسول صلی الله علیه و آله گردانیدند، و به سوی اختیار خویش رو آوردند، و قرآن ایشان را آواز می‌کند که: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۳)، یعنی: «و پروردگار تو می‌آفریند هر چه را که می‌خواهد و بر می‌گزیند (یعنی از برای امامت)، هر که را که می‌خواهد. نیست و نباشد ایشان را اختیار آن». «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ «منزه و پاک می‌شمارم خدا را از آن که او را شریک و منازعی در خلق به هم رسد» (و از آن که در بالای اختیاری او اختیاری باشد. یا کسی بر او جرأت نماید اختیار کردن آنچه آن جناب اختیار آن فرموده، و بلندمرتبه و برتر است از مشارکت آنچه با او شریک می‌سازند، یا از اشراک مشرکان).

و خدای عز و جل فرموده است که: «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۴) (تا آخر آیه). «که نیست و نباشد (یعنی: نسزد و نرسد) هیچ مرد مؤمن و نه هیچ زن مؤمنه را چون حکم کنند خدا و رسول او (که محمد است صلی الله علیه و آله) کاری را آن که اختیار از برای ایشان بوده باشد از کار خویش (بلکه باید که خود را تابع خدا و رسول صلی الله علیه و آله سازند). و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را، پس به حقیقت که گمراه شده؛ گمراهی هویدا».

(۱). توبه، ۳۰.

(۲). عنکبوت، ۳۸.

(۳). قصص، ۶۸.

(۴). احزاب، ۳۶.

و فرموده است که: «ما لکم کیف تحکمون* أم لکم کتاب فیہ تدرسون* إن لکم فیہ لما تحیرون* أم لکم ایمان علینا بالغه إلى یوم القیامه إن لکم لما تحکمون* سلهم أیهم بذلک زعیم* أم لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم إن كانوا صادقین» (۱)، یعنی: «چيست شما را و شما را چه می‌شود و چگونه حکم می‌کنید؟ آیا شما راست کتاب و نوشته‌ای که از آسمان آمده باشد که در آن این را بخوانید که: به درستی که شما راست در آن، هر آینه آنچه را که اختیار کنید و برگزینید و تمنا نمایید (یعنی کتابی که این مضمون در آن نوشته باشد). یا شما را است عمود و موثیق مؤکده به سوگندها بر ما، که خداوند شما را که رسنده باشد به نهایت تأکید تا روز قیامت که: به درستی که شما راست آنچه حکم کنید. پیرس ایشان را که کدام یک از ایشان به این حکم کفیل و ضامن است (که در آخرت از عهده آن بیرون آید که قیام نماید بر امضای آن، و احتجاج بر صحت آن، چون کسی که از جانب جماعتی سخن گوید و متکفل امور ایشان باشد)، یا ایشان را است شریکانی چند. پس باید که بیاورند شریکان خویش را (تا با ایشان موافقت نمایند، یا تصدیق ایشان کنند)، اگر هستند راست گویان» (و مراد حق تعالی نفی هر چیزی است که به آن تمسک توان جست از دلیل عقلی و نقلی، تا بر ایشان ظاهر شود که در دعوی خویش، غیر از تقلید که از توهم و تخیل نفسانی و تسویل شیطانی برخاسته، چیزی ندارند).

و حضرت فرمود که: «خدای تعالی فرموده است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۲)، یعنی: «آیا پس تفکر نمی‌کنند در قرآن (و مواظب و زواجر آن را به سمع قبول اصغا» (۳) نمی‌نمایند، و به دیده اعتبار نمی‌نگرند؟ تا به راه راست، شناختی پیدا کرده، از بادیه گمراهی رهایی یابند)، بلکه بر دل‌های پاره‌ای از ایشان، قفل‌های آنهاست» (که با قفل‌های متعارف مناسبتی ندارد؛ چه قفل‌های متعارف، به کلیدی که دارند، گشوده می‌شوند، و قفل‌های ایشان به هیچ چیز گشوده نشود و آن عبارت از ختم و طبعی که مانع است از دخول حق در آنهاست). «فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» (۴)؛ «یا بلکه مهر زده است خدا بر دل‌های ایشان (یعنی نشانی در آنها پدید آورده است تا فرشتگان به آن نشان، علم به کفر و نفاق ایشان پیدا کنند و بر ایشان لعنت کنند. و یا آن که چون با وجود ظهور آیات داله بر حقیقت حق، قبول حق نمی‌کنند، به جهت فرط عناد و جحود، پس گویا خدای تعالی بر دل‌های ایشان مهر زده)

(۱). قلم، ۳۶ تا ۴۲.

(۲). محمد، ۲۴.

(۳). گوش فرا دادن.

(۴). منافقون، ۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۵۵

پس ایشان هیچ چیز را نمی‌فهمند.

[أم] «قالوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ* إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ* وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ»؛ «یا بلکه گفتند: شنیدیم، و حال آن که ایشان نمی‌شنوند؛ شنیدنی که به آن، نفع یابند. پس گویا نمی‌شنوند. به درستی که بدترین جنبندگان روی زمین و حیوانات در نزد خدای تعالی، کر از شنیدن حق، که گنگانند در گفتن آن؛ آنان که در نمی‌یابند (یعنی خود را بر این می‌دارند که حق را نفهمند). و اگر خدای تعالی دانستی در ایشان خوبی را که آن نفع یافتن است، هر آینه ایشان را شنوا می‌کرد، و لطف و توفیق به ایشان ارزانی می‌فرمود. و اگر ایشان را به واسطه لطف، شنوا می‌گردانید، هر آینه بر می‌گشتند از آن و ایشان، اعراض کنندگان بودند» (یا گروهی اند که عادت ایشان رو گردانیدن از حق و قبول آن است. یعنی چون لطف، فائده به ایشان نمی‌رسانید، ما ایشان را وا گذاشتیم)، یا «قالوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» بلکه گفتند که: شنیدیم و

نافرمانی نمودیم». بلکه هر یک از امامت و معرفت آن و شنیدن آن به سمع قبول «فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» «مزیّت نعمت و افزونی کرم خدای تعالی است که می‌دهد آن را بر سبیل تفضّل، هر که را که می‌خواهد از بندگان (که به آن، از غیر، ممتاز و سرافراز می‌گردد) و خدای تعالی، خداوند فضل بزرگ است» (که نعم دنیا و آخرت در جنب آن، مُحَقَّر و مختصر می‌نماید. و تا از اینجا ترجمه آیاتی است که حضرت علیه السلام آنها را ذکر فرموده به طریق اقتباس و تضمین در کلام خویش، و چون فی الجمله تصرّفی در آیات شده بود، که با ذکر آن، موهّم این بود که آیه چنین باشد و بدون آن درست نبود، لهذا حقیر به ترجمه آن اکتفا نمود). «۱»

بعد از آن، حضرت فرمود که: «پس چگونه ایشان را دخلی به اختیار امام و نصب کردن او باشد؟ و حال آن که امام، عالمی است که جهل ندارد (و همه چیز را می‌داند از آنچه اّمّت به آن محتاج باشند، یا نباشند مگر آنچه علمش مخصوص خدا باشد). و اّمّت را می‌خواند به سوی حقّ، یا حافظ ایشان است، چون شبان (که گله را محافظت می‌کند). و جُبْن و بیدلی نورزد، و ناتوانی و ضعف ندارد (که از اجرای امور عاجز شود)، و معدن پاکیزگی و پاکی است (که

(۱). مترجم - / رحمه الله - / آیات را که در متن فعلی هست، و احتمالاً با نسخه‌ای که در نزدش بوده، متفاوت بوده و منطبق با آیات قرآن نبوده، ذکر نکرده، و به ترجمه آنها بسنده کرده که با توجه به نسخه فعلی، در داخل پراوتر آورده شد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۵۷

تقدّس و طهارت از عیب‌ها و گناهان، از او جدا نمی‌شود)، و محلّ خداپرستی و بی‌رغبتی در دنیا، و معدن علم و عبادت است، و مخصوص است به آن که رسول صلی الله علیه و آله، او را به سوی امامت خوانده باشد (نه آن که خلق او را به سوی آن خوانده باشند. و می‌تواند که معنی این باشد که:

مخصوص باشد به دعای پیغمبر؛ مثل آنچه در غدیر خم در باب علی علیه السلام فرمود که: بار خدایا، دوست دار هر که او را دوست دارد، و غیر از این، از آنچه فرمود. یا معنی آن است که، به سوی رسول صلی الله علیه و آله منسوب باشد). و باید که از نسل فاطمه طاهره بتول باشد (که خدا او را از جمیع گناهان پاک نموده، و از زنان منقطع گردیده) از روی فضل و دین و حسب، و از دنیا بریده شده، همیشه روی نیاز به درگاه خدا داشت، و چیزی در نسب او نباشد که محلّ طعن در او باشد (یعنی حرام‌زاده یا از اولاد حرام‌زاده نباشد، و ولد شبهه نیز نباشد). و هیچ صاحب حسبی با او نزدیک نمی‌تواند شد. «۱»

و حضرت فرمود که: «امام باید در خانه آباد قریش و بلندترین از همه نسل هاشم باشد (که بر جمیع قریش، و از همه ایشان بلندترند) و از عترت رسول صلی الله علیه و آله باشد. «۲» و از نزد خدای عزّوجلّ مرضی و پسندیده باشد، و از هر شریفی شریف‌تر، و از فرزندان عبد مناف باشد، و علمش بیفزاید (به واسطه آن که محدّث است که فرشته او را از جانب خدا حدیث می‌کند، یا آن را به اّمّت برساند از هر چه باید رسانید). و حلمش کامل باشد، و قوّت داشته باشد (که بار سنگین امامت را بر دارد). و عالم باشد به سیاست (و قهر کردن بر بدکار، که به واسطه آن امور اّمّت منسّق و منتظم گردد). و فرمان‌برداری او از جانب خدا، واجب و لازم باشد، و قائم باشد به فرمان خدای عزّوجلّ (که در آن، نهایت سعی و اهتمام داشته باشد). و بندگان خدا را خیر خواه باشد، و دین خدا را حفظ کند.

به درستی که خدا، پیغمبران و امامان علیهم السلام توفیق می‌دهد و به ایشان عطا می‌فرماید از مخزون علم و حکمت‌های خویش، آنچه را که به غیر ایشان نمی‌دهد. پس علم ایشان بالای علم اهل زمان ایشان، و بیشتر از آن می‌باشد در فرموده آن جناب جلّ و تعالی است که: «أَفَمَنْ

(۱). و حسب، شمردن افعال و مآثر جمیله است، و حسب هر مردی مآثر پدران اوست. و خلیل بن احمد گفته است که: شرف و بزرگواری است که در پدران ثابت باشد، و اصل از آن، حساب است، به معنی شمار؛ چه هرگاه مردم تفاخر کنند هر یک مناقب خویش، مفاخر پدران رای می‌شمارند. (مترجم)

(۲). و عترت در لغت، فرزندان و خویشان نزدیکند؛ چون پسران عم. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۵۹

يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ «۱»، یعنی: «آیا پس آن که رهنمایی می‌کند به سوی حق و راستی، سزاوارتر است به آن که پیروی شود، یا آن که راه راست نیابد مگر آن که رهنموده شود؟ (که کسی او را راه راست نماید). پس چیست از برای شما؟ (و شما را چه می‌شود؟) چگونه حکم و داوری می‌کنید در تسویه میان این دو؟» در فرموده آن جناب تبارک و تعالی است که: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» «۲». و در قول اوست در شأن طالوت که: «إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» «۳»، یعنی: «به درستی که خدا برگزید طالوت را بر شما و افزونی داد او را به گشادگی و بسیاری در دانش و در تن (چه طالوت، مرد نمایان و با جمال بود، و به یک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر، و در سیاست و تدبیر مملکت‌داری و در حفظ عدالت میان رعیت، عدیل و نظیر نداشت). و خدا که مالک است، ملک و مملکت خویش را می‌دهد به هر که می‌خواهد (ومی‌داند که او را صلاحیت ملک‌داری هست). و خدا بسیار فضل و داناست.»

و به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرموده که: «أَنْزَلَ [اللَّهُ] عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» «۴». (و در قرآن چنین است که: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ»، یعنی: «و فرو فرستاد خدا بر تو قرآن و حکمت را که بیان احکام آن است، و آموخت تو را آنچه نبودی که به خودی خود بدانی، و فضل خدا بر تو بزرگ است») (که علوم غیر متناهی را به تو تعلیم داده). و در شأن ائمه از اهل بیت پیغمبر خویش و عترت و ذریه او فرموده است که: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» «۵».

و به درستی که چون خدای عزوجل بنده را بر گزیند برای امور بندگان خویش، سینه او را از برای آن بگشاید، و چشمه‌های حکمت را در دل او بسپارد، و علم را به او الهام فرماید؛ چنان الهامی که بعد از آن، از جواب چیزی در نماند و در آن جوابی نگوید که از طریقه صواب مائل باشد. پس او معصوم است که خدا او را از همه گناهان نگاه داشته، و مؤید است (که او را تقویت داده و یاری نموده) و موفق است (که توفیق هر خوبی به او عطا فرموده) و مسدد

(۱). یونس، ۳۵.

(۲). بقره، ۲۶۹.

(۳). بقره، ۲۴۷.

(۴). نساء، ۱۱۳.

(۵). نساء، ۵۴ و ۵۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۶۱

است (که او را راست و درست نموده، که هیچ کجی در او و در کار او نیست)، و از خطا و لغزش و به سر در آمدن، ایمن است، و خدا او را به این مخصوص می‌سازد تا آن که حجت او باشد بر بندگانش، و گواه او باشد بر آفریدگانش. و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ

مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (۱).

پس آیا مردم قدرت دارند بر شناختن مثل این امام که مذکور شد، تا او را اختیار نمایند؟ یا برگزیده ایشان به این صفت باشد، تا او را بر همه کس مقدم دارند؟ به خانه خدا سوگند، که از حق در گذشتند، و کتاب خدا را (که قرآن است) در پس پشت‌های خویش افکندند، که گویا نمی‌دانند که آن کتاب خداست.

و در کتاب خداست، راه راست و شفا از هر ناخوشی. پس آن را انداختند و خواهش‌های خود را پیروی کردند. بعد از آن، خدا ایشان را مذمت فرمود و ایشان را به غایت دشمن داشت و هلاک گردانید، پس فرمود جل و تعالی: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۲)، یعنی: «و کیست گمراه‌تر از آن کس که پیروی نمود خواهش خویش را بی‌راهنمایی، و بیان و بصیرتی از جانب خدا؟ (یعنی: هیچ کس گمراه‌تر از چنین کسی نیست). به درستی که خدا راه را نمی‌نماید و به سر منزل نجات نمی‌رساند گروه ستمکاران را».

و فرموده است که: «فَتَعَسَىٰ لَهُمْ وَ أَضَلُّ أَعْمَالُهُمْ» (۳)، یعنی: «پس خدا ایشان را هلاک گردانید؛ هلاکتی سخت، و کردارهای ایشان را نابود ساخت» (یا خدا ایشان را هلاک سازد. و کردارهای ایشان را نابود گرداند). و فرموده است که: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّكَبِّرٍ جَبَّارٍ» (۴)، یعنی: «بسیار بزرگ است از روی دشمنی، مجادله ایشان در آیات خدا، بی‌حجت و برهانی که آمده باشد به ایشان در نزد خدا و نزد آنان که ایمان آورده‌اند، همچنان که مهر گذاشت بر دل‌های این گروه، مهر می‌گذارد خدا بر همه دل هر متکبری که از فرمان‌برداری سر کشیده باشد و گردن‌کشی نماید» (که خود را برتر داند). و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل او و درود فرستد بر ایشان؛ درود فرستدنی فراوان».

۲/۵۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از

(۱). حدید، ۲۱.

(۲). قصص، ۵۰.

(۳). محمد، ۸.

(۴). غافر، ۳۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۶۳

اسحاق بن غالب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت - در خطبه‌ای از خطبه‌های خویش که در آن، حال ائمه علیهم السلام و صفات ایشان را یاد می‌فرماید - فرمود که: «خدای عزوجل به واسطه ائمه هدی از اهل بیت پیغمبر ما، دین خویش را روشن ساخت، و پرده را از روی آن برداشت. و به سبب ایشان شارع، راه راست خود را ظاهر و هویدا گردانید. و به ایشان چشم‌های علم نهانی خویش را گشود، و از پوشیدگی بیرون آورد (و بنابر بعضی از نسخ کافی، آن را به ایشان عطا فرمود، یا به مردم به سبب ایشان بخشید).

پس هر که از امت محمد صلی الله علیه و آله که حق واجب امام خویش را شناسد، مزه شیرینی ایمان خود را بیابد، و افزونی صفا و مقبولی اسلام خویش را بداند؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی، امام را نصب فرموده که نشانه‌ای باشد از برای خلق او. یعنی از برای شناختن راه خدا و او را حجت بر اهل مواد و جهان خویش گردانیده (بعضی گفته‌اند که: مراد از مواد خدا، فیض‌های اوست که از او به اهل آن می‌رسد و اهل مواد، آنانند که ایشان را زیادتی اختصاص به فیض‌های آن جناب باشد، از صاحبان عقول خالصه. و عالم، مجموع خلایق‌اند؛ خواه آسمانی باشند و خواه زمینی و خواه از علویات «۱» باشند و خواه از سفلیات، «۲» یا آنچه در تحت افلاکند، و مراد از عالم خدا، کسی است که او را زیادتی ارتباط و اختصاص به خدای سبحانه باشد، و ایشان صاحبان عقول‌اند. یا

مراد، عالمی است که صدور و وجود آن، مستند به سوی خدای سبحانه است. و بعضی گفته‌اند که مراد از اهل مواد، عقول است که ماده‌های معرفت اویند. و مراد از جهان یا اهل آن، غیر عقول است؛ زیرا که امام، بر جمیع مخلوقات حجّت است. و احتمال داده‌اند که مراد از اول عالم، زمانیات و جسمانیات و از دویم، عالم مجرّادات و روحانیات باشد. و بعضی مواد را جمع مودّه گرفته‌اند که به معنی دوستی است و عالم را بر غیر ایشان حمل کرده‌اند. و بعضی دویم را عین اول و تفسیر آن دانسته‌اند.

و خدای تعالی امام را تاج تعظیم و توقیر در پوشانیده، و او را از نور و علم خداوند جبار پوشانیده؛ در حالتی که کشیده می‌شود به ریسمانی به سوی آسمان (یا خدا او را به آن ریسمان یا راهی از راه‌ها به سوی آسمان می‌کشد). و مواد آن نور، از امام- یا از نور او- بریده نشود (حاصل معنی، آن که خدای تعالی راهی به عالم علوی از برای امام علیه السلام قرار می‌دهد که افاضه

(۱). موجودات عالم بالا.

(۲). موجودات مادی که در عالم ماده قرار دارند.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۶۵

علوم از آنجا به او می‌شود؛ آنّا فآنا). و کسی نتواند که برسد به آنچه در نزد خداست، از فضل و کرامت و ثواب، مگر به جهت اسباب و طرق و ابواب مقررّه آن جناب (که از جمله آنها، امام است) و خدا اعمال بندگان را قبول نمی‌فرماید، مگر به معرفت امام، و امام داناست به آنچه بر او وارد می‌شود، از امور مشتبهه (که در هم آمیخته باشد و تاریکی اشکال آن را فرا گرفته باشد، که فرق میان آنها بسیار دشوار باشد). و داناست به سنت‌های پیغمبر که بسیار خفا داشته باشد (و اسراری باشد که کسی آن را نداند، مگر به تعلیم پیغمبر یا به الهام خدا) و به فتنه‌هایی که امور باطله آن، شباهت به حقّ دارد.

پس همیشه خدای تبارک و تعالی ایشان را از برای خلق خود بر می‌گزیند از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام از نسل هر امامی، و ایشان را از برای این امر بر می‌گزیند، و همه خوبی‌ها را در ایشان جمع می‌کند، و به ایشان از برای بندگان خویش راضی می‌گردد، و ایشان را می‌پسندد، و در هر زمان که امامی از ایشان در گذرد، از برای خلق خود امامی دیگر را از نسل آن حضرت نصب کند تا نشانه باشد آشکارا و رهنمایی روشن‌بخش، چون خورشید عالم آرا و پیشوایی مستقیم در عقاید و کردار و گفتار، یا قائم به امر امامت و امت، و تا حجّتی باشد دانا. و ایشان امامانی چنداند که خلائق را رهنمایی می‌کنند به حقّ (که دین اسلام است) و حدود آن- و به حق- عدالت می‌کنند در احکام آن، و حجّت‌های خدایند بر خلق او و داعیان اویند بر ایشان، و حافظان اویند که مردم را از مکاره و قبایح محافظت می‌کنند و ایشان را به سوی معرفت و محاسن و مصالح می‌خوانند و خدا، به همین حجّت، خویش را بر خلائق تمام می‌کند، و بندگان خدا به هدایت ایشان، دین‌داری می‌کنند، و جمیع شهرها به نور ایشان روشن می‌شود، و مال‌های قدیمی به برکت ایشان افزون می‌شود، و خدا ایشان را حیات خلائقی که بر روی زمین‌اند و چراغ‌ها از برای رفع تاریکی جهالت و ضلالت و کلیدها از برای سخن گفتن و ستون‌های دین اسلام گردانیده، و تقدیرات خدا به این نصب در ایشان، جاری شده، در حالتی که بر محتوم و واجب آنها- که مستلزم حصول امضاست- قرار و استقرار دارد که تغییر و تبدیل در آن راه نیابد.

پس امام، برگزیده خداست، و پسندیده او و رهنمایی است که مخصوص است به هم‌رازی آن جناب، و به امر خلائق قیام دارد، و ایشان، در جلب منفعت و دفع مضرت، از او امیدواری دارند، و خدا او را به این برگزیده و او را بر چشم خود ساخته و آفریده (یعنی

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۶۷

منظور نظر، تربیت آن جناب بوده و بر نگهداشتی و محافظت او، پروریده شده، در عالم ذر- که خدا خلائق را تفریق نمود و ایشان را از صلب آدم چون مورچگان کوچک بیرون آورد-) در هنگامی که او را آفرید، و در میان مخلوقات، در وقتی که او را ساخت، و حال آن که روحی بود پیش از آن که جسم او را خلق کند، از طرف راست عرش خویش و حکمت به او عطا شده بود در علم

غیب در نزد خدا، و خدا، او را اختیار فرمود به سبب علمی که داشت، و او را برگزید به جهت اتّصاف او به پاکی و پاکیزگی از جمیع رذائل و صفات ناپسندیده.

و امام، باقی مانده‌ای است از آدم علیه السلام و برگزیده، یا ذخیره‌ای است از نسل نوح، و مختاری است از اولاد ابراهیم، و سلاله‌ای است از اسماعیل «۱»، و صفوه‌ای است از عترت محمد صلی الله علیه و آله «۲» و همیشه به عین عنایت خدا مراعات او، منظور است (که او را حفظ و حراست می‌فرماید) به پرده خویش (که عبارت است از قوه نفسانیه که میانه آن حضرت و معصیت مانع است و تعبیر می‌شود از آن، به عصمت).

و دام‌های شیطان و لشکران او، از امام دور شده، و در آمدن مودیات که ناگاه ضرر می‌رسانند، از او دفع شده، و همچنین دمیدن هر فاسقی که بر سبیل سحر بر چیزی می‌دمد (و محتمل است که مراد از این فقره، محفوظ بودن امام باشد از شرّ شیاطین انس؛ چنانچه فقره سابقه در باب محفوظیتش از شیاطین جنّ است، و کسب‌های بد و آنچه او را به سوی آنها کشد از او گردانیده). و از جمیع عاهات و آفات مبرا و محجوب است. «۳» و از لغزش‌ها معصوم و از همه بدی‌ها و زشتی‌ها و آنچه ناشایست باشد، مصون و محفوظ باشد، و معروف باشد به بردباری و نیکوکاری در اوایل بلوغ (که به حدّ مردی رسد یا قریب به آن) و منسوب باشد به سوی عفت و علم و فضل در نزد انتهای عمرش (یا مراد از فقره اول، این است که با علوّ و شرف و غلبه‌ای که دارد، حلیم و بردبار باشد. و از فقره دویم، این که این صفات جمیله در او بر وجه کمال باشد). و امر پدرش که عبارت از امامت است، مسند به سوی او باشد و در ایام

(۱). و سلاله به ضم سین، در لغت، به معنی نطفه است و آنچه بیرون کشیده شود از چیزی و مراد از آن، فرزند است در اینجا. (مترجم)

(۲). و صفوه، به هر سه حرکت، به معنی برگزیده است و آنچه از تیرگی غشّ، صافی باشد. (مترجم)

(۳). و عاهت و آفت، به یک معنی است، و آن، عبارت است از بیرون رفتن عضو از مزاج طبیعی خود. و ممکن است که از یکی، تمام امراض نفسانی مقصود باشد و از دیگری، بعضی از امراض بدنی؛ چون خوره و پیسی و لنگی و امثال آن. (مترجم)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۶۸

باب در بیان این که ائمه والیان امر خدایند و ...

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۶۹

حیات پدر خویش، از سخن گفتن بر وجه استقلال از جانب خود، ساکت باشد.

پس هرگاه مدّت امامت پدر بزرگوارش به سر آید، تا آن که تقدیرات خدا، او را منتهی سازد به سوی مشیّت و خواست او و اراده خدا به حجّیت فرزند تعلق گیرد، و منتهای مدّت پدرش صلی الله علیه و آله برسد، پس در گذرد و از دنیا رحلت نماید، و امر خدا بعد از وفات پدرش به سوی او منتقل شود، و خدا دین خود را به گردن او اندازد، و او را حجّت بر بندگان خود و قیّم خویش در جمیع شهرها گرداند، و او را به روح خود تأیید فرماید-/ چنانچه شرح آن بیاید- و علم خویش را به او عطا نماید، و او را خبر دهد به فضل بیان خویش که در میانه حقّ و باطل چگونه تفریق باید نمود، و اسرار و رازهای نهان خویش را به او بسپارد، و او را چنان قرار دهد که به سوی امر عظیم خدا که ریاست عامه خلق و تحملّ تعب و مشقّت آن است، شتابد، و آن جناب را اجابت کند و به زیادتی بیان علم خویش، او را خبر دهد، و او را نصب کند که نشانه باشد از برای آفریدگانش، و او را حجّت گرداند بر مردم جهان و روشنی از برای اهل دین، و قیّم بر بندگان خویش، و به او راضی شود که امامی باشد از برای ایشان که راز خویش را به او سپرده، و او را حافظ علم خود ساخته، و حکمت خود را به او عطا فرموده، و او را نگاه به آن دین خود گردانیده، و او را شتابان به سوی کار بزرگ خود کرده، و راه‌های راست و واجبات و حدود خویش را به او زنده گردانیده و روشن ساخته.

پس آن امام بر پا شود با عدل در نزد سرگردانی اهل جهل، و تحیر اهل جدل، به سبب و دستگیری نور ساطع (علم لامع که به آسمان بالا می‌رود)، و شفای نافع (برهان قاطع که سود می‌دهد)، با حق روشنی که بر کسی مشتبه نشود، و با بیان هر موضع که حق از آن بیرون می‌رود از برای قاصرین، و قیامش بر راه حقی باشد که راست‌گویان از پدران‌ش علیهم‌السلام بر آن رفته‌اند. پس هیچ‌کس حق این عالم را جاهل نباشد، مگر بدبخت و او را انکار نکند، مگر گمراه و از او باز ندارد، مگر آن‌که بر خدای جل و علا جرات کند و از او نترسد».

۱۶. باب در بیان این‌که ائمه علیهم‌السلام والیان امر خدایند و ایشان مردمانی هستند که مردم بر ایشان حسد برده‌اند که خدای عزوجل ایشان را ذکر فرموده است

۵۲۹/۱. حسین بن محمد بن عامر اشعری، از معلی بن محمد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا حسن بن علی و شاء، از احمد بن عائد، از ابن اذینه، از برید عجللی
تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۱

که گفت: از امام محمد باقر علیه‌السلام سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزوجل: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱). پس جواب آن حضرت از سؤال من، این آیه بود که: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا»، یعنی: «آیا نمی‌نگری به سوی کسانی که داده شده‌اند بهره‌ای از کتاب (یعنی قرآن، چنانچه بیاید) ایمان می‌آورند به دو بت قریش، که جبت و طاغوت‌اند، و می‌گویند برای آنان که کافر شدند (یعنی در باب ایشان می‌گویند در حال غیبت، چنانچه گویا در نزد ایشان حاضرند) که این گروه کفار، راه ایشان راست‌تر است از راه آنان که ایمان آورده‌اند».

و حضرت فرمود که: «می‌گویند برای پیشوایان گمراهی و خوانندگان مردم به سوی آتش جهنم، که این گروه، راه یافته‌تراند از آل محمد و راه ایشان راست‌تر است از راه ایشان. «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» * أم لَهُمْ نَصِيرَةٌ مِنَ الْمَلَكِ»، یعنی: این گروه معاندین، آنانند که خدا ایشان را لعنت فرموده و از رحمت خود دور ساخته، و هر که را خدا لعنت کند و براند، پس نمی‌یابی او را یاری دهنده‌ای که او را یاری دهد، بلکه آیا ایشان راست بهره‌ای از پادشاهی». و حضرت فرمود: «یعنی امامت و خلافت».

«فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَصِيرًا»، یعنی: «پس آن هنگام که بهره‌ای از آن داشته باشد، نمی‌دهند مردمان را آن مقدار کوی» (۲) (که بر پشت دانه خرما است، به شکل ناوه) (۳). و حضرت فرمود که:

«ما یبیم مردمان، که خدا قصد فرموده». «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» حضرت فرمود: «ما یبیم ناس و مردمان، که مردم بر ما حسد برده‌اند بر آنچه خدا به ما عطا فرموده از امامت؛ نه همه خلق خدا». «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» حضرت فرمود که: «می‌فرماید از ایشان رسولان و پیغمبران و امامان قرار دادیم. پس چگونه به آن اقرار می‌کنند در اولاد ابراهیم و آن را در آل محمد انکار می‌کنند؟ «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُضَلِّهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ

(۱). نساء، ۵۹.

(۲). غلاف نازک روی هسته خرما.

(۳). و نصیر، نقطه‌ای است در میان استخوان خرما. و بعضی احتمال داده‌اند که مراد از نقطه، همان کوی باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۳

جُلُودُهُمْ يَدُلُّنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيمًا» (۱)، یعنی: پس از جمله ایشان کسی هست که به آن ایمان آورده و از ایشان کسی هست که از آن اعراض کرده و ایمان نیاورده و کافی است جهنم، آتشی افروخته، برای اعراض کنندگان. به درستی که آنان که کافر شدند به آیات ما، زود باشد که در آوریم ایشان را در آتشی بزرگ (که آتش دوزخ است) در هر زمان که پخته شود پوست‌های ایشان، یا بسوزد، بدل کنیم ایشان را پوست‌هایی غیر از آنها (یعنی پوستی چند را غیر از پوست‌هایی که پخته و سوخته‌اند به ایشان دهیم بر صورت دیگر) تا بچشند عذاب را پی در پی. به درستی که خدا غالب و داناست به عقوبت اهل جهنم، بر وجه حکمت» (و کسی او را بر تعذیب ایشان منع نمی‌تواند نمود).

۵۳۰/۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل از امام موسی کاظم علیه السلام در قول خدای تبارک و تعالی: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» که آن حضرت فرمود: «ماییم که بر ما حسد برده‌اند».

۵۳۱/۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی حلی، از محمد احول، از حمران بن اعین روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عزوجل: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ»؟

حضرت فرمود که: «کتاب، پیغمبری است». عرض کردم که: حکمت چیست؟ فرمود: «فهم و حکم کردن». عرض کردم که: «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؟ حضرت فرمود که: «ملک عظیم، فرمان برداری مردم است از برای ایشان» (و بعضی از مفسرین، این آیه را به این روش ترجمه نموده که: پس به درستی که ما عطا کردیم اولاد ابراهیم را- که موسی و داود و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله است- تورات و زبور و انجیل و فرقان و علم حلال و حرام، و دادیم ایشان را پادشاهی بزرگ که نبوت است یا مملکت داری).
۵۳۲/۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از حماد بن عثمان، از ابوالصباح روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». فرمود که: «ای ابوالصباح، به خدا سوگند که ماییم آن مردمان که مردم بر ایشان حسد برده‌اند».

(۱). نساء، ۵۱-۵۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۴

باب در بیان این که ائمه علامات و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۵

۵۳۳/۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از بُرید عَجلی از امام محمد باقر در قول خدای عزوجل: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «از ایشان، رسولان و پیغمبران و امامان قرار داد. پس چگونه اقرار می‌کنند در اولاد ابراهیم علیه السلام و در آل محمد صلی الله علیه و آله آن را انکار می‌کنند؟».

برید می‌گوید که: عرض کردم: «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؟ حضرت فرمود که: «ملک عظیم و پادشاهی بزرگ، آن است که در ایشان، امامانی چند قرار داده که هر که ایشان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده، و هر که ایشان را نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده. پس این است آن پادشاهی بزرگ که خدا فرموده است».

۱۷. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام علامات و نشانه‌هایی‌اند که خدای عزوجل آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده است

۵۳۴ / ۱. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از ابو داود مُستَرِق روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را داود جصاص و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (۱)، یعنی: «و خدا پیدا نمود نشانه‌های راه برای روندگان (تا در بیابان‌ها هلاک نشوند و به سر منزل مراد برسند) و به ستاره ایشان راه یابند». و حضرت فرمود که: «این ستاره، رسول خداست صلی الله علیه و آله و این نشانه‌ها، ائمه علیهم السلام اند».

۵۳۵ / ۲. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وِشَاء، از اسباط بن سالم روایت کرده است که گفت: هیشم از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد- و من در خدمت آن حضرت بودم- از قول خدای عزوجل: «وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»، فرمود که: «رسول خدا، نجم است و علامات، ائمه علیهم السلام اند».

۵۳۶ / ۳. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وِشَاء روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»، فرمود که: «ماییم علامات، و نجم، رسول خداست».

(۱). نحل، ۱۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۶

باب در بیان این که آیات و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۷

۱۸. باب در بیان این که آیات و معجزاتی که خدای عزوجل آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند

۵۳۷ / ۱. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از احمد بن هلال، از امیه بن علی، از داود رقی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ التَّنْذِرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» (۱)، یعنی: «و دفع نمی‌کنند آیه‌ها و نشانه‌های خدا و ترس‌ها (یا ترسانندگان او که مردم را از عذاب حق تعالی می‌ترسانند)، از گروهی که ایمان نمی‌آورند» (و بر کفر خواهند مرد). حضرت فرمود که: «آیات، ائمه‌اند و نُذُر، پیغمبرانند. / صلوات الله علیهم اجمعین - /».

۵۳۸ / ۲. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از موسی بن محمد عجللی، از یونس بن یعقوب روایت کرده که آن را مرفوع ساخته از امام محمد باقر علیه السلام که در قول خدای عزوجل: «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا» (۲)، یعنی: «تکذیب نمودند به همه آیت‌های ما و آنها را قبول نکردند». فرمود که: «مقصود از آیات، همه اوصیایند».

۵۳۹ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، یا از غیر او، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، به درستی که شیعیان، تو را از تفسیر این آیه سؤال می‌کنند که: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ* عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ» (۳)، یعنی: «از چه چیز یکدیگر را سؤال می‌کنند؟ از چیزی بزرگ».

حضرت فرمود که: «تفسیر کردن این آیه به من وا گذاشته است، اگر خواهم ایشان را خبر می‌دهم، و اگر خواهم ایشان را خبر نمی‌دهم». بعد از آن، فرمود: «لیکن تو را به تفسیر آن خبر می‌دهم».

عرض کردم معنی «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» چیست؟ ابوحمزه می‌گوید که: حضرت فرمود که: «این آیه، در شأن امیر المؤمنین است. و امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: خدای عزوجل را هیچ آیه‌ای نیست که از من بزرگ‌تر باشد و نیز خدا را خبری نیست که از من عظیم‌تر باشد».

(۱). یونس، ۱۰۱.

(۲). نبأ، ۲۸.

(۳). نبأ، ۱ و ۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۸

باب در بیان آنچه خدای عزوجل و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۹

۱۹. باب در بیان آنچه خدای عزوجل و رسول او واجب گردانیده‌اند از بودن با ائمه علیهم السلام

۱/۵۴۰. حسین بن محمد، از مُعلی ابن محمد، از وشاء، از احمد بن عائد، از ابن اذینه، از بُرید بن معاویه عجلی روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» «۱»، حضرت فرمود که: «از صادقین، ما را قصد فرمود».

۲/۵۴۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، یعنی: «ای گروه مؤمنان، بپرهیزید از عذاب خداوند عالمیان و باشید با راست گویان».

حضرت فرمود که: «راست گویان، امامانند و صدیقان، به فرمان برداری ایشان» (و صدیق، به کسر صاد و دال مشدد آن که بسیار راست گو باشد و آن که گفتار خویش را به کردار، راست گرداند و آن که به غایت کسی را تصدیق کند. پس اگر مراد از آن، ائمه علیهم السلام باشد، معنی حدیث این می شود که صادقان - که خدا امر به بودن با ایشان فرموده - صدیقانند؛ به هر سه معنی به سبب فرمان برداری ایشان خدا و رسول را و در این، اشعاری است به دلیل انحصار صادقین در ایشان؛ چه اگر صدق فی الجملة کفایت کند، باید که مؤمنین، یا همه کس باشند؛ زیرا که کم کسی است که فی الجملة راست نگوید، بلکه وجود ندارد و غیر از ائمه معصومین، کسی نیست که در همه چیز و در همه حال و در هر زمان، صادق باشد. و اگر مراد از صدیق، غیر امام باشد، از آنها که به غایت تصدیق ائمه می نموده‌اند، چون سلمان و ابوذر و مانند ایشان، پس امر به بودن با ایشان، به اعتبار آن است که ایشان با ائمه‌اند. و بعضی گفته‌اند که معنی حدیث، این است که صدیقان، به سبب طاعت ائمه صدیق شده‌اند).

۳/۵۴۲. احمد بن محمد و محمد بن یحیی روایت کرده‌اند، از محمد بن حسن، از محمد بن عبدالحمید، از منصور بن یونس، از سعد بن طریف، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که دوست دارد که زندگانی کند، آن زندگانی که شباهت به زندگانی پیغمبران داشته باشد، و بمیرد آن مردنی که به مردن شهیدان ماند، و ساکن شود

(۱). توبه، ۱۱۹.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۸۱

در بهشت‌هایی که خداوند رحمان درخت‌های آن را نشانیده، پس باید که علی علیه السلام را دوست دارد و با دوست او دوست باشد، و به امامان بعد از او، اقتدا کند، و در همه چیز پیرو ایشان باشد. پس به درستی که ایشان عترت من اند که از طینت و سرشت من خلق شده‌اند. بار خدایا، فهم و علم مرا به ایشان روزی کن. و وای بر آنها که ایشان را مخالفت کنند از امت من. بار خدایا،

شفاعت مرا به ایشان مرسان».

۴/۵۴۳. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نصر بن شعیب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: تمام کردن حجّت من به غایت بر بدبختان از امت تو است. و ایشان کسانی هستند که ولایت علی بن ابی‌طالب را ترک کنند، و دشمنان او را دوست دارند، و فضل او و فضل اوصیای بعد از او را انکار کنند (که ایشان را بهترین خلق خدا ندانند). زیرا که فضل تو، فضل ایشان، و فرمان‌برداری تو، و فرمان‌برداری ایشان، و حقّ تو، حقّ ایشان، و نافرمانی تو، نافرمانی ایشان است. و ایشانند پیشوایانی که راه راست نمایند، که آنانند بعد از تو، و روح تو در ایشان جاری شده و روح تو آن است که در تو روان شده از جانب پروردگار تو، و ایشان عترت تواند که از سرشت و طینت تو خلق شده‌اند و از گوشت و خون تو، به هم رسیده‌اند.

و به حقیقت که خدای عزّوجلّ سنّت و طریقه تو و طریقه پیغمبران پیش از تو را در ایشان جاری ساخته، که جمیع کمالات تو و ایشان غیر از پیغمبری هم در ایشان است و ایشان، خزانه‌داران منند بر علم من بعد از تو. به حقّ خود سوگند یاد می‌کنم که هر آینه به حقیقت که ایشان را برگزیدم به انواع برگزیدگی و ایشان را خالص گردانیدم (از غیر خویش، در باب توحید که آمیزشی در ایشان نیست). و ایشان را پسندیدم، و هر که ایشان را دوست داشت و با ایشان دوستی ورزید، و فضل ایشان را تسلیم نمود، نجات یافت.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله خود فرمود که: هر آینه جبرئیل به نزد من آمد و نام‌های ایشان را با نام‌های پدران ایشان و دوستان ایشان و آنان که افزونی ایشان را بر خلائق مسلمّ دارند، به نزد من آورد».

۵/۵۴۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضالّه بن ایوب، از ابو المغراء، از محمد بن سالم، از ابان بن تغلب که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۸۳

گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خواسته باشد که به روش زندگانی من زندگانی کند، و به روش مردن من بمیرد، و داخل شود در جنّت عدن (که بهشتی است که محلّ اقامه پرهیزکاران است و خدا درختان آن را به دست قدرت خویش نشانیده)، پس باید که علی بن ابی‌طالب را علیه السلام دوست دارد و با دوست او، دوستی کند، و با دشمن او، دشمنی ورزد، و به امامت اوصیای بعد از او، قائل باشد.

پس به درستی که ایشان عترت منند که از گوشت و خون من به هم رسیده‌اند. خدا فهم و علم مرا به ایشان عطا کند (یا آن را به ایشان عطا فرموده). و به سوی خدا شکایت می‌کنم از امت خویش که فضل ایشان را انکار می‌کنند، و جایزه مرا (که خلافت است)، در باب ایشان قطع می‌کنند، و نمی‌گذارند که به ایشان برسد (یا صلّه و پیوند مرا در حقّ ایشان قطع می‌کنند و آن را رعایت نمی‌کنند). و به خدا سوگند، که پسر مرا خواهند کشت، خدا شفاعت مرا به ایشان نرساند».

۶/۵۴۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از عبد القهار، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که او را شاد گرداند که به روش زندگی من زندگی کند، و به روش مردن من بمیرد، و داخل شود در آن بهشتی که پروردگار من مرا وعده فرموده، و چنگ زند به شاخ درختی که پروردگار من آن را به دست قدرت خود غرس فرموده، پس باید که علی بن ابی‌طالب علیه السلام و اوصیای بعد از او را دوست دارد.

پس به درستی که ایشان شما را در راه گمراهی داخل نمی‌کنند، و شما را از در راه راست، بیرون نمی‌برند. پس ایشان را تعلیم مدهید؛ زیرا که ایشان، از شما داناترند. و به درستی که من، از پروردگار خویش درخواستم که در میانه ایشان و کتاب خود (که

قرآن است) جدایی نیندازد، تا در نزد حوض کوثر بر من وارد شوند همچنین- و حضرت دو انگشت سبابه خویش را به هم ضم فرمود- و فرمود که: پهنای آن حوض به قدر مسافت میان صنعاء و ایله است. «۱» (و به هر تقدیر، مراد حضرت علیه السلام بیان وسعت آن حوض است، نه تقدیر اندازه آن؛ زیرا که اندازه آن بسیار بیش از این است). و در کنار آن حوض، قدح‌های نقره و طلا است، به

(۱). و صنعاء شهری است در یمن. و ایله به فتح همزه، کوهی است در میانه مکه و مدینه، و شهری است در میانه یثع و مصر و به کسر همزه، دهی است در باخرز. (مترجم)
تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۸۴
باب در بیان این که اهل ذکر ...
تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۸۵
شماره ستارگان.

۷/۵۴۶. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضالّه بن ایوب، از حسن بن زیاد، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:
«رُوح و راحت و رستگاری و اعانت، و بر آمدن حاجت، و زیادی و برکت، و کرامت و عزّت و حرمت و مغفرت، و عافیت و آسانی، و بشارت و خشنودی، و قرب و نصرت و تمکّن و اقتدار و امیدواری، و محبت از جانب خدای عزّوجلّ، از برای کسی است که علی علیه السلام را دوست دارد، و به آن حضرت اقتدا کند، و از دشمنان او بیزار باشد، و فضل او را مسلمّ دارد، و اوصیای بعد از او را تصدیق کند، و با ایشان در مقام تسلیم باشد.
واجب است بر من که ایشان را در شفاعت خود داخل گردانم، و بر پروردگار من- تبارک و تعالی- واجب و سزاوار است که مرا در باب شفاعت، اجابت فرماید؛ زیرا که ایشان پیروان منند و هر که مرا پیروی کند، از من است».

۲۰. باب در بیان این که اهل ذکر «۱» که خدا خلاق را امر فرموده به سؤال کردن از ایشان، ائمه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان)

۱/۵۴۷. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وشاء، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در شرح قول خدای عزّوجلّ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» «۲»، یعنی: «پس بپرسید از اهل ذکر اگر هستید که نمی‌دانید»، که آن حضرت فرمود که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ذکر، منم و ائمه علیهم السلام، اهل ذکرند». و در قول آن جناب عزّوجلّ: «وَإِنَّهُ لَكُرْ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» «۳»، یعنی: «و به درستی که آن وحی (یعنی قرآن) هر آینه شرف و عزّتی است تو را و قوم تو را که گروه مخصوصی هستند و زود باشد که پرسیده شوید». از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم. فرمود که: «ما قوم آن حضرتیم و ماییم سؤال شدگان» (که پرسیده خواهیم شد).

۲/۵۴۸. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان،

(۱). و ذکر، به کسر ذال و سکون کاف، ثنا است و شرف و آوازه، و یاد گرفتن و یاد آوردن. و محمد صلی الله علیه و آله و قرآن را نیز ذکر گویند و ائمه هدی علیهم السلام، اهلیت همه را دارند. (مترجم)
(۲). نحل، ۴۳.

(۳). زخرف، ۴۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۸۷

از عمویش عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: «فَشَيْئُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱). حضرت فرمود که: «ذکر، محمد است صلی الله علیه و آله، و ما، اهل اویم که سؤال می شویم» (یعنی باید که از ما سؤال شود). راوی می گوید که: عرض کردم که: مقصود از قول آن جناب: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ» (۲)، کیست؟ حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده و ما اهل ذکریم، و مایم سؤال شدگان».

۳/۵۴۹. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وشاء روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم و عرض کردم که: فدای تو گردم «فَشَيْئُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، حضرت فرمود: «ما اهل ذکریم، و مایم سؤال شدگان». عرض کردم: پس شما سئال شدگان و مایم سؤال کنندگان؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: بر ما واجب است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: واجب است بر شما که ما را جواب فرمایید؟

فرمود: «نه، اختیار این، با ما است؛ اگر خواهیم می کنیم، و اگر خواهیم نمی کنیم. آیا قول خدای عزوجل را نمی شنوی که می فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۳)، یعنی:

این پادشاهی، به این عظمت و شوکت، بخشش ما است به تو. پس عطا کن از آن به هر که خواهی، یا منع بخشش کن و باز دار آن را از هر که خواهی» (یعنی تصرف در آن، بسته به خواست تو است. در حالتی که این عطا، از شمار بیرون است، یا منت و امساک تو در روز حساب، بر آن حسابی نیست. و هر چند که نزول این آیه در شأن سلیمان است، لیکن در باب پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه جاری است).

۴/۵۵۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که در قول خدای عزوجل: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ»، فرمود که: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، ذکر است و اهل بیت او علیهم السلام، سؤال شوندگانند و ایشان، اهل ذکرند» (و در تفریح ذکر بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آیه، اشکالی هست تا آن که بعضی گمان کرده اند که از حدیث چیزی افتاده یا این آیه به جای آیه «فَشَيْئُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، واقع شده؛ به اشتباه راوی، یا کاتب. و بعضی توجیه آن

(۱). نحل، ۴۳.

(۲). زخرف، ۴۴.

(۳). ص، ۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۸۹

را به این وضع نموده اند که معنی این که قرآن ذکر است، آن است که مذکر است بر وزن محمد، یعنی به یاد آورده شده. پس معنی ذکر بودن محمد این است که مذکر است بر وزن محدث، یعنی به یاد آورنده. و نیز گفته اند که هرگاه قرآن، ذکر شده باشد، لازم می آید که رسول نیز ذکر باشد، به جهت شدت ارتباط و اختصاصی که به یکدیگر دارند).

۵/۵۵۱. احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد، از ربیع، از فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ»، که فرمود: «ذکر، قرآن است، و ما قوم پیغمبریم، و مایم سؤال شوندگان».

۶/۵۵۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که

گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام بود که ورد- برادر گمیت- بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: خدا مرا فدای تو گرداند، هفتاد مسأله را اختیار کردم برای تو که آنها را از تو بپرسم. یک مسأله از آنها در خاطر من نیست، و همه را فراموش کرده‌ام. حضرت فرمود که: «ای ورد، یک مسأله را نیز در خاطر نداری؟» عرض کرد:

بلی، یکی از آنها به خاطر آمد. فرمود که: «آن یکی کدام است؟» عرض کرد که: قول خدای تبارک و تعالی «فَسَيَلُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ایشان کیستند؟ حضرت فرمود که:

«مایم». ابوبکر می‌گوید که: من عرض کردم که: بر ما است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود:

«آری». عرض کردم که: بر شما واجب است که ما را جواب بفرمایید؟ فرمود که: «این با ما است».

۷/۵۵۳. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم که:

کسانی که نزد ما هستند، گمان می‌کنند که قول خدای عزوجل: «فَسَيَلُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، اهل ذکری که در آن مذکورند، یهود و نصاریند (یعنی علمای ایشان- چنانچه جمهور مفسرین به این وضع تفسیر نموده‌اند). حضرت فرمود: «در این هنگام که مراد ایشان باشند، شما را به سوی دین خویش می‌خوانند» (چه، معلوم است که ایشان طالب زوال دین اسلام بوده و می‌باشند، و در هنگامی که مقبول القول و مسئول مسلمانان باشند، اسباب

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹۱

اضلال در اعلا- مرتبه مهتایی خواهد بود). راوی می‌گوید که: پس حضرت به دست خویش اشاره به سینه مبارک خود فرمود، و فرمود که: «مایم اهل ذکر و مایم سؤال شدگان».

۸/۵۵۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشاء، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیهم السلام فرمود که: از جمله واجبات بر ائمه، چیزی است که بر شیعیان ایشان واجب نیست. و بر شیعیان ما گروه ائمه، چیزی واجب است که بر ما واجب نیست. خدای عزوجل ایشان را امر فرموده که از ما سؤال کنند، و فرموده که: «فَسَيَلُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، پس ایشان را امر فرموده که از ما بپرسند و جواب ایشان بر ما واجب نیست. اگر خواهیم جواب می‌دهیم و اگر خواهیم باز می‌ایستیم».

۹/۵۵۵. احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت:

عریضه‌ای به خدمت امام رضا علیه السلام نوشتم و در بعضی از آنچه نوشتم، این بود که: خدای عزوجل فرموده است که: «فَسَلُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، و باز خدای عزوجل فرموده است که: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱)، یعنی: «و روا نیست و شاید مؤمنان را که بیرون روند همه ایشان» (۲) (تا آخر آنچه در باب فرض علم گذشت). پس سؤال کردن بر ایشان واجب شده، و حال آن که جواب ایشان بر شما واجب نیست؟ حضرت فرمود که: «خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «فَإِنْ لَمْ يَشِجِبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّهَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ» (۳)، یعنی: پس اگر اجابت نکنند تو را، پس بدان که جز این نیست که ایشان پیروی می‌کنند خواهش‌های خویش را. چه کسی گمراه‌تر است از آن که پیروی کند خواهش خویش را» (و مقصود حضرت از ذکر آیه، این است که از این آیه معلوم می‌شود که کسانی هستند که اجابت نمی‌کنند، و پیروی حق نمی‌نمایند، و آن را قبول نخواهند کرد، پس جواب عبث

(۱). توبه، ۱۲۲.

(۲). اما چرا تعدادی از آنها بیرون نروند، و کوچ نکنند تا در دین تفقه کنند، و قوم خودشان را پس از آن که به سوی قومشان

بازگشتند، انذار نمایند، تا شاید که قومشان حذر کنند.

(۳). قصص، ۵۰.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹۲

باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را ...

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹۳

است و حکیم، فعل عبث از او سر نمی‌زند. و از مفهوم آیه و منطوق غیر آن، محقق می‌شود که جواب آنان را که اجابت می‌نموده‌اند، می‌فرموده‌اند، مگر آن که در ضمن آن، مفسده بوده.

۲۱. باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را به علم وصف فرموده در کتاب خویش، ائمه علیهم السلام اند

۱/۵۵۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از عبدالمؤمن بن قاسم انصاری، از سعد، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای عزوجل:

«هَلْ يَشْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» «۱»، که آن حضرت علیه السلام فرمود که: «جز این نیست که ما می‌دانند، و آنان که نمی‌دانند، دشمنان ما، شیعیان ما، صاحبان عقل‌های خالص‌اند». باب در بیان این که راسخین در علم، ائمه‌اند

۲/۵۵۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن شویب، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای عزوجل: «هَلْ يَشْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»، آن حضرت فرمود که: «ما می‌دانند، و دشمنان ما، آنانند که نمی‌دانند. و شیعیان ما، صاحبان عقول خالص‌اند».

۲۲. باب در بیان این که راسخین در علم، ائمه علیهم السلام اند «۲»

۱/۵۵۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن شویب، از ایوب بن حُرّ و عمران بن علی، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «ما می‌راسخون در علم که خدا فرموده، و ما تأویل آن را می‌دانیم» (و تأویل، تفسیر و بیان باشد. و اگر مراد از آن، احتمال مرجوح از لفظ باشد، معنی این می‌شود که: تأویل متشابه را می‌دانیم).

۲/۵۵۹. علی بن محمد، از عبدالله بن علی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از بُرید بن معاویه، از امام محمد باقر، یا امام جعفر صادق علیهما السلام در قول خدای عزوجل: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» «۳»، روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «پس

(۱). زمر، ۹.

(۲). و راسخ، استوار و ثابت و پا بر جای را گویند. (مترجم)

(۳). آل عمران، ۷.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله، افضل راسخین در علم است که خدای عزوجل همه آنچه را که به سوی او فرو فرستاده، از تنزیل و تأویل، به او تعلیم فرمود، و خدا چنین نبود که بر او فرو فرستد چیزی را که تأویل و معنی آن را به او تعلیم نفرماید، و اوصیای پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت (که بهترین راسخین در علم‌اند، یا ایشان بعد از آن حضرت)، همه آن را می‌دانند. و کسانی

که تأویل آن را نمی‌دانند، هرگاه عالم راسخ در علم (که مراد از آن، امام علیه السلام است)، در باب ایشان (یا تأویل از روی علم) سخنی بفرماید، خدا ایشان را از جانب نادانان به تأویل، جواب فرموده (یا این نادان را قبول نموده و مدح فرموده به فرموده خویش)، که «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» (۱) (و حاصل مراد آن که: شیعیان که تأویل متشابه را نمی‌دانند، در مقام تصدیق و قبول‌اند در باب تأویل که از پیغمبر یا ائمه علیهم السلام می‌شنوند).

و حضرت فرمود که: «قرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است (که بر جمیع اینها مشتمل است). و راسخین در علم، همه آنها را می‌دانند».

۳/۵۶۰. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «راسخین در علم، امیر المؤمنین و امامان بعد از او اند علیهم السلام». باب در بیان این که ائمه علم را ...

۲۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام علم را عطا شده‌اند و خدا آن را در سینه‌های ایشان ثابت فرمود

۴/۵۶۱. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که تکلم می‌فرمود در این آیه شریفه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (۲)، یعنی: «بلکه قرآن آیت‌های روشن است در سینه‌های آنان که داده شدند علم را». پس حضرت به دست خود اشاره به سینه خویش فرمود.

۵/۵۶۲. از او، از محمد بن علی، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عابدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عزوجل: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، که آن حضرت فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام اند».

(۱). آل عمران، ۷.

(۲). عنکبوت، ۴۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹۷

۶/۵۶۳. و از او، از محمد بن علی، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابوبصیر روایت است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، دلیل علم ما است و آن که ما، حافظ قرآنیم». یا این آیه را خواند و بعد از آن فرمود که:

«ای ابا محمد، به خدا سوگند که خدا نفرموده که این قرآن، آیت‌های روشن است در میان دو پهلوی مصحف؛ چه، در آیه است که در سینه‌های اهل علم است».

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو کردم، ایشان کیانند؟ حضرت فرمود که:

«کیست که احتمال دهد که ایشان غیر ما باشند؟».

۷/۵۶۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید شاعر، از هارون بن حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، و فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام بخصوص اند و غیر ایشان را شامل نیست». باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را ...

۸/۵۶۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل که گفت: از او سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام اند بخصوص و غیر ایشان مراد نیست».

۲۴. باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را برگزیده و کتاب خویش را به ایشان میراث داده، ائمه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان)

۱/ ۵۶۶. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حماد بن عیسی، از عبدالمؤمن، از سالم روایت کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنُ اللَّهُ» (۱)، یعنی: «بعد از آن که ما به سوی تو وحی فرمودیم، میراث دادیم و عطا نمودیم این کتاب کامل را (که قرآن است) به آنان که برگزیدیم ایشان را بندگان از خویش، پس پاره‌ای از ایشان، ستم‌کار است بر نفس خویش، و برخی از ایشان، متوسط الحال و میانه‌رو است، و بعضی از ایشان، پیشی گیرنده است به جمیع خوبی‌ها» (که پیوسته عمل به احکام این کتاب می‌نماید). حضرت فرمود که: «آن که به خوبی‌ها پیشی گرفته، امام است و

(۱). فاطر، ۳۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹۹

آن که میانه‌رو است، کسی است که امام را بشناسد، و ستم‌کار بر نفس خویش، آن است که امام را نمی‌شناسد». ۲/ ۵۶۷. حسین، از مُعلی، از وشاء، از عبدالکریم، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای تعالی: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»، فرمود: «شما در تفسیر آن، چه چیز می‌گویید؟» عرض کردم که: می‌گوییم که این آیه، در شأن همه فرزندان فاطمه علیها السلام است. حضرت فرمود که: «امر، چنان نیست که تو به سوی آن رفته‌ای (که در همه فرزندان آن حضرت باشد). و آن کس که به شمشیر خود اشاره نموده و به آن خروج کرده و مردم را به سوی مخالفت یا ضلالت خوانده، در برگزیدگان داخل نمی‌باشد».

عرض کردم که: پس معنی ستم‌کار بر نفس خویش، چه چیز است و مراد از آن کیست؟

فرمود که: «آن که در خانه خود نشست، حق امام را نمی‌شناسد. و میانه‌رو، آن است که عارف است به حق امام، و پیشی گیرنده به خوبی‌ها، امام است».

۳/ ۵۶۸. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» تا آخر آیه. راوی می‌گوید که: پس حضرت فرمود که:

«ایشان، فرزندان فاطمه علیها السلام اند و پیشی گیرنده به خوبی‌ها، امام است. و میانه‌رو، عارف به امام است. و ستم‌کار بر نفس خود، کسی است که امام را نمی‌شناسد».

۴/ ۵۶۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو ولاد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» (۱)، یعنی: «آنان که عطا کردیم به ایشان این کتاب را (که قرآن است) آن را می‌خوانند و پیروی آن می‌نمایند؛ چنان که حق خواندن و پیروی کردن آن است (بدون تقصیر و تغییر)، این گروه ایمان می‌آورند به آن» (و پیوسته در این فضل‌اند).

حضرت فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام اند».

(۱). بقره، ۱۲۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۰

باب در بیان این که امامان در کتاب خدا بر ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۱

۲۵. باب در بیان این که امامان در کتاب خدا بر دو قسم‌اند: امامی است که مردم را به سوی خدا می‌خواند، و امامی است که ایشان را به سوی آتش جهنم می‌خواند

۱/ ۵۷۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن غالب، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «چون این آیه نازل شد: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» (۱)، مسلمانان گفته‌اند که: یا رسول الله، آیا تو امام و پیشوای همه مردمان نیستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: منم رسول خدا به سوی همه مردمان، ولیکن زود باشد که بعد از من، امامانی چند از اهل بیت من باشند، که از جانب خدا بر مردم گماشته باشند. پس ایشان را تکذیب کنند و پیشوایان کفر و ضلالت و پیروان ایشان بر ایشان ستم کنند. پس هر که ایشان را دوست دارد، و پیروی و تصدیق نماید، ایشان را از من و با من است، و زود باشد که ملاقات کند. و بدانید که هر که بر ایشان ستم کند، و تکذیب کند ایشان را، از من نیست و با من نخواهد بود و من از او بیزارم».

۲/ ۵۷۱. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت فرمود که:

«امامان در کتاب خدای عزوجل دو قسم‌اند: خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «وَجَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا» (۲) که هدایت کردن ایشان به امر ما است، نه به امر مردمان، و امر خدا را مقدم می‌دارند پیش از امر ایشان، و حکم خدا را پیش از حکم ایشان، و فرموده است که: «وَجَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ» (۳)، یعنی: «و گردانیدیم ایشان را امامانی که می‌خوانند مردم را به سوی آتش دوزخ». و ایشان امر خویش را مقدم می‌دارند پیش از امر خدا، و حکم خویش را پیش از حکم خدا، و به خواهش‌های خویش، خلاف آنچه را که در کتاب خدای عزوجل است، می‌گیرند و به آن عمل می‌کنند». باب در بیان این که قرآن به امامان هدایت می‌کند

۲۶. باب [در بیان این که قرآن به امامان هدایت می‌کند]

۱/ ۵۷۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا

(۱). اسراء، ۷۱.

(۲). انبیا، ۷۳.

(۳). قصص، ۴۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۳

مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ وَ الَّذِيْنَ عَقَدْتْ اَيْمَانُكُمْ» (۱). حضرت فرمود که: «جز این نیست که خدای عزوجل قصد فرموده به این آیه، ائمه علیهم السلام را که به ایشان، عهدها و قسم‌های شما را بسته». و بنابراین، ظاهر در ترجمه، این است که: و برای هر شخصی معین گردانیدیم میراث برندگان و اولی به تصرفی چند را (که به جهت خویشی و ولایت، تصرف در نصیب خود کنند از

آنچه واگذاشته بعد از مردن خویش) و ایشان، پدر و مادرند و خویشان نزدیک تر و کسانی که دست‌های راست شما با ایشان عقد بیعت بر امامت ایشان بسته (و تأخیر ائمه از وارثان دیگر در ذکر، به جهت تأخیر ایشان است در حکم؛ زیرا که امام وارث کسی است که او را وارثی غیر از امام علیه السلام نباشد).

۵۷۳/۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از موسی بن اکیل نمیری، از علاء بن سیابه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۲)، یعنی: «به درستی که این قرآن، رهنمایی می‌کند مردم را به سوی فرقه‌ای که از ایشان، راست‌تری نیست و پاینده‌ترند از همه کس». حضرت فرمود که: «رهنمایی می‌کند به سوی امام». باب در بیان این که نعمتی که خدای عزوجل آن را ...

۲۷. باب در بیان این که نعمتی که خدای عزوجل آن را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند

۵۷۴/۱. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از بسطام بن مُزه، از اسحاق بن حسان، از هیشم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف، از اصبع روایت کرده است که گفت:

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «چيست حال گروهی چند که طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داده‌اند، و از وصیت او تجاوز نموده‌اند، و نمی‌ترسند که عذاب خدا بر ایشان فرود آید؟» بعد از آن، این آیه را تلاوت فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ» (۳)، یعنی: «آیا نظر نکردی به سوی کسانی که تبدیل کردند نعمت خدا را به کفر و ناسپاسی و فرود آوردند قوم خویش را (یعنی پیروان خود را) در خانه هلاکت که دوزخ است؟»، پس حضرت فرمود که: «ماییم آن نعمتی که خدا به آن، بر بندگان خود انعام فرموده،

(۱). نساء، ۳۳.

(۲). اسراء، ۹.

(۳). ابراهیم، ۲۸ و ۲۹.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۴

باب در بیان این که متوسمین که ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۵

و به ما رستگار می‌شود هر که رستگار شده در روز قیامت».

۵۷۵/۲. حسین بن محمد روایت کرده است از مُعلی بن محمد که آن را مرفوع ساخته در قول خدای عزوجل: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (۱)، یعنی: «پس به کدام نعمت از نعمت‌های پروردگار خود تکذیب و انکار می‌کنید؟»، که گفت: «آیا به پیغمبر تکذیب می‌کنید، یا به وصی پیغمبر؟» و این آیه در سوره الرحمن فرود آمد.

۵۷۶/۳. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبدالرحمان، از هیشم بن واقد، از ابو یوسف بزاز روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ» (۲)، یعنی: «و به یاد آورید نعمت‌های خدا را». حضرت فرمود که: «آیا می‌دانی که نعمت‌های خدا چیست؟» عرض کردم: نه. فرمود که:

«آن بزرگ‌ترین نعمت‌های خداست بر خلق خویش و آن، ولایت و دوستی ما است».

۵۷۷/۴. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن اوزمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدَّبُلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ

دارَ البوارِ» (۳). حضرت فرمود که: «مقصود از آن، همه قریش‌اند؛ آنان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی نمودند، و برای او جنگ بر پا کردند، و وصیت وصی او را انکار کردند».

۲۸. باب در بیان این که متوسمین (و به فراست دریابندگان) که خدای عزوجل ایشان را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند و سبیل امامت در ایشان ثابت و لازم است

۱/۵۷۸. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از ابن ابی عمیر روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا اسباط زطی فروش «۴» و اسباط گفت که: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم، پس سائلی آن حضرت را سؤال کرد از قول خدای عزوجل: «فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ

(۱). الرحمن، ۱۳.

(۲). اعراف، ۶۹.

(۳). ابراهیم، ۲۸.

(۴). و زطی، جامه‌ای است منسوب به سوی زط، به ضمّ زای معجمه و تشدید طای مهمله، که طائفه‌ای از اهل هندند. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۷

لِلْمُتَوَسِّمِينَ* وَإِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ» (۱)، یعنی: «به درستی که در این (یعنی هلاک کردن ما قوم لوط را) هر آینه نشان‌هاست از برای عبرت و پند صاحبان فراست را (که به فطانت در چیزها نگرند و حقیقت و علامت آن را بشناسند). و به درستی که شهرهای مؤتفکه هر آینه در سر راهی است دائم السلوک و ممر قافله». اسباط می‌گوید که: حضرت فرمود که: «مایم متوسمین (که در چیزها می‌نگریم و هر چه در آنهاست می‌بینیم) و این راه (که امامت یا فراست است) در ما ثابت و دایم است».

۲/۵۷۹. محمد بن یحیی، از سلّمه بن خطاب، از یحیی بن ابراهیم روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسباط ابن سالم و گفت که: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل هیت «۲» بر آن حضرت داخل شد، و به حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، چه می‌فرمایی در قول خدای عزوجل: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ»؟ حضرت فرمود که: «مایم متوسمین و این راه در ما مقیم و ثابت است».

۳/۵۸۰. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ»، که آن حضرت فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: پرهیزید از فراست مؤمن و نیک نگرستن او برای دریافت چیزی؛ زیرا که مؤمن در چیزها نظر می‌کند به نور خدای عزوجل در فرموده خدای عزوجل است که: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ»».

۴/۵۸۱. محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عبّیس بن هشام، از عبدالله بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ»، که فرمود: «ایشان، ائمه‌اند». و در «إِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ»، فرمود که: «این سبیل، هرگز از ما بیرون نمی‌رود».

۵/۵۸۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسلم، از ابراهیم بن ایوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:

(۲). هیت، شهری در حوالی بغداد، بالاتر از انبار و در کنار رود فرات.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۸

باب در بیان عرض اعمال بر پیغمبر و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۹

«امیر المؤمنین علیه السلام در قول خدای عزوجل: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ»، فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله متوسّم و دانا به نشانه و علامت هر چیزی بود، و من بعد از آن حضرت و امامان از فرزندان من، همه متوسّمیم». و کلینی - رضی الله عنه - فرمود که: و در نسخه دیگر و یکی، یعنی از اصول چهار صد گانه، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از محمد بن اسلم، از ابراهیم بن ایوب به اسناد خویش مثل این روایت شده است.

۲۹. باب در بیان عرض اعمال بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام (و نمودن آنها به ایشان)

۵۸۳ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «جمیع اعمال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می شود و در هر بامداد، اعمال بندگان به آن حضرت عرض می شود؛ خواه آن اعمال نیکویی ها و طاعات باشد، و خواه بدی ها و معاصی (و می تواند که معنی این باشد که: خواه آن بندگان نیکوکار باشند و خواه نابکار). پس، از اعمال زشت حذر کنید. و همین معنی فرموده خدای عزوجل است که: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» (۱)، یعنی: عمل کنید ای تائبان، یا هر کار که خواهید بکنید ای بندگان، پس زود باشد که خدا و رسول او، کار شما را ببینند». و حضرت ساکت شد (و مؤمنان را که مراد از آن، ائمه علیهم السلام است، ذکر نفرمود؛ به جهت مصلحتی، که ظاهر این است که تقیّه باشد).

۵۸۴ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از عبدالحمید طائی، از یعقوب بن شعیب که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را از قول خدای عزوجل: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، سؤال کردم. حضرت فرمود که: «ایشان (یعنی مؤمنان که در آیه مذکورند)، ائمه علیهم السلام اند».

۵۸۵ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «چيست شما را و شما را چه می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را غمناک می کنید؟» کسی به آن حضرت عرض کرد که:

چگونه او را غمگین می کنیم؟ فرمود که: «آیا نمی دانید که اعمال شما بر آن حضرت عرض

(۱). توبه، ۱۰۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۰

باب در بیان این که راهی که تشویق به ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۱

می شود. پس چون گناهی را در میان آنها ببیند، همین او را غمگین کند، و از دیدن آن او را بد آید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را غمگین مکنید و او را شاد و خوشحال گردانید».

۵۸۶ / ۴. علی روایت کرده از پدرش، از قاسم بن محمد زیات، از عبدالله بن ابان زیات و او در نزد امام رضا علیه السلام صاحب قدر و جاه بود که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که دعا کن برای من و برای اهل خانه من. حضرت فرمود که:

«آیا من چنانم که این را نکنم؟ به خدا سوگند که اعمال شما در هر روز و هر شب بر من عرض می‌شود». راوی می‌گوید که: من این را بسیار بزرگ شمردم. حضرت به من فرمود که: «آیا کتاب خدای عزوجل را نمی‌خوانی: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ؟» فرمود: «به خدا سوگند که مؤمن، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است» (و باقی امامان نیز مؤمنانند که در آیه مذکورند و چون امیر المؤمنین علیه السلام رأس و رئیس ایشان است، و علاوه بر این، آنچه از برای آن حضرت ثابت است، از راه امامت از برای ایشان نیز ثابت است، لهذا حضرت به ذکر آن حضرت اکتفا نمود. و قطع نظر از این کرده، اختصاص با مطلوب و صدر حدیث، منافات دارد).

۵/۵۸۷. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابو عبدالله صامت، از یحیی بن مساور، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت این آیه را ذکر فرمود که: «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، و فرمود: «به خدا سوگند که مؤمن، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است».

۶/۵۸۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشاء که گفت:

شنیدم که امام رضا علیه السلام می‌فرمود: «اعمال شما بر رسول خدا عرضه می‌شود؛ خواه آن اعمال نیکویی‌ها و طاعات باشد و خواه بدی‌ها و معاصی».

۳۰. باب در بیان این که راهی که تشویق به استقامت در آن شده، ولایت علی علیه السلام است

(و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که: باب در بیان تفسیر بعضی از آیات که در شأن ائمه فرود آمده است).

۱/۵۸۹. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از موسی بن محمد، از یونس بن یعقوب، از آن که او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۲
باب در بیان این که ائمه معدن علم و ...

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۳

خدای عزوجل: «وَأَنْ لَوْ اِسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» «۱»، یعنی: «و دیگر وحی شده است به سوی من، آن که، اگر مستقیم می‌بودند و راست می‌ایستادند بر راه حق، هر آینه ایشان را آب می‌دادیم؛ آبی بسیار» (و مراد آن است که بر ایشان در روزی وسعت می‌دادیم). و حضرت فرمود که: «یعنی اگر بر ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام و اوصیای از فرزندان آن حضرت علیهم السلام، استقامت می‌داشتند، و فرمان‌برداری ایشان را در امر و نهی که می‌فرمودند، قبول می‌کردند، هر آینه ایشان را آب بسیاری می‌دادیم». فرمود که: «هر آینه ایمان را به دل‌های ایشان می‌نوشانیدیم، بر وجهی که از آن بیرون نرود و این طریقه، همان ایمان است به ولایت علی و اوصیای آن حضرت».

۲/۵۹۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضالة بن ایوب، از حسین بن عثمان، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»، یعنی: «به درستی که آنان که گفتند که: پروردگار ما، خدای به حق است، پس استقامت به هم رسانیدند» (که بر این اعتقاد راست ایستادند. و اصلاً منحرف نگشتند). و حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«یعنی مستقیم شدند بر ائمه علیهم السلام و اقرار به ایشان و متابعت ایشان یک به یک به ترتیب «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» «۲»، یعنی: فرود می‌آیند بر ایشان فرشتگان (در نزد مردن یا برزخ، یا در هنگام بیرون آمدن از قبر، یا در قیامت) و می‌گویند که: مترسید و اندوهناک مباشید، و مزده باد شما را به آن بهشتی که بودید که وعده داده

می‌شدید پیش از این».

۳۱. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام معدن علم و درخت پیغمبری و محل تردد و آمد و شد فرشتگانند «۳»

۱/۵۹۱. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از چندین نفر، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله بن جارود روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین علیهم السلام فرمود

(۱). جن، ۱۶.

(۲). فضلت، ۳۰.

(۳). معدن، به کسر دال، جای عدن است و عدن، به معنی دوام اقامه و همیشه بر جای بودن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۵

که: «مردم (یعنی سنیان)، چه چیز از ما را می‌توانند که انکار و بر ما عیب کنند؟ پس به خدا سوگند، که مایم درخت پیغمبری و خانه رحمت و مهربانی (که عطوفت و احسان خداست).

و آنچه ایشان را روزی فرموده، یا مراد، رحمت ایشان نسبت به دیگران است). و مایم معدن و جای علم تردد و آمد و شد فرشتگان».

۲/۵۹۲. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از جعفر بن محمد علیهما السلام، از پدرش، روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: ما اهل بیت، درخت نبوت و موضع رسالت و آمد و شد فرشتگان و خانه رحمت و معدن علمیم».

۳/۵۹۳. احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از عبدالله بن محمد، از خشاب روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را بعضی از اصحاب ما، از خیمه که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «ای خیمه، مایم درخت نبوت و خانه رحمت، و کلیدهای حکمت، و معدن علم، و موضع رسالت، و محل تردد فرشتگان، و موضع سر خدا (که رازهای خویش را به ما سپرده). و مایم امانت خدا در میانه بندگان آن جناب (که ما را به ایشان سپرده).

و مایم حرم بزرگتر خدا (که ما را پیش از همه خلائق تعظیم نموده، و حمایت فرموده و هتک حرمت ما را روا نداشته). و مایم امان و زنده‌ای خدا، و مایم عهد خدا (که با مردمان بسته). پس هر که به عهد ما وفا کند، به عهد خدا وفا نموده، و هر که آن را بشکنند، امان خدا و عهد او را شکسته است». باب در بیان این که ائمه، وارثان علم‌اند که ...

۳۲. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام، وارثان علم‌اند که بعضی از ایشان علم را به بعضی میراث می‌دهند

۱/۵۹۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی حلی، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «علی علیه السلام عالم بود. و علم، از یکدیگر میراث برده می‌شود، و هرگز عالمی نمیرد، مگر آن که بعد از او، کسی باقی می‌ماند که آنچه را که او می‌دانسته، می‌داند، یا آنچه خدا خواسته باشد» (که بر علم سابق زیاد باشد).

۲/۵۹۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن یحیی، از حریر، از زراره و فضیل، از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۷

امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «آن علم که با آدم علیه السلام فرود آمد (خدا آن را بر نداشت، یا) به

آسمان بالا نرفت. و علم از یکدیگر میراث برده می‌شود، و علی علیه السلام، عالم این امت بود. و به درستی که هرگز عالمی از ما از دنیا نرفت، مگر آن که خدا خلیفه او گردانید از اهلش کسی را که مثل علم او را می‌دانست، یا به آنچه خدا می‌خواست» که بر علم او زیاد می‌نمود).

۳/۵۹۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از موسی بن بکر، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که علی علیه السلام، کمالات هزار پیغمبر از پیغمبران گذشته بود. و آن علم که با آدم علیه السلام فرود آمد، برداشته نشد، یا به آسمان بالا نرفت، و هیچ عالمی از ما از دنیا نرفت که علمش ضایع شود. و علم از یکدیگر میراث برده می‌شود».

۴/۵۹۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضال بن ایوب، از عمر بن ابان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «آن علم که با آدم علیه السلام فرود آمد، مرفوع نشد و هیچ عالمی نبرد که علمش ضایع شود».

۵/۵۹۸. محمد، از احمد، از علی بن نعمان روایت کرده که آن را مرفوع ساخته از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: آن حضرت علیه السلام فرمود که: «مردم، آب کمی را که هیچ ماده‌ای ندارد می‌کنند، و جوی بزرگ را وا می‌گذارند». به آن حضرت عرض شد که جوی بزرگ چیست؟

فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و آن علم که خدا به او عطا فرموده.

به درستی که خدای عزوجل جمع فرمود از برای محمد صلی الله علیه و آله، همه سنت‌های پیغمبران را از آدم، و بکش بیا تا محمد صلی الله علیه و آله». به آن حضرت عرض شد که: این سنت‌ها چیست؟ فرمود که:

«جمیع علوم پیغمبران. و به درستی که رسول صلی الله علیه و آله، همه آنها را به امیر المؤمنین علیه السلام منتقل ساخت، و او را تعلیم نمود».

مردی به آن حضرت عرض کرد که: یا ابن رسول الله، پس امیر المؤمنین علیه السلام، اعلم و افضل بوده، یا بعضی از پیغمبران؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: «بشنوید آنچه می‌گویند. به درستی که خدا، گوش‌های هر که خواهد می‌گشاید، من او را خبر می‌دهم که خدا، علم همه پیغمبران را از برای محمد صلی الله علیه و آله جمع فرموده، و آن حضرت، همه آنها را نزد امیر المؤمنین جمع نموده، و این مرد، از من می‌پرسد که آیا آن حضرت داناتر است یا بعضی از پیغمبران؟».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۸

باب در بیان این که ائمه میراث بردند علم پیغمبر را و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۹

۶/۵۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از نصر بن شوبید، از یحیی حلی، از عبدالحمید طائی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «علم، از یکدیگر میراث برده می‌شود. پس عالمی نمی‌میرد، مگر آن که کسی را وا می‌گذارد که مثل علم او را می‌داند، یا آنچه خدا خواهد که زیاد باشد».

۷/۶۰۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که آن علم که با آدم علیه السلام فرود آمد، بالا نرفت، و هیچ عالمی نبرد، مگر آن که علمش میراث برده شد. به درستی که زمین باقی نمی‌ماند بی‌عالمی که در آن باشد».

۳۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام میراث بردند علم پیغمبر صلی الله علیه و آله را و علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم

السلام که پیش از ایشان بوده‌اند

۱/۶۰۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالعزیز بن مهدی، از عبدالله بن جندب روایت کرده است که حضرت امام رضا علیه السلام به سوی او نوشت که: «اما بعد، به درستی که محمد صلی الله علیه و آله، امین خدا بود در خلق او. پس چون قبض روح آن حضرت علیه السلام شد، ما- گروه اهل بیت- میراث برندگان او بودیم. پس ما ایم امینان خدا در زمین او، و در نزد ما است علم بلاها و مرگ‌ها و نسب‌های عرب (که صحیح و فاسد آن را می‌دانیم)، و موضع تولد اسلام و محل ظهور آن را آگاهیم (چه ایشان می‌دانند که اسلام از که ظاهر می‌شود، و همچنین کفر).

و به درستی که ما، هر مردی را می‌شناسیم، چون آن را ببینیم به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق (که بدانیم که او مؤمن است، یا منافق)، زیرا که نام‌های شیعیان ما نوشته شده است (یعنی در نامه مخصوصی) و نام‌های پدران ایشان. و خدا بر ما و بر ایشان پیمان گرفته که ما تبلیغ احکام او نماییم، و ایشان از ما قبول کنند و ایشان وارد می‌شوند در جایی که ما وارد می‌شویم، و داخل می‌شوند در آنچه ما داخل می‌شویم، و غیر از ما و ایشان، کسی بر ملت و کیش اسلام نیست.

و ما ایم برگزیدگان و بزرگواران و پرمایگان و رستگاران، و ما ایم پیشروان پیغمبران به سوی کرامت خدای تعالی، و ما ایم پسران اوصیای پیغمبران، و ما ایم مخصوص (به مدح، یا امامت) در کتاب خدای عزوجل. و ما ایم سزاوارترین مردمان به کتاب خدا، و ما تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۲۱

سزاوارترین مردمانیم به رسول خدا صلی الله علیه و آله. و ما ایم آنان که خدا دین خویش را از برای ما بیان فرموده، و واضح و روشن نموده، پس در کتاب خویش فرموده که: «شَرَعَ لَكُم»؛ یعنی: «بیان و روشن کرد خدای تعالی از برای شما» (و حضرت، مخاطبین را بیان فرمود و فرمود: ای فرزندان محمد، «مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»؛ از دینی که به آن متمسک شدید، آنچه امر فرمود به آن نوح را).

و حضرت فرمود: «به تحقیق که ما را امر فرمود، به آنچه نوح را به آن امر فرمود. «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ»؛ و آنچه را که وحی کردیم به سوی تو». و حضرت فرمود: «یا محمد، «وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى»؛ و آنچه را که امر فرمودیم به آن، ابراهیم و موسی و عیسی را».

و حضرت فرمود: «پس به تحقیق که مردم را تعلیم دادیم و به ایشان رسانیدیم علم آنچه به ما تعلیم داد، و علم ایشان را به ودیعت به ما سپرد. و ما ایم وارثان پیغمبران اولوالعزم (یعنی آنان که در آیه مذکورند). «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»، یعنی: (و مضمون آن وصیت و امر، این است که): به پای دارید دین اسلام را». و حضرت فرمود: «ای اولاد محمد، «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»؛ و پراکنده مشوید در آن». حضرت فرمود: «بر یک امر جمع و متفق باشید. «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ»؛ بزرگ و دشوار و گران است بر مشرکین». و حضرت فرمود که: «آنان که شرک آورده‌اند به ولایت علی علیه السلام «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ»؛ آنچه می‌خوانید ایشان را به سوی آن». فرمود: «از ولایت علی علیه السلام. یا محمد، به درستی که خدا راه می‌نماید به سوی خویش هر که را که باز کرد، و رو به سوی حق آورد که تو را اجابت کند به سوی ولایت علی علیه السلام» (و حضرت بعضی از آیه را ذکر نفرموده و آن این است که: «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (۱). به این سبب، تغییر سیاق داده مضمون آن را ذکر فرموده تا بدانند که آن حضرت به جهت غرضی انداخته، آنچه را که از آیه انداخته؛ زیرا که غرض به شرح آن تعلق نگرفته. و ترجمه آن این است که: «خدا بر می‌گزیند برای خود به جهت رسالت از رسولان خویش، هر که را که خواسته باشد»، بنا بر احد التفسیرین).

۲/۶۰۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالرحمان بن کثیر،

(۱). شورا، ۱۳.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اول وصیایی که بر روی زمین بود، هبۀ الله پسر آدم بود» (که مستی است به شیت). و فرمود که: «هیچ پیغمبری از دنیا نرفته، مگر آن که او را وصی بوده، و همه پیغمبران صد و بیست هزار پیغمبر بودند، و پنج تن از ایشان، اولوالعزم‌اند (که معنی آن گذشت): نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام. و به درستی که علی بن ابی طالب، بخشش خدا بود برای محمد صلی الله علیه و آله (یا از برای محمد صلی الله علیه و آله به منزله هبۀ الله بود از برای آدم)، و علم همه اوصیا را میراث برد، و همچنین علم کسانی را که پیش از او بوده‌اند. و آگاه باشید که: محمد صلی الله علیه و آله میراث برده علم آنها را که پیش از او بوده‌اند از پیغمبران و رسولان.

و بر ساق عرش نوشته که: حمزه، شیر خدا و شیر رسول خدا و سید شهیدان است، و در پیشانی یا بالای عرش نوشته که: علی، پادشاه مؤمنان است. پس این حجّت ما است بر هر که حقّ ما را انکار کرد، و میراث ما را دانسته اقرار نکرده. چه چیز ما را منع کرده از سخن گفتن و اظهار حقّ خود کردن؟ و حال آن که ما، مرگ را در پیش داریم. پس چه حجّت از این رساتر می‌تواند بود؟».

۳/۶۰۳. محمد بن یحیی، از سلمۀ بن خطّاب، از عبدالله بن محمد، از عبدالله بن قاسم، از زُرْعَه بن محمد، از مُفَضَّل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «سلیمان از داود ارث برد، و محمد صلی الله علیه و آله از سلیمان ارث برد، و ما از محمد ارث بردیم. و به درستی که در نزد ما است علم تورات و انجیل و زبور و قرآن و بیان آنچه در الواح موسی است.»

مُفَضَّل می‌گوید که: عرض کردم که: علم کامل همین است، و منحصر است در این.

حضرت فرمود که: «این علم، آن علم که تو گمان کرده‌ای نیست؛ زیرا که آن علم، علمی است که تازه به هم می‌رسد، روز به روز و ساعت به ساعت.»

۴/۶۰۴. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از شعیب حدّاد، از ضَرِیس کُنَاسِی روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم و ابوبصیر در خدمت آن حضرت بود. حضرت علیه السلام فرمود که: «داود وارث علم پیغمبران بود، و سلیمان وارث علم داود، و محمد وارث سلیمان، و ما از محمد صلی الله علیه و آله میراث بردیم. و به درستی که در نزد ما است صحف ابراهیم و لوح‌های موسی.»

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۲۵

ابوبصیر عرض کرد به آن حضرت که: علم کامل همین است و منحصر است در این؟

حضرت فرمود که: «ای ابا محمد، این علم، آن علم که تو گمان نموده‌ای نیست. جز این نیست که آن علم، علمی است که در شب و روز حادث می‌شود؛ روز به روز و ساعت به ساعت.»

۵/۶۰۵. محمد بن یحیی، از محمد بن عبدالجبار از محمد بن اسماعیل، از علی بن نُعمان، از ابن مُسکان از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت به من فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که خدای عزّوجلّ به پیغمبران چیزی را عطا نکرد، مگر آن که همان را به محمد عطا فرموده» و فرمود که: «خدا به محمد عطا فرمود تمام آنچه به همه پیغمبران عطا فرمود، و در نزد ما است آن صحیفه‌ها که خدای عزّوجلّ فرموده که: «صُحُفِ اِبْرَاهِیمَ وَ مُوسَى» «۱»، یعنی: صحیفه‌های ابراهیم خلیل علیه السلام (که ده است). و صحیفه‌های موسی.»

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، صحیفه‌های موسی، همان الواح است که در قرآن مذکور است؟ حضرت فرمود: «آری.»

۶/۶۰۶. محمد، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که عبدالله آن حضرت را سؤال کرد از قول خدای عزّوجلّ: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» «۲»، یعنی: «و هر آینه

به حقیقت که نوشتیم در زبور بعد از ذکر» (که زبور کدام است و ذکر چیست). فرمود که: «ذکر، نزد خداست و زبور، آن چیزی است که بر داود فرود آمد، و هر کتابی که از آسمان فرود آمده در نزد اهل علم است، و ما یم اهل همان علم».

۷/۶۰۷. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر یا غیر او، از محمد بن حماد، از برادرش احمد بن حماد، از ابراهیم، از پدرش، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو کردم، مرا خبر ده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که از همه پیغمبران میراث برد؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: از نزد آدم تا آن که به خودش منتهی شد؟ فرمود که: «خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانید، مگر آن که محمد صلی الله علیه و آله از او داناتر است».

راوی می گوید که: عرض کردم که: عیسی بن مریم، مردگان را به اذن خدا زنده می گردانید.

فرمود: «راست گفتم». و عرض کردم که: سلیمان بن داود گفتار مرغان را می فهمید. و آیا

(۱). اعلی، ۱۹.

(۲). انبیاء، ۱۰۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۲۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این مراتب قدرت داشت؟ حضرت فرمود که: «سلیمان بن داود در باب هدهد تکلم نمود در هنگامی که او را نیافت و در کار آن شک داشت. «فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» (۱)، یعنی: «پس سلیمان گفت: چیست مرا و مرا چه می شود که در میان مرغان هدهد را نمی بینم؟ (آیا به جهت ساتری چشم من به وی نمی افتد؟) یا هست از غایب شدگان؟» (که از نظر پنهان شده)، و در آن هنگام که او را نیافت و غیبت آن بر او متحقق شد، و بر او خشم گرفت، پس فرمود: «لَأُعَذِّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» (۲)، یعنی: «به خدا سوگند، هر آینه عذاب کنم او را عذابی سخت، یا او را سر برم، یا بیاورد مرا حجّتی روشن (که سبب غیبت او چه بوده)، تا باعث عذر او شود در غیبت».

و جز این نیست که سلیمان، خشم گرفت برای آن که هدهد او را بر آب دلالت می نمود.

پس این هدهد مرغی است که خدا به او عطا فرموده بود آنچه را که به سلیمان عطا فرموده بود، و حال آن که باد و مورچه و آدمیان و جنیان و شیاطین و همه سرکشان، او را فرمان می بردند، و آب را در زیر زمین نمی شناخت (و نمی دانست که آن در کجاست) و آن مرغ این را می شناخت. و به درستی که خدا در کتاب خویش می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ أَوْ كُفِّرَتْ بِهِ الْمَوْتَى» (۳)، یعنی: «و اگر در عالم پاره‌ای از قرآن باشد که کوه‌ها به آن و خواندن آن بر آن، روان گردانیده شوند، بعد از کنده شدن از جای خویش، بر روی زمین، یا در هوا، یا شکافته شود زمین به واسطه آن و پاره پاره گردد، یا مردگان به تلاوت آن به سخن در آورده شوند، هر آینه این قرآن، خواهد بود» (به جهت عظمت محلّ و علو امر و جلالت قدری که دارد).

و به تحقیق که ما میراث بردیم این قرآن را که در آن است آنچه کوه‌ها به سبب آن روان گردد، و شهرها به وساطت آن ویران شود، و مردگان به آن زنده شوند، و ما آب را در زیر زمین می شناسیم. و به درستی که در کتاب خدا آیاتی چند هست که هیچ کار مشکلی به استعانت به آن، اراده نمی شود مگر آن که خدا به آن دستوری می دهد و آن را سهل و آسان می گرداند با آنچه که هست، که خدا به واسطه آن در حصول مشکلات اذن می دهد و آسان می سازد، از آنچه گذشتگان آن را نوشته‌اند. که خدا آن را از برای ما قرار داده در اصل کتاب (که عبارت

(۱). نمل، ۲۰.

(۲). نمل، ۲۱.

(۳). رعد، ۳۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۲۸

باب در بیان این که ائمه در نزد ایشان ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۲۹

است از: لوح محفوظ، یا قرآن، یا سوره حمد). به درستی که خدا می‌فرماید: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۱)، یعنی: «و نیست هیچ پوشیده‌ای که پوشیدگی و خفای آن بسیار و سخت باشد از حوادث و نوازل و غیر آن در آسمان و زمین، مگر آن که در کتاب مبین است (که عبارت است از قرآن) و نوشته‌ای است روشن یا روشن‌کننده». بعد از آن فرمود که: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (۲)؛ پس ما مییم آنان که خدای عزوجل ما را برگزیده و به ما میراث داده، این کتابی را که در اوست بیان هر چیزی».

۳۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام در نزد ایشان است همه آن کتابها که از نزد خدای عزوجل فرود آمده و بیان این که آنها را با اختلاف لغات آنها می‌دانند

۱/ ۶۰۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس، از هشام بن حکم در حدیث بریه (۳) روایت کرده است که چون بریه با هشام به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمد، بعد از آن با ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام ملاقات نمود و هشام این حکایت را به آن حضرت عرض نمود (و کلینی ذکر نفرموده که آن حکایت چیست. و بعضی گفته‌اند که شاید مراد از آن، حکایت علم و نصرانیت او باشد، و تمام آن در توحید صدوق است (۴)). هشام چون فارغ شد، حضرت علیه السلام به بریه فرمود که: «ای بریه، دانش تو به کتاب خویش (که انجیل است) چگونه است؟ آیا آن را می‌دانی؟» گفت که: من دانایم به آن. بعد از آن، حضرت فرمود که:

«اعتماد تو بر تأویل و تفسیر آنچه قدر است؟» عرض کرد: بسیار بر خود اعتماد دارم به دانشی که در آن دارم.

هشام می‌گوید که پس حضرت کاظم علیه السلام شروع فرمود که: انجیل را می‌خواند. بریه عرض کرد که: مدّت پنجاه سال است که تو یا مثل تو را طلب می‌کردم، پس بریه ایمان آورد و مؤمن بسیار خوبی شد، و آن زنی که با او بود نیز ایمان آورد. بعد از آن، هشام و بریه و آن زن، به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدند و هشام آن سخنی را که در میان ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام و بریه جاری شده بود، از برای آن حضرت حکایت نمود، حضرت فرمود: «ذُرِّيَّةٌ

(۱). نمل، ۷۵.

(۲). فاطر، ۳۲.

(۳). بر وزن قریه، یا بُرِیه بر وزن حسین که تصغیر ابراهیم است. و در بعضی از نسخ کافی، بُرِیه بر وزن غفیله، مردی بود نصرانی که عالم بود به انجیل و مسلمان شد؛ چنانچه مذکور خواهد شد. (مترجم)

(۴). التوحید، ص ۲۷۵، باب الرد (۳۷) ح ۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳۱

بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱)، یعنی: ایشان فرزندانانی‌اند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر زاده شده‌اند (یعنی اولاد پسندیده از پدران برگزیده)، و خدا شنواست به اقوال مردمان، داناست به اعمال ایشان».

بریه عرض کرد که: از کجا شما را تورات و انجیل و کتاب‌های پیغمبران و علم به آنها دست به هم داده؟ حضرت فرمود که: «اینها

در نزد ما است به طریقه میراث از نزد ایشان و اینها را می‌خوانیم؛ چنانچه ایشان خوانده‌اند و اینها را می‌گوییم و تفسیر می‌نماییم؛ چنانچه ایشان گفته‌اند. به درستی که خدا در زمین خویش حیّتی را قرار نمی‌دهد که از چیزی سؤال شود، پس بگوید که نمی‌دانم».

۲/۶۰۹. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از بکر بن صالح، از محمد بن سنان، از مُفضّل بن عمر که گفت: بر در خانه امام جعفر صادق علیه السلام آمدیم و ما می‌خواستیم که اذن بگیریم که به خدمت آن حضرت برسیم، پس آواز آن حضرت را شنیدیم که تکلم می‌فرمود به کلامی که لغت عرب نبود، و ما توهم کردیم که آن لغت سیرانی است. پس آن حضرت گریست و ما نیز به جهت گریه او، گریستیم. بعد از آن، غلام آن حضرت به سوی ما بیرون آمد و ما را اذن داد، پس بر آن حضرت داخل شدیم، من عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، بر در خانه تو آمدیم و می‌خواستیم که اذن حاصل کنیم تا بر تو داخل شویم، پس آواز تو را شنیدیم که تکلم می‌فرمودی به کلامی که لغت عرب نبود، و ما توهم کردیم که آن لغت سیرانی است، بعد از آن گریستی و ما نیز به جهت گریه تو گریستیم.

حضرت فرمود: «بلی، الیاس پیغمبر را به خاطر آوردم، و آن حضرت از جمله عبّاد پیغمبران بنی اسرائیل بود، و چنانچه در سجده خویش تکلم می‌کرد و دعا می‌کرد، من تکلم نمودم». بعد از آن، حضرت از عربی رفت به سیرانی و شروع نمود به زبان سیرانی حرف زدن در این باب، پس به خدا سوگند، که هیچ قسّ و جاثلیقی را ندیدم که لهجه و زبانش از آن حضرت فصیح‌تر باشد (و قسّ به فتح قاف و تشدید سین و جاثلیق، دو رئیس‌اند از رؤسای نصاری در علم، و جاثلیق از همه بالاتر است، و بعد از او مطران است، و بعد از او اسقف، و بعد از او قسّ که او را قسّیس نیز گویند، و بعد از او شیماس که از همه پست‌تر است).

(۱). آل عمران، ۳۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳۲

باب در بیان این که هیچ کس همه قرآن و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳۳

بعد از آن، حضرت کلام الیاس را به زبان عربی از برای ما تفسیر فرمود و فرمود که: «در سجده می‌گفت که: «أُتْرَاكَ مُعَذَّبِي وَ قَدْ أَظْمَأْتُ لَكَ هَوَاجِرِي؟ أُتْرَاكَ مُعَذَّبِي وَ قَدْ عَفَرْتُ لَكَ فِي التَّرَابِ وَ جَهِي؟ أُتْرَاكَ مُعَذَّبِي وَ قَدْ اجْتَنَبْتُ لَكَ الْمَعَاصِي؟ أُتْرَاكَ مُعَذَّبِي وَ قَدْ أَسْهَرْتُ لَكَ لَيْلِي»، یعنی: آیا خود را چنان می‌بینی که مرا عذاب کنی و حال آن که ساعت‌های بسیار گرم (که ساعت پنجم از روز است) مرا برای رضای تو تشنه گردانیده؟ (و بعضی گفته‌اند که هاجره که جمع آن هواجر است، نصف النهار است در نزد سخت شدن گرما در نزد زوال آفتاب، یا از آن وقت تا عصر. و می‌تواند که معنی این باشد که به جهت تو تشنگی کشیدم در ساعت‌های گرم که هوا در غایت گرمی بوده. و به هر تقدیر، کنایه است از روزه شدن آن حضرت در تابستان). آیا خود را چنان می‌بینی که مرا عذاب کنی با آن که روی خویش را به جهت تو در خاک مالیدم؟ آیا خود را چنان می‌بینی که مرا عذاب کنی و من به جهت تو از جمیع گناهان دوری گزیدم؟ آیا خود را چنان می‌بینی که مرا عذاب کنی و من به جهت تو شب خویش را بیدار کردم؟ یا در آن بیدار خوابی کشیدم».

حضرت فرمود که: «پس خدا به سوی او وحی فرمود که: سر خویش را بردار که من تو را عذاب نخواهم کرد». حضرت فرمود که: «الیاس عرض کرد که اگر بفرمایی که تو را عذاب نمی‌کنم و بعد از آن مرا عذاب کنی، چه شود و من چه کنم؟ آیا من بنده تو نیستم و تو پروردگار من نیستی؟» (یعنی: که تو پروردگار منی و من بنده توام و بنده را بر آقا چه اعتراض می‌تواند بود اگر آقا به آنچه فرموده عمل نکند؟ و این را در مقام عجز و اظهار عبودیت می‌گفت، یا احتمال می‌داد که وعده خدا در حقیقت و نفس الامر،

مشروط به شرطی باشد؛ نه آن که به وعده خدا اعتماد نداشت). حضرت فرمود که: «خدا به سوی او وحی فرمود که: سر خود را بر دار که من تو را عذاب نمی‌کنم؛ زیرا که من چون چیزی را وعده دهم، به آن وفا می‌کنم».

۳۵. باب در بیان این که هیچ کس همه قرآن و علم آن را جمع نکرده، مگر ائمه علیهم السلام که ایشان همه علوم آن را می‌دانند

۱/۶۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عمرو بن ابی المقدم، از جابر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود که: «از مردمان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳۵

هیچ کس ادعا نکرده که همه قرآن را جمع نموده، چنانچه فرو فرستاده شده، مگر آن که به غایت دروغ گو باشد و آن را چنانچه خدا فرو فرستاده، جمع و حفظ نکرده، مگر علی بن ابی طالب و امامان بعد از آن حضرت علیهم السلام».

۲/۶۱۱. محمد بن حسین، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنخَل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هیچ کس نمی‌تواند که ادعا نماید که تمام قرآن و همه ظاهر و باطن آن، نزد اوست، و آنها را می‌داند غیر از اوصیای پیغمبر».

۳/۶۱۲. علی بن محمد، و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از قاسم بن ربیع، از عبید بن عبدالله بن ابی هاشم صدیرفی، از عمرو بن مُصعب، از سلمه بن مُحرز روایت کرده است که گفت: شنیدم: از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «از جمله علم آنچه به ما عطا شده، تفسیر قرآن و احکام آن، و علم تغییر زمان و انتقال و انقلاب آن از حالی به حالی و از وصفی به وصفی، و واقعه تازه یا نوبی و تازگی آن است. و چون خدا به گروهی خوبی را اراده فرماید، ایشان را شنوا گرداند، و اگر شنوا گرداند، به گوش‌های ظاهری آن که را که نمی‌شنود، به گوش باطن هر آینه پشت بگرداند و اعراض کند، به مرتبه‌ای که گویا نشنیده است».

پس حضرت اندکی ساکت شد بعد از آن فرمود: «و اگر می‌یافتیم ظرف‌ها و جای استراحت و آسایش را (که مراد از آن، دل‌های گشاده که حافظ معارف حقیقه است و دلی که خالی باشد، از مشاغلی که مانع از ادراک حق و قبول آن باشد)، هر آینه می‌گفتیم آنچه می‌گفتیم (که زبان تاب گفتن و گوش طاقت شنیدن آن را ندارد)، و خدا یاری خواسته شده است (که در همه امور از او یاری می‌جوییم).

۴/۶۱۳. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از ابو عبدالله مؤمن، از عبدالاعلی - مولای آل سام - روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به خدا سوگند، که من کتاب خدا را از اول تا آخر آن می‌دانم، که گویا همه آن در کف دست من نوشته است، و در آن است خبر آسمان و زمین و خبر آنچه بوده و آنچه خواهد بود. خدای عزوجل فرموده است: «فیه تَبَیَانًا لِّكُلِّ شَیْءٍ».

(در باب وجوب ردّ به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله نظیر این حدیث مذکور شد، و مذکور شد که این آیه در قرآن نیست، و با توجیه آن).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳۷

۵/۶۱۴. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از خَشَّاب، از علی بن حسیان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» «۱»، یعنی: گفت آن کسی که در نزد او دانش کمی از کتاب بود (و آن آصف بن برخیا است و زیر سلیمان و خواهرزاده و ولی عهد و خلیفه او که کتب الهی را خوانده بود، و بعضی از اسم اعظم را می‌دانست) که گفت: من می‌آورم تخت بلقیس را در نزد تو، پیش از آن که چشم تو به سوی تو باز گردد».

راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام انگشتان خویش را گشود و در میانه آنها فرجه قرار داد، بعد از آن، آنها را بر سینه خود گذاشت و فرمود: «به خدا سوگند، که در نزد ما است علم همه کتاب». باب در بیان آنچه ائمه عطا شده‌اند از ...

۶/۶۱۵. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از آن که او را ذکر کرده، هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از بُرید بن معاویه، روایت کرده‌اند که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۲)، یعنی: «بگو که خدای تعالی کافی است در حالتی که گواه میان من و شما باشد (در این که من رسول اویم)، و دیگر کسی که در نزد اوست علم کتاب» (که همه آن را می‌داند).

حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده، و علی اول و افضل و بهتر ما است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله».

۳۶. باب در بیان آنچه ائمه علیهم السلام عطا شده‌اند از اسم اعظم خدا

۱/۶۱۶. محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فضیل روایت کرده‌اند که گفت: خبر داد مرا شُرَیس وابشی، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «اسم اعظم خدا، هفتاد و سه اسم است و جز این نیست که یک اسم از آنها در نزد آصف بود و به آن تکلم نمود، پس زمینی که در مسافت میان او و تخت بلقیس بود، پیچیده شد و ناقص گردید، تا آن که آصف، آن تخت را به دست خویش گرفت. بعد از آن، زمین چنانچه بود، گردید در زمانی که از یک چشم بر هم زدن سریع تر بود. و ما هفتاد و دو اسم از اسم اعظم را می‌دانیم، و یک اسم در نزد خدای سبحان است که خویش را به آن تخصیص داده در علم غیبی که نزد اوست، و هیچ کس بر آن مطلع نیست، و حول و قوتی

(۱). نمل، ۴۰.

(۲). رعد، ۴۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳۹

نیست، مگر به خدایی که علی و عظیم است».

۲/۶۱۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد، از زکریا بن عمران قمی، از هارون بن جهم، از مردی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام که- که نام او در نظر نیست- روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به عیسی بن مریم دو اسم اعظم عطا شده بود و به آن دو اسم، عمل می‌نمود و به موسی چهار اسم، و به ابراهیم هشت اسم، و به نوح پانزده اسم، و به آدم بیست و پنج اسم، عطا شده بود. و به درستی که خدای تبارک و تعالی همه آنها را برای محمد جمع فرموده که همه آن پنجاه و چهار اسم را به او عطا فرمود. و اسم اعظم، هفتاد و سه اسم است، و خدا هفتاد و دو اسم را به محمد صلی الله علیه و آله عطا کرد و یک اسم از او پوشیده شد» (که آن را نمی‌دانست).

۳/۶۱۸. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از علی بن محمد نوفلی، از امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «اسم اعظم خدا، هفتاد و سه اسم است، و در نزد آصف، یک اسم بود و به آن تکلم نمود، پس زمینی که در ما بین او و شهر سبا بود برای او شکافت و آصف تخت بلقیس را برداشت تا آن را به نزد سلیمان آورد. بعد از آن، زمین گسترده شد در زمانی که از یک چشم بر هم زدن کم تر بود، و در نزد ما هفتاد و دو اسم از اسم اعظم است، و یک اسم در نزد خداست که در علم غیب به آن مخصوص شده». باب در بیان آنچه در نزد ائمه است از آیات و

...

۳۷. باب در بیان آنچه در نزد ائمه علیهم السلام است از آیات و اسباب معجزات پیغمبران علیهم السلام

۱/۶۱۹. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از عبدالله بن محمد، از منیع بن حجاج بصری، از مجاشع، از معلی، از محمد بن فیض، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «عصای موسی علیه السلام در نزد آدم علیه السلام بود، بعد از آن به شعیب منتقل شد، پس به موسی بن عمران رسید. و به درستی که آن عصا نزد ما است، و من در این نزدیکی آن را دیدم، به مرتبه‌ای سبز و تازه بود که گویا الحال از درخت خود جدا شده بود. و به درستی که این عصا، سخن می‌گوید چون مأمور شود به سخن گفتن، و برای قائم ما مهیا و آماده شده، و قائم ما به آن عصا می‌کند آنچه موسی به آن می‌کرد. و به درستی که این عصا، به ترس می‌افکند هر که آن را ببیند و فرو می‌برد آنچه دشمنان ما تزویر می‌کنند و به دروغ آن را به خلق می‌نمایند،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۴۱

و می‌کند آنچه را که به آن مأمور شود. به درستی که این عصا، که در آنجا که شروع کرد که فرو برد آنچه را که به دروغ به مردم می‌نمودند، و همان را باز می‌کرد و آن را دو شعبه (یعنی:

دو طرف) بود: بالا و پایین. و یکی از دو شعبه، در زمین و دیگری در سقف بود، و میانه لب بالا و پایین آن چهل ذراع بود. «۱» و به زبان خویش، آنچه را که به تزویر و حيله ساخته بودند، فرو می‌برد».

۲/۶۲۰. احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «الواح موسی علیه السلام، در نزد ما است، و عصای موسی در نزد ما است، و ماییم وارث‌های پیغمبران».

۳/۶۲۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از ابوسعید خراسانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:

«امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: قائم ما چون در مکه قیام کند، و اراده نماید که متوجه کوفه گردد، جارچی آن حضرت جار کند که: هیچ از شما طعام و شراب و آب و نان را بر ندارد، و سنگ موسی بن عمران را بردارد، و آن یک بار شتر است. پس در هیچ منزلی فرود نیاید، مگر آن که از آن سنگ چشمه جاری شود. پس هر که از آن بخورد و گرسنه باشد، سیر شود و هر که تشنه باشد سیراب گردد، و همان توشه ایشان است تا در نجف اشرف فرود آید از پشت کوفه».

۴/۶۲۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از ابوالحسن اسدی، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام در ساعتی از شب از خانه بیرون آمد، بعد از عتمة (۲)، و آن حضرت می‌فرمود که: این که می‌گویم: همه‌ای است که در عالم، همه‌ی کمال آهستگی دارد (۳)، و امشب شبی است تاریک، امام شما بیرون آمده به سوی شما با علوی که نسبت به شما

(۱). و ذراع به کسر ذال، به معنی گز و ساق دست است، و به فتح ذال، به معنی مسافت دو دست چون باز کنند نیز می‌باشد. (مترجم)

(۲). که ساعت سیم از شب است یا بعد از نماز خفتن. (مترجم)

(۳). و همه‌ی، آواز گرداندن است در حلق. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۴۲

باب در بیان آنچه در نزد ائمه است از سلاح و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۴۳

دارد، و پیراهن آدم علیه السلام را پوشیده و انگشتر سلیمان و عصای موسی در دست اوست».

۵/۶۲۳. محمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از ابو اسماعیل سراج، از بشر بن جعفر، از مُفَضَّل بن عُمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «آیا می‌دانی که پیراهن یوسف علیه السلام چه بود؟» عرض کردم: نه.

حضرت فرمود که: «چون آتش را از برای ابراهیم علیه السلام افروختند، جبرئیل علیه السلام جامه‌ای از جامه‌های بهشت را به نزد آن حضرت آورد و آن را بر او پوشانید. بعد از آن، تا آن جامه با آن حضرت بود، گرما و سرما او را ضرر نرسانید، و چون ابراهیم را مرگ در رسید، آن را در بازوبندی قرار داد و بر اسحاق آویخت، و اسحاق آن را بر یعقوب آویخت. پس چون یوسف متولد شد، یعقوب آن را بر یوسف آویخت، و آن پیراهن در بازوی او بسته بود، تا واقع شد از امر او، آنچه واقع شد، و بود آنچه بود از پادشاهی و سلطنت، و آنچه خدا به او عطا فرمود. پس چون یوسف در شهر مصر آن را از بازوبند بیرون آورد، یعقوب در کنعان به وی آن را یافت. و این است معنی قول خدای تعالی که از یعقوب حکایت می‌فرماید که: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ» (۱)، یعنی: «به درستی که من، هر آینه بوی یوسف را می‌یابم، اگر مرا به نقصان عقل نسبت نکنید» (و نگویید که من پیر شده‌ام و مرا خرافت رسیده). و این پیراهن یوسف، همان پیراهنی است که خدا آن را از بهشت فرو فرستاده».

راوی می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو کردم، آن پیراهن به که منتقل شد؟ فرمود: «به سوی آن که اهل آن بود». بعد از آن فرمود که: «هر پیغمبری که علم یا غیر آن را میراث گذاشت، همه آنها به سوی آل محمد صلی الله علیه و آله منتهی شد و به ایشان رسید».

۳۸. باب در بیان آنچه در نزد ائمه علیهم السلام است از سلاح و آلت کارزار رسول خدا صلی الله علیه و آله و مناع آن حضرت (از رخت و غیر آن)

۱/۶۲۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب، از سعید سمان که گفت: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ناگاه دو نفر از طایفه زیدیه بر آن حضرت داخل شدند، و به آن حضرت گفتند که: آیا در میان شما امامی هست که طاعت او واجب باشد؟ حضرت فرمود: «نه». گفتند که: چند نفر از معتمدین

(۱). یوسف، ۹۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۴۵

ما را از جانب تو خبر دادند که تو به آن فتوا می‌دهی، و به آن اقرار و اعتقاد داری، و ما نام‌های ایشان را برای تو ذکر می‌کنیم فلانی و فلانی، و ایشان اصحاب ورع و پارسایی‌اند، و در عبادت، دامن‌های خویش را بر زده، کمال جدّ و جهد دارند، و از کسانی هستند که دروغ نمی‌گویند.

پس حضرت غضبناک شد و فرمود که: «من ایشان را به این امر نکرده‌ام». چون آثار غضب در روی مبارک آن حضرت دیدند، بیرون رفتند. حضرت به من فرمود که: «این دو مرد را می‌شناسی؟» عرض کردم: آری، اینها از اهل بازار و هم چراغ‌های ما می‌باشند. و ایشان از طایفه زیدیه‌اند و گمان دارند که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد عبدالله پسر حسن است (یعنی حسن مثنی).

حضرت فرمود: «دروغ گفتند. خدا ایشان را لعنت کند، به خدا سوگند که عبدالله پسر حسن، آن شمشیر را به دو چشم خود و به یک چشم از دو چشم خود ندیده. و پدرش (یعنی حسن مثنی) نیز آن را ندیده. بار خدایا، مگر آن که آن را در نزد علی بن الحسین دیده باشد».

پس اگر این دو مرد راست گویند، بگویند که نشانه دسته آن چیست و اثری که در موضع دم آن است چیست؟ و به درستی که در نزد من است شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و در نزد من است، رایت و علم رسول صلی الله علیه و آله، و زره و چهار آینه و کلاه خود آن حضرت. پس اگر راست گویند، بگویند که چیست آن نشانه که در زره رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ و به درستی که در نزد من است آن علم رسول خدا که خدا آن را منشأ غلبه و بر خصم قرار داده، و در نزد من است الواح موسی و عصای او، و در نزد من است انگشتر سلیمان پسر داود، و در نزد من است آن طشتی که موسی در آن گوسفند قربانی را قربانی می‌کرد، و در نزد من است آن نامی که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در میان مسلمانان و مشرکان می‌گذاشت، تیر مشرکان به مسلمانان نمی‌رسید و در نزد من است مانند آنچه فرشتگان آن را آوردند و بر می‌داشتند (یعنی تابوت).

و داستان سلاح رسول خدا در میان ما چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، که در هر خاندانی که آن تابوت بر در خانه‌های ایشان یافت می‌شد، پیغمبری به ایشان عطا می‌شد، و هر که از ما که این سلاح به او منتقل شد، امامت به او رسید. و هر آینه پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و چون از اندام آن حضرت زیاد بود، آن را بر زمین می‌کشید و به واسطه زیادتی، آن زره، بر روی زمین خطی را هویدا نمود و من نیز آن را پوشیدم پس به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۴۷

همان وضعی که نسبت به پدرم بود، با من نیز چنان بود. و قائم ما کسی است که چون آن را بپوشد، بر کند آن را و بر قامتش راست آید. ان شاء الله تعالی.

۲/۶۲۵. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از حماد بن عثمان، از عبدالاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «در نزد من است سلاح رسول خدا، و کسی نمی‌تواند که با من در باب آن منازعه کند». بعد از آن فرمود که: «از این سلاح دفع شده (هر معصیت کاری که مالک آن نمی‌تواند شد)، و اگر در نزد بدترین خلق خدا گذاشته بود، بهترین ایشان بود». پس فرمود که:

«این امر (یعنی امامت) منتقل می‌شود به سوی کسی که زیر زنج‌ها به جهت او پیچیده شود (و مراد آن است که مردمان در نزد او گردن‌ها را کج کنند؛ زیرا که در کج کردن گردن، پیچی در خنک به هم می‌رسد). پس چون از جانب خدای عزوجل در باب او مشیت واقع شود، بیرون آید، و مردم از روی تعجب می‌گویند که: این کس که تازه به هم رسیده، کیست و چه کاره است؟ (یا این، آن که بود، نیست، یعنی: پیش از این چنین نبود). و خدا به جهت او دست حمایت بر سر رعیتش گذارد».

۳/۶۲۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان متاع (یا از جمله متاع خویش)، شمشیری وا گذاشت، و همچنین زرهی، و نیز عصا و پالان و استر شهبای خود (که سفیدی آن بر سیاهی غالب بود). پس همه آنها را به علی بن ابی‌طالب علیه السلام میراث داد».

۴/۶۲۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از و شاء، از ابان بن عثمان، از فضیل بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم، زره گشاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید (یا معنی آن است که آن زرهی را پوشید که مُسمی بود به ذات الفضول، پس آن زره به واسطه بلندی که داشت)، خطی را در زمین احداث نمود، و من آن را پوشیدم پس زیاد آمد» (یا در درازی و یا در پهنی و احتمال دارد که معنی این باشد که خطی که در هنگام پوشیدن من احداث نمود، زیاد بود از آن خطی که در وقت پوشیدن پدرم به هم رسید. و اظهر این است که معنی این باشد که: زیادتی به مرتبه‌ای نبود که موجب احداث خط باشد، و هر چند که موافق نبود).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۴۹

۵/۶۲۸. احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی، از احمد بن ابی عبدالله، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله که از کجا آمد؟ حضرت فرمود که:

«جبرئیل آن را از آسمان فرود آورد، و زیور آن نقره بود، و آن شمشیر در نزد من است».

۶/۶۲۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از محمد بن حکیم، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «سلاح رسول خدا، در نزد ما گذاشته، و هر بدکاری از آن دفع شده، که اگر در نزد بدترین خلق خدا گذاشته شود، بهترین ایشان باشد».

و پدرم حضرت صادق علیه السلام مرا خبر داد که: در زمانی که زنی از قبیله ثقیف را که تزویج کرده بود به خانه آورد و پیش از آن، دیوار خانه را شکافته بود و آن شمیر را در میان آن شکاف گذارده، روی آن را پوشیده بود، و زنان به جهت عروسی خانه را از آرایش کردند، چون صبح دامادی آن حضرت شد، چشم آن حضرت بر آن موضع افتاد، دید که در مُحاذی آن موضع، پانزده میخ آهنین کوبیده‌اند از برای آن که پرده‌ها را بیاویزند. حضرت به جهت آن بسیار مشوش شد که مبادا آن میخ به شمشیر ضرری رسانیده باشد، به زن خویش فرمود که: از اینجا بیرون رو که من اراده دارم که بعضی از خدمت‌کاران خود را طلب کنم و ایشان را کار دارم.

چون آن زن بیرون رفت، حضرت آن موضع را شکافت، هیچ میخی از آن میخ‌ها را ندید، مگر آن که دید که سر آن از شمشیر میل کرده و برگردیده و هیچ‌یک از آنها به شمشیر نرسیده بود».

۷/۶۳۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از حُجْر، از حُمران، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از بیان آنچه در میان مردم مشهور است و همه می‌گویند که نامه سر به مهری به امّ سلمه دفع شده است. حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از دنیا رفت، علی علیه السلام، علم آن حضرت و سلاح او و آنچه را که در اینجا بود، به میراث برد. پس آنها به امام حسن علیه السلام منتقل شد، بعد از آن به امام حسین علیه السلام رسید، و چون آن حضرت بر ما ترسید که هلاک و مغلوب شویم و آنها را از ما بگیرند، آنها را به امّ سلمه سپرد (یعنی: پیش از بیرون آمدن از مدینه مشرفه؛ زیرا که آن حضرت علیه السلام از شهادت خویش و اسیر شدن امام زین العابدین علیه السلام و سایر منسوبان که همراه آن حضرت بودند و به غارت رفتن آنچه را که با خود داشت، خبر داشت). و بعد از آن،

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۵۱

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام آنها را قبض فرمود و در حیطة تصرف خود در آورد». حمران می‌گوید که: عرض کردم: آری، چنین است. بعد از آن، به پدر تو منتقل شد، بعد از آن، امر به تو منتهی شد و آنها به تو رسید؟ فرمود: «آری».

۸/۶۳۱. محمد، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله، از عمر بن ابان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از آنچه در میان مردم مشهور است که نامه سر به مهری به امّ سلمه دفع شده است. حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چون رحلت نمود، علی علیه السلام، علم و سلاح آن حضرت و آنچه را که در آنجا بود، میراث برد. بعد از آن، به امام حسن علیه السلام منتقل شد، بعد از آن به امام حسین علیه السلام». عمر می‌گوید که: عرض کردم که: بعد از آن، به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام منتقل شد، بعد از آن به پسرش امام محمد باقر علیه السلام رسید، بعد از آن به تو منتهی شد؟ فرمود: «آری».

۹/۶۳۲. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید- که شهاب صیرفی است- از ابان بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام وفات رسید، عباس

بن عبدالمطلب و امیر المؤمنین علیه السلام را طلبید. پس به عباس فرمود که: ای عموی محمد، میراث محمد را می‌گیری، و قرض او را ادا می‌نمایی، و وعده‌های او به زودی وفا می‌کنی. عباس بر آن حضرت رد نمود و وصیتش را قبول نکرد، و عرض کرد: یا رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد، من پیرم و عیال بسیاری دارم، و مالی ندارم یا مال کمی دارم، و که را طاعت آن است که حقوق تو را ادا کند و حال آن که تو با باد (که به کثرت سخاوت مشهور است)، معارضه داری؟ (و آنچه او می‌کند نیز تو می‌کنی. و مراد آن است که تو باد دستی و سخاوت بسیار داری، و چیز من وفا به وعده‌ها و بخشش‌ها و قرض تو نمی‌کند).

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله اندک زمانی سر خویش را به زیر افکند، بعد از آن فرمود که: ای عباس، آیا میراث محمد را می‌گیری و وعده‌های او را به زودی به عمل می‌آوری و قرض او را ادا می‌کنی؟ عباس عرض کرد که: پدرم و مادرم فدای تو باد، پیرم و عیال بسیاری دارم و مالی ندارم و تو سخی و باد دستی. پیغمبر فرمود که: بدان و آگاه باش که من اینها (یا وصیت) را به کسی دهم که آن را بگیرد و قبول کند؛ چنانچه حق قبول و سزاوار آن باشد. بعد از آن فرمود که: یا علی، ای برادر محمد، آیا به وعده‌های محمد به زودی وفا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۵۳

می‌نمایی و قرض او را ادا می‌کنی و میراث او را می‌گیری؟ عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدای تو باد. حقوق تو بر من و میراث تو برای من. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید که: پس به سوی آن حضرت نظر کردم تا آنکه انگشت خویش از انگشت مبارکش بیرون کرد و فرمود:

همین انگشت را در زمان من پیوش. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: نظر کردم به سوی آن انگشت در هنگامی که آن را در انگشت خویش کردم، پس از همه متروکات آن حضرت آن انگشت را آرزو داشتم، و در دل خویش می‌گفتم که: اگر متروکات آن حضرت، غیر از این انگشت نبود، مرا کفایت می‌نمود و همان شرف و عزت و فخر مرا بس بود.

(حاصل آن که با عطای انگشت، بسیار شاد و خوشحال گردیدم؛ چنانچه آن که آرزوی چیزی دارد بعد از حصول آن از برایش شاد و خوشحال می‌گردد). بعد از آن، پیغمبر آواز داد که: ای بلال، خود و زره و علم و پیراهن و ذوالفقار و عمامه سحاب نام، و ردا و کمر بند سیاه و سفید و چوب دست مرا بیاور. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که من، آن کمر بند را پیش از آن ساعت ندیده بودم. پس بلال پارچه‌ای را آورد که نزدیک بود که چشم‌ها را برباید، چون نیک نظر کردم دیدم که آن کمر بند، از پارچه‌های بهشت بود. پیغمبر فرمود که: یا علی، جبرئیل این را به نزد من آورد و گفت: یا محمد، این را در حلقه زره خود قرار ده و به جای کمر بند بر کمر بند. بعد از آن، هر دو جفت کفش عربی را طلبید که یکی از آنها پینه خورده بود و دیگری پینه نخورده، و دو پیراهن یکی پیراهنی که در بر داشت و او را به آسمان بردند در شب معراج و دیگر پیراهنی که در روز جنگ احد پوشیده بود، و سه کلاه، یکی کلاهی که در سفر می‌پوشید، و یکی کلاهی که در دو عید (که عید فطر است و عید اضحی) و در روز جمعه‌ها می‌پوشید، و یکی کلاهی که آن را می‌پوشید و با اصحاب خود می‌نشست.

بعد از آن فرمود که: ای بلال، به نزد من آور دو استر مرا یکی شهباء و دیگری دلدل، و دو شتر مرا یکی عضبا و دیگری قصوا، و دو اسب مرا یکی جناح و آن اسبی بود که همیشه بر در مسجد ایستاده بود برای حوائج رسول خدا صلی الله علیه و آله، که چون کسی را در پی کار خویش می‌فرستاد بر آن سوار می‌شد، و آن را می‌دوانید در باب فیصل دادن شغل رسول خدا صلی الله علیه و آله، و دیگری حیزوم و آن اسبی بود که پیغمبر می‌فرمود دلیر شو و پیش رو ای حیزوم، و دراز گوش مرا عُنْفیر.

بعد از آن، به امیر المؤمنین فرمود که: بگیر اینها را در زمان حیات من و امیر المؤمنین علیه السلام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۵۵

ذکر فرمود که: اول حیوانی که از حیوانات آن حضرت وفات کرد، عُنْفیر بود در همان ساعت که قبض رسول خدا شد، عُنْفیر

افسار خویش را پاره کرد و بیرون آمد و می‌دوید تا بر سر چاه بنی خطمه که در قباست، رسید پس خود را در آن چاه انداخت و همان چاه قبر او گردید».

و روایت شده است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «این دراز گوش، با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن گفت و عرض کرد که: پدرم و مادرم فدای تو باد، به درستی که پدرم حدیث کرد مرا از پدرش، از جدش، از پدرش که با حضرت نوح در کشتی بود، پس نوح برخواست و به نزد او آمد و دست بر کفکش مالید و فرمود که: از صلب این دراز گوش، دراز گوش بیرون آید که سید رسولان و پیغمبران و خاتم ایشان بر آن سوار شود. پس سپاس و ستایش خدای را که مرا آن دراز گوش گردانید». باب در بیان آن که داستان سلاح رسول خدا چون داستان ...

۳۹. باب در بیان آن که داستان سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله چون داستان تابوت و صندوق است در میانه بنی اسرائیل

۱/۶۳۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب، از سعید سمان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «جز این نیست که داستان سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما، چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، و هر خاندانی که از بنی اسرائیل که چنان بودند که آن تابوت بر در خانه ایشان یافت شد، پیغمبری به ایشان عطا شد. پس هر که از ما سلاح به او منتقل شد، امامت به او رسید».

۲/۶۳۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن سیکین، از نوح بن ذراج، از عبدالله بن ابی یغفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که: «جز این نیست که داستان سلاح در میان ما، چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، در هر جا که آن تابوت می‌گردید، پادشاهی دور می‌زد. پس در هر جا که سلاح در میان ما دور زند، علم و امامت دور زند».

۳/۶۳۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود که: جز این نیست که داستان سلاح در میان ما چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، در هر جا

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۵۷

که تابوت دور می‌زد، به پیغمبری می‌رسیدند، و در هر جا که سلاح دور زند، امر امامت در آنجاست». عرض کردم که می‌شود که سلاح از علم جدا شود که هر یک از نزد کسی باشند؟
فرمود: «نه».

۴/۶۳۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: جز این نیست که داستان سلاح در میان ما، چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل. در هر جا که آن تابوت دور می‌زد، پادشاهی دور می‌زد. و در هر جا که سلاح دور زند، علم دور می‌زند». این باب بابی است که ذکر جعفر و ...

۴۰. این باب بابی است که ذکر جعفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام در آن است

۱/۶۳۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عبدالله حجال، از احمد بن عمر حلبی، از ابوبصیر که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: فدای تو کردم، می‌خواهم که تو را از مسأله‌ای سؤال کنم. آیا در اینجا کسی هست که سخن مرا بشنود؟ ابوبصیر می‌گوید که: پس حضرت علیه السلام پرده‌ای را که در میان او و اطای دیگر بود،

بالا گرفت و در آن نگریست، بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، پیرس از هر چه به خاطرت رسیده».

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، به درستی که شیعیان تو حدیث می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دری از علم را به علی علیه السلام تعلیم داد که هزار در از برای او گشوده می‌شد. حضرت فرمود که: «ای ابا محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام هزار در را تعلیم داد که از هر دری هزار در از برایش گشوده می‌شد». ابوبصیر می‌گوید: گفتم: به خدا سوگند که علم، همین است و منحصر است در این. حضرت ساعتی سرانگشت یا طرف عصا را بر زمین زد و متفکرانه بود، پس فرمود که: «این، علم کاملی است، ولیکن این علم، آنچه ما می‌دانیم نیست».

بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که جامعه در نزد ما است، و ایشان چه می‌دانند که جامعه چیست؟»

عرض کردم که: فدای تو گردم، جامعه چه چیز است؟ فرمود که: «صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است، به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله، و رسول آن را بالا داده از شکاف دهان

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۵۹

خویش، و علی علیه السلام به دست راست خود نوشته (یا به املائی رسول و خط علی است)، و در آن است هر حلال و حرامی، و هر چیزی که مردمان به آن احتیاج دارند، حتی دیه‌ای که در خراش است». و دست خویش را به سوی من آورد و بر بعضی از اعضای من گذاشت، بعد از آن به من فرمود که: «ای ابا محمد، اذن می‌دهی که به دست خویش تو را فشاری دهم؟» ابوبصیر می‌گوید: که عرض کردم که: فدای تو گردم، جز این نیست که من بنده توام، پس بکن آنچه خواهی. پس به دست خویش مرا فشاری داد و فرمود که: «حتی دیه این در آن است». در حالتی که گویا کسی آن حضرت را به خشم آورده بود (یعنی: حضرت در وقت گفتن این قول، به کسی می‌مانست که غضب داشته باشد؛ زیرا که در نزد تذکر اینها و ملاحظه انکار خلق و احوال ایشان اسباب تغیر و غیظ در سر حد کمال است).

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم: به خدا سوگند که علم، همین است و منحصر است در این. فرمود که: «این، علم کاملی است، ولیکن این علم آنچه ما می‌دانیم نیست». پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود که: «جفر، در نزد ما است، و ایشان چه می‌دانند که جفر چه چیز است؟» ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که جفر چیست؟ فرمود: «ظرفی است از پوست، که علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان و علم علمای از بنی اسرائیل که در گذشته‌اند، همه در آن است». عرض کردم که: این علم، همان علمی است که شما دارید؟ حضرت فرمود که: «این، علم تمامی است، ولیکن این علم آن نیست». پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود:

«مصحف فاطمه علیها السلام، در نزد ما است، و ایشان چه می‌دانند که مصحف فاطمه چه چیز است؟» ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که: مصحف فاطمه چیست؟ حضرت فرمود که: «مصحفی است که در آن است سه برابر همین قرآنی که شما دارید. و به خدا سوگند، که یک حرف از قرآن شما در آن نیست» (یعنی: به طور آیه و طریق قرآنی).

ابوبصیر می‌گوید که: گفتم: به خدا سوگند، که علم منحصر است در این. حضرت فرمود که: «این، علم کاملی است، ولیکن این علم آن نیست که ما می‌دانیم». پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود که: «نزد ما است علم آنچه بوده، و علم آنچه خواهد بود تا قیامت برپا شود».

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم، به خدا سوگند که این، آن علمی است که شما را باشد. فرمود که: «این، علم بسیار کاملی است، ولیکن این علم آن نیست که ما می‌دانیم».

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم، پس از علم که شما دارید چه چیز است؟

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۶۱

فرمود: «آنچه در شب و روز به هم می‌رسد، امری بعد از امر دیگر، و چیزی بعد از چیزی دیگر تا روز قیامت».

۶۳۸/۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از حماد بن عثمان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «زنادقه، در سال صد و بیست و هشت از هجرت، ظاهر خواهند شد و این که می‌گویم، به سبب آن است که من در مصحف فاطمه علیها السلام نظر کردم، و این را در آن دیدم». حمّاد می‌گوید که: عرض کردم که مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: «چون خدا روح پیغمبر خویش را قبض فرمود، بر حضرت فاطمه علیها السلام از وفات آن حضرت آن قدر از اندوه داخل شد که هیچ کس اندازه آن را نمی‌دانست، مگر خدای عزّوجلّ. پس خدا فرشته‌ای را به سوی او فرستاد که او را دلخوشی دهد و اندوه را از دل او بیرون برد و او را خبر دهد (یعنی: به مصائب و محن و آنچه بر اعدای ایشان واقع خواهد شد از عذاب‌ها، و هر که در این ائمت دولت و سلطنتی به حق یا باطل خواهد یافت تا روز قیامت). پس فاطمه علیها السلام این مطلب را به امیر المؤمنین علیه السلام شکایت کرد (چه آن حضرت بر محافظت تمام این امور قدرت نداشت؛ چنانچه که گفته‌اند، و ظاهر این است که شکایت، به جهت احتیاط از خوف فوات آن بود). آن حضرت به فاطمه فرمود که:

چون این را احساس کنی و آمدن فرشته را دریابی و بدانی و آواز را بشنوی، به من بگو. بعد از آن فاطمه آن حضرت را به آمدن فرشته اعلام کرد. پس امیر المؤمنین علیه السلام شروع فرمود که می‌نوشت، هر چه را که از آن فرشته می‌شنید، تا آن که مصحفی را از آن نوشت».

حمّاد می‌گوید که: بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «امّا بدانید که چیزی از حلال و حرام خدا در آن نیست، ولیکن در آن است علم آنچه خواهد بود».

۶۳۹/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که در نزد من است جفر سفید». راوی می‌گوید که عرض کردم که: چه چیز در آن است؟ حضرت فرمود که: «زبور داود، و تورات موسی، و انجیل عیسی، و صحیفه‌های ابراهیم، و حلال و حرام خدا، و مصحف فاطمه، و گمان ندارم (یعنی: چنان می‌دانم) که قرآن در جفر سفید نیست، و در آن است آنچه مردم به سوی ما احتیاج دارند، و ما به کسی محتاج نیستیم، حتی آن که حکم یک تازیانه زدن و نصف یک تازیانه و چهار یک تازیانه و دیه خراش در آن تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۶۳ است، و در نزد من است جفر سرخ».

راوی می‌گوید: عرض کردم که: در جفر سرخ چه چیز است؟ فرمود که: «سلاح رسول خدا. و جز این نیست که این جفر سرخ گشوده می‌شود برای خود و در هنگام ریختن آن و صاحب شمشیر (که صاحب الامر علیه السلام است) آن را خواهد گشود برای کشتن». پس عبدالله بن ابی یعفور به آن حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، آیا پسران امام حسن علیه السلام این را می‌شناسند؟ (یعنی: می‌دانند که این در نزد شما است و با وجود این، ادعای امامت می‌کنند؟) حضرت فرمود: «بلی، به خدا سوگند که می‌دانند؛ چنانچه شب را می‌شناسند که شب است، و روز را می‌شناسند که روز است، ولیکن حسد و طلب دنیا ایشان را بر عدم اقرار و بر انکار حق می‌دارد، و اگر حق را به حق و راستی طلب می‌کردند، از برای ایشان بهتر بود».

۶۴۰/۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از آن که او را ذکر کرده، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «در جفری که پسران امام حسن علیه السلام آن را ذکر می‌کنند و ادعا دارند که در نزد ایشان است، هر آینه چیزی است که ایشان را مکدر و غمگین می‌سازد؛ زیرا که ایشان حق نمی‌گویند و حال آن که حق در جفر است. پس ایشان قضایا و احکام علی علیه السلام و فریضه‌های او را در باب میراث بیرون آورند، اگر در این ادعا راست گویانند (چه تمام احکام و فرایض آن حضرت در آن موجود است). و ایشان را سؤال کنید از عمّه‌ها و خاله‌ها» (چه حکم ایشان در باب عمّه و خاله با حکم آن حضرت مخالفت دارد؛ زیرا که ایشان عمّه و همچنین خالو و خاله را از خویشان قرار می‌دهند که مرتبه عصبه است

و عمو را از عصبه می‌دانند و می‌گویند که: بودن عمو از عصبه، باعث این نمی‌شود که خواهرش نیز از عصبه باشد). و حضرت فرمود که: «باید مصحف فاطمه علیها السلام را نیز بیرون آورند؛ زیرا که وصیت فاطمه علیها السلام در آن است (و مراد آن وصیتی است که به علی علیه السلام کرد که او را در شب دفن کند). و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله با مصحف فاطمه است، و از یکدیگر جدا نمی‌شود. به درستی که خدای عزوجل می‌فرماید: «[أَتُونِي] بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَهُ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱)» (و در قرآن چنین نیست، بلکه در آن «أَتُونِي بِكِتَابٍ» است. پس یا از قبیل نقل به معنی است، یا اشتباه از راوی یا کاتب است). و ترجمه آیه

(۱). احقاف، ۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۶۵

چنانچه در قرآن است: «بیارید مرا کتابی که فرود آمده باشد، پیش از آمدن این کتاب (که قرآن است) یا بیارید بقیه‌ای از اثر علم (یعنی: خطی که باقی مانده باشد) از علوم پیشینیان (یا روایتی از انبیای سابقه) اگر شما راست گویان هستید در دعوی خود» (و نزول این آیه برای الزام مشرکین بود که به تعدد خدا قایل بودند، و خدا بعد از الزام به دلیل عقلی ایشان را به دلیل نقلی نیز الزام نمود، و حضرت علیه السلام در الزام پسران حضرت امام حسن علیه السلام همین طریقه را سلوک نمود).

۵/۶۴۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: بعضی از اصحاب ما امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از جفر.

حضرت فرمود که: «جفر، پوست گاوی است که پر است از علم». سائل عرض کرد که: جامعه را نیز بیان فرما که چیست؟ فرمود که: «جامعه صحیفه‌ای است که طول آن، هفتاد ذراع است و عرضش به قدر عرض پوست گاو است، و مانند ران شتر تنومند دو کوهانی است (یعنی):

چون پیچیده شود ضخامت آن به قدر ضخامت این می‌شود). و در آن است هر چه مردمان به آن احتیاج داشته باشند. و هیچ حکمی نیست مگر آن که در آن مذکور است؛ حتی دیه خراش».

سائل عرض کرد که: مصحف فاطمه را نیز تفسیر فرما. حضرت مدتی طولانی سکوت نمود، بعد از آن فرمود که: «شما تفحص و کاوش می‌کنید از آنچه می‌خواهید و از آنچه نمی‌خواهید (یعنی: بحث می‌کنید از آنچه دانستن آن ضرور باشد و به کار شما آید، و از آنچه دانستن آن ضرور نیست و به کار شما نیاید). به درستی که فاطمه علیها السلام، بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، هفتاد و پنج روز در دنیا ماند، و آن حضرت را اندوه سختی بر وفات پدر بزرگوارش رخ نموده بود، و جبرئیل علیه السلام به نزد او می‌آمد و او را بر مصیبت پدرش تسلی می‌داد، به وضع خوبی و دل او را خوش می‌داشت، و او را خبر می‌داد از پدرش و از قرب و منزلت و جاه و مرتبت آن حضرت در نزد حضرت عزت، و خبر می‌داد او را به آنچه بعد از او و ذریه آن حضرت خواهد بود، و علی علیه السلام آن را می‌نوشت و مصحف فاطمه علیها السلام این است».

۶/۶۴۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از صالح بن سعید، از احمد بن ابی بَشر، از بکر بن کرب صیرفی که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در نزد ما است آنچه ما به آن، به سوی مردمان احتیاجی نداریم، و همه مردم به ما احتیاج دارند. و به درستی که در نزد ما است کتابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله املاء فرموده و بالا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۶۷

داده و علی علیه السلام آن را نوشته، و صحیفه‌ای که هر حلال و حرامی در آن است. و به درستی که شما امری را به جا می‌آورید، پس ما می‌شناسیم هر گاه شما آن را فرا گیرید، و می‌شناسیم هر گاه آن را ترک نمایید» (و مراد این است که جزئیات و کلیات امور

شما در آن صحیفه مکتوب است و ما همه را می‌دانیم).

۷/۶۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از فضیل بن یسار و بُرید بن معاویه و زراره روایت کرده است که عبدالملک بن اعین به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که: طایفه زیدیه و معتزله، دور محمد بن عبدالله را گرفته‌اند، آیا او را هیچ سلطنت و پادشاهی هست؟ حضرت فرمود: «به خدا سوگند که در نزد من، دو کتاب است که در آنها نام هر پیغمبری و هر پادشاهی که زمین را مالک می‌شود، مذکور است. به خدا سوگند، که محمد بن عبدالله در هیچ یک از آنها مذکور نیست» (و همین محمد، محمد بن عبدالله بن حسن است که ملقب است به نفس زکیه، که بر منصور دوانیقی که دویم خلفای بنی عباس است، خروج نمود).

۸/۶۴۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از عبدالصمد بن بشیر، از فضیل بن سُکَرة روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم، فرمود که: «ای فضیل، آیا می‌دانی که در اندک زمانی پیش از این، در چه چیز نظر می‌کردم؟» فضیل می‌گوید که: عرض کردم: نه. حضرت فرمود: «نظر می‌کردم در کتاب فاطمه علیها السلام و هیچ پادشاهی نیست که پادشاه شود، مگر آن که نام او و نام پدرش در آن نوشته، و در آن، از برای فرزندان امام حسن علیه السلام چیزی را نیافتم». باب در شأن سوره (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) و ...

۴۱. باب در شأن سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و تفسیر و بیان آن

۱/۶۴۵. محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه روایت کرده‌اند، از حسن بن عباس بن خریش، از امام محمد تقی علیه السلام که فرمود: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: در بین آن که پدرم امام محمد باقر در دور خانه کعبه طواف می‌نمود، ناگاه مردی نقاب بسته پیدا شد، که او را مقدر شده بود (یعنی: خدا آن نقاب بسته را به نزد پدرم آورده بود و از برای آن حضرت چنین مقدر فرموده بود. و مراد این است که آن ملاقات، از اتفاقات خدایی بود که کسی آن را گمان نداشت). پس هفت شوط طواف

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۶۹

را بر پدرم قطع نمود (و نگذاشت که آن را تمام کند)، تا آن که او را در خانه‌ای که در پهلوی صفا بود، داخل گردانید. بعد از آن به سوی من فرستاد و من که رفتم، همه سه نفر بودیم: من و آن مرد و پدرم. پس گفت: مرحبا خوش آمدی یا ابن رسول الله، بعد از آن دست خویش را بر سر من گذاشت و گفت: خدا در تو برکت دهد و خیر تو را زیاد گرداند ای امین خدا، بعد از پدران خویش. و بعد از آن که از این فارغ شد، به حضرت پدرم عرض کرد که: ای ابو جعفر، اگر خواهی تو مرا خبر ده، و اگر خواهی من تو را خبر دهم، و اگر خواهی تو از من سؤال کن، و اگر خواهی من از تو سؤال می‌کنم، و اگر خواهی تو به من راست بگو، و اگر خواهی من به تو راست گویم.

پدرم فرمود که: هر یک از این را می‌خواهم. آن مرد گفت که: پس بپرهیز از آن که زبانت سخن کند در نزد سؤال من، به امری که غیر آن را برای من در دل پنهان می‌داری (یعنی: به جهت تقیه به خلاف اعتقاد خویش با من سخن مگو). پدرم فرمود که: جز این نیست که این را کسی می‌کند که در دل او دو علم باشد که یکی از آنها با صاحب خود مخالفت داشته باشد؛ زیرا که خدای عزوجل ابا فرموده است از آن که او را علمی باشد که در آن اختلاف باشد.

آن مرد گفت که: سؤال من همین است و تو قدری از آن را بیان نمودی (یعنی: سؤال من مرگب است از دو چیزی که آن که در علم خدا اختلاف جائز است یا نه و بر تقدیر عدم جواز این، علم در نزد کیست)، و خبر ده مرا از این علم که در او اختلافی نیست، کیست که آن را می‌داند؟

پدرم علیه السلام فرمود که: اما مجموع علم در نزد خداست - جلّ ذکره - و اما آنچه بندگان را از آن چاره‌ای نیست که امر ایشان بی آن منسّق و منتظم نمی‌شود، در نزد اوصیاست. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: پس آن مرد، نقاب خود را گشود و روی خویش را باز نمود و درست نشست، و آثار بشاشت و سرور در روی او ظاهر گردید، و گفت: همین را می‌خواستم و برای همین آمده‌ام. تو گمان کردی که دانش آنچه در آن اختلافی نیست از علم، در نزد اوصیاست، پس بگو که اوصیا چگونه آن علم را می‌دانند و طریق آموختن و حُصول آن، چه وضع می‌باشد؟

پدرم فرمود که: چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را می‌دانست که از فرشتگان می‌شنید، مگر آن که ایشان نمی‌بینند آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دید (چه، آن حضرت جبرئیل و سایر تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۷۱

فرشتگان را می‌دید و اوصیا ایشان را نمی‌دیدند، بلکه آواز ایشان را می‌شنیدند؛ زیرا که آن حضرت پیغمبر بود و ایشان محدّث بودند. و مگر آن که پیغمبر به سوی خدای جلّ جلاله می‌خرامید و بر او وارد می‌شد، پس وحی را می‌شنید (یعنی: بلاواسطه) و ایشان نمی‌شنوند.

آن مرد گفت: راست گفتمی یا ابن رسول الله، لیکن زود باشد که مسأله دشواری را به نزد تو آورم. مرا خبر ده از این علم که با اوصیاست، آن را چه می‌شود که ظاهر نمی‌شود، چنانچه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر می‌شد؟ حضرت فرمود که: پس پدرم علیه السلام خندید و فرمود که: خدا ابا فرموده که مطلع سازد بر علم خویش، مگر آن کس را که برای ایمان به او آزموده باشد، چنانچه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب گردانید و حکم فرمود که: بر اذیت و آزار قوم خویش صبر کن، و با ایشان جهاد نکند، مگر به امر آن جناب. پس چه بسیار از امور مکتومه بود که پیغمبر آن را پوشید تا آن که به آن حضرت گفته شد که: «فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (۱)، یعنی: «پس آشکارا کن آنچه را که به آن امر می‌شوی (و امر را چنان آشکارا کن که معفو نشود (چنانچه شکاف آبگینه سر به هم نمی‌آورد. چه، صدع در اصل لغت، به معنی شکستن شیشه است) و رویگردان از شرک آورندگان» (و به سخن ایشان التفات مکن). و به خدا سوگند، که اگر پیش از آن، حق را آشکارا می‌نمود، هر آینه ایمن بود، ولیکن آن حضرت در طاعت خدا نظر می‌نمود، و از مخالفت آن جناب می‌ترسید. پس برای همین باز ایستاد و من بسیار دوست می‌دارم که چشم‌های تو با مهدی این امت باشد، و بر آن حضرت افتد، و ببینی که فرشتگان با شمشیرهای آل داود در میان آسمان و زمین ارواح کافرانی را که مرده باشند، عذاب کنند و ارواح امثال ایشان را از زندگان، به ایشان ملحق سازند.

بعد از آن، مرد شمشیری را بیرون آورد و عرض کرد که بگیر (یا بیا). به درستی که این شمشیر، از آنهاست. حضرت فرمود که: پدرم فرمود، یا فرمود در حالتی که متوجه به سوی من بود: بلی، چنین است، قسم به آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را بر تمام آدمیان برگزید.

حضرت فرمود که: پس آن مرد نقاب بسته، نقاب خویش را برگردانید و گفت: منم الیاس و تو را از امر تو سؤال نکردم، و حال آن که با من در باب آن، جهالتی باشد، غیر از آن که من

(۱). حجر، ۹۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۷۳

دوست داشتم که این حدیث قوّتی باشد برای اصحاب تو در مناظره با خصم، و زود باشد که تو را خبر دهم به آیه‌ای که تو آن را می‌شناسی و می‌دانی که اگر اصحاب تو به آن آیه، با خصم گفت‌وگو کنند، بر ایشان ظفر یابند و غالب شوند.

حضرت فرمود که: پدرم به الیاس فرمود که: اگر می‌خواهی تو را به آن آیه‌ای که اراده داری خبر دهم و بگویم که چه آیه است؟ الیاس گفت: خواهان آن هستم. پدرم گفت: به درستی که شیعیان ما، اگر به مخالفان ما بگویند که خدای عزوجل به رسول خویش می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، تا آخر سوره «۱». «به درستی که ما فرو فرستادیم این قرآن مشهور و معروف را (از لوح محفوظ به آسمان دنیا) در شب قدر (که شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سیم ماه مبارک رمضان است، و در بیت المعمور، سپرده روح الامین در مدت بیست و سه سال، که زمان رسالت پیغمبر بود، که در آن زنده بود آیه آیه و سوره سوره به حسب مصالح، بر آن حضرت فرود آورد، یا ابتدای نزول آن از لوح به دنیا در این شب بود، و این قول با بودن مبعث روز بیست و هفتم رجب و نزول قرآن در آن درست نمی‌آید) و چه چیز دانا گردانید تو را تا بدانی که چیست شب قدر؟ شب قدر بهتر است از هزار ماه (که عبارت است از هشتاد و سه سال و چهار ماه که ایام سلطنت بنی‌امیه لعنهم الله است)، فرود آیند (بر سیل استمرار در هر سال) فرشتگان و روح (که فرشته‌ای است بزرگ‌تر از روح الامین چنان که گفته‌اند، یا روح الامین) در آن شب به زمین به فرمان پروردگار خویش از برای هر کاری که حق تعالی قضا فرموده، نیست این شب، مگر سلامتی» (یا سلام، به جهت کثرت سلام فرشتگان در آن تا دمیدن سفیده صبح).

پس آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی می‌دانست که آن را در این شب نداند، یا جبرئیل علیه السلام آن را در غیر این شب به نزد او آورد؟ (حاصل مراد، آن که علم رسول خدا صلی الله علیه و آله همه از نزد خدای تعالی بود که به او می‌رسید یا در شب قدر یا در غیر آن و غیر از آن حضرت را علمی نبود که از غیر خدا باشد). پس به درستی که مخالفان زود باشد که بگویند: نه (چه، ایشان اعتراف دارند که آن حضرت آنچه می‌دانست، یا در شب قدر به او تعلیم می‌شد، یا در غیر آن از سایر اوقات در سال، به وساطت جبرئیل علیه السلام. پس اگر بگویند: نه) به ایشان بگو که: آیا آنچه را دانست چاره‌ای

(۱). قدر، ۱-۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۷۵

از اظهار آن بود (و می‌توانست که آن را اظهار نکند؟) پس خواهند گفت: نه، و چون این را گفتند، به ایشان بگو که: اختلافی بود در آنچه رسول خدا از علم خدای عز ذکره اظهار نمود؟

پس اگر بگویند: نه، پس به ایشان بگو که: هر که به حکم خدا حکم کند که در آن حکمی که کرده، اختلافی باشد، آیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کرده؟ خواهند گفت: آری، پس اگر بگویند: نه، سخن اول خویش را باطل کرده‌اند (چه در اول گفتند که در کلام رسول خدا اختلافی نبود). پس به ایشان بگو که: «ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» «۱»، یعنی: «تأویل و تفسیر متشابهه را (که منشأ اختلاف است)، کسی نمی‌داند، مگر خدا و مگر راسخین در علم». پس اگر بگویند که راسخین در علم کیانند؟ بگو که: آن که در علمش مختلف نباشند (به این که در امری در زمانی حکمی از او صادر نشود، و بعد از آن، در همان امر و همان زمان، حکمی دیگر که مخالف حکم اول باشد از او سرزند).

پس اگر بگویند که: آن که در علم او اصلاً اختلافی نیست، کیست؟ بگو که: رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب چنین علمی بود. پس آیا رسول صلی الله علیه و آله این علم را به مردم رسانید یا نرسانید؟ پس اگر بگویند که: رسانید، بگو که: آیا که پیغمبر صلی الله علیه و آله که رحلت نمود، خلیفه بعد از او می‌دانست علمی را که در آن اختلاف نباشد، پس اگر بگویند: نه، بگو که: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله باید که من عندالله مؤید باشد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه خود نمی‌گرداند مگر آن کس را که به حکم او حکم کند، و مگر آن که را که مثل او باشد در جمیع صفات، مگر پیغمبری. و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بوده که در علم خویش کسی را خلیفه نفرموده، کسانی را که در اصلااب مردان بوده‌اند از آنان که بعد از او

موجود شده و می‌شوند، ضایع نموده.

پس اگر به تو بگویند که: علم رسول خدا صلی الله علیه و آله از قرآن بوده، بگو: «حم* و الْكِتَابِ الْمُبِينِ* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ* فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ* أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ» (و آنچه از قرآن که طی ذکر آن در اینجا شده، این است که: «إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ* فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ* أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا» (۲))، یعنی: «سوگند به حکمت و حلم و حمایت و ملک و مجد و منت ما (بنابر بعضی از تفاسیر)، و به این کتاب روشن یا روشنی‌بخش (یعنی: قرآن) که به درستی و حقیقت که ما فرو فرستادیم آن را در شبی با برکت و عظمت (که شب قدر است). به درستی

(۱). آل عمران، ۶.

(۲). دخان، ۱-۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۷۷

که ما هستیم بیم‌کنندگان. در آن شب جدا کرده شود و فیصل داده شود هر کاری که حکم کرده شده (و محکم گردیده شده در همه سال، در هر سال بر سیل استمرار و اتصال؛ زیرا که فعل مضارع (یعنی: یفرق) دلالت بر تجدد و حدوث دارد، و آن مستلزم استمرار است) در حالتی که این امر، حکیم (یا مقصود از آن) امری است که حاصل است از نزد ما. به درستی که ما هستیم فرستندگان».

پس اگر به تو بگویند که: خدای عزوجل فرشتگان را نمی‌فرستد مگر به سوی آن که پیغمبر باشد، بگو که: این امر حکیم، که در آن شب جدا می‌شود از فرشتگان و روح که فرود می‌آیند به حکم آیه کریمه سوره قدر، آیا از آسمان به سوی آسمانی دیگر، یا از آسمان به سوی زمین است؟ پس اگر بگویند که: از آسمان به سوی آسمانی دیگر فرود می‌آید، فاسد است؛ زیرا که در آسمان، کسی نیست که از طاعت به سوی معصیت رجوع کند؛ چه اهل آن فرشتگانند و مرتکب معصیت نمی‌شوند که محتاج به منع و زجر باشند. پس اگر بگویند که: از آسمان به سوی زمین فرود می‌آید، و حال آن که اهل زمین، محتاج‌ترین خلایق‌اند به سوی این، بگو که: آیا ایشان را چاره‌ای می‌باشد از سید و بزرگی که به سوی او محاکمه کنند.

پس اگر بگویند که: خلیفه (یعنی: سلطان عصر و خلفای جور حاکم ایشان است)، بگو که:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» تا «خَالِدُونَ» (۱)، یعنی: «خدا دوست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند و متولّی امر ایشان است، بیرون می‌آورد ایشان را به توفیق و هدایت، از تاریکی‌های کفر و ضلالت به سوی نور ایمان (که هدایت به آن است)، و آنان که کافر شده‌اند (و حق را پوشیده‌اند)، دوستان ایشان شیاطین‌اند، و سایر اهل ضلالت و غوایت (که طاغوت بر ایشان اطلاق می‌شود)، بیرون می‌آورند این طاوغیت، کافران را از نور ایمان به سوی تاریکی‌های کفر و ضلالت (این گروه طاغوت، با کافران ملازمان آتش دوزخ‌اند) و ایشان در آن آتش جاوید مانند گانند» (که از آن بیرون نخواهند آمد).

و حضرت فرمود که: به جان خودم سوگند که در زمین و در آسمان، هیچ ولی و دوستی از برای خدای عزّ ذکره نیست، مگر آن که مؤید است (که خدا او را تأیید و تقویت فرموده)، و هر که مؤید شد، خطا نمی‌کند، و هیچ دشمنی از برای خدای عزّ ذکره در زمین نیست، مگر آن که

(۱). بقره، ۲۵۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۷۹

مخذول است (که خدا او را به خود وا گذاشته)، و هر که مخذول شد، درست نمی‌رود و صواب نمی‌گوید. و چنانچه ناچار است که

امر از آسمان فرود آید تا اهل زمین به آن حکم کنند، همچنین چاره‌ای نیست از این که باید والی و حافظی باشد.

پس اگر بگویند که ما، این والی را نمی‌شناسیم (یا این مطلب را نمی‌فهمیدیم)، به ایشان بگو که: هر چه دوست دارید و خواهید، بگویید که: خدا، ابا فرموده بعد از محمد که بندگان را واگذارد، و حال آن که حجّتی بر ایشان نباشد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: پس الیاس ایستاد (به جهت تعظیم و رعایت ادب)، یا توقّفی کرد، بعد از آن گفت: یا ابن رسول الله، در اینجا بابی است که خفایی دارد، مرا خبر ده، که اگر بگویند که: قرآن، حجت خداست، چه جواب می‌گویی؟ پدرم فرمود که: در این هنگام به ایشان می‌گویم که: قرآن، سخن گو نیست که امر و نهی کند، ولیکن قرآن را اهلی است که امر و نهی می‌کنند، و نیز می‌گویم که: بعضی از اهل زمین را مصیبتی رسیده (یعنی: قضیه مشکله و مسأله معطله روی داده) که حکم آن در سنت پیغمبر و در حکم اتّفاقی که در آن اختلاف نباشد، نیست و در قرآن نیز مذکور نیست، و خدا به جهت علمی که به این فتنه و آزمایش دارد، ابا فرموده که چنین چیزی در زمین ظاهر شود، و در حکم خدا چیزی که آن را ردّ کند و اندوه را از اهل آن برطرف نماید، نباشد.

الیاس گفت: در اینجا بر خصم غالب می‌شوید. یا ابن رسول الله، گواهی می‌دهم که خدای عزّ ذکره به یقین دانسته و علم دارد به آنچه به خلق می‌رسد از هر مصیبتی در زمین که خارج از نفس ایشان است، چون مال یا در نفس‌های ایشان از دین یا غیر آن، پس قرآن را وضع نموده تا دلیل بر آن و حکم آن باشد. بعد از آن، الیاس گفت که: یا ابن رسول الله، آیا می‌دانی که قرآن دلیل چیست؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: آری، مجمل همه حدود خدا در آن است، و تفسیر و بیان آنها نزد حاکم و امام است. بعد از آن فرمود که: خدا ابا فرموده از این که بنده‌ای را مبتلا گرداند به مصیبتی در دین، یا در نفس، یا در مال آن بنده و در زمین خدا، حاکمی از جانب او نباشد که در این مصیبت به صواب حکم کند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: الیاس به پدرم گفت که: اما در این باب که اثبات امام است به سوره قدر و غیر آن، از آنچه مذکور شد، بر دشمن غالبید به حجّتی که دارید، مگر آن که دشمن شما بر خدا افترا بزند، و بگوید که: خدای جلّ ذکره را حجّتی نیست، ولیکن مرا خبر ده از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۸۱

تفسیر «لِکَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ» (۱)، یعنی: [نرسیده و نخواهد رسید هیچ بلیه در زمین و نه در نفس‌های شما، مگر آن که در لوح محفوظ ثبت شده، پیش از آن که نفسها یا آن مصیبت را بیافرینیم] تا اندوهگین نشوید و غم نخورید بر آنچه از شما فوت شده». حضرت باقر علیه السلام فرمود که: این آیه، از جمله آن چیزهاست که علی علیه السلام به آن مخصوص گردیده (و مراد، این است که علی علیه السلام مخاطب است به این خطاب که در باب فوت امامت ظاهری و اظهار حق باطنی اندوه نخورد). «وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (۲)، یعنی: «شادمان مگردید به آنچه داد شما را».

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: این آیه نازل شد در شأن ابی فلان (یعنی ... و یاران او ...) یکی مقدّم است و یکی مؤخّر (اما مقدّم، خلافت علی است که پیش از فوت رسول تصریح به آن شد، و اما مؤخّر، فتنه خلافت ... است که بعد از وفات رسول برپا کردند و حضرت هر دو را بیان فرموده و می‌فرماید: غم نخورید بر آنچه شما را فوت شده از آنچه علی علیه السلام به آن مخصوص بود، و شاد مشوید به آنچه به شما داده از آن فتنه‌ای که بعد از رسول خدا شما را عارض شد.

پس الیاس گفت که: شهادت می‌دهم به این که شما صاحبان حکمی هستید که اختلافی در آن نیست. بعد از آن، بر خاست و رفت و او را ندیدم» (یعنی: از نظر غایب شد).

۲/۶۴۶. از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در بین این که پدرم حضرت باقر علیه السلام نشسته بود و در نزد آن حضرت جماعتی بودند، ناگاه به خنده افتاد و چنان خندید که چشم‌های آن حضرت پر از اشک شد، بعد از آن فرمود

که: آیا می‌دانید که چه چیز مرا به خنده آورده؟». امام صادق فرمود که: «آن جماعت عرض کردند: نه، پدرم فرمود که: ابن عباس گمان کرده بود که از جمله کسانی است که گفتند: پروردگار ما خداست، بعد از آن استقامت به هم رسانیدند. «۳» به او گفتم که: ای پسر عباس، آیا فرشتگان را دیده‌ای که تو را خبر دهند به دوستی خویش با تو در دنیا و آخرت با ایمنی از ترس و اندوه؟ حضرت فرمود که: ابن عباس گفت: به درستی که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» «۴»، یعنی: «جز این نیست که مؤمنان برادرانند». و همه امت در این حکم داخل‌اند. پس من خندیدم. چه، آیه بر مطلب دلالت نمی‌کند. بعد از آن، گفتم: راست گفتم که مؤمنان برادرانند، یا در آنچه

(۱). حدید، ۲۳.

(۲). همان.

(۳). الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا (فصلت، ۳۰).

(۴). حجرات، ۱۰.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۸۳

گمان کرده‌ای بر سیل تسلیم. ای پسر عباس، خدا را به خاطر تو می‌آورم و تو را به او سوگند می‌دهم که آیا در حکم خدای جلّ ذکره اختلافی هست؟

ابن عباس گفت: نه. گفتم: چه می‌بینی در باب مردی که شمشیر به انگشتان مردی بزند تا آن که آنها بیفتند بعد از آن برود و مردی دیگر بیاید و کف دست او را بپرانند و جدا کند، و این مرافعه را به نزد تو آورند، و تو قاضی و حاکم باشی، چه خواهی کرد؟ ابن عباس گفت که: به این قطع کننده کف می‌گویم که: دیه کف دست او را بده و به این مقطوع که کف او جدا شده، می‌گویم که: با او مصالحه کن بر آنچه خواهی، و او را می‌فرستم به سوی دو خداوند عدل. من گفتم که: اختلاف در حکم خدای عزّ ذکره لازم آمد، و قول اوّل را بر هم زدی (چه، در اوّل به مطالبه امر کرد و دویم حواله به دو عادل نمود، و در رجوع به سوی دو خداوندان عدل، اختلاف لازم می‌آید، به جهت اختلاف تقویم مقومین.

و اگر مراد ابن عباس حکومت باشد که آزاده را در این باب تابع بنده قرار دهد، وجه اختلاف، ظاهر است؛ زیرا که حکومت و حکم به اعطای دیه هر یک، مستلزم قدر معین‌اند و مصالحه بر خلاف آن است). و خدا ابا فرموده از این که در خلق خود چیزی از حدود را احداث فرماید که تفسیر و بیان آن در زمین نباشد. آن که اصل کف را قطع کرده، کف او را قطع کن، بعد از آن دیه انگشتان را به او بده. و این حکم خداست در شبی که امر او در آن فرود می‌آید (که عبارت است از شب قدر) که اگر آن را انکار کنی بعد از آن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای، خدا تو را داخل جهنم گرداند، چنان که چشم تو را کور گردانید در روزی که آن شب را انکار کردی در نزد علی بن ابی طالب علیه السلام.

ابن عباس از روی انکار و تعجب یا تصدیق آن حضرت، گفت که: به جهت همین انکار (یعنی: انکار شب قدر) چشم من کور شد؟ و حضرت فرمود که: تو علم به این نداری، پس به خدا سوگند، که کوری چشم ابن عباس نبود، مگر از زدن بال فرشته. و حضرت فرمود که:

پس خندیدم و او را وا گذاشتم آن روز، به جهت آن که عقل پا بر جایی نداشت. بعد از آن، او را ملاقات کردم و گفتم: ای پسر عباس، هرگز تکلم به سخن راستی نکردی، چون دیروز که اقرار نمودی که کوری چشمت برای انکار شب قدر است، علی بن ابی طالب علیه السلام به تو فرمود که: شب قدر در هر سالی هست، و در آن شب، همه امری که در سال اتفاق می‌افتد، فرود می‌آید و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، این امر را والیان چنداند. تو به آن حضرت عرض کردی که:

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۸۵

ایشان کیانند؟

فرمود که: من و یازده تن از صلب من که امامان محدث‌اند. تو عرض کردی که: شب قدر را اعتقاد ندارم که بوده باشد، مگر با رسول خدا صلی الله علیه و آله (که چون آن حضرت از دنیا رفت، شب قدر تمام شد). پس آن فرشته که علی علیه السلام را حدیث می‌کرد، از برای تو ظاهر شد و گفت: ای عبدالله، دروغ گفتی، چشم‌های من دید آنچه را که علی علیه السلام تو را به آن خبر داد و چشم‌های آن حضرت آن را ندید (یعنی: من آن فرشته که علی را حدیث می‌کرد، دیدم و علی علیه السلام او را ندید ولیکن آنچه آن فرشته گفت در دل آن حضرت جا کرد و در گوش او قرار گرفت). بعد از آن، آن فرشته بال خویش را به تو زد و به این سبب کور شدی.

حضرت فرمود که: پس ابن عباس گفت که: آنچه ما در آن اختلاف کردیم، حکم آن مفوض است به خدا. من به او گفتم که: آیا خدا در حکمی از احکام خود به دو امر حکم فرموده؟ گفت: نه. گفتم: در اینجا خود هلاک شدی و دیگران را هلاک گردانیدی. ۳/۶۴۷. و به همین اسناد از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «خدای عزوجل در باب شب قدر فرموده است که: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (۱)». حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که: هر امر محکمی در شب قدر فرود می‌آید. و محکم، دو چیز نیست، بلکه آن یک چیز است. پس هر که حکم کند به چیزی که در آن اختلافی نباشد، به حکم خدای عزوجل حکم کرده است. پس هر که حکم کند به چیزی که در آن اختلافی باشد و چنان بیند که صواب کار است، به حکم طاغوت حکم کرده است. به درستی که در شب قدر، تفسیر همه امور، سال به سال، بر ولی این امر (که امام است) فرود می‌آید، و در آن مأمور می‌شود در امر خویش به اموری چند که چنین و چنین (کنایه است از آن) و در امر مردم، به اموری چند همچنین.

و به درستی که حادث می‌شود از برای ولی این امر، علم خاص خدای عزوجل و آنچه مکنون و عجیب و مخزون است در هر روز غیر از این، به قدر آنچه در این شب فرود می‌آید از امر». بعد از آن، این آیه را خواند که: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرِ يَمْدُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۲)، یعنی: «و اگر بودی آنچه در زمین است از درختان، قلم‌ها و دریای محیط (با وسعتی که دارد) مداد دهد آن را از پس آن، و بعد از

(۱). دخان، ۴.

(۲). لقمان، ۲۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۸۷

فنای آب مداد شده آن، هفت دریای دیگر مانند آن، و به آن قلم‌ها و این مدادها کتابت کنند، علوم خدا به پایان نرسد و تمام نشود. به درستی که خدا، غالب است بر هر چیز و داناست به همه چیز» (که چیزی از فرمان و علم و حکمت او بیرون نیست).

۴/۶۴۸. و به همین اسناد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، راست گفته است خدای عزوجل که قرآن را در شب قدر فرو فرستاده است. «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (۱)، رسول خدا فرمود: نمی‌دانم که شب قدر چیست و چه حکم دارد؟ خدای عزوجل فرمود که: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (۲)، یعنی: «شب قدر بهتر است از هزار ماهی که شب قدر در آن نباشد». خدا به رسول خود فرمود که: آیا می‌دانی که چرا این شب از هزار ماه بهتر است؟ رسول عرض کرد: نه، خدا فرمود که: از برای این که این شب چنان است که فرشتگان و روح در آن فرود می‌آیند به اذن پروردگار خویش، از هر کاری. و هر گاه خدا در چیزی اذن دهد، البته آن را پسندیده و به آن راضی است. «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ» خدا می‌فرماید که: فرشتگان و روح من سلام می‌کنند بر تو یا

محمد، به سلام من (یعنی: سلام مرا به تو می‌رسانند)، از اول فرود آمدن ایشان تا طلوع صبح بعد از آن.

در بعضی از کتاب خویش (که قرآن است) یا در بعضی از مواضع آن، فرموده است که:

«وَأَتَقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» (۳)، یعنی: «و پرهیزید فتنه را که البته نمی‌رسد به کسانی که ستم کرده‌اند از شما در حالتی که اختصاص داشته باشد به ایشان» (بلکه عام باشد و به ظالم و غیر ظالم اثر آن برسد، و شامت آن به همه سرایت کند. و گمان فقیر چنان است که ناسخین این آیه را غلط نوشته‌اند و در روایت لتصیین بوده، چنانچه آخر روایت صریح است در این. و در مجمع البیان این قرائت را نسبت به امیر المؤمنین و امام محمد باقر علیه السلام و ربیع بن انس و زید بن ثابت و ابوالعالیه داده، و این روایت دلالت می‌کند بر این که حضرت سید الساجدین زین العابدین علیه السلام نیز چنین قرائت می‌فرموده و ناسخین که لا تُصِيبَنَّ نوشته‌اند، منشأ اشتباه ایشان آن است که در قرآن، لا تُصِيبَنَّ مکتوب است و قرائت مشهوره نیز آن است، و در رسم الخط قرآنی، بنابر طریقه عثمانی که در نوشتن قرآن معمول بوده،

(۱). قدر، ۱ و ۲.

(۲). قدر، ۳.

(۳). انفال، ۲۵.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۸۹

امثال این الف نوشته نمی‌شده و لا تُصِيبَنَّ و لتصیین در صورت کتابت، با هم فرقی نداشته‌اند، بلکه فرق در تلفظ و إعراب آن بوده، که در اول، بر سر لام، خنجری می‌گذاشتند و در دویم، فتحه. و بنابر این معنی آیه این می‌شود که: آن فتنه عموم ندارد بلکه مخصوص ظالمان است).

و حضرت فرمود که: «این آیه و فتنه‌ای که در آن مذکور است، در باب «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» است و خدا در بعضی از مواضع کتاب خویش فرموده: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱)، یعنی: و نیست محمد (که بنده ستوده خداست)، مگر فرستاده‌ای از نزد خدا که فرستادگان بسیار پیش از او گذشته‌اند. پس مردن بر او محال نیست، و او نیز در گذرد. آیا پس اگر محمد بمیرد یا کشته شود، باز می‌گردید بر پاشنه‌های خویش؟ (یعنی: مرتد می‌شوید؟) و هر که باز گردد بر پاشنه‌های خویش، پس هرگز خدا را ضرر نرساند به چیزی از ضرر و زود باشد که خدا شکر کنندگان را جزا دهد».

و حضرت فرمود که: «خدا در آیه اول می‌فرماید که: در هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله می‌میرد، آنها که مخالفت امر خدای عزوجل می‌کنند، می‌گویند که شب قدر با رسول خدا گذشت و به مردن آن حضرت برطرف شد. پس همین فتنه و آزمایشی است که به ایشان رسید؛ در حالتی که اختصاص به ایشان داشت و به همین فتنه بر پاشنه‌های خویش بر گشتند و مرتد شدند؛ زیرا که ایشان اگر بگویند که شب قدر نرفته، بلکه در هر سال هست، پس چاره‌ای نیست از این که خدای عزوجل را در آن امری می‌باشد و چون به امر اقرار کنند، آن را چاره‌ای نیست از صاحبی و باید که امر به صاحب امر برسد».

۵/۶۴۹. و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که: «علی علیه السلام، در بسیاری از اوقات می‌فرمود که: تیمی و عدوی (که ابوبکر و عمراند)، در نزد رسول خدا جمع می‌شدند، و آن حضرت سوره انا انزلناه را می‌خواند، با خشوع و نهایت فروتنی و گریه، پس به آن حضرت گفتند که: چه چیز رقت تو را سخت گردانیده یا چه سخت است رقت و گریه تو برای این سوره؟ رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: گریه من برای آن چیزی است که چشم من دیده، و در دل من جا گرفته، و به جهت آن چیزی است که دل این (یعنی: علی علیه السلام)، می‌بیند که بعد از

(۱). آل عمران، ۱۴۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۹۱
من، چه خواهد شد.

ایشان گفتند که آنچه تو دیده‌ای و آنچه او می‌بیند چه چیز است؟ حضرت فرمود که:

پیغمبر این آیه را که «تَنْزُلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» است، از برای آن ابوبکر و عمر در خاک با انگشت نوشت، بعد از آن فرمود که: آیا چیزی باقی مانده که فرود نیامده باشد بعد از قول خدای عزوجل که می‌فرماید: «كُلُّ أَمْرٍ» یعنی:

«هر امری و هر چیزی». آن دو گفتند: نه. پیغمبر فرمود: آیا می‌دانید که کیست آن که این امر به سوی او فرود آورده می‌شود؟

گفتند که: تویی ای رسول خدا. پیغمبر فرمود: آری، بعد از آن، فرمود که: آیا شب قدر بعد از من می‌باشد؟ گفتند: آری. پیغمبر فرمود که: آیا این امر، در آن فرود می‌آید؟ گفتند: آری.

فرمود که: به سوی کی فرود می‌آید؟ گفتند: نمی‌دانیم. پس پیغمبر سر مرا گرفت و فرمود؟ اگر نمی‌دانید، بدانید که آن که این امر بر او فرود می‌آید بعد از من، همین است.

حضرت فرمود که: ابوبکر و عمر به یقین این شب قدر را می‌شناختند و می‌دانستند از سختی آنچه در دل ایشان داخل می‌شد از کمال خوف» (یعنی: در شب قدر).

۶/۶۵۰. و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که: «ای گروه شیعیان، با مخالفان گفت‌وگو کنید به سوره انا انزلناه تا برایشان غالب شوید. پس به خدا سوگند که این سوره حجت خدای تبارک و تعالی است بر جمیع خلائق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله. و به درستی که این سوره، سید و بزرگ دین شما است و این سوره، غایت و منتهای علم ما است (چه در شب قدر، تفصیل امور محتومه که در عرض سال حادث می‌شود به ایشان تعلیم می‌شود).

ای گروه شیعیان، گفت‌وگو کنید با دشمنان ما به «حم* و الْكِتَابِ الْمُبِينِ*» اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ اِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» (۱)؛ زیرا که این شب، از برای والیان امر امامت است؛ بخصوص بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

ای گروه شیعیان، خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (۲). به حضرت عرض شد که: یا ابا جعفر، نذیر و ترساننده این امت، محمد صلی الله علیه و آله است. حضرت فرمود که: «راست گفتمی، پس آیا نذیری بود در حال حیات آن حضرت از جهت فرستادن یا از فرستادگان او در اطراف زمین؟» سائل عرض کرد: نه. حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «مرا خبر

ده

(۱). دخان، ۱-۳.

(۲). فاطر، ۲۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۹۳

که آیا فرستاده آن حضرت نذیر نبود از جانب او، چنانچه رسول صلی الله علیه و آله در بعثت خویش از جانب خدای عزوجل نذیر بود؟» سائل عرض کرد: بلی، نذیر بود. حضرت فرمود: «پس همچنین محمد صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت، مگر آن که او را فرستاده‌ای است که نذیر است».

و فرمود که: «اگر بگویی: نه، لازم می‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله ضایع گذاشته باشد کسانی را که در صلب‌های مردانند از امت خود». سائل عرض کرد که: قرآن ایشان را کفایت نمی‌کند؟

حضرت فرمود: «بلی، کفایت می‌کند، ولیکن اگر از برای آن مفسّری را بیابند که آن را تفسیر کند». سائل عرض کرد که: رسول خدا آن را تفسیر نفرمود؟ فرمود: «بلی، تفسیر فرمود، اما آن را از برای یک کس تفسیر فرمود و برای امت حال و فضایل آن کس را بیان فرمود و آن، علی بن ابی طالب است». سائل عرض کرد که: یا ابا جعفر، گویا این امری است که سنّیان آن را قبول ندارند. حضرت فرمود که: «خدا ابا فرموده از آن که پرستیده شود مگر از روی پنهانی، تا آن که بیابد زمان حلول مدّتی که خدا قرار داده که دین آن جناب در آن هویدا گردد، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام را از مشرکان پنهان می‌نمود، تا به آشکار کردن آن مأمور شد».

سائل عرض کرد که: صاحب این دین را سزاوار است که کتمان کند؟ حضرت فرمود که:

«آیا علی بن ابی طالب علیه السلام کتمان نفرمود در روزی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد تا امر آن حضرت ظاهر گردید؟» سائل عرض کرد: بلی، حضرت فرمود که: «پس همچنین است کار ما (یا ما چنین مأمور شده‌ایم و امر می‌فرماییم) «حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» (۱)، یعنی: تا برسد کتاب (یعنی: آنچه خدا آن را نوشته و واجب گردانیده)، به غایت مدّت خود» (و مدّت آن منقضی گردد).

۷/۶۵۱. و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که: «هر آینه خدای جلّ ذکرة شب قدر را آفرید در اوّل آفریدن دنیا، و آفرید در آن شب، اول پیغمبری را که موجود می‌شد، و اوّل جانشین پیغمبری را که به هم می‌رسید. و به تحقیق که خدا حکم فرموده که در هر سال، شبی باشد که فرشتگان در آن فرود آیند با بیان تمام امور که اتفاق می‌افتد تا مثل آن شب از سال آینده. و هر که این را انکار کند، علم خدای عزّوجلّ را بر او

(۱). بقره، ۲۳۵.

تحفه الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۹۵

ردّ کرده است؛ زیرا که پیغمبران و رسولان و محدّثان برپا نمی‌باشند، مگر این که بر ایشان حجّتی باشد به وساطت آنچه به ایشان می‌رسد در این شب، یا حجّتی که جبرئیل علیه السلام در اوقات دیگر به نزد ایشان می‌آورد».

راوی می‌گوید که: گفتیم: محدّثان نیز جبرئیل علیه السلام، یا غیر او از فرشتگان به نزد ایشان می‌آیند؟ حضرت فرمود که: «اما پیغمبران و رسولان، پس شکی در نزول جبرئیل و فرشتگان بر ایشان نیست، و چاره‌ای نیست کسی را که غیر ایشان باشد از روز اوّل که زمین در آن خلق شده تا آخر تمام شدن دنیا از این که بر اهل زمین حجّتی باشد، و این حجّت در آن شب فرود می‌آید به سوی کسی که محبوب‌تر است از بندگان خدا (که خدا او را از جمیع بندگان خویش دوست‌تر می‌دارد). و هر آینه به خدا سوگند، که روح و فرشتگان در شب قدر فرود آمدند با امر بر حضرت آدم. و به خدا سوگند، که آدم از دنیا نرفت مگر آن که او را وصی بود، و هر که بعد از آدم بود از پیغمبران، او را در این شب امر آمده، و آن را از برای وصی خویش، وضع فرموده و قرار داد نموده، و به خدا سوگند، که هر پیغمبری از آدم تا محمد صلی الله علیه و آله، مأمور می‌گردید و در آنچه از امر در این شب بر او وارد می‌شد، که وصیت کن به سوی فلان و او را جانشین خود گردان.

و هر آینه به حقیقت که خدای عزّوجلّ در کتاب خویش، به والیان امر بعد از محمد صلی الله علیه و آله، بخصوص فرموده که: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ يَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ» تا فرموده آن جناب: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (و آنچه از وسط آیه شریفه ذکر نشده این است که: «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيَبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمَّا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ» (۱)؛ «خداوند به کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده داده است که هر آینه حتماً آنها را در زمین خلیفه گرداند، همان‌طور که قبل‌تر از آنها را خلیفه قرار داد. هر آینه

متمکن و ثابت و پا بر جای گرداند از برای ایشان دین ایشان را، آن دینی که خدا پسندیده برای ایشان، و هر آینه بدل دهد ایشان را از پس ترس ایشان ایمنی، در حالتی که بترسند مرا (که شریک نسازند به من چیزی را). و هر که کافر شود بعد از این، پس آن گروه که کافر شده‌اند، ایشان کاملان در فسق‌اند. و حضرت

(۱). نور، ۵۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۹۷

فرمود که: «خدا می‌فرماید که: شما را خلیفه می‌گردانم برای علم و دین و عبادت خویش، بعد از پیغمبر شما؛ چنانچه خلیفه گردانیده شدند اوصیای آدم بعد از آدم تا برانگیخته می‌شد آن پیغمبری که او را در پهلو در می‌آمد و بعد از او بود».

حضرت در بیان «یَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»، فرمود که: «می‌فرماید: مرا عبادت می‌کنند، با ایمان به این که هیچ پیغمبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله نیست. پس هر که غیر این را بگوید، پس آن گروه کاملان در فسق‌اند».

پس به حقیقت که خدا والیان امر را بعد از محمد صلی الله علیه و آله، تمکن و دسترس داده است به علم. و ماییم آن والیان که به علم آراسته‌ایم. پس از ما سؤال کنید اگر ما را راست گو یافتید، به ولایت ما اقرار کنید، و حال آن که شما کننده این کار نیستید، و اقرار نخواهید کرد، امّا علم ما ظاهر و هویداست، و امّا زمان حلول مدّت ما که دین خدا در آن زمان از ما ظاهر می‌گردد، به مرتبه‌ای که در میان مردمان اختلافی نباشد، و آن را وقتی است و نهایی که از گذشتن شب‌ها و روزها به هم خواهد رسید، و چون آن زمان بیاید، دین خدا ظاهر شود و امر، یکی گردد.

و به خدا سوگند که کاری که حکم خدا به آن تعلق گرفته، گذارده شده و آن امر، این است که در میان مؤمنان، اختلافی نباشد. و برای همین، خدا ایشان را گواهان بر مردمان گردانیده تا آن که محمد صلی الله علیه و آله بر ما گواهی دهد، و ما بر شیعیان خویش گواهی دهیم، و شیعیان ما بر سایر مردم گواهی دهند، و خدای عزوجلّ ابا و امتناع فرموده از این که در حکمش اختلافی باشد، یا در میانه اهل علمش، تناقص باشد» (که با یکدیگر ضدّیت داشته باشند).

بعد از آن حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «افزونی ایمان مؤمن به تمام سوره انا انزلناه (یا بر وجه کلی که بر جزئیات آن منطبق شود، یا به مجمل آن) و تفسیر آن بر کسی که در ایمان به آن، مثل او نباشد، چون افزونی انسان بر چهارپایان است. (و در بعضی از نسخ کافی به جای بجملة انا انزلناه. بجملة انا انزلناه به حای حطی و اضافه به ضمیر غایب، که راجع به مؤمن است، واقع شده و معنی آن این است که: این فضیلت، به سبب حمل انا انزلناه و اعتقاد به آن است).

و به درستی که خدای عزوجلّ به وساطت آنها که به این سوره ایمان دارند، در دنیا عذاب را دفع می‌کنند از کسانی که این سوره را انکار دارند، تا عذاب آخرت کامل باشد برای آن کسی که خدا می‌داند که توبه نخواهد کرد از این جماعت منکرین، به اندازه آنچه به سبب آنان که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۹۹

در راه خدا جهاد می‌کنند، از آنان که تخلف ورزیده به جهاد نمی‌روند، دفع می‌نماید و عذاب نمی‌فرماید. و چنان نمی‌دانم که در این زمان جهادی بوده باشد، مگر حج کردن و عمره به جا آوردن و کسی را زنهار و امان دادن» (یا در مسجد معتکف شدن، یا درست همسایگی کردن، که به همسایگان ضرر نرساند و اول از این سه معنی ظاهرتر است).

۸/۶۵۲. راوی گفت که: مردی به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که: یا ابن رسول الله، بر من غضب مکن. حضرت فرمود که: «برای چه غضب کنم؟» عرض کرد که: به جهت آنچه می‌خواهم که تو را از آن سؤال کنم. فرمود که: «آنچه می‌خواهی سؤال کنی، بگو». عرض کرد که: غضب نمی‌فرمایی؟ فرمود که: «سؤال کن که غضب نمی‌کنم». آن مرد عرض کرد که:

مرا خبر ده از فرموده خویش در باب شب قدر و فرود آمدن فرشتگان و روح به سوی اوصیای پیغمبر، که آیا آن امری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نمی دانسته، به نزد ایشان می آورند، یا امری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانسته، به نزد ایشان می آورند و حال آن که من می دانم یا تو می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و چیزی از علم آن حضرت نبود که علی علیه السلام آن را حفظ نکرده باشد و در دل خویش جا نداده باشد.

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «ای مرد، من و تو را چه فایده از این سؤال و جواب آن حاصل می شود که باعث شده که تو بر من داخل شوی؟» (یعنی: کی تو را به اینجا فرستاده که از این مقوله سؤال کنی؟).

سائل عرض کرد که: قضای خدا مرا بر تو داخل کرده برای طلب کردن دین. حضرت فرمود: «چون چنین است، پس بفهم آنچه را که به تو می گویم. به درستی که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آسمان بردند، فرود نیامد تا آن که خدای جلّ ذکوه، علم آنچه را که بود و آنچه خواهد بود، او را اعلام فرمود، و بسیاری از این علوم که به آن حضرت تعلیم داده، مجملات بود که تفسیر و بیان آنها در شب قدر می آمد. و علی بن ابی طالب نیز همچنین بود که مجملات علم را دانسته بود و تفسیر آنها در شب های قدر می آمد؛ چنانچه آن علم با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به همین طریق که از خدا تعلیم گرفته بود، به علی علیه السلام تعلیم داد.»

سائل عرض کرد که: آیا در مجملات تفسیری نبود؟ حضرت فرمود: «بلی، تفسیر بود، ولیکن جز این نیست که این تفسیر با امری بود که از جانب خدای تبارک و تعالی می آمد در شب های قدر به سوی پیغمبر و اوصیای او که چنین و چنین بکن، ایشان آن امر را دانسته

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۱

بودند ولیکن مأمور شدند که در آن، به چه کیفیت عمل کنند.»

سائل می گوید که: عرض کردم که: این را از برای من بیان فرما. حضرت فرمود که: «رسول خدا از دنیا نرفت، مگر در حالتی که حافظ مجمل علم و تفسیر آن بود.» عرض کردم که: پس آنچه در شب های قدر به او می رسید، علم چه چیز بود؟ حضرت فرمود که: «امر و آسانی در آنچه دانسته بود» (ملخص بیان تفسیر آن حضرت، آن که حضرت رسول، علم کلی داشت و در شب قدر تشخیص و تعیین آن می شد، و وضع می گردید که او را میسر می گردید که به مردم بفهماند. و داستان این، چون داستان متعلم است که علم را تعلیم می کند و می فهمد، ولیکن او را میسر نیست که آن را به غیر تعلیم دهد، امّا چون در ذهن او متعین شود به طور جزئیّت و به اطراف آن احاطه نماید، او را تعلیم غیر ممکن می شود).

سائل عرض کرد که: پس آنچه ایشان را در شب های قدر حادث می شود، علمی است غیر از آنچه پیش دانسته اند؟ حضرت فرمود که: «این از جمله آنهاست که پیغمبر و ائمه مأمورند به کتمان آن، و باید که به کسی نگویند و تفسیر آنچه را که از آن سؤال کردی، غیر از خدای عزوجلّ کسی نمی داند.» سائل عرض کرد که: آیا اوصیا می دانند آنچه را که پیغمبران ایشان نمی دانند؟ حضرت فرمود: «نه، زیرا که چگونه می شود که وصی غیر علم آنچه را که به سوی او وصیت شده، بداند.»

سائل عرض کرد که: آیا ما را می رسد که بگوییم که: یکی از اوصیا می داند آنچه را که دیگری از ایشان نمی داند؟ حضرت فرمود: «نه، هیچ پیغمبری از دنیا نرفت، مگر آن که علمی که داشت، در جوف وصی او (که مراد از آن نفس ناطقه است) قرار گرفت. و جز این نیست که فرشتگان و روح، در شب قدر فرود می آیند، با آن حکمی که در میان بندگان، به آن حکم می شود.» سائل عرض کرد که: آیا این حکم را دانسته بودند؟ حضرت فرمود: «بلی، آن را دانسته بودند، ولیکن بر امضا و اجرای چیزی از آن استطاعت آن نداشتند تا آن که در شب های قدر، مأمور شوند که به چه کیفیت کار کنند تا سال آینده.»

سائل عرض کرد که: یا ابا جعفر، نمی توانم که این را انکار کنم. حضرت باقر علیه السلام فرمود که:

«هر که این را انکار کند، از ما نیست». سائل عرض کرد که: یا اباجعفر، مرا خبر ده که آیا پیغمبر را در شب‌های قدر چیزی می‌آمد که آن را ندانسته باشد؟ حضرت فرمود که: «حلال نیست تو را که از این سؤال کنی، اما علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود. هیچ پیغمبری و وصیی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۳

نمی‌میرد، مگر آن که وصیی که بعد از اوست، آن را می‌داند و اما این علم که تو از آن سؤال می‌کنی (که عبارت است از علم به خصوصیات شب قدر، از محتومیت آنچه محتوم نبوده و بدا) به درستی که خدای عزوجل ابا و امتناع فرموده از آن که، غیر از پیغمبران و اوصیا را بر آن مطلع گرداند».

سائل عرض کرد که: یا ابن رسول الله، چگونه بشناسم که شب قدر در هر سال می‌باشد؟

حضرت فرمود که: «چون ماه رمضان بیاید، سوره دخان را در هر شب، صد مرتبه بخوان. پس چون شب بیست و سیم بیاید، البته تو نظر خواهی کرد به سوی آنچه موجب تصدیق این باشد، که از آن سؤال کردی».

۹/۶۵۳. و راوی گفت که: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «هر آینه می‌بینید کسانی را که خدای عزوجل ایشان را مبعوث گردانیده برای بدبختی بر اهل ضلالت از لشکرهای شیاطین و ارواح ایشان، که بیشترند از آنچه می‌بینید، با خلیفه خدا که خدا او را مبعوث گردانیده از برای عدل و داد و صواب، که ظلم و خطا از او سر نزنند از فرشتگان».

به آن حضرت عرض شد که: یا اباجعفر، چگونه چیزی بیشتر از فرشتگان می‌باشد؟

فرمود: «چنانچه خدای عزوجل خواسته». سائل عرض کرد که: یا اباجعفر، اگر من، بعضی از شیعیان را به این حدیث، حدیث کنم، هر آینه آن را انکار می‌نمایند. حضرت فرمود که:

«چگونه این را انکار می‌کنند؟» عرض کرد که: می‌گویند که: فرشتگان، از شیاطین بیشترند.

حضرت فرمود: «راست گفתי. بفهم از من آنچه را که می‌گویم. به درستی که هیچ روز و شبی نیست، مگر آن که همه جنیان و شیاطین، پیشوایان ضلالت را زیارت و دیدن می‌کنند و به شماره ایشان از فرشتگان پیشوای هدایت را زیارت می‌کنند، تا آن که چون شب قدر بیاید، پس فرشتگان یا بعضی از ایشان در آن شب به سوی ولی امر (که امام است)، فرود آیند، خدا خلق کند، یا آن که آن حضرت فرمود که: خدای عزوجل مقدر گرداند از شیاطین، به شماره فرشتگان، بعد از آن ولی ضلالت را زیارت کنند و انواع دروغ به نزد او آورند، و او را به آنها رهنمایی کنند تا آن که شاید که این صاحب ضلالت، صبح می‌کند و می‌گوید که: چنین و چنین دیدم».

پس اگر از ولی امر از آنچه شیاطین به نزد او آورده‌اند، سؤال کند، هر آینه به او می‌گوید که:

تو شیطانی را دیده‌ای که تو را به چنین و چنین خبر داده، تا آن که بیان کند برای او بیانی که کافی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۴

باب در بیان این که علم ائمه در شب ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۵

باشد و او را اعلام کند به آن گمراهی که ولی ضلالت به آن قرار و استقرار دارد. و به خدا سوگند، که هر که به شب قدر، تصدیق کند، باید که بداند، یا می‌داند که آن شب، از برای ما و مخصوص ما است؛ به جهت فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در هنگامی که وفاتش نزدیک شد. که: این ولی و صاحب اختیار شما است بعد از من. پس اگر او را اطاعت کنید، راه راست یابید، ولیکن هر که به آنچه در شب قدر است ایمان نیاورد، انکار خواهد کرد، و هر که ایمان آورد به شب قدر، از کسانی که بر غیر اعتقاد ما هستند، جایز نیست که در ایمان تصدیق او کنند، مگر آن که اعتقاد کند که آن شب از برای ما است و هر که به

آن قائل نباشد، دروغ گوست.

به درستی که خدای عزوجل از این بزرگ‌تر است که امر را به ارواح و فرشتگان، به سوی کافر فاسقی فرود آورد. پس اگر بگویند به سوی خلیفه فرود می‌آید، آنچه خلیفه بر آن استقرار دارد از امور ریاست، همین گفته ایشان چیزی نیست که جواب داشته باشد (و لهذا حضرت نفی شیئت از آن فرموده، جواب از آن نفرمود). پس اگر بگویند که: چنان نیست که به سوی کسی فرود آید، پس ممکن نیست که چیزی فرود آید به سوی هیچ، که چیزی نباشد. و اگر از رهگذر بی‌فکری این را بگویند، زود باشد که قائل و معترف شوند که: این که گفته‌اند هیچ نیست، پس به حقیقت که گمراه شده‌اند؛ گمراهی دوری».

۴۲. باب در بیان این که علم ائمه علیهم السلام در شب جمعه زیاد می‌شود

۱/۶۵۴. حدیث کردند مرا احمد بن ادریس قمی و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن ایوب، از ابو یحیی صنعانی، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت به من فرمود که: «ای ابو یحیی، به درستی که ما را در شب‌های جمعه حالتی است از حالات، و شأن و عظمتی داریم که در سایر اوقات هفته نداریم». راوی می‌گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، آن شأنی که می‌فرمایی، چیست؟ حضرت فرمود که: «خدا اذن می‌دهد ارواح پیغمبران مردگان و ارواح اوصیای ایشان را که مرده‌اند، و روح وصیایی که در میانه شما است، با ارواح اوصیا و انبیا به سوی آسمان عروج می‌کنند و بالا می‌روند، تا آن که به عرش پروردگار خویش می‌رسند، پس هفت مرتبه به دور عرش می‌گردند، و در نزد هر پایه‌ای از پایه‌های عرش، دو رکعت نماز می‌کنند، بعد از آن خدا آن ارواح را به سوی بدن‌های اصلی (یا مثالی که در آنها بوده‌اند)، بر می‌گرداند. پس انبیا و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۶

باب در بیان این که اگر علم ائمه زیاد ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۷

اوصیا صبح می‌کنند، و حال آن که مملوند از سرور و شادی، و وصیایی که در میان شما است صبح می‌کند و در علم او زیاد شده، مانند این جمع کثیر» (از انبیا و اوصیا).

۲/۶۵۵. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از جعفر بن محمد کوفی، از یوسف ابزاری، از مفضل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام روزی به من فرمود که: «ای ابو عبدالله»- / و پیش از آن مرا به کنیت نمی‌خواند- مفضل می‌گوید که: عرض کردم: لیبک، به خدمت تو ایستاده‌ام. فرمود که: «ما را در هر شب جمعه، سرور و شادی است». عرض کردم که: خدا سرور تو را زیاد کند و آن سروری که می‌فرمایی، چیست؟ فرمود که: «چون شب جمعه می‌شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش می‌آید، و ائمه علیهم السلام با آن حضرت می‌آیند، و ما با ایشان می‌آییم، پس ارواح ما رد نمی‌شود به سوی بدن‌های ما، مگر با علمی که استفاده شده و اگر این نبود، ما بی‌علم می‌شدیم».

۳/۶۵۶. محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از عبدالله بن محمد، از حسین بن احمد منقری، از یونس، یا از مفضل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هیچ شب جمعه نیست، مگر آن که دوستان خدا را در آن سروری است عظیم».

عرض کردم که: این سرور، چگونه است؟ فدای تو گردم، فرمود که: «چون شب جمعه می‌شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش می‌رود، و ائمه نیز می‌روند، و من با ایشان می‌روم، پس بر نمی‌گردم، مگر با علمی که استفاده نموده‌ام و اگر این نبود، آنچه نزد من بود تمام می‌شد».

۴۳. باب در بیان این که اگر علم ائمه علیهم السلام زیاد نمی‌شد آنچه در نزد ایشان بود تمام می‌شد

۱/۶۵۷. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان بن یحیی که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود:

«جعفر بن محمد علیه السلام می‌فرمود که: اگر نه این بود که علم ما زیاد می‌شود، هر آینه بی‌علم می‌شدیم».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از صفوان، از امام موسی کاظم علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۲/۶۵۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد از ابن، از حسین بن سعید، از نصر بن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۹

شُوید، از یحیی حلی، از ذریح مُحارَبی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای ذریح، اگر نه این بود که علم ما زیاد می‌شود، هر آینه بی‌علم می‌شدیم».

۳/۶۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد ابی نصر، از ثعلبه، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «اگر نه این بود که علم ما زیاد می‌شود، هر آینه بی‌علم می‌شدیم». زراره می‌گوید که: عرض کردم که: شما زیاد می‌شوید چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را ندانند؟ حضرت فرمود که: «آگاه باش که چون این علم به هم رسد، اول به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می‌شود، بعد از آن بر ائمه، پس امر به سوی ما منتهی می‌شود». باب در بیان این که ائمه می‌دانند همه علوم را ...

۴/۶۶۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نیست چیزی که از نزد خدای عزوجل بیرون آید، مگر آن که ابتدا می‌شود به رسول خدا صلی الله علیه و آله، بعد از آن به امیر المؤمنین علیه السلام، پس یک به یک از ائمه به ترتیب تا آن که آخر ما داناتر از اول ما نباشد».

۴۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام می‌دانند همه علوم را که بیرون آید به سوی فرشتگان و پیغمبران و رسولان علیهم السلام

۱/۶۶۱. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبدالله بن عبدالرحمان، از عبدالله بن قاسم، از سَماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی را دو علم است: یکی علمی است که فرشتگان و پیغمبران و رسولان خویش را بر آن مطلع گردانیده، پس آنچه فرشتگان و رسولان و پیغمبران خویش را بر آن مطلع ساخته، ما آن را دانستیم (یا خدا آن را به ما تعلیم داد)، و دیگر علمی است که مخصوص خود ساخته، پس چون خدا را در چیزی از آن بداند واقع شود، آن را به ما اعلام می‌فرماید، و اول عرض می‌شود بر امامانی که پیش از ما بوده‌اند».

علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم و محمد بن یحیی، از عمر کی بن علی، همه از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام مثل این را روایت کرده‌اند.

۲/۶۶۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۱۱

از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدای عزوجل را دو علم است: علمی است در نزد او که کسی از خلق خود را بر آن مطلع نساخته، و علمی است که آن را به سوی

فرشتگان و رسولان خویش افکنده. پس آنچه را که به سوی فرشتگان و رسولان خویش افکنده، به ما منتهی شده است».

۳/۶۶۳. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از ضریس روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عزوجل را دو علم است: علمی است که آن را بذل و بخشش فرموده، و علمی است که آن را از خلائق پوشیده. اما آنچه بذل فرموده، چیزی نیست که فرشتگان و رسولان آن را بدانند، مگر آن که ما آن را می‌دانیم. و اما آنچه از خلائق مستور است، آن علمی است که در نزد خدای عزوجل است در لوح محفوظ که چون بیرون آید نافذ و جاری است».

۴/۶۶۴. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل، از علی بن نعمان، از سَیْدِ قَلَاء، از ابو ایوب، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عزوجل را دو علم است: علمی که غیر از او کسی آن را نمی‌داند، و علمی که آن را به فرشتگان و رسولان خویش تعلیم فرموده. پس آنچه را که به فرشتگان و رسولان خویش تعلیم فرموده، ما آن را می‌دانیم». باب نادری که ذکر غیب در آن است

۴۵. باب نادری که ذکر غیب در آن است

۱/۶۶۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از مُعَمَّر بن خَلَّاد که گفت: مردی از اهل فارس، از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمود و به آن حضرت عرض کرد که: شما غیب را می‌دانید؟ حضرت فرمود که: «امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: علم از برای ما گشایش به هم می‌رساند، پس می‌دانیم و از ما قبض و گرفته می‌شود، پس نمی‌دانیم. و فرمود که: غیب، راز خدای عزوجل است که خدا آن را پنهان به جبرئیل علیه السلام رسانید، و جبرئیل آن را پنهان به محمد صلی الله علیه و آله رسانید، و محمد آن را پنهان به هر که خدا می‌خواست رسانید».

۲/۶۶۶. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از سَدِیر صَیْرِفِی روایت کرده است که گفت: شنیدم از حُمران بن اَعِیْن که از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۱۳

امام محمد باقر علیه السلام سؤال می‌کرد از قول خدای عزوجل: «بَدِیْعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱)، یعنی:

«اوست که از نو پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است» (یا پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است).

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عزوجل، همه چیزها را اختراع فرمود به علم خویش، بر غیر مثال و صورتی که پیش از آن بوده باشد. پس آسمان‌ها و زمین‌ها را اختراع فرمود و آسمان‌ها و زمین‌هایی پیش از اینها نبود. آیا گوش نمی‌دهی به قول خدای تعالی که می‌فرماید: «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» (۲)». حُمران به آن حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده از خدای جلّ ذکرة: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا» (۳)، یعنی: «خداست دانای غیب و پوشیده‌ها، پس مطلع نگرداند بر غیب خویش یکی را». حضرت باقر علیه السلام به حُمران فرمود که: «إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (۴)، یعنی: مگر آن که را که پسندیده و برگزیده باشد از رسول و فرستاده خویش» (که مراد از آن، محمد است یا همه رسولان).

و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که محمد، از کسانی بود که خدا ایشان را برگزیده و پسندیده بود. و اما فرموده خدا که خدا، دانای غیب است، پس به درستی که خدای عزوجل داناست به آنچه از خلق او پنهان باشد، در حال تقدیر و قضای چیزی در علم خویش، پیش از آن که آن را خلق کند و پیش از آن که آن را به فرشتگان برساند. ای حُمران، این که مذکور شد، علمی است که موقوف است در نزد خدا، که مشیت در آن به سوی او مَفْوُض است، پس آن را حکم می‌فرماید و به جا می‌آورد، هرگاه خواسته باشد. و از برای آن جناب در آن، بدا می‌شود، پس آن را مُمَضی نمی‌دارد. و اما آن علمی که به آن تقدیر می‌فرماید و آن را به جا

می‌آورد و مُمضی می‌دارد، آن علمی است که به سوی رسول صلی الله علیه و آله منتهی شده، بعد از آن به سوی ما». ۳/۶۶۷. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از عبّاد بن سلیمان، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از سدید روایت کرده است که گفت: من و ابوبصیر و یحیی بزّاز و داود بن کثیر، در مجلس امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم که ناگاه آن حضرت به سوی ما بیرون آمد و کسی آن حضرت را به خشم آورده بود، چون در جای خود نشست، فرمود: «زهی تعجّب از گروهی چند که گمان می‌کنند که ما غیب را می‌دانیم، و غیب را نمی‌داند مگر خدای عزّوجلّ».

(۱). بقره ۱۱۷.

(۲). هود، ۷.

(۳). جن، ۲۶.

(۴). جن، ۲۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۱۵

هر آینه قصد کردم که کنیز خود فلانه را بزنم، از من گریخت، پس من ندانستم که آن کنیز در کدام یک از اطاق‌های خانه پنهان است».

سدیر می‌گوید که: چون حضرت از جای خویش برخاست و در منزل خود تشریف برد، من و ابوبصیر و میسر بر آن حضرت داخل شدیم و عرض کردیم که: فدای تو گردیم، از تو شنیدیم که در باب کنیز خویش چنین و چنین می‌فرمودی، ما می‌دانیم که علم بسیاری را می‌دانی، و تو را به علم غیب نسبت نمی‌دهیم. سدیر می‌گوید که: حضرت فرمود که: «ای سدیر آیا قرآن را نخوانده‌ای؟» عرض کردم که: خوانده‌ام. فرمود که: «آیا در آنچه از کتاب خدای عزّوجلّ خواندی، این را یافتی که: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (۱)». سدیر می‌گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، این را خوانده‌ام. فرمود که:

«آیا آن کسی که چیزی از علم کتاب در نزد او بوده، شناختی که کیست و آیا دانستی که چقدر از علم کتاب در نزد او بوده است؟»

سدیر می‌گوید که: عرض کردم که: مرا به آن خبر ده. حضرت فرمود که: «آنچه دانسته بود، به قدر قطره‌ای از آب بود نسبت به بحر اخضر (آن دریای سیاه است و نامیدن آن دریا به این اسم، به جهت سیاهی آب آن و دوری تک آن است و مراد از آن-چنان که گفته‌اند- دریای محیط است و اهل هیئات، آن را خلیج و شعبه‌ای از خلیج‌های بحر اعظم می‌دانند و بعضی از اهل لغت گفته که بحر اخضر، نام دریای عظیم است). پس این علم، (یعنی: علم آصف) چقدر می‌باشد، نسبت به علم همه کتاب؟» سدیر می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، این علم چه بسیار کم است؟ حضرت فرمود که: «ای سدیر، این علم چه بسیار است؛ زیرا که خدای عزّوجلّ آن را نسبت داده به سوی علمی که من تو را به آن خبر می‌دهم (یا آصف را نسبت داده به آن علم که تو را در کتاب خویش به اثر آن خبر داده که به واسطه آن، تخت بلقیس را در زمان کمی با دوری مسافت به نزد حضرت سلیمان حاضر ساخت). ای سدیر، آیا در آنچه از کتاب خدای عزّوجلّ خوانده‌ای، این را نیز یافته‌ای که: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۲)».

سدیر می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، این را خوانده‌ام. فرمود که: «پس

(۱). نمل، ۴۰.

(۲). رعد، ۴۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۱۷

کسی که علم همه کتاب در نزد او باشد، فهمش بیشتر است، یا آنکه در نزد او علم بعضی از کتاب باشد؟» عرض کردم: نه، بلکه آن کس که علم همه کتاب در نزد او باشد، فهمش بیشتر است. پس حضرت به دست خود به سینه خویش اشاره فرمود و دو مرتبه فرمود: «به خدا سوگند، که علم همه کتاب در نزد ما است».

۴/۶۶۸. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از احمد بن حسن بن علی، از عمرو بن سعید، از مصدق بن صدقه، از عمار ساباطی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از امام که آیا غیب را می‌داند؟ فرمود: «نه، ولیکن هرگاه خواسته باشد که چیزی را بداند، خدا آن را به او اعلام فرماید». باب در بیان این که ائمه هرگاه خواسته ...

۴۶. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام هرگاه خواسته باشند بدانند (می‌دانند، یا) به ایشان تعلیم (یا اعلام) می‌شود (بنابر اختلاف نسخ کافی و احتمالی که در لفظ عنوان می‌رود)

۱/۶۶۹. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از بدر بن ولید، از ابوالربیع شامی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «به درستی که امام، چون خواهد که بداند (می‌داند، یا) تعلیم او می‌شود».

۲/۶۷۰. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از ابن مُسکان، از بدر بن ولید، از ابوالربیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که امام، چون خواهد که بداند، به او اعلام می‌شود». باب در بیان این که ائمه می‌دانند که کی می‌میرند، و ...

۳/۶۷۱. محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از عمرو بن سعید مدائنی، از ابوعبیده مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «چون امام اراده کند که چیزی را بداند، خدا آن را به او اعلام کند».

۴۷. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام می‌دانند که کی می‌میرند، و بیان این که ایشان نمی‌میرند مگر به این که خود آن را اختیار کنند

۱/۶۷۲. محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از سلیمان بن سَماعه و عبدالله بن محمد، از عبدالله بن قاسم بطل، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۱۹

که: «هر امامی که نمی‌داند او را چه می‌رسد، و بازگشت و مآل امر او به سوی چه خواهد بود، چنین امامی حجت نیست از برای خدا بر خلائق».

۲/۶۷۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از حسن بن محمد بن بشار روایت کرده است که گفت: شیخی از سَنّیان، که از اهل قطیعه الزّبیع بود «۱» در بغداد، مرا خبر داد و از کسانی بود که از ایشان نقل می‌شد (یعنی: از معتبرین و عدول بود که مردم بر او اعتماد داشتند و از او روایت می‌کردند) و محمد می‌گوید که: آن شیخ، به من گفت که: دیدم بعضی از آنان را که شیعیان به فضل ایشان قائل‌اند از اهل بیت پیغمبر، پس هرگز مثل او را در فضل و عبادتی که داشته ندیدم. به آن شیخ گفتم که: که را دیدی؟ و او را چگونه دیدی؟ گفت که: ایام سندی بن شاهک ما را جمع نمود (یا در ایام او ما را جمع کردند) و ما هشتاد مرد بودیم از مشاهیر و اعیان که به سوی خیر و خوبی منسوب بودیم (که همه کس ما را به خوبی یاد می‌کردند)، بعد از آن ما را بر موسی بن جعفر علیه

السلام داخل کردند، پس سندی به ما گفت که: ای جماعت معتبرین، به سوی این مرد نظر کنید و ببینید که آیا آسیبی به او رسیده؟ زیرا که مردم گمان می‌کنند که نسبت به او بدی و ناخوشی شده که موجب هلاک و تلف اوست، و در این باب بسیار سخن می‌گویند، و این منزل و فرش اوست که می‌بینید، و بر او توسعه داده‌ایم و تنگ‌گیری نمی‌کنیم، و امیر المؤمنین (یعنی: هارون الرشید) نسبت به او بدی و ناخوشی را اراده ندارد، و او را برای همین نگاه داشته که بیاید و با امیر المؤمنین گفت‌وگو کند و صحبت بدارد، و اینک همان است که می‌بینید، صحیح و سالم نشسته و هیچ ناخوشی ندارد، و در تمام امور خویش، توسعه دارد (که در هیچ باب، بر او تنگ‌گیری نشده)، پس از او بپرسید.

آن شیخ گفت که: در تمام مجلس قصد و همت ما مصروف بود در نظر کردن به سوی آن مرد و به سوی فضل و آثار خیر و خوبی و نجابت که در او ظاهر بود و ما را قصدی و همتی غیر از این نبود. پس موسی بن جعفر علیه السلام فرمود که: «اما آنچه ذکر کرد از توسعه و آنچه مانند آن باشد، بر آن وضعی است که ذکر کرد، مگر این که من شما را خبر می‌دهم. ای گروه، که مرا زهر خورانیده‌اند در هفت دانه خرما، و من فردا (محتضر می‌شوم یا) رنگم سبز می‌شود، و پس فردا می‌میرم».

(۱). محلی است در بغداد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۲۱

آن شیخ گفت: پس نظر کردم به سوی سندی بن شاهک، دیدم که مضطرب است و مانند شاخه درخت خرما می‌لرزد. ۳/۶۷۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابی جمیل، از عبدالله بن امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا برادرم، از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام که: «در شبی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رحلت نمود، و روح مطهرش در آن قبض شد، شربتی به نزد آن حضرت آوردند، امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که:

ای پدر بزرگوار، این شربت را بنوش. حضرت فرمود که: ای فرزند عزیز من، به درستی که امشب، شبی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن از دنیا رفته است».

۴/۶۷۵. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالحمید، از حسن بن جهم روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: امیر المؤمنین علیه السلام کشنده خویش را می‌شناخت، و شبی را که در آن کشته می‌شد و موضعی را که در آن شهید می‌گردید، می‌دانست؟ با آن که چون بانگ و فریاد مرغایانی را که در خانه بودند، شنید، فرمود که: «اینها فریاد کنندگان چنداند که نوحه کنندگان از پی ایشان خواهند بود». و قول امّ کلثوم که به آن حضرت عرض نمود که: کاش امشب نماز را در اندرون خانه به جا می‌آورد و غیر از خود کسی را امر می‌فرمودی که با مردم نماز کند. پس آن حضرت ابا و امتناع فرمود که تمنای امّ کلثوم را به عمل آورد، و در آن شب، بسیار از خانه بیرون می‌رفت و داخل می‌شد بی سلاح و حربه، و حال آن که آن حضرت علیه السلام می‌دانست که ابن ملجم - لعنه الله - کشنده اوست با شمشیر. گویا آنچه کرد از جمله چیزهاست که تعرض و توجه آن جائز نبود (و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که خوش نبود و در بعضی، این است که حلال نبود، یا وقت آن نیامده بود و همه در اصل مقصود راوی شریکند که آنچه از حضرت سر زد، خلاف تقیّه و حفظ نفس بود).

پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «اینها اتفاق افتاد، ولیکن آن حضرت در آن شب مخیر شده بود (یعنی در ماندن میان دنیا و رفتن به سوی رفیق اعلی)، تا امضای تقدیرات خدای عزوجلّ به عمل آید» (چه، آن حضرت از دنیا به تنگ آمده بود و به محض تخییر به اسقاط وجوب حفظ نفس، یقین است که اختیار شهادت می‌فرمود؛ چنانچه در روایت وارد شده که در شبی که در صبح آن ضربت خورد، در صحرای نجف اشرف با خدای تعالی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۲۳

مناجات می نمود، و از جمله آنچه می گفت این بود که: «مرا نمانده است، مگر یک چیز که انتظار می برم که این ملجم مرادی بیاید و آن را به عمل آورد. خداوندا، شقاوت او را نزدیک گردان و مرا به سعادت شهادت برسان. خداوندا، پیغمبر تو مرا وعده داده بود که هر گاه من از تو لقای تو را سؤال کنم، تو مرا به لقای خود برسانی. خداوندا، از دنیا به تنگ آمده ام و سعادت لقای تو را می خواهم».

و در بعضی از نسخ کافی، به جای خیر که ترجمه و شرح آن مذکور شد، حیر به حای حطی واقع شده و معنی آن، این است که در آن شب، متحیر و سرگشته بود، امّا نه حیرتی که اهل دنیا در امور خویش دارند، بلکه حیران جمال خدا که در نظر انورش جلوه نموده بود که دیده آن حضرت را از جا به در آورده بود با دیدن امور آخرت و ارواح مقرّبین ملأ-اعلی که به استقبال روح آن حضرت و غیر او و از اوصیا می آیند، که وصی را بالکلّیه متوجّه عالم بالا می نمایند، که به هیچ وجه، متلفت دنیا و امور آن نباشد. و در بعضی از نسخ حین با حاء حطی و نون کلمن واقع شده، و آن، مشتق است از حین به کسر حا، که به معنی زمان است. و ممکن است که از حین به فتح حا باشد که به معنی هلاکت و مردن است، و معنی آن این می شود که: وفات آن حضرت در آن شب مقدر شده بود، و تقدیر خدا البته جاری می گردید.

و در بعضی از نسخ جبن، و جیم و بای ابجد واقع شده که از جبن بر وزن قفل باشد، و آن به معنی ترس و بی دلی است، یعنی: که آن حضرت در آن شب بی دل شده بود و می ترسید و اگرچه در حدیث وارد شده که چون امّ کلثوم دختر آن حضرت رضی الله عنه احوال آن حضرت را مشاهده نمود و بی آرامی او را دید، و عرض کرد که: ای پدر، چرا امشب خواب بر تو حرام گردیده و استراحت نمی فرمایی؟ فرمود که: «ای دختر، با شجاعان بسیار جنگ کرده ام و خود را به احوال عظیم افکنده ام و هرگز رعبی و ترسی در دلم به هم نرسیده و امشب بسیار ترسانم». ولیکن با علّت امضای تقدیر و آنچه پیش از آن است، در ظاهر نمی سازد، مگر به اعانتی که به آن منضمّ شود.

و در بعضی از نسخ غیر این چهار وجه نیز واقع شده، ولیکن علی الظاهر آنچه در نسخه اول است، صحیح تر است به قرینه عنوان باب و احادیثی که بعد از این می آید).

۶۷۶/۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از امام موسی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۲۵

کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عزّوجلّ بر شیعیان غضب کرد بعد از آن مرا مخیر گردانید در میان هلاک نفس خودم، یا ایشان. پس -/ به خدا سوگند که -/ من ایشان را به جان خویش نگاهداری نمودم» (که اختیار هلاک خویش کردم تا آسیبی به ایشان نرسد).

۶۷۷/۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشاء، از مسافر روایت کرده است که گفت: حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام به او گفت که: «ای مسافر، ماهیان در این چشمه بسیارند؟» عرض کرد: آری، فدای تو کردم. حضرت فرمود که: «دیشب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، و آن حضرت می فرمود که: یا علی، آنچه در نزد ما است، از برای تو بهتر است».

۶۷۸/۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در نزد پدرم امام محمد باقر علیه السلام بودم در روزی که در آن وفات فرمود و مرا وصیت نمود به چیزی چند در باب غسل و در خصوص کفن و در امر دخول آن حضرت در قبر. عرض کردم که: ای پدر بزرگوار، به خدا سوگند که از آن زمان که بیمار شدم، هیچ روز تو را از امروز بهتر ندیدم، و اثر مردن را در تو نمی بینم.

فرمود که: ای فرزند عزیز من، آیا نشنیدی که علی بن الحسین علیه السلام از پس دیوار آواز می داد که:

یا محمد بیا و تعجیل کن». باب در بیان این که ائمه آنچه را که بوده و ...

۸ / ۶۷۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از عبدالملک بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «خدای عزوجل اسباب یاری را بر امام حسین علیه السلام فرو فرستاد، به مرتبه‌ای که ما بین آسمان و زمین از فرشتگان پر شد. بعد از آن حضرت مخیر شد در میان این که هر یک از نصرت، یا لقای خدا را که می‌خواهد، اختیار کند. پس آن حضرت، لقای خدای عزوجل را اختیار کرد».

۴۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود می‌دانند، و بیان این که چیزی بر ایشان پوشیده و پنهان نمی‌باشد - صلوات الله علیهم -

۱ / ۶۸۰. احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبدالله بن حماد، از سیف تمّار روایت کرده‌اند که گفت: با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم در حجر اسماعیل و ما گروهی بودیم از شیعیان، حضرت فرمود که:

«جاسوسی متوجه ما است». به طرف راست و چپ نظر کردیم و کسی را ندیدیم. عرض

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۲۷

کردیم که: جاسوسی را نمی‌بینیم که متوجه ما باشد. حضرت سه مرتبه فرمود که: «سوگند به پروردگار کعبه و پروردگار بئیه (یعنی: کعبه) که اگر در میان خضر و موسی می‌بودم، هر آینه ایشان را خبر می‌دادم به این که من از ایشان دانانترم، و هر آینه ایشان را خبر می‌دادم به آنچه در دست ایشان نبود و آن را نمی‌دانستند؛ زیرا که به موسی و خضر، عطا شده بود علم آنچه پیش از ایشان بود و به ایشان علم آنچه هست و آنچه خواهد بود تا قیامت بر پا شود، عطا نشده بود و ما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله میراث برده‌ایم، و همه آن به طریق وراثت به ما رسیده».

۲ / ۶۸۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یونس بن یعقوب، از حارث بن مغیره و چند نفر از اصحاب ما که از جمله ایشانند:

عبدالاعلی و ابو عبیده و عبدالله بن بشر خثعمی که شنیدند از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «من آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است می‌دانم، و آنچه در بهشت است می‌دانم، و آنچه در جهنم است می‌دانم، و آنچه بوده و آنچه خواهد بود می‌دانم». راوی می‌گوید که: پس حضرت اندک زمانی درنگ فرمود و دید که آن سخن بر کسانی که این را از او شنیدند، گران آمد، پس فرمود که: «این را از کتاب خدای عزوجل دانستم. به درستی که خدای عزوجل می‌فرماید که: «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۱)؛ در آن بیان هر چیزی هست».

۳ / ۶۸۲. علی بن محمد، از سهل، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالکریم، از جماعه بن سعد خثعمی (چنان که در نسخ کافی است، و جعفری، چنانچه در کتب رجال است) روایت کرده است که گفت: مفضل در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بود، پس به آن حضرت عرض نمود که: فدای تو گردم، آیا خدا اطاعت بنده‌ای را بر تمام بندگان خود واجب می‌گرداند با آن که خبر آسمان را از او پوشیده و پنهان دارد؟ حضرت فرمود: «نه، خدا از این کریم‌تر و رحیم‌تر و مهربان‌تر است که اطاعت بنده‌ای را بر بندگان واجب گرداند، بعد از آن خیر آسمان را از او در هر صبح و شام پوشیده دارد».

۴ / ۶۸۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود- و در نزد آن حضرت گروهی از اصحابش بودند- که: «تعجب دارم از گروهی که ما را دوست می‌دارند،

(۱). نحل، ۸۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۲۹

و ما را ائمه قرار می دهند، و اعتقاد به امامت ما دارند، و وصف می کنند که اطاعت ما بر ایشان واجب است، مانند وجوب اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله، بعد از آن، حجت خویش را می شکنند و باطل می کنند و با خویش خصومت می کنند، به واسطه ضعف دل‌ها و عقول ایشان. پس حق ما را کم می کنند و عیب می کنند بر آن که خدای تعالی او را برهان و دلیل قاطع از برای شناخت ما چنانچه باید و مسلم داشتن امر ما عطا فرموده، و بر او طعن می زنند که اعتقاد کرده به دانش ما به آنچه بوده و خواهد بود. آیا اعتقاد می کنید که خدای تبارک و تعالی اطاعت دوستان خود را بر بندگان خود واجب گرداند، بعد از آن، خبرهای آسمان‌ها و زمین را از ایشان پوشیده و پنهان دارد، و ماده علم را از ایشان قطع کند در آنچه بر ایشان وارد می شود از آنچه قوام دین ایشان در آن است که دین بی آن بر پا نشود و منسق و منتظم نگردد؟».

حُمران به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا خبر ده از آنچه اتفاق افتاد از امر قیام علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و خروج و قیام ایشان به دین خدای عزّ ذکره و آنچه به ایشان رسید از این که رؤسای اهل کفر و شیاطین انس، ایشان را کشتند، و بر ایشان ظفر یافتند، به مرتبه‌ای که مقتول و مغلوب شدند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای حُمران، به درستی که خدای تبارک و تعالی چنان بود که این را بر ایشان مقدر کرده بود، و قضا و امضای آن به عمل آمده بود، و آن را بر سبیل امتحان واجب گردانیده بود، بعد از آن، آن را جاری ساخت. پس علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام به سبب پیشی گرفتن علمی از جانب رسول خدا به امر دین و جهاد قیام نمودند، و هر که از ما ساکت شد، به سبب همین علم ساکت شد (حاصل آن که قیام و قعود و نطق و سکوت ما ائمه، به امر خدا و رسول است و در جمیع امور خویش تابع ایشانیم، و از پیش خود امری از ما سر نمی‌زند).

ای حُمران، اگر ایشان در آن زمان که فرود آمد بر ایشان، آنچه فرود آمد از امر خدای عزّوجلّ و غالب گردانیدن جماعت طاغوت که در عصیان خدا کوتاهی نمی کردند بر ایشان، از خدای عزّوجلّ سؤال می کردند که این بلا را از ایشان دفع کند و در بر طرف کردن این جماعت طاغوت بر آن جناب مبالغه می کردند، و در این باب ایستادگی می نمودند، و رفتن پادشاهی ایشان را خواهش می نمودند، البته ایشان را اجابت می فرمود، و آن بلا را از ایشان دفع می نمود، و نمی گذاشت که به ایشان برسد، و به سر آمدن مدّت این جماعت طاغوت و تمام شدن پادشاهی ایشان، سریع تر بود از زمانی که رشته مروارید و غیر آن از هر چه در

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳۰

باب در بیان این که خدای عزّوجلّ هیچ علمی را ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳۱

رشته کشیده باشد پاره شود، و آن رشته کشیده پراکنده شود.

ای حُمران، آنچه به ایشان رسید، به جهت گناهی نبود که به جا آورده باشند، و نه به جهت معصیتی که در آن با خدا مخالفت کرده باشند، ولیکن اینها به جهت درجات و کرامتی از جانب خدای عزّوجلّ بود که خواست به آنها برسند، پس باید که مذهب‌های فاسد و گمان‌های بد در حق ایشان تو را به راهی که کج باشد، نبرد.».

۵/۶۸۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را در منا از پانصد مسأله از علم کلام سؤال کردم، پس شروع می کردم که بگویم که متکلمین چنین و چنین می گویند که حضرت می فرمود: «که چنین و چنین بگو». عرض کردم: که فدای تو گردم، این حلال و حرامی که هست، می دانم که تو صاحب آنی، و

می‌دانم که به آن، از همه مردمان داناتری، و این مسائل که من عرض کردم، علم کلام است. حضرت به من فرمود که: «ای هشام، آیا خدای تبارک و تعالی بر خلق خود حجت را تمام می‌کند به حجّتی که هر چه خلق به آن محتاج باشند در نزد او نباشد؟».

۶/۶۸۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبد العزیز، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «نه، به خدا سوگند عالمی (یعنی: امامی) هرگز جاهل نمی‌باشد که به چیزی عالم و به چیزی جاهل باشد». بعد از آن فرمود که: «خدا از این جلیل‌تر و عزیزتر و کریم‌تر است که واجب گرداند اطاعت بنده‌ای را، که خیر آسمان و زمین خویش را از او می‌پوشد»، پس فرمود که: «این خبر از او پوشیده نمی‌شود» (یا خدا این را از او نمی‌پوشاند).

۴۹. باب در بیان این که خدای عزوجل هیچ علمی را به پیغمبر صلی الله علیه و آله خود تعلیم نفرمود، مگر آن که او را امر فرمود که آن را به امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم نماید، و بیان این که شریک آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در علم بود

۱/۶۸۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از عبدالله بن سلیمان، از حرمان بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام دو انار به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از آنها را شکافت و تناول فرمود و دیگری را دو نصف کرد و نصفی را خود تناول فرمود، نصف دیگر را به علی علیه السلام داد تا تناول فرمود».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳۳

بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که: ای برادر من، آیا می‌دانی که این دو انار چه بود؟ علی علیه السلام عرض کرد: نه، پیغمبر فرمود: امّا انار اوّل، پیغمبری بود که تو را در آن بهره‌ای نیست و امّا انار دیگر، علم بود که تو در آن شریک منی».

حرمان می‌گوید که: به حضرت عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، چگونه می‌شود که علی علیه السلام شریک آن حضرت باشد در علم؟ حضرت فرمود که: «خدا هیچ علمی را به محمد صلی الله علیه و آله تعلیم نفرمود، مگر آن که او را امر فرمود که: آن را به علی علیه السلام تعلیم کند».

۲/۶۸۷. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد با دو انار بهشت، و هر دو را به پیغمبر داد. پیغمبر یکی از آنها را تناول فرمود، و دیگری را نصف نمود و نصف آن را به علی علیه السلام عطا فرمود، و آن حضرت آن را تناول نمود. پیغمبر فرمود که: یا علی، امّا انار اوّل که من آن را خوردم، پیغمبری است که تو را در آن بهره‌ای نیست، و امّا انار دیگر، علم است که تو در آن شریک منی».

۳/۶۸۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن عبد الحمید، از منصور بن یونس، از ابن اذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد با دو انار بهشت، علی علیه السلام آن حضرت را ملاقات کرد و عرض کرد که: این دو انار چیست که در دست تو است؟ فرمود که: امّا این انار، پیغمبری است که تو را در آن بهره‌ای نیست و امّا این انار، علم است. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن انار را شکافت و دو نصف کرد و یک نصف آن را به علی علیه السلام عطا فرمود و نصف دیگر را رسول خدا صلی الله علیه و آله خود برداشت. پس فرمود که: تو شریک منی در علم و من در آن شریک توام. و به خدا سوگند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانست یک حرف را از آنچه خدای عزوجل به او تعلیم کرد، مگر آن که آن را به علی علیه السلام تعلیم کرد، بعد، از آن، علم به سوی ما منتهی شد». پس دست خود را بر سینه خویش گذاشت. باب در بیان جهات و وجوه علوم ائمه

۵۰. باب در بیان جهات و وجوه علوم ائمه علیهم السلام

۱/۶۸۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از عمویش حمزه بن بزّیع، از علی سائی، از ابوالحسن اول حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳۵ است که گفت: آن حضرت فرمود که: «نهایت و غایت رسیدن علم ما بر سه وجه است: گذشته و آینده و آنچه حادث و متجدد می‌شود آنّا فآنّا».

اما آنچه گذشته، از برای ما تفسیر و بیان شده، و اما آینده و آنچه آمدنش بر سیل حتم و وجوب باشد که در مستقبل واقع شود، نوشته شده (یعنی: در جفر و جامعه و غیر آن) و اما آنچه در حال حادث می‌شود، انداختنی است در دل‌ها و دمیدنی است در گوش‌ها» (یعنی: در هر زمان در دل ما می‌افتد و فرشته در گوش ما می‌گوید که چنین و چنین اتفاق افتاد که تمام حوادث به طریق الهام و تحدیث می‌دانیم). و حضرت فرمود که: «این علم، از همه علوم ما افضل است و هیچ پیغمبری بعد از پیغمبر ما نیست».

۲/۶۹۰. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از علی بن موسی، از صفوان بن یحیی، از حارث بن مغیره از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: مرا خبر ده از علم عالم شما. فرمود که: «از راه وراثت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و از علی علیه السلام». حارث می‌گوید که: عرض کردم که: ما یکدیگر را حدیث می‌کنیم که علم در دل‌های شما افکنده می‌شود و در گوش‌های شما دمیده می‌شود (و در بعضی از نسخ کافی به جای شما، ایشان است و هر دو، به یک معنی است و اختلاف در خطاب و غیبت به اعتبار خطاب و حکایت است). حضرت فرمود که: «یا این» (یعنی: علم ما بر دو قسم است: یکی به طریق وراثت از رسول و علی؛ و دیگری، به طریق الهام و تحدیث).

۳/۶۹۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از آن که او را حدیث کرده، از مُفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت به ما رسیده که آن حضرت فرمود که: «علم ما گذشته و نوشته و زدنی است در دل‌ها و دمیدنی است در گوش‌ها». حضرت فرمود: «اما گذشته، آن چیزی است که تقدّم یافته از علم ما، و اما نوشته، آن چیزی است که ما را می‌آید، و اما زدن در دل‌ها، الهام است که خدا آن را در دل ما می‌اندازد، و اما دمیدن در گوش‌ها، کار فرشته است که در گوش ما می‌گوید».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳۶

باب در بیان این که اگر مردم بر ائمه می‌پوشیدند و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳۷

۵۱. باب در بیان این که اگر مردم بر ائمه علیهم السلام می‌پوشیدند و سخن ایشان را فاش نمی‌کردند، هر آینه هر فردی را به آنچه برای او و بر او بود، خبر می‌دادند

۱/۶۹۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضّالة بن ایوب، از ابان بن عثمان، از عبدالواحد بن مختار که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «اگر زبان‌های شما را بندها می‌بود، هر آینه حدیث می‌کردم هر مردی را به آنچه باعث نفع و موجب ضرر او باشد» (و بند زبان داشتن، کنایه است از آن که آنچه می‌شنود، به کسی نگوید).

۲/۶۹۳. و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از ابن سبتان، از عبدالله بن مُسکان روایت است که گفت: شنیدم از ابوبصیر که می‌گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: از کجا به اصحاب علی علیه السلام رسید آنچه به ایشان رسید با دانش

ایشان به مرگ‌ها و بلاهای خویش (و مراد از آن، امور غریبه‌ای است که حضرت ایشان را به آن خبر داده بود، در حالی که زائد بر آن، علم به مرگ و بلاهای خویش داشتند. و بعضی گمان کرده‌اند که مراد، استبعاد سائل است که با وجود علم به مرگ و بلا، چگونه رسید به ایشان آنچه رسید. حضرت فرمود که: «از بدی خود ایشان بود». و عنوان و آخر حدیث، هر دو، دلالت بر ردّ این توهم می‌کنند. و مراد از اصحاب آن حضرت، خواصّ اصحاب‌اند که قابل این علوم بودند).

ابوبصیر می‌گوید که: پس آن حضرت مرا جواب فرمود مانند کسی که به خشم آمده باشد و فرمود که: «این امر از که بود؟» و خود جواب خویش را فرمود و فرمود که: «از خود ایشان بود» (و بنا بر بعضی از نسیخ از که بود این امر، مگر از خودشان، یعنی: چیزی چند در ایشان بود که باعث قابلیت تعلیم ایشان بود). ابوبصیر می‌گوید که عرض کردم که: چه چیز تو را منع می‌کند از اظهار آنچه علی علیه السلام بر اصحاب خود اظهار فرمود، فدای تو کردم؟ حضرت فرمود که: «این دری است که بسته شده بود، مگر آن که حسین بن علی علیه السلام چیز کمی را از آن گشود». بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که آن گروه، بندها بر دهان‌های ایشان بود».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳۸

باب در بیان تفویض به سوی رسول خدا و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳۹

۵۲. باب در بیان تفویض به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سوی ائمه علیهم السلام در امر دین «۱»

۱/۶۹۴. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی، از عاصم بن حمید، از ابواسحاق نحوی روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم، پس شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که خدای عزوجل پیغمبر خویش را ادب کرد، و آنچه را که داعی بود به محامد از اعمال صالحه و اخلاق فاضله، به آن حضرت تعلیم فرمود؛ در حالی که بر دوستی آن حضرت صلی الله علیه و آله قائم بود (یا آن حضرت بر دوستی آن جناب - تقدّس و تعالی - قرار و استقرار داشت). پس فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٍ» (۲)، یعنی: «و به درستی که تو هر آینه بر خو و عادت بزرگی استقرار داری» (که کسی غیر تو بر آن نیست). بعد از آن، به وی تفویض نمود، پس آن جناب - عزوجل - فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۳) (و آیه در باب اختلاف حدیث مذکور شد) و نیز خدای عزوجل فرموده: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (۴) بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام

(۱). تفویض در لغت، به معنی کار را به کسی وا گذاشتن است، و ظاهر عنوان این است که کلینی به تفویض قائل باشد، که خدا امر دین را به پیغمبر و ائمه علیهم السلام وا گذاشته باشد، که به هر چه خواهند حکم کنند، و مجرّل علما از این ابا دارند. و آنچه گمان فقیر است، این است که اگر مراد آنان که به تفویض قائل نیستند، آن است که نمی‌شود که امر دین به رسول مَفْوُض باشد از جانب خدا، غلط است؛ زیرا که چه فرق است در میان آن که خدا به رسول خویش در هر واقعه‌ای وحی فرماید که حکم این واقعه، این است، یا بر طریقه عموم و اجمال به او وحی کند که آنچه بگویی در هر واقعه، همان حکم من است و در نزد من ممضی است، به واسطه کمال عقل و عصمتی که داشت و مانع آن حضرت بود از جهل و حیف و میل.

و اگر مراد ایشان، این است که در خارج چنین نیست، نفی آن بالمّرّه صورت ندارد؛ زیرا که در خارج، خلاف این است، و کسانی که اثبات تفویض می‌کنند، اگر مقصود ایشان این است که پیغمبر، از پیش خود حکم می‌کرد به هر چه می‌خواست، بدون اذن خدا، و اگر چه به اذن عام و اخبار به امضای آن باشد، کفر است. و اگر مراد، تفویض با اذن کلی باشد - چنان که ظاهر این است - در

اثبات کلیه آن اشکال است، بلکه دور نیست که نفی چنین تفویضی معلوم و محقق باشد. و امّا ائمه علیهم السلام در این باب، با رسول فرقی دارند، از این راه که بعد از استقرار شریعت، تفویض صورت ندارد؛ زیرا که مخالفت رسول، غلط است و موافقت با آن حضرت، تفویض نمی‌باشد. بلی، آنچه به رسول مفوض بود که در آن، آنچه می‌خواست می‌فرمود به ابقای اختیار از برای ائمه اطهار علیهم السلام نیز ثابت است.

در این باب، با رسول فرقی دارند، از این راه که بعد از استقرار شریعت، تفویض صورت ندارد؛ زیرا که مخالفت رسول، غلط است و موافقت با آن حضرت، تفویض نمی‌باشد. بلی، آنچه به رسول مفوض بود که در آن، آنچه می‌خواست می‌فرمود، به ابقای اختیار از برای ائمه اطهار علیهم السلام نیز ثابت است. (مترجم)

(۲). قلم، ۴.

(۳). حشر، ۷.

(۴). نساء، ۸۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۴۱

فرمود: «و به درستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، به علی علیه السلام تفویض نمود، و او را امین داشت. پس شما را تسلیم کردید و قبول نمودید و مردم دانسته انکار کردند. پس به خدا سوگند که شما را دوست می‌داریم که بگویید، چون ما بگوییم، و این که ساکت شوید، چون ما ساکت شویم (و ممکن است که معنی این باشد که: ما شما را دوست می‌داریم، اگر چنین باشید که در سخن گفتن و نگفتن پیرو ما باشید). و ما واسطه‌ایم در ما بین شما و خدای عزوجلّ و خدا از برای هیچ کس خوبی را در مخالفت امر ما قرار نداده».

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از ابو اسحاق که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود. بعد از آن مثل حدیث سابق را ذکر کرده است.

۲/۶۹۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از بکار بن ابی بکر، از موسی بن اشیم روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم، پس مردی از آن حضرت سؤال کرد از معنی آیه‌ای از کتاب خدای عزوجلّ و آن حضرت او را به آن، خبر و جواب داد. و بعد از آن، دیگری بر آن حضرت داخل شد و او را از همان آیه سؤال نمود، پس حضرت او را خبر داد به خلاف آنچه اوّل را خبر داده بود. پس در من از دیدن این مخالفت، داخل شد آنچه خدا خواست، یعنی: اندوه بسیار در دلم به هم رسید، به مرتبه‌ای که گویا دل من به کاردها بریده و پاره پاره می‌شد. در دل خود گفتم که ابو قتاده را در شام وا گذاشتم که در واو و مانند آن خطا نمی‌کند، و آمدم به سوی این مرد که این نوع خطا از او سر می‌زند که همه مطلب را خطا می‌کند. پس در بین این که من همچنین محزون و متفکر بودم، ناگاه دیگری بر او داخل شد، و او را از همان آیه سؤال کرد، پس او را خبر داد به خلاف آنچه مرا خبر داده بود (یعنی: اعلام فرموده بود؛ زیرا که حضرت او را جواب و خبری نداده بود و به خلاف آنچه رفیق مرا خبر داده بود). پس دل من آرام گرفت و دانستم که این نوع رفتار و گفتار که از آن حضرت سر می‌زند، تقیه است. موسی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت به جانب من التفات نمود و فرمود که: «ای پسر اشیم، به درستی که خدای عزوجلّ به سلیمان بن داود علیه السلام تفویض نمود، پس فرمود که:

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۴۳

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۱) (که در باب اهل ذکر گذشت) و خدا به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله تفویض نمود، بعد از آن فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۲).

پس آنچه به رسول خدا تفویض شد، آن را به ما تفویض فرمود».

۳/۶۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حَجَّال، از ثعلبه، از زراره که گفت: شنیدم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که می‌فرمودند: «خدای عزوجل به سوی پیغمبر خویش، امر خلق خود را تفویض فرمود تا نظر کند که فرمان‌برداری ایشان، چگونه است» پس این آیه را تلاوت نمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».

۴/۶۹۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که به بعضی از اصحاب قیس ماصر می‌فرمود که: «خدای عزوجل پیغمبر خویش را ادب آموخت و ادب او را نیکو ساخت. پس چون ادب را از برای او کامل گردانید، فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۳)، بعد از آن، امر دین و امت را به او تفویض فرمود تا بندگان او را سیاست کند، و متوجه امور ایشان باشد، و خدای عزوجل فرمود که: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا». و به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر راه راست بود که خدا او را تسدید فرموده بود، و موفق و مؤید بود به روح القدس، که لغزش نمی‌نمود و خطا نمی‌کرد در چیزی، از آنچه خلائق را به آن سیاست و ادب می‌فرمود، و به آداب خدا ادب‌مند گردید.

پس به درستی که خدای عزوجل نماز را دو رکعت دو رکعت واجب گردانید که همه آن ده رکعت بود. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آن دو رکعت، دو رکعت دیگر و به سوی نماز شام، یک رکعت دیگر را اضافه فرمود، و اضافه آن حضرت، همتای فریضه شد در وجوب که ترک آنها جائز نیست، مگر در سفر و یک رکعت را در نماز شام زیاد کرد، و آن را ثابت و برپا قرار داد در سفر و حضر که ترک آن، در هیچ یک تجویز نکرد. پس خدا همه اینها را از برای او اجازه فرمود و ممضی داشت و به این سبب، نماز فریضه هفده رکعت شد.

بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازهای نافله و مستحبیه را سی و چهار رکعت قرار داد، و برابر

(۱). ص، ۳۹.

(۲). حشر، ۷.

(۳). قلم، ۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۴۵

فریضه، و خدای عزوجل این را از برای او اجازه فرمود و همه فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت است که از جمله آنهاست دو رکعت بعد از نماز خفتن که مصلی آن را نشسته به جا می‌آورد که به یک رکعت حساب می‌شود و به جای وتر است، و خدا در سال، روزه ماه رمضان را واجب گردانید و رسول خدا صلی الله علیه و آله روزه شعبان را و سه روز در هر ماهی قرار داد به طریق استحباب که دو چند فریضه باشد، و خدای عزوجل این را از برای او اجازه فرمود.

و خدای عزوجل شراب انگور را به خصوص حرام گردانید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله مست کننده‌ای از هر شرابی را حرام گرانید و خدا این را از برای او اجازه فرمود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی چند را مرتکب نشد و آنها را ناخوش داشت و از آنها نهی نفرمود به نهی که مستلزم حرمت آن باشد، بلکه نهی کرد از آنها به نهی که موجب دوری و کراهت است. بعد از آن، در آنها رخصت داد. پس عمل کردن به رخصت، واجب شد بر بندگان، مانند وجوب عمل کردن به نهی و عزیمت‌های او (که مراد محرمات و واجبات است)، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را رخصت نداد در آنچه ایشان را از آن نهی فرمود به نهی که مفید حرمت است و نه در آنچه امر فرمود به امری که دلالت بر وجوب کند، و لزوم داشته باشد. پس بسیار از مست کننده از همه شراب‌ها که ایشان را از آن نهی فرمود به نهی تحریمی، و هیچ کس را در آن رخصت نداد، و همچنین در اندک آن، اگرچه به قدر سر سوزنی باشد (و ظاهر عبارت حدیث، که دلالت می‌کند بر رخصت در خوردن کمی از مست کننده، متروک است بالنص و

الأجماع).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس را رخصت نداد در تقصیر کردن دو رکعتی که آنها را ضمّ فرمود به سوی آنچه خدای عزوجلّ واجب گردانیده، بلکه آن را بر ایشان الزام فرمود؛ الزامی واجب که هیچ کس را در چیزی از آن، رخصت نداد، مگر از برای مسافر و کسی را نمی‌رسد که رخصت دهد آنچه را که رسول صلی الله علیه و آله آن را رخصت نداده. پس امر و نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله با امر و نهی خدای عزوجلّ موافق آمد، و بر بندگان واجب است که پیغمبر امر او را تسلیم کنند، مانند تسلیم کردن ایشان خدای تبارک و تعالی و امر او را.

۵/۶۹۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از ثعلبۀ بن میمون، از زراره روایت کرده است که شنید از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمودند که: «خدای تبارک و تعالی امر خلق خود را به سوی پیغمبر خویش صلی الله علیه و آله تفویض فرمود، تا نظر کند که فرمان‌برداری ایشان چگونه است». پس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ

تَحْفَةَ الْأَوْلِيَاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۴۶ تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۴۷ فَخَذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَتْتَهُوا».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجاج، از ثعلبۀ بن میمون، از زراره مثل این را روایت کرده است.

۶/۶۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که: «خدای تبارک و تعالی، پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را تأدیب فرمود و چون او را به منتهای آنچه می‌خواست رسانید، به او فرمود که: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۱). پس دین خود را به او مفوض فرمود و فرمود که: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخَذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَتْتَهُوا». به درستی که خدای عزوجلّ در باب میراث، فرائض و سهامی چند را واجب گردانید و از برای جد (که پدر پدر، یا پدر مادر میّت است)، چیزی را قسمت نفرمود.

به تحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله شش یک اصل مال را به او طعمه داد و خدای جلّ ذکره آن را از برای او اجازه فرمود. و این است معنی قول خدای عزوجلّ: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَنْتُمْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۲).

۷/۷۰۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از حماد بن عثمان، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله، دیه چشم و دیه نفس و تن را وضع نمود، و قرار داد فرمود و شراب خرما و هر مست کننده‌ای را حرام گردانید». کسی به آن حضرت عرض نمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وضع فرمود بی آن که چیزی در باب آن آمده باشد (یعنی: از جانب خدا در قرآن یا غیر آن خصوصاً). حضرت فرمود: «آری، تا خدا بداند آن که را که رسول را فرمان می‌برد، از آن که او را فرمان نمی‌برد» (یعنی: تا هر یک را جزای عالم به حال ایشان بدهد، یا این دو فرقه را تمیز دهد و از هم جدا کند تا مردم بدانند و ایشان را از هم جدا کنند. و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی این است که: تا بداند که کی رسول را اطاعت می‌کند و کی او را معصیت می‌نماید).

۸/۷۰۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن روایت کرده است که گفت: در نوادر محمد بن سنان یافتیم که روایت کرده بود از عبدالله بن سنان که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «نه، به خدا سوگند که خدا به سوی هیچ‌یک از خلق خود تفویض نفرمود، مگر به

(۱). قلم، ۴.

(۲). ص، ۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۴۹

سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سوی ائمه علیهم السلام. خدای عزوجل فرموده است که: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (۱)، یعنی: به درستی که ما فرو فرستادیم به سوی تو این کتاب کامل را که (قرآن است) به درستی و راستی تا حکم کنی در میان مردمان به آنچه خدا آن را برای تو رأی گردانیده».

و حضرت فرمود که: «این آیه، در اوصیای پیغمبر صلی الله علیه و آله جاری است» (و بعضی از سنّیان، این آیه را دلیل بر این گرفته که پیغمبر صلی الله علیه و آله متعبد بود به اجتهاد کردن به آن وضعی که به آن استدلال کرده‌اند، و با وجود ضعف دلالت آیه بر مطلب ایشان، ظهورش از دلالت آن بر تفویض بیشتر است؛ چه معلل کردن انزال قرآن به حکم کردن به قرار داد خویش، با هم نمی‌سازند. پس باید که این حدیث فی الحقیقه از معصوم نباشد، یا اگر از معصوم باشد، در آن خلاف ظاهری را مرتکب شده باشد، به طریقه تأویل که خود آن را می‌داند. و معنی آیه بنا بر ظاهر لفظ آن، این است که: تا حکم کنی به آنچه خدا آن را به تو نموده و وحی فرموده، یا به نمودن و اعلام خدا تو را که چگونه حکم کنی در میان مردمان).

۹ / ۷۰۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از حسن بن زیاد، از محمد بن حسن میثمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که خدای عزوجل پیغمبر خود را تأدیب کرد تا آن که او را راست گردانید بر آن وضعی که اراده داشت. بعد از آن، به سوی او تفویض کرد و آن جناب - عز ذکره - فرمود که: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا». پس آنچه خدا به سوی پیغمبر خود تفویض فرمود، همان را به سوی ما تفویض فرمود».

۱۰ / ۷۰۳. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از حسین بن عبدالرحمان، از صیدئدل خیاط، از زید شحام روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم در باب قول خدای تعالی: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتَنُّ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ». حضرت فرمود که: «پادشاهی بزرگی به سلیمان عطا شده بود، بعد از آن، این آیه در باب رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری گردید. پس آن حضرت را می‌رسید که عطا کند به هر که خواهد، آنچه را که خواهد، و منع کند هر که را که خواهد، و خدا به او عطا فرمود، بهتر از آنچه سلیمان را عطا فرموده بود، به جهت فرموده

(۱). نساء، ۱۰۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۰

باب در بیان این که ائمه به کدام یک از ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۱

آن جناب: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».

۵۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام به کدام یک از اوصیای گذشتگان شباقت دارند، و حرمت قول به پیغمبری در باب ایشان

۱ / ۷۰۴. ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از حمران بن اعین، روایت کرده است که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مرتبه علما (یعنی:

ائمه) چیست؟ فرمود که: «ایشان مانند ذوالقرنین و صاحب سلیمان و صاحب موسی علیهم السلام اند» (یعنی: اسکندر و آصف بن برخیا و یوشع بن نون. و بعضی گمان کرده‌اند که مراد از اخیر، خضر یا هرون است و اول اصح است؛ زیرا که مقصود اثبات وصایت است و نفی نبوت و خضر و هرون هر دو پیغمبر بودند).

۲/۷۰۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن ابی العلاء، روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «جز این نیست که وقوف بر ما (یعنی: مقیم شدن در درگاه ما) و رجوع به سوی ما در باب حلال و حرام است (و این حصر، نسبی است، نسبت به پیغمبری و لهذا بعد از این می‌فرماید که: اما پیغمبری را ما نداریم).

۳/۷۰۶. محمد بن یحیی اشعری، از احمد بن محمد، از برقی، از نصر بن سُوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ایوب بن حَزّ روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عزّ ذکره پیغمبران را به پیغمبر شما ختم نمود. که هیچ پیغمبری هرگز بعد از آن حضرت نخواهد بود، و به کتاب شما (که قرآن است) همه کتاب‌ها را ختم فرمود، که هرگز کتابی بعد از آن نخواهد بود. و فرو فرستاد در آن بیان هر چیزی و کیفیت آفریدن شما و آفریدن آسمان‌ها و زمین و خبر آنچه پیش از شما بوده، و جدا ساختن حقّ از باطن، در آنچه در میانه شما است و خبر آنچه بعد از شما خواهد بود، و امر بهشت و دوزخ و آنچه شما به سوی آن باز خواهید گشت».

۴/۷۰۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «علی علیه السلام، محدّث بود». پس من عرض کردم که: بگویم که پیغمبر بود؟ حارث می‌گوید که: حضرت دست خویش را همچنین حرکت داد (یعنی: به آن اشاره فرمود که:

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۳

نه)، بعد از آن، فرمود که: «یا آن حضرت مانند صاحب سلیمان، یا چون صاحب موسی، یا مثل ذوالقرنین بود. آیا به شما نرسیده که آن حضرت در قصّه ذوالقرنین فرمود که: در میان شما مثل او هست».

۵/۷۰۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذنیه، از برید بن معاویه، از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم که: مرتبه شما چه قدر است و به که شباهت دارید از آنان که در گذشته‌اند؟ فرمود که: «صاحب موسی و ذوالقرنین که هر دو عالم بودند و پیغمبر نبودند».

۶/۷۰۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از ابوطالب، از سَدیر روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: گروهی گمان می‌کنند که شما خدایانید، و در این باب آیه‌ای از قرآن را بر ما می‌خوانند که: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (۱).

فرمود که: «ای سدیر، گوش و چشم و گوشت و بشره و خون و موی من، از این گروه بیزار است، و خدا از ایشان بیزار باشد (یا بیزار است). این گروه بر دین من و بر دین پدران من نیستند، و خدا مرا با ایشان جمع نمی‌فرماید در روز قیامت، مگر در حالی که بر ایشان خشمناک باشد».

سدیر می‌گوید که: عرض کردم: و در نزد ما گروهی دیگر هستند که گمان می‌کنند که شما رسولان و فرستادگان خدایید، و در این باب بر ما آیه‌ای را از قرآن می‌خوانند که: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» (۲)، یعنی: «ای گروه رسولان و فرستادگان خدا، بخورید از طعام‌های پاکیزه و حلال و کار نیکو و شایسته را بکنید. به درستی که من به آنچه شما می‌کنید دانایم».

حضرت فرمود که: «ای سدیر، گوش و چشم و مو و بشره و گوشت و خون من، از این گروه بیزار است، خدا و رسول او از ایشان بیزار باشند. این گروه، بر دین من و بر دین پدران من نیستند. و خدا مرا با ایشان جمع نخواهد فرمود، مگر در حالی که بر ایشان خشمناک باشد».

سدیر می‌گوید که: عرض کردم پس شما چه چیزید؟ (یعنی: چه صفت دارید و به چه

(۱). زخرف، ۸۴.

(۲). مؤمنون، ۵۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۴

باب در بیان این که ائمه محدث و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۵

منصب آراسته‌اید؟) فرمود: «ما خزانه‌داران علم خداییم، و ماییم ترجمان‌های امر خدا (که آن را برای مردم بیان می‌کنیم). و ماییم گروه معصومین که خدا ما را از گناهان نگاه داشته، و خدای تبارک و تعالی امر فرموده به فرمان‌برداری ما و از نافرمانی ما نهی فرموده. و ماییم حجت بالغه خدا بر هر که در زیر آسمان و در بالای زمین است».

۷/۷۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عبدالله بن بحر، از ابن مسکان، از عبدالرحمان بن ابی عبدالله، از محمد بن مسلم که گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ائمه، به منزله رسول خدا صلی الله علیه و آله اند، مگر آن که ایشان پیغمبر نیستند و ایشان را حلال نیست از زنان آنچه پیغمبر را حلال می‌بود» (یعنی: بیش از چهار زن به نکاح دوام بر سیل اجتماع، و نیز زنی که خویش را به پیغمبر می‌بخشید، و به محض این، بر آن حضرت حلال می‌شد بدون اجرای صیغه نکاح. و این مخصوص آن حضرت بود؛ چنانچه حق تعالی در قرآن تصریح به آن فرموده). و حضرت فرمود که: «اما آنچه غیر از این باشد، ایشان در آن به منزله رسول خدایند».

۵۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام محدث و مفهم‌اند (که فرشته ایشان را تحدیث می‌نماید و خبر می‌دهد و ایشان را تفهیم می‌نماید و می‌فهماند)

۱/۷۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حذیال، از قاسم بن محمد، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به سوی زراره فرستاد که حکم بن عتیبه را اعلام کند که: «اوصیای محمد- / علیه و علیهم السلام- / محدث‌اند».

۲/۷۱۲. محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از زیاد بن سوه، از حکم بن عتیبه روایت کرده است که گفت: روزی بر حضرت علی بن الحسین علیه السلام داخل شدم، پس فرمود که: «ای حکم، آیا می‌دانی آن آیه را که علی بن ابی طالب علیه السلام کشنده خود را به آن می‌شناخت، و می‌شناخت به آن امور عظیمه‌ای را که مردمان را به آن حدیث می‌کرد؟» حکم می‌گوید که: من با خود گفتم که بر علمی از علوم علی بن الحسین مطلع شدم که به واسطه آن همه این امور عظیمه را خواهم دانست (یعنی: از کلام آن حضرت چنین مستفاد می‌شود که او نیز این آیه را می‌داند، از او استدعا می‌کنم که آن را به من تعلیم کند).

حکم می‌گوید که: پس عرض کردم: نه، به خدا سوگند، که من آن آیه را نمی‌دانم. و گفت

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۷

که: بعد از آن، عرض کردم که: یا ابن رسول الله، آیه‌ای که فرمودی، مرا به آن خبر می‌دهی که چه آیه بود؟ حضرت فرمود: «به خدا سوگند که آن آیه، فرموده خدای عزوجل است که: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» (۱) [و لا محدث]. و علی بن ابی طالب علیه السلام محدث بود».

مردی که او را عبدالله بن زید می‌گفتند و برادر مادری علی بن الحسین بود (یعنی: مادرش مادرخوانده آن حضرت بود. و بعضی گفته‌اند که مادر رضاعی آن حضرت بود و به هر تقدیر). عبدالله به حضرت عرض کرد از روی تعجب که: سبحان الله، علی علیه السلام، محدث بود؟

گویا که این را انکار داشت. حضرت امام محمد باقر علیه السلام رو به او آورد و فرمود که: «بدان که به خدا سوگند که پسر مادرت بعد از آن حضرت این را می‌شناسد». حکم می‌گوید که چون حضرت این سخن را فرمود، عبدالله ساکت شد. پس فرمود که: «همین آیه است که ابوالخطاب (که محمد بن مقلص است) در آن هلاک گردید؛ زیرا که ندانست که تفسیر محدث و نبی چیست» (و هر دو را یکی دانست).

۳/۷۱۳. احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از محمد بن اسماعیل روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «ائمه، علمای راست گویان و تفهیم شدگان محدث‌اند».

۴/۷۱۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: محدث در نزد امام جعفر صادق علیه السلام مذکور شد، فرمود که:

«محدث، آواز فرشته را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند». به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو کردم، چگونه می‌داند که آن سخن فرشته است؟ فرمود که: «خدا او را آسایش و آرامی عطا می‌فرماید که هیچ تشکیک و تزلزل با او نمی‌باشد تا آن که می‌داند که آن سخن فرشته است».

۵/۷۱۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره، از حمران بن اعین، روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «علی علیه السلام، محدث بود». پس من بیرون آمدم و به یاران خویش گفتم که قصه عجیبی را برای شما آورده‌ام. گفتند که: آن قصه چه چیز است؟ گفتم که: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «علی علیه السلام، محدث بود». گفتند که: کار خوبی نکردی. چرا از

(۱). حج، ۵۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۸

بابی که در آن ذکر ارواحی است که در ائمه است

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۹

آن حضرت سؤال نکردی که کی او را حدیث می‌کند؟ پس من به سوی آن حضرت برگشتم و عرض کردم که: من یاران خویش را خبر دادم به آنچه مرا به آن خبر داده بودی، گفتند که کار خوبی نکردی، چرا از او سؤال نکردی که کی آن حضرت را حدیث می‌کند و به او خبر می‌دهد؟ حضرت به من فرمود که: «فرشته‌ای او را حدیث می‌کند». عرض کردم که:

می‌فرمایی که آن حضرت، پیغمبر است؟ حضرت دست خویش را همچنین حرکت داد و فرمود که: «یا آن حضرت مانند صاحب سلیمان، یا چون صاحب موسی، یا مثل ذوالقرنین بود. آیا به شما نرسیده که آن حضرت در قصه ذوالقرنین فرموده: در میان شما است مثل او».

۵۵. بابی که در آن ذکر ارواحی است که در ائمه علیهم السلام است

۱/۷۱۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از جابر جعفی روایت

کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای جابر، به درستی که خدای تبارک و تعالی خلق را سه قسم آفرید و این است معنی قول خدای عزوجل: «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً* فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ* مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ* وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ* مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ* وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۱)»، یعنی: و بودید، یا خواهید بود اصناف سه گانه، هر صنفی بر مرتبه‌ای: پس اصحاب دست راست، چه‌اند اصحاب دست راست؟ و اصحاب دست چپ، چه‌اند اصحاب دست چپ؟ و پیشی گیرندگان، پیشی گیرندگان این گروه پیشی گیرندگان. نزدیک گردانیده شده‌اند از روی درجه و مرتبه».

حضرت فرمود که: «پس پیشی گیرندگان، رسولان خدا علیهم السلام اند و خاصه‌های خدا از خلق او که به آن جناب اختصاص دارند، و دیگری را در ایشان هیچ مدخلیتی نیست، و خدا پنج روح را در ایشان قرار داده است، و ایشان را تقویت فرموده به روح القدس که به آن، همه چیز را شناختند، و ایشان را تقویت فرموده و به روح ایمان که به آن، از خدای عزوجل ترسیدند، و ایشان را تقویت فرموده به روح قوت و قدرت که به آن، بر طاعت خدای عزوجل توانایی به هم رسانیدند، و ایشان را تقویت فرموده به روح و شهوت و خواهش که به آن، خواهش طاعت و فرمان‌برداری خدای عزوجل به هم رسانیدند، و نافرمانی او را ناخوش داشتند،

(۱). واقعه، ۷-۱۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۱

و روح حرکت کردن و در نور دیدن و رفتن را در ایشان قرار داده و آن، روحی است که مردمان به آن می‌روند و می‌آیند. و در مؤمنان که اصحاب دست راست‌اند، روح ایمان را قرار داد که به آن، از خدا ترسیدند، و روح قوت را در ایشان قرار داد که به آن، بر طاعت خدا قوت و قدرت به هم رسانیدند و روح شهوت را در ایشان قرار داد که به آن، خواهشمند طاعت خدا شدند، و روح حرکت کردن و در نور دیدن و رفتن را در ایشان قرار داد که مردمان به آن، می‌روند و می‌آیند».

۲/۷۱۷. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از موسی بن عمر، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را از علم عالم (یعنی: امام علیه السلام) سؤال کردم. به من فرمود که: «ای جابر، به درستی که در پیغمبران و اوصیای ایشان، پنج روح است: روح القدس، و روح ایمان، و روح حیات، و روح قوت، و روح شهوت. ای جابر، پس ایشان به روح القدس شناختند آنچه را که در زیر عرش است، تا آنچه در زیر خاک می‌باشد». بعد از آن، فرمود که: «ای جابر، به درستی که این ارواح چهار گانه، ارواحی چنداند که حوادث به ایشان می‌رسد، مگر روح القدس؛ زیرا که روح القدس مشغول لهُو و لعب نمی‌گردد».

۳/۷۱۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از عبدالله بن ادریس، از محمد بن سنان، از مُفضَّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از وجه دانستن امام به آنچه در اطراف زمین واقع می‌شود، و حال آن حضرت در خانه خود نشسته و پرده بر او آویخته است.

حضرت فرمود که: «ای مُفضَّل، به درستی که خدای تبارک و تعالی در پیغمبر صلی الله علیه و آله پنج روح را قرار داد: روح حیات که به آن حرکت نمود و راه پیمود، و روح قوت که به آن برخاست و جهاد فرمود، و روح شهوت که به آن خورد و آشامید و با زنان از حلال مجامعت نمود، و روح ایمان که به آن ایمان آورد و عدالت کرد، و روح القدس که به آن بار نبوت را برداشت، و چون قبض روح مُطَهَّر پیغمبر شد، روح القدس از آن حضرت منتقل شد و به سوی امام آمد، و روح القدس خواب نمی‌کند و غافل نمی‌شود، و مشغول لهُو و لعب نمی‌گردد، و فخر و تکبر ندارد. و چهار روح دیگر، خواب می‌کنند و غافل می‌شوند، و مشغول لهُو و لعب می‌گردند، و فخر و تکبر دارند. و امام به روح القدس می‌بیند و می‌داند».

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۲

باب در ذکر روحی که خدا ائمه را ...

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۳

(و مراد حضرت علیه السلام از روح القدس، اگر غیر فرشته باشد، مراد از انتقال آن، به امام علیه السلام، انتقال مثل آن است؛ زیرا که تناسخ باطل است و اگر مراد از آن، فرشته باشد، انتقال خود آن است).

۵۶. باب در ذکر روحی که خدا ائمه علیهم السلام را به آن تسدید می‌فرماید «۱»

۱/۷۱۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از ابوالصباح کِنانی، از ابوبصیر که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای تبارک و تعالی: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» «۲»، یعنی: «و همچنان که وحی کردیم به سوی پیغمبران پیش از تو، وحی کردیم به سوی تو روحی را از فرمان خدا، نبودی که بدانی پیش از وحی که کتاب، چه چیز است و نمی‌دانستی که ایمان چیست» (و به دعوت کردن به آن یا به شرایع و احکام آن عالم نبودی).

حضرت فرمود که: «روح، آفریده‌ای است از آفریدگان خدای عزوجل که از جبرئیل و میکائیل و بزرگ‌تر است، و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، که او را خبر می‌داد و تسدید آن حضرت می‌نمود (که هیچ کجی در امر او نباشد) و آن روح بعد از پیغمبر با ائمه علیهم السلام است».

۲/۷۲۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از اسباط بن سالم روایت کرده است که گفت: مردی از اهل هیت از آن حضرت سؤال کرد از قول خدای عزوجل: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»، و من حاضر بودم، حضرت فرمود که: «از آن زمان که خدای عزوجل این روح را بر محمد فرو فرستاده، به سوی آسمان بالا نرفته و به درستی که آن روح، در ما قرار دارد».

۳/۷۲۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل:

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» «۳»، یعنی: «می‌پرسند تو را از روح، بگو که: روح، از امر پروردگار من است».

(۱). و تسدید در لغت، راست گردانیدن و توفیق دادن است برای راستی و صواب. (مترجم)

(۲). شورا، ۵۲.

(۳). اسراء، ۸۵.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۵

حضرت فرمود که: «روح، آفریده‌ای است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن روح، با ائمه است و آن روح، از ملکوت است» (یعنی: عالم ارواح و غیب).

۴/۷۲۲. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب خزّاز، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که این آیه را می‌خواند: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» و فرمود که: «روح، خلقی است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل، و با هیچ‌یک از کسانی که در گذشته‌اند، نبوده غیر از محمد صلی الله علیه و آله و آن روح، با ائمه است که ایشان را تسدید می‌کند و راست و درست می‌دارد، و هر چه طلب می‌شود، چنان نیست که یافت شود» (و مراد حضرت این است که: این روح که با محمد بوده و با ما هست، چنان نیست که نبودنش با غیر ما، به جهت طلب نکردن آن باشد، بلکه غیر از ما کسی قابلیت

آن را ندارد).

۵/۷۲۳. محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از علم امام که آیا آن علم چیزی است که عالم (یعنی: امام) آن را از دهان‌های مردان تعلیم می‌گیرد، و از استادان می‌شنود، یا آن را می‌خوانید در کتابی که در نزد شما است؟ (یعنی: مطالعه می‌کنید و از آن علم به هم می‌رسانید؟).

حضرت فرمود که: «امر علم ما، از این بزرگ‌تر و سزاوارتر است که به درس خواندن و مطالعه کردن حاصل شود. آیا قول خدای عزوجل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ»». بعد از آن فرمود که: «اصحاب شما در این آیه، چه چیز می‌گویند، آیا اقرار می‌کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی چنان بود که نمی‌دانست که کتاب و ایمان چیست؟». من عرض کردم که: فدای تو گردم، نمی‌دانم که ایشان چه می‌گویند؟ حضرت فرمود: «بلی، پیغمبر در حالی چنان بود که نمی‌دانست که کتاب و ایمان چیست، تا آن که خدای عزوجل مبعوث گردانید آن روح را که در کتاب خود ذکر فرموده، و چون آن روح را به سوی آن حضرت وحی فرمود، به واسطه آن، علم و فهم را دانست و آن، روحی است که خدای عزوجل به هر که خواهد، آن را عطا می‌فرماید. پس چون آن را به بنده‌ای عطا کند، فهم را به او تعلیم دهد».

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۶

باب در بیان وقت دانستن امام تمام علم امامی که ...

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۷

۶/۷۲۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از حسین بن ابی العلاء، از سعد اسکاف روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت را از روح سؤال می‌کرد که: آیا روح، جبرئیل نیست؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «جبرئیل علیه السلام، از فرشتگان است و روح، غیر جبرئیل است». و این را بر آن مرد تکرار فرمود. آن مرد به حضرت عرض کرد که: قول بزرگی را گفتم، و کسی نیست که گمان داشته باشد که روح، غیر جبرئیل است. امیر المؤمنین علیه السلام به آن مرد فرمود: «به درستی که تو گمراهی و از اهل ضلالت روایت می‌کنی. خدای عزوجل به پیغمبر خویش صلی الله علیه و آله می‌فرماید که: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» * يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ «۱»، یعنی: «آمد (و مراد، این است که نزدیک است که بیاید) فرمان خدا، پس شتافتن آن را نخواهید. پاک و منزّه است آن جناب و برتری دارد از آنچه ایشان شریک او می‌گردانند (یا از شریک ساختن ایشان)، فرو می‌فرستد فرشتگان را با روح». پس روح غیر فرشتگان است -/ صلوات الله علیهم اجمعین- (چه، اگر از فرشتگان باشد، بالروح زیاد و بی مصرف بلکه بی معنی است؛ زیرا که فرود آمدن چیزی با خود آن چیز، غلط است و بودن آن، از قبیل ذکر خاص بعد از عام، در صورتی صورت دارد که اتحاد جنس معلوم و محقق باشد).

۵۷. باب در بیان وقت دانستن امام تمام علم امامی که پیش از اوست - علیهم جمیعاً السلام -

۱/۷۲۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از علی بن اسباط، از حکم بن مسکین، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: در چه زمان امام آخر آنچه را که در نزد امام اول است، می‌داند فرمود که: «در دقیقه آخر که از جان اول باقی مانده باشد».

۲/۷۲۶. محمد، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از حکم بن مسکین، از عبید بن زراره و جماعتی که با او بودند روایت کرده است که گفتند: شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «آن امامی که بعد از امام اول است، علم آن کسی را که پیش از اوست، می‌داند در دقیقه آخر که از جان امام پیش باقی مانده باشد».

(۱). نحل، ۱ و ۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۹

۳/۷۲۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یعقوب بن یزید، از علی بن اسباط، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: امام کی امامت خود را می‌داند و امر امامت به سوی او منتهی می‌شود؟ فرمود که: «در دقیقه آخر از زندگی امام اول».

۵۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام در علم و شجاعت و وجوب طاعت برابرند

۱/۷۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از خشاب، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت این آیه را خواند که: «الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» (۱) و فرمود که: «مراد از الَّذِينَ آمَنُوا پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام است و مراد از ذُرِّيَّةِ آن حضرت ائمه و اوصیایند علیهم السلام» (و ضمیر در أَلْحَقْنَا بِهِمْ اگر چه حضرت در آن چیزی نفرموده، ولیکن معلوم است که راجع است به الَّذِينَ آمَنُوا که مراد از آن، رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام است و آنچه گمان کرده که ظاهر ضمیر تشبیه بود که بهما باشد، اشتباه کرده است، و ضمیر در أَلْتَنَاهُمْ را راجع به سوی ذُرِّيَّةِ فرموده)، می‌فرماید که: «و کم نکردیم از فرزندان ایشان آن حجتی را که محمد صلی الله علیه و آله با آن آمد در باب علی علیه السلام و حجت ایشان (یعنی: رسول و ائمه یا ائمه) یکی و فرمان برداری ایشان یکی است».

(و بنابراین، ترجمه آیه این می‌شود که: آن کسانی که ایمان آوردند و فرزندان ایشان، ایشان را پیروی نمودند به ایمان، در رسانیدیم فرزندان ایشان را به ایشان و کم نکردیم از کردار و حجت و طاعت فرزندان چیزی را).

۲/۷۲۹. علی بن محمد بن عبدالله، از پدرش، از محمد بن عیسی، از داود نهدی، از علی بن جعفر، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که به من فرمود که: «ما در علم و شجاعت برابریم، و در بخشش‌ها که به مردم عطا می‌کنیم، بر اندازه آن چیزی است که به آن مأمور شویم» (و مراد، این است که جواب‌های ما از سؤال مردم به وضعی است که خدا ما را امر می‌فرماید و اختلاف آنها به اعتبار تفاوت مراتب قابلیت و استعداد اشخاص است. و می‌تواند که بخشش مال مراد باشد).

(۱). طور، ۲۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۰

باب در بیان این که ائمه در علم و شجاعت و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۱

۳/۷۳۰. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از حارث بن مغیره از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ما در امر آنچه امت به آن محتاج باشند، و در فهم و حلال و حرام، جاری مجرای یک نفریم. و اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، ایشان را آن فضیلت و زیادتی است که دارند».

۵۹. باب در بیان این که امام علیه السلام، امامی را که بعد از اوست می‌شناسد، و بیان این که قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» در شأن ایشان نازل شد

۱/۷۳۱. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عائذ، از ابن اذینه، از بُرید عَجلی روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (۱)، یعنی: «به درستی که خدا امر می‌فرماید شما را به آن که ادا کنید امانت‌ها را به سوی اهل آنها (که آنها را به صاحبان آنها برسانید) و چون خواهید که حکم کنید در میان مردمان به آن که حکم کنید، به راستی و انصاف» (که بر طریقه شریعت مقدسه باشد و خالی باشد از شائبه حیف و میل).

حضرت فرمود که: «خدا ما را قصد فرموده و امر نموده که امام اول برساند به امامی که بعد از اوست، کتاب‌ها و علم و سلاح پیغمبر را و چون حکم کنید در میان مردمان به آن که حکم کنید به آن عدل و راستی که در دست شما است. بعد از آن به مردمان فرموده که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (که ترجمه آن گذشت) و حضرت فرمود که: «خدا ما را به خصوص قصد نموده و همه مؤمنان را تا روز قیامت به طاعت و فرمان‌برداری ما امر فرموده، و بعد از آنچه مذکور شد در قرآن چنین است که: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»، یعنی: «پس اگر با هم نزاع و خلافتی داشته باشید در چیزی - از امور دنییه - پس باز گردانید آن را به سوی خدا و فرستاده او که محمد است» (یعنی: به حکم خدا و محمد رجوع کنید. و چون ستیان مخاطبین تَنَازَعْتُمْ و ما بعد آن را والیان امر و

(۱). نساء، ۵۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۳

سایر امت گرفته‌اند، حضرت اشاره به رد ایشان و دلیل آن فرموده، می‌فرماید آنچه را که در روایت ذکر شده که: فان خفتم تنازعاً فی امر فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم، یعنی: «پس اگر از تنازع و دشمنی در امری ترسید، پس آن را باز گردانید به سوی خدا و به سوی رسول او و به سوی صاحبان امر از خود».

و فرمود که: «آیه همچنین نازل شد، و چگونه خدای عزوجل ایشان را امر می‌فرماید به فرمان‌برداری والیان امر و ایشان را در منازعه با ایشان رخصت می‌دهد؟ جز این نیست که خدا این را به مأمورینی فرموده که به ایشان فرموده که: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)».

۲/۷۳۲. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (۲)، فرمود که: «ایشان ائمه از آل محمدند صلی الله علیه و آله که خدا امر فرموده که امام، امامت را برساند به آن که بعد از اوست، و غیر او را به آن مخصوص نسازد، و امامت را از اهل آن باز نگیرد، و پنهان ننماید».

۳/۷۳۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»، که آن حضرت فرمود که: «ایشان، ائمه‌اند و امام می‌رساند به سوی امامی که بعد از اوست، و غیر او را به آن امانت مخصوص نمی‌گرداند، و آن را از امام بعد از خود نمی‌پوشاند».

۴/۷۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمّار، از ابن ابی یعفور، از مُعلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»، حضرت فرمود که:

«خدا امام اول را امر فرموده که دفع کند به سوی امامی که بعد از اوست، هر چیزی را که در نزد او باشد».

۵/۷۳۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از

(۱). نساء، ۵۹.

(۲). نساء، ۵۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۴

باب در بیان این که امامت عهد و پیمانی است از ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۵

عبدالله بن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امام نمی‌میرد تا بداند کسی را که بعد از او امام می‌باشد، پس او را وصی خود می‌گرداند».

۶/۷۳۶. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از معلی بن عثمان، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که امام می‌شناسد امامی را که بعد از اوست، پس به سوی او وصیت می‌کند».

۷/۷۳۷. احمد، از محمد بن عبدالجبار، از ابو عبدالله برقی، از فضاله بن ایوب، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هیچ امامی نمی‌میرد تا آن که خدای عزوجل او را اعلام فرماید که به سوی کی وصیت کند و که را جانشین خود گرداند».

۶۰. باب در بیان این که امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزوجل که معهود و معروف است از امامی به سوی امامی دیگر علیهم السلام

۱/۷۳۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا عمر بن ابان، از ابوبصیر که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم، پس اوصیا را ذکر کردند و من اسماعیل را ذکر کردم (یعنی: گفتم که اسماعیل پسر آن حضرت، امام خواهد بود)، حضرت فرمود: «نه، به خدا سوگند ای ابا محمد، تعیین امام به سوی ما تفویض نشده، و نیست این امر، مگر مفوض به سوی خدای عزوجل که یک به یک را به ترتیب در جای خویش فرود می‌آورد».

۲/۷۳۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عمرو بن اشعث روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «آیا چنان می‌دانید که وصیت کننده از ما امامان، به سوی هر که اراده داشته باشد وصیت می‌کند، نه، به خدا سوگند که چنین نیست، ولیکن عهد و پیمانی است از جانب خدا و رسول او صلی الله علیه و آله، برای مردانی چند به ترتیب تا آن که منتهی شود به صاحب آن» (یعنی: صاحب الأمر - عجل الله ظهوره-). حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حماد بن عیسی، از منهل، از عمرو بن اشعث، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این روایت کرده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۷

۳/۷۴۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن محمد، از بکر بن صالح، از محمد بن سلیمان، از عیثم بن اسلم، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امامت، وصیت و پیمانی است از جانب خدای عزوجل که معروف است، و همیشه رعایت آن شده و می‌شود از برای مردانی چند که نام برده شده‌اند و معهود و معین‌اند. و امام پیش را نمی‌رسد که آن را دور گرداند و منع کند از آن امامی که بعد از او می‌باشد. به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که: وصی را از اهل خود فراگیر؛ زیرا که در علم من، سبقت گرفته که هیچ پیغمبری را مبعوث

نگردانم، مگر آن که او را وصی باشد از اهلش. و داود را چندین اولاد بود و در میان ایشان پسری بود که مادرش در نزد داود علیه السلام بود، و داود آن زن را دوست می‌داشت، بعد از آن داود علیه السلام بر آن زن داخل شد در هنگامی که او را وحی آمده بود و به آن زن فرمود که: خدای عزوجل به سوی من وحی فرموده که وصی را از اهل خود فرا گیرم. زن داود به آن حضرت عرض نمود که: باید آن وصی پسر من باشد. داود فرمود که: من نیز همین را اراده دارم، و آنچه در علم خدا پیشی گرفته بود و در نزد او محتوم بود که تغییر و تبدیل آن ممکن نبود، این بود که وصی داود، سلیمان باشد.

پس خدای تبارک و تعالی وحی فرمود به سوی داود که: شتاب مکن پیش از آن که امر من به تو آید. بعد از آن، داود مکشی نفرمود، که دو مرد بر او وارد شدند که با هم گفت‌وگو و دعوی داشتند در باب گوسفندان و تاک انگور که گوسفندان آن را خورده بودند.

خدای عزوجل به سوی داود وحی فرمود که: پسران خود را جمع کن، پس هر که در این قضیه حکم کند و درست بگوید، وصی تو است بعد از تو. بعد از آن، داود علیه السلام پسران خود را جمع نمود، چون مدعی و مدعی علیه، ماجرا را حکایت کردند، سلیمان علیه السلام فرمود که: ای صاحب تاک انگور، گوسفندان این مرد در چه وقت داخل تاک تو شده‌اند؟ عرض کرد که: در شب داخل آن شده‌اند. سلیمان فرمود که: ای صاحب گوسفندان، حکم کردم بر تو، که فرزندان و پشم‌های گوسفندان خود را که در این سال حاصل شود، به صاحب تاک دهی.

پس داود به سلیمان فرمود که: چگونه حکم نکردی که اصل گوسفندان را به صاحب تاک دهد و حال آن که همه علمای بنی‌اسرائیل این را قیمت کردند، و بهای تاک، قیمت گوسفندان بود. سلیمان عرض کرد که: تاک، از ریشه برآورده نشده و جز این نیست که بار و میوه آن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۸

باب در بیان این که ائمه چیزی را به جا نیاورده و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۹

خورده شده و این بار، در سال آینده عود خواهد کرد.

بعد از آن، خدای عزوجل به سوی داود وحی فرمود که: حکم در این واقعه، همان است که سلیمان به آن حکم نمود. ای داود، تو امری را اراده نمودی و ما امری غیر از آن را اراده کردیم.

پس داود علیه السلام، بر زن خود داخل شد و فرمود که: ما امری را اراده کردیم، و خدا امری غیر از آن را اراده نمود. و نبود مگر آنچه خدای عزوجل اراده فرمود و ما به امر خدای عزوجل راضی شدیم و تسلیم گشتیم.

و همچنین اوصیای علیهم السلام ایشان را جایز نیست که در این امر خلافت، تعدی کنند و از صاحب آن در گذرند به سوی غیر او» (که آن را از برای غیر قرار دهند).

و کلینی رضی الله عنه بعد از ذکر حدیث، می‌فرماید که:

کلینی گفته است که: معنی حدیث اول (یعنی جزء اول آن، که حضرت سلیمان علیه السلام سؤال کرد که گوسفندان در چه زمان داخل تاک شده‌اند) این است که گوسفندان، اگر در روز داخل تاک شده بودند، بر صاحب گوسفندان چیزی نبود؛ زیرا که صاحب گوسفندان را جایز است که گوسفندان خویش را در روز رها کند که بچرند و بر صاحب تاک واجب است که تاک را محافظت کند، و بر صاحب گوسفندان واجب است که در شب، گوسفندان خویش را ببندد و صاحب تاک را جایز است که در خانه خود بخوابد.

۴/۷۴۱. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از ابن بُکیر و جمیل، از عمرو بن مصعب که

گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «آیا چنان می دانید که وصیت کننده‌ای از ما وصیت می کند به سوی آن که اراده دارد؟ نه، به خدا سوگند که چنین نیست، ولیکن آن عهد و پیمانی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی مردانی چند- و شمرد تا به خود آن حضرت منتهی شد.»

۶. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام چیزی را به جا نیاورده و نمی آورند، مگر به عهد و وصیتی از جانب خدای عزوجل و امری از جانب آن جناب که از آن تجاوز نمی کردند

۱/ ۷۴۲. محمد بن یحیی، و حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از علی بن حسین بن علی، از اسماعیل بن مهران، از ابو جمیله، از معاذ بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۸۱

کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «وصیت، از آسمان فرود آمد بر محمد صلی الله علیه و آله، در حالی که نوشته‌ای بود سر به مهر. و هیچ نوشته‌ای سر به مهری بر محمد صلی الله علیه و آله فرود نیامد، مگر وصیت نامه. پس جبرئیل علیه السلام عرض کرد که: یا محمد، این وصیت نامه تو است در باب ائمت تو که به ودیعه در نزد بهترین اهل بیت تو باید باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای جبرئیل، کدام یک از اهل بیت من؟ جبرئیل عرض کرد: نجیب خدا (و آن که از جانب خدا نجات دارد) از ایشان و فرزندان او، تا آن که علم پیغمبری را از تو میراث برد؛ چنانچه ابراهیم علیه السلام علم را به میراث گذاشت، و میراث ابراهیم (یا علم پیغمبری) از برای علی و فرزندان تو است از صلب او».

حضرت فرمود که: «بر آن وصیت نامه چندین مهر زده بود»، و فرمود که: «بعد از آن، علی علیه السلام مهر اول را گشود و به آنچه در آن وصیت نامه بود، عمل فرمود. بعد از آن، حضرت امام حسن مهر دوم را گشود و به آنچه در آن به آن مأمور شده بود، عمل نمود. و چون ایام حیاتش تمام شد و از دنیا در گذشت، حضرت امام حسین علیه السلام مهر سیم را گشود و یافت که در آن، چه نوشته بود که مقاتله و محاربه کن و بکش و تو کشته خواهی شد، و بیرون رو با گروهی چند از برای شهادت که ایشان را شهادتی نیست مگر با تو، و البته باید که با تو شهید شوند».

و حضرت فرمود که: «حضرت امام حسین آن را به جا آورد و چون در گذشت، و آن وصیت نامه را پیش از آن به حضرت علی بن الحسین علیه السلام دفع نموده بود، حضرت مهر چهارم را گشود و یافت که در آن نوشته بود که: خاموش باش و سر در پیش افکن در هنگامی که علم محبوب باشد (و بنابر بعضی از نسخ کافی، به جهت محبوب شدن علم و این ظاهرتر است). و چون مدت زندگانی اش تمام شد و از دنیا در گذشت، آن را به حضرت محمد بن علی علیه السلام داد و حضرت مهر پنجم را گشود، یافت که در آن نوشته بود که کتاب خدا را تفسیر و بیان کن، و پدران خویش را تصدیق نما، و پسر خود را میراث بده، و با ائمت نیکویی کن، و ایشان را تربیت ده، و به حق خدای عزوجل قیام نما، و در حال ترس و ایمنی آنچه را که حق باشد، بگو، و از غیر خدا مترس. پس آن حضرت، همه اینها را به جا آورد، بعد از آن، وصیت نامه را دفع کرد به کسی که بعد از او بود».

معاذ می گوید که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، تو همانی که

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۸۳

وصیت نامه به او رسیده؟ حضرت فرمود که: «با من هیچ مانعی نیست که مرا از اظهار حق منع کند، مگر این که می ترسم ای معاذ که، بروی و روایت کنی به وضعی که از برای من ضرری داشته باشد».

معاذ می گوید که: عرض کردم که سؤال می کنم از خدا که تو را این مرتبه از پدران روزی نموده آن که مثل این مرتبه را از فرزندت به تو روزی کند پیش از آن که از دنیا رحلت کنی.

حضرت فرمود که: «ای معاذ، خدا این را به عمل آورده است». معاذ می‌گوید که: عرض کردم که: کیست آن که می‌فرماید فدای تو کردم؟ حضرت فرمود که: «همین خفته» و به دست خود، به سوی امام موسی کاظم علیه السلام اشاره فرمود و آن حضرت خفته بود. ۲/۷۴۳. احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد، از ابوالحسن کِنانی، از جعفر بن نَجیح کِنَندی، از محمد بن احمد بن عبیدالله عُمَری، از پدرش، از جدش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «خدای عزوجل بر پیغمبر خود نامه‌ای را فرو فرستاد پیش از وفات آن حضرت و فرمود که: یا محمد، این وصیت تو است به نُجبه (بر وزن هُمزه، یعنی: برگزیده و بزرگوار) از اهلت. پیغمبر فرمود که:

ای جبرئیل، نُجبه کیست؟ جبرئیل عرض کرد که: علی بن ابی‌طالب و فرزندان آن حضرت علیهم السلام (و در بعضی از نسخ کافی نجبا به جای نُجبه واقع شده، و معنی آن برگزیدگان و بزرگواران است) و بر آن نامه مهرها بود از طلا.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن نامه را به امیر المؤمنین علیه السلام داد و او را امر فرمود که: یک مهر از آن را برگیرد و به آنچه در آن است عمل نماید. پس امیر المؤمنین علیه السلام یک مهر را برگرفت و به آنچه در آن بود، عمل نمود. بعد از آن، آن را به پسرش حضرت امام حسن علیه السلام تسلیم نمود، و آن حضرت یک مهر را برگرفت و به آنچه در آن بود، عمل نمود. بعد از آن، آن را به سوی حضرت امام حسین علیه السلام دفع کرد، پس آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که بیرون رو با گروهی به سوی شهادت، که ایشان را شهادتی نیست مگر با تو، و البته باید که با تو شهید شوند و جان خویش را به جهت رضای خدای عزوجل بفروش، و آن را در راه او در باز، و آن حضرت چنین کرد.

بعد از آن، نامه را به حضرت علی بن الحسین علیه السلام داد و آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که: سر در پیش افکن و خاموش باش، و ملازم منزل خود باش، و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۸۵

پروردگار خود را عبادت کن تا تو را مرگ در رسد، پس آن حضرت چنین کرد. بعد از آن، نامه را به حضرت محمد بن علی علیه السلام داد و آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که مردمان را حدیث کن، و ایشان را فتوا بده، و البته از غیر خدای عزوجل مترس، که کسی را بر تو راهی و تسلطی نیست. بعد از آن، نامه را به پسرش حضرت امام جعفر علیه السلام سپرد و آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که: مردمان را حدیث کن، و ایشان را فتوا بده، و علوم اهل بیت خود را پهن کن، و پدران شایسته خویش را تصدیق کن، و البته از غیر خدای عزوجل مترس، و تو در حرز و امانی (که هیچ کس تو را ضرری نمی‌تواند رساند)، پس آن حضرت، چنین کرد و آن نامه را به سوی پسرش حضرت امام موسی علیه السلام دفع نمود، و همچنین حضرت امام موسی آن را می‌دهد به آن کسی که بعد از اوست. بعد از آن، همیشه همچنین است که هر یک، آن را به دیگری تسلیم نماید، تا قیام حضرت مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله».

۳/۷۴۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ضُریس کُنَسی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حُمران به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو کردم، مرا خبر ده از آنچه اتفاق افتاد از امر علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و خروج و قیام که ایشان به دین خدای عزوجل و آنچه به ایشان رسید، از آن که جماعت طاغوت ایشان را کشتند، و بر ایشان ظفر یافتند، به مرتبه‌ای که مقتول و مغلوب شدند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای حُمران، به درستی که خدای تبارک و تعالی چنان بود که این را بر ایشان مقدر کرده بود، و قضا و امضای آن به عمل آمده بود، و آن را واجب گردانیده بود، بعد از آن، جاری ساخت، پس به واسطه پیشی گرفتن علم، این امر به سوی ایشان از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام قیام نمودند، و به سبب علم، ساکت شد هر که ساکت شد از ما» (و همین حدیث با سند مذکور، و پیش و بعد آن مذکور شد).

۴/۷۴۵. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از احمد بن محمد از حارث بن جعفر، از علی بن اسماعیل بن یقظین، از عیسی بن مستفاد- که ابوموسی ضریح است- روایت کرده که گفت: حدیث کرد مرا حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و فرمود که: «به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا چنین نبود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، نویسنده وصیت نامه خود بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر آن حضرت املاء می فرمود، که او فرمود، و او

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۸۷

نوشت، و جبرئیل و فرشتگان مقرب علیهم السلام، گواه بودند».

حضرت امام موسی می فرماید که: «حضرت صادق علیه السلام مدتی طولانی سر به زیر افکند، بعد از آن، فرمود که: ای ابوالحسن، آنچه گفتی، واقع شد، ولیکن در هنگامی که امر خدا- که عبارت است از مردن- بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد، و هنگام وفات آن حضرت رسید، وصیت نامه از نزد خدا فرود آمد، در حالتی که نوشته بود محکم، و جبرئیل آن را فرود آورد، و با امینان خدای تبارک و تعالی از فرشتگان. پس جبرئیل علیه السلام عرض کرد که: یا محمد صلی الله علیه و آله، بفرما که هر که را نزد تو است، بیرون کنند، مگر وصی تو تا وصیت نامه را از ما بگیرد، و تو ما را شاهد بگیری به این که آن نامه را به سوی او دفع نمودی و او ضامن شد که عمل کند به آنچه در آن است و مقصود جبرئیل علیه السلام از وصی، علی علیه السلام بود.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود که: هر که را که در آن اطاق یا خانه بود، بیرون کردند، غیر از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام در میانه پرده و در بود. پس جبرئیل علیه السلام عرض نمود که: یا محمد، پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید که: این نوشته آن چیزی است که پیش از این با تو عهد کرده بودم و خبر داده بودم، و بر تو شرط کرده بودم و به این نوشته بر تو شاهد شدم، و فرشتگان خود را در باب آن بر تو شاهد گرفتم، و من یا محمد، کافیم که شاهد باشم.

حضرت فرمود که: پس جمیع مفاصل و بندهای پیغمبر صلی الله علیه و آله به لرزه در آمد و رعشه در اندامش افتاد و فرمود که: ای جبرئیل، پروردگار من است که سلام است (یعنی: سالم از عیبها و نقائص) و سلامتیها تمام از اوست، و همه سلامها و تحیتها به سوی او بر می گردد. راست فرموده پروردگار من عزوجل، و نیک وفا به وعده نموده، نامه را بیاور. پس جبرئیل نامه را تسلیم آن حضرت نمود، و او را از جانب خدا امر فرمود که: به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم نماید. چون پیغمبر نامه را تسلیم امیر المؤمنین علیه السلام نمود، فرمود که:

این را بخوان. پس امیر المؤمنین آن را حرف به حرف خواند. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، این عهد و وصیت پروردگار من تبارک و تعالی است که با من کرده بود، و پیمان شرطی است که بر من گرفته، و امانت اوست که در نزد من بود، و من تبلیغ رسالت کردم و خیرخواهی نمودم، و ادای امانت کردم.

پس علی علیه السلام عرض کرد که: و من شهادت می دهم از برای تو، پدر و مادرم فدای تو باد، به آن که تو تبلیغ رسالت خدا کردی، و خیرخواهی نمودی، و تصدیق کردی بر آنچه فرمودی،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۸۹

و شهادت می دهد به این، از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من. جبرئیل عرض کرد که: و من از برای شما هر دو بر این مطلب و راستی آن، از جمله گواهانم. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، وصیت مرا گرفتی و شناختی آن را و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی به آنچه در آن است.

علی علیه السلام عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدای تو باد، بر من است ضمان آن و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد، که آنها را به جا آورم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، من اراده دارم که بر تو شاهد بگیرم تا در روز قیامت برای من شهادت دهند که من آن را به تو تسلیم کردم، و از تو پیمان گرفتم.

علی علیه السلام عرض کرد: آری، شاهد بگیر. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل و میکائیل اکنون در این کارند که میان من و تو است، و مشغول تنسیق و انتظام آند و هر دو حضور دارند، و فرشتگان مقرب با ایشانند، و هر آینه ایشان را بر تو شاهد می‌گیرم. علی علیه السلام عرض کرد: آری، باید که ایشان شاهد باشند و من نیز ایشان را شاهد می‌گیرم، پدر و مادرم فدای تو باد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را شاهد گرفت و در آنچه پیغمبر بر علی شرط نمود به امر جبرئیل در آنچه خدای عزوجل او را امر فرموده بود، این بود که به آن حضرت فرمود که: یا علی، وفا می‌کنی به آنچه در این وصیت نامه نوشته شده است از: دوستی هر که خدا و رسول او را دوست دارد، و بیزاری و دشمنی با هر که خدا و رسول او را دشمن دارد، و تبری نمودن از ایشان، در حالتی که قرار داشته باشی بر صبری که از تو ناشی شود، بر فرو خوردن خشم، و بر رفتن حقت، و غضب کردن خمست، و دریدن پرده حرمت (که آن را رعایت نکنند).

عرض کرد: آری، یا رسول الله، قبول کردم. پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: سوگند یاد می‌کنم به آن کسی که دانه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و بندگان را آفریده، که هر آینه شنیدم که جبرئیل علیه السلام به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت که: یا محمد، به علی بشناسان و او را اعلام کن که هتک حرمت او خواهد شد و حرمت او حرمت خدا و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او را مطلع کن بر این که ریشش به خون تازه که از سرش می‌آید، رنگ خواهد شد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: در هنگامی که این سخن را از امین خدا جبرئیل علیه السلام فهمیدم، مدهوش گردیدم، به مرتبه‌ای که بر رو در افتادم و گفتم: آری، قبول کردم و راضی شدم، و هر چند که هتک حرمت من شود و سنت‌های پیغمبر معطل و بیکاره گردد، و کتاب خدا دریده

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹۱

و پاره پاره شود، و خانه کعبه خراب شود، و ریشم به خون تازه که از سرم آید، رنگ شود. و صبر خواهم کرد، و رضای خدا را طلب خواهم نمود تا بر تو وارد شوم.

بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را طلید، و بر ایشان اعلام فرمود مثل آنچه را که به امیر المؤمنین اعلام فرموده بود، و ایشان، مثل آنچه آن حضرت عرض کرده بود، عرض کردند. پس وصیت نامه مهر شده به مهرهایی از طلا که آتش به آن نرسیده بود، تسلیم امیر المؤمنین علیه السلام شد.

عیسی می‌گوید که: به خدمت حضرت امام موسی علیه السلام عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد، آیا ذکر نمی‌فرمایی که در آن وصیت نامه چه بود؟ حضرت فرمود که: «سنت‌های خدا و سنت‌های رسول او». عرض کردم که: آیا در وصیت نامه بود که بر امیر المؤمنین علیه السلام مستولی خواهند شد، و با آن حضرت علیه السلام مخالفت خواهند کرد؟ حضرت فرمود: «آری، به خدا سوگند که چیز به چیز و حرف به حرف در آن بود (یعنی: تمام گفتار و کردار ایشان، یا تمام وقایع کلی و جزئی در آن درج بود). آیا قول خدای عزوجل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۱)، یعنی: و به درستی که ما زنده می‌گردانیم مردگان را و می‌نویسیم آنچه را که پیش فرستاده‌اند و نشانه‌های قدم‌های ایشان را (یا آنچه را که بعد از ایشان بماند از اثر افعال ایشان)، و هر چیزی را شمرده‌ایم، و آن را بیان کرده‌ایم» (یعنی: نوشته‌ایم در دفتری که پیشوای روشن است که سر دفتر تمام دفترهاست. و در امام مبین خلاف است و بعضی آن را لوح محفوظ می‌دانند، و بعضی نامه اعمال و به امیر المؤمنین علیه السلام نیز تفسیر شده، ولیکن ظاهر این حدیث، وصیت نامه است). و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام فرمود که:

آیا چنین نیست که فهمیده باشید آنچه را که پیش داشتم به سوی شما و آن را قبول کرده باشید؟ عرض کردند: بلی، فهمیدیم و قبول نمودیم و صبر کردیم بر آنچه ما را اندوهناک گردانید و به خشم آورد ما را».

۵/۷۴۶. کلینی رضی الله عنه فرموده است: و در نسخه صفوان زیادتی هست (و مراد از صفوانی، محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوان بن مهران جمال است):

(۱). یس، ۱۲.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹۳

علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن عبدالرحمان اصم، از ابو عبدالله بزّاز، از حریر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو کردم، چه کم است بقای شما اهل بیت و چه نزدیک است بعضی از اجل‌های ما به بعضی دیگر، با آن که مردم به شما احتیاج دارند؟

حضرت فرمود: «به درستی که هر یک از ما را صحیفه‌ای است که آنچه به آن محتاج است که در مدت حیات خویش به آن عمل کند، در آن صحیفه هست و چون آنچه در آن نوشته از آنچه به آن مأمور گردیده تمام می‌شود، می‌فهمد که اجلش در رسیده، و وقت آن شده که به سرای باقی ارتحال فرماید. پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به نزد او می‌آید و وی را خبر می‌دهد که هنگام وفاتش رسیده و به آنچه از برای اوست در نزد خدا از ثواب و رفعت درجه، او را خبر می‌دهد.

و به درستی که حضرت امام حسین علیه السلام خواند آن صحیفه را که به آن حضرت عطا شده بود و در آن، آنچه به آن حضرت می‌رسید و بایست که به آن عمل کند، بیان شده بود با خبر دادن وفات آن حضرت و حال آن که در آن صحیفه، چیزی باقی مانده بود که هنوز از قوه به فعل نیامده بود. پس آن حضرت به سوی قتال و برای جنگ بیرون رفت و آن امور که باقی مانده بود، این بود که فرشتگان در باب یاری کردن آن حضرت از خدا مسئلت نمودند، و خدا ایشان را رخصت داد.

پس فرشتگان درنگ نمودند که مستعد قتال گردند، و خویشان را بسازند، و اسباب آن را آماده نموده مهیای جنگ شوند، تا آن که حضرت شهید شد. پس فرشتگان فرود آمدند و حال آن که مدت جنگ منقطع گردیده (یا زمان حیات آن حضرت بریده گشته) و آن حضرت علیه السلام شهید شده بود. فرشتگان به درگاه خدا عرض کردند که: ای پروردگار، ما را رخصت دادی در فرود آمدن به سوی زمین، و اذن دادی ما را در یاری نمودن آن حضرت، پس ما فرود آمدیم و تو روح مقدّس او را قبض فرموده‌ای؟ خدای تعالی به سوی ایشان وحی فرمود که: ملازم قبر او باشید تا او را ببینید که از قبر بیرون آمده، و در آن هنگام او را یاری کنید، و بگریید بر او و بر آنچه شما را فوت شد از نصرت او؛ زیرا که شما مخصوص گردیده‌اید به نصرت آن حضرت و گریستن بر او. پس فرشتگان گریستند به جهت تعزیه و اندوه بر آنچه ایشان را فوت شد از نصرت آن حضرت و چون از قبر بیرون آید (یعنی: در وقت رجعت) آن فرشتگان یاوران

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹۴

باب در بیان اموری که حجت امام را ...

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹۵

او خواهند بود».

۶۲. باب در بیان اموری که حجت امام علیه السلام را ثابت می‌گرداند

۱/۷۴۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر روایت کرده است که گفت:

به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: چون امام از دنیا برود، امامی که بعد از اوست، به چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمود که: «امام را علاماتی چند است: از جمله آنها، آن است که از همه فرزندان پدرش بزرگ‌تر باشد، و در او

فضل (که مراد از آن، صلاح و کمال نفس و علم به شرایع است) باشد، و وصیت ظاهره به او تعلق گرفته باشد، و سواران که وارد شهر می‌گردند و می‌گویند که فلان کس به سوی کی وصیت کرده، همه کس بگویند که:

به سوی فلان. و سلاح پیغمبر در میان ما، به منزله تابوت است در میان بنی‌اسرائیل، و امامت با سلاح می‌باشد، در هر جا که باشد». ۲/۷۴۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید شاعر، از هارون بن حمزه، از عبدالاعلی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آن که بر این امر مستولی می‌شود و آن را ادعا می‌نماید، چه حجت بر او می‌توان آورد که امامتش معلوم شود؟ فرمود که: «از او سؤال می‌شود از حلال و حرام خدا». راوی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت رو به من آورد و فرمود که: «سه حجت است که در کسی جمع نمی‌شود، مگر این که آن کس صاحب امر امامت باشد: یکی آن که سزاوارترین مردمان باشد نسبت به آن که پیش از او بوده (یعنی: از همه کس به او نزدیک‌تر باشد). دویم آن که سلاح رسول صلی الله علیه و آله در نزد او باشد. سیم آن که صاحب وصیت ظاهره باشد، که چون در مدینه رسول صلی الله علیه و آله یا در شهر او، وارد شوی، سؤال کنی، عامه مردمان و کودکان را از امامت، که فلان کس به سوی کی وصیت کرده، بگویند که: به سوی فلان پسر فلان».

۳/۷۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و حفص بن بختری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض شد که: امام به چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمود: «به وصیت ظاهره، و به فضل (به آن معنی که مذکور شد)».

به درستی که امام، باید که چنان باشد که کسی نتواند که بر او طعنه زند در باب دهان و شکم و فرج، که گفته شود که: دروغ گو است، و مال‌های مردم را می‌خورد، و آنچه شباهت به این تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹۷ داشته باشد» (و به جهت شدت عفت و طیب ازار، متعلق به فرج را که زنا و لواط است ذکر نفرموده، و به مجمل شباهت اکتفا فرموده).

۴/۷۵۰. محمد بن یحیی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست علامت امامی که بعد از امام است؟ فرمود که: «حلال‌زادگی، و حسن منشأ (که نشو و نمای او در تقوا و صلاح باشد. و می‌تواند که معنی این باشد که، از سلسله‌ای عظیم الشان باشد)، و از یاد خدا غافل نشود، و کاری که نفعی بر آن مترتب نشود، از او سر نزند».

۵/۷۵۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از احمد بن عمر، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از آن حضرت از آنچه دلالت بر صاحب این امر می‌کند. فرمود که: «دلیل بر او، بزرگی است به اعتبار سال و فضل و وصیت، که چون سواران وارد مدینه شوند و بگویند که: فلان کس به سوی کی وصیت نمود، گفته شود که: به سوی فلان پسر فلان، و بگردید با سلاح پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر جا که بگردد (یعنی: در هر جا که سلاح باشد صاحب آن را امام دانید) و اقربا مسائل حجتی در آن نیست» (یعنی: از برای عوام؛ زیرا که عقول و افهام ایشان، درک حق و باطل جوابی که می‌شنوند، نمی‌توانند کرد).

۶/۷۵۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «امر امامت در پسر بزرگ‌تر است، مادام که آفتی با او نباشد» (و آفت، شامل آفت ظاهری و باطنی هر دو می‌باشد).

۷/۷۵۳. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، امام به چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمود: «به چند خصلت: اما اول آنها به سبب چیزی است

که از پدرش در باب او پیشی گرفته، و به سوی آن اشاره فرموده (یعنی: وصیت) تا آن که حجت بر مردم ثابت شود، و از او سؤال که می‌شود جواب گوید و عاجز نشود. و اگر از پرسیدن از او سکوت شود، خود ابتدا فرماید و مطلب ایشان را بیان کند، و خبر دهد به آنچه در فردا (یعنی: آینده) واقع خواهد شد و با مردم به هر زبانی سخن گوید».

بعد از آن، به من فرمود که: «ای ابا محمد، تو را علامتی از اینها عطا کنم، پیش از آن که برخیزی». پس درنگ نکردم که مردی از اهل خراسان بر ما داخل شد، پس آن خراسانی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹۸

باب در بیان ثبوت امامت در فرزندان، و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹۹

به زبان عربی با آن حضرت سخن گفت و آن حضرت علیه السلام او را به زبان فارسی جواب داد. آن خراسانی عرض کرد که: فدای تو کردم، به خدا سوگند که چیزی مرا مانع نشد از این که با تو به زبان خراسانی سخن کنم، مگر آن که من گمان کردم که تو آن را نیک نمی‌دانی. حضرت فرمود:

«سبحان الله، هر گاه من چنان باشم که نتوانم تو را درست جواب دهم به زبان تو، پس زیادتی من بر تو چه چیز است؟» بعد از آن، به من فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که امام، سخن هیچ یک از مردمان و مرغان و چهارپایان و چیزی که روح در آن باشد، بر او پوشیده نباشد.

پس هر که این خصلت‌ها در او نباشد، البته آن کس امام نیست».

۶۳. باب در بیان ثبوت امامت در فرزندان، و بیان این که امامت بر نمی‌گردد در برادر و نه در عمو و نه غیر ایشان از خویشان، ولیکن در غیر امام حسن و امام حسین علیهما السلام چنانچه بیاید

۱/ ۷۵۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن ثویر بن ابی فاخته، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امامت، هرگز در دو برادر بر نمی‌گردد (که یک مرتبه، آن برادر امام باشد و یک مرتبه دیگر، برادر دیگر) بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام. جز این نیست که امامت فرزند بعد از پدر به طریق استمرار جاری شده است از حضرت علی بن الحسین علیه السلام، چنانچه خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (۱)، یعنی: و صاحبان خویشی‌ها بعضی از ایشان سزاوارترند به بعضی دیگر از غیر ایشان در میراث بردن در کتاب خدا» (که لوح محفوظ است، یا قرآن، یا در حکم خدا) و حضرت فرمود که: «امامت بعد از علی بن الحسین نمی‌باشد مگر در فرزندان و فرزندان آن فرزندان».

۲/ ۷۵۵. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که یونس از آن حضرت شنید که می‌فرمود: «خدا ابا فرموده است که امامت را از برای دو برادر قرار دهد، بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام».

۳/ ۷۵۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیر، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد که: آیا

(۱). انفال، ۸۵.

امامت در عمو یا خالو می‌باشد؟ فرمود: «نه». راوی می‌گوید که: من عرض کردم که در برادر می‌باشد؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پس در که می‌باشد؟ فرمود که: «در فرزند من». و آن حضرت در آن روز که این سخن را فرمود، هنوز او را فرزندی نبود.

۴/۷۵۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از سلیمان بن جعفر جعفری، از حماد بن عیسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امامت در دو برادر جمع نمی‌شود، بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام، جز این نیست که امامت در فرزندان و فرزندان آن فرزندان است».

۵/۷۵۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن ابی نجران، از عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: اگر حادثه روی دهد و خدا آن را به من ننماید، به که اقتدا کنم؟

پس حضرت اشاره فرمود به سوی پسرش حضرت امام موسی علیه السلام. راوی می‌گوید که: عرض کردم که: اگر حادثه‌ای به حضرت موسی علیه السلام رخ نماید، به که اقتدا نمایم؟ فرمود: «به فرزندش». عرض کردم که: اگر به فرزندش حادثه‌ای رو آورد و برادر بزرگی و پسر کوچکی را واگذارد، به که اقتدا کنم؟ فرمود: «به فرزندش، بعد از آن یک به یک به ترتیب».

کلینی رضی الله عنه فرموده که در نسخه صفوانی است که: «بعد از آن، همیشه همچنین است».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۲

صفحه سفید

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۳

فهرست

پیشگفتار ۷

ترجمه‌های کافی ۸

شیخ محمد علی فاضل اردکانی ۱۸

آثار و تألیفات مترجم ۲۱

نسخه‌های تحفة الأولیاء ۳۱

شیوه ترجمه اردکانی ۳۶

انگیزه تحقیق ۴۲

نکته‌ها و گفته‌ها در باره تحقیق ۴۳

و در پایان ۴۶

تحفة الأولیاء

مقدمه مترجم ۵۷

خطبه کافی ۶۳

[۱] کتاب عقل و جهل ۸۱

[۲] کتاب فضیلت علم ۱۳۵

۱. باب در بیان فرض علم و وجوب طلب نمودن آن و ترغیب کردن بر آن ۱۳۷

۲. باب در بیان صفت علم و فضیلت آن و فضیلت علما ۱۴۱

۳. باب در بیان اقسام مردمان ۱۴۵
۴. باب در بیان ثواب عالم و متعلم ۱۴۷
۵. باب در بیان صفت علما ۱۵۱
۶. باب در بیان حق عالم ۱۵۵
- تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۴
۷. باب در بیان ضرر مردن علما ۱۵۵
۸. باب در بیان هم‌نشینی با علما و صحبت ایشان ۱۵۷
۹. باب در بیان سؤال کردن از عالم و مذاکره نمودن با او ۱۵۹
۱۰. باب در بیان بذل و بخشش علم ۱۶۳
۱۱. باب در بیان نهی از گفتار بی علم ۱۶۵
۱۲. باب در بیان آن‌که عمل می‌کند بی علم ۱۶۹
۱۳. باب در بیان عمل کردن به علم ۱۷۱
۱۴. باب در بیان آن‌که علم خویش را آلت خوردن مال مردم ساخته و آن‌که به آن فخر و مباهات می‌نماید ۱۷۵
۱۵. باب در بیان لزوم حجت بر عالم و سخت گرفتن امر بر او ۱۷۷
۱۶. باب نوادر ۱۷۹
۱۷. باب در بیان روایت کردن کتاب‌ها و حدیث و فضیلت نوشتن به توشیحات ۱۸۹
۱۸. باب در بیان تقلید ۱۹۵
۱۹. باب در بیان حرمت بدعت‌ها و رأی و قیاس‌ها ۱۹۷
۲۰. باب در بیان وجوب رد به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیان این‌که چیزی نیست از حلال و حرام و همه آنچه مردم به سوی آن محتاجند، مگر آن‌که کتاب و یا سنتی در باب آن وارد شده است ۲۱۳
۲۱. باب در بیان وجه اختلاف که در حدیث است ۲۲۱
۲۲. باب در بیان فراگفتن سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گواهان کتاب خدا ۲۳۹
- [۳] کتاب توحید ۲۴۵
۱. باب در بیان حدوث (و از سرنو پیدا شدن عالم و اثبات آن‌که آن را احداث فرموده) ۲۴۷
۲. باب در بیان اطلاق و بی‌قیدی گفتار به آن‌که خدا چیزی است ۲۷۳
۳. باب در بیان آن‌که خدا شناخته نمی‌شود، مگر به خود آن جناب بر خویش ۲۸۳
۴. باب در بیان کم‌تر چیزی از شناختن خدا که کافی باشد ۲۸۵
۵. باب در بیان معبود و آن‌که او را پرستش می‌نمایند ۲۸۷
۶. باب در بیان کون و مکان (که بودن و جای بودن است) ۲۸۹
۷. باب در بیان نسبت و وصف پروردگار ۲۹۹
۸. باب در بیان نهی از سخن گفتن در کیفیت و چگونگی خدا ۳۰۵
۹. باب در بیان باطل کردن دیدن خدا به چشم سر (در دنیا و در آخرت) ۳۱۱
- تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۵

۱۰. باب در بیان نهی از وصف کردن خدا به غیر آنچه خویش را به آن وصف فرموده ۳۲۷
۱۱. باب در بیان نهی از جسم و صورت ۳۳۵
۱۲. باب در بیان صفات ذات مقدس خدا ۳۴۳
۱۳. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است (که در آن است آنچه در آن است با زیادتی نفی تشبیه و ترکیب و امثال آن چنانچه مذکور خواهد شد) ۳۴۷
۱۴. باب در بیان اراده خدا و این که آن از صفات فعل اوست ۳۴۹
- مجمع قول در صفات ذات و صفات فعل ۳۵۵
۱۵. باب در بیان حادث شدن نام‌های خدای تعالی ۳۵۷
۱۶. در باب بیان معانی نام‌های خدا و اشتقاق آنها ۳۶۷
۱۷. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است که در اوست آنچه در آن است؛ مگر ۳۷۹
۱۸. باب در بیان تفسیر صمد ۳۹۱
۱۹. باب در بیان امتناع حرکت و انتقال خدا ۳۹۷
۲۰. باب در بیان عرش و کرسی ۴۰۹
۲۱. باب در بیان روح خدا و معنی آن ۴۲۱
۲۲. باب در بیان جوامع توحید و کلماتی که جامع انواع صفات سلبی و ثبوتی خدا است ۴۲۵
۲۳. باب نوادر ۴۵۷
۲۴. باب در بیان جواز بداء بر خدا ۴۶۹
۲۵. باب در بیان آن که در آسمان و زمین چیزی نمی‌باشد، مگر به هفت چیز ۴۷۹
۲۶. باب در بیان مشیت و اراده خدا ۴۸۱
۲۷. باب در بیان ابتلا و اختیار (که به معنی آزمودن است) ۴۸۵
۲۸. باب در بیان سعادت و شقاوت (که به معنی نیک بختی و بد بختی است) ۴۸۷
۲۹. باب در بیان خیر و شر (که به معنی خوبی و بدی است) ۴۸۹
۳۰. باب در بیان ابطال جبر و قدر و اثبات امر بین الامرین ۴۹۱
۳۱. باب در بیان استطاعت ۵۰۵
۳۲. باب در بیان لزوم و تعریف حجت بر خدا (تا حجت بر بندگان تمام شود) ۵۱۱
۳۳. باب در بیان حجت‌های خدا در خلق خود ۵۱۷
۳۴. باب در بیان حجت‌های خدا بر خلق خود ۵۱۷
۳۵. باب در بیان آن که هدایت از جانب خدای عزوجل است ۵۲۱
- تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۶
- [۴] کتاب حجت ۵۲۷
۱. باب در بیان اضطرار (و ناچار بودن خلایق به سوی حجت) ۵۲۹
۲. باب در بیان طبقات و مراتب انبیا و رسل و ائمه علیهم السلام (که به معنی پیغمبران و فرستادگان و پیشوایانند و بیان تفاوت مراتب ایشان در پستی و بلندی نسبت به یکدیگر) ۵۴۹

۳. باب در بیان فرق میان رسول و نبی و محدث ۵۵۵

۴. باب در بیان این که حجت برپا نمی‌شود از برای خدا بر خلائق، مگر به واسطه امام ۵۵۹

۵. باب در بیان این که زمین از حجت خدا خالی نمی‌باشد ۵۶۱

۶. باب در بیان این که اگر در زمین باقی نمانند مگر دو مرد، البته یکی از این دو حجت خواهد بود ۵۶۵

۷. باب در بیان معرفت و شناخت امام و وجوب رد کردن امر به سوی او ۵۶۷

۸. باب در بیان وجوب فرمان برداری ائمه علیهم السلام ۵۸۵

۹. باب در بیان آن که ائمه علیهم السلام گواهان خدای عزوجلّ اند بر خلق ۵۹۹

۱۰. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام راهنمایان همه خلق اند به راه راست ۶۰۷

۱۱. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام والیان امر خدا و خزانه داران علم اویند ۶۱۱

۱۲. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام، خلیفه‌های خدای عزوجلّ اند در زمین و درهای اویند که از آنها آمده می‌شود ۶۱۳

۱۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام نور خدای عزوجلّ اند ۶۱۵

۱۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام رکن‌های زمین اند ۶۲۷

۱۵. باب نادر جامعی که در بیان فضل امام علیه السلام و صفات اوست ۶۳۹

۱۶. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام والیان امر خدایند و ایشان مردمانی هستند که مردم بر ایشان حسد برده‌اند که خدای

عزوجلّ ایشان را ذکر فرموده است ۶۶۹

۱۷. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام علامات و نشانه‌هایی اند که خدای عزوجلّ آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده است

۶۷۵

۱۸. باب در بیان این که آیات و معجزاتی که خدای عزوجلّ آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند ۶۷۷

۱۹. باب در بیان آنچه خدای عزوجلّ و رسول او واجب گردانیده‌اند از بودن با ائمه علیهم السلام ۶۷۹

۲۰. باب در بیان این که اهل ذکر که خدا خلائق را امر فرموده به سؤال کردن از ایشان، ائمه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان) ۶۸۵

۲۱. باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را به علم وصف فرموده در کتاب خویش، ائمه علیهم السلام اند ۶۹۳

۲۲. باب در بیان این که راسخین در علم، ائمه علیهم السلام اند ۶۹۳

۲۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام علم را عطا شده‌اند و خدا آن را در سینه‌های ایشان ثابت فرمود ۶۹۵

۲۴. باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را برگزیده و کتاب خویش را به ایشان میراث داده، ائمه علیهم السلام اند (نه غیر

ایشان) ۶۹۷

۲۵. باب در بیان این که امامان در کتاب خدا بر دو قسم‌اند: امامی است که مردم را به سوی خدا می‌خواند، و امامی است که ایشان

را به سوی آتش جهنم می‌خواند ۷۰۱

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۷

۲۶. باب [در بیان این که قرآن به امامان هدایت می‌کند] ۷۰۱

۲۷. باب در بیان این که نعمتی که خدای عزوجلّ آن را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند ۷۰۳

۲۸. باب در بیان این که متوسمین (و به فراست دریابندگانی) که خدای عزوجلّ ایشان را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم

السلام اند و سیل امامت در ایشان ثابت و لازم است ۷۰۵

۲۹. باب در بیان عرض اعمال بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام (و نمودن آنها به ایشان) ۷۰۹

۳۰. باب در بیان این که راهی که تشویق به استقامت در آن شده، ولایت علی علیه السلام است ۷۱۱
۳۱. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام معدن علم و درخت پیغمبری و محل تردد و آمد و شد فرشتگانند ۷۱۳
۳۲. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام، وارثان علم‌اند که بعضی از ایشان علم را به بعضی میراث می‌دهند ۷۱۵
۳۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام میراث بردند علم پیغمبر صلی الله علیه و آله را و علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام که پیش از ایشان بوده‌اند ۷۱۹
۳۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام در نزد ایشان است همه آن کتاب‌ها که از نزد خدای عزوجل فرود آمده و بیان این که آنها را با اختلاف لغات آنها می‌دانند ۷۲۹
۳۵. باب در بیان این که هیچ کس همه قرآن و علم آن را جمع نکرده، مگر ائمه علیهم السلام که ایشان همه علوم آن را می‌دانند ۷۳۳
۳۶. باب در بیان آنچه ائمه علیهم السلام عطا شده‌اند از اسم اعظم خدا ۷۳۷
۳۷. باب در بیان آنچه در نزد ائمه علیهم السلام است از آیات و اسباب معجزات پیغمبران علیهم السلام ۷۳۹
۳۸. باب در بیان آنچه در نزد ائمه علیهم السلام است از سلاح و آلت کارزار رسول خدا صلی الله علیه و آله و متاع آن حضرت (از رخت و غیر آن) ۷۴۳
۳۹. باب در بیان آن که داستان سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله چون داستان تابوت و صندوق است در میانه بنی اسرائیل ۷۵۵
۴۰. این باب بابی است که ذکر جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام در آن است ۷۵۷
۴۱. باب در شأن سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و تفسیر و بیان آن ۷۶۷
۴۲. باب در بیان این که علم ائمه علیهم السلام در شب جمعه زیاد می‌شود ۸۰۵
۴۳. باب در بیان این که اگر علم ائمه علیهم السلام زیاد نمی‌شد آنچه در نزد ایشان بود تمام می‌شد ۸۰۷
۴۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام می‌دانند همه علوم را که بیرون آید به سوی فرشتگان و پیغمبران و رسولان علیهم السلام ۸۰۹
۴۵. باب نادری که ذکر غیب در آن است ۸۱۱
۴۶. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام هرگاه خواسته باشند بدانند (می‌دانند، یا) به ایشان تعلیم (یا اعلام) می‌شود (بنابر اختلاف نسخ کافی و احتمالی که در لفظ عنوان می‌رود) ۸۱۷
۴۷. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام می‌دانند که کی می‌میرند، و بیان این که ایشان نمی‌میرند مگر به این که خود آن را اختیار کنند ۸۱۷
۴۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود می‌دانند، و بیان این که چیزی بر ایشان پوشیده و پنهان نمی‌باشد- صلوات الله علیهم- ۸۲۵
۴۹. باب در بیان این که خدای عزوجل هیچ علمی را به پیغمبر صلی الله علیه و آله خود تعلیم نفرمود، مگر آن که او را امر فرمود که آن را به امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم نماید، و بیان این که شریک آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در علم بود ۸۳۱
۵۰. باب در بیان جهات و وجوه علوم ائمه علیهم السلام ۸۳۳
۵۱. باب در بیان این که اگر مردم بر ائمه علیهم السلام می‌پوشیدند و سخن ایشان را فاش نمی‌کردند، هر آینه هر فردی را به آنچه برای او و بر او بود، خبر می‌دادند ۸۳۷
- تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۸

۵۲. باب در بیان تفویض به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سوی ائمه علیهم السلام در امر دین ۸۳۹
۵۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام به کدام یک از اوصیای گذشتگان شباقت دارند، و حرمت قول به پیغمبری در باب ایشان ۸۵۱
۵۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام محدث و مفهم اند (که فرشته ایشان را تحدیث می نماید و خبر می دهد و ایشان را تفهیم می نماید و می فهماند) ۸۵۵
۵۵. بابی که در آن ذکر ارواحی است که در ائمه علیهم السلام است ۸۵۹
۵۶. باب در ذکر روحی که خدا ائمه علیهم السلام را به آن تسدید می فرماید ۸۶۳
۵۷. باب در بیان وقت دانستن امام تمام علم امامی که پیش از اوست - علیهم جمیعاً السلام - ۸۶۷
۵۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام در علم و شجاعت و وجوب طاعت برابرند ۸۶۹
۵۹. باب در بیان این که امام علیه السلام، امامی را که بعد از اوست می شناسد ۸۷۱
۶۰. باب در بیان این که امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزوجل که معهود و معروف است از امامی به سوی امامی دیگر علیهم السلام ۸۷۵
۶۱. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام چیزی را به جا نیاورده و نمی آورند، مگر به عهد و وصیتی از جانب خدای عزوجل و امری از جانب آن جناب که از آن تجاوز نمی کردند ۸۷۹
۶۲. باب در بیان اموری که حجت امام علیه السلام را ثابت می گرداند ۸۹۵
۶۳. باب در بیان ثبوت امامت در فرزندان، و بیان این که امامت بر نمی گردد در برادر و نه در عمو و نه غیر ایشان از خویشان، ولیکن در غیر امام حسن و امام حسین علیهما السلام چنانچه بیاید ۸۹۹
- تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار - ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

